

تاریخ بیت ساله ایران

جلد پنجم



استحکام دیکتاتوری رضا شاه پهلوی

نگارش و تألیف: حسین مکی



تاریخ بیست ساله ایران

جلد پنجم

استحکام دیکتاتوری پهلوی

تألیف و نگارش

حسین مکی



تهران، ۱۳۶۲



وَالنَّاشِرَاتِ نَشْرًا

(سورة مرسلات - آیه سوم)

از این کتاب ده هزار نسخه

در چاپخانه پیروز به طبع رسید

حق چاپ مخصوص «ناشر» است

خیابان انقلاب، نرسیده به پارک دانشجو، پلاک ۱۰۹۲

بسمه تعالی

خواننده عزیز،

«ناشر» خوشحال است که در این فرصت، نخست باریا باری دیگر، با شما آشنا می شود. هرچند از نزدیک شما را نمی شناسد، از شما بیگانه نیست، زیرا خود در زمره کتابخوانها بوده و هنوز هست و می داند که نسل انقلابی امروز تا چه مایه به خوراک معنوی نیاز دارد و با چه عطشی در آرزوی آن است که از آبشخور علم و معرفت سیراب شود. این نسل در جوّی زیست می کند که از عناصر انقلابی و سیاسی اشباع شده است. این نسل مشتاق دانستن و آموختن و بالیدن است و به همین سودا، بیش از هرچیز به کتاب روی می آورد. «ناشر» خواسته است در برآوردن این نیاز حیاتی سهمی داشته باشد.

لیکن ادای این سهم مستلزم آن است که نخست ذایقه خرداران دانش و هنر را بشناسد و دیگر آنکه به جلب همکاری نویسندگان نایل آید و به همت آنان آنچه را که به ذوق کتاب دوستان خوش و گوارا و در عین حال برای پرورش معنوی آنها سودمند است فراهم آورد. راهنمای «ناشر» در این راه، مکتب اوست که مکتب قاطبه افراد نسل انقلابی کشور اسلامی ما نیز هست— مکتب قرآن و اسلام اصیل که ما را به کسب علم موظف می سازد و شعارش این است:

فَبَيِّضْ عِبَادَ الدِّينِ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ
أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَيْهُمْ اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبَابِ
(سوره زمر، آیه ۱۸)

این مکتب میان دین و سیاست نه به جدایی بلکه به پیوندی زنده قایل است، که به قول مدرس شهید: «سیاست ما عین دیانت ماست و دیانت ما عین سیاست ماست».

در جهان امروز، که ارتباطات بدین غایت فشرده و گسترده است و رسانه های گروهی نقشی با این دامنه و وسعت ایفا می کنند، سرنوشت های افراد بهم گره خورده اند. در چنین جهانی،

انزوا و بیخبری از دنیا و مافیها از مسلمانان واقعی پذیرفته نیست. از این رو، «ناشر» می کوشد تا نسل کنونی را با جریانهای فکری و سیاسی جهان امروز و تحولات آن آشنا سازد و در کنار کتب اسلامی، متون و ادبیات فارسی، تاریخ و سیاست کشور اسلامی خودمان، پیرامون کشورهای جهان سوم و به تناسب، سایر ملل و نحل، معلومات معتبری در دسترس او بگذارد.

در عین حال «ناشر» معتقد است که نسل جوان ما اگر بخواهد معنا و اهمیت تاریخی انقلاب اسلامی را بخوبی دریابد و شخصیتها، نیروها و جناحهایی را که در این انقلاب نقشهای مثبت یا منفی داشته اند درست بشناسد و تأثیر آنها را در جناحهای سیاسی و اجتماعی کشور نیک ارزیابی کند، باید نخست به تاریخ تحولات دست کم یک قرن و نیم اخیر ایران آشنا گردد، یعنی به اوضاع و احوال دوره ای که در آن، میان قدرتهای استعماری و ایدای و نوکران آنها از سویی، و عناصر و جنبشها و سازمانهای ضد استعماری و استقلال طلب از سوی دیگر، نبردی بی امان در جریان بوده است. «ناشر» آثاری را که خواننده را به این مقصود نزدیک سازد، بویژه وجهه همت خود قرار داده است و از همکاری نویسندگانی که در این باب مطالعه و پژوهش کرده اند استقبال می نماید.

«ناشر» در راه نیل به هدفهای خود و در اجرای برنامه ای که هر چند بلند پروازانه به نظر آید، به درگیری با آن دل نهاده است، لطف الهی و اقبال نسل انقلابی و تشریک مساعی ارباب قلم و مردان تحقیق و اهل ذوق را یار و مدد کار خود می خواهد.

اینک کتاب حاضر، به سیاق سخنی که رفت تقدیم خوانندگان گرامی می شود. با عنایت به این نکته که چنانچه نقدی و یا سخنی پیرامون مطالب کتاب دارند، مستدل و مستند، ما را از آن آگاه سازند تا با رعایت حق جواب در چابهای بعدی درج شود.

باشد که خدمات «ناشر» از رضا و تأیید خداوندی بهره ور گردد، ان شاء الله.

وبالله التوفیق وعلیه التکلان.

فهرست مندرجات

یازده	مقدمه مؤلف
۱	الغای کاپیتولاسیون
۲	مبادله عهدنامه های جدید
۳	عهدنامه بین ایران و انگلیس راجع به تعرفه گمرکی
۹	مبادله قرارداد با امریکا
۹	عهد نامه ودادیه و تأمینیه بین ایران و افغانستان
۱۶	ورود پادشاه افغان به ایران
۱۷	حکومت بچه سقا در افغانستان
۲۱	پیش کشی از خزانه جواهرات سلطنتی به امان الله خان
۲۱	مقاله فروغی در باره مسافرت امان الله خان
۳۰	قتل پادشاه افغانستان
۳۱	آبله کوبی اجباری
۳۲	درخواست خزعزل از شاه
۳۳	افتتاح دوره هفتم
۳۴	رسمیت یافتن دوره هفتم
۳۵	کابینه دوم هدایت
۳۵	انتخابات تهران در دوره هفتم
۳۸	تبعید مدرس
۴۱	توقیف مدرس
۴۷	سرنوشت محتوم مدرس
۴۷	مدرس و ملک الشعرا بهار
۴۹	مقالات بهار در باره مدرس
۶۲	قصیده ملک الشعرا بهار
۶۷	مرحوم مدرس (به قلم یکی از مطلعین)
۷۰	کلاه پهلوی
۷۱	لباس متحدالشکل
۷۲	لایحه قانونی اعزام محصلین
۷۷	نطق مدرس در باره اعزام محصلین
۷۸	هزینه زندگی

شش	تاریخ بیست ساله
۷۹	اعلام رسمی سانسور مطبوعات
۸۰	قانون منع برده فروشی
۸۰	انحصار دخانیات
۸۲	مالیات مستقیم
۸۲	اقلیت دوره هفتم
۸۳	فرخی و طلوع
۸۵	پایان عمر و سرانجام فرخی
۹۱	توقیف وزیر مالیه
۹۳	نصرت الدوله تحت تعقیب
۹۴	ادعای مدعی العموم دیوان تمیز
۹۷	نقل از پرونده قتله نصرت الدوله
	نصرت الدوله از نظر کتاب آرزو:
۹۸	یک پایه حکومت مثلث درهم شکست
۹۹	یکی از مقتولین نامی
۱۰۵	علت گرفتاری و قتل نصرت الدوله
۱۰۸	زلزله شدید شیروان و گیغان
۱۰۹	قطع رابطه با فرانسه
۱۰۹	عهدنامه مودت بین ایران و حجاز
۱۱۳	زندان قصر
۱۱۶	سرتیپ درگاهی زندانی شد
۱۲۰	فرار سیدفرهاد از زندان قصر
۱۲۶	دستگیری دوست محمدخان بلوچ
۱۲۷	فرار و دستگیری دوست محمدخان
۱۲۸	دوست محمد خان که بود؟
۱۳۰	قانون جلوگیری از استعمال تریاک
۱۳۱	فوت سلطان احمد شاه قاجار
۱۳۶	اتهام پل اهواز بر روی کارون
۱۳۶	حمل آثار نفیس ایران به لندن
۱۳۶	الغاء جواز عبور و مرور در شهرستانها
۱۳۷	اولین بودجه تفصیلی کل کشور
۱۳۸	مناسبات ایران و عراق

هفت	فهرست مندرجات
۱۳۸	مسافرت ملک فیصل به ایران
۱۳۸	شناسائی دولت عراق
۱۳۹	فوت مشکوک ملک فیصل
۱۴۰	هیئت نمایندگی عراق در تهران
۱۴۱	طرح قضیه ایران و عراق در جامعه ملل
۱۴۲	روابط ایران و عراق
۱۴۲	افتتاح دوره هشتم مجلس شورای ملی
۱۴۲	تلگرافخانه هند و اروپا به ایران و اگذار گردید
۱۴۴	ارتباط تلگراف بی سیم با امواج کوتاه
۱۴۵	قانون بودجه یکساله ۱۳۱۰
۱۴۵	کنگره عمومی مسلمین
۱۴۶	قانون مقدمین علیه امنیت و استقلال مملکت
۱۴۸	ختم غائله سیمیتقو
۱۵۱	کارناوال یا کاروان شادی
۱۵۲	پایان دوره هشتم مجلس
۱۵۳	افتتاح دوره نهم
۱۵۴	فوت مستوفی الممالک
۱۵۵	مستوفی الممالک (نقل از کتاب شرح حال رجال ایران)
۱۶۰	اولین سلب مصونیت دوره پهلوی
۱۶۶	جنگ تامرادی و علت آن
۱۶۹	درگذشت امیر مؤید سوادکوهی
۱۷۱	ماشین امضاء: چگونگی امور در کابینه هدایت
۱۷۱	کارخانه قند سازی
۱۷۲	چراغ برق تهران
۱۷۳	معما (در باره راه آهن)
۱۷۵	قتل عبدالحسین دیبا
۱۷۶	دیبا کی بود؟
۱۷۶	استخراج از پرونده قتل دیبا
۱۷۷	شرح قتل دیبا
۱۷۹	اظهار سید جعفر غسال
۱۷۹	پس از مرگ

هشت	تاریخ بیست ساله
۱۸۰	اعزام ولیعهد به سویس
۱۸۰	اعزام چهارمین دسته محصلین
۱۸۰	تیرگی روابط ایران و آلمان
۱۸۳	قانون اوزان و مقیاسات
۱۸۴	اولین کارخانه سیمان در ایران
۱۸۴	تیمورتاش مغضوب می شود
۱۸۵	برکناری و توقیف تیمورتاش
۱۸۶	رد اعتبارنامه تیمورتاش
۱۸۷	مقاله مهدی بامداد در باره تیمورتاش
۱۹۵	محاكمة تیمورتاش و امین التجار
۱۹۸	مقاله علی دشتی در باره تیمورتاش
	مقاله عباس اسکندری در باره تیمورتاش:
۱۹۹	مقدمات سقوط تیمورتاش
۲۰۴	تیمورتاش که بود؟
۲۱۶	محاكمة تیمورتاش
۲۲۰	خاتمه محاکمه و قتل تیمورتاش
۲۲۶	اینک روز دادرسی
۲۲۸	تیمورتاش و دختر آسوری (سفر به شوروی)
۲۳۴	جاسوسان شوروی در ایران
۲۳۵	یادداشت های تیمورتاش
۲۴۳	تجدید نظر و تمدید قرارداد داریسی (قرارداد ۱۹۳۳)
۲۴۳	رضاخان تعهد نمود که از پشت به انگلیسها خنجر نزنند
۲۴۸	مأموریت رضاخان
۲۴۸	الغای قرارداد داریسی و قرارداد ۱۹۳۳
۲۵۱	نامه تقی زاده به وزیر دربار
۲۵۳	نامه تیمورتاش به فیض
۲۵۷	طرح مسأله نفت در مجلس شورای ملی
۲۶۰	نامه وزیر دارائی به جکسن مدیر شرکت نفت
۲۶۲	پاسخ کمپانی نفت
۲۶۳	پاسخ وزیر دارائی
۲۶۵	دومین یادداشت دولت انگلیس

فهرست مندرجات

نه

۲۶۷	پاسخ وزارت امور خارجه
۲۷۴	امتیاز داری لغو شد
۲۷۵	مجلس لغو امتیاز را تأیید کرد
۲۷۵	هوشه مصطفی فاتح درباره قرارداد و مذاکرات نفت
۲۸۱	در سوزاندن پرونده نفت تعدی بوده است؟
۲۸۲	رضاخان و تمدید قرارداد (در دوره ریاست وزرائی)
۲۸۴	انعکاس تمدید قرارداد در کشور
۲۸۵	جریان لغو امتیاز داری و منظور از این عمل
۲۸۷	طرح قضیه نفت در شورای جامعه ملل
۲۸۸	نتیجه مذاکرات در تهران - امتیازنامه جدید
۲۹۶	نتیجه تمدید امتیاز نفت جنوب
۲۹۷	پیشنهاد بنش مخبر جامعه ملل
۳۰۱	مقایسه امتیازنامه داری با امتیاز جدید
۳۰۶	مواد قرارداد جدید و کیفیت تنظیم آن
۳۲۳	قرارداد جدید به تصویب مجلس رسید
	اعتراضات بر قرارداد و عمل شرکت نفت:
۳۲۴	۱- معافیت از عوارض گمرکی قسمتی از واردات کمپانی
۳۳۳	۲- معافیت از عوارض گمرکی نفتهای صادره
۳۳۴	۳- ارزشهای حاصله از فروش مواد نفتی
۳۳۶	۴- کمیسر نفت یا نماینده تام الاختیار دولت ایران
۳۳۹	۵- کیفیت رسیدگی به محاسبات شرکت
۳۴۰	۶- منافع خالص کمپانی
۷۴۴	۷- چگونه ۵۲ درصد دارائی شرکت را از دست دادیم
۳۴۷	۸- سود توزیع شده به صاحبان سهام
۳۵۱	۹- وجود تعداد زیادی کارمند خارجی
۳۵۶	طرح قرارداد ۱۹۳۳ در مجلس دوره پانزدهم
۴۱۱	آخرین دفاع تقی زاده
۴۱۷	بودجه سال ۱۳۱۲ کل کشور
۴۱۹	افتتاح کارخانه قند کرج
۴۲۰	برکناری مخبر السلطنه
۴۲۲	حاج مخبر السلطنه کی بود؟

۴۲۶	مخبر السلطنه از نظر کتاب آرزو
۴۳۰	ورود کاراخان به ایران
۴۳۰	کابینه دوم فروغی
۴۳۲	ثویف مدیر گمرک بمباید توسط انگلیسها
۴۳۳	کشف آثار باستانی
۴۳۴	اقدام برای تعلیمات عمومی
۴۳۵	برکناری و قتل سردار اسعد وزیر جنگ
۴۳۷	انگلیسها و بختیار یها
۴۴۰	سردار اسعد کی بود؟
۴۴۷	یادداشتهای سردار اسعد در زندان
۴۴۹	فرمان ضبط املاک بختیار یها
۴۵۱	نوشته نعمت الله مهرخواه در کتاب «رضاشاه»
۴۵۳	شاه با وزیر جنگ بازی می کند
۴۵۷	سردار اسعد و حکومت مثلث
۴۵۸	خدمات سردار اسعد
۴۶۴	چگونگی قتل سردار اسعد
۴۷۱	مطرح شدن اعدامها در مجلس بیستم
	یادداشتهای زندان پیشه وری:
۴۷۴	علیردان خان بختیاری
۴۷۷	مقتولین گمنام
۴۷۸	زجر و شکنجه
۴۸۳	کردها و لرها
۴۸۳	تیمورتاش
۴۸۵	دبیر اعظم ودشتی
۴۸۵	سردار رشید کردستانی
۴۸۵	اعتصاب غذا
۴۸۸	قربانیان زندانیان
۴۹۱	مأمور اداره سیاسی
۴۹۴	باگرسنگان چه جور معامله می کردند
۴۹۷	اعتصاب غذای عمومی در زندان
۵۰۱	آدمکش بی نظیر

مقدمه

به چشم خویش دیدم درگذرگاه
هنوز از صید منقارش نپرداخت
چوبد کردی مباش ایمن ز آفات
سپهر آئینه عدل است و شاید
منادی شد جهان را: هر که بد کرد
مگر نشنیدی از فراش این راه؟
سرای آفرینش سرسری نیست
که زد بر جان موری، مرغی راه
که مرغی دیگر آمد، کار او ساخت
که واجب شد طبیعت را مکافات
که هرچ آن از تو بیند و نماند
نه با جان کسی، با جان خود کرد
که هرک او چاه کند افتاد در چاه
زمین و آسمان بی داوری نیست
(از خسرو و شیرین نظامی گنجوی)

خواننده گرامی! شما در این جلد از سرگذشت و سرنوشت محتوم سه نفر از معارف پایه گذاران حکومت دیکتاتوری پهلوی که با اسناد و مدارک غیر قابل انکار بیان شده مطلع می شوید. در مجلدات قبلی و بعدی هم از سرگذشت سایر پایه گذاران و کسانی که با تمام قوا در تقویت و روی کار آوردن حکومت استبدادی رضاخان کوشش نموده اند مطلع شده و خواهید شد و از عاقبت کار و زندگی خود دیکتاتور هم مستحضر خواهید گردید.

در پایه گذاری و ایجاد هر نوع حکومت زور و قلدری عده ای افراد نزدیک بین و قدرت طلب یافت می شوند که فقط نفع آنی خود را در نظر گرفته بدون توجه به مخاطرات آینده، دست به قمار سیاسی عجیبی می زنند که مآلاً به زیان آنان تمام شده سر خود را بر سر آن می بازند.

این قبیل افراد در حمایت و پایه گذاری حکومت های خود کامه در حکم و مصداق حکایت همان مردی هستند که در متون کهن فارسی بدان اشاره شده که خلاصه آن چنین است:

مردی کوتاه نظر و ظاهر بین از راهی، یا بیابانی، می گذشت، چشمش به کندوی

عسلی افتاد که در طوقه چاهی قرار داشت. بدون توجه به اطراف و مخاطرات احتمالی که در کمین است، فقط حلاوت آنی عسل در نظرش مجسم شد، لاجرم دو پای خود را دو طرف چاه گذارد و مشغول خوردن عسل گردید. غافل که اندکی پائین تر لانه افعی خطرناکی است. ناگهان افعی بطرف آن مرد خزید و دندان زهرآگین در پای او فرو برد. زهر آنقدر قاتل بود که آنآ جسد بیجاناش در چاه سقوط کرد.

برای ساختن بناهای رفیع چوب بست لازم است، ولی همگان می دانند آنگاه که کار ساختمان تمام شد چوب بست را باید از جای کند و به کناری افکند؛ کسانی هم که به روی کار آمدن حکومتهای خودکامه کمک می کنند نیز در حکم همان چوب بست ساختمان هستند، بدیهی است که هر دیکتاتور پس از استحکام بنای حکومتش آنها را از جای می کند و برای اینکه در بنای حکومتی دیگر مورد استفاده قرار نگیرند آنها را نابود می کند.

نظام آفرینش بر این اساس است که همیشه «گندم از گندم بروید جوزجو». در جلد ششم این تاریخ به سرگذشت مردی خواهیم رسید که هنگامی که زیاست املاک رضا شاه را در مازندران عهده دار بود مرتکب جنایات و شقاوتهائی در حق مردم بی پناه آن سامان گردیده بود که شنیدن آن لرزه بر اندام انسان می اندازد. ولی طولی نمی کشد که همین مرد در حالی که یکی از پستهای مهم مملکتی را در عهده داشت، به دست گروهی شقی تر از خود دزدیده و گرفتار می شود و با بدترین وضع ممکنه و با شکنجه بسیار، زنده او را در چاله ای افکنده خاک برویش می ریزند. بی جهت نیست که می گویند:

چوبد کردی مباحش ایمن زافات که واجب شد طبیعت را مکافات

نصرت الدوله، تیمورتاش و سردار اسعد و امثالهم اعمال و افعال روزانه دیکتاتور را می دیدند و می دانستند رویه و سنخ فکر و منش و سرشت پهلوی جز قلدری و زورگویی و خلاف قوانین موضوعه مملکتی نیست، معهذا او را تقویت کردند و در حقیقت شریک تمام فجایعی شدند که او مرتکب می گردید. طبیعی است می باید در انتظار سرنوشت شومی باشند. چه، آنها افراد عامی و بی سوادى نبودند که تاریخ گذشتگان را نخوانده یا نشنیده باشند. آنان بخوبی می دانستند که ناموس طبیعت و اساس آفرینش: «هر عمل اجری و هر کرده جزایی دارد» می باشد. به علاوه آنها در رأس امور کشور بودند، لامحاله این کلام

معروف و روایت صحیح را که: «الْمَلِكُ يَبْقَىٰ مَعَ الْكُفْرِ وَلَا يَبْقَىٰ مَعَ الظُّلُمِ» شنیده بودند. اگر مسلمان بودند می دانستند که در قرآن مجید آیات بسیاری وجود دارد که همواره مسلمین را به عدل و داد و نصفت دلالت و راهنمایی کرده است، مخصوصاً آیات: «يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَىٰ فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّ الَّذِينَ يَفْلُحُونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ»^۱ و یا «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ»^۲.

اگر اهل ادب بودند باید این بیت ناصر خسرو را نصب العین خویش قرار می دادند که می گوید:

خلق همه یکسره نهال خدایند هیچ نه بشکن از این نهال و نه برکن
حتماً در توار یخ خوانده بودند که کسانی که شاه عباس صفوی را یاری کردند تا علیه پدرش قیام کند و او را از اریکه سلطنت بزیر افکند، به دست خود شاه عباس معدوم و به دیار نیستی رهسپار شدند. یا داستان معامله آغا محمدخان قاجار را با برادران و برادرزادگان و پسر عموهای خود که در به سلطنت رسیدن او از مهره های بسیار مؤثر بودند؛ و نیز عاقبت کار اعتمادالدوله حاج میرزا ابراهیم کلانتر را که اگر کمک مؤثر او نبود به قدرت رسیدن آغا محمد خان غیر ممکن می شد، خوانده بودند. آن برادران و برادرزادگان و پسر عموها (به استثنای فتحعلیشاه) چطور معدوم و یا از دو چشم نابینا شدند و نیز حاج ابراهیم کلانتر طبق وصیت آغا محمد خان به دست فتحعلیشاه در دیگ آب جوش افکنده شد و کسانش هم در همان روز در هرکجای مملکت بودند گرفتار و معدوم شده خشک و تر باهم سوختند. آری، اینان کسی را بر اریکه قدرت و خونخواری و جنایت نشانند که در کرمان به قول تمام مورخین، به خواست او، بیست هزار جفت چشم مردم بیگناه را در آوردند؛ طبیعی است که این آتش بیاران معرکه نمی بایست، به مکافات عمل خود، جان سالم بدر برند.

هنگامی که نصرت الدوله در کابینه وثوق الدوله وزیر عدلیه بود، عده ای را که به اتهام عضویت در کمیته مجازات محکوم به حبس و تبعید شده بودند، بطرف تبعیدگاهشان سمنان می بردند، در سمنان به بهانه اینکه قصد فرار داشته اند تیر باران شدند. از عجایب آنکه همین نصرت الدوله خود به اتهام جرمی واهی، در بدو امر محکوم به حبس شد و پس از

۱- سورة ص (۳۸) آیه ۲۶.

۲- سورة النحل (۱۶) آیه ۹۰.

چندی مجدداً بدون هیچ اتهامی توقیف و در همان سمنان مسموم و مقتول گردید. چقدر صائب تبریزی خوب گفته است:

آنچنان گرم است بازار مکافات عمل چشم اگر بینا بود، هر روز روز محشر است
نیز تیمورتاش در موقعی که حاکم گیلان بود، برای ارعاب مردم، عده‌ای بیگناه را به چوبه دار سپرد؛ دست انتقام این گناه او را نبخشود و سرانجام به اتهام واهی رشوه‌خواری به حبس محکوم شد و در زندان قصر بدو او را مسموم و سپس خبه کردند.

نصرت الدوله مردی لایق، با هوش و تحصیل کرده بود. تیمورتاش هم مردی تحصیل کرده ولایق و نویسنده‌ای توانا بود و مقالاتی که در مجله دانشکده نوشته درجه توانائی و معلومات او را نشان می‌دهد. همچنین سردار اسعد مردی رشید ولایق و شجاع بود و در بدو مشروطیت خدمات بسیار گرانبهائی به آزادی و مملکت کرده است. اگر این سه نفر و دیگر افرادی نظیر اینها، بنا را بر خدمت به جامعه و مملکت و آزادی گذارده بودند و دنبال منافع آنی خود نمی‌رفتند و از سردار سپه مخالف آزادی و دموکراسی حمایت نمی‌کردند، چه بسا که کشور و جامعه از وجود آنان استفاده‌های شایان می‌برد.

تیمورتاش در انتخابات دوره هفتم رسماً دخالت کرد و علاوه بر اینکه مانع انتخاب مدرس قهرمان آزادیخواهی گردید، از توطئه سوء قصد و بعداً تبعید او مطلع بود. نیز نصرت الدوله و سردار اسعد عضو مؤثر دولت بودند و طبق قانون اساسی مسئولیت مشترک داشتند و مشاهده می‌کردند که سیدی رشید و مظلوم و عالمی متقی با فجیع‌ترین وضعی تبعید و زندانی می‌شود. آنها طبق قانون شریک جرم بودند، وظیفه دیانتی و اخلاقی و قانونی آنها بود که اگر می‌توانند جلوگیری کنند و اگر نمی‌توانند لااقل از کار کناره گرفته سردار سپه را تقویت نکنند.

هیچگاه تصور نکنید که آمر اصلی این فجایع و جنایات و کشتار یعنی رضاشاه از چنگال انتقام جان سالم بدر برده، به آسانی و بدون هیچ نوع مصیبت و دغدغه‌خاطری زندگی را به پایان برده است.

نه، چنین نبوده است؛ در آخرین جلد این دوره تاریخ ملاحظه خواهید فرمود که از صبح سوم شهر یور تا بیست و پنجم شهر یور ۱۳۲۰، تهران تا بندرعباس و از آنجا تا جزیره موریس را با چه قلق و اضطراب خاطری طی کرده است.

اگر نقاش ماهری قادر بود مناظر مختلف زندگی و سرانجام، جان‌کندن رضاشاه را

با قلمی حساس و مشکاف ترسیم کند، یا اگر فیلم برداری می توانست از دقایق زندگانی وی، پس از سقوط از آریکه قدرت، که هر دقیقه آن بیش از سالی در زجر و شکنجه جسمی و روحی و وحشت بسر برده فیلمی تهیه کند، آثار عدل الهی در باره اش ملموس تر می شد. آیا اندیشیده اید که صبح ۲۵ شهریور که رضاشاه، آن یکه تاز میدان قدرت، از تهران بطرف اصفهان فرار می کرده و موقعی که متن استعفانامه را جلو او میگذارند که امضاء کند چه حالی داشته؟ و براین شاهنشاه «قدر قدرت!؟» چه گذشته است و چه کابوس وحشتناکی گریبان او را گرفته بوده است؟

آنچه اسناد و مدارک نشان می دهد بین سوم تا ۲۵ شهریور، خواب او خواب پریشان و خورد او خون جگر بوده، اغلب شبها پس از نیمه شب از خواب می پریده و پای تلفن می رفته منزل وزرا را می گرفته و از آنها سؤال میکرده که از سفرای روس و انگلیس خبر تازه ای نرسیده است یا چه اقدامی کرده اند؟

یکی از شبها پس از نیمه شب برای اولین بار تلفن منزل وزیر راه را می گیرد. آن وزیر با صدای زنگ تلفن از خواب بیدار شده گوشی را بر میدارد، از هویت تلفن کننده می پرسد، می شنود: «رضا». وزیر راه به مغز خود فشار می آورد رضا کیست! و در این موقع چه میخواهد؟ درمی یابد که شاهنشاه است. پهلوی سؤال میکند مأمورین وزارت راه اطلاع دارند که قوای شوروی از قزوین حرکت کرده اند یا فعلاً در کجا هستند؟

همه روزه از سحرگاه از تلفنچی درباره می خواهد که تحقیق کند قوای شوروی تا کجا رسیده اند. همین که به او میگویند قوای شوروی از کرج بطرف تهران حرکت کرده اند، فرصت نمی کند که لااقل برای بین راه غذایی بردارد، با عجله بطرف قم حرکت می کند که زودتر از قم قبل از گرفتاری بدست قوای انگلیس خود را به جاده اصفهان برساند.

اتفاقاً بعثت سرعت و ناهمواری راه اتومبیل چندین مرتبه پنجر می شود و خود پهلوی با راننده کمک می کند که زودتر چرخ تعویض شود. از تهران تا قم چهار ساعت و نیم طول می کشد. در راه اصفهان بعثت آنکه صبحانه درستی نخورده بود احساس گرسنگی میکند، به راننده میگوید جلو قهوه خانه ای توقف کند و غذایی برای او بیاورد. چند عدد تخم مرغ پخته و قدری نان بیات چند روز مانده در یک سینی حلبی کثیف و قدری نمک که در کنار سینی ریخته شده بود می آورند، لختی به آن سفره شاهانه و ظروف سلطنتی می نگرد، سپس یکی دو عدد تخم مرغ برداشته سوار می شود.

اگر دستگاهی اختراع شده بود که میتوانست آنچه پهلوی در دل دارد بر صفحه

تاریخ ضبط کند (مخصوصاً وقتی که در اصفهان متن صلح نامه را جلو او میگذارند که امضا کند) شاید این بیت را بدون واهمه ای با قلمی لرزان بر صفحه تاریخ ضبط می نمود:

زندگی طی شد و جز وحشت و کابوس نبود آنچه در خاطر از این خواب پریشان دارم
دست انتقام آنقدر قوی است که نه تنها از زنده شاه ظرف چند سالی که بصورت
تبعید بسر می برد انتقام گرفت، بلکه از مرده او هم صرف نظر نکرد. چنانکه پس از
درگذشت وی در جزیره ژوهانسبورک جسدش نیز در بدر شد؛ یعنی نخست آن را مدتی در
همان جزیره نگاه داشتند، سپس به مصر حمل گردید و بعد از چند سال از آنجا به ایران
انتقال داده شد. سرانجام خاک ایران هم جسد او را قبول نکرد و اکنون معلوم نیست این
جسد مومیائی شده در کجاست و چه بر سر آن آمده است؟!

ممکن است بعضی بگویند که در طول تاریخ ستمپیشگان و نیز در دوران رضاشاه
عده ای مرتکب فجایع و جنایاتی شده و جزای مظالم خود را ندیده و سر سالم به گور برده اند.
ولی باید به سرنوشت اخلاف آنها نظر افکند که بی شک جزای اعمال زشت پدران را
دیده اند.

شاید بگوئید اگر پدری بد کرده به پسر چه مربوط است و چرا باید او جزای آن را
ببیند؟

مگر نه اینست که نقدینه و باغ و ملک و منزل هر پدری پس از مرگ به فرزندانش
می رسد و نیز دیون متوفی در عهده اولاد است؛ ناگزیر جزای گناهان و بدیهای هر
شخصی - اگر در زمان حیاتش ندیده باشد - ارثی است که اولاد و وارثین او باید تحمل
کنند و این ناموس طبیعت و عدل الهی است که از آن گزیر و گریزی نیست.
تاریخ گذشتگان آئینه عبرت است و عبرت بزرگترین درسی است که تاریخ به
بشر می آموزد.

در پایان به این گفته مولوی توجه کنیم که می گوید:

این جهان کوه است و فعل ما ندا باز گردد این نداها را صدا

فروردین ۱۳۶۲

حسین مکی

تاریخ بیست ساله ایران

استحکام دیکتاتوری رضا شاه پهلوی

از ۱۳۰۷ تا ۱۳۱۲ شمسی

الغاء کاپیتولاسیون

در جلد اول این دوره تاریخ گفته شد که در کابینه سید ضیاءالدین طباطبائی از نظر اینکه جلونفوذ و تبلیغات و اعمال خلاف کمونیست ها گرفته شود، سید ضیاءالدین و نرمان وزیر مختار انگلیس توافق کردند که کاپیتولاسیون ملغی شود. و سید ضیاءالدین هم آنرا فتحی بزرگ برای خود بحساب آورد و اعلامیه ای بلند بالا صادر نمود که از این تاریخ کاپیتولاسیون ملغی میگردد.

علت دیگری که انگلیس ها موافقت نمودند که کاپیتولاسیون لغو گردد این بود که قرارداد ۱۹۲۱ ایران و شوروی دیگر برای دولت شوروی حق قضاوت کنسولی (کاپیتولاسیون) قائل نشده بود، چون روسیه تزاری کاپیتولاسیون را بموجب عهدنامه ترکمانچای بر ایران تحمیل کرده بود حال که دیگر آن عهدنامه ننگین ملغی گردیده دیگر موجبی برای برقراری آن باقی نخواهد ماند. نرمان هم علت توافق خود را با سید ضیاءالدین به وزیر خارجه

انگلیس (لرد کرزن) مخابره کرده است.

باید یادآور شد که کاپیتولاسیون بموجب معاهده ترکمانچای به ایران تحمیل شده بود و کشورهای دیگر هم که بعداً با ایران معاهدات و قراردادهائی منعقد نمودند مبنای آن روی مسئله کامله الوداد بود که غالب آن کشورها از کاپیتولاسیون استفاده نموده برای اتباع خود حق قضاوت کنسولی قائل شدند و وقتی قرارداد ترکمانچای از بین رفت و قرارداد ۱۹۲۱ بامضاء رسید دیگر معنی و مفهومی نداشت که سایر دول از حقی که روسیه تزاری بر ایران تحمیل نموده استفاده نمایند. بنابراین بایستی در تمام آن قراردادها و معاهدات تجدید نظر شده و موضوع کاپیتولاسیون را از آن معاهدات حذف و ملغی نمود و قرارداد و معاهدات جدیدی منعقد کرد.

روی این اصل دولت ایران توانست با سایر کشورها معاهدات و قراردادهای جدید بامضاء برساند. لذا نخست وزیر (مخبر السلطنه) در جلسه ۲۴۱ مورخ ۵ شنبه ۲۰ اردیبهشت ۱۳۰۷ مجلس شورای ملی خبر الغای کاپیتولاسیون را بدین شرح اعلام نمود:

«در یکسال قبل برای اجرای اراده سنیۀ همایونی دولت الغای کاپیتولاسیون را تعهد نمود و رئیس دولت وقت (مستوفی) آن تعهد را بعرض مجلس شورای ملی رسانید (صحیح است). امروز بنده مفتخرم که انجام آن تعهد را بعرض مجلس شورای ملی میرسانم (صحیح است - احسنت) امروز روزی است که بنده میتوانم عرض کنم لانفرق بین احد من الملل و همه در تحت یک قاعده و قانون بیک محکمه رجوع خواهند شد (احسنت) ضمناً نمیتوانم از اظهار مسرت و خوشحالی از ممالک و دولی که در این کار حسن نیت خودشان را ابراز داشته اند خودداری کنم».

مبادله عهدنامه های جدید

چون در روز ۲۰ اردیبهشت ۱۳۰۷ مهلتی که برای الغاء رژیم کاپیتولاسیون داده شده بود منقضی میگردید لازم بود عهدنامه های جدیدی با

کلیه دول خارجه منعقد گردد و از طرف دیگر بواسطه ضیق وقت ممکن نبود مواد و شرایط کامل عهدنامجات قطعی حاضر و مهیا شود، دولت تصمیم گرفت موقتاً برای تنظیم روابط دولت با سایر دول عهدنامه هائی منعقد گردد و ضمناً زمینه عهدنامه های قطعی فراهم و پس از موافقت با دولت ایران با دول ذی علاقه عهدنامه های مذکور بسته شود. لذا کمیسیون مرکب از اعضاء وزارت خارجه تشکیل گردید تا فصول و شرایط عهدنامه های موقتی و عهدنامه گمرکی را تهیه کنند و متن قراردادها را تنظیم و با متن فرانسه تطبیق و ترجمه نمایند.

بنابراین برحسب وقتی که قبلاً تعیین شده بود ساعت ۹ و نیم بعد از ظهر روز ۲۰ اردیبهشت «کلايو» وزیر مختار انگلیس بوزارت خارجه آمد و با کفیل وزارت امور خارجه (پاک روان) جلسه رسمی تشکیل داد و پس از مبادله اختیارنامه های خود صورت مجلس عهدنامه ها را امضاء و مهر نمودند.

چون مذاکرات بین دولتین ایران و فرانسه هم برای عهدنامه های موقتی خاتمه یافته بود برحسب وقت قبلی روز جمعه ۲۱ اردیبهشت سه ساعت و نیم بعد از ظهر «اوگوست ویلدن» وزیر مختار فرانسه بوزارت خارجه آمد و با کفیل وزارت امور خارجه جلسه رسمی تشکیل دادند و بعد از مبادله اختیارنامه های خود عهدنامه موقتی را امضاء و مهر کردند.

درباره عهدنامه جدید با دولت امریکا و آلمان و ایتالیا و بلژیک مذاکرات خاتمه یافت که بعداً به امضاء برسانند.

عهدنامه بین ایران و انگلستان

راجع به تعرفه گمرکی

«اعلیحضرت همایون پادشاه ایران،

اعلیحضرت پادشاه بریطانیای کبیر و ایرلند و مستملکات انگلیس ماوراء البحار و امپراطور هندوستان.

چون مایلند که تجارت فیما بین ممالک خود را تسهیل و بیشتر توسعه

دهند و بوسیلهٔ عهدنامهٔ جدیدی روابط تجارتی بین بریطانیای کبیر و ایرلند شمالی و هندوستان و این قبیل ممالک و اراضی دیگری که در تحت سلطنت و حمایت یا حکومت اعلیحضرت پادشاه انگلستان میباشد و آن اعلیحضرت مایلند که این عهدنامه شامل حال آنها باشد از یکطرف و ایران از طرف دیگر تحت تنظیم درآورند مصمم شده اند که عهدنامه برای این منظور منعقد نمایند و نمایندگان خود را بترتیب ذیل معین کردند:

اعلیحضرت همایون شاهنشاهی پادشاه ایران: جناب فتح الله خان پاک روان کفیل وزارت خارجه.

اعلیحضرت پادشاه بریطانیای کبیر و ایرلند و مستملکات انگلیس ماوراء البحار و امپراطور هندوستان: برای بریطانیای کبیر و ایرلند شمالی و کلیهٔ قطعات مملکت انگلستان که شخصاً عضو جامعه ملل نیستند، سربروت هانری کلایوزیر مختار و ایلچی مخصوص اعلیحضرت پادشاه انگلستان در ایران.

پس از مبادلهٔ اعتبارنامه های خود که آنها را صحیح و معتبر یافتند در مراتب ذیل موافقت حاصل نمودند:

فصل اول

اعلیحضرت پادشاه انگلستان نظر باینکه ملتفت اهمیت استقلال گمرکی برای ایران هستند بمناسبت روابط مودت بین دولتین معظمین متعاهدین نیت اعلیحضرت پادشاه ایران را در این قسمت تسهیل نمایند موافقت میکنند تمام مقررات عهود بین طرفین معظمین متعاهدین که بنحوی از انحاء استقلال کامل دولت ایران را در موقع وضع تعرفهٔ گمرکی خود محدود می ساخت ملغاء بدارند.

فصل دوم

در ظرف مدت این عهدنامه و بشرط معاملهٔ متقابلهٔ کامله امتعهٔ محصوله یا مصنوعه در هر قسمت از خاک اعلیحضرت پادشاه انگلستان که

این عهدنامه شامل آن میشود در وقت ورود بایران نباید مورد ادای هیچگونه حق گمرکی مّلی کوئفیسیان یا سورتا کس یا هر قسم تا کس ورودی زیادتیا غیر از حقوق کوئفیسیان سورتا کس یا تا کس ورودی حداقلی از امتعه متشابه وارده از هر یک از ممالک خارجه اخذ میشود واقع گردد.

همچنین در ظرف مدت این عهدنامه و بشرط معامله متقابلۀ کامله امتعه محصوله یا مصنوعه در هر قسمت از مملکت ایران که بهر یک از قطعات خاک اعلیحضرت پادشاه انگلستان که این عهدنامه شامل آن میشود صادر میگردد در موقع خروج از ایران نبایستی مورد ادای هیچگونه حق گمرکی یا کوئفیسیان یا سورتا کس یا تا کس خروجی زیادتیا غیر از حقوق یا کوئفیسیان — سورتا کس یا تا کس خروجی حداقلی که از امتعه متشابه صادره بقصد هر مملکت خارجی دیگری اخذ میشود واقع گردد.

نظر باستفاده ایران از استقلال گمرکی در وضع تعرفۀ قانونی واحدی که شامل تمام سرحدات ایران میشود و متضمن حداقل و اکثری است که در یک مدت معینی نسبت به ممالک که با ایران بموجب عهدنامه یا قراردادی مربوط میشوند بموقع اجرا گذارده میشود. دولت ایران موافقت می نماید که امتعه محصوله یا مصنوعه در هر قسمت از خاک اعلیحضرت پادشاه انگلستان که این عهدنامه شامل آن میشود در موقع ورود بایران و در مدت این عهدنامه از حداقل تعرفۀ مستقلی که مجزا است بهره مند گردد.

اعلیحضرت پادشاه انگلستان از طرف خود موافقت دارند که امتعه محصوله یا مصنوعه در ایران در موقع ورود بهر قطعه از قطعات خاک اعلیحضرت که مشمول این عهدنامه میباشد از تعرفۀ حداقل که در هر موقع در بارۀ ملت کاملۀ الوداد معمول میشود بهره مند گردد.

واضح است که هرگاه در طی مدتی که این عهدنامه مجرا است ایران در هر یک از سرحدات خود بخواهد یک یا چند قلم از ارقام حداقل این تعرفه را تخفیف دهد تخفیفات مزبوره به خودی خود شامل امتعه محصوله یا

مصنوعه در خاک اعلیحضرت پادشاه انگلستان که مشمول این عهدنامه می باشد از هر سرحدی که وارد شود خواهد بود.

فصل سوم

امتنه محصوله یا مصنوعه در خاک هائیکه مشمول این عهدنامه و متعلق به یکی از طرفین معظمین متعاهدین می باشد و مرتباً بخاکهای متعلقه بطرف مقابل که مشمول این عهدنامه است وارد میگردد پس از ادای حقوق مقرر گمرکی و عوارضی که برطبق قوانین مملکت از امتنه خارجه در موقع ورود مأخوذ میگردد نبایستی بهیچوجه مورد ادای هیچ مالیات و یا عوارض داخله غیر از آنچه را که از اشیاء متشابه حاصله در داخله مملکت یا وارد از هر مملکت خارجه دیگری گرفته میشود واقع گردد.

فصل چهارم

اعلیحضرت شاهنشاه ایران و اعلیحضرت پادشاه انگلستان راجع به ممالک آن اعلیحضرت که شامل این قرارداد میشود نظر باینکه هردو مایلند آزادی تجار را تشویق و از هر مانع در روابط تجارتی ذات البین ناشیه از تعهدات یا ممنوعیتهای واردات یا صادرات احتراز نمایند موافقت می نمایند باستثنای موارد ممنوعیتهای و تحدیدات ذیل که مجاز خواهد بود بشرط آنکه این ممنوعیتهای و تحدیدات قسمی اعمال نشود که وسیله تبعیض بلامعجوز بین ممالک خارجه که همین شرایط در آنجا مجراست گردیده یا قسمی اعمال شود که مبادلات بین المللی را باطناً دچار تحدیدات نماید.

۱- ممنوعیتهای یا تحدیدات مربوطه به امنیت عمومی.

۲- ممنوعیتهای یا تحدیدات که بملاحظات اخلاقی و نوع پروری لازم

میشود.

۳- ممنوعیتهای یا تحدیدات مربوط به تجارت اسلحه و ذخایر و

مهمات جنگی در موارد استثنائی نسبت بهر امتعه که بکار جنگ بخورد.

۴- ممنوعیتهای یا تحدیداتی که از نقطه نظر حفظ صحت عمومی یا

برای حمایت حیوانات یا نباتات در مقابل امراض و حشرات و حیوانات طفیلی لازم است.

۵- ممنوعیتها یا تحدیدات صادرات که منظور از آن حفظ ذخایر ملی مستظرفه و تار یخی و اکولوژی لبوژیک باشد.

۶- ممنوعیتها و تحدیدات شامل طلا و نقره و مسکوکات و اسکناس و اوراق بهادار.

۷- ممنوعیتها یا تحدیداتی که بموجب آن محصولات خارجه مشمول رژی می باشد که در داخله مملکت در مورد محصولات متشابه ملی از حیث تولید و تجارت و حمل و نقل و مصرف برقرار است.

۸- ممنوعیتها یا تحدیدات معموله نسبت بامتنه که در داخله مملکت از حیث تولید با تجارت موضوع انحصار دولتی یا انحصارات واقعه در تحت نظارت دولت بوده و یا خواهد بود.

بعلاوه هیچ چیز نمیتواند بحق طرفین متعاهدین در اجرای اقدامات معینه یا تحدیدیه واردات یا صادرات راجع بحفظ منافع حیاتی مملکت در موقع فوق العاده و غیرطبیعی لطمه وارد آورد.

هرگاه این قبیل اقدامات اتخاذ شود باید طوری اجرا شود که به هیچ وجه نتیجه آن تبعیض بلامجوزی بر ضرر یکی از طرفین متعاهدین نشود دوام اقدامات مزبور باید بهمان مدت و کیفیاتی محدود باشد که سبب اتخاذ آنها بوده است.

معذک طرفین متعاهدین موافقت مینمایند که مقررات این ماده نباید در مورد هرگونه ممنوعیت یا تحدید راجع بواردات یا صادرات مدرک قرار داده شود که آن ممنوعیت یا تحدید یا مقررات قرارداد بین المللی امضاء شده در ژنو بتاریخ ۸ نوامبر ۱۹۲۷ راجع بالغای ممنوعیتها و تحدیدات مربوطه بواردات و صادرات مخالف باشد.

فصل پنجم

قیمتی که باید برای محسوب داشتن حقوق گمرکی در مورد واردات بایران اظهار شود در مواردیکه تعرفه حقوق گمرکی از روی قیمت معین نماید باید مساوی باشد با قیمت بازار اجناس روز در محل اصلی یا محل ساختن آنها بعلاوه مخارج لفاف بندی فروش و بیمه و کمیسیون و حمل و نقل بانضمام سایر مخارج لازمه برای وارد کردن اجناس بسرحد ایران در هیچ موردی این قیمت نمی تواند پائین تر از قیمت عمده فروشی اجناس متشابه در محل ورود و در موقع ورود بوده باشد و یک تخفیفی از قرار صدی ده بانضمام یک مبلغی که معادل با حقوق گمرکی و عوارضی که آن قسم محصولات در موقع ورود می پردازد باشد منظور خواهد شد. در وقتیکه قیمت اجناس در اول پپول خارجه اظهار شده باشد پول مزبور پپول مملکتی که اجناس در آن وارد شده بر طبق آخرین مظنه بانک های محلی قبل از تسلیم اظهارنامه به گمرک تبدیل میشود.

فصل ششم

این عهدنامه باید بتصویب رسیده و نسخ مصوبه آن هرچه ممکن باشد زودتر در تهران مبادله گردد و بلافاصله پس از تصویب بموقع اجرا گذارده شود و از تاریخ اجرا برای مدت ۵ سال معتبر خواهد بود.

هرگاه هیچ یک از طرفین معظمین متعاهدین ششماه قبل از انقضای هشت سال مزبور قصد خود را در خاتمه دادن باین عهدنامه بطرف مقابل اطلاع ندهد این عهدنامه بقوه خود باقی خواهد ماند تا انقضاء مدت شش ماه از هرتاریخی که یکی از طرفین متعاهدین آن را فسخ کرده باشند.

این عهدنامه بدو نسخه فارسی و انگلیسی نوشته شده، وقتی متن فرانسه که راجع بآن طرفین معظمین متعاهدین هرچه زودتر موافقت حاصل خواهند کرد حاضر شد متن فرانسه معتبر خواهد بود.

بناءً علیهذا نمایندگان مختار طرفین این عهدنامه را امضاء و به مهر خود مهیور نموده اند.

طهران ۲۰ اردیبهشت ۱۳۰۷ مطابق ۱۰ مه ۱۹۲۸

مبادله قرارداد با امریکا

روز ۲۴ اردیبهشت ۱۳۰۷ کفیل وزرات خارجه و هوفمان فیلیپ وزیر مختار امریکا قرارداد موقتی بین ایران و ایالات متحده امریکا امضاء و مبادله کردند.

سایر کشورها هم ظرف یکی دو سه روز مقررات موقتی جدید را امضاء و برسمیت شناختند.

خبر خبرگزاری رویتر درباره الغاء کاپیتولاسیون

«لندن— چمبرلین وزیر خارجه انگلیس در جواب سؤالاتی چنین اظهار داشت که رژیم کاپیتولاسیون ایران در دهم مه خاتمه پیدا خواهد کرد و فعلاً مذاکراتی بین دولت ایران و نمایندگان دول خارجه مقیم طهران راجع بوضعیت اتباع خارجه مقیم ایران از دهم مه به بعد جریان دارد و من فعلاً نمی توانم تا وقتی که مذاکرات تمام نشده است بیش از این اظهاراتی بنمایم. سپس راجع به تعرفه گمرکی ایران که از دهم مه اجرا خواهد شد چنین اظهار داشت. که تجارت انگلیس با ایران فعلاً بموجب تعرفه ۱۹۲۰ جریان دارد که قرار نبود تا ۱۹۳۰ تجدیدنظری در آن بعمل آید لکن دولت ایران با دولت پادشاهی انگلیس راجع به امکان اعمال تعرفه جدید در مورد مال التجاره انگلیس نزدیک شده و مذاکرات در این موضوع جریان دارد. روسیه تعرفه جدید را بشکل قسمتی از عهدنامه عمومی روس و ایران که در سال گذشته منعقد شده پذیرفته است.»

عهدنامه و دادیه و تأمینیه بین ایران و افغانستان

«بسم الله الرحمن الرحيم:

دولتین علیتین ایران و افغانستان نظر بمناسبات و ارتباطات مادی و

معنوی و نظر بوضعیت جغرافی و نیز از یگانگی دینی و حسی و دیگر احتیاجات وظائفی را که در عصر حاضر برای ملتین روز بروز ایجاد و ایجاد مینماید در زیر نظر ملاحظه آورده خواستند با اعتقاد جازم رشته دوستی و برادری موجوده را که در بین شأن ثابت و پایدار است روشن تر و روابط صمیمی خود را متین تر و امین تر نمایند. برای استحصال این مطلب انعقاد یک عهدنامه و ذایه و تأمینیه را لازم شمرده؛

از طرف دولت شاهنشاهی ایران جناب میرزا سید مهدیخان فرخ وزیر مختار و ایلچی مخصوص اعلیحضرت شاهنشاهی ایران،
و از طرفی دولت شاهی افغانستان عالیقدر جلالتمآب سردار اعلی غلام صدیق خان کفیل وزارتخارج،

وکلای مختار معین شدند. وکلای مختار مشارالیهما پس از ارائه اعتبارنامه های خودشان که آن را موافق با اصول جاریه بعقد فصول آتی موافقت کردند.

فصل اول- اساس روابط ایران و افغانستان عهدنامه مورخ اول سرطان ۱۳۰۰ است که تمام مواد و مقررات آن دارای اعتبار میباشد.

فصل دوم- هر یک از طرفین متعاهدین تقبل میکند که از حمله و تجاوزات بطرف مقابل و یا وارد کردن قوای مسلحه خود بخاک طرف مقابل خودداری کند.

در صورتیکه یکی از متعاهدین مورد حمله یک یا چند دولت ثالث بشود طرف متعاهد دیگر تقبل میکند که بیطرفی را در تمام مدت جنگ محفوظ بدارد و ضمناً طرفی که مورد حمله واقع شده است از طرف خود بر فرض موجود بودن هر نوع منافع سیاسی و سوق الجیشی و تاکتیکی نباید این بیطرفی را نقض کند.

فصل سوم- هر یک از طرفین متعاهدین تقبل میکند که در هیچ نوع عملیات خصمانه که از طرف یک یا چند دولت ثالث بر ضد طرف متعاهد

وقوع یابد و همچنین در اتحادها و ائتلافهای سیاسی و نظامی که برخلاف استقلال و یا مصونیت و یا اقتدارات متعاقد دیگر و یا موجب ضرر سیاسی و یا نظامی او باشد نه رسماً و نه عملاً شرکت ننماید.

و همچنین طرفین متعاهدین از مشارکت در محاصره و یا بایکوت اقتصادی که بر ضد یکی از متعاهدین بعمل آمده باشد خودداری خواهند نمود.

فصل چهارم- در صورتیکه یک یا چند دولت ثالث در موقع جنگ با یکی از متعاهدین بی طرفی متعاقد دیگر را نقض کرد و از خاک آن مملکت قشون و اسلحه و مهمات جنگی عبور دهد و یا بخواهد نفرات و آذوقه و چهار پایان و کلیتاً هر چیزی که برای جنگ لازم باشد از آن مملکت تهیه نماید و یا قشون خود را که عقب نشینی مینماید از آنجا عبور دهد و یا سکنه مملکت بی طرف را برای مقاصد نظامی خود تشویق و وادار بقیام بکند و یا در خاک مملکت بی طرف استکشافات نظامی بعمل آورد متعاقد بی طرف ملزم است که با قوای مسلح خود از عملیات مزبور جلوگیری کرده و بی طرفی خود را حفظ نماید.

فصل پنجم- طرفین متعاهدین موافقت مینمایند که اختیارداران خود را در ظرف مدتی که بیش از نه ماه پس از مبادله نسخ صحه شده این قرارداد نباشد در طهران مجتمع کرده و قراردادهای تجارتی و اقامت و قنسولی و پستی و تلگرافی و اعاده مجرمین را مبنی بر اصول تساوی طرفین منعقد نمایند.

فصل ششم- طرفین متعاهدین توافق نمودند که برای تصفیه و تسویه اختلافاتیکه ممکن است فیما بین بروز کند و بطریق عادی دیپلماتیک حل نشود بطریق مخصوصی که در پروتکل ضمیمه توضیح شده است حل خواهند نمود.

فصل هفتم- محتاج توضیح نیست که در خارج از حدود تقبلا تیکه طرفین متعاهدین نسبت به همدیگر دارند هریک از طرفین در روابط

بین‌المللی خود آزادی مطلق خواهند داشت.

فصل هشتم - قرارداد حاضر برای مدت شش سال منعقد شده و پس از رسیدن بتصویب و صحه مقامات مقننه مملکتین دارای اعتبار خواهد بود.
هرگاه یکی از طرفین متعاهدین تا ششماه بانقضای مدت اعتبار این قرارداد مانده میل خود را در باب خاتمه دادن بآن اعلام ننماید قرارداد بخودی خود برای مدت یکساله تجدید شده محسوب خواهد شد تا وقتی که اقلأ تا ششماه قبل از انقضای سال عدم تجدید آن در آخر آن سال از یکی از طرفین اخطار شود.

اخطار تصمیم بخاتمه دادن بقرارداد حاضر پس از انقضای شش سال اول در موقعی که کمتر از شش ماه بانقضای مدت آن مانده باشد مؤثر نخواهد بود.

فصل نهم: قرارداد حاضر در دو نسخه اصلی. بزبان فارسی نوشته شده و نسخ صحه شده در کابل مبادله خواهد شد.
برای تصدیق مراتب مذکوره در این قرارداد اختیارداران طرفین آن را در دو نسخه امضاء و مهر نمودند.

بتاریخ ششم آذرماه یکهزار و سیصد و شش مطابق ششم قوس یکهزار و سیصد و شش شمسی وزیر مختار و ایلچی مخصوص اعلیحضرت شاهنشاه ایران وکیل وزیر خارجه مهدی فرخ غلام صدیق.

پروتکل ضمیمه

نظر بفصل ششم قرارداد ودادیه و تأمین منعه مابین دولتین ایران و افغانستان طرفین متعاهدین برای طرز ارجاع بحکمیت این طور موافقت نمودند که در صورت ظهور اختلاف مابین طرفین متعاهدین هرگاه از مجرای سیاسی حل قضیه نشود هریک از طرفین یکی از رجال مهم مملکت خود را بطور تفویض انتخاب مینمایند در صورت عدم موافقت رأی مابین آنها دو حکم مزبور متفقاً یکی از رجال مهم مملکت بیطرف ثالثی را انتخاب خواهند نمود.

و رأی آن حکم ثالث در باب مابه الاختلاف قطعی الاجری خواهد بود.

بتاریخ ششم آذرماه یکهزار و سیصد و شش مطابق ششم قوس یکهزار و سیصد و شش شمسی هجری
وزیر مختار و ایلچی مخصوص اعلیحضرت شاهنشاه ایران وکیل وزیر خارجه
مهدی فرخ غلام صدیق.

بر اثر این پروتکل بود که قبل از انعقاد پیمان سعدآباد چون افغانستان فاقد معادن نمک بود و احتیاج بمعادن نمک ایزان که در مرز بود داشت اختلافات مرزی را بهانه قرار داد و بالاخره حکم ثالث از کشور ترکیه و گویا نامش فخرالدین پاشا بوده آن معادن را به افغانستان واگذار نمود و اینهم یکی از مضار پیمان سعدآباد بود.

اطلاعات در یک ربع قرن در باره رفع این اختلافات چنین نوشته است.

«تحدید حدود نقاط مرزی: در قسمتی از حدود دولتین ایران و افغانستان که از دهنه ذوالفقار منتهی نقطه شمالی سرحد مشترک بین دولتین شروع و به ملک سیاه کوه ختم می شود در سوابق ایام خط سرحدی تعیین شده و علائم نصب گردیده بود و چون نسبت به بعضی از قطعات همین قسمت تحدید شده اختلاف نظری پیش آمده و مذاکرات مستقیم بین طرفین منجر به نتیجه مطلوبه نشده بود، موافقت حاصل گردید که حل اختلاف به حکمیت دولت ترکیه محول شود. در نتیجه قراردادی در تاریخ ۱۶ اسفند ۱۳۱۲ با دولت افغانستان منعقد گردید و حکمی از طرف دولت ترکیه تعیین و در سرحد دولتین حاضر و با مأمورین ایران و افغانستان در حدود سه ماه و نیم به مطالعه وضعیت حدود پرداخته و رأی خود را مشتمل بر مقدمه و اطلاعات عمومی و نظریات تاریخی راجع به منطقه سرحدی و تعیین خط تحدید نشده و غیره بود به دولتین ایران و افغانستان تسلیم کرد.

رأی حکمیت در تاریخ ۱۳ مهرماه ۱۳۱۴ به تصویب مجلس شورای

ملی رسید و دولتمندان ایران و افغانستان وسایل اجرای آنرا فراهم نمودند و بدین طریق اختلافات مرزی بین دو کشور مرتفع گردید.»

پروتکل ۲۵ خرداد ۱۳۰۷ منضمه به عهدنامه ودادیه و تأمینیه ششم آذرماه ۱۳۰۶ بین مملکتین ایران و افغانستان

«نظر بموجود بودن روابط مادی و معنوی و رشته های الفت و برادری بین مملکتین ایران و افغانستان که خوشبختانه بوسیله عهدنامه ودادیه سرطان ۱۳۰۰ و عهدنامه ودادیه و تأمینیه ششم آذرماه ۱۳۰۶ برقرار و تکمیل شده است و برای تشدید و تمهید روابط مزبوره اعلیحضرت شاهنشاه ایران و اعلیحضرت پادشاه افغانستان انعقاد پروتکل حاضر را در تکمیل عهدنامه های مذکوره لازم شمرده و برای امضاء آن اختیارداران خود را به ترتیب ذیل معین نمودند.

اعلیحضرت شاهنشاه ایران — جناب میرزا فتح الله خان پاک روان
کفیل وزارت امور خارجه،
و اعلیحضرت پادشاه افغانستان: عالیقدر جلالتمآب سردار اعلی غلام
صدیق خان کفیل وزارت امور خارجه،

و اختیارداران مزبور پس از ارائه اختیار نامه های خود که دارای
شرایط و اعتبار لازمه بود در موارد ذیل موافقت حاصل کردند:

ماده ۱ — در صورتیکه یکی از مملکتین ایران و افغانستان مورد
عملیات خصمانه یک یا چند دولت ثالث بشود متعاهد دیگر مکلف است که
تمام کوشش خود را بعمل آورد، که وضعیت مذکوره را اصلاح نماید.

اگر با وجود تمام مساعی مبذوله معذک و وقوع جنگ حتمی و ناگزیر
شود متعاهدین تقبل میکنند که وضعیت را بدقت و با روح یگانگی و محبت و

خیرخواهی تحت مطالعه درآوردند تا اینکه راه حلی که موافق منافع عالیه آنها و متناسب با وضعیت باشد پیدا نمایند.

ماده ۲- دولتین متعاهدین قبول میکنند که جهت ترقی و تعالی مملکتین و ملتین هرگونه وسائل و وسایطی را برای طرف دیگر نافع و مورد احتیاج بوده و در مملکت طرف مقابل موجود باشد اعم از وسائل مادی و متخصصین فنی و غیره به اختیار طرف مقابل واگذار و طرف مقابل را بآن معاونت نماید- ترتیب واگذاری و معاونت مذکور را بر طبق مقاولات مخصوص معین خواهد کرد- همچنین طرفین متعاهدین معظمین توافق نظر حاصل نمودند که با همدیگر تشریک مساعی اقتصادی بنمایند و قبول نمودند که در اسرع اوقات متخصصین فنی طرفین مجتمعاً شرایط و وسائل تشریک مساعی اقتصادی مزبور را بطور کلی و بالخصوص شرائط و ترتیب و ایجاد و تکمیل وسائل ارتباطیه بین مملکتین را اعم از اتصال راههای مملکتین و ایجاد و اتصال پست زمینی و هوائی و خطوط تلگرافی با سیم و بی سیم و شرائط دادن ترانزیت آزاد و استفاده تجارت در سراسر خاک یکدیگر و دادن مزایا و تسهیلات گمرکی و امثال آن را تحت مطالعه دقیق قرار دهند تا پس از تصویب بموقع عمل گذارده شود.

ماده ۳- اتباع طرفین متعاهدین در خاک یکدیگر در مسائل عمومی مورد معامله ملت کامله الوداد خواهند بود. در قراردادهای تجارتی و گمرکی و اقامت که باید در اسرع اوقات بین طرفین منعقد شود طرفین متعاهدین نسبت بهمدیگر معامله را که غیر مساعدتر از معامله هر یک از آنها با هر دولت ثالثی نباشد خواهند نمود.

ماده ۴- مدت اعتبار این پروتکل که پس از رسیدن بتصویب و صحه مقامات صلاحیت دار مملکتین دارای اعتبار خواهد بود تا آخر مدت اعتبار عهدنامه ودادیه و تأمینیه منعقد در تاریخ ششم آذرماه ۱۳۰۶ خواهد بود.

اختیارداران طرفین این پروتکل را که مکمل عهدنامه و دادیه و تأمینیه ششم آذرماه ۱۳۰۶ میباشند در نسخه اصل فارسی امضاء نمودند.

تهران بتاریخ ۲۵ خرداد ۱۳۰۷ مطابق ۱۵ ژوئن ۱۹۲۸.

غلام صدیق وکیل امور خارجی
محل مهر غلام صدیق

پاک روان
محل مهر پاک روان

ورود پادشاه افغان بایران

روز چهارشنبه ۱۶ خرداد ۱۳۰۷ امان الله خان پادشاه افغانستان از طریق روسیه وارد بندر انزلی گردید و از طرف وزیر دربار و عده ای از مقامات مملکتی مراسم استقبال رسمی بعمل آمد.

و روز شنبه ۱۹ خرداد وارد تهران شد— مراسم پذیرایی بسیار مفصل و مجللی بعمل آمد. عصر روز شنبه امان الله خان باتفاق خانواده سلطنتی و ملکه بطور ناشناس در خیابان های تهران بگردش پرداخت و از میدان توپخانه و خیابان لاله زار دیدن نمود و در بعضی نقاط با مردم بگفتگو پرداخت و روز ۲۶ خرداد مراجعت نمود.

مطلبی که درباره این مسافرت و مهمانی باید تذکر داد این است که هر قدر در استقبال مراسم باشکوه و مجلل و گرم بعمل آمد در مراجعت بسیار سرد و با تشریفات مختصری بدرقه شد و گفته میشد طرز رفتار امان الله خان در شهر و ارتباط با مردم موجب رنجش پهلوی شده بود. بهر حال امان الله خان از طریق خراسان بطرف افغانستان حرکت کرد. و پس از ورود بکابل مواجه با انقلاب گردید.

اطلاعات در یک ربع قرن درباره انقلاب افغانستان چنین نوشته است:

«**بچه سقا بجای امان الله خان: اعلیحضرت امان الله خان در مراجعت از**

سفر اروپا پس از پذیرائی شایانی که در ایران از ایشان شد بمحض اینکه وارد خاک افغانستان شد با شورش و بلوای بزرگی مواجه گردید. این بلوا علیه

افکار تجددخواهانه امان الله خان بود که منجر بطغیان قبایل مختلف مسلح افغانستان شده بود. روز اول دیماه ۱۳۰۷ سردار عبدالعزیز خان وزیر مختار دولت افغانستان در ایران که سالیان دراز در ایران بود و ایران را بسیار دوست میداشت ابلاغیه‌ای در اطلاعات منتشر کرد از این قرار «یکدسته از اشرار بسرکردگی دزدی که مشهور به «بچه سقا» است بقریب کابل بحدود باغ بالا بکابل حمله میکند و قوای حکومتی برای مقابله با آنها فرستاده میشود و عسکر حکومت فاتح میشود و اکنون امنیت برقرار است و اعلیحضرت غازی در کابل تشریف دارند».



امان الله خان پادشاه افغانستان در ملاقات با رضاشاه و ولیعهدش محمد رضا

حکومت بچه سقا در افغانستان

پس از جنگ های خونینی که قبایل متعصب افغانستان علیه امان الله خان پادشاه افغانستان نمودند و منجر بسقوط سلطنت گردید بچه سقا خود را امیر حبیب الله نام گذاشت و پس از تصرف کابل خانواده امان الله خان را از ارگ سلطنتی خارج ساخت و خود در مقر سلطنت جای گرفت. بچه سقا سابقه شرارت و خونریزی داشت، مردی خشن آبله رو بود که

طپانچه لخت همیشه در دستش بود و هر کس را می خواست تهدید بقتل مینمود و تسلیم خود میکرد و چون از وزیران سابق امان الله خان هیچکس حاضر نبود با او همکاری کند و وزارتخانه ها بسته بود حسین نامی را که یکی از سردسته های عمال بچه سقا بود بوزارت جنگ منصوب نمود.

بچه سقا پس از تصرف کابل موزه ملی افغانستان را خراب کرد و تمام مجسمه ها و اشیاء نفیسه و تاریخی را بعنوان اینکه بت پرستی است شکست و رویهم ریخت بعلاوه کلیه آثار تجددخواهی امان الله خان را که میرفت رفورمی بوجود آورد از بین برد، اموال و دارائی بسیاری از رجال و افراد خانواده سلطنتی را غارت کرد، شاگردان مدارس که لباس متحدالشکل می پوشیدند یا از ترس بیرون نمی آمدند یا اگر از خانه های خود بیرون می آمدند ناچار بلباس کوهستانی عمامه و شلوار سفید ملبس میشدند.

هرج و مرج و خونریزی و غارت و تعدی آنقدر در افغانستان بالا گرفت که همه مردم بستوه آمدند تا اینکه نادرخان سفیر دولت افغانستان در پاریس که این موقع با برادران رشید خود به هندوستان آمده بودند پس از مکاتبه با بعضی ایلات و طوایف مسلح و ارتباط با طبقات مردم مصمم شد میهن خود را نجات دهد و در این راه موفقیت حاصل کرد و اشرار را که چندماه بر تخت سلطنت افغانستان جلوس کرده بودند منکوب و همه را بسخت ترین مجازات رسانید و محمدنادرشاه پدر اعلیحضرت محمد ظاهرشاه بسلطنت رسید و نظم و آرامش را مستقر ساخت.»

آقا بگوف در کتاب: «گ.پ.تو» درباره قیام علیه امان الله خان چنین نوشته است:^۱

«... امیر امان الله خان پس از بازگشت به کابل فوراً اعضاء

۱- این کتاب بوسیله دکتر حسین ابوترابیان از نسخه انگلیسی ترجمه شده است.

«جرگه» (مجلس کبیر ملی) را به تشکیل جلسه دعوت کرد تا برنامه اصلاحات مملکت را به شکل اروپائی که توسط جراید اعلام کرده بود، به رأی «جرگه» بگذارد.

امان‌الله خان به نمایندگان جرگه تکلیف کرد که لباس اروپائی بپوشند و بدون معطلی تمام قوانین لازم را برای انجام اصلاحات طبق متد کشورهای غربی بتصویب برسانند.

عکس العمل در برابر خواسته‌های امیر بصورت شورش همگانی قبایل جنوب تظاهر کرد و این قبایل بر ضد امیری که هنوز نمی دانست چگونه مرزهای آنان را در مقابل هجوم حفظ کند، ولی آماده دگرگون کردن پایه‌های زندگی و اصول مذهبی‌شان بود، قیام نمودند.

بموازات اوج گرفتن دامنه این طغیان، نیروهای دولتی نیز به مرور شروع بمقابله آنها کردند و موقعی که درگیری آنها به حد اعلی رسیده بود، در شمال افغانستان شورش دیگری که بمراتب قوی تر بود برهبری شخصی بنام «بچه سقا» درگرفت — او فرزند یکی از سربازان فراری بود که بشغل سقائی اشتغال داشت.

بچه سقا در یک چشم بهمزدن قوای گرد آورد و با توجه به ضعف نیروی دفاعی کابل به این شهر هجوم آورد و توانست پس از سه روز نبرد، کابل را تسخیر نماید.

امان‌الله خان پس از تسلیم کابل فراز کرده و به قندهار پناه برد تا شاید بتواند در این شهر بکمک ایل «درانی» که خودش نیز از آنان بود نیروئی گرد آورده به جنگ بچه سقا برود.

ما در مسکو خبردار شدیم که در جریان قیام بچه سقا انگلیسها از نظر تسلیحات به او کمک کرده اند و بهمین جهت، او پس از تسخیر کابل یک گروه مخصوص را برای حفاظت سفارتخانه انگلیس و هیئت سیاسی آن کشور گمارده است. اطلاع یافتیم که تسلیم «عنایت‌الله خان» نیز با پا درمیانی

«همفریش» وزیر مختار انگلیس صورت گرفته است.^۱...

در پاریس به نادرخان که از سفارت شوروی تقاضای اجازه عبور از خاک شوروی را نموده بود، اطلاع داده شد که چنین اجازه‌ای فقط بایستی توسط مقامات مخصوصی در مسکو صادر شود. نادرخان دیگر دنباله کار را نگرفت ولی ماه بعد بطور ناگهانی در مرزهای هند و افغانستان ظاهر شد و از همانجا مبارزه سختی بین او و بچه سقا در گرفت.^۲...

پس از مدتی نادرخان کابل را فتح کرد و با تیرباران نمودن بچه سقا و همکارانش بشورش آنها پایان داد^۳ شرح بقیه ماجرا معلوم است و محتاج توضیح نیست.^۴

۱- روز ۱۴ ژانویه ۱۹۲۹ امیر امان الله خان بنفع برادر بزرگترش «عنایت الله خان» از سلطنت کناره گرفت و به قندهار رفت سلطنت عنایت الله خان نیز دیری نپایید و پس از سه روز بوسیله بچه سقا از کار برکنار شد، ۱۷ ژانویه ۱۹۲۹-م.

۲- نادرخان که در جنگ سوم افغانستان با انگلیس فرماندهی قشون افغانستان را بعهده داشت و استقلال این کشور مرهون اوست، پس از جنگ از طرف امیر امان الله خان بمقام ژنرالی رسید و بسمت سفیر افغانستان در پاریس منصوب شد. نادرخان در پاریس فرصت یافت تا با سیاست بین المللی آشنا شده و در ضمن علاوه بر آشتی با انگلیسها مورد توجه آنها قرار بگیرد وی پس از دو سال خدمت در سفارت پاریس از این مقام استعفا داد و در جنوب فرانسه سکونت نمود. آشوب افغانستان در اثر قیام بچه سقا و فرار امیر امان الله خان موقعیت بسیار مناسبی برای فعالیتهای او آماده کرد و نادرخان به اتفاق سه برادرش با کمک انگلیسها از راه هند به مرز افغانستان آمدند و شروع به مبارزه با شورشیان نمودند که نتیجه آن، سلطنت نادرشاه در افغانستان بود.

۳- پس از فتح کابل، بچه سقا و یارانش به کوهستانها گریختند ولی چون وجود آنها همیشه باعث هراس حکومت میشد لذا نادرخان قرآن مهر کرده و بوسیله یکی از برادرانش برای بچه سقا فرستاد و علاوه بر تأمین جانی به او وعده فرماندهی قشون داد. پس از اینکه بچه سقا این تأمین را باور کرد و به اتفاق یارانش به کابل آمد، ناگهان همگی دستگیر شدند و نادرخان به بهانه اینکه مردم کابل تأمین او را قبول نموده و تقاضای مجازاتش را دارند، روز ۵ نوامبر ۱۹۲۹ بچه سقا و ۱۲ نفر از همدستانش را در کابل تیرباران نمود.

۴- نادرشاه پس از سلطنت، غلام نبی خان و برادرش را نیز بدیار عدم فرستاد و در اثر این عمل نفرت مردم افغانستان را نسبت بخود برانگیخت تا جائیکه پس از سه سال سلطنت درست در سالروز مرگ غلام

منظور از نقل قسمتی از کتاب آقا بگوف اینست که معلوم شود برکناری امان‌الله خان بدست انگلیسها صورت گرفته و گویا امان‌الله در مسافرت بارو پا و لندن نتوانسته بود با آنها کنار بیاید و گوش فرمان باشد.

پیش کشی از خزانه جواهرات سلطنتی به امان‌الله خان

طبق گزارش رسمی قانع بصیری رئیس اداره بیوتات سلطنتی «در تاریخ ۲۷ تیرماه ۱۳۰۷ طبق تصویب نامه شماره ۲۴۱۹ یک قبضه قداره دسته طلا مکمل به ۱۷۷۳ قطعه برلیانت و یک پیش سینه طلا مکمل به برلیانت که تخمه زمرد آن بوزن ۱۸۲ قیراط بوده پادشاه افغان اهدا گردید».

باید توضیح داده شود که این قطعه زمرد «تخمه» باین اندازه شاید در دنیا نایاب و یا حداقل کم یاب باشد و اگر امروز بخواهند قیمت نمایند قطعاً قیمت هر قیراط آن سرسام آور است. و معلوم نیست چنین شیء قیمتی که باسم پادشاه افغانستان تصویب نامه صادر شده پهلوی باو اهدا نموده یا خود برداشته است!

مسافرت امان‌الله خان پادشاه افغانستان بایران

به قلم محمدعلی فروغی

«امان‌الله خان خردترین پسران حبیب‌الله خان امیر افغانستان است

که پس از رسیدن پادشاهی برای تحصیل استقلال کشور خود با دولت انگلستان رزمی سخت در افکند و پیروزی یافت. او در سالهای اول پادشاهی خود در اصلاح تشکیلات اداری و قضائی و بسط و توسعه فرهنگ و فلاح و

نبی خان خودش بدست یک دانشجوی افغانی کشته شد (۸ نوامبر ۱۹۳۲) و سلطنت افغانستان بدست پسرش محمد ظاهر شاه افتاد که او نیز در کودتای ۲۶ سرطان (تیرماه) ۱۳۵۲ بوسیله سردار محمد داودخان از کار برکنار شد و کشور افغانستان بصورت جمهوری درآمد. رژیم جمهوری داودخان نیز که در حقیقت دست کمی از بساط سابق نداشت در اثر کودتای ۷ ثور (اردیبهشت) سرنگون شد.

۱- نقل از گزارش رئیس اداره بیوتات سلطنتی.

اعزام محصل بارو پا اقداماتی مؤثر کرد و آنگاه در اول دسامبر ۱۹۲۷ برای مشاهده اوضاع اروپا افغانستان را ترک گفته با ملکه ثریا در مدت شش ماه ممالک مصر، ایتالیا، فرانسه، سویس، آلمان، لهستان، روسیه و ترکیه را دیدن فرمود، و در پنجم ژوئن ۱۹۲۸ (۱۶ خرداد ۱۳۰۷) بخاک ایران وارد شد، و پس از ده روز توقف بکشور خودش روی نهاد. از اشارات بدین نکته گریز نیست که — برخلاف دربار و دولت — ملت ایران ازین پادشاه صمیمانه پذیرائی کرد تا بجائی که بسیاری از خانواده‌ها بافتخار ورود او پسران نوزاد خودشان را «امان‌الله» نام نهادند. (نویسنده این سطور در آن هنگام ریاست معارف و اوقاف سمنان را داشت و هم در آن شهر بحضور شاه و ملکه باریافت) باری، امان‌الله خان پس از ورود بکابل پنج روز متوالی نطقی در گزارش مسافرت خود ایراد کرد، و مواد قراردادهائی را که با کشورهای مختلفه منعقد ساخته بود و ارمغانی ارجمند برای ملت خود می‌دانست توجیه و تفسیر نمود، و راهی را که تصور میکرد ملت افغان باید بسوی کمال پیوید نشان داد و برنامهٔ پیشرفت را معین فرمود.

برای اصلاحاتی که امان‌الله خان به پیروی مصطفی کمال پاشا در نظر گرفته بود مخصوصاً در برداشتن حجاب زنان، منع تعدد زوجات، تحصیل دختران بروش اروپائیان، تغییر لباس مردان و زنان، افزایش مدت خدمت نظام اجباری، و اینگونه امور در افغانستان بهیچ روی زمینه فراهم نبود و با تحریکاتی که میشد در ماه دسامبر ۱۹۲۸ (آذرماه ۱۳۰۷) در سرتاسر افغانستان شورش و طغیان و هرج و مرج حکمروا گشت، از ناحیهٔ کوهستانی شمال کابل راهزنی «حبیب‌الله» نام معروف «بچه سقو» که سپاهی بیشمار از یایغان و راهزنان و خواسته‌ای بی‌کران از تاراج و غارت گرد آورده بود بتحریک و حمایت آخوندها که امان‌الله خان را تکفیر کرده بودند و بچه سقو را پیادشاهی امیدواری میدادند، بکابل حمله برد و قوای دولتی را پراکنده ساخت. امان‌الله خان از آن پس که در یافت مذاکرات صلح با شورشیان سود

نمی بخشد، بنفع برادرش عنایت الله خان که در آن هنگام ولایت عهدی داشت از سلطنت کناره جست و بقندهار رفت، اما این تدبیر سود نبخشید و چون عنایت الله خان هم نتوانست با یاغیان کنار آید پس از سه روز از پادشاهی استعفا داد و از پی برادر بقندهار شتافت.

سه روز بعد از فرار امان الله خان، و چند دقیقه بعد از عزیمت عنایت الله خان، بچه سقا با رفقای راهزن خود فاتحانه وارد پایتخت شد و بسلطنت نشست و خویش را امیر حبیب الله غفاری خوانده و مردم را باطاعت و فرمانبری دعوت نمود.

بچه سقا در نخستین وهله اعلامیه ای بامضای هشت تن از پیشوایان مذهبی منتشر ساخت که بموجب آن همه اقدامات اصلاحی امان الله منسوخ گشت و نیز مالیات را بنام اینکه برخلاف شرع است ملغی ساخت، و کلیه مجسمه ها و آثار تاریخی را که در موزه کابل جمع آوری شده بود بنام اینکه موجب رواج بت پرستی است درهم شکست و مدارس دختران را بست... آخوندها هم که فرصتی در کین تیزی از امان الله خان فرا چنگ آورده بودند این همه را برطبق شرع تفسیر و توجیه و او را تقویت و تأیید میکردند.

این راهزن پادشاه سی ساله، که چهره ای سیاه و پر آژنگ و خوئی خشن و ناهنجار داشت، چون از طرفی تمام ساز و برگ سپاه و خواسته و خزینه را متصرف شده بود و از طرف دیگر دشمنان خود را بشدت تمام شکنجه میکرد با وحشت تمام توانست چندی حکومت کند.

بچه سقا در دوران کوتاه تسلط خود بسیاری از رجال و بزرگان افغانستان را که با او مخالفت میکردند با وضعی بسیار فجیع که باز گفتن آن تأثر آورست مقتول ساخت. یکی از آنان علی احمد جان برادر ملکه ثریا بود که دستور داد او را در زندان بزمین میخکوب کردند و آنگاه میله آهن سرخ از شقیقه وی بدان سوی گذراندند. جماعتی دیگر را هم که بیشتر از منسوبان خاندان سلطنت بودند بزدان در افکند و خانمان آنها را بتاراج داد.

از وقایع بازگفتنی، داستان دو دختر از بستگان امان‌الله خان است که بچه سقو هشت تن از عمال خود را برای ربودن آن دو مأمور کرده بود. دختر بزرگتر چون از قضیه آگاه شد نخست آن هشت تن را یکی از پی دیگری با گلوله از پای درآورد آنگاه خواهر کوچک را کشت و بعد خود را.

در آغاز بهار ۱۹۲۹ امان‌الله خان و ملکه ثریا و عنایت‌الله خان یکباره کشور خویش را ترک گفتند. عنایت‌الله خان ایران را برای اقامت برگزید و تا پایان عمر در آنجا زیست و امان‌الله خان ایتالیا را که هم اکنون نیز در آنجاست. در همان هنگام که امان‌الله خان تاج و تخت موروثی را از دست داده از افغانستان بارو پا میرفت نادرخان برای بدست آوردن همان تخت و تاج از اروپا با افغانستان می‌آمد.

نادرخان در اواخر فوریه ۱۹۲۹ یعنی سه ماه پس از آنکه امان‌الله خان از کابل بیرون شده بود با برادرانش با افغانستان آمد. جنگهای نادرخان با حبیب‌الله بچه سقو بیش از هشت ماه مدت گرفت تا در اواخر سال ۱۹۲۹ شهر کابل تسخیر و بچه سقو گرفتار و زندانی و چندی بعد بدار آویخته شد و نادرخان بر سریر سلطنت جلوس نمود.

در سالهای ۱۹۳۰ و ۱۹۳۱ نادرشاه با مدعیانی که پادشاهی وی را گردن نمی‌نهادند در زد و خورد بود و در دو سال بعد هم که مملکت آرامش نسبی داشت هنوز پادشاه با صلاحاتی توفیق نیافته بود که در جشن توزیع جوائز بدست دانش آموزی عبدالخلیق نام پسر غلام نبی از طرفداران حساس امان‌الله خان بقتل رسید (نوامبر ۱۹۳۳).

بعد از نادرشاه فرزندش محمد ظاهر خان بتخت سلطنت افغانستان برآمد و او جوانی بود کاردان که رایزان و پایمردانی امین و خیراندیش داشت.

امان‌الله خان پادشاهی مصلح و خیرخواه ولی بی احتیاط و سبکسر

بود. پیروزی در نخستین رزم چندان وی را سرمست ساخت و بغرور افکند که یکباره زمام تأمل و تدبیر کشورداری را از کف نهاد. در آنزمان روسها و ترکها برخلاف انگلستان دوستانی همداستانی بودند. امان‌الله نیز بآنها پیوست چنانکه در این دو کشور از وی تجلیلی برتر کردند و قراردادهای شیرین تر بستند، و مسلم بود که سیاستمداران چاره‌جوی و کین‌توز انگلستان این بلند پروازی‌ها و بند و بست‌ها را پاداشی سخت خواهند داد. عکس‌العمل روسها در این قضایا تهیه و تنظیم فیلمی در نمودن اصلاحات امان‌الله خان بود که دو سه شبی هم در تهران نمایش داده شد ولی پس از چندی با دولت نادرشاه قراردادی در بی طرفی و عدم تهاجم منعقد ساختند (ژوئیه ۱۹۳۱) که انگلیسها انعقاد این قرارداد را از کامیابی‌های شایان نادرشاه می‌شمارند.

مورخین انگلیسی وقایع سلطنت و پایان کار امان‌الله را بتفصیل نوشته‌اند و اظهار عقیده نیز کرده‌اند که چون اصلاحات امان‌الله خان در کشوری عقب افتاده مانند افغانستان غیر عملی بوده و اقدامات او موجب زیان و کشتار شده در پیشگاه تاریخ گناهکار است و آنچه بدو رسید کمترین پاداش او بوده است.

پذیرائی که در آنقره از پادشاه افغانستان بعمل آمد هرچند منتهای آنچه در قوه داشتند کردند ولیکن فوق‌العاده نبود. سه چهار روز اول او را در هتلی منزلی دادند که جدیداً در آنقره دایره شده و هتل حسابی است تقریباً مثل هتل‌های درجه دوم فرنگستان و بنده هم این سفر در همان هتل منزل دارم. تفصیل پذیرائی‌هایی که بعمل آمده در روزنامه‌ها درج است و منضمماً ارسال میدارم، یقین دارم که در ایران مخصوصاً در طهران اگر انشاء‌الله مکروهی دست ندهد بمهمانها خوشتر خواهد گذاشت. البته روز ورود بطهران معبر آنها را زینت باید کرد مثل اوقاتی که سلاطین خودمان از مسافرت‌های مهم برمی‌گردند و جمعیت مردم در خیابانها باشند و دست بزنند و هورا بکشند.

این کارها در اینجا خیلی ضعیف بود، زینت خیابانها منحصر بچند پرده بیرق ترک و افغان و مقداری چراغ بود و جمعیت تماشاچی هم زیاد نبود آن قسم که خیابانهای ما را با بیرقهای کوچک و بزرگ و قالیچه و آئینه و غیره زینت میکنند، چراغانی های ما هیچ نسبت باینجا نخواهد داشت. روز سوم چهارم ورود هم پادشاه از هتل رفت بخانه یکی از اعیان ترک در بیرون شهر. از یکی از همراهان پادشاه شنیدم که علت آن بود که از بس اتومبیلها که از جلو هتل عبور میکردند سروصدا می کردند شاه نمیتوانست بخوابد و فرار کرد. خانه که آنجا منزل کرد بنده ندیده ام اما بقیاس خانه هائیکه از اعیان ترک دیده ام در جنب خانه های بزرگ تهران خانه دهاتی محسوب میشود. البته در اسلامبول که در قصر دلمه باغچه آنها را منزل میدهند، حکایت دیگر است اما باز تصور میکنم پذیرائیهای که در صاحبقرانیه و سعدآباد و غیره از آنها خواهد شد خیلی باجلوه تر خواهد بود.

بنده چون رسماً جزو کور دیپلماتیک نبودم در مهمانیها بواسطه اشکالی که در باب جای میزپیش میآمد دعوت نشدم، اما در دو سواره موعود بودم و رفتم. در هر دو نوبت پادشاه با بنده چندین دقیقه صحبت و مهربانی کرد و از لزوم صمیمیت روابط مابین دول ثلاثه گفتگو نمود و مکرر می گفت شما در کارهاتان اشکالی باشد که از من کاری برای تسهیل آن ساخته باشد بگوئید منم در همان زمینه صحبت هائی کردم و در باب کارهای خودم گفتم امیدوارم اشکالی نباشد، کار مهمی که من دارم تسویه امر سرحد است پس اجمالاً او را از آن فقره مسبوق کردم ولیکن گفتم اگر شما در این باب حرفی بزنید ممکن است ترکها تصور کنند من بشما شکایتی کرده ام و دلتنگ شوند بنابراین اگر هم حرفی میزنید باید بکلی از طرف خودتان و طوری باشد که تصور سوئی برای آنها حاصل نشود.

در شب دوم مصطفی کمال پاشا هم مرا نزد خود طلبید و مقداری صحبت از لزوم موافقت و صمیمیت ما با همدیگر کرد. این دفعه دومی بود که

با او ملاقات می کردم (دفعه اول در بدو ورود من بآنقره بود در سفر اول و خیلی مختصر و رسمانه گذشته بود) چون فرانسه حرف میزدیم و ظاهراً مصطفی کمال پاشا فرانسه روان حرف نمیزند توفیق رشدی بک مترجم واقع شد. خلاصه حرف مصطفی کمال این بود که ما باید در اصلاح امور داخلی خود جد کنیم و سعی کنیم که هر یک از دولتهای ما فی نفسه اهمیت داشته باشد و مخصوصاً در باب ازدیاد و تقویت قشون توصیه میکرد و بالاخره اظهار امیدواری به پیشرفت کارها نمود و معلوم بود که می خواهد گرم باشد.

همان شب در اواخر شب توفیق رشدی بک بنده را کنار کشید و گفت می خواهم با شما مشورتی بکنم پادشاه افغان اصرار دارد که ما عهدنامه اتفاق و اتحاد ببندیم و همین حالا امضاء کنیم، شما در این باب چه می گوئید. بنده گفتم در این مسئله بخصوص من از دولت خودم دستوری ندارم همینقدر میدانم که اعلیحضرت پهلوی و دولت من بموافقت و صمیمیت تامه دول ما کاملاً مایل و معتقدند، اما عقیده شخصی من این است که امروز عقد عهدنامه اتحاد و اتفاق مابین ما ضرورت و فایده ندارد و ممکن است بواسطه برانگیختن حریفهای ما مضر هم واقع شود، ما باید عملاً روابط خود را صمیمی کنیم و کاری بکنیم که اشتراک منافع و مصالح ما و احساسات دوستانه ما طوری باشد که اگر یک روزی پیش آمدی روی دهد طبعاً ما با هم متحد باشیم ضمناً تهیه کارهای خودمان را ببینیم و مستعد شویم شاید روزی هم بیاید که مقتضی شود عقد اتحاد را روی کاغذ هم بیاوریم.

گفت بلی من هم کاملاً این عقیده را دارم، رویه ما باید مثل رویه فرانسه و انگلیس باشد قبل از جنگ که عهد اتحادی نبسته بودند اما روزی که جنگ پیش آمد باهم در جنگ متفق شدند و حالا با این ضعفی که هر یک از ما داریم متحد شدن ما چه فایده دارد. بنده متوجه شدم که اصرار مصطفی کمال پاشا چند دقیقه قبل باینکه ما هر یک باید خودمان قدرت و اهمیت داشته باشیم از چه مأخذ بود. باری در این زمینه سابقاً هم با توفیق

رشدی بک مذاکرات کرده بودیم بالاخره گفت می دانستم که شما با من هم سلیقه اید، حالا اگر مجلسی کردیم و شما را هم دعوت کردیم خواهش دارم عقاید خود را اظهار کنید، اما چنین مجلسی واقع نشد. سه روز بعد از آن پادشاه افغانستان عازم اسلامبول شد و فردای آنروز در روزنامه صورت عهدنامه ای را که امضاء کرده بودند و ملاحظه خواهید فرمود منتشر کردند و بنده تلگرافاً اطلاع دادم. امروز مخصوصاً از توفیق رشدی بک وقت خواستم و در آن باب با او گفتگو کردم. گفت همانطور که شما اظهار نظر کردید عمل نمودیم و از شما خیلی ممنون هستم که بمن کمک کردید و عقیده شما را اظهار کردم و غازی خیلی تحسین کرد، پادشاه افغانستان خیلی بیش از اینها می خواست، ما گفتیم باید آهسته رفت و مرحله بمرحله عجله این اندازه میکنیم شما بایران بروید با پادشاه ایران هم مذاکره کنید ببینید ایشان چه می گویند؛ اما من بشما نصیحت میکنم بیش از این اندازه تقاضا نکنید هرچند ما حاضریم که پیش هم برویم اما نمیخواهیم مبادرت از ما باشد زیرا که ممکن است قبول نشود آنوقت ما بمحذور می افتیم.

آنچه استنباط میکنم طرح کار گویا اینست که بین افغان و ایران، و بعد ایران و روس، و بعد روس و افغان هم قراردادهائی نظیر این بسته شود و باین طریق تسلسل دول اربعه حاصل گردد. در این باب ظاهراً ترکها چندان اشتیاقی ندارند یعنی در عین اینکه میخواهند با روسیه دوست باشند نمیخواهند سیاستشان را تابع روسیه بکنند و مقدرات خود را بآن ببندند و میل دارند استقلال سیاست خود را محفوظ بدارند. در هر حال توفیق بک سفیر ترک در روسیه که همراه پادشاه افغانستان بطهران میآید دستورالعمل از دولت خود دارد البته در ضمن مذاکره با او و ممدوح شوکت بک مطالب را بهتر درک خواهید فرمود. مطلب قابل توجه اینست که این عهدنامه ای که تازه منعقد کرده اند عهدنامه ای را که سابق بین آن دو دولت در ۱۳۳۷ منعقد شده بود سست و ضعیف میکند یعنی آن عهدنامه اتحاد تدافعی بود و این عهدنامه

میگوید در صورتیکه جنگی پیش بیاید مطالعه خواهند کرد که چه باید کرد. بنابراین پادشاه افغان بجای اینکه کار را محکم تر کند سست تر کرده است و نمیدانم عالماً یا عامداً کرده یا نفهمیده است، احتمال می‌رود ترکها سر او را شیره مالیده باشند شاید در طهران بتوانید مطلب را درست استنباط فرمائید. در هر صورت عقیده‌ای که بنده اظهار کردم کاملاً با عقیده غازی و دولت ترک موافق بود و تصور میکنم دولت ایران هم همین رویه را باید داشته باشد یعنی در عین کمال همراهی و مهربانی و سعی در ازدیاد حسن روابط و همکاری باید خود را گرفتار و مقید نسازیم، که با نظریاتی که من در ترکیه دیده‌ام ترکها خود را مقید نخواهند ساخت و ما بیجهت گرفتار میشویم.

پادشاه افغان در آنقره گفتگو از اتصال خطوط آهن دول ثلاثه و همچنین خطوط هواپیمائی هم کرده است و باو وعده همراهی داده‌اند و توفیق رشدی‌بک در باب خط هواپیمائی میگفت ما باین شکل قبول می‌کنیم که شرکتی بطور تساوی بین ترکیه و ایران و افغانستان منعقد شود و امتیاز هوائی بآن شرکت داده شود و آئرو پلانها در خاک هر دولتی وارد می‌شوند ملیت آن دولت را داشته باشند.

در باب راه آهن هم می‌گفت پیادشاه افغان گفتم شما اگر با ایران در متصل کردن راه آهن شرقی غربی ایران بخطوط آهن افغانستان موافقت حاصل نمودید ما هم حاضریم که راه آهن آذربایجان را در خاک خودمان امتداد دهیم و براه آهنهای خود متصل سازیم باین طریق افغانستان و ایران بدریای سیاه مربوط می‌شوند.

این مسائل چه اندازه عملی باشد نمیدانم در هر صورت چنانکه از عهدنامه هم ملاحظه می‌فرمائید معارف و نظام افغانستان بدست ترکها و جای بسیار تأسف است که ما با همزادی و هم‌نژادی که با افغانستان داریم از این جهت عقب هستیم و کاش ممکن میشد که اصلاح و جبرانی در این باب بعمل می‌آمد، بسیار بجا بود که بنده هر قدر ترکها با ما اظهار صمیمیت و

دوستی کنند اگرچه از روی حقیقت باشد هیچ میل ندارم با اینکه از مغرب و شمال گرفتار ترک هستیم در مشرق هم دچار ترک باشیم.»

تصور میشود که این مقاله در اصل دو نامه بوده که بدین صورت در آمده است و مربوط به دو دوره و دو زمان باشد: نخست مسافرت پادشاه افغانستان بایران و سپس برکناری امان‌الله خان از سلطنت و اوضاع پس از آن. ضمناً باید متذکر شد در آتموقع فروغی وزیر خارجه و در اروپا بوده و در آن زمان روابط ایران و ترکیه تیره بوده است و به فروغی مأموریت داده میشود که در مراجعت بایران از راه ترکیه مسافرت نماید تا در پایتخت ترکیه درباره التیام روابط مذاکره نماید و بطوریکه در این دوره تاریخ دیده میشود موفق گردیده است. این مقاله نخست در مجله یغما بمدریت حبیب یغمائی که با فروغی همکاری ادبی تحقیقی داشته بچاپ رسیده سپس مجله خواندنیها در سال نهم در تاریخ اول آبانماه ۱۳۲۷ در شماره اول آنرا نقل نموده است.

قتل پادشاه افغانستان

محمد نادرشاه که پس از بچه سقا بسلطنت رسیده بود هنگامی که در یکی از مدارس نظام مشغول توزیع جوائز و با محصلین مشغول صحبت بود و ولیعهد باتفاق عموی خود وزیر جنگ هم همراه بودند جوانی از ساکنین کابل بنام عبدالخالق بارولور بسمت محمد نادرشاه حمل نموده و پنج گلوله بطرف او شلیک میکند و پادشاه فوراً بقتل میرسد. پدر قاتل از مستخدمین مقرب غلام نبی خان از طرفداران جدی امان‌الله خان پادشاه سابق بود که سال قبل اعدام شده بود. بمحض وقوع حادثه فرزند ۱۹ ساله محمد نادرشاه محمد ظاهر که تحصیلات خود را در پاریس بپایان رسانده بود بتخت سلطنت جلوس نمود و محمد ظاهر شاه خوانده شد و زمام امور را بدست گرفت و برادران شاه مقتول که هر یک مصدر مقامات مهم کشور بودند صدارت اعظم و وزارت و سایر مقامات را احراز کردند و امور مملکت را در حال عادی اداره نمودند.

در مورد قتل پادشاه افغانستان و مرگ مشکوک و شاید قتل پادشاه عراق حدود دو ماه فاصله بوده و سؤالی پیش می‌آورد که آیا این دو فقره قتل و مرگ ارتباطی با اوضاع سیاسی بین‌المللی داشته است یا نه؟ و آیا دست از ما بهتران در این وقایع در کار بوده است؟.

آبله کوبی اجباری

در تاریخ ۱۸ خرداد ۱۳۰۸ خ رئیس کل صحنه مملکتی (دکتر سعید مالک لقمان‌الملک) لایحه‌ای بمجلس برد که آبله کوبی در تمام کشور اجباری گردد. متن این لایحه که بصورت قانون درآمد بدین قرار بوده است:

ماده اول— برای مصون بودن از مرض آبله لازم است از زمان ولادت تا سن ۲۱ سالگی چهار دفعه عمل تلقیح اجرا گردد. دفعه اول پس از ودلات تا ششماه— دفعه دوم از سن شش تا هفت سالگی— دفعه سوم از سن ۱۲ تا ۱۳ سالگی— دفعه چهارم از ۱۹ تا ۲۱ سالگی.

ماده دوم— ولی هر طفل جدید الولاده مکلف است در ظرف شش ماه اول پس از تولد آبله طفل را در یکی از پست‌های آبله کوبی مجانی دولتی کوبیده و تصدیق تلقیح را از متصدیان آبله کوبی بگیرد، همچنین تلقیح دفعه ثانی و ثالث بعهده اولیای طفل است و اگر ولی طفل غفلت در کوبیدن آبله طفل نماید پس از تحقیق و کشف محکوم به مجازاتی خواهد بود که در ماده ۲۷۶ باب چهارم قانون مجازات عمومی مقرر است.

ماده سوم— در مواقع بروز مرض آبله بطور شیوع (اپیدمی) هر یک از اهالی بدون استثناء در صورتیکه بیش از پنج سال از آخرین دفعه تلقیح گذشته باشد باید کوبیدن آبله را تجدید نماید.

ماده چهارم— مدیران و مدیرات مدارس در موقع پذیرفتن محصلین و محصلات جدید مکلفند تصدیق‌نامه جدید را مطالبه نمایند و مادام که تصدیق‌نامه مذکور را ارائه ندهند از پذیرفتن خودداری کنند.

کلیه دواير دولتی مکلفند در موقع ورود هر داوطلب خدمتی تصدیق آخرین دفعه تلقیح را مطالبه نمایند.»

درخواست خزعل از شاه

پس از آنکه انگلیس ها شیخ خزعل نوکر سرسپرده خود را برای اغفال سیاسیون شوروی برای بسلطنت رسیدن سردار سپه و ایجاد «حکومت تمرکز قدرت» فدا نمودند و شیخ بتهران اعزام و تحت نظر قرار گرفته بود در خرداد ۱۳۰۷ که هنوز مقدمات افتتاح رسمی بانک ملی فراهم نشده ولی قانون آن بتصویب رسیده بود در یکی از پذیرائیهای رضاشاه که در قصر شخصی خود نمایندگان مجلس و جمعی از رجال باهم و دسته جمعی بار می یافتند، شاه بشارت افتتاح بانک ملی را میداد موضوع جالب توجه در این پذیرایی این بود که شاه در موقعی که از شیخ خزعل احوال پرسی میکرد شیخ جلورفته و اظهار داشت که این خدمتگزار دچار درد چشم شده بطوریکه چند قدمی خود را نمی توانم تشخیص دهم بنام یک خدمتگزار و مطیع که اوامر همایونی را از صمیم قلب حاضر باطاعت میباشد استدعا دارد اجازه مرخصی داده شود که برای معالجه چشم بارو پا بروم.

پس از بیان این درخواست شاه به تیمورتاش خطاب نموده میگوید، دستور بدهید دو نفر طبیب متخصص از اروپا خواسته شود که یکی از آنها چشمهای شیخ را معالجه کند و دیگری گلوی یکی از فرزندانم را که مریض است عمل کند. شیخ خزعل در جواب اظهار داشت تنها چشمهای من درد نمی کند جسماً مریض هستم و مرض بقدری مرا آزار میدهد که محتاج معالجه قطعی در اروپا میباشم.

شاه دیگر جوابی نداد و با دو سه نفر دیگر از نمایندگان مجلس بصحبت پرداخت. زیرا شاه نمیخواست در قفس را باز نماید تا شیخ از آن بیرون بجهد باید بماند تا موقعش بقتل برسد.

افتتاح دوره هفتم

مجلس دوره ششم در تاریخ ۲۲ مرداد ۱۳۰۷ خاتمه یافت. مجلس دوره ششم مجموعاً ۲۷۶ جلسه تشکیل داد.

طبق قانون انتخابات سه ماه قبل از پایان دوره ششم فرمان انتخابات دوره هفتم صادر گردید و انتخابات بجریان افتاد. درباره انتخابات تهران طبق ادوار قبلی ضمن دعوت سی و شش نفر از طبقات شش گانه برای تشکیل انجمن نظارت تهران از مشیرالدوله هم دعوت بعمل آمده بود. قبلاً گفته شد که در ادوار قبل همیشه از مشیرالدوله هم دعوت بعمل می آمد و مشارالیه شرکت مینمود و بریاست انجمن مرکزی هم انتخاب میگردید. در این دوره هم دعوت بعمل آمده بود، ولی مشیرالدوله که دورنمای انتخابات را در تمام کشور بخوبی مشاهده کرده بود و میدانست که او باید فقط ماشین امضاء باشد و روی یک انتخابات فرمایشی و قلابی سرپوش بگذارد از قبول دعوت فرمانداری تهران عذر خواست و شرکت نمود و در تاریخ ۱۷ اردیبهشت رسماً نوشت که بواسطه کسالت معذور از شرکت در انجمن میباشد. با این کیفیت انجمن نظارت تهران تشکیل گردید و عدل الملک دادگر بریاست انجمن مرکزی انتخاب شد. انتخابات تهران بجریان افتاد و برای اینکه وانمود نمایند که انتخابات تهران آزاد بوده است در لیست فرمایشی ۱۲ نفر نمایندگان تهران مؤتمن الملک نفر ششم - مستوفی الممالک نفر هشتم و مشیرالدوله ردیف نهم از صندوق بیرون آمدند. اما این حضرات که بماهیت انتخابات واقف بودند و مردم هم میدانستند که آزادی انتخابات وجود نداشته است از قبول نمایندگی مجلس در پاسخ فرماندار تهران خودداری و عدم قبولی خود را رسماً اعلام نمودند. موضوع جالب توجه و فرمایشی بودن انتخابات بقدری رسوا و مفتضح بود که مدرس که مورد قبول و علاقه عامه مردم بود حتی یک رأی هم بنام او از صندوق بیرون نیامده بود و مدرس گفته بود بفرض که مردم بمن رأی نداده اند، پس آن یک رأی که خودم داده ام کجاست؟ و حال آنکه اگر

انتخابات آزاد بود مدرس اگر نفر اول نمیشد از دوم هم پائین تر نمی رفت و مانند دوره ششم حتماً ۵ یا ۶ نفر از کاندیدای مدرس هم مانند ملک الشعراء و دکتر مصدق انتخاب شده بودند. بهر حال انتخابات در تمام کشور پایان یافت فقط کسانی وارد مجلس شدند که دولت و شخص شاه نسبت بانتخاب آنها موافقت کرده بودند.

با این کیفیت مجلس دوره هفتم روز ۱۴ مهر ۱۳۰۷ رسماً افتتاح گردید.

در این دوره طبق دستور، عدل الملک (حسین دادگر) ریاست مجلس انتخاب گردید.

اقلیت این دوره فقط دو نفر بود که عبارت بودند از فرخی یزدی مدیر روزنامه طوفان و محمود رضا طلوع که در موقع خود بشرح مبارزات و سرنوشت آنان پرداخته خواهد شد.

اما مدرس پس از دو روز که از افتتاح مجلس گذشته بود یعنی در ۱۶ مهرماه ۱۳۰۷ توقیف و تبعید میگردد که بشرح آن پرداخته میشود.

رسمیت دوره هفتم مجلس و معرفی هیئت دولت

پس از رسمیت یافتن مجلس طبق معمول دولت مستعفی شد و مجدداً هدایت ریاست دولت انتخاب و دولت خود را به مجلس دوره هفتم در تاریخ ۲۹ آبانماه ۱۳۰۷ برابر ۷ جمادی الآخر ۱۳۴۷ برابر نوامبر ۱۹۲۸ معرفی نمود. باین ترتیب که هنگامیکه مجلس رسمیت یافت فراکسیون ترقی که تنها فراکسیون مجلس بود و در جلسات آن تیمورتاش وزیر دربار و اعضاء دولت نیز غالباً شرکت می کردند تصمیم به ابقای دولت گرفت و روز بعد مخبر السلطنه هدایت پشت تربیون رفت و برنامه خود را تقدیم داشت و گفت با تشکر و مسرت زیاد از سعادت ادامه خدمتگزاری خود پروگرام دولت را تقدیم میدارم و چون خودم بقدری عاجز از ایستادن میباشم که نمیتوانم قرائت کنم خودشان قرائت کنند (یاسائی گفت وزراء را معرفی نکردید).

رئیس الوزراء جواب داد وزراء تغییر نکرده اند که معرفی کنم و از تریبون پائین آمد (همه نه نمایندگان) سید یعقوب انوار گفت مطابق مقررات جاریه دولت پس از رسمی شدن مجلس بایستی معرفی شود بالاخره پس از ایرادات نمایندگان هدایت اظهار داشت که من نخواستم کار زائدی شده باشد حالا میفرمایند معرفی کنم بسیار خوب.

کابینه دوم هدایت

آقای نصرت الدوله وزیر مالیه — آقای داور وزیر عدلیه — آقای اعتماد الدوله وزیر معارف — آقای سرتیپ شیبانی وزیر فواید عامه^۱ آقای صور اسرافیل وزیر پست و تلگراف — آقای پاکروان کفیل خارجه — آقای سردار اسعد وزیر جنگ — آقای ادیب السلطنه هم وزیر داخله.

مهمترین قسمت پروگرام که منشی جلسه خواند ساختن راه آهن از بندر شاهیپور تا بندر شاه بود که دولت وعده داد ۴۴۳ کیلومتر از شمال بجنوب تا آخر آذر ۱۳۰۸ باید ساخته شود. موضوع ساختن راههای ایران و تخته قاپو کردن ایلات و عمران و آبادی مراکز ایل نشین و تقویت معارف از راه توسعه مدارس ابتدائی و متوسطه و تکمیل مؤسسات صحتی و اصلاحات قضائی از مواد مهم پروگرام بود.

انتخابات تهران در دوره هفتم

اطلاعات در یک ربع قرن درمورد مداخله دولت در امر انتخابات صریحاً مطلبی نوشته که حائز کمال اهمیت است که عیناً در زیر نقل میگردد.

اطلاعات در صفحه ۳۵ کتاب چنین نوشته است: «نمایندگان تهران در دوره هفتم»: از ۵۱ هزار ورقه رأی اخذ شده در تهران و حومه حائزین اکثریت تا ۱۵ نفر به ترتیب از این قرار بود.

۱- روزاول دیماه ۱۳۰۷ سرتیپ شیبانی برکنار و بجای او محمود جم منصوب گردید.

تاریخ پهلوی کهنه پندار



۱- شیخ حسین تهرانی، ۲- حاج امین الضرب، ۳- وثوق الدوله، ۴- دکتر حسن خان مالیه، ۵- امیر همايون بوشهری، ۶- مؤتمن الملک، ۷- حاج محمد تقی بنکدار، ۸- مستوفی الممالک، ۹- مشیرالدوله، ۱۰- آشتیانی، ۱۱- آقا ضیاءالدین نوری، ۱۲- فیروز آبادی، ۱۳- شیخ علی مدرس، ۱۴- سید عبدالرحیم کاشانی، و ۱۵- سید حبیب الله لاریجانی.

۳ نفر از نمایندگان تهران مؤتمن الملک، مشیرالدوله و مستوفی الممالک از قبول نمایندگی خودداری کردند و هر قدر بایشان اصرار شد نپذیرفتند در نتیجه اعتبارنامه بنام سه نفر بعد شیخ علی مدرس^۱، کاشانی، سید حبیب الله لاریجانی صادر شد ولی شیخ علی مدرس در مجلس حضور پیدا نکرد.

درباره عدم قبولی نمایندگی سه نفر از رجال آزموده و شریف کشور حدس های بسیار زده میشد و قدر مسلم این بود که دست مداخله دولت در امر انتخابات آشکار شده بود و آنها حاضر بقبول نمایندگی نبودند. از این دوره بعد اصول انتخابات تغییر کرد و بتدریج سیستم خاصی بنخود گرفت که در تمام دوره سلطنت پهلوی جریان داشت و چون قانون انتخابات حق انتخاب به بیسوادان داده بود از این موقعیت سوءاستفاده شد زیرا دست دولت در مداخله و تعیین نمایندگان کاملاً باز بود و این مداخلات صریحاً انجام میگرفت.»

باید یادآور شد که اکثریت قریب باتفاق نمایندگان دوره پهلوی تغییر نمی یافتند مانند آنکه وکالت آنان مادام العمر خواهد بود، در ادوار بعد هم ثابت می ماندند، مگر آنکه اتفاقاً یکی دو نفر از ایشان در یک موردی برخلاف نظر دولت گوشه ای زده یا ایرادی گرفته باشند که در این صورت نه تنها در دوره بعد انتخاب نمی شدند بلکه ممکن بود بقیمت گرفتاری آنان

۱- مرحوم شیخ علی مدرس در دوره های دیگر هم انتخاب میشده ولی هیچ گاه قدم بمجلس نگذاشته است.

تمام شود. ظریفی در این مورد قطعه‌ای سروده که در زیر نقل میشود.

وکیل رضا خان

ندانی که من روی کرسی مجلس چرا روزگاری بکردم درنگی
از آنرو که بودم وکیل رضاخان وکیل مطیع و وکیل زرنگی
بهر رنگ ارباب میخواست بودم اگر میل او بود هر دم برنگی

تبعید مدرس

تا کذب و تقلب بقضا راهبر است
آزاده ذلیل و راستگو در بدر است
خون تو مدرسا هدر گشت، بلی
خونی که شبی گذشت بروی هدر است
(بهان)

یکی از جنایات و فجایع شرم‌آور دوران دیکتاتوری پهلوی که هیچ‌گاه تاریخ آنرا فراموش نخواهد کرد و لکه‌ی ننگ و رسوائی بزرگی که بر دامان پهلوی نشسته است، رفتار و اعمال شنیعی است که با مدرس قهرمان مرتکب گردیده است.

نگارنده در جلد دوم کتاب «مدرس قهرمان آزادی» درباره‌ی توقیف و تبعید و قتل مدرس مفصلاً بحث نموده است و در اینجا زائد میدانم که آن مطالب را تکرار نمایم و بدان جلد محول مینمایم. ولی در این مقال آنچه را که علی مدرس نواده‌ی دختری مدرس در کتاب «مدرس شهید - نابغه‌ی ملی» نوشته است و دارای ویژگی‌هایی میباشد در زیر ذکر مینمایم:

نقل از صفحه ۳۴۶ تا صفحه ۳۵۲ کتاب مدرس شهید نابغه‌ی ملی

«... انتخابات دوره‌ی هفتم تمام شد، و مدرس از تهران حتی یک رأی هم در صندوق بنامش خوانده نشد! و بقول خودش در سخنرانی مبسوطی که راجع به انتخابات دوره‌ی هفتم نموده اظهار داشته، اگر باور کنیم که تمام



مدرس و فرزندش سید عبدالباقی که اکنون دکتر متخصص امراض اطفال است

مردم تهران به من رأی ندادند، ولی خودم شخصاً بیای صندوق انتخابات رفته یک رأی بخودم دادم، پس این یک رأی که بنام مدرس بود در صندوق چه شد

و چرا خوانده نشد، این سخن محافل سیاسی و گردانندگان انتخابات مخصوص!! را بوحشت انداخت و دم خروس بقدری نمایان گشت که جای انکار نبود.

در همین وقت یکی از محارم شاه نزد مدرس آمده اظهار میدارد، که اعلیحضرت احوال پرسی نموده گفتند چون شما از تهران انتخاب نشده اید اجازه بدهید که کاندیدای یکی از شهرستانها شوید و دستور دهم انتخاب گردید!!

مدرس با نهایت تندی و خشونت میگوید: به سردار سپه بگو اگر مردی، مردم را آزاد بگذارتا بینی من از چند شهر انتخاب میشوم والا مجلسی که بدستور تو من نماینده اش گردم باید درش را لجن گرفت. آنشخص هم مأیوسانه بعرض رضاخان میرساند که مدرس چنین گفت.

شاه چاره را منحصر باین می بیند که باو تکلیف کند از سیاست کناره جوئی نماید و این پیغام نیز بمدرس رسانده میشود. جواب باز معلوم است، میگوید: من وظیفه انسانی و شرعی خویش را دخالت در سیاست و مبارزه در راه آزادی میدانم و بهیچ عنوان دست از سیاست برنمیدارم و هرکجا هم باشم همین است و بس.

رضاخان از مدارا با ایشان و سازش ناامید گشته و دستور تبعید مدرس را به یکی از شهرستانها به رئیس شهربانی وقت میدهد. رئیس شهربانی هم به بهانه سازش با ایلات و عشایر و قصد انقلاب در تاریخ دوشنبه ۱۶ مهرماه ۱۳۰۷ مطابق با ۲۲ ج ۲، ۱۳۴۷ شخصاً با تعداد بسیاری از پاسبان و نظامی نیمه شب بخانه مدرس ریخته و بشرح ذیل او را توقیف و همان شب از تهران خارج میسازد. شرح این ماجرا را از زبان فرزندان مدرس که در همان شب ناظر صحنه بوده و همچنین خواهرزاده ایشان که بعد از خارج نمودن مدرس از خانه اش از مدرسه سپهسالار بقصد منزل مدرس حرکت میکند، عیناً می نویسیم: سه تن از فرزندان مدرس بنام آقای سید اسمعیل مدرس زاده و

آقای دکتر سید عبدالباقی مدرس و بانو فاطمه مدرس هم اکنون حیات^۱ دارند، تلفیق بیانات آنان بر رویهم چنین است:

توقیف و تبعید مدرس

عصر روز دوشنبه ۱۶ مهرماه ۱۳۰۷ بود که مدرس بعادت همیشگی خود برای رسیدگی اوضاع مدرسه سپهسالار و امتحان طلاب به کتابخانه مدرسه آمده و باتفاق عده‌ای دیگر بکار پرداختند. در این هنگام خواهرزاده خویش (آقای دکتر محمد حسین مدرسی که آنروزها در مدرسه سپهسالار حجره داشته و در ردیف طلاب علوم دینی بوده‌اند) را احضار و به ایشان دستور میدهند که در حجره خویش چای تهیه و بیاورد. مشارالیه متوجه میگردد که علاوه بر یکنفر بازرس (کارآگاه) که همیشه حتی در هنگام حمام رفتن مدرس هم همراه ایشان بود یکنفر پاسبان نیز اضافه شده و هنگامیکه مدرس وارد حجره خواهرزاده خود میگردد آندو نفر (بازرس و پاسبان) نیز همراه ایشان داخل حجره میشوند. مدرس در حالیکه اول آنان چای تعارف مینماید، پس از صرف یکی دو فنجان و لحظه‌ای استراحت برخاسته و در حالیکه غروب آفتاب نزدیک بوده بسوی منزل حرکت مینماید. البته مأمورین هم طبق دستور همراه ایشان میروند. پس از اینکه وارد منزل میشوند. تا پاسی از شب گذشته مدرس در اطاق مخصوص خویش که نسبتاً بزرگ و فرش آن عبارت از زیلوی کهنه‌ای بود که تا نیمی از کف اطاق را می پوشانیده و تمام محتویات آن اطاق عبارت از یک منقل گلی چند استکان و یک قوری همراه با یک قلیان و چند جلد کتاب بیش نبود سرگرم مطالعه میگردند، که ناگاه صدای در منزل بلند میشود.

خدمتکار آقا که مردی بنام عمو اوغلی^۲ بود در را باز میکند. بمجرد باز

۱- مشارالیه‌ها در فروردین ۱۳۵۹ فوت کرده است.

۲- جسته گریخته درباره عمو اوغلی خدمتکار مدرس نیز شنیده شده که از مأمورین شهربانی و از جاسوسان دستگاه بود که در لباس خدمتکاری در خانه مدرس وظیفه اصلی خویش را انجام میداده است.

شدن در خانه درگاهی رئیس شهربانی با عده بسیار زیادی پاسبان بدرون ریخته و صحن خانه پر از مأمورین مسلح میگردد.^۱ فرزندان مدرس که در اطاقهای مختلف بوده اند از آنهمه مهمه و سروصدا بیرون ریخته و یکی پس از دیگری بدین ترتیب مورد خشم و توقیف مأمورین قرار میگیرند:

آقا سید اسماعیل پسر بزرگ ایشان پس از اینکه از چندی جای بدن مجروح میشود در زیرزمین خانه محبوس میگردد. آقای دکتر مدرس (سید عبدالباقی) فرزند دیگر مدرس را توقیف و بکلانتری محل برده و زندانی میکنند. دختر بزرگ مدرس بنام خدیجه بیگم خود را بصحنه حیات رسانده و بدستور درگاهی پاسبانان او را بزور بسوی یکی از اطاقها می برند و چون مقاومت می نماید در اطاق را بشدت می بندند که در اثر ضربه ای که به بدن او وارد میشود بیهوش میگردد. دختر دیگر مدرس بنام فاطمه بیگم که فرزند کوچک بود با فریاد و فغان از اطاقی بطرف اطاق دیگر میدود و با زاری و فریاد کمک می طلبد، که پاسبانان او را نیز در اطاقی تاریک زندانی می کنند. مدرس در حالیکه کاملاً متوجه جریان گشته شدیداً بدزگاهی

۱-... خواجه نوری راجع به تبعید مدرس چنین می نویسد: نزدیک بغروب (البته این صحیح نیست و تحقیقاً بیش از سه تا چهار ساعت از شب گذشته بود) رئیس نظمیه و سرهنگ راسخ و سرهنگ ادیب السلطنه و چند نفر مأمور دیگر وارد خانه مدرس میشوند. درگاهی کاغذپرانی مدرس را به سردار رشید بهانه کرده و بی مقدمه بنای فحاشی را میگذارد: «سید تو البته نمی دانستی که کاغذت بچنگ شهربانی میافتد و دیگر نخواهی توانست کردستان و ایلات آن نواحی را علیه دولت بشورانی. امروز باین بدجنسی های تو خاتمه داده خواهد شد.»

مدرس هم که از فحش عقب نمی ماند تمام تعارفات مؤدبانه رئیس نظمیه را مرتباً پس داده و بعلاوه با عصای خود باو حمله میکند.

فوراً بامر رئیس اداره ای که عهده دار حفاظت جان و مال و مسکن اهالی است، مأمورین ریختند و غبای مدرس را بسرش انداختند و با توسری و مشت و لگد بدن نحیف و رشید او را کشان کشان بردند تا اتومبیلی که سر کوچه منتظرشان بود. همان شبانه، اتومبیل بطرف خواف حرکت کرد و دیگر نه ساکنین سرچشمه و نه هیچ یک از اهالی تهران صدای نعلین آن مجتهد سحرخیز را نشنید و او را در راه مدرسه سپهسالار ندید.

اعتراض مینماید که خلاف اصول انسانی و قانون است، بدین ترتیب وارد خانه دیگران گشتن و حقوق طبیعی و قانون افراد را پایمال نمودن.

وقتی فریاد اعتراض مدرس بلند میشود، عده‌ای از پاسبانان دست از بیداد برداشته و درگاهی وقتی که چنین می‌بیند پاسبانی را به بیرون از خانه فرستاده و او پس از لحظه‌ای با عده‌ی زیادی پاسبان وارد منزل میگردد و در حقیقت سربازان تازه نفسی را وارد میدان کارزار میکنند.

سپس درگاهی نامه‌ای را که حکم تبعید بود بدست مدرس میدهد، و او را در حالیکه نه عمامه بر سر داشته و نه عبا بر دوش گرفته با ضرب و شتم فراوان و بدون اینکه بگذارد آن سید جلیل حتی کفش پایی خود نماید از خانه بیرون می‌برد، این یکی از دردناکترین حوادث تاریخ ایران است، یکی از لکه‌های سیاه و غم‌انگیزی است که مانند قتل ابن‌مقفع و امیرکبیر و... بر دامن حکومت‌های وقت افتاده و بهیچ عنوانی نمیتوان زدود...

در چنان شب هولناک و کشنده‌ای راستی فرزندان مدرس چه حالی داشتند شخص مدرس خود را برای همه‌ی این رنج‌ها آماده کرده بود ولی فرزندان او چه میدانستند چه و چه خواهد شد؟ آیا راستی دختر بچه‌ی خردسالی را در اطاق تاریک انداختن و در را بستن در حالیکه قیافه‌ی خشن و هول‌انگیز مأمورین او را وحشت زده کرده، چه میتواند باشد جز ددمنشی و خونخواری، تاریخ نام چنین اعمالی را چه میگذارد و اصولاً آیا لغتی هست که بتواند چنین واقعه‌ی دردناکی را آنطوریکه هست بنمایاند.

مدرس را از میان صفوف بهت‌زده‌ی مأمورین و تفنگداران شهربانی که سراسر کوچه را پر کرده بودند به همان وضع بداخل ماشین‌ی که در سر کوچه منتظر بود میکشاند و در حالیکه از شدت درد بخود می‌پیچید و ضربه‌ی چکمه درگاهی سینه او را در هم کوبیده و در اثر آن بقلب آسیب رسیده او را از تهران خارج مینمایند. البته اینهمه شتاب و عجله بخاطر آن بوده است که مبدا مردم متوجه گردند و شهر دچار انقلاب و شورش شود، و یا حداقل

رسوایی بیشتری بیار آورد.

حتی در آن شب دستور داده شده بود که چراغهای خیابانها و کوچه‌های اطراف خانهٔ مدرس روشن نشود و به مغازه‌داران تکلیف شده بود که شب هنگام مغازه‌های خود را ببندند.

کاری بزرگ بود، تبعید مدرس و البته می‌بایست رعایت همه گونه احتیاطی را نمود.

آقای دکتر محمد حسین مدرس (خواهرزاده مدرس) در یادداشتهای خود می‌نویسد:

حقیر طبق معمول هر شب دو ساعت و نیم از شب گذشته برای صرف شام با یکی دو نفر از طلاب مدرسه که مهمانم بودند روانهٔ منزل آقا شدیم، از ابتدای کوچه وزیری (کوچه میرزا محمود وزیری) که منتهی بخانهٔ مسکونی مدرس میشد دیدم چراغهای برق خاموش است و دکانهای آن حدود همه بسته شده تا اندازه‌ای حس اتفاق تازه‌ای نموده و در منزل آقا چون بسته بود، کوبیدم. دیدم بجای خدمتکار (عمو اوغلی) یکنفر افسر شهربانی در را باز نمود، وقتی خود را معرفی نمودم، گفت برگردید و از در دیگر خانه که در کوچه نصیرالدوله مقابل کوچهٔ عودلاجان و کلانتری بود وارد خانه شوید و خود و یکنفر پاسبان همراه ما آمد. چون بکوچه دیگر رسیدیم گفت باید برویم کلانتری و ما را بدرون کلانتری برد. وقتی وارد شدیم از پشت شیشه‌ها دیدم آقای مدرس (فرزند مدرس) هم در اطاقی تنها زندانی است! مجملأً فهمیدم تازه‌ای شده در کلانتری بعد از بازپرسی مفصل ما را با دو نفر پاسبان شهربانی کل فرستادند که تا فردا نزدیک ظهر آنجا بوده و پس از جواب و سؤالا و گرفتن التزام و تعهد عدم دخالت در سیاست و بدون اجازه شهربانی از شهر خارج نشدن از توقیف رها شدیم. وقتی خواستم بمنزل آقا بروم پاسبان جلوگیری نمود و بعد از معرفی خود داخل خانه شدم معلوم شد با تهیهٔ مقدمات قبلی چنان حادثهٔ دلخراشی ایجاد گشته، پس از توقیف و خارج

نمودن مدرس از خانه، مأمورین کلیه کتب و اوراقی که در اطاقها بود حتی چند جلد کتاب که بنده در یکی از اطاقها داشتم بشهربانی منتقل نموده اند، و تا چهل شبانه روز هشت نفر پاسبان هر شش ساعت دونفر بدرخانه آقا پاس میدادند و هر کسی بطرف منزل ایشان می آمد جلب می نمودند و بعضی ها را بشهربانی برده از ده روز تا شش ماه و بیشتر زندانی مینمودند. سوای عده عائله اهل خانه که طبق صورت نوشته شده در شهربانی مجاز در آمدن و رفتن بودند احدی را راه نمیدادند.

اما مدرس را بعد از خروج از تهران در مهدی آباد راه خراسان پیاده نموده و بصرف شام دعوت میکنند ولی ایشان غذا نخورده و از ضربه چکمه پا که بمحاذات قلب خورده بود بسیار ناراحت و درد میکشیده اند. پس از اندک توقف بدون اینکه بگذارند مدرس لحظه ای بیاساید بسوی شهر مشهد حرکت مینمایند و بدون درنگ آنهمه راه خسته کننده را پیموده در شش فرسخی مشهد بمأمورین شهربانی که آنجا قبلاً مهیا بوده اند تحویل میدهند، و از آنجا ایشان را بیکی از دیه های اطراف برده و تا تعیین مقصد اصلی در اطاقی زندانی می کنند.

آقا تا یک هفته از درد اطراف قلب بسیار رنج می کشیده و بعد از این مدت نامه سرگشاده ای بوسیله شهربانی از ایشان رسید که ضمن مطالبی بمرحوم میرزا ابوالقاسم دفتردار مدرسه سپهسالار قطعه ابهام آمیزی هم نوشته بودند که:

هر بد که میکنی تو مپندار کان بدی ایزد فرو گذارد و گردون رها کند
قرض است کارهای بد تو بروزگار در هر کدام عصر که خواهد ادا کند
و چون ظاهراً آن محل را مناسب با توقف ایشان ندیده و ترسیده بودند
مردم هیجانی بر پا نموده و سروصدا ایجاد گردد، مدرس را از آن محل حرکت داده و به بلوک خواب برده در مرکز آن که همان شهر خواب باشد منزل میدهند.

در آن شهر بیشتر مردم در مذهب سنت و پیرو کیش حنفی میباشند و انتخاب این محل بخاطر آن بود که سنی مذهبان آنجا زیاد بفکر محبوس بودن یک مجتهد شیعی مذهب نیفتند. و مخصوصاً اینکه خوف در گوشه‌ای از کشور و بسیار دور افتاده بوده و بطور کلی رابطهٔ مدرس با مرکز قطع میگردید. بطوریکه در اوائل تبعیدگاهی بوسیلهٔ شهربانی نامه‌ای از ایشان می رسید ولی کم کم بکلی قطع گردید بطوریکه دیگر هیچگونه خبری از حیات یا ممات آقا نداشتیم.

کتاب و کاغذها را هم که بشهربانی از منزل آقا در شب توقیف برده بودند تا مدتی آقای دکتر مدرسی را می بردند و در حضور ایشان بازرسی میکردند اما مدرکی بدست نیاوردند.

فرزندان مدرس چون از بی خبری و بی اطلاعی از حال پدر خود سخت نگران و غم زده بودند و عموم بستگان و اطرافیان هم در تشویش و ناراحتی بسر می بردند، خصوصاً شهرتهای گوناگون و ناگوار که از طرف دستگاه شهربانی مبنی بر از میان رفتن آقا انتشار می یافت، بوسیلهٔ مرحوم افسر (شاهزاده افسر نمایندهٔ مجلس) شروع به تحقیق نمود و بالاخره ایشان کسب اطلاع نمودند که مدرس در خوف بوده و زنده است، منتهی سخت تحت نظر بوده و رابطه اش با دنیای خارج از محبس قطع است...»

پس از دستگیری مدرس بعضی از اشخاص بمستوفی مراجعه نمودند که نزد رضاشاه رفته وساطت نماید تا او را آزاد کند.

مستوفی در پاسخ گفته بود که رضا شاه در دو صورت ممکن است قبول نماید: آنقدر قوی شده باشد که دیگر از مدرس وحشتی نداشته باشد که آزادی او اسباب زحمت او را فراهم نماید و یا آنقدر ضعیف شده باشد که احتیاج به کمک مدرس داشته باشد.

فعلاً نه آنقدر قوی و نه آنقدر ضعیف است و با حس کینه‌ای که دارد قبول نخواهد کرد و ممکن است نتیجهٔ معکوس داشته باشد.

سرنوشت محتوم مدرس

باید حکومت «تمرکز قدرت» عملی گردد و با وجود مدرس رشید و بی پروا و مورد قبول عامه نمیتوانستند در ایران هر چه بخواهند بدست آورند و مثلاً قرارداد امتیاز نفت را تجدید نمایند.

بنابراین رضاخان هم از لحاظ دشمنی خودش با مدرس و هم از لحاظ انگلیسها که در برنامه کارش گذارده بودند که بایستی روحانیت کوبیده شود و مدرس ها نابود شوند بزرگترین سد را با برکناری و حبس و تبعید و بالاخره قتل او از پیش پای خود برداشت. ولی دیگر نمیدانست که با این عمل بزرگترین ننگ تاریخی را برای خود به جای می گذارد. ولی آیا مدرس مرده است؟ نه، مدرس نمرده است. مرده آنست که تماش به نکوئی نبرند. و به حکم محکم آیه شریفه «ولا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتاً بل احياء عند ربهم یرزقون»^۱ نام مدرس همواره زنده و مشعل پرافتخار حیات را با پنجه آهنین خود در دست دارد.

مدرس و ملک الشعراء

ملک الشعراء بهار از کسانی بود که تا آخرین روز دوره ششم از دوستی و همکاری با مدرس دست برنداشت و پس از گرفتاری او هم همواره از وی به بزرگی و نیکی یاد کرده است. ارتباط و دوستی نگارنده هم با بهار بواسطه مطالبی بود که درباره مدرس نوشته بود. به این صورت که پس از آنکه چندمقاله در روزنامه نجات ایران درباره مدرس مطلب نوشتم و مدیر روزنامه در آخرین مقاله در آن تصرفاتی کرده بود و ناچار دنباله آن سلسله مقالات قطع گردید، بهار به من پیغام داد که به ملاقاتش بروم. در اولین برخورد بسیار ابراز محبت و مرا تشویق کرد. در آنموقع بهار مشغول نوشتن تاریخ مختصر احزاب سیاسی در روزنامه ایران (بعداً به مهر ایران تغییر نام یافت) بود. بعضی از

۱- قرآن کریم، سوره آل عمران، آیه ۱۶۹.

اسناد و مطالبی را که برای نوشتن تاریخ بیست ساله جمع آوری کرده بودم به اختیار ایشان گذاشتم و تا مدتی در هفته یکی دوروز به ملاقات استاد بهار میرفتم. وقتی ملک جلد اول را به پایان رسانید، در آخرین شماره روزنامه نوشتن تاریخ کودتا را به عهده من واگذار نمود.



ملک الشعراء بهار

بعداً بهار در صدد بود که جلد دوم تاریخ احزاب سیاسی را نیز تدوین و گاهی هم مقالاتی در زمینه تاریخ معاصر به قلم ایشان تراوش مینمود، منجمله مطالب جالبی زیر عنوان قضاوهای تاریخ، مدرس یا بزرگترین مرد فداکار نوشت^۱ که اگر فرزندان ملک موفق شوند همه را جمع آوری کنند و به چاپ برسانند قطعاً بسیاری از قضایای تاریک تاریخ دوران پهلوی روشن خواهد شد.

نگارنده از نوشته های بهار درباره مدرس آنچه را در جرائد دیده است ذیلاً به نظر خوانندگان گرامی می رساند:

«یکی از شخصیت های بزرگ ایران که از فتنه مغول به بعد نظیرش بدان کیفیت و استعداد و تمامی از حیث صراحت لهجه و شجاعت ادبی و ویژگی های فنی در علم سیاست و خطابه و امور اجتماعی دیده نشده سید حسن مدرس اعلی الله مقامه است.

ما رجال اصلاح طلب و شجاع و فداکار مانند امیر کبیر و سید جمال الدین افغانی و امین الدوله و سید عبدالله بهبهانی و سید محمد طباطبائی و سید جمال اصفهانی و ملک المتکلمین اعلی الله مقامهم و غیر ایشان بسیار داشته و داریم که هر یک از این بزرگان شخصیت های برگزیده و تاریخی میباشند. اما مدرس از حیث تمامی چیز دیگر بود و در مدرس جنبه فنی و صنعتی و هنری بود که او را ممتاز کرده بود، علاوه بر آنکه از جنبه علمی و تقدس و پاکدامنی و هوش و فکر نیز دست کمی از هیچکس نداشت، و سرآمد تمام این خصال سادگی و بساطت و شهامت آن مرحوم بود و مهمتر از همه از خود گذشتگی و فداکاری او بود که در احدی دیده نشده.

مدرس بتمام معنی علمی «فقیر» — آن فقری که باعث فخر پیغمبر ما صلی الله علیه بود و میفرمود: «الفقر فخری» همان فقری که عین بی نیازی و توانگری و عظمت او بود. فقری که با امپراطوری عالم در صدیق و فاروق و

۱- این قسمت نقل از مجله خواندنیها میباشد که در چند شماره به چاپ رسیده است.

علی وجود داشت، فقری که اساس اسلام و مسیحیت بر آن نهاده شده و مسیح از پادشاهی جهان در برابر آن دست برداشت— مدرس پاک و راست و شجاع بود و مقام روحانیت با سیاست نزد او از یکدیگر منفک و جدا بود با فاناتیسم و خرافات، دشمن بود، با اصلاحات تازه و نو همراه بود و بالجمله یکی از عجائب عصر خود شمرده میشد.

مدرس، مجتهد مسلم بود، فقیه و اصولی بزرگ بود به تاریخ و منطق و کلام آشنا و در سخنرانی و خطابه در عهد خود هم‌تا نداشت و چون عوام— فریب نبود و غرور پاکدامنی و ثبات عقیده در او بی اندازه قوی بود، هیچگاه در صدد دفاع از حمله‌ها و تهمت‌هایی که به او زده میشد بر نمی‌آمد.

همچنین هتاک و بی نزاکت و مفتری نبود، حقایق در افکارش بیشتر متمرکز بود تا ظاهر سازی و مردم فریبی— و یکی از اسرار موفقیت‌های او در خطابه نیز همین معنی بود— کینه‌جوئی در آن مرحوم وجود نداشت به اندک پوزشی از دشمنان گذشت میکرد و از آنها به جزئی احتمال فایده عمومی حمایت مینمود و احساسات را در سیاست دخالت نمیداد.

مدرس در مجلس دوم جزء طراز اول و در انتخابات دوره سوم تا دوره ششم از تهران انتخاب میشد و شرح زندگانی پارلمانی آن مرحوم به اختصار در تاریخ مختصر احزاب سیاسی شرح داده شده است.

بعد از ختم دوره ششم مجلس، دولت و شهربانی و شهرداری شروع به تجهیزاتی کردند و وکلای دولتی دسته‌بندی‌هایی آغاز نمودند که تهران را هم مانند ایالات و ولایات در زیر یوغ اطاعت خود درآوردند چنانکه خواهیم گفت.

مدرس با تغییر قانون اساسی به آن طریق و حق دادن به مجلس که شاه را خلع کند، از لحاظ حقوقی مخالف بود.

مدرس از احمد شاه راضی نبود. در انتخابات دوره پنجم احمد شاه به درباریانی که معروف بود هزار رأی دارند سپرده بود که به شاهزاده سلیمان

میرزا رأی بدهند. مدرس که این را شنید گفت: پادشاهی که به حزب سوسیالیست رأی بدهد منزل است.

نه این بود که مدرس قصدش برداشتن احمد شاه باشد— چنانکه شهرت داده اند— بلکه مراد مدرس این بود که: هر پادشاهی که با مخالفان سلطنت همراهی و همکاری کند طبعاً با عزل خود همراهی کرده است.

سردار سپه مجلس مؤسسان را انتخاب کرد و در آن مجلس و اقلیت رفقای او (و.رس) انتخاب نشدند و هیچکدام در آن مجلس شرکت ننمودند و آن مجلس رأی به پادشاهی او داد. تاج پادشاهی زیب افزای فرق رضاخان شد.

بعد از پادشاهی او مدرس خود را با امری واقع شده برابر یافت گفت: این کار نباید بشود، ولی سستی و اهمال هموطنان کار خود را کرد، ما هم تا جایی که بشر بتواند تقلا کند سعی کردیم و حرف خود را گفتیم و کشته هم دادیم، دیگر دینی بر عهده نداریم و حالا باید با دولت و شاه موافقت کرد، بلکه خوب بشود و خدمتی کند.

این حرف را مرحوم مدرس با حضور من و آقای زعیم و سید جلال منجم که از دوستان او بود در خانه خود گفت.

همین قسم هم شد. مدرس و ما ترک مخالفت کردیم مجلس پنجم هم بزودی ختم گردید و مدرس به شاه در نتیجه اقدامات بعضی خیرخواهان نزدیک گردید و در انتخابات دوره ششم به شاه نصیحت کرد که در انتخابات مردم را آزاد بگذارند. این پیشنهاد در ایالات مؤثر نیفتاد اما در شهر تهران نتوانستند از آزادی مردم جلوگیری نمایند.

افکار عمومی در نتیجه مشاهده فداکاری ها و شهادت های بی مانند جمعی قلیل در برابر آن قدرت بی باک و وسیع متوجه مدرس و یاران او بودند و مدرس نه نفر از دوستان خود و اعضاء فراکسیون اقلیت را کاندیدا کرده بود. روزی شاه به او گفته بود بعضی از رفقای شما نباید از تهران انتخاب

شوند، بهتر آنست که از ولایات آنها را انتخاب کنیم.
او گفته بود: کاندیداهای من اگر انتخاب نشوند بهتر است تا به زور دولت وکیل شوند.

هفت تن از نه تن کاندیدای مدرس از تهران انتخاب شدند و یکی از آنها (آقای زعیم) از کاشان انتخاب شد و مجلس ششم افتتاح گردید. دولت مستوفی الممالک با موافقت شاه و مدرس به روی کار آمد و روزهای پنجشنبه با شاه ملاقات میکردند و در اصلاحات ضروری همکاری میکردند. آوردن آب کرج، افتتاح خیابانها و خریداری کارخانه آهن ذوب کنی و خیلی نقشه‌ها و طرحها ریخته شد و از مجلس گذشت و به سرعت به موقع اجراء درآمد.

روزی از روزهای تابستان، روز ۵ شنبه بود و مدرس با شاه صبح زود ملاقات کرده بود مدرس به من گفت: امروز به شاه گفتم مردم راجع به تهیه ملک و جمع پول پشت سر شما خوب نمیگویند. شما پول میخواهید چه کنید، ملک به چه کارتان میخورد، اگر شما پادشاه مقتدر و محبوبی باشید ایران مال شما است هر چه بخواهید مجلس و ملت به شما میدهد ولی اگر به پولداری و ملک‌گیری و حرص جمع مال شهرت کنید برایتان خوب نیست. مردم که پشت احمدشاه بد گفتند برای این بود که گندم ملک (موروثی) خود را یکسال گران فروخت و شهرت داشت که پول جمع میکند و چون مردم فقیرند بالطبع از کسی که پول زیاد دارد بدشان می‌آید. شما کاری نکنید که مردم از شما بدشان بیاید.

شاه گفت من پول زیادی ندارم ولی منبعدهم نصیحت شما را می‌پذیرم.

مدرس گفت: من به ایشان گفتم: پس از حالا طوری کنید که این حرفها گفته نشود، قدری پول به بهانه‌های مختلف خرج کنید، جائی بسازید، مدرسه‌ای، مرخصخانه‌ای کاری کنید که بگویند، اگر پولی هم

داشت برای اینکارها بود و بعد از این مخصوصاً به املاک مردم کار نداشته باشید، ملک داری حواس شما را پرت میکند.

پس (مدرس) به من گفت: تو فردا جمعه به سعدآباد خواهی رفت؟
گفتم: صبح های جمعه فرمودند خدمت ایشان برسم و میروم مقصود چیست؟

گفت: میخواهم ببینم حرفهای من چه اثری در او کرده است.
فردا صبح بسیار زود در سعدآباد، به اتفاق مرحوم مجلل الدوله به حضور شاه شرفیاب شدم— داستان یعقوب لیث و عیاران و جوانمردان قدیم اولین دفعه استقلال ایران بعد از تسلط عرب را نقل کردم... یکدفعه شاه گفت: بی پولی غریبی پیدا کرده ایم، سه روز است من و مجلل الدوله میخواهیم ۵ هزار تومان پول برای مصرفی راه بیندازیم میسر نشده است و رو کرد به مجلل الدوله او هم تعظیمی کرده عرض کرد بله واقعاً هنوز فراهم نشده. بعد این حرف تاریخی عجیب را گفت:

«میتروسم اگر بنا باشد ما از این مملکت بیرون برویم با این پیراهن برویم.» و بعد با دودست دامن نیم تنه نظامی خود را گرفته آنرا به من نشان داد.

بار دیگر فرمود: راستی گفته ام بهرامی مقاله ای بنویسد از قول من و بدهد مجله قشون چاپ کنند. آن مقاله را بگیر و انتشار بده، و آن مقاله ای بود که به قلم استوار و ماهرانه آقای دبیر اعظم بهرامی در شماره ۱۱ سال ۵ مجله قشون مورخه شهر یور ماه ۱۳۰۵ از صفحه ۳۵۸ تا ۳۶۱ که ذیلاً ذکر میشود تحت عنوان: «حکم عمومی قشون نمره ۳۶۱».

حسب الامر جهان مطاع اعلی حضرت همایون شاهنشاهی ارواحنا فداه
ابلاغ میدارد:

گزارشات و پیش آمدهای غیر منتظره اخیر لشکر شرق و مشهوداتی

که از وضعیات اسفناک لشکر مزبور^۱ مستقیماً در خاکپای مهر اعتلای همایون شاهنشاهی ارواحنافداه متظاهر گشت الزام مینماید که نیات ذات مقدس ملوکانه را بموجب این ابلاغیه بتمام لشکرها و صاحب منصبان و کلیه نفرات قشونی اعلام مینمائیم تا همه مدلول نیات مقدس شاهانه را قویاً و جهه حدود وظایف خود شناخته و عملاً در اجراء آن موجبات افتخار و شرف و سعادت خود را فراهم دارند.

گرچه پیش آمد مزبور میتواند معلل بعضی قصورهای صاحب منصبان لشکر در ایفای وظایف سپاهی گری خود شناخته آید. ولی چیزیکه قطعاً گزارشات تأسف آور لشکری را ایجاب نموده همانا خارج گشتن یک عده از صاحب منصبان مزبوره است از حدود زندگانی نظامی و تجمع فکری آنها در جمع آوری مکنت و ثروت که بالاخره مفهوم همین اشتباه اصلی و فکر انضباط و نگاهداری آن آنها را از وظیفه خدمت و حفظ حدود شرف نظامی باز داشته است— با اینکه در پایان این لایقیدی و بی اعتنائی بانجام وظیفه و فراموش کردن حیثیت و شرف نظامی مجازاتی که در خور خطا و تقصیر آنها بود اعمال گشت ولی این نکته جای تردید نیست که فکر جمع آوری مال و منال تفکراتی که طبعاً متعاقب آن برای نگاهداری شئون مزبور احداث میشود اساساً این تخیل یک مرضی است که سرایت و مضرات آن بیشمار و دنباله این مرض تا بجائی ممتد میشود که باید مفهوم آنرا بمرض مخصوصی تعبیر نمود زیرا صاحبان مرض مزبور و اشخاصی که فکر آنها باندوختن ثروت و مال معطوف میگردد بواسطه سلب شدن جنبه قناعت از آنها دیگر بهیچ میزان و مبلغی اکتناع نشده و همیشه در صدد آن هستند که با هر وسیله نامشروعی بر مبلغ اندوخته خود افزوده و بقیه فرصت و مجال خود را نیز صرف محاسبه و طرز جریان معاملاتی آن بنمایند— بدیهی است بالاخره این موضوع با رویه

۱— اشاره به قیام سربازان مراوه تپه است.

سپاهیگری و صاحب منصبی مخالف و آن صاحب منصبی که این عقیده باطل یا مرض مهلك نوع تفكرات او را تشكيل دهد طبیعتاً دیگر حواس آنرا نخواهد داشت که بوظایف اولیه و انجام خدمات مرجوعه بخود مراجعه نماید.

ارکان حرب کل در این موقع مخصوصاً به مقتضای کلام الملوک ملوک الکلام با نهایت افتخار و کمال مباهات نیت مقدس شاهانه و عین بیانات ذات اقدس همایون شاهنشاهی روحانفاده را که دلالت تمام بر ایضاح این موضوع دارد بمقام ابلاغ و اعلام میگذارد که متوجه بودن بثروت و همین طور توجه یافتن بمضرات فوق العاده آن یکی از مسائلی بود که خوشبختانه ذات مقدس اعلا شخصاً مفهوم آنرا بمیزان سنجش گذارده اند و زحمات خیالی متعاقب آن بر خاطر نیر شاهنشاهی رسوخ یافته است که تذکار آنرا برای تمام صاحب منصبان در نهایت درجه لزوم یافته اند و بهمین مناسبت است که بر اثر ادراک همین مضرات و آزاد بودن فکر برای انجام مصالح مملکتی فکر اولیه قوی تر دید و فعلاً داشتن هرگونه اندوخته را در تمام بانکهای خارجی و داخلی چه بنام شخص شخص شاهانه و چه بنام هریک از منسوبین تاج و تخت سلطنتی قطعاً و قویاً تکذیب میفرمایند.

در این صورت با کسب افتخار از نیات اقدس همایونی عموم صاحب منصبان نظامی بلا استثناء باید بدانند و بفهمند که تجمع مال و ثروت در طی اصول افتخارات بشریت یکی از پست ترین و نازلترین عقایدی است که ممکن است در مخیلهٔ صاحب منصبان نظامی خطوط و رسوخ نماید.

صاحب منصبان نظامی در ضمن خدماتی که برای نجات و فلاح، سعادت و رستگاری مملکت عهده دار هستند باید عملاً معتقد باشند که موقعیت و مقام آنها در ارکان مملکت مافوق هرگونه ثروت و نهایت بی فکری است که یکنفر صاحب منصب نظام اصول افتخارات خود را باینگونه تخیلات پست و نازل و کوچک، و حقیر نماید با قید باینکه داشتن تمول مشروع و بجریان گذاشتن آن در آبادانی مملکت برای هیچ فردی از افراد مملکت

ممنوع و مقید نیست معه‌ذا صاحب منصبان نظامی که حافظ حدود مملکت و اهالی شمرده میشوند نباید در حین مأموریت و مواقعی که وارد در خدمت مقدس نظام هستند و مخصوصاً این موقعی که جریان دوره موقعیتی را برای تحصیل افتخارات ابدی آنها تصادف داده است اوقات خود به تجمع مکنّت و ثروت تضییع نمایند بعلاوه گذاردن پول در بانک و تجارتخانه‌ها و همه روزه مشغول بودن به محاسبه آن یکی از اصولی است که مربوط به تجار و اصناف است و صاحب منصبان نظامی باید بدانند که آنها در راه مملکت و حفظ نوامیس مملکتی وظایفی را عهده‌دار هستند که هیچگونه ارتباط مستقیمی با نوع این عقاید و افکار ندارد» (؟...!)

شاه در این مقاله بموجب توصیه مدرس صریح میگوید: پول جمع کردن و به محاسبه بانکها مشغول شدن خاصه پول را در بانکهای خارجه جمع نمودن تولید بیماری خطرناکی خواهد کرد، و ما خود تجربه کرده ایم و از آن عمل منصرف شده ایم و بالاخره به افسران توصیه میفرمایند که از جمع ثروت دست بردارید و به حقوق خود و منافع مشروع قانع باشید و اگر پولی به قناعت بدست آمد در داخل کشور صرف آبادی کنید... الی آخر.

بعضی را عقیده بر این است که شاه از این حرف مدرس بدش آمد و چندی نگذشت به سفر مازندران عزیمت نمود و شاه در سفر بود. روزی اطرافیان شاه او را متغیر دیدند. معلوم شد تلگرافی از تهران رسیده است که مدرس را تیرزده‌اند (جان سالم بدر برده).

کسانی هستند که بعضی از سران شهربانی را در آن ساعت نزدیک قتلگاه دیده‌اند و خود مدرس میگفت: من قاتل را شناختم و او پلیس بود که بعدها در جنایات محکوم شد و از مردم کشان معروف است.

روابط تیره میشود

به مدرس چند تیر زدند و قلب او را نشانه کردند ولی بدست چپ اصابت کرد و به قلب او وارد نیامد.

صبح سراقتاب آقای رسا مدیر قانون به من تلفن کرد که مدرس را زده‌اند و او را به مریضخانهٔ نظمیه برده‌اند.

من با عجله درشکه گرفته به مریضخانه رفتم. مرحوم مدرس روی آمبولانس دراز کشیده بود و از دست چپ او خون جاری بود و هنوز نبسته بودند.

علیم الدوله حلقهٔ لاستیکی را که باید بالای زخم قرار دهند تا از جریان خون ممانعت کند برداشته آنرا کشیده و پاره شد. گفت: آه، این که پوسیده است و یکی دیگر را گرفته با دو انگشت کشید. و قهراً حلقه پاره شد، آنرا هم انداخت و یکی دیگر برداشت.

مدرس مرادید و گفت: مترس طوری نشده است...

علیم الدوله مشغول لاستیک پاره کردن بود که مردم آمبولانس مدرس را برداشته به مریضخانهٔ دولتی برده تحت نظر دکتر سعیدخان لقمان و اعلم الدوله قرار دادند و زخم را بستند.

در مجلس، بعد از این واقعه هنگامه راه افتاد. خاصه آقای آشتیانی و داور نطقهای مهیج کردند. جمعی آنجا بودند، رئیس نظمیه عقیده اش این بود که اگر دولت مصونیت را از یک نفر وکیل بردارد ایشان دست قاتل حقیقی مدرس را گرفته به عدلیه تحویل خواهند داد. بعضی هم در کوریدرهای مجلس گفتند که داور محرک اصلی است.

عجب اینست که بعد از اطلاع یافتن داور از تهمت بشاه از درگاهی شکوه کرد و شاه از درگاهی بازخواست کرد و درگاهی با آنکه خود این شهرت را داده بود آنرا به گردن من انداخت عرض کرده بود که: ملک الشعراء چنین گفت.

بنابراین من نیز در حضور شاه سوابق بی مهری آقای درگاهی را از عهد حکومت وثوق الدوله با خودم و داستان صحبت او راجع به یک وکیل مورد سوءظن که در حضور جمعی گفته بود شرح دادم و بالاخره داور قانع شد ولی

نطقهای او و سایر وکلا در پیدا کردن ضارب مدرس به جایی نرسید و همه میدانستیم اما گفتن نمی توانستیم حتی مدرس نام کسی را که ماوزر را باو قراول رفته و تیر می انداخت مکرر باماها میگفت.

این واقعه کدورتی بین شاه و مدرس ایجاد کرد و دیگر ملاقاتهای روز ۵ شنبه موقوف گردید و کابینه حاج مخبرالسلطنه به روی کار آمد و اطرافیان برای پیشرفت خود بار دیگر مدرس را لولو قرار دادند و او را به مخالفت مجبور میکردند اما مدرس دیگر آن دل و دماغ سابق را نداشت و بوی دورویی و فساد و علائم ظلم و اجحاف را از درودیوار میدید و رفقاییش روز بروز کاسته به چند تن انگشت شمار منحصر گردید.

من و یکی دو نفر افتخار داریم که تا ختم مجلس و بلکه تا شبی که مدرس را بردند نسبت به او وفادار ماندیم و به نصیحت مکرر تیمورتاش که آینده را کاملاً (غیر از واقعه خودش را) پیش بینی میکرد توجه ننمودیم چه به زندگی در زیر سلطه قدرت اراذل چندان علاقه نداشتیم...

مدرس در خانه نشست بعضی به اروپا گریختند مانند آقای زعیم، بعضی به کارهای شخصی و ملکی پرداختند مثل آقای مصدق و بیات (شیخ العراقین) و آشتیانی، به بعضی هم کارهای عمده و مهم از ایالت و سفارت و وزارت دادند مثل تقی زاده و علاء و من هم به تألیف و تصحیح کتاب و تدریس پرداختم و بعد از یکسال به زندان رفتم.

مدرس میفرمود: سستی و عدم لیاقت دربار و نادانی ولیعهد نه تنها تخت و تاج اجدادی را به باد داد بلکه اصول دیانت و اخلاق و هر کس که پیرو دیانت و اخلاق بود نیز به باد رفت و به قول مستوفی الممالک طوری اخلاق را فاسد خواهند کرد که صد سال مجاهده و زحمت و تألیف کتب و رسالات نخواهند توانست این فساد را مرتفع سازد، بنابراین این مرد عجیب شبها خوابش نمیبرد، با آنکه صورتاً شکست خورده بود باز هم روح قوی او بیکار نمی نشست، میخواست جلو این فتنه را یکه و تنها سد کند. به هر چیز

فکر میکرد و عاقبت کسی نفهمید چه کرد... ولی ادارهٔ شهربانی مدعی است که مدرس میخواست مملکت را بر هم زند!

سرتیپ محمدخان درگاهی رئیس شهربانی عداوت و بغض بخصوصی با مدرس و ماها داشت و محضاًله در انهدام بنیاد حیات ما ساعی و جاهد بود.

او مدرس خانه نشین را نتوانست سلامت ببیند، پرونده‌هایی ساخت و شبی با چند تن دژخیم وارد خانه سید شد. آقا سیدجلال‌الدین تهرانی قبلاً آنجا بوده است. محمد درگاهی وارد میشود و دشنام به مدرس میدهد. مدرس به او تعرض میکند. درگاهی خود را روی پیرمرد می اندازد و او را کتک میزند، در این حین فرزند او سیدعبدالباقی از اطاق دیگر میرسد و با درگاهی طرف میشود. سپس امر میدهد دژخیمان سید را سر برهنه و یک لاقبا دستگیر میکنند و اطاق او را هم تفتیش کرده چهار هزار و هشتصد تومان وجهی که باقی مانده پنج هزار تومان^۱ نامبرده بود از زیر توشک مرحوم مدرس برمیدارند و به او میگویند: «این پولها را از کجا آوردی؟ لابد از خارجی‌ها گرفته‌ای...» و با توهینهای زیاد او را از خانه بیرون میبرند.

کیسهٔ کرباسی که آماده کرده بودند بر سر آن مرحوم می اندازند و او را از میان افراد پلیس و صاحب منصبان پلیس که قدم به قدم مخصوصاً در داکاین گذر گماشته بودند عبور داده به ماشین که مهیای این کار بود می‌رسانند و شبانه او را به دامغان میبرند و چون عمامهٔ مرحوم در تهران مانده بود بین راه کلاهی پوستی سیاه‌رنگ مندرس برای آنکه سرش برهنه نباشد و کسی هم او را نشناسد بر سر او گذاردند، و با این صورت او را به یکی از قلاع مخروبه خواف در جنوب خراسان که اطاقی نیمه خراب و سراچه و دودرخت توت داشته است حبس میکنند.

۱- این وجه مطلق به مرحوم مدرس بود، پس از سؤال شیخ الاسلام ملایری در مجلس سیزدهم به ورثه پرداخت گردید.

دو نفر عضو آگاهی و ده نفر امنیه^۱ و یک اطاق خراب، مجموع زندان و زندانبانان و اورتشکیل میداده است. مدتی کسی به فکر غذا و اسباب زندگی آنها نبود ولی بعدها مصارف همه اینها را ماهی پانزده تومان معین کردند.

در واقع این مبلغ برای خرج سید بوده است، اما بدیهی است ژاندارمها و دو عضو آگاهی تا سیر نشوند به محبوس بیچاره چیزی نخواهند داد!...

روزی ورقه کوچکی به خط مرحوم مدرس در شهر مشهد به دست آقای شیخ احمد بهار مدیر روزنامه بهار (دائی زاده حقیر) میرسد.

این ورقه را یک نفر از آن امنیه ها محض رضای خدا آورده و به آقای «بهار» داده بود. مدرس در آنجا نوشته بود که زندگی من از هر حیث دشوار است، حتی نان و لحاف ندارم. این ورقه رقم قتل آن امنیه و آن کسی بود که ورقه بنام او بود - آقای بهار آن ورقه را با اعتماد مردانگی و وجدان داری به آقای امیر لشکر جهانبانی میدهد و از او اصلاح این وضع ناهنجار را درخواست میکند. جهانبانی قول اصلاح میدهد و به تهران مینویسد و گفته شد که قدری حالش از جهت غذا بهتر شد اما کسی چه میداند، زیرا دیگر نامه ای از مدرس به احدی حتی فرزند محبوبش هم نرسید.

یکبار پسرش با شیخ احمد (که همیشه با مدرس بوده) دوست آن مرحوم به دیدن پدر رفتند. در بازگشت ما نتوانستیم خبری جز عبارت «سلامتند» از ایشان کسب کنیم فقط یک مشت توت خشکیده که آن مرحوم بدست خود از درخت محبس چیده، و برای من بیادبود فرستاده بود از دستمال سفید بیرون آوردند و بنام آن مرد بزرگ به آخرین دوست او دادند!

آقای سید عبدالباقی اظهار میدارد که رئیس شهربانی تربت حیدریه

۱- در پرونده شهربانی ۲۵ نفر سر باز ذکر شده است.

که چندی مأمور مدرس بوده و به او عقیده داشته یادداشتهائی در شهر تربت هنگام عبور به سوی خواف به من داد ولی من نتوانستم با خود ببرم و گمان میرفت که تفتیش کنند و بگیرند لذا گفتم در مراجعت از شما خواهم گرفت ولی در مراجعت نتوانستم او را ملاقات کنم و آن یادداشتهای نزد مشارالیه باقی ماند و هنوز نزد آن شخص باقی است این است یادداشتهای آن مرحوم که هنوز بدست نیامده است.

مرحوم مدرس شصت و پنج سال داشت که دستگیر شد و هشت سال زندانی بود (۱۰ سال) و در زندان با بدن نحیف و دل شکسته روز می گذرانید و گاهی چیز می نوشت و اوقاتی به مأمورین شهربانی درس فقه میداد و کسی که یادداشتهای مدرس نزد او مانده است از شاگردان آن مرحوم بود. این بود احوال مردی بزرگ که به سخت ترین احوال او را در زندان نگاهداشته بودند و حتی نان و ماست را هم درست به او نمی دادند. همه میدانند که مدرس در اواخر غلیان نمیکشید و چای هم معتاد نبود و غذای او غالباً نان و ماست بود.

باید دید با این مرد قانع چه رفتاری میکردند که با آن استغناء و مناعت و این نخوت و قناعت به قرار گفته مردی موثق نامه محرمانه توسط یکنفر از آن امنیه ها به مشهد نزد آقای حاج شیخ احمد بهار نوشته و از بدی معیشت شکوه کرده است.

نوائی میگوید: من به دیدن او به خواف رفتم، یک چشمش نابینا شده و موی سر و ریشش دراز و ژولیده و پشت او خمیده بود. به تهران گزارش دادم امر کردند، سلمانی برود و سروصورتش را اصلاح کند.^۲

۱- شصت و یکی دو سال.

۲- از آقای دکتر سید عبدالباقی مدرس خلف مرحوم، درباره این مطالب مرحوم بهار سؤال نمودم تأیید و اضافه کردند که با درگاهی دست به یقه شدم و حتی تکمه لباس او هم کنده شد، خواستم به اطاق دیگر بروم وسیله ای برای زد و خورد بیاورم که پلیس مرا دستگیر کرد و به کلانتری بردند.

آیا چنین مردی بزرگوار هشت سال زجر دیده پیر شده و نابینا گشته، هفتاد و سه سال از عمرش گذشته چه خطری داشت؟ کجا را میگرفت؟ اگر هم او را رها میکردند چه میکرد! چرا به او نان نمیدادند چرا او را به حمام نمی فرستادند.»

یادداشتهای بهار باز هم ادامه دارد ولی چون مفصل است بهمین جا اکتفا شد.

اواخر دوره ششم، یعنی بعد از ترور مدرس و شروع انتخابات فرمایشی در تمام کشور، معلوم و مسلم شد که در دوره هفتم دیگر نه تنها مانع از انتخاب اقلیت مجلس ششم — که رهبرش مدرس بوده و بیش از دوسه نفر از رفقای وفادارش باقی نبودند — خواهند شد و پس از خاتمه مجلس ششم سرنوشت بسیار بد و ظالمانه ای در انتظار آنها خواهد بود، ملک الشعرا قصیده غرائی از سوز دل سرود که بی اغراق یک دنیا معنی و مفهوم در آن نهفته است.

متأسفانه این قصیده در دیوان ملک دیده نمی شود، که یا در اختیار فرزندان او نبوده است یا بملاحظات از درج آن خودداری کرده اند. بهر حال چون این قصیده به نصایح مدرس به رضاشاه و نیز وضع دغلکاریها و چاپلوسیهای اطرافیان دربار و چگونگی جلوگیری از انتخاب اقلیت مدرس اشاره ها دارد، در اینجا نقل می شود (یک بیت آن که شاید مطلب زننده ای داشته است در اصل نقطه چین بود).

پادشاه از لجاج و زطمع دست بدار	که نباشد ز لجاج و زطمع بدتر کار
تود گرشاه شدی، نان رعیت مستان	تود گرسیر شدی گرسنگان را مفشار
تابه کی گنج زروسیم مهیا سازی	خویشتن بر سر آن حلقه زنی همچون مار؟
آخر کار تو بیرون زد و حالت نبود	یا بمانی تو و یا خلع شوی چون قاجار
گریمانی، به زروسیم نداری حاجت	ورشوی خلع، نماند نه ضیاع و نه عقار

نه به چایید کسی رانه کشانیده دار
از حق تولیت مشهود و خرج در بار
ز آنکه او بود شهی بی طرف و کم آزار
جویش را کرده طرف با همه کس در هر کار
از مدیر کل تا منشی و تا دفتر دار
شمر ذی الجوشن و خولی و سنان و مختار
گریه دارد بخدا این روش ناهنجار
به مدرس بپرانند گزاف و لیچار
خواه «یاسائی» اندروی و خواهی «زوار»
نیست روشن که بود کار زر روی چه مدار
ضامن زندگی خلق و نگهبان دیار
در گهش ملجأ زوار و پناه ابرار
محترم باشد و کس را نبود راه فرار
میل شه محور کار است و بود قانون خوار
وقت شلتاق بود فاعل و فرد مختار
لیک مرغ است بدان گاه که بردار دبار
انتخابش را بنگر که بود از چه قرار
هر که ز اشرا بود، نخبه کند از اشرا
غیر کالای جلب در همه این بازار
می شود محرم او «حاج رحیم» از تجار

.....
بی پدرها را پیدا کند از گوشه کنار
شده امروز به دربار ملک خوان سالار
سالها بودند از صدق و صفا سرحدار
بردمال همگی شان ز صغار و ز کبار
شرم دارد قلم از شرح و زبان از گفتار

توبه احمد شه بیچاره ببین کا محمد شاه
چارغازی سرهم کرد به چندین مدت
نه ز شه بود کس آزرده نه با شاه طرف
شاه حالیه به هر کار دخالت دارد
از رئیس الوزرا تا به وکیل و به وزیر
همه با میل شه آیند ز صندوق برون
پادشه تعزیه گردان شد و مجلس تکیه
اندر آن مجلس ملی که «عراقی» و «رفیع»
توازان مجلس دیگر چه توقع داری؟
نیست پیدا که بود ملک به روی چه اساس
نیست مشروطه که قانون اساسی باشد
نیست شاهنشهی مطلق شاهی که بود
هر کجا صرفه تقاضا کند آنجا قانون
لیک جایی که در آن قانون بی صرفه بود
وقت بخشایش و احسان شه ماقانونی است
چون شتر مرغ که هنگام پریدن شتر است
مثلست اینکه به دانستن احوال کسی
هر که ز اشراف بود، نخبه کند از اشراف
من نگه کردم، افسوس که موجود نبود
میشود نخبه او «حاج نبی» از اصناف

.....
رادمردان را بی پا کند از قصد ولی
آنک روزی سر حمام پیهن پا می زد
خاندانهای قدیمی که به چندین سرحد
کرد یک یک را با حیل و تزویر تلف
آن فجایع که به ایلات لرستان کردند

آنهمه ریزش خون نر پی امنیت بود
یختیاری که ثبات قدمی داد بروز
ایل قشقائی چون دست نیل آورد برون
خان ماکو را کشتند چو بُد دولتخواه
شهر تهران که بود مرکز حساس وطن
نیست یک تن که به نظمیه نخوابیده شبی
جان و مال و شرف و عرض اهالی باشد
همگی پشت هم انداز و همه بی وجدان
از بی منزلت و عزت خود در برشه
نصف مردم را جاسوس و مفتش کردند
جعل اخبار نمایند ز قول مردم
بهر شه روز و شبان دشمن جعلی سازند
عامل این دغلی هانه همین نظمیه است
سی چهل بیشرف و مغرض و دزدند که هست
گریکی از صلحا چند ملاقات کند
حضرات از ره جاسوسی را پرتی چند
که فلان شخص را وضع بود ناراضی
شاه باور کند آن قصه و در باره وی
اطلاعات سلاطین بود از چندین راه
چون جواسیس و ندیمان و وزیران گشتند
چون جراید هم تفتیش و جلوگیری شد
شاه از حالت مردم نشود مستحضر
ندرتاً اگر کسی از حالت مردم، عرضی
بلدی خانه مردم را کرده است خراب
طفل کاسب را جبراً به نظامی گیرند
اندرین حالت، حبس و کتک و نظمیه

کزره حرص و طمع بود به حق دادار
نشد او غارت و هستند سرانش سردار
پاک بی پاشد و عمرش به سر آمد ناچار
لیک زنده است سمیتقوی شریر غدار
دلشان چون قدح خون بود از این اطوار
که چرا جان به ره شاه نکرده است نثار
اندر این شهر به دست دوسه تن سردمدار
همگی بی وطن و خائن و دزد و طرار
حقه باز یها دارند به هر لیل و نهار
از زن و مرد فکندند به جان احرار
که فلان دشمن شاه است و نبود بد کردار
تادل شاه نگیرد به کسی هیچ قرار
و کلا و وزراء نیز نمایند این کار
کارشان دوری خدام وطن از دربار
باشه و شاه به وی لطف نماید اظهار
فوری از بسابت آن شخص نمایند تیار
میزند گوشه کنایه به شه دولتیار
سرگران آید و گردد بر شه بی مقدار
از وزیران و ندیمان و جواسیس دیار
متحد با هم، شاه از که بجوید اخبار؟
پاک مسند و دودش و زنه استخبار
بلکه وارونه بیابد ز امور استحضار
در بر شاه کند، زود نهندش به کنار
نصف این شهر پر است از سقط و از آوار
لیک اشراف معافند ز حکم اجبار
شده بر اینهمه بار کج سنگین سربار

۱- بختیار بها هم مصون نماندند عده ای را تیرباران و بعضی را مانند سردار اسعد در زندان کشتند.

هست یک عده وطنخواه رشید و بیدار
خواه و ناخواه جلوگیرند از عیب و عوار
اکثریت بره منطقشان بست حصار
خلق را بود به آن چند نفر استظهار
میسودند حقایق را گاهی اظهار
گفت کز باری این جمع کنید استغفار
کرد مردم را با جسر بزدان و ادا
خود بخود رأی برون آمده پنجاه هزار
برده ورأی گرفتند یکی چندین بار
از چنین مجلس و این قانون ملت بی زار
که هیاهو بفتاده است میان نظار
لیک از شاه نهان است هنوز این اسرار
منت رت کردند این یک دوسه رند عیار
حفظ قانون اساسی را سر مشق و شعار
بود معروف که هستی به قسم ها پادار
تا از آن جانوران شد وطن و ملت خوار
تا به نام تو بر آرد ز سر خلق دمار
نیک خواهان را بدخواه تو آرد به شمار
پیش پای تو نهاده است عدوی مکار
و انگلیسان را سازی به خر خویش سوار
میگذاری پی آسایش خود تحت فشار
نه چنین است، بیاتند مرو، دست بدار
هر چه افزون دهی، افزون طلبند از سر کار
یا شوی روزی از بخشش چیزی خوددار
در زمان شورش و آشوب فتد در افکار
به تواریخ نگر، خاصه به تاریخ تزار

بود این دلخوشی خلق که اندر مجلس
گاه و بیگاه سخن گویند از راه صواب
گرچه خاموش نشستند در آخر، زیرا
لیک با این همه خاموشی و مظلومیت
میرسانند مطالب را گاهی بعموم
لیک نظمیه بزور کتک و حبس بخلق
رأی هائی را دولت بنوشت و در شهر
گرچه کس رأی نداده است ولی از صندوق
زانکه نظمیه زحمال و زمزدور بی
مجلس هفتم، آن مجلس شومی است که هست
انتخابات نگه کن چقدر شور شده است
بین چسان مسئله شد شور که خان هم فهمید
آخر ای شاه ترادور نمودند ز نور
تو قسم خوردی در مجلس ملی که کنی
پای قول و قسمت شاه خوب استادی
خویش را کردی با داور و فیر و زشر یک
نیز زودادی سرهنگ محمد خان را
بی جهت بهر تو دشمن بتراشد در شهر
بخدا شاه پلستیک خطرناکی را
تو گمان داری کاغذ کنی روسان را
بدو هم سایه عوض میدهی و مردم را
به خیال تو که این فکر مهمی باشد
این دو هم سایه نگردند ز بخشایش سیر
یا بایاید که همه چیز بدیشان بخشی
هر یکی شان که بر نجد کمک خلق شود
شاه بر ملت رنجیده نیاید فایق

پادشاهان و تازیانی را با قتل و غارت می‌کشد
 انگلیس از پی هم‌چشمی روسیه کند
 لیک ایران که به همسایگی روس بود
 عصر عصری است که با علم و تجدد باید
 شیوه مردمی و پیشه مردم‌داری است
 نه چو احمد شه تسلیم حوادث گشتن
 نه باین شوری شور و نه به آن بی‌نمکی
 کار باز و رور و پیش و پس از سر
 شخص جار و کش اگر آب نپاشد بزمین
 علم و تدبیر و کیاست به نگهداری خلق
 حرکت قسری ای شاه طبیعی نبود
 این سیاست که توداری غلط اندر غلط است
 ماهمه حامی شاهیم و طرفدار وطن
 پادشاهها سختم تلخ ولی تر یاقی است
 اثر زهر تملق بتو کاری کرده است
 پند من تلخ بود لیک چو تر یاق بود

ز آنکه آن قوم به روسیه ندارند جوار
 پایه دیکتاتوری را به ممالک ستوار
 زود پامی خورد از این روش ناهنجار
 کرد مردم را از خواب جهالت بیدار
 از علومی که بود فخر سلاطین کبار
 نه چو حالیه کشیدن به ره خلق حصار
 عدل در حد وسط دارد همواره قرار
 میشود بر پا ز آه دل مظلوم شرار
 خسته و مانده و عاجز شود از گرد و غبار
 بهتر از توپ و تفنگ است و قشون جرار
 دست چون خسته شود چرخ بیفتد از کار
 پادشاه به خدا قول مرا صدق انگار
 نیست فرقی به کلاه و به قبا و دستار
 که بر نندش زبی دفع سمومات بکار
 که به گردش نرسد زهر گزاینده مار
 روی درهم مکش و بشنو و خاطر سپار

ملک الشعراء بهار در جای دیگر چنین گفته است:

دود دل عاجز بیگناه

یکی پادشه خانه ز آهن ساخت
 شبی آتش افتاد و آهن گداخت
 پژوهش گرفتند کان از چه بود
 خریقی چنین بی امان از چه بود
 پس از جهد بسیار بردند راه
 به دود دل عاجزی بیگناه

در باره سوء قصد و تبعید و قتل مدرس نگارنده در دو جلد کتاب
 «مدرس قهرمان آزادی» مطالب مستند بسیاری نوشته و حتی عین صورت
 جلسات محاکمات قتله مدرس را نقل نموده است به آن دو جلد احاله
 مینماید. مع هذا در این جا فقط قسمتی از مقاله ای را که پس از
 شهر یور ۱۳۲۰ در روزنامه تجدد ایران زیر عنوان «مرحوم مدرس - به قلم

یکی از مطلعین» در تاریخ ۵ شنبه اول آبانماه ۱۳۲۰ درج شده نقل می نماید. لازم به یادآوری است که درج این مقاله برای اولین بار بود و مانند بمبی در تهران منفجر گردید، چون حاوی اقاریر قتله مدرس و با مندرجات پرونده بازپرسی و محاکمه آنان منطبق بود. برای آنکه خوانندگان با روایات مختلف در این باره آشنا شوند ذیلاً قسمتی از مقاله نقل می شود:

مرحوم مدرس

به قلم یکی از مطلعین

«...بعقیده من قتل فجیع مرحوم مدرس بزرگترین لکه ننگینی است که بدامان شاه سابق و عمال او گذاشته شد زیرا شهید مزبور بدون تردید بواسطه طرفداری از حق و عدالت در راه منافع مملکت مستحق یک چنین عقوبتی گردیده است. مدرس را همه میشناسید. آدم رشوه گیر و هوس ران نبود، نمیخواست وزیر یا والی شود، از آلودگیهای این محیط بکلی دور بود. اینکه میگویند مدرس خودخواه بود من نمیدانم معنایش چیست؟ رجال سیاسی و کسانی که عمر خود را صرف خدمت به مصالح یک جامعه میکنند ناچار دارای یک «کاراکتر» و خصالی هستند که آنها را بزرگ کرده. این اشخاص را نمیتوان عادی دانست، اینها فوق العاده هستند. مرحوم مدرس قطع نظر از جنبه روحانیت که او را مورد اعتماد طبقات توده کرده بود بنظر متغیرین یکی از رجال خوب سیاسی بود. اگر مردان سیاسی بالاخره مدعی و آرزومند میشوند که نامدار شوند تا اصلاحات را طبق نظریات خود اجرا نمایند مرحوم مدرس چنین آرزویی نداشت و بالطبع باید معتقد بود که آن مرحوم در اقدامات سیاسی خود غرضی جز مصالح عمومی نداشته است.

بخاطر دارم یکی از زمامداران در ۱۹ سال قبل به من گفت من با مدرس چه میتوانم بکنم نه پول میگیرد با و پول بدهم نه والی و وزیر میشود که او را تطمیع نمایم ناگزیرم با او راه بروم و نظریات صحیح او را قبول کنم! یک چنین شخصی را که از حیث سن پیر و از حیث موقعیت سیاسی محترم و

مورد وثوق عمومی و از حیث سیاست بی ضررترین رجال سیاسی بوده
نمیایستی اینطور زجرکش بکنند.

اگر ما امروز این عمل شنیع و ننگین را تنقید نکنیم تاریخ تنقید
خواهد کرد زیرا قلم تاریخ هیچوقت اغماض نمیکند.

در اوائل ۱۳۱۷ مسافرتی بحدود خراسان کردم و بر حسب اتفاق به
کاشمر وارد شدم در آنجا از گوشه و کنار زمزمه قتل مدرس را که یکسال و
چیزی کم قبل اتفاق افتاده بوده شنیدم.

در آن تاریخ که یکسال کمتر از این واقعه میگذشت بقدری جاسوس
در کاشمر ریخته بودند که از اولین شخصی که راجع باین موضوع استعلام
نمودم طوری وحشت زده شد که چند قدم عقب رفت و گفت: آقا بنده چه
میدانم؟ آشنائی داشتم بطور آرام و ملایم از او سؤال کردم شنیده‌ام قبر مرحوم
مدرس در این امامزاده است، آیا ممکن است باتفاق مرا بآنجا راهنمایی
کنید؟ جواب داد: باتفاق شما می‌آیم ولی یک کلمه صحبت نکنید زیرا
حیات و زندگانی من و شما دوچار خطر خواهد گردید.

صبح روز دیگر خیلی زود باتفاق آن آشنا بطرف امامزاده رفتیم. این
امامزاده از تاریخ صفویه بنا شده و درختهای کاج بلند و قطور آن گواهی
میداد. وارد صحن امامزاده شدیم، پشت سر محل امامزاده یک اطاق کوچکی
بود تقریباً سه ذرع در سه ذرع و نیم. راهنمای من در آن اطاق روی زمین
نشست و دست را روی یک آجری گذاشت و بنای فاتحه خواندن را
گذاشت. من هم فاتحه خواندم ولی متعجب بودم، استنکاف این شخص با
اجرای مراسم فاتحه برای مرحوم مدرس منافات دارد! از آن امامزاده خارج
شدیم. این امامزاده در یک کوچه باغی واقع شده. آشنا دست مرا گرفت و
بطرف شرق آن خیابان که منتهی به بیابان بود برد و پس از اینکه از میان
باغها بیرون رفتیم و مطمئن شد احدی در آنجا نیست تفصیل قتل مرحوم
مدرس را بطریق ذیل برای من نقل کرد:

مرحوم مدرس در خوف تبعید، در مدت تبعید خود بقدری مناعت و آقائی از خود بخرج داده بود که در تمام این مدت کوچکترین خواهش در موضوع انجام حوائج ضروری خود از نگهبان خود که رئیس نظمیه خوف بود نکرد!

برئیس نظمیه خوف از مشهد دستور رسید سید را مسموم یا مقتول سازد! مشارالیه بعذر اینکه خوف یکی از شهرهای سرحدی افغانستان است و افغانها باین شهر آمدوشد دارند از انجام دستور نظمیه مشهد سرباز زد. بنابراین مرحوم مدرس را مانند جدش موسی ابن جعفر از آن محبس درآورده و منتقل به تربت حیدری کردند و پس از دوماه دومرتبه او را به خوف آوردند و پس از سه ماه دیگر از خوف او را به ترشیز که معروف به کاشمرست بردند.

محبس مدرس در خانه رئیس نظمیه کاشمر بود. روز بیست و هفت رمضان ۱۳۱۶ دو ساعت بغروب دو نفر از تهران که مأمور قتل نصرت الدوله بوده و آن مرحوم را نیز با نهایت قساوت در سمنان بقتل رسانده بودند وارد محبس مدرس شدند. در آن وقت مرحوم مدرس مشغول بجا آوردن نماز ظهر و عصر بود پس از سلام آقایان جلادها باو سلام می کنند، مرحوم مدرس جواب میدهد و از علت حضور آنها در اطاق خود استفسار مینماید. جواب میدهند، ما از تهران بیک مأموریتی آمده ایم به تربت حیدری برویم حال خسته هستیم، می خواهیم چای بخوریم. مرحوم مدرس می فرماید: اگر صبر کنید وقت افطار با هم چای بخوریم البته بهتر است. میگویند چون ما مأمور و مسافر هستیم روزه نیستیم.

مرحوم مدرس که نوکر و مساعدی نداشت میهمان نوازی میکند بدست خود برای جلادهای بی رحم سماور آتش میکند چای را در قوری ریخته سماور و قوری و قوطی قند را مقابل آنها میگذارد و باز مشغول نماز میشود. آقایان چای زهرمار میکنند و پس از این که مدرس از نماز خود فارغ میشود یک استکان چای که دارای مقداری استرکنین بود مقابلش میگذارند.

میگوید من روزه هستم؟ میگویند باید بخورید. میگوید نمیخورم. میگویند جبراً بحلق شما خواهیم ریخت، میگوید حال که این طور است بدهید بخورم، استرکنین را سر میکشد و مشغول نماز و عبادت میشود، این نماز و عبادت تا یک از شب رفته طول می کشد حضرات در را بسته و پشت در منتظر مرگ مرحوم مدرس بوده اند. از مرگ مدرس خبری نمی شود ولی آن مرحوم کم کم تشنه می شود و آب می خواهد فریاد میکشد بطوری که صدایش بخانه همسایه ها می رسد. جلادها برای خاموش کردن صدای مدرس وارد اطاق میشوند و عمامه اش را بگردنش می اندازند و با لگد پهلوی راست او را خرد میکنند و این عمل را بقدری ادامه می دهند تا آن مرحوم جان به جان آفرین تسلیم مینماید.

عملی که با جسد مرحوم مدرس کرده اند بقدری وحشتناک بوده است که روز دیگر غسل از غسل دادن جسد مدرس استنکاف می نماید و عاقبت بدستور نظمیه محل جسد مرحوم مدرس را شسته و می برند در آن امامزاده دفن میکنند تا مدتی هر کس از نزدیک قبر مدرس عبور میکرد او را زندانی میکردند عاقبت مردم کاشمر شخصی را که محترم بود. و فوت کرده بود آورده و نزدیک قبر مدرس مدفون می سازند و باین وسیله و بنام آن شخص قادر میشوند در آن اطاق تاریک برای مدرس فاتحه بخوانند.

این است سرگذشت یکی از عمای ملت و ارکان آزادی!

س. ز.

کلاه پهلوی

ابتدا بوزراء و وکلا و رؤسای ادارات و مستخدمین دولت دستور داده شد که لباس متحدالشکل پوشیده و کلاه لبه دار (کلاه پهلوی) بر سر گذارند سپس بمدارس دستور داده شد که محصلین مدارس کلاه پهلوی بر سر گذارده و اونیفورم مخصوصی برنگ خاکی که از یک نیم تنه و شلوار بود بپوشند. تا آنموقع انواع لباس معمول بود، بخصوص عمامه شیر شکری در بازار معمول بود

و فکر اتحاد شکل از ناحیه پهلوی تراوش نموده بود.

ولی معمرین بازار از تغییر لباس ناراضی بوده با تمام فشار و توصیه‌های کلانتری‌ها از پوشیدن خودداری مینمودند. چون قانون برای پوشیدن لباس کوتاه و کت و شلوار در دست نبود اجرای این منظور مشکلاتی بوجود آورده بود زیرا بسیاری دستجات و طبقات و مردم مرکز و ولایات مایل نبودند لباس آباء و اجدادی خود را کنار گذارده لباس جدید را در بر نمایند. برای آنکه این عمل صورت قانونی پیدا نماید اشاره‌ای به مجلس شد که با تصویب طرحی به آن صورت قانونی بدهند. بنابراین طرح زیر از طرف نمایندگان مجلس پیشنهاد شد و بتصویب رسید.

از آن پس مأمورین دولتی مخصوصاً شهربانی‌ها و کلانتری‌ها در تمام کشور بر فشار خود نسبت بمردم افزودند. چه بسیار اشخاصی که پس از تصویب این قانون دیگر بسر کسب و کار خود نرفته و خانه نشین شدند. و تاریخ این تغییر لباس را چنین گفته‌اند:

در سال هزار و سیصد و هفت عمامه بکلی از میان رفت

لباس متحدالشکل

در جلسه ۱۴ مورخ ۴ دیماه ۱۳۰۷ (۱۲ رجب ۱۳۴۷)

عراقی شرحی راجع به محسنات متحدالشکل شدن لباس اظهار داشت و طرح قانونی زیر را با قید دو فوریت تقدیم و فی المجلس مطرح و پس از دو جلسه مذاکره بدین ترتیب تصویب گردید:

ماده اول— کلیه اتباع ایران که بر حسب مشاغل دولتی دارای لباس مخصوصی نیستند در داخله مملکت مکلف هستند با لباس متحدالشکل— کلاه پهلوی و نیم تنه بافته شده در ایران ملبس شوند.

ماده دوم— طبقات هشت گانه ذیل از مقررات این قانون مستثنی

هستند:

۱— مجتهدین مجاز از مراجع تقلید مسلم که اشتغال بامور روحانی

داشته باشند.

۲- مراجع امور شرعیه دهات و قصبات پس از برآمدن از عهده انتخابات مربوطه.

۳- مفتیان اهل سنت و جماعت که از طرف دو نفر از مفتیان مسلم اهل سنت اجازه فتوا داشته باشد.

۴- پیشنهادکنندگان دارای محراب.

۵- محصلین که از طرف دو نفر از مجتهدین مجاز اجازه روایت داشته باشند.

۶- طلاب محصلین فقه و اصول که در درجه خود از عهده امتحان برآیند.

۷- مدرسین فقه و اصول و حکمت الهی.

۸- روحانیون ایرانیان غیر مسلم.

ماده سوم- متخلفین از این قانون در صورتیکه شهرنشین باشند بجزای نقدی از یک تا پنج تومان و یا بحبس از یک تا هفت روز و در صورتیکه شهرنشین نباشند بحبس از یک تا هفت روز بحکم محکمه محکوم خواهند گردید. (وجوه جرائم مأخوذه از اجرای این ماده در هر محل توسط بلدیۀ همان محل مخصوص تهیه لباس متحدالشکل برای مساکین آن محل خواهد بود).

ماده چهارم- این قانون در شهرها و قصبات از اول فروردین ۱۳۰۸ و در خارج از شهرها در حدود امکان عملی شدن آن بشرط اینکه از فروردین ۱۳۰۹ تجاوز نکنند بموقع اجرا گذاشته خواهد شد و دولت مأمور تنظیم نظامنامه و اجرای این قانون میباشد.

لایحه قانونی اعزام محصلین

ماده اول- دولت مکلف است اعتبارات ذیل را برای اعزام شاگرد بخارجه جهت تکمیل تحصیلات در علوم و فنونی که از طرف دولت معین خواهد شد در بودجه سنواتی ذیل منظور دارد. از عده محصلین اعزامی بایستی

همه ساله لا اقل صدی سی و پنج برای تحصیل فن تعلیم و تربیت اعزام شوند.
 سال ۱۳۰۷ یکصد هزار تومان، سال ۱۳۰۸ دو یست هزار تومان سال
 ۱۳۰۹ سیصد هزار تومان، سال ۱۳۱۰ چهارصد هزار تومان، سال ۱۳۱۱
 پانصد هزار تومان، سال ۱۳۱۲ ششصد هزار تومان.

تبصره - اعتباراتی که بموجب قوانین مخصوصه اختصاص باعزام
 محصلین بخارجه دارد و همچنین اعتباراتی که در بودجه ۱۳۰۷ وزارت خانه ها
 تخصیص باین نوع خرج داده شده باید در آتیه محفوظ بماند و اعتبارات مذکور
 در این ماده علاوه بر اعتبارات فوق الذکر خواهد بود.

مواد دیگر مربوط بشرایط اعزام شوندگان است.
 با تصویب قانون فوق اولین دسته محصلین که یکصد و ده نفر بودند روز
 ۲۳ مهر ماه ۱۳۰۷ بوسیله اتومبیل از طریق رشت و بندرانزلی عازم اروپا شدند.

اسامی اولین دسته محصلین اعزامی به اروپا بشرح زیر می باشد:
 برای علوم اقتصاد و مالیه: عبدالحمید زنگنه - عزیزالله ملک
 اسمعیلی - حسین نقوی.

علوم قضائی: مرتضی آزموده - مهدی تقوی - کریم سنجابی - سید
 علی شایگان.

تاریخ و جغرافیا: محمود کیهان - محسن عزیزی - محمد علی
 حکمت - حسین نوائی - مهدی بهرامی.

زبان و ادبیات: سید مهدی حسابی - رحمت الله آشوب آئین -
 لطفعلی صورتگر - مسعود فرزاد - حسینعلی نصیر سیاح.

طب: ابراهیم نعمت الهی - مرتضی اخوی - مهدی آذر - فصیح
 فصیحی - نصرت الله باستان.

برای سایر علوم هم ۶۸ نفر به ترتیب زیر انتخاب شده بودند که
 برحسب نمرات امتحانی آنها بتحصیل اشتغال ورزند. دیپلمه های دیگر که
 برای رشته های مختلف مانند برق - ساختمان - ماشین - معدن و غیره قبول

شده بودند مطابق صورت مستخرجه از روی نمرات امتحانات کنکور بقرار ذیل بودند:

- ۱- غلامعلی فریور، ۲- محمد نصیر سمیعی، ۳- سیدعبدالله ریاضی اصفهانی، ۴- علی افضل پور، ۵- اسدالله آل بویه، ۶- جلال عقیلی کرمانی، ۷- حسین سامی راد، ۸- رضا اقصی، ۹- مهدی بازرگان، ۱۰- نصرالله محمودی، ۱۱- تقی صباحی امین، ۱۲- نصرالله اسکندانی، ۱۳- ناصر مسعود انصاری، ۱۴- عباس معتمدی، ۱۵- سید احمد رضوی، ۱۶- احمد علی ابتهاج، ۱۷- کاظم ثقفی، ۱۸- سعدالله شیبانی، ۱۹- ابوالقاسم پزشکیان، ۲۰- آقابزرگ منفرد، ۲۱- آجودانی، ۲۲- عبدالله باهر، ۲۳- مصطفی حبیبی گلپایگانی، ۲۴- ابوالقاسم غفاری، ۲۵- غلامحسین فروتن، ۲۶-...الدین شه منش، ۲۷- محمود حافظی، ۲۸- مرتضی جواهری، ۲۹- حسن ریاضی، ۳۰- خلیل ملکی تبریزی، ۳۱- محسن کلانتری، ۳۲- حسن عطاری نژاد، ۳۳- مرتضی عدل طباطبائی، ۳۴- محمدعلی جلالی شیرازی، ۳۵- علی اکبر شروقی، ۳۶- مرتضی قاسمی، ۳۷- امین الدوله مصباح، ۳۸- رضا رادمنش، ۳۹- غلامعلی شیخ نیا، ۴۰- حسن سدهی، ۴۱- محمود سیاسی، ۴۲- ابراهیم ریاحی اصفهانی، ۴۳- محمد ماجدی، ۴۴- امانت الله روشن زایر، ۴۵- سیدجلیل شمس، ۴۶- اسمعیل آزر، ۴۷- سید احمد عنایت، ۴۸- محمود یزدی زاده، ۴۹- ابوالحسین شیخ، ۵۰- حسین مفتاح، ۵۱- عبادالله بصیر، ۵۲- احمد مهران، ۵۳- حبیب الله هورخش تابان، ۵۴- هاشم عروزی، ۵۵- محمد اسمعیل شیرازی، ۵۶- عزت الله خبیری، ۵۷- احمد حامی، ۵۸- احمد دانشور، ۵۹- عطاء الله امان پور، ۶۰- علی اکبر روح بخش، ۶۱- حسین انصاری، ۶۲- محسن زاهدی، ۶۳- علی اصغر خشیار، ۶۴- حیدر سرخوش، ۶۵- مصطفی الهی وزیری، ۶۶- علی سعیدی طاهری، ۶۷- محمد قراگوزلو، ۶۸- فتح الله بهاری.

مدرس در مسئله فراگرفتن علوم جدید از اولین دوره‌ای که وارد مجلس شد معتقد بود که ما محتاج بعلم اروپا هستیم و باید معلم از اروپا بیاوریم و سالی عده خیلی زیادی از جوانان مملکت را تربیت کنیم و در ادوار مختلف هم در این مورد بخصوص هم هروقت مطرح شده بدون آنکه پروائی از محیط خشک و فئاتیزم آنروز داشته باشد، صراحتاً ابراز عقیده کرده است. اینک برای نمونه اولین نطقی که در دوره دوم مجلس که صحبت بود ده نفر باروپا اعزام شوند چنین ابراز عقیده کرده است:

نقل از جلسه ۲۱۷ صورت مشروح مذاکرات مجلس مورخ یکشنبه ۲۶ صفر ۱۳۲۹

«سید حسن مدرس - عرض میکنم که اولاً این عرضی را که میخواهم بکنم شبهه نشود که از حیث حکم شرع آن باشد، اگر ده هزار شاگرد هم از ایران به اروپا برود هیچ مانعی ندارد، بلکه این عرض بنده از حیث امر سیاسی است و آن اینست که اول مملکت خودمان را تجربه کرده‌ایم و در این مدت عمری که داشته‌ایم خیلی شاگردها رفتند به اروپا و خیلی از پولهای این مملکت را در آنجا خرج کرده‌ایم لکن نقص مملکت ما کم نشده است. باید نحوی کرد که امروز که محتاج بعلم اروپا هستیم علم را به مملکت خودمان بیاوریم. تجربیاتی که حکمای قدیم کرده‌اند اینست که هر مطلبی محتاج به تحصیلات است عشر نتیجه می‌بخشد. چنانچه از اخبار اهل بیت هم همین مطلب درمی‌آید. یعنی ده یک از شاگردانی که برای یک تحصیلی می‌روند عالم برمیگردند و آنچه تجربیاتی را هم که آنها کرده‌اند از روی حکمت و فلسفه است و از این جهت این را گفته‌اند و عشره را عده کامل گرفته‌اند. پس این فایده برای این مملکت نخواهد داشت خصوص با تجربیاتی که خودمان کرده‌ایم، دیده‌ایم لذا رأی بنده هم موافق است با رأی آقای حاج سیدابراهیم که اولاً باید معلم از خارج بیاوریم ولو اینکه سالی یک کرور (پانصد هزار تومان) مخارج او باشد ثانیاً اگر ممکن نشود معلم بیاوریم باید شاگرد برای معلمی فرستاد والا ده نفر شما بر فرض فرستادید

برای تحصیلات نظام از اینها چند نفرشان می میرند، چند نفرشان مانع برای ایشان پیدا میشود و بالاخره آیا یک نتیجه از آنها حاصل بشود یا نشود و فایده از آنها ببریم یا ببریم، پس در این مدت آنچه پول از مملکت بیرون بردند بس است حالا شما معلم از خارج بیاورید تا پوله‌های شما تمام در مملکت خودتان خرج بشود و منحصر نباشد به معلم ابتدائی یا غیر ابتدائی و گمانم اینست که به مقتضای صلاح امروزه اینطور بهتر باشد... اگر معلم بیاورید و اولیای امور هم مواظب باشند سالی ده هزار، بیست هزار کم است، سالی یک کرور هم خرج آن معلمین بشود نافع و بهتر است از برای مملکت از اینکه شاگرد بخارجه بفرستند.»

رئیس — ماده الحاقیه پیشنهادی آقای مدرس بشرح زیر قرائت می شود:

ماده الحاقیه — از صدی نیم وزارت معارف مجاز است در نقاطی که صلاح و مقتضی میداند در دهات و قراء مدرسه ابتدائی اکابر تأسیس نماید.
رئیس — آقای مدرس.

مدرس — چون پیشنهاد است باید مختصر صحبت داشت، ولی چون بنده حال نداشتم اینجا آمدم که عرض بنده به آقایان برسد. در این چند سال هرچه صحبت معارف شده است و هرچه اظهار حرارت شده است، بنده در معارف بخصوص حرف نزده‌ام، فقط در قانون اساسی معارف که در دوره دوم بود، آنجا دو کلمه عرض کردم. نکته اینکه هیچ بار عرض نکرده‌ام بواسطه این بود که چیز یاد گرفتن از بس واضح است عقلاً و دیانتاً خجالت میکشیدم که برخیزم و بگویم این را باید توسعه‌اش داد و مسئله خیلی بدیهی است و دیانتاً هم عقیده بر این است که از هر چیز مقدم است، یعنی اول کلمه‌ای که میشود نسبت داد به صاحب شریعت ما به علم است. دیگر حالا یکی یاد بگیرد، یکی یاد نگیرد اینها بواسطه محظورات است.

تیغ دادن در کف زنگی مست به که دادن علم را ناکس بدست

البته علم که بهترین چیزها است، اگر دست ناکس افتاد، یعنی بداخلاق مضر است، فایده ندارد.

حیوانات به مذهب ما هر کدام معلّم شدند قیمت پیدا میکند، مثل سگ. سگ معلّم تربیت شده دیه دارد، مثل انسان که دیه دارد، سگ معلّم هم دیه دارد. این بواسطه شرافت علم است.

نطق مدرس درباره اعزام محصل به خارجه
در جلسه ۹۱ مورخ دوم اردیبهشت ۱۳۰۶ برابر ۲۰ شوال ۱۳۴۵.

رئیس — آقای مدرس.

مدرس — عرض میشود یک فرمایشاتی فرمودند که ده نفر محصل بروند خارجه برای اینکه متخصص بشوند در علم مهندسی، عقیده بنده اینست که ده تا کم است، صد تا هم کم است. اگر در مملکت ما راه آهن پیدا شد و شروع بکار کردیم البته متخصصین فعلی کم هستند. زیرا این یک چیزی است که محل احتیاج عمومی است و خیلی هم لازم است و ما متخصص زیاد میخواهیم. ولی باید فکر کنیم که چگونه باید متخصص پیدا کنیم؟ همینطور باید دانست از اینکه بیست نفر را دولت بفرستد به خارجه برای تحصیل از اینکار متخصص پیدا نمیشود. در دوره هائی که گذشته در همین مجلس متجاوز از دو یست نفر، سیصد نفر را تاکنون به خارجه فرستاده اند در صورتی که متخصص که سهل است، متخصص درجه دوم و سوم هم گیرمان نیامد. تاکنون بیشتر از شش سال هم گذشته و ما متخصص پیدا نکرده ایم. باید راهی پیدا کرد که این درد را علاج کنند و آن اینست که ما باید بگردیم و ببینیم آن ایرانی که یک بهره از این علم دارد بعلم او ترتیب اثر بدهیم. تا ایجاد متخصص بشود. ما اینجا پیشنهاد میکنیم برای علم حقوق متخصص بیاوریم و حال آنکه در مملکت خودمان اگر کسی پیدا شود و بگوید من این علم را آموخته ام باو میگویند بیا ماهی پانزده تومان بگیر. میگوید آخر شما ماهی پانصد تومان به خارجی میدهید، چرا بمن پانزده تومان

میدهید؟ جواب میدهند همین است. تا اینجور نکنیم علم در مملکت ما قدر و قیمت پیدا نمیکند. اگر بنده که رفتم نجف درس خواندم و ملا شدم بیک درجه و آمدم اینجا شما ترتیب اثر به من و علم من دادید آنوقت امثال من هزار تا پیدا خواهد شد که به خرج خودشان میروند و درس میخوانند، ولی اگر بر این علم شما ترتیب اثر ندادید، آنهایی هم که رفته اند درس نخوانده برمیگردند. الان به نقد مهندس و نیم مهندس در این مملکت داریم ولی بنده اطلاع دارم که تمام اینها در خانه شان نشسته اند و گله میکنند و میگویند وزارت فوائد عامه فرستاده عقب ما و ما رفتیم، گفتند ما شما را میخواهیم کرایه کنیم. استخدام کنیم ولی به چقدر؟ به درجه سوم. مهندس درجه اول، ماهی هفتصد و پنجاه تومان، درجه دوم پانصد تومان، درجه سوم دویست و پنجاه تومان حقوق دارد، شما بیائید و به درجه سوم انتخاب شوید. تا وضعیت اینطور است، اگر هزار نفر هم به اروپا بفرستیم دو هزار نفر هم به اروپا بروند و علم بیاورند و معلومات بیاموزند فایده ندارد، و راه این مسئله این نیست. معذک بنده مخالفتی ندارم از اینکه دولت پیشنهاد کند و عده ای را به خارجه بفرستد، ولی در این لایحه چون ما این اعتبار را فقط اختصاص داده ایم به مخارج مستقیم راه آهن و این هم یک خرج غیرمستقیمی است، مقصود بنده از این عرایض مخالفت با این پیشنهاد نبود بلکه شاید با فرمایشات ایشان هم موافقم، ولی این راهش نیست که ده تا را حالا از این پول به خارجه بفرستند. عقیده بنده اینست که این خرجی که اختصاص به راه آهن داده ایم، خوب است رخنه ای در آن باز نکنیم و اگر بنا شود رخنه باز شود خیلی رخنه های دیگر هم باز خواهد شد و این خوب نیست.

هزینه زندگی

برای آنکه نشان داده شود که هزینه زندگی در سال ۱۳۰۷ خ از چه قرار بود بهتراست که عیناً از روزنامه نیم رسمی ایران که در زیر عنوان «نرخ ارزاق و اجناس» در روز چهارشنبه ۲۸ آذر ۱۳۰۷ درج نمود. قیمت چند قلم

از آن در زیر نقل گردد تا بخوبی معلوم شود:

گندم خرواری (۳۳۳ کیلو) ۲۲ تومان، جو خرواری ۱۲ تومان،
 آرد گندم خرواری ۲۵ تومان، باقلای خشک خرواری ۱۷/۵ تومان، عدس
 خرواری ۱۷ تومان، نخود خرواری ۳۵ تومان، روغن حیوان (ری) ۴ من ۹ تومان،
 تخم مرغ هزار دانه ۱۴ تومان، برنج رشتی خرواری ۴۸ تومان، قیسی خرواری
 ۳۰ تومان، کشمش سبز خرواری ۳۵ تومان، کشمش عسکری خرواری
 ۱۲ تومان، توت خشک خرواری ۱۵ تومان، مغز گردو خرواری ۴۵ تومان، پسته
 خرواری ۱۴۰ تومان، مغز بادام خرواری ۱۵۰ تومان، گوشت گوسفند یک من
 ۷ قران، گوشت گاو یک من ۴ قران، شیر خرواری ۲۵ تومان، کره ری (۴
 من) ۸ تومان، پنیر ری (۴ من) ۴ تومان، برنج تنکابنی خرواری ۴۰ تومان،
 چای چینی یک من ۵ تومان، آجر سفید هزار دانه ۱۲ تومان، بنزین پوط (۵
 من و نیم) ۳ تومان، بوقلمون دانه ای ۹ قران.

اعلام رسمی که مطبوعات سانسور میشود!

کار سانسور مطبوعات از طرف دولت بحدی بالا گرفته بود که بر هیچ
 کس پوشیده نبود، ولی این موضوع رسماً اعلام نشده بود تا اینکه توقع داشتند
 در مجلس هم لوایحی که دولت می آورد بدون کمترین انتقاد و اصلاح و
 صحبتی تصویب شود.

در جلسه ۲۷ دیماه ۱۳۰۷ دشتی اظهار داشت: چرا ایراد میگیرید
 که در لوایح دولت از جانب اکثریت که فراکسیون ترقی تشکیل داده صحبت
 نشود و اظهار مخالفت بعمل نیاورد. ممکن است دولت اشتباه کند چرا نباید
 در اطراف لوایح دولت مخالفت و صحبت کرد، اگر بگوئیم بصرف اینکه
 دولت طرف اعتماد است نباید حرف زد پس برای چه ما بمجلس می آئیم ما
 فقط یک رأی اعتماد بدهیم و برویم خانه مان بخواهیم دولت هر قانونی را میل
 دارد خودش وضع کند، واقعاً چیز عجیبی است شاه می بخشد شیخ علیخان
 نمی بخشد، اعلیحضرت بوکلا امر می کنند که در فکر و عقیده خود آزاد باشند

و هر انتقادی دارند بگویند آنوقت یکنفر از وکلا معتقد میشود که کسی در اطراف لایحه دولت اظهار نظر نکند آیا نماینده محترم معتقد است مجلس هم مثل مطبوعات سانسور شود؟!

قانون منع برده فروشی

روز ۱۸ بهمن ۱۳۰۷ داور وزیر دادگستری لایحه‌ای، با قید دو فوریت بمجلس برد که بتصویب رسید متن آن بدین قرار بوده است:

«ماده واحده— در مملکت ایران هیچکس بعنوان برده شناخته نشده و هر برده‌ای بمجرد ورود بخاک یا آبهای ساحلی ایران آزاد خواهد بود. هر کس انسانی را بنام برده خرید و فروش کرده یا رفتار مالکانه دیگری نسبت بانسانی بنماید یا واسطه دیگری در حمل و نقل برده بشود محکوم بیک تا سه سال حبس تأدیبی خواهد بود.»

خرید و فروش برده که بنام غلام و کنیز خوانده میشد سوابق تاریخی دارد و از قدیم الایام داشتن غلام و کنیز علامت تشخیص و تعیین بحساب می‌آمد و غالباً این بردگان را از افریقا با کشتی می‌آوردند و بفروش میرساندند. اولین مرتبه انگلیسها در زمان سلطنت محمدشاه قاجار قانونی گذراندند که بموجب آن خرید و فروش برده را ممنوع کردند گرچه این قانون را روی جهات خاص سیاسی وضع کرده بودند تا بدان وسیله در دریاها بتوانند کنترل داشته باشند که نگارنده چگونگی و علت آن را در کتاب زندگانی میرزا تقی خان امیرکبیر ذکر نموده است ولی در ایران مخصوصاً در بنادر ایران منع قانونی نداشت گویانکه این مسئله یعنی برده فروشی رفته رفته متروک شده بود و اما با تصویب ماده واحده فوق‌الذکر جرم شناخته شد و بکلی ممنوع گردید.

انحصار دخانیات

در زمان دکتر میلیسپو بعضی مالیاتهای غیرمستقیم وضع گردید و بعضی کالاها هم بانحصار دولت درآمد. اولین مرتبه که انحصار کالا در

دست دولت قرار گرفت، انحصار قند و شکر بود که دولت برای هر یک من قند و شکر (سه کیلو) ۵ ریال حق انحصار می‌گرفت. در آنموقع قیمت قند و شکر در حدود منی ده قران بود و طبق قانون انحصار قند و شکر علاوه بر گمرک ورودی تقریباً صدی پنجاه هم حق انحصار می‌گرفت که از این ممر عایداتی جهت ساختمان راه آهن تأمین شود.

پس از آن دخانیات بانحصار دولت درآمد (۲۶ اسفند ۱۳۰۷) قبل از بانحصار درآمدن دخانیات زارعین توتون— تنباکو و توتون چیق کالای خود را بهرکس و هر نقطه مملکت می‌توانستند بفروش برسانند مثلاً زارعین و تولیدکنندگان برگ توتون سیگار متاع خود را به تجار در رشت می‌فروختند و آنان قسمت اعظم آنرا به تهران حمل می‌نمودند و به سیگارفروشان می‌فروختند. سیگارفروشان عمده نیز برگ‌های سیگار را از لحاظ اعلا و وسط جور کرده با ماشین‌های برش بریده قسمتی را تبدیل به سیگار و قسمتی را با کاغذهای روغنی بسته‌بندی یک گیروانکه‌ای نموده به شهرستانها و خرده‌فروشیها توزیع مینمودند و بهترین نوع سیگار را هر هزار عددی یک تومان و یا یازده قران در اختیار مردم می‌گذاشتند و گرانترین و بهترین سیگار نکوئی در لاله‌زار برای اعیان و رجال تهیه میکرد که هر هزاری ۲ قران گرانتر از سایرین بفروش میرسانید. دولت دخانیات را هم بانحصار خود درآورد و تولیدکنندگان توتون سیگار و تنباکو و توتون چیق مجبور بودند که کالای خود را به اداره دخانیات بفروشند. اداره مزبور هم انواع آنرا بقیمت ثابتی می‌خرید و بقیمت ثابتی هم توزیع مینمود. مثلاً چند نوع سیگار که در بسته‌بندی هائی بنام اشنو— گرگان سبز— گرگان آبی و غیره در پاکت‌های ۲۰ عددی یا جعبه مقوائی ۴۰ عددی به چند برابر قیمتی که سابقاً سیگارفروشان می‌فروختند در دسترس مردم می‌گذاشتند و این خود عایدات قابل توجهی برای دولت بود.

ولی این قبیل مالیات یا انحصارات با توسعه‌ای که در ارکان دولت

مخصوصاً ارتش، شهربانی، ژاندارمری بوجود می آمد بمصدق کفاف کی دهد این باده ها بمستی ما، کافی نبود ناچار هر روز مالیات غیرمستقیمی از این قبیل وضع میگردد. تا سروصدای مردم درآمد که چرا مالیات مستقیم گرفته نمیشود. بالاخره دولت در نیمه اول فروردین ۱۳۰۹ لایحه ای بمجلس برد که بنام مالیات بردرآمد معروف گشت و مالیاتی بود مستقیم.

مالیات مستقیم

طبق این قانون مقرر گردید که تجار سالیانه مالیات بدهند بدین

ترتیب:

تاجر درجه اول سالیانه ۲۵۰ تومان، درجه دوم ۱۵۰ تومان، درجه سوم ۸۰ تومان، درجه چهارم ۳۰ تومان، و تاجر درجه اول کسی است که میزان فروش سالیانه اش بیش از ۶۰ هزار تومان و درجه چهارم تا بیست هزار تومان باشد.

برای اصناف درجه اول سالیانه ۱۰۰ تومان، درجه دوم ۴۸ تومان، درجه سوم ۱۸ تومان مالیات وضع شد و افرادی که فروش سالیانه شان از پنج هزار تومان تجاوز نکند از پرداخت مالیات معاف شدند.

شرکت های انتفاعی از ۵ هزار تا ۱۰۰ هزار تومان عایدات خالص سالیانه خود صدی سه و از صد هزار تومان تا یک میلیون تومان عایدات خالص نسبت بمازاد صدی سه و نیم از یک میلیون تومان ببالا نسبت بمازاد صدی چهار مالیات خواهند داد. اطباء و وکلای درجه اول در تهران سالیانه ۱۲۰ تومان در ایالات و ولایات ۶۰ تومان درجه دوم در تهران ۴۸ تومان، ولایات ۲۴ تومان درجه سوم در تهران سالیانه ۶ تومان ولایات سه تومان مالیات بدهند.

اقلیت دوره هفتم

اقلیت دوره هفتم مجلس منحصر بود به دو نفر، یکی محمد فرخی یزدی مدیر روزنامه طوفان نماینده یزد و دیگری محمود رضا طلوع نماینده

لاهیجان. این اقلیت دو نفری با کمال رشادت و شجاعت بوظیفه ملی خود قیام و اقدام مینمودند. سایر نمایندگان نه تنها حمایتی از این دو نفر نمیکردند بلکه برای آنکه خوش خدمتی یا بهتر بگوئیم خوش رقصی خود را به ارباب نشان بدهند، غالباً متعرض آنها گردیده و گاهی هم از ضرب و شتم آنها خودداری نمیکردند. کما اینکه حیدری نماینده ساوجبلاغ در جلسه علنی سبلی محکمی بصورت فرخی نواخت بطوریکه خون از دماغ فرخی جاری شد، و فرخی فریاد کشید: وقتی در مرکز ثقل قانون اساسی که من مصونیت دارم مورد ضرب قرار بگیرم معلوم است که در خارج چه بر سر من خواهد آمد! بنابراین من دیگر از این جا خارج نخواهم شد و متحصن میشوم. رختخواب خود را خواست و تا اواخر دوره هفتم در مجلس زندگی کرد تا مخفیانه از مجلس خارج و بروسیه فرار نمود.

در نشریه روزنامه اطلاعات بنام «اطلاعات در یک ربع قرن» مطالبی درباره فرخی و طلوع نوشته است که محافظه کارانه پاره ای مطالب را مانند قتل در زندان که مسلماً بوسیله پزشک احمدی واقع شده، نادیده گرفته و نوشته است فوت کرده است. نگارنده درباره فرخی شرح مفصل و مشروحی در مقدمه دیوانش که تا کنون چندین چاپ هم شده ذکر نموده است. اکنون می پردازیم بمطالبی که اطلاعات درباره فرخی و طلوع نوشته است:

فرخی و طلوع

در مجلس دوره هفتم اقلیت کوچکی وجود داشت که در رأس آن مرحوم فرخی یزدی نماینده یزد و مرحوم محمودرضا طلوع نماینده لاهیجان بود. این دو نفر از اوضاع سخت انتقاد میکردند، اغلب جلسات میخواستند قبل از دستور صحبت کنند ولی اکثریت موافقت نمی کرد. در یک جلسه فرخی گفت بگذارید من حرف های خود را بزنم. من از حقوق خود استفاده کنم ولی مجلس موافقت نکرد. در جلسه ۲۷ بهمن ۱۳۰۸ محمود رضا طلوع گفت: اینجا مأمن آزادی و جای اظهار حقایق است اگر من اینجا حرف نزنم پس

کجا حرف بزنم، ما باید از پشت همین تریبون بگوئیم فلان وزیر حق ندارد مردم را در محبس خصوصی خودش حبس کند (مقصود ناطق سرتیپ بوذرجمهری بود که از کفالت بلدیۀ تهران بوزارت فوائد عامه انتخاب شده بود و در خود وزارتخانه یکی از اعضاء^۱ وزارتخانه را زندانی نمود) اجازه ندادند ناطق حرف بزند و رأی بورود در دستور گرفتند و تصویب شد و فرخی فریاد زد اوضاع شتر گاو پلنگ است. زوار باو گفت خفه شو. فرخی فریاد زد وزیر فوائد عامه آدم حبس میکند. دیگری فریاد زد سؤال کنید، دولت را استیضاح نمائید (همه‌ه وکلا زنگ رئیس) مرحوم طلوع و فرخی از جلسه بعنوان اعتراض خارج شدند.

مرحوم فرخی بمخالفت های خود ادامه داد و دامنه آن را وسعت داد. روزی از فروش جواهرات سلطنتی برای سرمایه بانک اظهار نگرانی شدید نمود و گفت حیف و میل میشود و روز دیگر باز اعتراض بجریانات کشور می نمود و حمله بزمامداران و در لفافه بشاه اعتراض سخت میکرد.

این جریان ادامه داشت تا آخر دوره هفتم مجلس. روزی که فردای آن مجلس هفتم خاتمه مییافت و مصونیت فرخی تمام میشد آن مرحوم ناپدید شد. پس از مدتی معلوم شد فرخی بدون پاسپورت از وحشت اینکه او را دستگیر خواهند کرد راه شوروی را پیش گرفته و بآن کشور رفته است. پس از چندی به آلمان رفت و چند سال در برلن گذراند تا اینکه تیمورتاش او را در سفر اروپا دعوت نمود بایران بیاید و اطمینان داد که بهیچوجه نظری نسبت باو نبوده و نیست. فرخی بایران آمد و حضور شاه باریافت و مورد مهر ملوکانه قرار گرفت.

چند سال باین منوال گذشت کسی را با او کاری نبود اما پس از

۱- عضو مزبور مدیرکل وزارتخانه بود که بدست بوذرجمهری مورد ضرب و شتم قرار گرفته و در همان وزارتخانه او را زندانی کرده بود.

چندی ابتدا مورد تعقیب حقوقی از جانب طلبکاران^۱ خود قرار گرفت ولی این رشته ادامه پیدا کرد زیرا خود آن مرحوم حاضر نبود با طلبکاران اصلاح نماید میگفت که این دام را برای من عمداً گسترده اند و میخواهم در محبس بمانم و احساسات شدیدی علیه اوضاع قبل از گرفتاری و هنگام زندان از خود ظاهر میساخت. یک بار هم در زندان دادگستری تریاک خورد و معالجه شد متأسفانه حبس حقوقی او که بی اهمیت بود در نتیجه تعرضاتش که گزارشها و پرونده‌هایی مستنطقین علیه او تنظیم نمودند بحبس سیاسی تبدیل گردید و از کسانی است که بعد از چندی زندانی در محبس نظمیه دارفانی را وداع گفت!

مرحوم فرخی روزنامه طوفان را می نوشت، روزنامه مزبور انقلابی و تند بود و مرحوم فرخی ذوق ادبی داشت، اشعار خوبی می سرود، رباعی های او که هر روز روی مسائل جاری کشور در چهاربیت می سرود فوق العاده مورد توجه قرار میگرفت.»

پایان عمر و سرانجام زندگی فرخی

در آخرین سفری که تیمورتاش از لندن بایران مراجعت مینمود در برلن با فرخی ملاقات و باو تأمین داده شد که بایران مراجعت نماید.

بنابراین تأمین جانی فرخی در اوایل سال ۱۳۱۱ خ به تهران ورود کرد و بمنزل یکی از دوستان خود بنام توکلی که گاراژدار بود ورود نمود و چندی در آنجا بسر برد ولی از همان روز اول که وارد تهران شده بود محرمانه تحت نظر شهربانی قرار گرفت و در حدود یکسال به این کیفیت بسر برد تا آنکه شهربانی او را به سربند در بند شمیران بعمارت معروف بکلاه فرنگی منتقل و

۱- باید توضیح داد که طلبکاران نبوده فقط یکنفر بنام آقازا کاغذ فروش بود که شهربانی او را مجبور کرده بود علیه فرخی دعوی حقوقی نماید و مبلغ ادعای هم ۳۰۰ تومان بوده است.

تحت نظر علنی قرار داد و در همین اوان است که غزل معروف زیر را ساخته است:

ایکه پرسی تابکی در بند در بندیم ما	تا که آزادی بود در بند، در بندیم ما
خوار و زار و یکس ویی خانمان و دریدر	با وجود این همه غم، شاد و خرسندیم ما
جای مادر گوشه صحرای بود مانند کوه	گوشه گیر و سر بلند و سخت پیوندیم ما
در گلستان جهان چون غنچه های صبحدم	با درون پر ز خون در حال لبخندیم ما
ارتقاء ما میسر میشود با سوختن	بر فراز مجمر گیتی چو اسفندیم ما
مادر ایران نشد از مرد زائیدن عقیم	زان زن فرخنده را فرزانه فرزندیم ما
گر نمی آمد چنین روزی که جادانند خلق	در میان همگنان بی مثل و مانندیم ما
کشتی ما را خدایا ناخدا از هم گسست	با وجود آنکه «طوفان» را خداوندیم ما
در جهان کهنه ماند نام ما و فرخی	چون ز ایجاد غزل طرح نوافکندیم ما

فرخی مدتی هم در دربند بسر برد تا آنکه با اتهام و دستاویز ۳۰۰ تومان بدهی علیه وی اجرائیه صادر شد و چون اندوخته ای نداشت و تهی دست بود در زندان ثبت اسناد زندانی گردید. در این موقع دوستانش خواستند قرض او را تأدیه نمایند ولی مورد قبول دستگاه قرار نگرفت و مدتی هم در زندان ثبت اسناد بسر برد ولی بسبب روح آزادیخواهی در آنجا هم آرام نمیگرفت سخنانی آبدار و بدون پروا و درشت بر زبان می راند. تا آنکه یکروز رئیس زندان میگوید که «من در فروردین ۱۳۱۶ خواهم رفت» زندان بان بتصور اینکه فرخی قصد فرار دارد در اطراف وی مراقبت را شدیدتر مینماید.

تا بالنتیجه شب ۱۴ فروردین ۱۳۱۶ بقصد انتحار مقداری تریاک میخورد و چکامه ای بدیوار زندان بخط خود می نویسد که متأسفانه بیش از چند بیت آن در دست نیست که در زیر نقل میشود:

هیچ دانی از چه خود را خوب تر بین میکنم	بهر میدان قیامت رخس رازین میکنم
میروم امشب باستقبال مرگ و مردوار	تا سحر بازندگان جنگ خونین میکنم
نامه حق گوی طوفان را با آزادی مدام	منتشری زحمت توقیف و توهین میکنم
میروم در مجلس روحانیون آخرت	و ندر آنجایی کتک طرح قوانین میکنم

و نیز این رباعی را میگوید:

زین محبس تنگ در گشودم رفتم زنجیر مستم پاره نمودم رفتم
بی چیز و گرسنه و تهی دست و فقیر زآنسان که نخست آمده بودم رفتم



فرخی یزدی

پاسی از شب گذشته زندانبان آگاهی حاصل کرد که وضع تنفس فرخی غیر طبیعی و نزدیک خفه شدن است (در این موقع زندانبان مفهوم جمله فرخی را که قبلاً گفته بود درمی یابد، فوراً چگونگی حال وی را بمقامات

مربوطه اطلاع میدهد. چیزی نگذشت که پزشک قانونی و دادستان و یک نفر از افسران اداره اطلاعات شهر بانی ببالین وی حاضر میشوند و معالجات را شروع مینمایند. در این موقع که حال فرخی بحال طبیعی درنیامده بود مطالبی علیه حکومت دیکتاتوری بر زبان می آورد و همان باعث میشود که صورت جلسه تنظیم و بنام اسائه ادب بمقام سلطنت که بشاعر بی پروا و آزادیخواه می چسبیده برای او تهیه مینمایند و او را بزندان شهر بانی (توقیف گاه موقت کريدور شماره یک اطاق شماره ۱ و بعداً باطاق شماره ۸) منتقل مینمایند.

در محکمه جنحه به ۲۷ ماه محکوم و چون دادستان این مجازات را کافی نمی داند در محکمه استیناف به ۳۰ ماه حبس محکوم مینمایند.^۱

فرخی مدتی در زندان شهر بانی بسر برد تا آنکه یک روز در زندان با صدای بلند بطوریکه زندانیان او را نمی دیدند ولی صدای او را بخوبی تشخیص میدادند شروع بمعرفی خود و از اوضاع و احوال روز صحبت کرد. در این اثنا عده ای سر او ریخته و با کتک و لگد او را از صحبت باز داشتند ولی فرخی همچنان بصحبت خود ادامه میداد بالاخره او را کشان کشان بردند بزندان قصر در کريدور شماره ۴ باطاق مرطوب ۲۳ منتقل نمودند.

غزل زیر را فرخی بمناسبت انتقال بزندان قصر سروده است:

باید این دور اگر غالی و گردون باشد	گنگ و کور و کور و سرگشته چو گردون باشد
در محیطی که پسند همه دیوانه گری است	عاقل آنست که در کسوت مجنون باشد
حسرو کشور ماتا بود این شیرین کار	لاله سان دیده مردم همه گلگون باشد
عذر تقصیر همی خواهد و گوید مأمور	کاین جنایت حسب الامر همایون باشد
هر که زین پیش جوان مرد و چنین روزندید	باید از مرگ بجان شا کروم منون باشد
نقطه مرکز آینده مادانی کیست	آنکه امروز از این دایره بیرون باشد
کاهوه در جامعه کارگری بار نیافت	بگناهی که طرفدار فریدون باشد

۱- جریان دادرسی و حکم محکمه و چگونگی بازپرسی را نگارنده بطور مشروح در دیوان فرخی یزدی که اولین مرتبه در سال ۱۳۲۱ نوشته و منتشر گردیده شرح داده است.

لایق شاه بود قصر نه هر زندانی حاکم جامعه گر ملت و قانون باشد
فرخی از کرم شاه شده قصر نشین بتو این منزل نوفرخ و میمون باشد
و نیز در نوروز ۱۳۱۸ خ این غزل را سروده است:

سوگواران را مجال باز دید و دید نیست باز گردای عید از زندان که ما را عید نیست
گفتن لفظ مبارک باد طوطی در قفس شاهد آئینه دل داند که جز تقلید نیست
عید نوروزی که از بیداد ضحاک می غزاست هر که شادی میکند از دوده جمشید نیست
سر بزریر از آن دارم که دیگر این زمان با من آن مرغ غزل خوانی که می نالید نیست
بی گناهی گز بنزدان مرد با حال تباه ظالم مظلوم کش هم تا ابد جاوید نیست
وای بر شهری که در آن مزد مردان درست از حکومت غیر حبس و کشتن و تبعید نیست
صحبت عفو عمومی راست باشد یاد روغ هر چه باشد از حوادث فرخی نو مید نیست
فرخی هر وقت فرصتی پیدا میکرد اشعاری را که سروده بود برای
رفقای زندانی خود بخواند بایک حالت وجد و سروری که برق شهامت از
چشمانش می جهید میخواند که همین اشعار باعث قتل وی گردیده است.

زیرا جاسوسان پست زندان که از خود زندانیان بودند برای
کاسه لیس و دریافت جیره اضافی به رئیس زندان گزارش میدادند که فرخی
این اشعار را سروده و بین زندانیان منتشر ساخته است مخصوصاً غزل زیر که
در آن اشاره ای به عروسی محمدرضا ولیعهد کرده است موجبات قتل وی را
فراهم کرده است:

ببزدان قفس مرغ دلم چون شاد نمیگردد مگر روزی که از این بند غم آزاد میگردد
ز آزادی جهان آباد و چرخ کشور دارا پس از مشروطه با افزار استبداد میگردد
طپیدن های دلها ناله شد آهسته آهسته رستارگر شود این ناله هافر یاد میگردد
شدم چون چرخ سرگردان که چرخ کجروش تا کی بکام این جفا بخوبی همه بیداد میگردد
زاشک و آه مردم بوی خون آید که آهن را دهی گر آب و آتش دشنه فولاد میگردد
دلم از این خرابیها بود خوش زانکه میدانم خرابی چونکه از حد بگذرد آباد میگردد
ز بیداد فزون آهنگری گمنام و زحمتکش علمدار و علم چون کاوه حداد میگردد
علم شد در جهان فرهاد در جان بازی شیرین نه هر کس کوه کن شد در جهان فرهاد میگردد
دلم از این عروسی سخت میلرزد که قاسم هم چو جنگ نینوا نزدیک شد داماد میگردد

بویرانی این اوضاع هستم مطمئن ز آنرو که بنیان جفا و جور بی بنیاد میگردد ز شاگردی نمودن فرخی استاد ماهر شد بلی هر کس که شاگردی نمود استاد میگردد گزارش فعالیت های ادبی و میهنی فرخی به پهلوی داده شد دستور نابودی وی را صادر کرد. بر اثر این دستور خواستند بدون سر و صدا او را معدوم نمایند، تا یکروز در غذایش سم ریختند ولی فرخی استنباط کرد که غذایش مسموم است و از خوردن امتناع ورزید.

همان شب او را به بیمارستان زندان موقت واقع در عمارت خود شهر بانی تهران منتقل نمودند و در آنجا بوسیله آمپول هوا بوسیله پزشک مجاز احمدی (بطوریکه در ادعائنامه دادستان در محاکمه عمال شهر بانی بیست ساله پهلوی آمده) بقتل رسانیدند و طومار عمر فرخی را با فجیع ترین کیفیتی در نوردیدند.

توضیح آنکه هنگامیکه نگارنده در زندان موقت شهر بانی (پس از خاتمه دوره پانزدهم بعثت مخالفت با قرارداد گس-گلشائیان و در خلال انتخابات دوره شانزدهم با اینکه حایز اکثریت بودم) باتفاق نمایندگان اقلیت دوره پانزدهم زندانی بود، کارمندان زندان دخمه ای را که گویا حمام خیلی کوچکی بود نشان دادند و میگفتند: فرخی را در این مکان که دارای در آهنی بود و راه بجائی نداشت کشته اند. داخل مکان مزبور را نویسنده این سطور دیده بقدری تاریک و تنگ بود که حدی بر آن متصور نیست و در حقیقت مقتل فرخی همان است.

اما گزارش شهر بانی در باره علت فوت فرخی: رئیس زندان طبق نامه شماره ۱۷۲۳۳ مورخه ۱۳۱۶/۸/۹ با دارة آگاهی چنین نوشته است:

«محمد فرخی فرزند ابراهیم در تاریخ ۱۳۱۸/۷/۲۵ بمرض مالاریا و نفريت فوت کرده است. راجع بدفن و مزار فرخی در سال ۱۳۲۵ که نگارنده بسمت معاون شهرداری تهران منصوب گردیده بود در یکی از شبهای جمعه^۱ برای بازدید گورستان مسگرآباد که در آنموقع محل دفن اموات بود

۱- در این بازدید نصر رئیس برزن مربوطه که گورستان هم زیر نظر او بود حضور داشت.

رفت و مدتی وقت صرف شد تا محل قبر فرخی یافته و سنگی برایش تهیه شود متأسفانه چون در آنموقع این قبیل اشخاص را بنام مجهول الهویه دفن می نمودند شناخته نشد. با این کیفیت قبر فرخی تا این تاریخ هنوز معلوم نیست ولی مسلماً در گورستان مسگرآباد است.

توقیف وزیر مالیه

مخبرالسلطنه که سمت ریاست هیئت دولت را داشته و نصرت الدوله وزیر مالیه اش بوده و هنگام دستگیری او حاضر و ناظر بوده در خاطرات و خطرات در این باره چنین نوشته است:

«روضه خوانی که در وزارت جنگ پهلوی در قراقخانه می شد از اول سلطنت در تکیه دولت میشود روزها است و نه بآن طمطراق که در زمان ناصرالدین شاه میشد.

پس از اتمام مجلس جلوس در تکیه طرف باغ قدری مکث میشد. روزی فرمودند به سیدالشهداء خیلی ارادت دارم اما این اندازه گریه و زاری چه لزومی دارد؟ فروغی گفت میشود کم کرد.

۱۸ خرداد (۱۰ محرم) باز درب تکیه جمع بودیم آلبومهایی مشتمل بر عکسهائی از راه آهن جنوب رسیده بود. شاه سینه بسینه نصرت الدوله با بشاشت عکسها را نشان می دادند و شرحی میفرمودند. بر حسب معمول تشریف بردند و ما بطرف درب شمس العماره راهی شدیم جلو پله عمارت بادگیر افسری از نظمیه جلو آمد و نصرت الدوله را جلب کرد، تیمورتاش هم بی خبر بود متحیر ماندیم. راست گفته اند که خنده سلاطین نمودن دندان شیر است. علت رنجش شاه از نصرت الدوله باین غلظت معلوم نشد. حدس من این شد که باید ارتباط با صارم الدوله و قضایای فارس داشته باشد. از خواص پهلوی است که فکر او از وجنات او ظاهر نمی شود با اینکه خالی از عصبانیت نیست گاهی در چشم او حالی پیدا میشد کانه حلقه تجسمی حاصل میکرد و دور می زد. من یک نوبت این طرز نگاه را از او دیده بودم در صورتیکه

مقتضائی هم نبود.

چندی نصرت الدوله در نظمیہ توقیف بود. آقای مستوفی وساطت کرد من بعرض رساندم فرمودند راه قانونی پیدا کنید. داور بموجب ماده ۵۵ قانون مجازات پیشنهاد کرد در خانه خودش توقیف باشد به ورد آورد ملک خودش رفت.

در محاکمه پس از اخبار داور به مجلس ۲۶ اسفند ۱۲ فروردین ۱۳۰۹ محکوم به محرومیت از حقوق مدنی و چهار ماه حبس تأدیبی و پرداخت ۵۸۰۸ تومان غرامت سه برابر ۱۹۳۶ تومان مأخوذی از حاج علی آقا شد. داور نیرالملک را که ریاست تمیز داشت خواسته بود و با حضور تیمور تاش تأکید کرده بود که نصرت الدوله باید محکوم شود والا همه محکومیم. در



فیروز میرزا
نصرت الدوله

این دوره سیره اینست حتی برای وکلا مصونیت نیست ظاهراً حکمی که شده مکلفی نبود نیرالملک هم محکوم به استعفا شد و سید نصرالله تقوی صاحب قصیده غرا که در هجو احمد شاه گفته بود رئیس تمیز شد (قافیه پالان).»
در کتاب «اطلاعات در یک ربع قرن» در مورد توقیف و محاکمه نصرت الدوله (فیروز) چنین نوشته است:

«نصرت الدوله تحت تعقیب»

در جلسه ۲۶ اسفند داور وزیر عدلیه لایحه ای بمجلس تقدیم کرد و بتصویب رسید از این قرار نظر باصل ۲۵ و ۶۹ و ۷۰ قانون اساسی و نظر بقانون محاکمه وزراء و نظر به راپرت پارکه دیوان جزا وزارت عدلیه تقاضا میکند که آقای فیروز میرزا وزیر مالیه سابق بمناسبت ارتشاء واقع گردد.
خلاصه گزارش کاظم صدر دادستان این بود که در ضمن تعقیب دوسیه انبار غله اطلاع حاصل شد که اداره انبار غله در سال ۱۳۰۷ قراردادی با ارباب علی آقا یزدی منعقد نموده است باین مضمون که ارباب متعهد میشود پانصد خروار جنس از قراء و املاک حومه شهر تهران مطابق نرخ معینه بداره ارزاق بفروشد و در مقابل اداره انبار سه هزار تومان نقداً بطور مساعده بمشارالیه پرداخته در حمل جنس نیز باو کمک نمایند— اداره آگاهی درصدد جستجوی اصل قرارداد برآمده و پس از تحقیقات از اداره انبار معلوم شد که اولاً قرارداد برای ۲۵۰ خروار بوده و بعداً آنرا پانصد خروار نموده ثانیاً قرارداد را محرمانه بسته اند ثالثاً آقای فیروز در ذیل آن دستور اجرا داده و تصویب نموده است.

باید متذکر شد که تعقیب و کشف این موضوع در زمان تصدی درگاهی بود. روزی که سرتیپ درگاهی رئیس نظمیه مأمور تعقیب نصرت الدوله فیروز شد روزی بود که شاه با وزیران خود در مجلس روضه خوانی تکیه دولت حضور یافته بود. همه ساله در تکیه دولت از طرف شاه مجلس روضه منعقد میشد که بعداً متروک گردید. در یکی از روزهای

تیر ۱۳۰۸ هنوز مجلس روضه تمام نشده بود که شاه درگاهی را که در مجلس روضه حاضر بود مأمور کرد نصرت الدوله وزیر مالیه را تحت نظر بگیرد— بین این دو نفر نفار شدیدی از سابق موجود بود علتش هم این بود که نصرت الدوله دست راست تیمورتاش بشمار میرفت و درگاهی خیلی میل داشت قدرت تیمورتاش را خرد کند باین جهت همین که این دستور از جانب شاه صادر گردید سرتیپ درگاهی فیروز را خواست و باو گفت تحت نظر من هستی بفرمائید در اتومبیل. این واقعه در آن روز بسیار عجیب و ناگهانی و مهم بود، فیروز ابتدا با بی اعتنائی موضوع را تلقی کرد بعد متوجه شد که خیر، راستی دیگر وزیر نیست و یک زندانی بیش نمی باشد. بسیار مضطرب شد و خود را در اختیار رئیس نظمیّه گذاشت سپس رئیس نظمیّه با بشاشت بسیار دست راست اتومبیل نشست و وزیر مالیه را که دومین شخص مهم روز محسوب میشد دست چپ خود قرار داد و او را بخانه اش برد و تحت نظرش قرار داد تا وقتی که محاکمه اش شروع گردید ولی چند ماه از این واقعه نگذشت که خود سرتیپ درگاهی نیز بهمان سرنوشت دوچار شد و در دژبانی توقیف و بعد در خانه اش تحت نظر قرار گرفت.

ادعای مدعی العموم دیوان تمیز

میرزا رضاخان نائینی پس از آنکه تعقیب نصرت الدوله فیروز از مجلس شورایملی بعدلیه احاله گردید و گزارشهای واصله را رسیدگی نمود، ادعاینامه ای تنظیم کرد که طبق آن تقاضای مجازات شاهزاده فیروز را نمود و نوشت فیروز میرزا وزیر مالیه سابق مطابق اظهارات حسن آقا مهدوی فرزند و نماینده حاج امین الضرب برای اینکه املاک مشارالیه از طرف وزارت مالیه در برابر بدهی مرحوم امین الضرب ببانک ایران توقیف شده بود از توقیف خارج شود و اشکال تراشی نکند بوسیله ارباب علی آقا صابر یزدی معادل مبلغ ۱۶ هزار تومان رشوه گرفته است از این قرار... الی آخر».

محل محاکمه نصرت الدوله در محکمه جنائی با حضور تماشاچی

ترتیب داده شد و هیئت محکمه مرکب از آقایان زیر بودند: نیرالملک هدایت - حاج سید نصرالله تقوی - وجدانی - محمد صادق بروجردی - میرزا طاهر تنکابنی - حاج شرف الملک - محمد رضا ایروانی - اسدالله ممقانی - ابوالقاسم فروهر - مجید آهی - سلطان احمد راد. نصرت الدوله فیروز آقایان سیدهاشم وکیل و میرزا رضاخان ملکی و حاج فتن الدوله را بسمت وکیل مدافع خود معرفی نمود و روز ۵ اردیبهشت نصرت الدوله طبق اجازه وزارت عدلیه توقیف گردید و روز ۹ اردیبهشت محاکمه علنی او شروع گردید. فیروز گرفتن رشوه و اظهارات مهدوی را تهمت و افترا و دسیسه و آنتریک دانست و حسن آقا مهدوی حرف های خود را تأیید نمود و محاکمه چند روز ادامه داشت تا منتهی به رأی شد، در این محاکمه سیدهاشم وکیل و ملکی و خود نصرت الدوله دفاع مفصلی کردند فیروز میرزا فیروز از یک قسمت اتهامات مبری گردید و در قسمتی که در محکمه ثابت شد محکوم به محرومیت از حقوق اجتماعی و چهار ماه حبس تأدیبی و پرداخت مبلغ ۵۸۰۸ تومان سه برابر مبلغ ۱۹۳۶ در یافتی بعنوان غرامت گردید.»

از مرحوم داودپیرنیافرزندمشیرالدوله شنیدم که مشیرالدوله گفته بود: هنگامیکه خبر محکومیت نصرت الدوله را شنیدم گفتم: «من تمام مدافعات را با دقت خواندم متن ادعای نامه را هم خواندم ممکن است نصرت الدوله مرتکب جرائم سیاسی و جرائم دیگر هم شده باشد ولی طبق این ادعای نامه و مدافعاتی که شده نصرت الدوله محکوم نشد، بلکه عدلیه محکوم شده است.»

نیز شنیدم هنگامیکه رئیس محکمه طبق معمول اسم و رسم نصرت الدوله را سؤال مینماید، فیروز در پاسخ اینکه شغلتان چیست؟ میگوید سیاست!

بامداد در جلد سوم کتاب شرح حال رجال ایران شرح مفصلی نوشته که قسمتی از آن چنین است:

«... نصرت الدوله در این محاکمه بسیار خوب حرف زد و شجاعانه

از خود دفاع کرد... تا جائیکه با صدای بلند فریاد برآورد و گفت: «حال مرا دزد کرده اند آنهم آفتابه دزد.»

نصرت الدوله نخستین وزیری است که در دوره مشروطیت بموجب قانون محاکمه وزیران محاکمه شد. علت توقیف و محاکمه نصرت الدوله را این طور گفتند که با صارم الدوله استاندار فارس در قضایای شورش ایلات آن سامان (۱۳۰۸ خ) ارتباط داشته است.

با این حال معلوم است که نصرت الدوله پس از محکومیت اوقات خود را ظاهراً به بیکاری می گذارند تا اینکه در مهرماه ۱۳۱۵ خ دوباره دستگیر و در شهربانی زندانی گردید و در بهمن ماه همین سال از تهران به سمنان منتقل و در آنجا توقیف و سخت تحت نظر و مراقبت بود و بهیچ وجه حق مراوده و مکاتبه را نداشت و پس از یکسال زندانی کشیدن و با این حال بسر بردن با وضع بسیار فجیعی بوسیله مأمورین شهربانی در ۲۰ دیماه ۱۳۱۶ خ در ۴۸ سالگی در آنجا کشته شد...»

علت توقیف و تبعید این بار که سرانجام بهلاکتش منتهی گردید گفتند برای این بوده که در روزنامه های فرانسه مقالات تندى علیه حکومت ایران و سلطنت رضاشاه نوشته بودند شاه مقالات مزبور را از ناحیه نصرت الدوله و به تحریک او می دانست و بعضی ها گفتند که چون نصرت الدوله با خدمات ذیقیمتی که در مسئله قرارداد ۱۹۱۹ نسبت به امپراطوری انگلستان انجام داده و به آرزوهائی که داشت نرسیده بود و دیگران را در عوض او جلو انداخته بودند و بعداً خدماتش منظور نظر واقع نشد از این جهت از انگلیس ها بریده و بروس ها پیوسته بود (موضوع نزدیکی با روس ها را باید با قید احتیاط تلقی نمود و آنرا جزو شایعات بی اساس دانست) در هر صورت امر به توقیف و تبعید و بالاخره هلاکتش داده شد.

نصرت الدوله را باید یکی از افراد برومند قاجاریه محسوب نمود، شاهزاده ای بود با هوش، زیرک اما نه باندازه پدرش عاقل و مآل بین—

پشت هم انداز- ناراحت- خراج- تا اندازه ای بذال- ناطق- چیزنویس-
تحصیل کرده و خیلی جاه طلب».

نقل از پرونده قتل نصرت الدوله در دادگاه دیوان کیفر

فیروز میرزا در ۲۴/۷/۱۳۱۵ خ. در تهران بازداشت و در ۲۹ فروردین
ماه ۱۳۱۶ طبق نامه شماره ۲۵۴۹/۲۷۸ مورخ ۱۳۱۶/۱/۲۸ بسمان فرستاده
میشود.

سرپاس مختار در بازجویی علت بازداشت او را به دادگاه چنین
توضیح داده است: «اعلیحضرت پادشاه وقت دستور داده بود اعمال فیروز
تحت مراقبت باشد، معلوم شد که مشارالیه با کاردار سفارت فرانسه ملاقات
کرده است».

برای کشتن نصرت الدوله، به علیم الدوله طبیب زندان شهربانی
مأموریت میدهند که بسمان برود پس از ورود بسمان نامبرده از این عمل
خودداری و زیربار نمیرود و بتهران مراجعت مینماید ولی پس از ورود به
تهران شهرت داده شد که به سکت قلبی مبتلا و فوت کرده است.

طبق پرونده دادگاه دیوان کیفر نصرت الدوله در ۲۰ دیماه ۱۳۱۶
مقتول گردیده است.

نصرت الدوله دو سه روز قبل از مرگ متوجه میشود که رفتار
زندانبانها و طرز برخورد آنها با او تغییر کرده است. متوجه خطر میشود و بهر
کیفیتی بوده از یکی از آنها با قید سوگند پرسش میکند و بر او مسلم میگردد
که بزودی مقتول خواهد شد. بنابراین وصایائی میکند و مطالبی برای پدر و
مادر و همسر و فرزندان می نویسد که قسمتی از آن وصایا چنین بوده است:

«... پدر عزیزم من می میرم بیگانه نسبت بمخلوق و برای دشمنی
بی جهت از طرف آنها و اما نسبت بخالق آنچه در این مدت فکر و جستجو در
خود کرده ام گناهی که قابل چنین کیفری باشد نیافته ام. پدر عزیزم ۲۱
شوال ۵۶ تاریخ ۵۰ سالگی من بود، نیم قرن عمر؟... سبب مرگ یا نیستی

یا خرابی هیچکس و هیچ عائله نشده ام... پدر عزیز از من راضی باشید قوی و متحمل بوده انشاء الله رشید خواهم مرد...»

و در پشت عکس برای پسرش نوشته «... پسر نازنینم از فراق پدرت زیاد متأثر مباش ناموس طبیعت بر این است که باید پدرها بروند و فرزندان بمانند...»

ناگفته نباید گذاشت که نصرت الدوله نبیره دختری میرزا تقیخان امیرکبیر بوده است. باین ترتیب که عزت الدوله خواهر ناصرالدین شاه زوجه امیرکبیر بود و از امیرکبیر صاحب دو دختر میشود که یکی بعقد ازدواج مظفرالدین شاه و دیگری زوجه فرمانفر بوده است که صاحب ۴ فرزند ذکور بنام نصرت الدوله، عباس میرزا سالار لشکر، محمد ولی میرزا فرمانفرمایان و سرلشکر محمد حسین میرزا فیروز میگردد.

نصرت الدوله از نظر کتاب آرزو

یک پایه حکومت مثلث در هم شکست

«حکومت مثلث که ریاست آن بدست وزیر دربار بود ظاهراً خود را بی رقیب دیده و خیال کرد که صیاد آزادی میدان را برای آنها هموار کرده است این بود که هر یک مشغول تاخت و تاز شد.

اما کسی که بخیال مطلق العنانی سوقش داده بودند حاضر نبود عروسک پشت پرده بوده و دیگران بنام او فرمانفرمائی کنند گذشته از آن آقائی هم قابل تقسیم نبود.

روز دهم محرم سال بعد در یکی از جلسات هیئت وزراء هجوم اول بحکومت مثلث شروع و یکی از سه پایه شکسته و خرد شد. نصرت الدوله را که وزیر مالیه بود توقیف و محاکمه ساختگی او که بنایش را حکومت مثلث بدست خود ساخته بود شروع گردید.

دیوان تمیز هنوز قدری ایستادگی داشت که با نبودن اسناد صحیح چگونه حسب الامر حکم محکومیت متهم را بعد از ده ماه حبس خلاف قانون

بدهد، ولی وزیر عدلیه با مشورت رفیق دیگر خود تصمیم گرفت برای ابراز خدمتگزاری و ضمناً دفع شر از خود و وزیر دربار دوست صمیمی را قربانی کنند.

در مقابل تهدید و فشار و پیغامات صریح وزیر عدلیه دیوان تمیز نصرت الدوله را محکوم به چهار ماه حبس نمود.

از این تاریخ بعد دیگر همه سعی داشتند خود را مقرب حضور کرده و بدینوسیله کیسه‌ها را پر نمایند اگر چه وجوهای آن بخون مردم بیگناه آلوده باشد.

کم کم صحبت مشروطیت فراموش میشد... شاگرد ارسطو هم بیکار نماند چندی بعد وزیر خارجه همین کابینه طولانی شد و مطالباتی را که دولتهای قبل از مطلق‌العنانی از قبول آن سر باز زده بودند با خلوص نیت و یک مراسله تصدیق و بیست و دو کرور تومان بگردن دولت ایران گذاشت البته دلیل حسن خدمت خود را هم بعرض محکمه عالی می‌رساند!

روزها پای پی هم می‌گذشت، مردم در زیر فشار و بیدادگری فریاد مینمودند، کم کم صدای آنها پست شد و بناله ضعیفی مبدل گردید آن ناله‌ها هم در پشت دیوارهای ضخیم محبس تهران و قصر خفه میشد.»

عباس میرزا اسکندری در کتاب آرزو از صفحه ۱۱۷ به بعد در باره نصرت الدوله چنین می‌نویسد:

یکی از مقتولین نامی

«چنانچه قضات محترم ملاحظه خواهند فرمود یکی از مقتولین دست بیدادگری نصرت الدوله است و او خود یکی از عاملین مؤثر و جزو بازیگران حکومت کیف مایشائی شانزده ساله بود. بدو مدعی العموم خلاصه‌ای از

۱- دولت انگلستان مخارج پلیس جنوب و وجوهی که باستناد قرارداد ۱۹۱۹ نموده بود مطالبه میکرد و حکومت‌های مشیرالدوله و قوام‌السلطنه و مستوفی‌الممالک با پرداخت آن موافقت نکرد و طبق سند موجود در وزارت خارجه محمدعلی فروغی آنرا تصدیق کرد.

شرح زندگانی او با اطلاع محکمه عالی میرساند.

نصرت الدوله، فیروز، پسر عبدالحسین میرزا فرمانفرما و نواده عباس میرزا نایب السلطنه، از طرف مادر نوۀ مظفرالدین شاه و میرزا تقیخان امیرکبیر بود. هجده سالگی والی کرمان و بواسطه شدت و سختی با مردم در ابتدای مشروطیت نتوانست بحکمرانی ادامه دهد منفصل گردید، بعدها بارو پا رفته بتحصیل حقوق اشتغال داشت و بعد از مراجعت از اروپا بمعاونت وزارت عدلیه منصوب گردید و در سنوات بعد کارهای مختلف داشت تا در کابینه قرارداد (۱۹۱۹) وزیر عدلیه شد.

در حقیقت زندگانی سیاسی او از اول جنگ بین المللی شروع گردیده است.

دو سال و نیم قبل از تشکیل حکومت مزبور بواسطه اختلافات طبقاتی و اثرات جنگ بین الملل گذشته، و در زمان حکومت سپهسالار و مستوفی الممالک جمعیت سرّی در تهران بنام «کمیته مجازات» تشکیل شد و جمعی هم مورد تعرض کمیته مزبور واقع گردیده بقتل رسیدند. مقصود قضاوت در عمل مؤسّسین کمیته مجازات و اقداماتیکه بنام کمیته مزبور در تهران شد نمیباشد و بطور خلاصه گفته میشود در هیئت مزبور اشخاص وطن پرستی هم بود که مرتکب جرم و جنایت نشدند و بعد از توقیف و محاکمه محکمه عدلیه آنها را تبرئه و آزاد نمود.

در زمان وزارت عدلیه نصرت الدوله اشخاص مزبور مجدداً توقیف، قسمتی اعدام و بعضی محکوم بحبس و برخی از تهران بسمنان تبعید و در آنجا بعنوان آنکه میخواستند فرار نمایند بنا بر دستور مقتول گردیدند. این عمل بنظر مدعی العموم جرم مبتنی بشمار میرود، اگر اشخاص مزبور محکوم بمرگ شده بودند یا اینکه حکم بغلط صادر شده باشد کشتن آنها آن اندازه گناه نیست که

۱- کابینه وثوق الدوله قرارداد ۱۹۱۹ را با دولت انگلیس بست. قرارداد مزبور بدولت انگلیس عملاً اجازه مداخله در مالیه و قشون را می داد.

کسی را بحق یا باطل محکوم بحبس نموده باشند و آنوقت در حبس او را به بهانه ای مقتول سازند.

از شگفتی های روزگار آنکه در همین سمنان نصرت الدوله بدست و فرمان مأمورین حکومت مطلق العنانی مقتول گردید و اکنون مدعی العموم از قاتلین او بازجوئی مینماید!!!

قتل و تبعید این اشخاص و جمعی دیگر مقدمه تصمیمی بود که حکومت مزبور در سیاست خارجی اتخاذ کرد.

وزیر خارجه کابینه سابق مشاورالممالک که مخالف جدی نصرت الدوله و داعیه ریاست وزراء هم داشت از تهران بسمت نمایندگی در کنفرانس صلح بارو پا فرستاده شده بود که از شر او ایمن باشند. وزیر خارجه مزبور با نقشه عریض و طویلی که امپراطوری قدیم ایران از رود سند تا دجله و فرات را شامل بود همراه بر داشته با هیئتی که در معیت او بودند به کنفرانس صلح ورسای برد مشارالیه باتفاق میرزا حسینخان علاء (سابقاً معین الوزاره) تا پشت در اطاق کنفرانس بیشتر موفق نشدند خود را برسانند.

چرا دولت ایران که در معرکه جنگ بین الملل رسماً شرکت نداشت میخواست بنای امپراطوری ساسانی را بگذارد و پایه تقاضا برچه بود؟ کسی نفهمید و این اسرار تاکنون هم مکتوم و از موضوع بحث ما خارج است.

مشاورالممالک چون در کار خود فرصتی بدست مخالفین او آمد و از کار بکنار شد موفق نشد. نصرت الدوله وزیر خارجه جدید با مصاحبت هیئتی که شاگرد ارسطو جزو آن بود و پیشنهادات تازه ای که بروی پایه قرارداد ۱۹۱۹ گذاشته شده بود بارو پا رفت و مشارالیه در مدت این مسافرت با سمت وزارت خارجه گاهی در فرانسه و زمانی در انگلستان بسر میبرد و باستخدام صاحب منصبان انگلیسی برای وزارت جنگ و رئیس کل مالیه (ارمیتاژ اسمیت) و چند مستخدم جزء برای مالیه مبادرت نمود.^۱

۱- بعدها معاون همین ارمیتاژ اسمیت موسوم به بالفور کتابی راجع بقرارداد منتشر نمود و چگونگی انعقاد آنرا مفصلاً شرح داد.

روابط احمدشاه با نصرت الدوله خوب نبود و راجع بقرارداد ایران و انگلیس مورخ ۱۹۱۹ بهیچ صورت نتوانست شاه را با خود موافق نماید، مدعی العموم درین موضوع اسناد مثبتہ متعددی دارد که یکی از آنها را باطلاع قضات محترم میرساند.

بعد از آنکه دولت ایران قرارداد ۱۹۱۹ را امضاء نمود سلطان احمد شاه از طرف دولت انگلستان رسماً دعوت گردید که بانگلستان مسافرت نماید.

وصف این مهمانی بسیار با شکوه و معروف تفصیل زیادی دارد و جزئیات آن از گنجایش در ادعای نامہ بیشتر است.

مدعی العموم اطلاع دارد در مسافرت از پاریس بلندن روابط بین شاه و وزیر خارجه تیره تر و اختلاف آنها بمنتهای درجه شدت رسید.

بعد از ورود او بلندن در شب مهمانی در عمارت بوکینگام پالاس وقتی نصرت الدوله متن نطقی را که باید در جواب خطابه پادشاه انگلستان قرائت نماید باو داد شاه را فوق العاده متغیر نمود.

شاه جداً استنکاف کرد و گفت من نمیتوانم چنین نطقی بنمایم و قراردادی را که هنوز مجلس من تصویب نکرده است تصدیق کنم.

آنچه نصرت الدوله باو اصرار کرد بنتیجه نرسید وزیر خارجه ناصرالملک را که در لندن بود و آنشب هم در معیت شاه به مهمانی دعوت داشت بکمک خود آورد. نصایح ناصرالملک نایب السلطنه قدیم ایران که استاد و راهنمای شاه بود نتوانست در این تصمیم خللی وارد آورد.

سلطان احمد شاه صریحاً اعلام نمود که من این قرارداد را مطابق مصالح دولت ایران و دولت انگلستان که دوست قدیم ایران است نمیدانم و این قرارداد بدوستی دولتین لطمه خواهد زد و گذشته از اینها پادشاه مشروطه نمیتواند بدون نظر مجلس شورای ملی بیان و اظهاری راجع بقراردادی بنماید آنهم مربوط بسیاست خارجی مملکت. قانون اساسی پادشاه ایران چنین

حقى را نداده است.

سابقاً میان وزیر خارجه و شاه بهم خورده بود ولى دیگر رشته بکلى پاره گردید.

نصرت الدوله بشاه گفت شما برای همین موضوع دعوت شده اید و وزیر خارجه انگلستان لورد کورزن بهیچ صورت حاضر نیست متن نطق سلطنتى را تغییر دهد.

شاه متغیرانه در اطاق را بوزیر خارجه نشان داده و گفت خارج شود ولى وزیر خارجه نمیتوانست تسلیم اراده پادشاه شده و نتیجه تمام زحماتى که حکومت قرارداد در انعقاد این پیمان بکار برده از میان ببرد، با کمک خانواده سلطنتى و همراهان شاه باز بنای اصرار را گذاشت ولى جواب همیشه یکسان بود.

ناصرالملک هم بکمک وزیر خارجه مجدداً بشاه نصیحت کرد که علیه خود و خانواده خود اقدام میکند و او را تحذیر نمود ولى نتیجه بیشتری نگرفت.

بالاخره شاه گفت برای حضور در مجلس مهمانى بیش از بیست دقیقه نمانده و اگر وقت مرا باین صحبت ها تلف نمائید من اصلاً نمیتوانم سر میز حاضر بشوم، مطلب همانست که گفته ام بروید و مرا تنها بگذارید. این حرف آخرى شاه وزیر خارجه را مأیوس و متنبه نمود و با کمال اوقات تلخى رفت.

شاید از نظر شخص شاه و خانواده سلطنت اصرار نصرت الدوله مفید بود، اما از نظر ایران و انگلستان این قرارداد قطعاً مضر و نگرانى مردم ایران از آن بینهایت بود. بزودى سیاستمداران بریتانیا باین اشتباه پى برده و قرارداد ۱۹۱۹ را که هنوز ساخته نشده بود در مهمانى معروف به شب دوغ در قصر گلستان تهران بدست سید ضیاءالدین که رئیس الوزراء شده بود پاره کرده بکنار انداختند و در همان موقع مردم آگاه دانستند که انگلستان تصمیم بتغییر

سیاست خود در ایران گرفته است.

در سر میز شام خانواده سلطنتی و مؤدب انگلستان که همیشه معروف به مهمان‌نوازی بوده‌اند از مهمان تاجدار خود بی نهایت احترام و تجلیل نمودند.

هیئت نمایندگان خارجه مقیم لندن عموماً حضور داشتند، ژرژ پنجم پادشاه اسبق انگلستان برخاسته و نطق مفصلی مبنی بر روابط صمیمانه ایران و بریتانیا در مدت یکقرن و نیم و سوابق خانواده ویندروز و قاجاریه و مخصوصاً مسافرت‌های ناصرالدین شاه بانگلستان را تذکر داد و گفت دولت امپراطوری بریتانیا یقین دارد که در آسمان مودت بین این دو مملکت و خانواده‌گان تاجداران هیچوقت لکه ابر کدورتی پیدا نخواهد شد و بهمین نظر نمایندگان دولتن برای تشیید این روابط نیکو قراردادی اخیراً در تهران امضاء نموده‌اند و مسلم است که در اجرای آن منافع و استقلال تام ایران ملحوظ و نصب العین خاطر بوده و برای بقای سلامت پادشاه ایران و سعادت ملت قدیم تاریخی ایران جام خود را نوشید.

سلطان احمدشاه در جواب پادشاه انگلستان چنین گفت:

«چنانچه آن اعلیحضرت و میزبان تاجدار فرمودند روابط انگلستان و ایران قدیمی و همیشه بر روی اصول دوستی متکی و پایدار بوده است و خاندان سلطنتی این دو مملکت همواره برای بقای آن از هیچ نوع مساعی فروگذاری ننموده‌اند، مخصوصاً در مسافرت جداعلای من ناصرالدین شاه بانگلستان در زمان علیاحضرت و یکتور یا ملکه محبوب انگلستان این روابط حسنه تأیید گردید و اکنون هم بی نهایت شاد و مفتخرم که بر روی همان اصول و عقیده بر سیره اجدادی خود بحفظ آن نیات و تشیید مناسبات بین دولتن از هیچ نوع منظوری کوتاهی نکرده و امیدوارم این حسن روابط برای همیشه باقی و پایدار بماند و جام خود را برای سعادت ملت انگلیس و سلامت امپراطور و خانواده محبوب او نوشید».

از قرارداد حرفی نگفت، صدای همه هیئت نمایندگان سیاسی آرامش این میز تاریخی را چند ثانیه بهم زد. مدعی العموم متن قرارداد را باطلاع محکمه عالی میرساند. آقایان قضات و هیئت منصفه تصدیق می نمایند که سلطان احمدشاه نمی توانست چنین قرارداد را تأیید نماید.^۱

علت گرفتاری و قتل نصرت الدوله

هنگامیکه در سال ۱۳۳۰ برای خلع ید بخوزستان رفته بودم نامه ای از سرهنگ تورج امین افسر شهربانی کل از تهران بدستم رسید که ضمن دادن اطلاعاتی درباره عوامل انگلیسها^۲ در خوزستان یک صفحه هم از مجله خواندنیها ضمیمه آن بود که شاید علت واقعی برکناری و محاکمه و قتل نصرت الدوله را تا حدی روشن نماید.

باید توضیح داده شود که مجله خواندنیها در سال یازدهم شماره ۸۳ مورخ ۱۸ خرداد مقاله مزبور را از روزنامه «عصر» بدون آنکه نویسنده را معرفی کرده باشد نقل نموده است. ولی در نامه ای که سرهنگ تورج امین به نگارنده نوشته و با حواشی که با خط خود در اطراف صفحه مجله مزبور نوشته است نویسنده مقاله خود سرهنگ تورج امین بوده که آنموقع نمی خواسته نامش در زیر مقاله ذکر شود.

اینک عین مقاله سرهنگ تورج امین در زیر نقل میگردد:

-
- ۱- متن قرارداد نهم اوت ۱۹۱۹ میلادی در جلد اول این دوره تاریخ و کتاب زندگانی سلطان احمدشاه باضمائم محرمانه و غیر محرمانه آن نقل گردیده است و دیگر نیازی بذکر آن نیست و نیز جریان مهمانی پادشاه انگلیس از احمدشاه بطور کامل و مفصل همانطور که از زبان دکتر لقمان الدوله و شاهزاده نصرت السلطنه عموی احمد شاه شنیده ام و هر دو نفر فوق الذکر در این مهمانی جزو مدعوین بوده و حضور داشتند در کتاب احمد شاه نقل گردیده است، مع هذا در اینجا هم از کتاب آرزو که مختصر اشاره ای نموده بشکل روایت دیگر که در کلیات آن اختلافی نیست نقل مینماید تا مؤید مطالب قبلی باشد.
- ۲- این نامه و حواشی صفحه مجله خواندنیها در جلد سوم کتاب سیاه «خلع ید» عیناً بچاپ رسیده است.

«رئیس اطلاعات شرکت نفت و نصرت الدوله

چگونه این انگلیسی بعد از بیست سال انتقام خود را از وزیر دارائی ایران گرفت.

خواننده عزیز قطعاً با اسم ماژور و کلنل و بالاخره «آندروود» تاجر که فعلاً در شهر تهران مشغول بازرگانی است ضمن بررسی حوادث اخیر نفت برخورده است، بطوریکه مشهود است این مرد دستگاه سری و جاسوسی انگلیس را در ایران اداره میکرده و آن جیکاک معروف و سایر عمال زیر دست این مرد کار کشته شده اند.

در هر حال برای اینکه بگوشه ای از تاریخ پی ببریم و واضح تر بدانیم که انگلیسها چگونه در کشور ما یا همه را تحت تأثیر قرار داده و یا مخالفین خود را از بین می بردند چندین سال به عقب برمیگردیم.

نصرت الدوله وزیر دارائی است و با اقتدار هر چه تمامتر زمام امور دارائی و مالیه کشور را بدست دارد.

کلنل آندروود فعلی در گوشه تهران مشغول تجارت است در آتموقع ماژور (سرگرد) است که ریاست بندر بصره را بعهده دارد و با قدرت عجیبی منطقه شط العرب را اداره میکند.

در یکی از روزهای زمستان نصرت الدوله وزیر دارائی بعنوان سرکشی به بنادر جنوب وارد خرمشهر میگردد و شرکت نفت یک کشتی لوکس و تمیز شط پیما در اختیار ایشان میگذارد که همه جا را خوب بازدید نماید. کشتی در خلیج دور زده و بتمام قسمتها سرکشی کرده و بخرمشهر مراجعت میکند و در ساحل ایران بتأسیساتی که تحت نظر (ماژور آندروود) اداره میشد برمیخورد و از اینکه رئیس انگلیسی پرت بصره یک چنین جرأتی کرده و در ساحل ایران برای خود سازمانی داده و همه را مرعوب خود ساخته است سخت عصبانی شده و بشاهزاده نوبان رئیس گمرک خرمشهر دستور میدهد که تشکیلات آندروود را توی شط بریزند. در این هنگام سپهد آقاولی استاندار نظامی خوزستان بود سرتیپ مختاری رئیس شهربانی بوده و

سرهنک تورج امین هم فرمانده پادگان شط العرب بوده است. رئیس گمرک در مقابل دستور وزیر دارائی کمی دچار بهت شده و تمجج می‌کند. وزیر دارائی فوراً به قضیه پی برده رئیس شهر بانی خرمشهر دستور اجرای امر می‌دهد ولی رئیس شهر بانی کمی خود را متزلزل و ترسو نشان می‌دهد.

بالاخره وزیر با حالت عصبانی فرمانده پادگان شط العرب سرهنک تورج امین را احضار و دستور می‌دهد که بساط (ماژور اندروود) را توی شط بریزد. تورج امین فوراً با اجرای امر اقدام و مراتب را به اهواز و شیراز که مرکز استانداری و فرماندهی لشکر بوده تلگرافاً گزارش می‌دهد. چهار ساعت بعد از ستاد ارتش جواب می‌دهند که موضوع بشرفعرض همایونی رسید فرمودند: وزیر دارائی اختیار تام دارد هر دستوری دادند با گرفتن لمضاء و مدرک کتبی باید فوراً اجرا شود.

با این ترتیب بساط (ماژور اندروود) از ساحل ایران بشط ریخته می‌شود ولی همین عنصر مشکوک و خطرناک چند سال بعد با درجه کلنلی ریاست اداره اطلاعات شرکت نفت را عهده‌دار شده شروع به انجام نقشه‌های مرموز خود می‌کند و بطوری که گفته میشود بین نابودی نصرت الدوله با طرز فجیع و دسیسه بازی‌های «اندروود» یک ارتباط عجیبی وجود دارد و اگر این موضوع درست باشد باید بقدرت صبر و حوصله و پاپوش دوزی عوامل انگلیسی آفرین گفت که یک چنان پیش‌آمدی را سالیان دراز بعد بشکل مدهشی تلافی می‌کنند.» (عصر)

اگر چنین باشد پس از او مدرس هم انتقام مخالفت با قرارداد نهم اوت ۱۹۱۹ و مبارزه با حکومت «تمرکز قدرت» که ساخت انگلستان بوده گرفته و او را با آن وضع فجیع بقتل رسانیده‌اند.

در خاتمه این بحث باید متذکر شد که علت دیگر گرفتاری نصرت الدوله مربوط به نامزد بودن وی برای انجام کودتای ۱۲۹۹ بوده که با

لرد کرزن وزیر خارجه انگلیس در لندن بتوافق رسیده بودند که در جلد اول این دوره تاریخ بحث شده است و چون سیدضیاءالدین موفق به کودتا شده و نصرت الدوله را بزندادان افکند پس از خلاصی از زندان بمخالفت جدی با انگلیس ها برخاسته است و برخلاف گذشته خود که از عوامل مؤثر انگلیسها بوده به دشمنی با آنها کمر بسته است.

دنيس رایت در کتاب خود بنام انگلیسها در میان ایرانیان در این موضوع چنین نوشته است:

«... فیروز میرزا وزیر سابق امور خارجه که زمانی با کرزن مذاکره کرده بود و بعدها بهمان اندازه که قبلاً دوستدار بریتانیا بود دشمن بریتانیا از آب درآمده بود، هم صدا با عده ای دیگر کودتا را توطئه انگلستان دانست و محکوم کرد...»

زلزله شدید شیروان و گیفان

در نیمه اردیبهشت ۱۳۰۸ زلزله بسیار شدیدی در ایالت خراسان در منطقه شیروان و قوچان و «گی فان» و بجنورد و باجگیران و اطراف بوقوع پیوست که چندین قصبه و قریه را منهدم و صدها نفر زیر آوار مانده و عده زیادی مقتول و مجروح بجای گذاشت.

در آن موقع سید حسن تقی زاده والی خراسان بود بمنطقه زلزله زده رفته چنین گزارش داد که روزنامه اطلاعات درج نموده بود:

«ظهر بشیروان رسیدم از قوچان باین طرف تمام آبادیها خراب شده هر چند باین نقطه نزدیکتر میشوم بدتر است از بعضی قراء اتری نمانده مردمی که زنده مانده اند گرسنه زیر آسمانند. شهر شیروان تمام خراب شده مردم در صحرا می خوابند. صد خروار گندم بین مستمندترین مردم تقسیم کردم و بدو قریه دیگر مقداری پول و ۲۰ خروار گندم برای سبجوع دادم، اطبا مجروحین را معاینه و زخم بندی میکنند اما معاونت های فوری لازم است خسارات بسیار میباشد.»

قطع رابطه با فرانسه

یکی از نقاط ضعف پهلوی این بود که در برابر انتقاد جراید خارج از کشور و حمله مطبوعات بیطاقت بود و او نمیتوانست باور کند که در خارج جراید سانسور بردار نیستند و دولتها در جلوگیری از مطالبی که روزنامه‌ها می‌نویسند نمی‌توانند دخالت نمایند و مانند ایران نوشتجات آن‌ها را سانسور نمایند. در اوایل سال ۱۳۰۸ در جراید فرانسه مطالبی علیه پهلوی منتشر گردید. اصولاً در هر گوشه جهان اگر مطلبی یا مقاله‌ای علیه ایران و شاه نوشته میشد فوراً ترجمه آن بنظر پهلوی میرسید سخت آشفته میشد و دستور میداد تا محرک و مسبب اصلی را شناسائی نمایند و چه بسیار وزرای مختار در اثر اینگونه مقالات و مطالب در جراید کشوری که آنها نمایندگی ایران را داشتند معزول و احضار و یا توبیخ گردیدند.

بر سر این کار بین فرانسه و ایران رابطه سیاسی قطع گردید، یعنی پهلوی در برابر حملاتی که در جراید فرانسه باو شده بود جبران آنرا از دولت فرانسه خواستار گردید و چون دولت فرانسه نمیتوانست جبران نماید پهلوی گفت من با کشوری که دعوی دوستی میکند و روش خصومت اتخاذ مینماید حاضر نیستم رابطه سیاسی داشته باشم و مدتی رابطه قطع گردید. تا اینکه هیئتی از طرف دولت فرانسه بایران آمد و با شاه ملاقات کردند و رسماً عذرخواهی نمودند از آن پس باب مناسبات سیاسی باز شد و نماینده ایران به پاریس عزیمت نمود.

عهدنامه مودت

بین مملکت ایران و مملکت حجاز و نجد و ملحقات آن

«اعلیحضرت همایونی شاهنشاه ایران از یکطرف و اعلیحضرت پادشاه حجاز و نجد و ملحقات آن از طرف دیگر.

نظر باینکه به تأسیس روابط و دادیه بین مملکتین و تشدید مبانی آن مایل میباشند و معتقدند که ایجاد مناسبات مذکوره موجب پیشرفت و باعث

رفاه و آسایش ملتین است بانعقاد عهدنامه مودت تصمیم نموده و برای این مقصود اختیار داران خود را معین نمودند.

اعلیحضرت همایون شاهنشاه ایران:

جناب اشرف حاج مهدیقلیخان هدایت رئیس الوزراء.

اعلیحضرت پادشاه حجاز و نجد و ملحقات آن:

شیخ عبدالله الفضل و شیخ محمد عبدالرواف.

اختیار داران فوق پس از ارائه اعتبارنامه های خود که مطابق قاعده بود در مواد ذیل موافقت حاصل نمودند:

ماده اول— بین مملکت شاهنشاهی ایران و مملکت حجاز و نجد و ملحقات آن بین دولتین صلح خلل ناپذیر و دوستی صمیمانه دائمی برقرار خواهد بود و طرفین معظمین متعاهدین تمام مساعی خود را در ادامه و استحکام روابط مزبور مبذول خواهند داشت.

ماده دوم— نظر باینکه طرفین معظمین متعاهدین مایل هستند و حق دارند که وزرای مختار و قونسولهای خود را به ممالک یکدیگر اعزام نمایند لهذا موافقت نمودند که با نمایندگان هر یک از طرفین متعاهدین در مملکت طرف متعاقد دیگر بشرط معامله متقابل بر طبق قواعد و مرسوم حقوق عمومی بین المللی رفتار نمایند.

ماده سوم— هر یک از طرفین معظمین متعاهدین متعهد میشوند که اتباع طرف متعاقد دیگر را در مملکت خود از جمیع حقوق و مزایائی که اتباع دولت کامله الوداد از آن بهره مند میگردند برخوردار سازند. حکومت اعلیحضرت پادشاه حجاز و نجد و ملحقات آن متعهد میگردد که نسبت به حجاج ایرانی از هر حیث مثل سایر حجاجی که به بیت الله الحرام می روند معامله و رفتار نموده و اجازه ندهند که نسبت به حجاج ایرانی در ادای مناسک حج و فرایض دینی آنها هیچگونه مشکلاتی ایجاد شود و نیز تعهد می نمایند که وسائل امنیت و آسایش و اطمینان آنها را فراهم نماید.

ماده چهارم - طرفین معظمین متعاهدین مایل هستند که در موقع مناسب به تکمیل مذاکرات و عقد قراردادهای سیاسی و تجارتي و اقتصادی و غیره اقدام نمایند.

ماده پنجم - این عهدنامه در چهار نسخه بفارسی و عربی بامضاء رسیده و متن فارسی و عربی هر دو دارای اعتبار واحد خواهد بود. طهران بتاریخ دوم شهر یور ۱۳۰۸ مطابق ۱۶ ربیع الاول ۱۳۴۸

محل امضاء مهدیقلی	محل امضاء عبدالله الفضل محل امضاء محمد عبدالرؤف
محل مهر مهدیقلی	محل مهر نمایندگی حجاز و نجد و ملحقات



ولیعهد حجاز و نجد در ایران

اطلاعات در یک ربع قرن درباره ایجاد روابط بین ایران و سعودی

چنین می نویسد:

«ایران و کشور سعودی رابطه سیاسی برقرار نمودند

دولت مایل بود با کشور سعودی رابطه سیاسی برقرار نماید لذا به

عین الممالک بسمت نمایندۀ ایران مأموریت داد که بکشور سعودی مسافرت نماید و میل قلبی ایران را بدوستی با ابن سعود و کشور حجاز ابلاغ نماید. بلافاصله سلطان سعودی نمایندگانی انتخاب کرد و بایران اعزام داشت. این نمایندگان روز ۲۱ مرداد ۱۳۰۸ حضور شاه رسیده نامه ابن سعود را تسلیم و تقاضای افتتاح روابط دوستانه نمودند. این اولین قدمی بود که برای ایجاد ارتباط بین دو کشور ایران و سعودی برداشته شد و میسیون سعودی با گرمی پذیرائی شدند. اعضای میسیون عبارت بودند از شیخ عبدالله الفضل فرزند دوم سلطان عبدالعظیم نایب السلطنه، شیخ محمد عبدالرئوف و سعید افندی، این عده در عمارت ابیض کاخ گلستان پذیرائی شدند.

در تعقیب این مراسم دولت ایران دستور داد که دولت حجاز از همان روز برسمیت شناخته شود و مراتب را بمقامات مربوطه اطلاع دهند.

عرضۀ تجار راجع بکشور سعودی

در تعقیب شناسائی کشور سعودی و ایجاد باب دوستی جمعی از تجار نامه ای به پهلوی نوشتند حالا که بین ایران و کشور سعودی روابط سیاسی برقرار شده از دولت سعودی خواسته شود که اولاً دولت حجاز اجازه تعمیر بقاع ائمه بقیع و قبور صحابه را در مدینه و مقابر در مکه معظمه را بدهند ثانیاً آزادی مذهب جعفری را چنانچه مذاهب اربعه آزاد هستند بدهند. ثالثاً یکنفر امیرالحاج را در موقع حج از طرف دولت ایران برسمیت بشناسند. دولت ایران هم انجام هر سه تقاضاهای مزبور را درخواست نمود ولی از قرار فقط امیرالحاج را قبول کردند.

بر اثر توسعه مناسبات سیاسی و دوستی از امیرفیصل نایب السلطنه حجاز بایران دعوت بعمل آمد. نامبرده روز هشتم تیرماه ۱۳۱۱ وارد تهران شد و شش روز مهمان رسمی بود و از او و همراهانش پذیرائی گرمی بعمل آمد و روز ۱۴ تیرماه تهران را ترک گفت.

مخبرالسلطنه که در این موقع رئیس الوزراء بوده در خاطرات و

خطرات در بارهٔ مسافرت اول میسیون حجاز و ایجاد روابط چنین نوشته است:

میسیون حجاز

پس از جنگ بین الملل، عبدالعزیز بن سعود وهابی در نجد و حجاز لوای استقلال برافراشت. شیخ ابوالفضل پسر شیخ عبدالعزیز باتفاق شیخ محمد رئوف و سعید افندی برای معرفی گردش در اروپا نمودند و از روسیه به ایران آمدند. پذیرائی و تجلیل بسزا از ایشان شد. در عمارت ابیض در گلستان منزل برای ایشان معین شد منجمله شبی در درس پذیرائی شدند^۱.

شیخ عبدالفضل فرزند دوم سلطان عبدالعزیز نایب السلطنه است و ضمناً وزیر خارجه، در نتیجهٔ این مسافرت دولت نجد و حجاز شناخته شد.

زندان قصر

در زمان ریاست سوئدی‌ها در شهربانی (نظمیه) که مرکز آن در میدان توپخانه بود (محل فعلی اداره راهنمایی و رانندگی - در جنوب غربی میدان) و زندان نظمیه هم در همان ادارهٔ کل شهربانی مرکب از دو سه اتاقک کوچک (سلول) که بحبس نمرهٔ یک معروف بود و چند اطاق و زیرزمین برای زندانیان دیگر که بطور دسته جمعی زندانی میشدند، منحصر میگردید و دیگر محل بیشتری وجود نداشت. با ایجاد حکومت دیکتاتوری دیگر این محل کافی نبود و بایستی زندان وسیعی در نظر گرفته شود. بنابراین درگاهی رئیس نظمیه محل وسیعی را برای ساختمان زندان درخواست نمود. محلی که برای ساختمان در نظر گرفته شد قصر قاجار که از ابنیهٔ سلاطین قاجار و جزء ادارهٔ بیوتات سلطنتی و دارای ابنیهٔ قدیمی و تاریخی بود شهربانی واگذار گردید تا هم اثری از ابنیهٔ تاریخی قاجاریه از بین رفته باشد و هم محل وسیعی برای زندان بوجود آورند. مدتی طول کشید تا زندان ساخته شد.

۱- دروس خانهٔ مخبر السلطنه بوده است.

روز ۱۱ آذرماه ۱۳۰۸ خ درگاهی شاه را برای افتتاح بزدان جدیدالتأسیس قصر قاجار دعوت نمود. این محبس دارای ۱۹۲ اتاق میباشد و گنجایش ۸۰۰ نفر زندانی را دارد و ۹۶ اتاق آن پنج نفری و بقیه یکنفری (سلول مجرد) است در قسمت بیمارستان هم ۶ اتاق شش نفری و ۶ اتاق یکنفری دارد و دارای باغ و حمام و لوازم دیگری می باشد. در این زندان محلهائی هم برای کارهای صنعتی از جمله قالی بافی و نجاری و صنایع یدی دیگر ساخته شده که محبوسین بتوانند ایام حبس با کار را در آنجا مشغول باشند.

روزی که شاه بهمراهی درگاهی سلولها و قسمتهای دیگر را بازدید میکرد چند نفر از وزیران هم همراه پهلوی بودند منجمله تیمورتاش - سردار اسعد که هیچ نمیدانستند روزی خود آنها در آن سلولها گرفتار خواهند شد. دو روز بعد هم ازسفرها و وزرای مختار از طرف رئیس نظمیہ دعوت بعمل آمد تا زندان قصر را بازدید کنند که ببینند ایران محبس مدرن دارد. چه خوش گفته فرخی یزدی:

لایق شاه بود قصر نه هر زندانی حاکم جامعه گر ملت و قانون باشد
عذر تقصیر چنین خواهد و گوید مأمور کاین جنایت حسب الامر همایون باشد

ژان گوتتر در باره زندان قصر و کشتار در آن چنین نوشته است:

«در نزدیکی تهران دژی است که سابقاً محل سکونت خاندان قاجار بود اکنون زندان سیاسی است. زندانیان سیاسی در ایران محاکمه نمیشوند و لازمه محکومیت جرم و بزه نیست و چنانچه مرگ آنها حتمی تشخیص داده شود، ضرورت ندارد تیرباران یا اعدام گردند بلکه روش مسموم نمودن خاصی که مطرودین و زندانیان سیاسی آنها «مایه کوبی پهلوی» می نامند کافی است که این عمل را انجام دهد و یا انداختن یک حب زهر در فنجان قهوه در یکروز بسیار زیبا و روشن متهم تا ابد در زیر خاک بسر خواهد برد و دیگر چنین روز زیبا و روشنی برایش تکرار نخواهد گردید.

در این وقت روزنامه‌نگاران مجازند مرگ متهم را در اثر «حملة قلبی» اعلام نمایند.

روزنامه آرزو دربارهٔ ساختمان زندان قصر و افتتاح آن مطلبی نوشته که مجله خواندنیها هم آنرا در شماره ۱۰۴ سال هفتم مورخ ۲۷ مرداد ۱۳۲۸ نقل نموده است. از لحاظ اینکه مطلبی دربارهٔ مغضوب واقع شدن درگاهی است در زیر نقل میگردد:

«هنگامیکه سرتیپ درگاهی ساختمان زندان قصر را پایان رسانید از شاه تقاضا کرد که از محل زندان جدید بازدید کند.

شب آنروز شاه خواب دیده بود که در مسیرش چاهی حفر کرده و سر آنرا پوشانده‌اند و وقتی که نزدیک چاه میرسد دورخیزی کرده از روی آن می‌پرد. البته شاه به خواب معتقد نبود ولی هرگز نمیتوان انکار کرد که در خواب تأثیر و راز عجیبی نهفته است...

شاه آنروز خسته و عصبانی بنظر میرسید، تیمورتاش پشت سر شاه یکقدم عقب‌تر بود و عده‌ای از رجال و معاریف و سران سپاه نیز همراه شاه بودند.

سرتیپ درگاهی هم پیاپی دربارهٔ ساختمان‌های جدید توضیح میداد، اطاقها و کریدورها و سلولها یکی پس از دیگری بازدید شد.

سرتیپ درگاهی دویده در بند آهنین را باز کرد، تا اینکه خواست شاه پا در درون در بند آهنین زندان بگذارد، یکمرتبه تیمورتاش که موقعی مناسب‌تر از آن نمیدانست به شاه نزدیک شده آهسته گفت:

این سرتیپ درگاهی مورد اعتماد نیست. این مرد ممکن است که جنایت کند. هم اکنون که اعلیحضرت و معاریف و سران سپاه وارد این بند میشوند اگر درگاهی با یک حرکت سریع در در بند را ببندد چه خواهد شد و چگونه ممکنست این در را باز کرد...

اساساً اصراری که برای ورود بدرون در بند دارد خود بهترین دلیل

این است که خیالی در مغز خود پرورانده است، بنده صلاح نمیدانم وارد در بند شوید.

گویا شاه بیاد خواب دیشب افتاده یکباره پا را کشیده و از نزدیکی در بند دور شد... در این هنگام شاه نگاهی به درگاهی کرد. نگاه خشمگین و نگاه تیمورتاش مظفرانه بود. نکته جالب توجه اینجاست که رنگ چهره درگاهی نیز پریده بود...»

سرتیپ درگاهی زندانی شد:

در کتاب «اطلاعات در یک ربع قرن» درباره زندانی شدن درگاهی چنین نوشته است: «از مراسم گشایش زندان قصر قاجار دو روز بیشتر نگذشت که بر حسب دستور شاه رئیس تشکیلات نظمیه (درگاهی) و منشی باشی معاون اداره نظمیه و برهان رئیس یکی از شعب تأمینات و احتشام عضو اداره نظمیه در اداره دژبانی توقیف گردیدند و سرتیپ صادق خان کوپال (سالار نظام) بریاست نظمیه منسوب شد. درگاهی روز آئین گشایش زندان چشم زهری به بعضی وزیران میرفت ولی خود زودتر گرفتار شد.

درگاهی مدتی در دژبان توقیف بود و بعد تحت نظر قرار گرفت و در منزل بسر برد و بعدها آزاد بود ولی دیگر بشغلی گماشته نشد.

درگاهی بعد از کودتا رئیس نظمیه شد^۱ تا ۱۳ آذر ۱۳۰۸ که زندانی شد و بعد از شخص شاه اولین قدرت کشور بشمار میرفت و با وزیر دربار که او هم بعد از شاه قدرت اول را میخواست داشته باشد در کشمکش بودند و همین کشمکش بین تیمورتاش و رئیس نظمیه‌های وقت که دو مرکز قدرت بودند آنقدر دامنه پیدا کرد تا منتهی بسقوط وزیر دربار گردید یعنی پلیس کار خود را کرد و شاه را بوزیر دربارش سخت بدبین و ظنین ساخت و این موقعی بود که امیر لشکر آیرم در رأس نظمیه بود که او هم میخواست قدرت اول را در

۱- در دوره ریاست وزرائی سردار سپه که بخدمت سوئدی‌ها خاتمه داده شد.

دست داشته باشد. اما سرتیپ کوپال چنین نبود و نظمیه بعد از درگاهی وضع آرام و عادی بخود گرفت.»

در کتاب آروز تألیف عباس میرزا اسکندری مدیر روزنامه سیاست که با مدرس همکاری داشته و از مخالفین رژیم پهلوی بوده درباره برکناری درگاهی چنین نوشته است:

«... این سه نفر (محمد درگاهی، محمد حسین آیرم، رکن الدین مختاری) هریک در تمام مملکت دعوی خدائی میکردند، یکی بعد از دیگری با خون مردم باده نوشی نمودند و برای بقای خود وسائلی تعبیه کرده و هر روز مردم منتظر پیش آمد ناگواری برای خود و دیگران بودند.

تزلزل و رع مردم از عدم امنیت قضائی به نهایت رسیده بود، دوسیه سازی شهربانی روز بروز توسعه پیدا میکرد دستجات دزد مسلح ظاهراً در شوارع از میان رفته ولی به ناامنی و سیاه روزی مرکزیت داده شده بود. آنچه را سارق مسلح در یک محل در شب تار انجام میداد و تجاوز و تخطی بمال مردم میکرد عملاً بوسیله حکومت لجام گسیخته در روز روشن انجام میشد که مرام آن خودسری و اراده شخصی بود. پیش آمدی موجب سقوط رئیس شهربانی (محمد درگاهی) گردید و شرح آن بقرار ذیل است:

رئیس نظمیه از مکنون آقای خود خبر داشت و شاید با او هم صحبتی شده بود که بقایای حکومت مثلث (تیمورتاش - نصرت الدوله - داور) بزودی دفن خواهد شد و از راه نخوت و غرور این مطلب را بروز داد.

در روزیکه ساختمان محبس قصر انجام پذیرفته و آئین گشایش آن بجا می آمد وزیر دربار (تیمورتاش) باطلاع ارباب خود رساند که رئیس نظمیه گفته است این محبس خوابگاه ابدی داور و تیمورتاش خواهد بود و اگر منظور مبارک چنین است با کمال طیب خاطر غلام حاضر است که از اینجا خارج نشده و در انجام میل مبارک تسریع نموده باشم.

این بیان تأثیر شدیدی بشاه کرد، عبارت نشان‌دار بود و رئیس نظمیه افشای راز نموده به ارباب خود خیانت کرده بود چیزی نگذشت که رئیس نظمیه از کار خارج و گرفتار شد.

مردم بی نهایت خشنود شدند که در بساط ستمگران اختلافی مشهود گردید ولی همه میدانند و سند صحیح در دست است که تنها علت عزل این شخص همین قضیه است، زیرا رابطه خادم و مخدوم بقدری محکم بود که موضوع اکبر سلاخ با اینکه رنگ خارجی پیدا کرد نتوانست این رشته مودت را قطع کند.

در قسمت جنوبی تهران مجاور بازار سال قبل از عزل درگاهی رئیس شهربانی، یک زن با دو بچه کوچک را سر بریدند و گفته شد شاه امر اکید صادر کرده که باید در ظرف ۲۴ ساعت قاتل پیدا شود.

چون پیدا کردن قاتل میسر نشد مأمورین نظمیه در نزد خود استدلال کردند اولاً چون هر کس دل آدم کشی ندارد مگر آنکه عادت بخونریزی کرده باشد، پس قاتل باید یک قصابی باشد که هر روز به ریختن خون معتاد بوده و این بار بجای گوسفند به آدم کشی پرداخته است.

ثانیاً— بریدن سر با هر کاردی میسر نیست مگر با کارد قصابی. با این صغری و کبری چنین نتیجه گرفتند که نزدیکترین قصاب باید مرتکب جرم باشد و آن جوانی بود معروف به اکبر سلاخ، فوراً امر شد او را گرفته و تحقیقات کنند.

تحقیقات که گفته میشود در زبان اهل نظمیه قدیم عبارت از شکنجه‌های گوناگون بود و مفهوم آنکه آنقدر فشار و زجر داده شود تا آنچه که باید و منظور است طرف اقرار کند.

حالا میتوانید پی بشکنجه‌ای که باین بیچاره شد ببرید. صبح روز بعد از دستگیری اکبر روزنامه‌ها نوشتند قاتل دستگیر و بجرم خود اعتراف کرد و آلت قتاله هم کارد بلندی است که بدست آمد.

مردم از هنر و قدرت نمائی نظمیه حیرت کردند کسانی هم اگر سوءظن باین خبر داشتند نمی توانستند اظهاری بکنند ولی فردای آنروز خبری منتشر شد که قاتل دستگیر شده نامش محمود است.

این خبر دوم در تهران از زلزله مهیب تر بود چگونه ممکن است که محمود نام قاتل و اقرار بجرم هم نموده باشد، در صورتیکه دو روز قبل اکبر سلاخ باین جنایت اعتراف کرده است.

ولی مطلب خیلی روشن بود تحقیقات از اکبر بقدری روشن بوده است که مرگ مسلم در اثر اقرار بآدم کشی پیش او اهمیت نداشته و گفته شد در جزو شکنجه ها با آب جوش هم محبوس را تنقیه نموده و بعد هم خبر مرگ اکبر سلاخ گوشزد شد.

از جریان مرگ اکبر اطلاع صحیحی بدست نیامده است اما وقوع جنایت در نظمیه تهران نسبت با اکبر سلاخ مسلم بود و چون اکبر بستگی با چو بدارهای افغانی داشت مداخله از طرف بعضی مقامات خارجی موجب شد که او را مرخص نمایند اما تحقیقات کار خود را کرده بود و اکبر سلاخ تسلیم ارشیو و ضبط را کد طبیعت گردید.

محمود هم بعد از اقرار بدار آویخته شد، سوءظن مردم بقدری از شهربانی زیاد بود که دهن بدهن گفته شد محمود را وقتی میخواستند بدار بیاویرند گفته است: سرتیپ قرار ما این نبود.

با سابقه اعتراف بقتل از طرف اکبر در صورتیکه بیگناه بود موضوع اقرار محمود همان طور تار یک و با خود محمود بگور رفت.

با اینکه رئیس نظمیه چنین جرم بیینی مرتکب شد معذک چون بنفع خصوصی ارباب لطمه نمی زد از تقرب او کاسته نشد ولی افشای سر قابل تحمل نبود و بگوشه ای افکنده گردید.»

بامداد در جلد سوم شرح حال رجال ایران در جلد سوم درباره توقیف درگاهی چنین نوشته است:

«... در سال ۱۳۰۸ خ که زندان قصر اتمام پذیرفت سرتیپ درگاهی شاه را برای افتتاح آن دعوت کرد و شاه هم رفت و زندان را افتتاح نمود. بعد که مراجعت کرد بشاه گفتند که در دنیا معمول نیست که شاه زندان را افتتاح کند این عمل کار خوبی نبوده و دنیا پسند نمی باشد. روز بعد درگاهی توقیف شد...»

فرار سیدفرهاد از زندان قصر

چون دربارهٔ ساختمان زندان قصر مطالبی گفته ایم بهتر است مقالاتی را هم که در روزنامهٔ آذیر در شمارهٔ ۶۵ - ۶۶ - ۶۷ پس از شهر یور ۱۳۲۰ درج گردیده نقل کنیم تا ضمن فرار سیدفرهاد طرز برخورد زندانبانها با زندانیان نیز گفته شده باشد و اوضاع و احوال این زندان که قتلگاه بسیاری از اشخاص بوده و بقول فرخی یزدی: «ای دژ سنگدل قصر قاجار» وقوف حاصل شده باشد:

اینک مقالات آذیر

«نخستین سال افتتاح قصر قجر بود، هنوز در حیاط بزرگ آن تکمیل ساختمانها، درخت کاریها و عملیات دیگر ادامه داشت. زندانیان را هر روز دسته دسته از قلعه بیرون آورده تحت اوامر سرهنگ راسخ که آنروز رئیس ساختمان بنای زندان بود بعملگی و انواع کارهای سخت و امیداشتند، خوراک ناپذیر، کار سخت و رفتار مأمورین زندان توهین آور بود. ناصر خان مدیر زندان که یکی از جوانان سبک مغز و جلف بود از هیچگونه آزار و اذیت خودداری نمی کرد، آب قصر بد و متعفن و کثیف بود. اگراد و الوار که غذاهای طبیعی ماست و شیر و غیره عادت داشتند، آب لوبیا و آش گل گیوهٔ زندان را نمی توانستند بخورند. عدهٔ بلا تکلیف ها و زندانیان مؤبد هر روز زیاده تر میشد، کسی بداد زندانی نمی رسید شلاق و فحش رواج کامل داشت. نایب ناصر خان مدیر زندان، حاکم، قاضی، جلاد و همه کاره بود.

فحش میداد، کتک میزد، توهین و تحقیر مینمود قدرت و توانائی

نشان میداد و متوقع بود کسی در مقابل شدت خشونتش اظهار مقاومت ننماید و همه باید سر پا برخاسته مانند بندگان زرخرید بپایش بیفتند.

هر کس از این وظیفه کوتاهی میکرد با دست مبارکش او را تنبیه مینمود— چند نفر از اشخاص محترم در اثر ضربت های پاشنه چکمه اش معلول شده بودند— فیروزیمنی را زیر لگد و باتون دیوانه کرده بود.

این جوان رشید و عاقل و سیاسی (فیروزیمنی) چند روز پیش جلو روی زندانیان لخت راه میرفت و با حرفهای بی منطق خود قلب زندانیان حساس را بدرد می آورد. از همه مهمتر توهین و تحقیرهای مذهبی و اخلاقی بود.

الوار بریشهای بلند خود علاقه شدید داشته آنرا علامت و قر و مردانگی و بزرگی میدانستند. این از آن یادگارهای بسیار قدیمی ایرانی بود، واقعاً هم قامتهای موزون، سینه های فراخ، دماغهای قلمی و صورت های کشیده مردان لر را ریشهای انبوه ابهت خاصی میداد و انسان از دیدن پیر مردان هشتاد ساله ای که مانند جوانان با قامت کشیده و ریشهای سفید بلند در حیاط زندان قدم میزدند خوشش می آمد.

اکراد علی اللهی در عوض بسبیلهای خود علاقه داشته تراشیدن و اصلاح آنرا از کفر بدتر می دانستند. نایب ناصر خان برای اظهار اقتدار و تسلط خویش یک روز امر کرده بود ریش و سیل و سر و صورت همه را از ته با تیغ بتراشند حتی از ابروهای پر پشت هم صرف نظر نکنند.

این حرکت جسورانه غیر قابل تحمل بود، پیرمردان از خجالت و سرافکندگی از سلولهای خود پا بیرون نمیگذاشتند علی اللهی ها سرافکنده و بیچاره شده بودند.

جوانان که از زندگی و آرایش فقط موی سر را داشتند با تراشیدن آنها حس شخصیت و مردانگی شان زخمی شده بود.

این دیگر منتهای مردم آزاری و سفاقت بود. رئیس زندان آنروز

پاسپاراشرفی - که باتهام جاسوسی آلمان چند روز پیش گرفتار شد - آه و ناله های آنها را نمی شنید با اعتراضات شدید آنها نمیخواست وقتی گذاشته بخواندن عرایض تظلم آمیزشان ترتیب اثر بدهد. در نتیجه احساسات کینه آمیز آنها هر آن شدیدتر میشد. هر کس بنوبه خود حاضر بود بقیمت جان خود هم باشد انتقام بکشد. هر کس نزد خود مرگ را بزندگی ننگ آلود ترجیح میداد^۱. بالاخره درون زندان مانند درون کوه آتش فشان میجوشید، همه منتظر اشاره و مترصد فرصت و راهنمایی بودند. راهنما مردی که همه میتوانستند برشادت و ایمان و درستی او اعتماد بکنند فقط سید فرهاد بود.

نقشه فرار

سیدفرهاد در مبارزه با ظلم و فشار امتحان داده بود، برای حفظ آبرو و ناموس خود بتنهایی چندین بار با دولت نبرد کرده امنیه و مأمورین مسلح را بسته آورده بود - او مافوقی را که بناموشش دست درازی کرده بود مردانه گوشمال داده بود و از روی عجز و بیچارگی تسلیم نشده بود. او را با نامردی و خیانت اغفال کرده و با دادن تأمین جانی بتهران آورده با کمال پستی و بدقولی زندانی کرده بودند.

سیدفرهاد در مدت بازداشت خود توجه زندانیان را بخود جلب کرده بود، نزد همه زندانیان جوانمرد با دیانت درست قول و متین شناخته شده بود، همه باو اعتماد داشته حرفش را قبول میکردند.

او میدانست که حامیان مأمورین خیانتکار و مدافعین پایمال کنندگان ناموس زيردستان از او که برای حفظ حیثیت خود بمافوق خود

۱- فرخی یزدی چند غزل در زندان سروده که وضع خود را تشریح کرده است و در این کتاب اکثر این اشعار آورده شده است. نیز در غزلی در همین زندان گفته است:

من ندارم چون تو این اندازه تاب زندگی	ر یز بر خاک فنا ای خضر آب زندگی
خسته گشتم ای خدا از خورد و خواب زندگی	خواب من خواب پریشان، خورد من خون جگر
مرگ را هر روز دیدم در نقاب زندگی	بهر من این زندگانی غیرجان کندن نبود

جسارت کرده بود باسانی دست بردار نخواستند شد و غیر ممکن است از پشت در بهای آهین قصر بگذارند بیرون بیاید ناچار از همان روز اول بفکر فرار بود و غیر از پیدا کردن وسیله آن هیچگونه آرزو و مشغولیت دیگری نداشت — هزار بار نقشه‌هایی کشیده و بهم زده بالاخره باین عقیده پیدا کرده بود که تنها و بدون کمک زندانیان دیگر فرار کردن از قصر غیر ممکن است. سوء رفتار مدیر زندان مخصوصاً تراشیدن ریش و سبیل و سر زندانیان خود او را سخت تحریک کرده بود زیرا سری را که به فلک خم نمی‌کرد با زور پائین آورده تراشیده بودند.

او زیر تیغ سلمانی آخرین تصمیم خود را گرفته همان روز هم با بزرگان اکراد و الوار زندانیان مؤبد نقشه خود را بمیان گذاشته بود. نقشه سید فرهاد بسیار ساده و عملی بود.

هر روز صبح زندانیان را برای اعمال شاقه و کارهای بنائی بحیاط بزرگ می‌آوردند. دروازه‌های حیاط اغلب برای رفت و آمد چرخ و گاریها که برای ساختمان آجر و آهک و غیره می‌آوردند باز بود، دم قراولخانه و دروازه دو نفر پاسبان معمولی مسلح کشیک میدادند در مخزن گارد پیوسته باز گذاشته میشد، این قراولان در دالان اول زندان مابین دو دروازه راهرو بزرگ یعنی درست سر راه فراریان واقع شده بود.

افسر کشیک در اطاق دیگر سرش مشغول کارهای روزانه بود بمخزن و دروازه دسترسی نداشت. فراریان حتی استعداد پاسبانها و رفتار پایه‌وران را در نظر گرفته روزی را انتخاب کرده بودند که برای زندانیان بی‌آزار مسئولیت بمیان نیاید.

وظایف هر یک از فراریان پیش از وقت تعیین گردیده همان ساعت عمل میبایستی بآنها ابلاغ شود. اصلاً روز و نقشه فرار را غیر از خود سید فرهاد و دو نفر دیگر هیچکس نمیدانست.

بالاخره ساعت و روز معین در رسید وظایف هر یک ابلاغ شد اگر

چه زندان ساکت بنظر می آمد ولی با نزدیک شدن وقت سینه ها می طپید. دستها می لرزید. هر کس بتنهایی بدون سرو صدا و با احتیاط خود را برای آزادی و فرار مهیا میکرد. هیچکس حق نداشت از تصمیم خود دیگری را ولو برادرش باشد اطلاع بدهد. هر فردی خیال میکرد که او تنها می رود و متأسف بود که دیگران را نمیتواند برای رفتن یاری نماید.

این هیجان و انتظار شدید بیشتر از چند دقیقه طول نکشید. پاسبانان در را باز کردند زندانیان را دسته دسته بحیاط بزرگ راه داده هر چند نفر را طبق معمول روزانه مأمور مخصوص تحویل گرفت، کار شروع شد...

بالاخره چرخها و گاریها رسیدند دروازه های بزرگ هر دو باز شد حسن قمی که وظیفه دیده بانی داشت با صدای بلند رمز موعود را که فراریان هر دقیقه انتظار شنیدن آن را داشتند اعلام کرد.

لحظه ای طول نکشید که همه پاسبانان دم دروازه خلع سلاح شده بودند.

رضاخان را که مودی ترین مأمورین زندان بود با یک اردنگی بزمین انداختند پایور کشیک و سایر مستحفظین غافلگیر شده دست و پای خود را گم کرده بودند تفنگ های قراولخانه بتصرف زندانیان درآمد طبق دستور سیدفرهاد هر کس میبایستی از یکطرف فرار کند زیرا میدانستند که اگر همه از یک راه می رفتند تعقیب و گرفتاریشان سهل تر بود.

پاسبانان بیرون بالاخره وقت پیدا کرده بتعقیب و تیراندازی پرداختند زندانیان برای دفاع ناچار بودند جواب بدهند یکی یا دو نفر درست یادم نیست کشته یا زخمی شدند بغیر از سید فرهاد و چند نفر دیگر مابقی گرفتار گردیدند، بعضی هم که از فرار مأیوس شده بودند با میل خود بزندان برگشتند. با فرار سید فرهاد رژیم زندان سخت تر شد. ناصرخان را توقیف کرده بعد بیکی از کلانتریهای شهر انتقال دادند رئیس زندان را هم برداشته جای او پهلوان نامی جنایات دوره مختاری سرهنگ راسخ را تعیین کردند.

سرتیپ زاده مدیر شد کارهای اعمال شاقه در حیاط بزرگ بطور موقت موقوف شد.

بعد از محاکمه فوری چند نفر را در محوطه قصر جلو چشم زندانیان اعدام کردند. بعضیها را با افزایش یکی دو سال حبس محکوم نمودند، کارهائی را که پیش از سید فرهاد جرأت نداشتند انجام بدهند با زور شلاق و کتک بموقع عمل و اجرا گذاشتند. زندان بتمام معنی بدوزخ پرآتش و عذاب مبدل گردید.

سید فرهاد مدتی فراری بود، در عوض او هر چه در اطراف کاشان و اصفهان سرشناس بود گرفته به زندان آوردند حتی سر راه هم بهر که تصادف پیدا کردند تا فوت سید فرهاد رهائی پیدا نکرد. پدر هشتاد ساله و برادر ده ساله خود سید فرهاد را نیز بعنوان گرویی بقصر کشیدند. جوابهای این پیرمرد زنده دل در بازجویی بسیار خنده آور ولی دندان شکن بود.

بازجو پس از استنطاق طولانی گفته بود عمو چاره نیست اعلیحضرت سید فرهاد را از تو میخواهد. مرد حاضر جواب بیدرنگ گفته بود حالا که اعلیحضرت اصرار دارد و شما ناچارید سید فرهاد را از من بگیرید خودتان میدانید که من دستم باو نمی رسد به اعلیحضرت عرض کنید بفرمایند یک زنی در اختیار من بگذارد تا من بعد از نه ماه یک سید فرهاد بشما تحویل بدهم غیر از این راه دیگری بعقلم نمیرسد.

مرگ یک پیر مرد دهقانی دیگر که جلو چشم ما جان داد خیلی رقت آور بود، میگفت:

«از دماوند بشهر می آمدم که برای بچه هایم برای عید قدری آجیل و کشمش و چیزهای دیگر بخرم از هیچ جای دنیا خبر نداشتم دیدم عده ای دارند فرار میکنند عده دیگر هم پشت سر آنها بودند فراریها در رفتند ولی آنها که پشت سر آنها بودند بعد از کتک و فحش مفصل دست و پایم را بسته مرا باینجا آوردند. چهار پسر بچه کوچک دارم بیچاره ها چند روز است چشم براه

مانده البته جای مرا نمیدانند، همه کوچک هستند از دستشان کاری
 بر نمی آید زخم علیل است و نمیتواند از جای خود برخیزد.»
 این مرد بیگناه بعد از چند روز مریض شد در کمال مذلت و
 بیچارگی درگذشت.»



دوست محمد خان بلوچ

دستگیری دوست محمد خان بلوچ

در جلد دوم این تاریخ دربارهٔ سیاست، حکومت «تمرکز قدرت»

بحث شده است، بر اثر همین سیاست دوست محمدخان بلوچ که یکی از سران عمده و مهم بلوچستان بود، در آن منطقه دستگیر و بتهران اعزام گردید و روز ۱۷ فروردین ۱۳۰۸ خ او را نزد شاه بردند. نامبرده شرحی در باره عقب افتادگی بلوچستان بیان و اضافه کرده بود که خانواده ما همواره خدمتگزار صدیق دولت ایران بوده و در آتیه هم این رویه را ادامه خواهد داد منتهی عدم توجه به بلوچستان موجب پاره‌ای حوادث شده که امید است مورد عفو قرار گیرد.

شاه دستور میدهد که دوست محمدخان در تهران بماند و ماهیانه ۳۰۰ تومان حقوق برای او برقرار نمایند ولی باید تحت نظر بوده و با یکنفر مراقب از طرف شهربانی در تهران آزاد خواهد بود مشروط بر اینکه از حوزه پایتخت خارج نشود. چند ماهی بدین منوال سپری شد و در سلام‌ها هم شرکت مینمود.

فرار و دستگیری دوست محمدخان

روزی دوست محمدخان هوس شکار میکند، چند بار هم بشکار با مراقب خود که یکنفر گروهبان شهربانی بود رفته بود ولی این بار عادی نبود، دو نفر از گماشتگانش ااثیه لازم را بر میدارند و شش قبضه تفنگ زیر تشک اتومبیل مخفی می کنند. روز ۱۹ آبان ۱۳۰۸ خ بسمت حضرت عبدالعظیم میروند. پلیس مأمور دروازه جلو آنها را میگیرد محمدعلی گروهبان شهربانی مراقب او میگوید من همراه هستم بشکار میرویم. بعد از جاده امین آباد میگذرند و جلو قهوه‌خانه می ایستند و پیاده بقصد شکار میروند. در نزدیکی تپه‌های فیروز آباد شکر محمد گماشته دوست محمدخان طبق دستور ارباب خود از پشت سر سه تیر بمحمدعلی شلیک میکند که بلافاصله مأمور شهربانی بقتل میرسد و نعش او را در نهر عمیقی مخفی می نمایند. سپس برمیگردند و با خیال راحت سوار اتومبیل شده بسمت ورامین فرار مینمایند. در ورامین **اتومبیل را گذاشته پیاده رشته کوههای سمنان را پیش گرفته میروند.**

ادیب السلطنه سرداری رئیس پلیس با ده نفر پلیس مأمور دستگیری او میشود. این عده مدتها با لباس مبدل در دهات و سیاه کوه ورامین سرگردان بودند تا بالاخره دوست محمدخان را که در کنار کویر سیاه کوه مخفی بود و قصد داشته خود را بسمنان و از آنجا به بلوچستان برساند پیدا کرده دستگیر می نمایند، آنها را بتهران آورده زندانی و سپس تحویل دادگاه نظامی میدهند. در دادگاه محکوم باعدام و تیرباران میشود.

میگویند علت فرار دوست محمدخان این بود که قبلاً باو تأمین داده شده بود که در سر ایل و خانواده خود زندگی کند ولی بعداً نظامیها زیر قول و قرار خود زده او را دستگیر و بتهران می فرستند. وقتی بتهران می رسد مشاهده میکند که تحت نظر و تقریباً الی الابد اگر کشته نشود محبوس است. بنابراین نقشه فرار می کشد و قرار بود چند نفر شتر جمازه از بلوچستان برای او بفرستند که اگر دسترسی به شترها پیدا کرده بود بسرعت خود را ببلوچستان می رسانید و دستگیری او مشکل و موجب تلفات سنگینی میگردد.

دوست محمدخان کی بود^۱

«دوست محمدخان (در بلوچستان او را امیر و یا سردار خطاب میکردند) پسر علی محمدخان پسر بهرامخان بلوچ از طایفه باران زائی^۲ است. دوست محمدخان پس از فوت بهرامخان عموزاده خود (۱۲۹۹ خ.) که در بلوچستان تسلط و عنوانی داشت جای او را گرفت و پس از رام کردن سرداران و رؤسای بلوچستان تسلط کامل پیدا کرده و دم از استقلال می زد و از دولت مرکزی چندان اطاعتی نمیکرد و با دول همسایه بی ارتباط نبود. مؤلف کتاب نظری بمشرق در صفحه ۳۹۸ در این باره چنین می نویسد: «... ولی امان الله خان از ابتدا سرحد افغانستان شروع به بدگوئی بر علیه حکومت ایران

۱- از کتاب شرح حال رجال ایران.

۲- باران زائی بزرگترین طایفه بلوچ ایران است که بشعب متعدد تقسیم شده و در سراوان بلوچستان مرکزی سکونت دارند.

نموده و اقداماتی نیز در نظر گرفت که از آنجمله در قندهار فرستندگان (فرستادگان) دوست محمدخان بلوچ را پذیرفت و او را بمساعدت افغان امیدوار و تحریکاتی بر علیه حکومت ایران نمود که همین عملیات موجب تسریع اقدامات نظامی دولت ایران و شکست و دستگیر نمودن دوست محمدخان شد.» دولت وقت تصمیم گرفت که در صورت عدم اطاعت او را بکلی قلع و قمع نماید در اواسط سال ۱۳۰۷ خ. عده‌ای نظامی بفرماندهی سرلشکر امان‌الله میرزا جهانبانی فرمانده لشکر شرق به بلوچستان فرستاده شد سرانجام پس از تسخیر قلاع سراوان و فهرج (ایران‌شهر) و بمپور مرکز حکمرانی دوست محمدخان، نامبرده در بهمن ۱۳۰۷ تسلیم شد و به تهران اعزام گردید. دولت در تهران حقوق و خانه برای سکونت وی تعیین نمود و مدت نه‌ماه در تهران اقامت داشت و تا حدودی بوی آزادی داده شده بود... یکی از وزرای کابینه مخبرالسلطنه هدایت برای نگارنده نقل میکرد که ما حضور شاه بودیم پیشخدمت اطلاع داد که دوست محمدخان حاضر است میخواهد شرفیاب شود و شمشیری حمایل دارد با شمشیر یا بدون شمشیر شرفیاب شود شاه فرمود مانعی ندارد با شمشیر بیاید و قتیکه وارد شد با کلاه پهلوی بود شاه باو فرمود دوست محمدخان این کلاه چطور است؟ دوست محمدخان جواب داد. «هر عیب که سلطان بپسندد هنر است». لکن بعد بدون فکر و داشتن نقشه درست بخیال فرار افتاد ابتداء یکی از همراهان بلوچ خود را وادار کرد که رانندگی بیاموزد پس از یاد گرفتن باتفاق او و مأمر شهربانی و نوکرانش با اتومبیل سواری خود بعنوان شکار در تاریخ ۱۹ آبان ۱۳۰۸ خ بطرف ورامین حرکت کرد در ورامین سر پاسبان محمد علیخان را می‌کشند و بعد با اتومبیل از بیراهه فرار می‌کنند. اتومبیل در بین راه خراب میشود و فراریان ناگزیر میشوند که به لباس چوپانی درآمدۀ بدون بلد راه پیاده از راه کویر بسمت بلوچستان راه‌پیمائی کنند آخر الامر بواسطه گرسنگی، تشنگی و خستگی زیاد در اراضی کویر در حدود سمنان در دیماه

همین سال دستگیر شده به تهران اعزام میگردند پس از ورود بتهران او را حضور شاه بردند شاه از وی پرسید که این چه کاری بود که کردی فقط در جواب گفت: تقدیر چنین بود چون مأمور دولت را کشته بود در دادرسی ارتش محکوم باعدام شد و در تاریخ ۲۶ دی ۱۳۰۸ خ حکم درباره وی اجرا گردید.»

قانون جلوگیری از استعمال تریاک

اداره کل صحنه لایحه قانونی در ۱۳۰۸ خ بمجلس پیشنهاد نمود که تصویب شد راجع بجلوگیری از استعمال تریاک و شیره که بتصویب هم رسیده بود ولی عملاً دولت اداره ای تأسیس کرده بود بنام انحصار تریاک که شیره تریاک را میخرد و آنرا بصورت لوله درمی آورد و باندرول میکرد و در اختیار همه قرار میداد و هیچ گونه تأثیر قانون در منع آن نداشت و در تمام دکانها تریاک آزادانه بفروش میرسید و نیز در قهوه خانه استعمال آن (کشیدن) آزاد بود.

متعاقب قانون فوق الذکر قانون دیگری بتصویب رسید راجع بجلوگیری از استعمال کوکائین و مشتقات شاهدانه و حشیش که در این لایحه دولت مکلف شده بود که ورود و خروج و خرید و فروش و تهیه و ساختن و نگاهداری برگ کوکائین و مشتقات آن و بنگ و حشیش را که در طب استعمال میشود تحت نظارت و کنترل خود قرار دهد و ساختن و معاملات آنها را بکلی در کشور ممنوع سازد. ولی از اجرای این قانون و جلوگیری از استعمال شیره، تریاک، بنگ و حشیش کمترین اثری ظاهر نگردید و مرتباً مردم را معتاد مینمود.

علت تصویب قانون منع استعمال تریاک این بود که در جامعه ملل در این باره بحث زیادی شده بود و کمیسیونی بریاست دلانو امریکائی بایران فرستادند و اورا پرتی بجامعه ملل تسلیم نموده بود. فروغی که در اروپا بود بنماینده گی اول بجامعه ملل معرفی شد که از منافع ایران دفاع نماید و علاء

و مکرماک که از باقی ماندگان میسیون دکتر میلیسپو بود نیز مأمور شدند، حضرات با مدلول راپرت دلانو موافقت نمودند ولی اظهار داشتند که زراعت تریاک یکی از منابع مهم اقتصادی کشور است و تبدیل آن بزراعت دیگر فرصت می‌خواهد و آزادی کامل تعرفه گمرکی و مهلت که غالباً فراموشی می‌آورد چنانکه آورد.

مخبرالسلطنه هدایت در این باره چنین نوشته است:

«جامعه ملل بصورت ملی و در معنی دولتی است و وسیله پیشرفت مقاصد ذی نفوذ روز بروز از عظم آن کاسته شد مثل مجلس صلح لاهه.

«اکثراند» رئیس شعبه مخدرات جامعه که در اواخر سنه ۱۳۱۰ تهران آمد منافع تریاک و اشکال تدارک نازل منزله‌ای برای آن را تصدیق کرد، قرار شد بتدریج این زراعت بزراعت دیگر تبدیل شود و از صدور قاقاق جلوگیری، چه صدور دوهزار صندوق بقاقاق از برای نام ایران خوب نیست. دولت بجای آنکه در اکثر صدور حد بگذارد مقدار اقل صدور را با متصدیان ۵۵۰۰ صندوق قرار داد کرده است و بر هر صندوق صد لیره مالیات بسته که در صورت صحت عمل سالی ۵۵۰ هزار لیره درآمد میتواند داشته باشد.

کار صحیح آن است که ژاپن کرده است در سفارت خود در چین مأمور مخصوصی دارد که مراقب معاملات تریاک است و مانع صدور به ژاپون».

ناگفته نباید گذاشت که رضاشاه خود معتاد به تریاک بود و این اعتیاد بتریاک را «ژان کونتر» امریکائی در کتاب خود چنین نوشته است: «شاه هیچگونه تفریح خاصی ندارد... شراب‌های فرانسه را خیلی دوست دارد و تریاک هم کمی می‌کشد...»

فوت سلطان احمد شاه

اسفند ماه ۱۳۰۸

سلطان احمد شاه قاجار در اسفند ماه ۱۳۰۸ خورشیدی در بیمارستان

نویی نزدیک پاریس به بیماری کلیه که سالها مبتلا بود درگذشت. در باره سلطان احمد شاه نگارنده در کتاب «مختصری از زندگانی خصوصی سلطان احمد شاه» و دوره تاریخ بیست ساله مطالب بسیاری نوشته است اکنون هم مختصری از شرح احوال وی را از جلد اول «شرح حال رجال ایران» ذیلاً نقل مینماید:

«احمدشاه پسر دوم محمدعلیشاه در سال ۱۳۱۴ ق. در تبریز متولد و در سال ۱۳۲۷ ق. در ۱۲ سالگی بجای پدر مخلوع خود بشاهی برگزیده شد و چون هنوز بسن بلوغ نرسیده بود پنج سال در تحت قیمومیت دو نائب السلطنه عضدالملک قاجار (مدت یکسال و اندی از ۲۸ جمادی الثانی ۱۳۲۷ تا ۱۷ رمضان ۱۳۲۸ ق) و ابوالقاسم خان ناصرالملک قره گوزلو (مدت چهار سال) باقی ماند و در سال ۱۳۳۲ ق. (هشت روز پیش از آغاز جنگ جهانی اول ۱۹۱۴ م) خود زمام سلطنت را در دست گرفت و پس از دوازده سال پادشاهی او را در سال ۱۳۴۴ ق (۹ آبان ۱۳۰۴ خ.) از سلطنت خلع گردانیدند^۱. در کابینه دوم وثوق الدوله (حسن وثوق) ۱۲۹۸ خ برابر ۱۹۱۹ میلادی که معروف به کابینه قرارداد است (کابینه قرارداد عبارت از این بود که ایران را به تحت الحمایگی انگلستان درآورد) احمدشاه را برای اولین بار ۱۳۳۸ ق، (۱۲۹۸ خ.) (احمدشاه سه بار بار و پافرفت در سال ۱۳۳۸ ق ۱۲۹۸ خ. و ۱۳۴۰ ق - ۱۳۰۰ خ و ۱۳۰۲ خ.) بار و پا فرستادند و فیروز میرزا نصرت الدوله نیز وزیر خارجه بود با گرفتن شصت هزار لیره^۲ اعتبار از محل درآمد نفت جنوب به همراه او فرستاده شد و نظر این بود که شاه در لندن موافقت خود را با قرارداد اظهار و آن را تأیید و تنفیذ نماید^۳. با هر قدر اصرار و ابرام نصرت الدوله

۱- ماجرای خلع احمدشاه در این دوره تاریخ (جلد دوم و سوم) بطور مشروح نوشته شده که بطور طبیعی و قانونی خلع نشده است.

۲- در این موقع مظنه لیره بیست و پنج قران و دهشاهی بوده و شصت هزار لیره برابر با یک میلیون و پانصد و سی هزار ریال این مبلغ را نصرة الدوله گرفت و در اروپا خرج کرد.

۳- چگونگی مخالفت احمد شاه در کتاب زندگانی سلطان احمد شاه مفصلاً بیان نموده ام.



احمد شاه و وليعهدش محمد حسن ميرزا

و تأکیدات زیاد ابوالقاسم خان ناصرالملک که شاه در اظهارات خود در مجلس رسمی با قرارداد موافقت کند و بعد آن را امضاء نماید احمدشاه زیر بار نرفت و بعد هم آن را امضاء نکرد و در مقابل اصرار دولت انگلیس مبنی بر تأیید آن عهدنامه شوم استقامت ورزید و در مهمانی رسمی شهرداری لندن در سر میز شام در جواب نطق شهردار لندن و بیانات لرد کرزن وزیر امور خارجه انگلستان از هرگونه اشاره بآن موضوع خودداری کرد حتی معروف است که ناصرالملک بوی گوشزد نمود که اگر با قرارداد موافقت نکنید و آن را امضاء نفرمائید ممکن است که بضرر خودتان تمام بشود معذک با وجود شنیدن گفته ناصرالملک از امضاء چنین قرارداد ننگینی با انگلستان بکلی خودداری نمود و سرانجام همانطور که ناصرالملک پیش بینی نموده بود این عدم موافقت بضرر وی تمام شد و سرانجام در جلسه شنبه ۹ آبان ۱۳۰۴ خ. برابر با ۱۳ ربیع الثانی ۱۳۴۴ ق. مجلس دوره پنجم با وضع عجیب و غریبی که برخلاف قانون اساسی بود از سلطنت خلع گردید^۱ و رضاخان سردار سپه نخست وزیر وقت و فرمانده کل قوا بجای او بسلطنت رسید. احمدشاه مردی منظم - مرتب - دقیق - قانونی و وطن خواه بود و اگر با سایر شاهان ایران در مقام مقایسه برائیم و اعمال هر یک را تحلیل و تجزیه کنیم میتوان گفت که احمد شاه از پادشاهان خوب ایران بوده است. در صفحه ۳۴ کتاب «ایران در جنگ بزرگ» شرحی راجع بزندگانگی خصوصی و اخلاق شخصی احمد شاه دیده شد و چون شرح مزبور مطابق واقع بود از این جهت عیناً در اینجا نقل

۱- عده ای از میرزین و معاریف و کلاء با موضوع خلع احمدشاه جداً مخالفت کردند اما اظهاراتشان بجائی نرسید و کار انجام یافت (شب همان روز پس از مهر و موم کردن در تمام اطاقهای دربار و کاخ گلستان محمدحسن میرزا ولیعهد را با یک وضع فلاکت بار و اهانت آمیزی از کاخ گلستان خارج کرده بمعیت امیر لشکر عبدالله خان امیر طهماسب - سرتیپ مرتضی خان یزدان پناه و یکی دو افسر دیگر و عده ای نظامی مسلح و مجهز بسرحد عراق برده شد و از ایران بکلی اخراج گردید. محمد حسن میرزا در سال ۱۲۷۹ خورشیدی متولد و در دیماه ۱۳۲۱ خورشیدی در ۴۲ سالگی بمرگ ناگهانی در لندن درگذشت و جنازه اش را بکربلا برده در حرم امام حسین (ع) بخاک سپرده شد.

میشود: «از زندگانی خصوصی و اخلاق شخصی احمدشاه تا آنجا که اطلاع داریم جوانی مهربان و مؤدب بود و قلبی رؤوف داشت آهسته صحبت میکرد نظر باستعداد فرهیخته در خوردن امساک مینمود به اغذیه ایرانی بیش از خوراکیهای فرنگی رغبت داشت مشروب الکلی دوست نمیداشت به تشریفات درباری عقیده نداشت درویش مسلک و دموکرات منش بود به تعالیم اسلامی ایمان داشت اما نماز نمیخواند و روزه نمیگرفت، شکار و بازی بلیارد و تنیس را دوست میداشت بموسیقی کلاسیک عشق فراوان نشان میداد، ترسو و محتاط و تودار و محیل و سرنگهدار بود بالفطره ممسک و در فکر گردآوردن زر و سیم بود از ماهی سی هزار تومان بودجه درباری قدری کنار میگذاشت و از راه بازی بورس و خرید و فروش طلا ثروت قابل ملاحظه‌ای اندوخت نسبت بخویشان مخصوصاً به پدر و مادر علاقه زیاد داشت و از انحرافات محمدعلیشاه مبری بود. سجع مَهر احمد شاه الحمدلله الغنی المجید ۱۳۲۷:

چون که ایزدخواست رونق باز یابد ملک و دین نام سلطان احمد قاجار شد نقش نگین و مهر دیگر بعد از الملک لله و عبارت السلطان احمد شاه قاجار سنه ۱۳۳۲ باین بیت موشح بود:

خواست ایزد تا شود آباد ملک از عدل و داد خاتم شاهی سلطان احمد قاجار داد
سنه ۱۳۳۲ و با خلع او بسطنت صد و پنجاه ساله قاجار بکلی خاتمه داده شده احمد شاه پس از خلع از سلطنت در پاریس بسر می برد در تاریخ ۲۶ رمضان ۱۳۴۸ ق (۱۳۰۸ خ) بوم کلیه درگذشت و نعش او را به عراق برده و در کربلا در مقبره پدر و جدش در حرم حضرت امام حسین (ع) بخاک سپردند.»

مخبر السلطنة هدایت هم در خاطرات و خطرات در صفحه ۴۳۲ چاپ اول در باره احمدشاه چنین نوشته است:
«احمد شاه معصوم بود، بقول خودش برای سلطنت ساخته نشده بود و

دوره ای بود پر مصیبت همسایگان مستمر اشکالها می تراشیدند اجرای قرارداد ۱۹۰۷ و ۱۹۱۹ مجال فکر به رنجال دولت نمی داد.»

اتمام پل اهواز بر روی کارون

ساختمان پل کارون برای عبور راه آهن در تاریخ دهم اسفند ۱۳۰۷ توسط سندیکای راه آهن شروع شد و در تاریخ ۱۰ اسفند ۱۳۰۸ خورشیدی خاتمه یافت. مجموع مصالح فولادی ۱۹۴ تن بکار رفته و دارای ۵۱ چشمه می باشد. طول این پل ۱۰۵۸ متر و ۲۵ سانتیمتر و عرض آن ۵ متر و ۸۸ سانتیمتر است. پل کارون بزرگترین پلی است که تاکنون ساخته شده.

حمل آثار نفیس ایران به لندن

بعنوان افتتاح نمایشگاه آثار نفیس و تاریخی ایران کلیه اشیاء تاریخی ایران که از موزه سلطنتی و موزه حضرت رضا (ع) و مساجد و مشاهد متبرکه^۱ جمع آوری و فرستاده شده بود. در میان این اشیاء جواهرات سلطنتی وقالی های نفیس، ظروف نقره قدیم، برودری دوزیهای قرون وسطی دیده میشد. معلوم نیست مخارج بیمه و حمل و نقل این محمولات چه مبلغ و منظور از این نمایشگاه چه بوده است و گفته شد که این اشیاء روز ۶ آبانماه ۱۳۰۹ صحیح و سالم وارد لندن شده و در نمایشگاه بمعرض تماشا گذارده شد و گفته میشد که صحیحاً بایران عودت داده شده است ولی هیچ کس جرئت نداشت سؤال نماید که در موقع حمل و عودت دادن آن چه کنترولی در کار بوده است که کم و کسری نداشته است.

الغاء جواز عبور و مرور در شهرستانها

از بدو بنیان حکومت دیکتاتوری برای مسافرت از شهری بشهر دیگر مشکلاتی بوجود آورده که بسیار اسباب زحمت شده بود و وسیله ای برای سوءاستفاده مأمورین بود، زیرا برای مسافرت از هر شهر بشهر دیگر باید جواز

۱- منجمله آنچه از دستبرد روسهای تزاری از مقبره شیخ صفی الدین در اردبیل مضمون مانده بود.

عبور از شهر بانی محل تحصیل نموده در دست داشت مثلاً اگر مسافری میخواست از قم به کرمان مسافرت نماید باید بشهر بانی قم مراجعه و شناسنامه خود را ارائه داده مقصد از مسافرت را اظهار نماید پس از صدور جواز هنگام خروج از قم باید در دروازه قم آنرا ارائه دهد، هنگام ورود بشهر اصفهان ارائه دهد، هنگام خروج از اصفهان ارائه دهد هنگام ورود و خروج از یزد ارائه دهد همچنین در بقیه شهرهای سر راه ارائه دهد تا بشهر کرمان برسد. بدیهی است که این ترتیب بازرسی چه مشکلات و سوء استفاده‌هایی در برداشت.

در تاریخ ۱۲ آبانماه ۱۳۰۹ اداره نظمیة جواز مسافرت را فقط در شهرستانها موقوف کرد ولی برای مسافرت از تهران بشهرستانها باز جواز عبور لازم بود و این عمل بیهوده و خلاف تا مهرماه ۱۳۲۰ جریان داشت. علت الغاء جواز در شهرستانها هم این بود که در مجالس پنجم و ششم به این عمل لغو اعتراض شده بود. ولی خروج از تهران همچنان مستلزم جواز بود تا شهر بانی آگهی زیر را بشماره ۳۲۲۹ مورخ ۳ مهرماه ۱۳۲۰ صادر نمود.

آگهی از طرف اداره کل شهر بانی.

«برای رفاه حال عامه از امروز گرفتن پروانه مسافرت از طرف اداره کل شهر بانی ملغی شده است. و مردم می‌توانند بدون پروانه در داخل کشور مسافرت نمایند. پاسهای جاده‌های اطراف شهر نیز که برای بازرسی پروانه مسافرین تأسیس شده بود از امروز برچیده شد.

کفیل اداره کل شهر بانی»

اولین بودجه تفصیلی کل کشور

اولین لایحه بودجه تفصیلی مملکت که قبل از سال جدید تنظیم و بتصویب رسید بودجه سال ۱۳۰۹ بود که دخل و خرج مملکت قبلاً معین شد و بهمان قرار عمل شد. یعنی در اسفند ۱۳۰۸ بودجه تفصیلی سال ۱۳۰۹ بمجلس داده شد که طبق آن بااستثنای عواید نفت که همه ساله بحساب ذخیره مملکتی منظور میشد مبلغ کل عایدات کشور ۳۵ میلیون و سیصد هزار

تومان بود که مخارج مملکتی هم طبق آن موازنه داده شده بود و حتی کمتر هم خرج میشد.

مناسبات ایران و عراق

بین ایران و عراق نه تنها روابط حسنه‌ای وجود نداشت بلکه بطوری تیره بود که در سال ۱۳۰۶ در مجلس شورایملی قانونی در منع مسافرت ایرانیها بعراق بتصویب رسیده بود. با آنکه بقول مخبرالسلطنه: «البته منع عامه از زیارت خالی از اشکال نبود» برای آنکه ایجاد رابطه و حسن تفاهم قانون مزبور را ندیده گرفته و بقول هدایت: «زیر سبیلی منع فراموش گشت» و برای ایجاد این روابط کوشش‌هایی بعمل آمد تا در سال ۱۳۰۸ مذب‌الدوله سمیعی نماینده فوق‌العاده ایران بعراق رفت و در تعقیب یک سلسله مذاکرات توفیق‌السویدی رئیس‌الوزرای عراق به سمیعی رسماً نوشت که برای عقد همه گونه قرارداد حاضر می‌باشد و در پی آن مقاولات و عهدنامه‌هایی بسته شد و دوستی ایران شروع گردید و سفرای دو کشور در پایتخت‌های یکدیگر مأموریت یافتند.

مسافرت ملک فیصل

بر اثر ایجاد روابط حسنه دولت ایران از ملک فیصل رسماً دعوت نمود که بایران مسافرت نماید. پادشاه عراق از این دعوت حسن استقبال نمود و روز سوم اردیبهشت ۱۳۱۱ ملک فیصل وارد تهران شد و در قصر ابیض از او پذیرائی گرمی بعمل آمد. همراهان ملک فیصل عبارت بودند از نوری‌پاشا رئیس‌الوزراء و آجودان مخصوص و مدیر مطبوعات.

شناسائی دولت عراق

در یازدهم اوت ۱۹۲۹ نماینده فوق‌العاده ایران عنایت‌الله خان سمیعی بعراق مسافرت رسمی نمود و ضمن نامه‌ای بوزارت خارجه عراق شناسائی دولت عراق را بوسیله دولت ایران اعلام نمود و درخواست ایجاد روابط دیپلماتیک کرد.

وزارت خارجه عراق همان روز یازدهم اوت طی نامه شماره ۱۳۳۶۰ متقابلاً از روابط حسن استقبال نمود و بدین طریق روابط سیاسی برقرار گردید تا بعداً ضمن مبادله سفره قراردادهای لازمه تنظیم و بامضاء برسد. متن این دو نامه (نامه نماینده فوق العاده ایران و وزیر خارجه عراق) در کتاب «مجموعه معاهدات و قراردادهای و مقاوله نامه های منعقد بین دولت ایران و دول خارجه^۱» در زیر عنوان: «نامه های رد و بدل شده وزیر عالی رتبه ایران و وزیر امور خارجه عراق» وزارت خارجه ایران بفرانسه نقل شده است ولی مانند سایر قراردادهای و پروتکل ها که متن آنها به دوزبان نوشته شد، فقط بزبان فرانسه میباشد و ترجمه فارسی آن را نقل ننموده است ولی مفهوم نامه های متبادله اینست که از ۱۱ اوت روابط سیاسی برقرار گردیده تا بعداً سفرای دو کشور مبادله و قرارداد لازمه را تنظیم کنند و بامضاء برسانند.

فوت مشکوک ملک فیصل پادشاه عراق

در نیمه شهر یور ۱۳۱۲ ملک فیصل اولین پادشاه عراق که برای معالجه بکشور سویس رفته بود در آنجا بطور مرموزی وفات نمود. گفته میشد که فوت وی بواسطه تصادف اتومبیلش با تیر برق بوده است ولی در همان موقع گفته شد که تصادف اتومبیل ساختگی بوده است.

ملک فیصل پادشاه عراق فرزند شریف حسین، شریف مکه و از بزرگترین خانواده های عرب می باشد که ۱۴ سال در عراق سلطنت کرد. دولت انگلیس پس از خاتمه جنگ جهانی اول که عراق را اشغال نظامی کرده و متصرف شده بود میخواست سرپرسی کاکس کمیسر آن دولت را بسمت امارت عراق منصوب نماید ولی این تصمیم موجب قیام معروف و مهم عراق گردید زیرا آیت الله میرزا محمد تقی شیرازی و جمعی از مراجع منجمله حاج سید مصطفی کاشانی (پدر آیت الله کاشانی) حکم جهاد دادند و

1—Recueil des Traités, Conventions et Accords Conclues entre le Gouvernement Imperial de Perse et les Puissances Etrangères.

جنگ‌های خونین در گرفت و موضوع امارت سرپرسی کاکس بهم خورد و بواسطه محبوبیت و مقام خاصی که ملک فیصل در عراق داشت انگلیسها با سلطنت وی موافقت نمودند.

پس از درگذشت ملک فیصل امیر غازی فرزند ۲۱ ساله وی بسلطنت رسید، وی که ولیعهد عراق بود در انگلستان در مدرسه «هارو» تحصیل می نمود و بعد مدت چهار سال در مدرسه افسری بغداد بتحصیل فنون نظامی پرداخته بود و با رتبه ستوان دومی از آن مدرسه بیرون آمد و در قصر سلطنتی عراق در دفتر مخصوص کار میکرد.

هیئت نمایندگی عراق در تهران

روز ۱۳ مرداد ۱۳۱۴ هیئت نمایندگی عراق بریاست نوری سعید پاشا وزیر خارجه عراق و محمدزکی بیک وزیر عدلیه و نصرت بیک فارسی معاون وزارت خارجه عراق با هواپیما بتهران آمدند و در کاخ صاحبقرانیه اقامت نموده و پذیرائی شدند.

باید متذکر شد که نوری سعید یکی از عوامل مؤثر انگلیسها در عراق بوده و چندین مرتبه رئیس الوزراء عراق شد. در آخرین مرتبه که رئیس الوزراء بوده مصادف با کودتای عبدالکریم قاسم گردید و بوضع فجیعی بقتل رسید و رژیم سلطنتی عراق به جمهوری تبدیل گشت.

علت مسافرت هیئت نمایندگی عراق به تهران این بود که عراق درباره اختلافات سرحدی بجامعه ملل شکایت نموده بود و بنا شده بود که طرفین اختلافات خود را مستقیماً حل و تسویه نمایند. باین جهت هیئت نمایندگی مزبور مدت ۲۰ روز در تهران توقف نمود و به افتخار آنها ضیافت‌هایی ترتیب داده شد و مسافرتی هم به مازندران کردند. در این مدت پس از یک سلسله مذاکره و مطالعه در روز حرکت از تهران این اعلامیه مشترک منتشر گردید:

«در مدت توقف هیئت نمایندگان محترم عراق در تهران مذاکرات بین هیئت نمایندگان مزبور و دولت شاهنشاهی با روح مودت و صمیمیت جریان یافته و قسمت عمده سوءتفاهمات سابق بر طرف و اینک موافقت کامل بین طرفین ظاهر و مشهود می باشد، چون بملاحظه لزوم حضور نمایندگان دولتین در جلسه عمومی آینده جامعه ملل امکان نیافت مذاکرات در طهران خاتمه یابد بنابراین مذاکرات بتعویق افتاده و طرفین تصمیم نمودند که آنرا در ژنو با همان روح صمیمیت و ودادی که تا بحال بین آنها حکمفرما بوده و با امیدواری کامل بتحصول نتیجه قطعی سریع تعقیب نمایند.

وزیر خارجه ایران - باقر کاظمی
وزیر خارجه عراق - نوری السعبد.

باید متذکر شد که نتیجه رفع اختلافات بضرر ایران تمام شد یعنی شط العرب به عراق واگذار شد و با این کیفیت مقدمات انعقاد پیمان سعدآباد فراهم گردید.

طرح قضیه ایران و عراق در جامعه ملل

روز پنجم مهرماه ۱۳۱۴ این تلگراف از طرف مخبر روزنامه اطلاعات در روزنامه مزبور انتشار یافت.

«امروز در شورای جامعه ملل متحد قضیه اختلاف ایران و عراق مطرح گردید. مخبر شوری متن مراسله ای را که وزیر امور خارجه ایران و وزیر امور خارجه عراق با و نوشته و جریان امر و حصول موافقت را اطلاع داده بودند قرائت نمود و بعد رئیس شوری از دولتین ایران و عراق تشکر کرد. سپس مستر ایدن نماینده انگلستان اظهار خوشوقتی از موافقت طرفین کرد و اظهار امیدواری نمود که در انعقاد عهدنامه و قراردادهای لازم نیز موافقت حاصل نمایند. شوری راپرت مخبر را تصویب کرد.»

اطلاعات در یک ربع قرن درباره روابط ایران و عراق چنین

می نویسد:

«روابط ایران و عراق

در سال ۱۳۰۸ بین ایران و عراق باب دوستی افتتاح گردید و مدبرالدوله سمیعی نماینده فوق‌العاده ایران بعراق رفت و پس از یک سلسله مذاکرات توفیق السویدی رئیس‌الوزراء عراق به سمیعی نوشت که برای عقد همه‌گونه قرارداد حاضر می‌باشد و در پی آن مقاولات و عهدنامه‌های لازم بسته شد و دوستی ایران و عراق شروع گردید.»

افتتاح دوره هشتم مجلس شورای ملی

روز ۲۴ آذر ۱۳۰۹ برابر با ۲۳ رجب ۱۳۴۹ و برابر با ۱۵ دسامبر ۱۹۳۰ مجلس دوره هشتم افتتاح گردید و روز ۲۵ دیماه ۱۳۰۹ رسمیت آن اعلام شد و کابینه قبلی با همان ترکیب به مجلس معرفی گردید.

از وقایع مهم این دوره می‌توان پیشنهاد لغو امتیاز داری را به وسیله وزیردارائی (تقی‌زاده) وقت نام برد. از قوانین مهم این دوره واگذاری انحصار تجارت خارجی مملکت به دولت بوده است و اجازه مبادله قرارداد راجع به انحلال اداره تلگراف هند و اروپا در ایران و تصمیم قانونی راجع به تأیید تصمیم دولت در موضوع الغای امتیاز داری می‌باشد. که درباره هر کدام از این وقایع جداگانه بطور تفصیل در آتیه بحث خواهیم کرد.

تلگرافخانه هند و اروپا بایران واگذار گردید

در اواخر سال ۱۳۰۹ انگلیس‌ها خط تلگرافی که انگلستان را از طریق ایران به هندوستان متصل می‌کرد آن قسمتی را که در خاک این کشور بود بایران واگذار نمودند. درباره این واگذاری بهتر است نخست خبری را که در این باره اطلاعات در یک ربع قرن منتشر نموده ذکر نمود سپس علت آنرا توضیح داد.

«تلگرافخانه انگلیسها تحویل ایران شد:

لابد می‌دانید که انگلیسها سابقاً در ایران برای خودشان تلگرافخانه‌ای داشتند که مستقل بود و در جریان سیاست ایران هم دخالت و

تأثیر زیاد داشت. یعنی هر تلگرافی را که تلگرافخانه دولتی قبول نمیکرد تلگرافخانه انگلیسها که هند و اروپا نام داشت می‌پذیرفت.

در جریان حوادث مشروطیت و قتالها و اختلافات داخلی و در بسیاری از وقایع مهم دیگر مملکت این تلگرافخانه نقش مؤثری داشته و همیشه هم روش او تابع سیاست و مصلحت انگلیسها بوده است. رضاشاه... این بساط را که با شئون و حیثیت کشور سازگار نبود در هم پیچید و دستگاههای تلگراف و سیمهای تلگرافخانه با ترتیب خاصی بدولت ایران واگذار شد... این کار اگر چه بدون تظاهر و هیاهو انجام شد ولی حقیقت اینکه ارزش و تأثیر زیادی داشته و کاری بود که بایستی خیلی زودتر از آن انجام گرفته بود.»

شکی نیست که برچیده شدن نفوذ و بساط انگلیسها در ایران یکی از آمال و آرزوهای ملت ایران بوده است، ولی بطوریکه در مجلدات قبلی و این جلد از نقش انگلیسها در روی کار آوردن رضاخان و کودتا و تغییر سلطنت مطالبی گفته شده و میدانیم که او با تعهداتی که به ژنرال آیرن ساید سپرده بود نمی‌توانست علیه انگلیسها و منافع سیاسی و اقتصادی آنها قدمی بردارد و هر اقدامی که بصورت ظاهر علیه انگلیسها انجام میشد مصلحتی در نظر بوده است و با توافق قبلی آنها صورت میگرفته است.

باید متوجه بود که خط تلگرافی هند و اروپا موقعی برای انگلیسها ارزش داشت که هنوز تلگراف بی سیم اختراع نشده بود و نمیتوانستند از هند به لندن مستقیماً ارتباط بگیرند ناگزیر میبایستی بوسیله تلگراف الفبای مرس ارتباط برقرار نمایند و می‌باید از لندن سیم تلگراف تا هندوستان کشیده شود و این خط تلگرافی میبایستی از بسیاری از کشورها عبور نماید تا به هند برسد. بعلاوه انگلیسها با کشیدن این خط در کشورها دفاتر و شعباتی دایر نموده بودند که هم در مواقع ضروری که خط احتیاج به مرمت داشت استفاده میکردند و هم این دفاتر در این کشورها شعبه‌ای از مؤسسات انگلیسی

بود که اخباری بدست می‌آورد و هم در سیاست آنجا مداخله مینمود و در حقیقت شعبه‌ای از دستگاه جاسوسی انگلیس‌ها بود.

بعلاوه با قبول تلگراف از مردم عایداتی هم داشت، و چون در آن موقع وضع مخابرات تلگراف دولتی در ایران کاملاً منظم نبود و تلگرافخانه‌های شهرستانها در پاره‌ای از مواقع از قبول بعضی تلگرافها خودداری می‌نمودند، مخصوصاً در موقع انقلاب مشروطیت، مردم به تلگرافخانه هند و اروپا که دارای مصونیت سیاسی هم بود مراجعه و تلگرافهای خود را مخابره می‌نمودند.

ولی پس از آنکه تلگراف بی سیم اختراع و معمول گردید دیگر این دستگاه مخابراتی آن اهمیت سابق خود را از دست داده بود مخصوصاً که دولت ایران دارای تلگراف بی سیم شده بود وضع تلگرافخانه‌های دولتی هم در شهرستانها منظم‌تر شده بود در این صورت به تلگرافخانه‌های هند و اروپا مراجعه‌ای نمی‌شد و عایداتی نداشت بعلاوه مخارج تعمیر خط تلگرافی و حقوق رئیس و کارمندان و مأمورین تعمیر بین راه‌ها بعهده انگلیس‌ها بود. از جهت سیاسی هم با ایجاد حکومت «تمرکز قدرت» دیگر برای انگلیسها فاقد ارزش بود بنابر آنچه گفته شد این خط تلگرافی انگلیس‌ها در ایران با همه وسایل از قبیل تیرهای فلزی دفاتر و ساختمان و غیره یکجا بدولت ایران واگذار و بابت قیمت آن وجهی هم دریافت گردید.

ارتباط تلگراف بی سیم با امواج کوتاه

قبلاً ارتباط تلگرافی ایران با سایر ممالک بوسیله خط تلگرافی هند و اروپا برقرار بود تا سال ۱۳۰۴ که تلگراف بی سیم در تهران دایر گردید ولی دارای امواج بلند بود و فقط با کشورهای روسیه و ترکیه میتوانست ارتباط تلگرافی داشته باشد بنابر این برای آنکه بتواند با سایر کشورها ارتباط تلگرافی برقرار نماید ناچار بود دستگاه تلگراف بی سیم با امواج کوتاه تهیه نماید باین جهت روز یکشنبه ۴ آبانماه ۱۳۰۹ تلگراف بی سیم با امواج کوتاه که از

فرانسه خریداری شده بود نصب گردید و ایران را مستقیماً با تمام ممالک دنیا مربوط ساخت و مراسم افتتاح هم بوسیله وزیر پست و تلگراف (صوراسرافیل) بعمل آمد.

قانون بودجه یکساله ۱۳۱۰ مملکتی

مصوب ۲/۷ اسفندماه ۱۳۰۹ شمسی

ماده واحده— مجلس شورایملی بودجه سال ۱۳۱۰ مملکتی را که از حیث عایدات (باستثنای عواید نفت جنوب از بابت ۱۹۳۰ میلادی که در ۱۳۱۰ وصول و بحساب ذخیره مملکتی منظور میشود) بمبلغ ۳۲۱/۷۵۹/۳۹۹ قران و ۸۵۹۰۰۰ پهلوی و از حیث مخارج بمبلغ ۳۲۱/۷۵۳/۶۷۸ قران و ۸۵۸/۶۶۳ پهلوی بالغ میشود بشرح صورت منضمه تصویب و بوزارت مالیه اجازه میدهد که مخارج مملکتی اعم از حقوق و مصارف را در حدود اعتبارات مصوبه مطابق بودجه های پیشنهادی که تا آخر اسفند ۱۳۰۹ باید بمجلس داده شود. باستثنای بودجه ثبت اسناد و املاک که تا آخر خرداد ۱۳۱۰ داده خواهد شد با رعایت قوانین مربوطه باقسط ماهیانه پردازد تا اینکه بودجه های مذکور بتصویب کمیسیون بودجه برسد و پس از آن مصارف مملکتی مطابق تصویبات کمیسیون بودجه بعمل خواهد آمد.

کنگره عمومی مسلمین

اطلاعات در یک ربع قرن در زیر عنوان بالا چنین نوشته است:
«در سال ۱۳۱۰ شمسی یک کنگره عالی اسلامی در فلسطین منعقد شد که در ممالک مسلمان نشین مخصوصاً ممالک عربی سر و صدای زیادی برپا کرد. از اغلب ملل اسلامی شرق و غرب دنیا نمایندگانی در این کنگره شرکت کردند که عموماً دارای شخصیت برجسته و ممتاز بودند.

دولت ایران و دولت ترکیه بطور رسمی در این کنگره شرکت نکردند ولی سیدضیاءالدین طباطبائی که از طرف مفتی اعظم فلسطین (رئیس و تشکیل دهنده کنگره) بطور رسمی دعوت شده بود در آن کنگره حضور یافت.

اعضای دیگر این کنفرانس عالی همگی از رجال عالی مقام روحانی و سیاسی و اجتماعی بودند که از جمله آنها میتوان اقبال لاهوری شاعر شهیر پاکستان، شکری قوتلی رئیس جمهور اسبق سوریه، شوکت علی قائد شهیر مسلمانان هند، عزام پاشا دبیرکل اتحادیه عرب، سید محمد رشید شاگرد وفادار سید جمال الدین اسدآبادی، حاجی حسن نظیر پیشوای مسلمانان یوگوسلاوی، محمدعلی حرمانی نماینده مسلمانان مقیم امریکای جنوبی، عبدالقهار نماینده مسلمین جاوه (اندونزی فعلی) را نام برد.

مفتی اعظم بریاست و سید ضیاء الدین بسمت یکی از نواب رئیس انتخاب شد (کنگره ۴ نفر نایب رئیس داشت).

کاشف الغطاء مجتهد عالیمقام شیعه که از نجف اشرف برای شرکت در کنگره به فلسطین رفته بود هنگام تشکیل کنگره نماز جماعت بجای آورد که همه برایشان اقتدا نمودند.

انتخاب آقای کاشف الغطاء علاوه از مقام فضل و فضیلت مخصوصاً برای این بود که نخستین قدم عملی در راه وحدت پیروان مذاهب اسلامی برداشته شود. چون اکثریت نزدیک باتفاق اعضای کنگره از پیروان مذاهب تسنن بودند و آن شب پشت سر یک مجتهد شیعه نماز جماعت میخواندند.»

قانون مقدمین علیه امنیت و استقلال مملکت

در تاریخ ۲۲ خرداد ۱۳۱۰ قانون مجازات مقدمین علیه امنیت و استقلال مملکت بتصویب مجلس رسید که با دست آویز باین قانون بسیاری گرفتار و افرادی بیگناه در دادگاههای نظامی محکوم و معدوم شدند.

متن این قانون عجیب و کش دار بقرار ذیل میباشد:

«ماده اول— مرتکبین هر یک از جرمهای ذیل به حبس مجرد از ۳ تا

ده سال محکوم خواهند شد:

۱— هرکس در ایران به هر اسم و یا بهر عنوان دسته یا جمعیت یا شعبه جمعیتی تشکیل دهد و یا اداره نماید که مرام یا رویه آن ضدیت با

سلطنت مشروطه ایران و یا رویه و یا مرام آن اشتراکی است، و یا عضودسته یا جمعیت یا شعبه جمعیتی شود که با یکی از مرام یا رویه های مزبور، در ایران تشکیل شده باشد.

۲- هر ایرانی که عضودسته یا جمعیت یا شعبه جمعیتی باشد که مرام یا رویه آن ضدیت با سلطنت مشروطه ایران با مرام یا رویه آن اشتراکی است اگر چه آن دسته یا جمعیت یا شعبه در خارج ایران تشکیل شده باشد. ماده دوم: هر کس به نحوی از انحا برای جدا کردن قسمتی از ایران یا برای لطمه وارد آوردن به تمامیت یا استقلال آن اقدام نماید، به حبس مؤبد (ابد) با اعمال شاقه محکوم خواهد شد.

ماده سوم: هر کس خواه با مشارکت خارجی، خواه مستقلاً بر ضد مملکت ایران مسلحاً قیام نماید محکوم به اعدام می شود. ماده چهارم: هر کس عضودسته یا جمعیتی باشد که برای ارتکاب یکی از جرائم مذکور در موارد قبل تشکیل شده و قبل از تعقیب از طرف مأمورین دولتی قصد جرم و اسامی اشخاصی را که داخل آن دسته و جمعیت بوده اند برای دولت یا مأمورین دولتی افشاء نماید از مجازات معاف خواهد بود.

تبصره- مقصود از دسته و جمعیت مذکور در این قانون، عده از دو نفر ببالاست.

ماده پنجم: هر کس برای یکی از جرمها و یا مجرمین مذکوره در مواد ۱ و ۲ و ۳ در ایران به نحوی از انحا تبلیغ نماید و هر ایرانی که علیه سلطنت مشروطه ایران یا برله یکی از جرمها و یا مجرمین مذکور در موارد فوق به نحوی از انحا در خارج از ایران تبلیغ کند محکوم به یکسال تا سه سال حبس تأدیبی خواهد شد.

ماده ششم: اشخاصی که جرمهای مذکوره در مواد ۲ و ۳ را در خارج از ایران مرتکب شوند و ایرانیان مذکور در قسمت اخیر ماده ۵، پس از

ورود به خاک ایران تعقیب و مجازات خواهند شد.
 ماده هفتم: ماده ۶۰ و ماده ۷۱ قانون مجازات عمومی فسخ و این
 قانون از اول تیرماه ۱۳۱۰ بموقع اجرا گذارده میشود.»
 ختم غائله سیمیتقو
 اسماعیل آقا سیمیتقو که چندین بار تأمین گرفته و از مجازات اعمال



اسماعیل آقا سیمیتقو

خود معاف شده بود مجدداً در صدد اقدامات سابقه خود برآمد تا بالاخره روز ۲۷ تیرماه ۱۳۱۰ از طرف فرمانده لشکر شمال غرب با مقدمات اطمینان بخشی بساخلوی اشنویه دستور خلع سلاح سیمیتقو داده میشود، ولی نامبرده از تسلیم اسلحه امتناع مینماید. قوای نظامی که از اطراف اشنویه را محاصره کرده بودند راه فرار را بر او و اعوانش مسدود نموده پس از مختصر زد و خوردی سیمیتقو و کسانش مقتول و غائله ختم میشود.

اسماعیل آقا در دوره قدرت خود مرتکب اعمالی شده بود که از شنیدن آن موبر اندام انسان‌های حساس راست میشد زیرا در کشتار ژاندارم‌ها و مردم بیگناه بسیار قسی القلب بوده و باعث ناراحتی و ناامنی منطقه شده بود. نیمتاج خانم سلماسی بر اثر حساسیت و تأثیری که از این کشتارها داشته غزلی سروده که در زیر نقل میشود.

ایرانیان که فرّ کیان آرزو کنند	باید نخست کاوه خود جستجو کنند
مردی بزرگ باید و عزمی بزرگتر	تا حل مشکلات به نیروی او کنند
شد پاره پرده عجم از غیرت شما	اینک بیاورید که زنها رفو کنند
ایوان پی شکسته مرمت نمی شود	صدبار اگر بظاهر آن رنگ و رو کنند
نسوان رشت زلف پریشان کشیده صف	تشریح عیبهای شما موبمو کنند
دوشیزگان شهر ارومی گشاده رو	در یوزگی به برزن و بازار و کو کنند
بس خواهران بخطه سلماس خونجگر	خون برادران همه سرخاب رو کنند
توحی دگر بپایید و طوفان وی ز نو	تا لکه های ننگ شما شستشو کنند
آزادگی بدسته شمشیر بسته است	مردان همیشه تکیه خود را بدو کنند
قانون خلقت است که باید شود ذلیل	هر ملتی به راحتی و عیش خو کنند
در آندلس نماز جماعت شود بپای	روزی که قادیسیه بخونها وضو کنند

در باره اسماعیل آقا و جنگ‌هایی که دولت با آنها کرده در مجلدات قبلی مفصل بحث شده است. اکنون هم که غائله او ختم میشود شرحی که بامداد در کتاب شرح حال رجال ایران نوشته در زیر نقل میشود:

۱- اشاره به فتنه جلوه‌ها در ارومیه و سلماس و بلسویکها در گیلان است.

«اسمعیل آقا معروف به سیمیتقو^۱ پسر محمد آقا و برادر کوچک جعفر آقای کرد از طایفه شکاک که پس از کشته شدن جعفر آقا بخدعه در تبریز^۲ ایل شکاک بر دولت یاغی شد و اسمعیل آقا رئیس طائفه مزبور سالها زحمات و خسارات جانی و مالی فراوان به مملکت وارد آورد. در مدت یاغی گری خود با دولت همسایه (روس و انگلیس و ترک و آلمان) ارتباط نزدیک داشت و آنها هر یک بنوبه خود او را تقویت می کردند.

م. ق. هدایت که برای بار دوم مدت ۹ ماه حکومت آذربایجان را (در سال ۱۳۳۶ و ۱۳۳۷ ه. ق.) داشته و اسمعیل آقا هم در آنموقع در حال یاغی گری و خودسری بوده است راجع به کمک ترک ها (عثمانی ها) باو در صفحه ۴۱۵ کتاب خاطرات و خطرات خود چنین می نویسد: «در سال ۱۳۳۶ ه. ق. اسمعیل آقا خیال دستبرد یارومی داشت دولت ظفرالدوله را با عده ای قزاق برای دفع او فرستاده عده مزبور در جنگ از او شکست خوردند. ترکها (عثمانیها) چهار توپ مسلسل و دو توپ صحرایی و هفتصد نفر عسکر و صاحب منصب تحصیل کرده در آلمان باختیار او گذارده بودند توپهای او دورتر از توپهای ما میزد.

۱- کردها اسامی اشخاصی را مرخم میکنند مثلاً بجای اسمعیل آقا «سیمیتقو» و بجای نعمت الله «نمو» و بجای ذوالفقار «ذلفو» میگویند.

۲- در سال ۱۳۲۳ ه. ق. که نظام السلطنه حسین قلیخان مافی والی آذربایجان و مظفرالدین شاه سفر سوم خود را داشت بیهوده در اروپا میگذرانید و محمد علی میرزا ولیعهد در تهران بعنوان نایب السلطنه بوده رؤسای ایل شکاک بعزت ضعف دولت و نبودن رجال کافی و کاردان و درست در رأس کار مانند همیشه یاغی بودند و بهیچوجه از اوامر دولت متبوع خود اطاعت نداشتند، نظام السلطنه برای تأمین دادن بآنان قرآن مهر کرده و نزد آنها فرستاد و جعفر آقا بعنوان گروگان و مهمان به تبریز آمد و پس از چندی بخدعه در مجلس مهمانی نظام السلطنه، کشته شد و هفت نفر از کارمندان حکومتی بدست کسان جعفر آقا هلاک شدند (م. ق. هدایت در صفحه ۲۶۶ کتاب خاطرات و خطرات در این باب می نویسد.... «گفتند نظام السلطنه در اطاق مجاور داده بود چالی کنده بودند که در موقع حمله بجعفر آقا برای حفظ جان خود در آن پنهان شود کسان جعفر آقا ۷ نفر از اجزای حکومت را می کشند و فرار میکنند سالها است، که اسمعیل آقا و برادرش در سرحد اسباب در دسر است و زحمات بدولت وارد آورده است.»

بعد دولت سرهنگ ملک زاده را با عده ای ژاندارم بجلو فرستاده این عده پس از محاصره شدن همگی با فرمانده خود (ملک زاده) تسلیم شدند و سیمیتقو پس از خلع ژاندارم ها همه را کشت و فرمانده را رها کرد که بعداً دولت بوی ترفیع درجه بدهد. در این باب شایعات زیادی در افواه بود که اسمعیل آقا و ملک زاده بوسیله بیگانگان تبانی صورت گرفته بوده است که بدون زد و خوردی خود و افرادش تسلیم گردیدند. پس از این افتضاح بلکه افتضاحات قوام السلطنه که بجای مشیرالدوله در سال (۱۳۰۱ خ) نخست وزیر شد دستور داد که سامخان امیر ارشد حاج علی لو با سوارانش بطرف رضائیه فرستاده شود او هم رفت در تسوج جنگ در گرفت و کشته شد در این کابینه رضاخان سردار سپه وزیر جنگ بود برای خلع سلاح ایلات اقدام شد و مقدم بر همه دفع شر اسمعیل آقا بود نظامیان بفرماندهی سپهد امان الله میرزای جهانبانی موفق شدند^۱ که چهریق را در بیستم مرداد (۱۳۰۱ خ) از تصرف سیمیتقو درآوردند و خودش بخاک ترکیه فرار کرد. در سال ۱۳۰۷ خورشیدی از دولت تأمین خواسته بایران برگشت لکن در سی ام تیرماه ۱۳۰۹ خورشیدی کشته شد.

کارناوال یا کاروان شادی

بمناسبت تولد رضا شاه که میگفتند روز ۲۴ اسفند بوده است سرلشگر آیرم رئیس شهربانی دستور داده بود که علاوه بر جشن و چراغانی که اصناف مجبور بودند در آن شرکت نمایند مقدمات کارناوال هم فراهم گردد و اصناف مجبور بودند در این کار شرکت نمایند و حتی از طبقات مختلف پول هائی گرفته شد و کمیسیونها تشکیل گردید تا بجمع آوری وجوه پرداخته مقدمات امر را فراهم نمایند. مبالغ هنگفتی از مردم جبراً گرفته شد و سوءاستفاده های فراوان کردند.

۱- شرح جنگهای جهانبانی در جلد دوم تاریخ بیست ساله (مقدمات تغییر سلطنت) مفصلاً ذکر شده است.

کارناوال در روز ۲۴ اسفند ۱۳۱۱ از کارگاه خارج شهر وارد شد و این کار که جنبه تصنعی زیاد داشت در خیابانها بگردش پرداخت و در پیشاپیش هیکل چارلی چاپلین درست شده بود که مسخرگی میکرد، بعد از آن یکدسته با ماسک باشکال مختلف در عرابه ها ساز میزدند و می رقصیدند، ساز و رقص های قفقازی، سرنا و دهل، ارکستر ایرانی، عده ای از فواحش برقص و پایکوبی، ارکستر اروپائی - و بعد عرابه های مختلف بصورت کشتی و بناهای تاریخی با اسب و اتومبیل حرکت میکردند، بارگاه سلاطین، نمونه های لباس و زندگی قدیم خلاصه بسیار مفصل بود و شاید منظور از این نمایش ها سرگرم کردن مردم بود که توجهی بمذاکرات نفت و تمدید مدت آن ننمایند.

پایان دوره هشتم مجلس

آخرین جلسه دوره هشتم روز ۲۴ دیماه ۱۳۱۱ برای تشریفات و خداحافظی انعقاد یافت. در این موقع اکثریت تام نمایندگان دوره نهم مجلس هم در موعد معین انتخاب شده بودند، و مجلس بعد آماده افتتاح بود و در همین جلسه تاریخ گشایش دوره نهم در روز ۲۵ اسفند معین شده بود. آنگاه رئیس مجلس (دادگر) بمناسبت پایان دوره مطالبی متملقانه ابراز و پس از وی فهیمی و اورنگ در همین زمینه مطالبی بیان کردند، آنگاه مخبرالسلطنه چنین گفت: «من چشم و دست را موضوع عرض خود قرار میدهم. البته چشم از دست تشکر ندارد و دست هم از چشم تشکر ندارد ولی این هر دو با موافقت و همراهی یکدیگر با هم باید کار کنند و هر دو باید از روح تشکر داشته باشند. روح انسانی باید فرمانده هر دوی اینها باشد، اگر نباشد هم چشم بی مصرف است و هم دست و آن روح امروز در مملکت ما البته وجود اعلیحضرت پهلوی است. ما در قسمت خودمان که مستخدمین دولت هستیم بقصور معترفیم که ما نتوانسته ایم آن جویری که اعلیحضرت توجه در کارها دارند و میل دارند مقاصد ملی و مملکتی پیشرفت کند هر چه

دویدیم نتوانستیم برسیم و نرسیدیم البته مجلس شورایملی که بمنزله چشم بود همکاری کامل کرده اند و ما تشکر داریم... الی آخر.»

افتتاح دوره نهم

بطوریکه گفته شد روز ۲۵ اسفند مجلس دوره نهم افتتاح یافت در سمت راست جایگاه خطابه از علما فقط امام جمعه خوئی، امام جمعه تهران، میرسید محمد بهبهانی، ظهیرالاسلام، حاج محمد امین خوئی حاج شیخ اسحق رشتی حضور یافته بودند بقیه علماء که دعوت شده بودند از حضور خودداری کرده بودند و این عدم حضور و خالی بودن جا که در ادوار سابق مملو از علماء بود قابل توجه بود.

در سمت چپ جایگاه رئیس الوزراء و رؤسای مجلس از جمله وثوق الدوله، فرمانفرما - تدین، قوام السلطنه، ممتازالدوله، احتشام السلطنه حضور یافته از مشیرالدوله - مؤتمن الملک دعوت شده بود ولی ایشان دعوت را اجابت نکرده بودند و نطق افتتاحیه شاه قرائت شد.

سپس مجلس تعطیل و بانتخاب شعب پرداخت. و پس از تصویب اعتبارنامه ها مجلس در جلسه ۲۹ فروردین ۱۳۱۲ که رسمیت یافته بود هیئت دولت که طبق قانون مستعفی شده بود بدون اخذ رأی تمایل رئیس دولت مأمور تشکیل کابینه گردیده اعضاء دولت خود را بدین شرح در این جلسه معرفی نمود: «حاج مخبرالسلطنه هدایت رئیس الوزراء گفت این بار هم افتخار تشکیل به بنده محول شده آقایان وزراء را حضور مجلس معرفی میکنم:

فروغی وزیر خارجه - تقی زاده وزیر مالیه - منصور وزیر طرق - داور وزیر عدلیه - اسعد وزیر جنگ - بهرامی وزیر پست و تلگراف و تلفن - زرین کفش کفیل وزارت داخله - فرخ رئیس صناعت و فلاحه - یاسائی رئیس کل تجارت و چون یحیی خان قراگوزلو کسالت دارد فعلاً رهنما را بمعاونت معرفی میکنم و ناظم الدوله دیبا را بمعاونت خود معرفی مینمایم.»

فوت مستوفی الممالک^۱

«روز ۶ شهریور ۱۳۱۱ خ مستوفی در منزل سردار فاخر حکمت نماینده آنروز مجلس دعوت داشت.

مستوفی چند روزی بود در منزل ییلاقی صاحب اختیار «اختیاریه» زندگی میکرد، روز یکشنبه صبح در منزل اظهار کسالت نموده و گفته بود با اینکه کسالت دارم چون شایق برفتن منزل سردار فاخر و دوستان هستم میروم ولی حال خوب نیست...»

یکساعت بظهر در امامزاده قاسم منزل سردار فاخر حاضر میشود، در آنجا صاحب اختیار، دکتر مهدی ملک زاده و سردار عشایر قشقائی حاضر بوده‌اند. پس از اندک توقف مستوفی اظهار کسالت از درد دل دائمی خود می‌نماید گفته میشود قرص‌های «اتر» خیلی مؤثر است می‌فرستند و پنج دانه قرص می‌خرند، یکی را می‌خورد احساس بشاشت در قیافه آنمرحوم ظاهر میشود، همه خوشحال و مشغول صحبت بوده‌اند و بیشتر مذاکرات در اطراف مرض سکتہ بوده است در همین هنگام دکتر ملک زاده و صاحب اختیار که مقابل ایشان نشسته بودند می‌بینند مستوفی از روی صندلی که نشسته بطرف زمین متمایل شده تصور میکنند چیزی از دستشان افتاده میخواهند از زمین بردارند ولی می‌بینند این قوس نزول زیادتر شد و نزدیک است بیفتد. یکمرتبه متوجه شده ایشان را روی زمین می‌خوابانند و مرض سکتہ را در ایشان ظاهر می‌بینند.

بلافاصله برای گرفتن خون اقدام میشود و چون وسائل نبوده دکتر ملک زاده بوسیله تیغ ژیلت زیر گوش را چند خراش میدهد باد کش میگذارند ولی هیچ خون نمی‌آید از زیر گوش دیگر چند قطره خون می‌گیرند. نبض جریان ضعیفی پیدا میکند همه خوشوقت میشوند ناگهان

۱- نقل از کتاب «اطلاعات در یک ربع قرن».

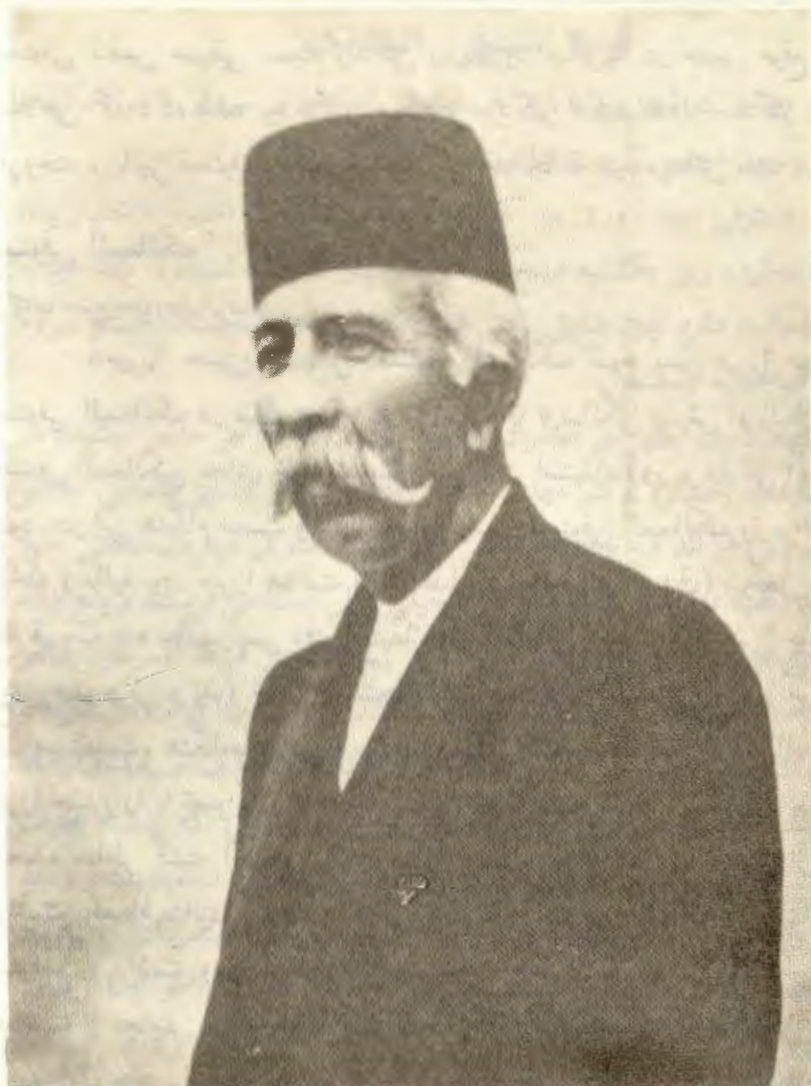
مستوفی تنفس عمیقی نموده زندگی را بدرود میگوید در همین موقع بر اثر اطلاعی که داده شده بود دکتر امیراعلم - دکتر حکیم الدوله - دکتر یونس افروخته بر بالین مستوفی حاضر میشوند ولی معالجات نتیجه بخش نبود .»

مستوفی الممالک

از کتاب «شرح حال رجال ایران»

«میرزا حسن آشتیانی مستوفی الممالک سوم پسر میرزا یوسف مستوفی الممالک در سال ۱۲۹۲ ه. ق در ۶ یا ۷ سالگی پدرش او را با لقب مستوفی الممالکی بجای خود بسمت رئیس دفتر استیفاء (وزیر دارائی) تعیین نمود. در این هنگام سمت و عنوان میرزا یوسف مستوفی الممالک وزیر اعظم داخله و مالیه بود. میرزا هدایت یا آقا هدایت (پدر دکتر مصدق) شخص معمر که قریب بده سال رئیس دفتر استیفاء (وزیر دارائی) بود پس از میرزا یوسف (پسر عمو و برادر زن) خود را مستحق لقب مستوفی الممالکی و امور مربوط بآن میدانست، هنگامیکه میرزا یوسف مستوفی الممالک پسر خرد سال خود میرزا حسن را با تصویب شاه باین سمت تعیین نمود از این پیش آمد سخت رنجیده خاطر گشته استعفاء کرد. میرزا یوسف که زیاد دل خوشی از وی نداشت بواسطه متانت و مناعت جبلی با او در مدت ده سال که ریاست دفتر استیفاء را داشت و وزیر دفتر بود مماشات میکرد، استعفاءی او را از خدا خواست و بجایش حاج میرزا نصرالله گرگانی را که یکی از مستوفی های درجه اول دفتر استیفاء بود برگزید. محمد حسن خان اعتماد السلطنه در یادداشتهای روزانه خود (۶ صفر ۱۲۹۹ ه. ق) می نویسد:

«پسر مستوفی الممالک موسوم به میرزا حسن که طفل هشت ساله است محض التفات به مستوفی الممالک و بی لطفی به وزیر دفتر که راضی از او نیست خطاب مستوفی الممالک دادند مقرر شد جبه شمس ای جهت او دوخته شود و هر روز بدفتر (وزارت دارائی) برود و بمستوفی الممالک (میرزا



میرزا حسن آشتیانی مستوفی الممالک

یوسف) همان آقا خطاب شود من گمان دارم خطاب صدر اعظمی باو (میرزا یوسف) بدهند.»

و نیز می نویسد: «۹ ربیع الاول ۱۲۹۹ ه. ق.: امروز منزل نایب السلطنه کامران میرزا (پسر ناصرالدین شاه) خلعت پوشان میرزا حسن پسر

هفت ساله مستوفی الممالک است که بمنصب مستوفی الممالکی نائل شده با جبهه دور مفتول و شمسه مرصع بعد از ظهر هر سه پسرهای شاه و شاهزاده ها و مستوفیها و غیره مستوفی الممالک جدید را بحضور آوردند.

در سال ۱۳۰۳ ه. ق. که پدرش در گذشت کارها و مشاغلی که داشت بر حسب امر شاه به پسر خرد سالش به نیابت میرزا هدایت الله وزیر دفتر که مدت شش سال از کار کناره کرده بود واگذار شد. با اینکه سمت نیابت مستوفی الممالک خرد سال بر خلاف میل وزیر دفتر و برای وی سخت ناگوار بود، ولی چون شاه امر کرده بود اطاعت نموده و هر وقت که میرزا حسن مستوفی الممالک که سنش در حدود ۱۱ سال بود بدفتر استیفا (وزارت دارائی) میرفت وزیر دفتر مانند الله ای او را جلو انداخته و خود در عقبش براه می افتاد. اعتماد السلطنه در یادداشت های روزانه خود در این باب چنین می نویسد: «یکشنبه ۹ رجب ۱۳۰۳ ه. ق. پسر صدراعظم مستوفی چون طفل است میرزا هدایت الله وزیر دفتر پسر عموی پدرش که با صدر اعظم عداوت کلی داشت اتابک (الله) او شد.» ناصرالدینشاه هم همان احترام میرزا یوسف را نسبت بمیرزا حسن منظور میداشت. چندی میان مستوفی الممالک و میرزا هدایت وزیر دفتر نائب و پیشکار او نقار و کدورت تولید شد و علتش این بود که مستوفی الممالک میخواست مهرش را در نزد خودش نگهدارد و از خود استقلال داشته باشد لکن میرزا هدایت چون او را هنوز جوان و بی تجربه میدانست راضی باین کار نبود مستوفی الممالک چون چنین دید کم کم در دفتر استیفا حاضر نمی شد و اوقات خود را بیشتر بشکار می گذرانید تا اینکه در سال ۱۳۱۸ ه. ق. در سلطنت مظفرالدین شاه در ۲۶ سالگی بارو پا رفت و مدت هفت سال بیشترش در پاریس اقامت داشت. هدایت (مخبر السلطنه) در صفحه ۵۰۲ کتاب خاطرات و خطرات تالیف خود راجع بچند سال اقامت میرزا حسن مستوفی الممالک در پاریس می نویسد: «در اواسط سن سالی چند در پاریس بسر می بردند شنیدم هر روزه

دوازده نفر از ایرانیها که در پاریس بودند بر سر سفره آقا حاضر میشدند که بدولت هنگفت میرزا یوسف در این مسافرت شکست افتاد» و بعد میگوید: «آقا به تهران تشریف آوردند و همیشه مورد توسل دولت و ملت بودند مکرر رئیس الوزراء شدند از درستی و وطن پرستی ایشان استفاده میشد و در معنی شاخص ملت محسوب میشدند وقتی پهلوی بصاحب اختیار (غلامحسین غفاری) گفته بود برفیقت بگو این اندازه بملت تکیه مکن ملتی در کار نیست حقیقت جای تأسف است که همین طور است مختصر بگویم میرزا حسن مستوفی رحمت الله علیه مردی بود رئوف، مهربان، در دوستی ثابت و از دشمنی روگردان، بدی میدید خوبی میکرد، مناعت داشت تکبر نداشت گفتند کم اراده است اراده و ثبات رأیی که او در جنگ بین المللی اول در مقابل سفارتین (روس و انگلیس) بظهور رساند در قوه هیچ یک از رجال قوم نبود.» مستوفی الممالک در اوایل مشروطیت (۱۳۲۵ ه. ق.) پس از هفت سال اقامت در اروپا باتفاق میرزا علی اصغر خان امین السلطان اتابک اعظم بایران بازگشت و در کابینه ای که اتابک تشکیل داد مستوفی وزیر جنگ شد. در دوره مشروطیت بیش از ۱۵ بار وزیر و ۱۱ بار نخست وزیر شد در انتخابات مجلس شورای ملی همیشه از تهران انتخاب میشد در دوره هفتم نیز به نمایندگی انتخاب گردید و چون از این دوره (۱۳۰۷ خ) ببعد اصول انتخابات تغییر کرد و سیستم خاصی بخود گرفت که در تمام دوره سلطنت پهلوی جریان داشت باین معنی که تمام وکلاء را طبق صورت تنظیمی که شهربانی در آن دخالت تام داشت و شاه آن را تصویب می نمود انتخاب میشدند و به مجلس تشریف می آوردند بنابر این طرز انتخاب شدن، مستوفی الممالک نمایندگی مجلس را پذیرفت^۱ و بعدها دیگر انتخاب نگردید و در ششم شهر یور ۱۳۱۱ خ (۲۵ ربیع الثانی ۱۳۵۱ ه. ق) در حدود

۱- مؤتمن الملک- و مشیرالدوله هم در دوره هفتم در لیست دولتی انتخاب شدند ولی نپذیرفتند و هر چه اصرار کردند قبول نکردند.

۶۰ سالگی در گذشت و در مقبره خانوادگی در ونک (شمیران) بخاک سپرده شد. در اطراف مرگ مرحوم مستوفی که در یک مهمانی که ناگهان شکته کرد و در گذشت خیلی حرفها زده شد و چون در آن دوره عملیات خیلی سری انجام می یافت کسی از قضیه سر در نیاورد و حقیقت امر معلوم نگردید. (خاتمه قسمت نقل شده از کتاب شرح حال رجال ایران)

مخبرالسلطنه در کتاب خاطرات و خطرات در باره درگذشت مستوفی که در زمان ریاست وزرائی او بود چنین نوشته است:

«در امامزاده قاسم مهمان سردار فاخر بودند بدون مقدمه از صندلی افتادند و داعیه حق را لبیک اجابت گفتند جنازه را به اختیاریه که محل توقفشان بود آوردند و از اختیاریه بمشایعت خاص و عام به ونک ملک خودشان بردند و در جوار پدر بزرگوارش بخاک سپردند رحمت الله علیه. از اختیاریه تا ونک مشایعین مسلمان بودیم در ونک دستجات ارامنه (ساکن ونک) با علم پیش آمدند و جلو افتادند.»

مرگ مستوفی مشکوک بود زیرا بطور یکه خود مخبرالسلطنه هدایت در صفحه ۳۸۳ خاطرات و خطرات در زیر عنوان: غوغای قشقایی چنین نوشته است:

«در سال ۱۳۰۷ ایلات جنوب قشقایی و بختیاری — ایلات خمسه و لار و شیراز را محاصره و طالب رژیم جمهوری و مستوفی را نامزد این مقام کرده بودند.» معلوم است که پهلوی باطناً و قلباً با چه نظری بمستوفی می نگریسته. بعلاوه در پاره ای از جنایاتی که میخواست مرتکب شود مستوفی تنها سد راه او بوده است چنانکه در حیات مستوفی بسیاری از کسانی که مورد کینه و بغض پهلوی بودند از مجازات های شدید مانند اعدام و غیره مصون بودند ولی پس از درگذشت مستوفی این سد شکسته شد و نصرت الدوله — تیمورتاش — سردار اسعد — سردار عشایر و دیگران با فجع ترین وضعی در زندانها مقتول گردیدند.

معلوم نیست بچه جهت و مناسبت خاصی پهلوی که از هیچ یک از رجال و نخست وزیران ملاحظه نمی نموده و احترامی قائل نبوده بمستوفی الممالک احترام می گذاشته و از او پروا داشته و آقا خطاب می کرده است؟

میگویند پس از سوء قصد بجان مدرس هم که در زمان ریاست وزرائی مستوفی اتفاق افتاده، مستوفی موضوع را در هیئت دولت مطرح نموده و به این عمل شنیع و ناجوانمردانه اعتراض کرده و تصمیم به استعفا داشته، ولی شاه با او مذاکره نموده و مانع استعفا گردیده است حال در این مذاکرات چه مطالبی رد و بدل شده و طرز استدلال و یا صحبت و نصایح مستوفی چه بوده معلوم نیست ولی قدر مسلم اینست که تا مستوفی حیات داشته دیگر مرتکب این قبیله اعمال نشده است ولی بمحض درگذشت مستوفی دست بهمه قسم اعمان فجیع زده است که این خود معمائی است؟ کما اینکه همان روز که مستوفی درگذشت صولت الدوله قشقائی نماینده مجلس و پسرش ناصرخان قشقائی که در تشییع جنازه شرکت نموده به محض خاتمه مراسم در همان ونک توقیف میشوند و این خود نکته ابهامی است که روز درگذشت مستوفی قبلاً تعیین شده و گرفتاری سردار عشایر هم بلافاصله بمرحله اجرا در آمده است!

اولین سلب مصونیت دوره پهلوی

روز هشتم شهر یور ۱۳۱۱ خ منصورالملک وزیر کشور نطق مشروحی در خصوص وقایع فارس در مجلس شورایملی ایراد نموده گفت: «آقایان نمایندگان میدانند دولت چه زحماتی برای اعاده امنیت و اجرای اصلاحات در مملکت کشیده و خود سری و حکومتهای شخصی و ملوک الطوائفی را از میان برداشته است ولی هنوز آثار آن گاهی ظاهر میشود و بعضی اشخاص با اینکه نسبت بتعویض املاک آنها اقدام شده که مجبور نباشند در محیط سابق بمانند و داخل قضایایی شوند ولی متأسفانه معلوم میشود باز خیالاتی در سر می پروراندند، در این قضایا و ارتباط مجرمانه آنها مدارک و اسناد قطعی دولت

در دست دارد که بموقع بعرض مجلس میرساند.»

اکنون قرعه بنام دو نفر از نمایندگان مجلس سردار عشایر قشقائی و فرزند ایشان ناصرخان قشقائی اصابت نموده که ناچار باید سلب مصونیت از آنها بشود و لایحه زیر تقدیم شد و بتصویب رسید.

«مجلس شورایملی اجازه میدهد که آقایان اسمعیل خان قشقائی و ناصرخان قشقائی را دولت مورد تعقیب جزائی قرار داده و پس از تکمیل اکتشاف و چگونگی مطلب مراتب را باستحضار مجلس شورایملی برساند.»

نمایندگان قشقائی قبل از سلب مصونیت زندانی شده بودند و مدتها بدون محاکمه در زندان بسربردند و بالاخره سردار عشایر معدوم و ناصرخان هم پس از سالها زندان آزاد ولی تحت نظر بود تا شهر یور ۱۳۲۰ که ناگهان بشیراز حرکت و در ایل خود وارد گردید.

اطلاعات در یکربع قرن می نویسد:

«نکته قابل ذکر اینست مادام که مستوفی الممالک حیات داشت شاه نسبت بسلب مصونیت و زندانی کردن سردار عشایر و فرزند ایشان ناصرخان قشقائی اقدامی نمی نمود زیرا مستوفی دوستی دیرینی با سردار عشایر داشت و نزد شاه از او وساطت کرده بود و شاه بواسطه احترامی که بمستوفی الممالک میگذاشت در محظور قرار گرفته و نسبت باین امر اقدام تندی روا نمیداشت لیکن بمحض فوت مستوفی نقشه خود را در سلب مصونیت نمایندگان قشقائی و دستگیری آنها عملی ساخت.^۱»

مهدی بامداد در کتاب «شرح حال رجال ایران» در باره علت توقیف صولت الدوله شرح جالبی نوشته که در زیر نقل میگردد:

«اسمعیل قشقائی صولت الدوله — سردار عشایر رئیس ایل قشقائی . (ایل قشقائی یکی از بزرگترین و بهترین ایلات ایران است که در ادوار

۱- اگر پهلوی در حیات مستوفی این قبیل اعمال شنیع را انجام نمیداده علت دیگری دارد که ذکر خواهد شد.



اسماعیل خان قشقانی صولت الدوله

مختلف بواسطه وطن خواهی و مبارزه با اجانب همیشه سپر بلا بوده و صدمات زیادی را دیده و بخود هموار کرده است) فرزند داراب خان در سال ۱۲۵۲ خ متولد و در اواخر سال ۱۳۱۱ خ در زندان قصر درگذشت. صولت الدوله در ایام جنگ بین الملل اول و پیش از آن و بلکه میتوان گفت از ابتدای امر صفای زیادی با انگلیس ها نداشت و از آنان چندان خوشش نمی آمد و باین جهت در رمضان ۱۳۳۶ ق. (خرداد ۱۲۹۷ خ برابر با ۱۹۱۸ م.) به انگلیس ها اعلان جنگ داد و نظرش از این کار این بود که پلیس جنوب را که انگلیس ها

خودسرانه در جنوب ایران زیر نظر و تعلیمات افسران انگلیسی تشکیل داده بودند بکلی از میان بردارد^۱ تا اینکه بیگانگان هیچگونه نفوذی در ایران نداشته باشند با آنان جنگ کرد لکن بمقصود و مراد خود نائل نشد و علتش هم این بود که حکومت وقت (کابینه وثوق الدوله) که دست نشانده بیگانه بود علاوه بر اینکه با او همراهی نداشت برضد او نیز بود و حتی او را هم محض رضای خاطر انگلیس ها از ریاست ایل قشقائی برکنار نمود و ایل را علیه او شوراند و برادرش سردار احتشام را که متمایل به انگلیس ها بود بر ریاست ایل قشقائی معین و منصوب کرد. صولت الدوله با اینکه با سرسختی و دلیرانه جنگید لکن بجهاتی که گفته شد شکست خورد و تلفات و خسارات زیادی را متحمل شد و بعد بواسطه کوشش خودش و تمایل شدید ایل قشقائی بوی دوباره در همین سال رئیس ایل شد و برادرش از ترس گرفتار شدن از فیروز آباد فرار کرد و نتیجه دشمنی و جنگش با انگلیس ها این شد که سرانجام از هستی ساقط گردید و در زندان قصر جان سپرد که گفته اند:

ثبت است کرده‌های تودر نزد انگلیس در هر کدام روز که خواهد ادا کند!

در دوره هشتم خودش از جهرم و پسرش ناصرخان از طرف ایل قشقائی نماینده مجلس بودند. پس از فوت حسن مستوفی الممالک در تاریخ ۶ شهریور ۱۳۱۱ خ. در یک مهمانی که خود سردار عشایر هم در آن مهمانی حضور داشت پس از غسل دادن و کفن کردن مستوفی هنگامیکه مشایعین از

۱- تا آنجا که در جریان سیاست روز وارد بوم ناصر خان و خسروخان قشقائی هم نه تنها با انگلیس ها روی خوشی نشان نمیدادند بلکه محرمانه همواره علیه سیاست انگلیسها عمل و اقدام میکردند. چنانکه خسرو قشقائی در جریان ملی کردن نفت در کمیسیون نفت محرمانه کمکهای مؤثر بملی کردن نموده و نیز با کابینه هژیر هم که او را عامل انگلیسها میدانست مخالف بوده و با آیت الله کاشانی که علیه کابینه هژیر اقدام می نمود ارتباط نزدیک داشت و در پیش برد هدف ایشان هر چه مقدورش بود عمل میکرد. همچنین ناصرخان که در آن موقع سناتور بود در هنگام خلعید نگارنده را مکرر تشویق و ترغیب مینمود. تا عمل خلع زودتر خاتمه یابد تا دست انگلیسها از منابع نفتی ایران کوتاه گردد. در جلد سوم کتاب سیاه اشاره‌ای به کمک های این دو برادر شده است.

در باغ مقبره خارج میشدند که بخانه‌های خود بروند صولت الدوله و ناصرخان پسر بزرگش که هر دو نماینده مجلس بودند و باصطلاح مصونیت قانونی داشتند بر خلاف نص صریح اصل دوازده قانون اساسی دستگیر و در زندان قصر زندانی شدند و دوروز بعد یعنی ۸ شهریور ۱۳۱۱ خ بموجب لایحه‌ای که علی منصور وزیر کشور وقت تهیه و تنظیم نموده و به مجلس داد بدون هیچ گفتگوئی باتفاق اراء بتصویب رسید و از هر دو نفر که در زندان بسر می بردند سلب مصونیت شد.

از ابتداء دوره‌های مجلس شورایملی تا این تاریخ این اولین سلب مصونیتی بود که از نماینده مجلس بعمل آمد. یکبار دیگر هم در نظر بود که صولت الدوله زندانی و سرانجام تلف شود چون مستوفی الممالک زنده بود و از او حمایت میکرد شاه هم بواسطه شخصیت مستوفی که خیلی باو احترام میگذاشت او را بخشید تا اینکه همان روز که مستوفی درگذشت پدر و پسر که نماینده مجلس بودند دستگیر شدند معروف است که سردار عشایر در سر جنازه مستوفی بیش از دیگران گریه میکرد. یکی از حضار او را تسلی میداد که گریه نکن بس است. صولت الدوله میگفت که بیشتر بحال خودم گریه میکنم که وضع من بعد از این چه خواهد شد و اتفاقاً هم خوب پیش بینی کرده بود. اسمعیل خان قشقائی و ناصرخان پسرش مدتی در زندان بسر می بردند تا اینکه سردار عشایر در اواخر سال ۱۳۱۱ خورشیدی در زندان قصر در ۵۹ سالگی درگذشت. و چندی بعد هم ناصرخان آزاد گردید و تا شهریور ۱۳۲۰ خ. سخت زیر نظر بود در این تاریخ یعنی پس از استعفای رضا شاه پهلوی از سلطنت و تغییر اوضاع بدون اجازه به فارس رفت و در میان ایل قشقائی قرار گرفت - صولت الدوله در دوره‌های ۵ و ۸ از جهرم نماینده مجلس بوده است».

علت گرفتاری و سلب مصونیت و زندانی شدن و بالاخره نابودی اسمعیل خان قشقائی (صولت الدوله) را باید در مخالفت و مبارزه ایل قشقائی

با انگلیسها جستجو کرد. بهترین سند در این باره مطلبی است که سیر دنیس رایت در کتاب خود بنام «انگلیسها در میان ایرانیها» نوشته است. نامبرده در کتاب خود چنین نوشته است^۱:

«در تمام مدت تابستان سال ۱۹۱۸م اوضاع فارس برای انگلیسها بحرانی و پر مخاطره بود (بوژه هنگامیکه در حدود شش هزار نفر از قشقائی ها و متحدانشان گروه عمده نفرات ذخیره سایکس را که موقتاً در شیراز مستقر بود، در محاصره گرفتند) سایکس پیش از آنکه از طرف آن گروه مورد حمله قرار گیرد دست به تهاجم زد، ولی با این حال تنها در ماه اکتبر همان سال بود که پس از چندین برخورد شدید بین دو طرف وی توانست قشقائی ها را که در فن جنگ چریکی زبردست بودند، شکست دهد. هر دو طرف تلفات سنگینی دادند... بدنبال شکست قشقائیا و متحدانشان نیروی انگلیسی مستقر در بوشهر و شیراز توانستند راه کاروانرو بوشهر به شیراز را بگشایند...»

مخبرالسلطنه هدایت در خاطرات و خطرات در زیر عنوان «غوغای قشقائی» چنین می نویسد:

«با اینکه خلع اسلحه شده است، ایلات بی سلاح نیستند با همه اهتمامات نه خیال شرارت از سر ایلات بیرون رفته نه هوای استفاده از دل نظامیان. اینان پیچیدگی میکنند آنان طغیان، علی خان برادر صولت الدوله علم فساد بر پا کرده بهارلو و ایلات خمسه شریک معرکه شده اند. درلار هم زادخان سر نافرمانی برداشته شیراز را محاصره کرده اند، شیبانی (سرتیپ حبیب الله) و صولت الدوله که هم رئیس ایل قشقائی است هم نماینده مجلس، مأمور فارس شدند. تدبیر شیبانی این شد که با طیاره اعلان عفو

۱- سردیس رایت سالهای دراز بالاترین مناصب دیپلماتیک را عهده دار بوده و به اسناد متعدد سیاسی و تاریخی دسترسی داشته یعنی پس از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ که روابط سیاسی ایران و بریتانیا از نو برقرار گشت با سمت کاردار به تهران آمده وی بعداً چند سالی سفیر کبیر بریتانیا در اتیوپی بود سپس ۱۹۶۳ (این بار با رتبه سفیر کبیر) به تهران بازگشت و هشت سال در این سمت باقی بوده است، و کتابی نسبتاً مفصل بنام انگلیسها در میان ایرانیان نوشته که اخیراً لطف علی جنجی ترجمه کرده است.

عمومی در اطراف پرتاب کند.

در این اثنا بختیاری هم در اطراف اصفهان جنجالی کرده و مجالی بدست آورده آوازه در انداخته اند که ایران جمهوری است و مستوفی الممالک رئیس جمهور. سردار اسعد مأمور اصفهان شد. اول شب بود نگران برای خداحافظی آمد کنار پوش که محل تشکیل هیئت است مرا ملاقات کرد. سخت متوحش بود. گفتم اندیشه بخود راه ندهید خطری نیست. تیمورتاش آمد اشاره ای کرد کناری رفتیم گفت خبری رسیده است که تسمه از پشت من کشیده. گفتم عاقبت خیر است ابداً وحشت نداشته باشید. روز دیگر به سعدآباد رفتیم تیمورتاش گفت شاه سخت نگران است ملاقاتی بکن. بعمارت سنگی رفتیم در ایوان غربی نشسته بودند پیدا بود که خالی از ملالی نیستند متفرقه صحبت کردم، عرض کردم اعلیحضرت نباید از قضایای فارس و اصفهان نگران باشند تا اول ربیع الاول آرامش برقرار خواهد شد، بی تأثیر نبود لیکن بنظر تعجب در من نگریستند، اتفاق روز اول مرداد هم فارس هم اصفهان آرام گرفته بود شاه بهیئت تشریف آوردند در حالی که دست آریا در دستشان بود فرمودند این در قضایای فارس خدمت کرده است یک درجه بر رتبه او افزوده شود مطابق قانون جاری مجال نداشت بمجلس پیشنهاد شد و یک رتبه در باره او بتصویب رسید از رتبه ۷ به ۸ ارتقاء یافت.

صارم الدوله پسر ظل السلطان را که حاکم فارس بود مغضوباً با طیاره بتهران آوردند در ضمن از شاه شنیدم که فرمودند نمی کشمش و این در موقعی بود که مزد دست وثوق الدوله و صارم الدوله و نصرت الدوله در بستن قرار داد ۱۹۱۹ استرداد میشد.»

جنگ تامرادی و علت آن

«لهراسب بویراحمدی قهرمان جنگ معروف تنگ تامرادی است. وی مردی رشید و بلند بالا و قوی هیکل و تیرانداز ماهری بود. و در این جنگ تلفات سنگینی بقوای دولتی وارد گردید که سرلشگر حبیب الله خان شیبانی

شکست سختی خورده است.

لهراسب از طایفه باطولی از توابع بویراحمدی گرمسیری است. زمانیکه فرماندهی پادگان بهبهان با سرهنگ حسین آقاخان خزاعی بود معمول شده بود که مقداری هیزم بطور سورات غیر مجانی برای مصرف پادگان حمل شود. از طرف طایفه محمولات حمل شده علاوه بر چند مکاری لهراسب را که چون رشید و با فهم و شعورتر از سایرین بود بسرپرستی آنها می فرستند هنگام تحویل گرفتن محمولات بجای اینکه وجه هیزم را بپردازند بهانه اینکه وزن بار کم است او را در سر بازخانه کتک می زنند. لهراسب که بی گناه بوده بسیار ناراحت گردیده تصمیم خود را میگیرد و میگویند قسم یاد میکند که بجای هر چماق که باورده اند یک نفر سر باز یا نوکر دولت را خواهم کشت.

از بهبهان پس از کتک خوردن خارج شده و چار پایان را بتوسط یک دونفر از همراهان باز می فرستد و خودش با چهار نفر دیگر چماقهای بزرگی را بدوش گذارده از طریق تنگ کتاب که جاده معروف و محل معدن مومیائی است رهسپار شده و بدو نفر امنیه مسلح برخورد میکند، بضرب چماق دونفر امنیه مزبور را کشته و دو قبضه تفنگ بدست می آورد و شبانه اطراف پست امنیه تنگ کتاب را محاصره کرده و آنان را مستأصل و همه را خلع سلاح و مقتول میکند. موقع مراجعت دارای چند قبضه تفنگ بوده و علناً شروع بیباغی گری می کند. بمراد او باندازه ای طول و اهمیت پیدا کرد که دولت مجبوراً برای سرکوبی تمام ایل بویراحمدی قشون اعزام کرد.

جنگ تامرادی یکی از جنگهای مهیب تاریخ دوران پهلوی است. روزیکه سرلشکر شیبانی با گرفتن قلّه کوه مشرف و مسلط به تنگ مزبور برضاشاه تلگراف میکند که قشون ما بجائی رسیده که پای قشون نادر هم بانجا نرسیده بوده است؟! فردای آنروز مغرورانه دستور میدهد نیرو عقب نشسته و مواضع بدست آورده خود را تخلیه کنند.

خیلی ها خواستند از عمل اشتباه مزبور جلوگیری کنند نتوانستند و حتی ناصرخان قشقائی که آنروز به طرفداری دولت با عده‌ای از ایلات ممسنی بمقابله با بویراحمدی‌ها آمده بود اصرار ورزید ولی شیبانی جواب او را با لبخند تحقیرانه رد کرد.

فردای آنروز نفرات بویراحمدی بسرکردگی لهراسب ارتفاعات را گرفته و آب را بروی قوای دولتی بستند و مثل برگ خزان از سربازان ریختند. بطوریکه برای بدست آوردن یک مشک آب از چشمه نزدیک ده پانزده نفر کشته شد و یک هنگ بفرماندهی زندیه حمله کرد و تمام نفرات خود را از دست داد و موفق بگرفتن آنجا که در دست بویراحمدیها بود نشد. یکی از سرگردها که حضور داشت میگفت سرلشکر شیبانی جلوچادر ایستاده با دوربین مواضع دور را میدید در اطراف او گلوله دشمن گرد و خاک میکرد.

ستوان یکمی آمد دست بالا کرده خواست گزارش بدهد درحینی که میگفت: حضرت اجل... گلوله‌ای آمد از پهلوی او خورد قلبش را داغون کرد. همانجا افتاد اما شیبانی از جای خود تکان نخورد بلکه نشست سر مقتول را بر زانوی خود گذاشته در حالیکه افسر مزبور جان میداد سرلشکر با قطرات اشک افسر مقتول را بدرقه کرد.

در این موقع ناصرخان قشقائی آمد دست بر شانه سرلشکر نهاده گفت: حضرت اجل استدعا دارم تشریف بیاورید درون چادر شما را می‌زنند. شیبانی خنده‌ای کرد گفت پاگون‌های من بمن اجازه نمیدهند که بدرون چادر بروم بلکه شرافت سربازی امر میکند که یکقدم هم جلوتر بگذارم و یکقدم جلوتر رفت، آنروز خیلی سرباز کشته شد.

سرلشکر با وجود سوءظنی که بقشقائی‌ها و لرهای ممسنی که بکمک او آمده بودند داشت ناچار شد که اجازه بدهد افراد مزبور دو ساعت تیراندازی کنند و بمحض اینکه تیراندازی ایلات شروع شد در مدت یکساعت

۷۵ نفر زده شد و بویراحمدیها فهمیدند که دیگر سر بازان وظیفه تیراندازی نمی کنند. این بود که همان لهراسب داد زده فرمان داد: آهای بویراحمدیها خود را حفاظت کنید این تیرها مال ایلات است. و چند ناسزا هم بآنها گفت.

بالاخره در همان جنگ لهراسب بوسیله یکی از نوکرهایش از عقب سر مورد اصابت گلوله قرار گرفت و کشته شد.»

اقتباس از نوشته نصرت الله فتحی

درگذشت امیرمؤید سواد کوهی

در جلد دوم گفته شد که مادر رضاخان هنگامیکه از مازندران بتهران می آمده مدتی در خانه امیرمؤید بسر می برده و امیرمؤید باو محبت کرده است. با اینهمه سردار سپه با او خوب نبود بر اصل سیاست «حکومت تمرکز قدرت» و از بین بردن متنفذین و سران عشایر و ایلات دوپسر او را تیرباران نمود و نیز گفته شد که یکی از علل طغیان لاهاک بواسطه قرباتی بود که با امیرمؤید داشت و بخونخواهی دوپسر امیرمؤید بوده است.

در کتاب شرح حال رجال ایران در باره امیرمؤید چنین نوشته است: «اسمعیل خان امیرمؤید سواد کوهی (رئیس ایل باوند) متولد ۱۲۳۳ خورشیدی پسر ابراهیم خان شعاع الملک و برادر لطف الله خان شعاع الملک از تحصیل کرده های دارالفنون تهران بود، سابقاً در زمان ناصرالدین شاه اغلب در تهران جزء عملة خلوت و شکاز بود و همیشه ریاست ایل سوادکوه و سوارهای آن محل را داشت در دوره مظفردالدینشاه بواسطه دسائس درباری از تهران مهاجرت و اغلب در محل خود اقامت اختیار نمود. در موقعیکه محمد علیشاه در سال ۱۳۲۹ ه. ق. از راه مازندران بخیال تصرف تهران می آمد میگویند اسمعیل خان هم با او همراهی کرد ولی ضدیت اسمعیل خان در مازندران بر خلاف قشون روس قولی است که جملگی برآند و چون نفوذ کاملی در صفحه مازندران داشت برای این مقصود خیلی قابل استفاده بود.



امیر مؤید سواد کوهی

در دوره سوم مجلس شورای ملی در سال ۱۳۳۳ ه. ق. از طرف ساری وکیل گردید و در محرم ۱۳۳۴ ه. ق. که قشون روس از طریق قزوین به تهران رهسپار بود و اغلب ملیون از تهران بطرف قم مهاجرت کردند او هم به همراه شیخ ابراهیم زنجان‌نی برای ضدیت با قشون روس بطرف مازندران حرکت کرد و مشغول اقدامات شد. در زمان نخست وزیری حسن وثوق (وثوق الدوله) در سال

۱۳۳۶ ق. برابر با ۱۲۹۷ خ او را با فرزندانش بتهران آوردند و مدتی در تهران زیر نظر بود و بعد بمازندران رفت و در زمان نخست وزیری و وزارت جنگی رضاخان سردار سپه دوباره او را تحت الحفظ بتهران آوردند و به کرمانشاه تبعیدش کردند و دو فرزندش نیز کشته شدند. (دو پسر امیرمؤید بنام عباس خان سهم الممالک و اسدالله خان هژبرالسلطان در سال ۱۳۰۳ خورشیدی در گرگان دستگیر و در دهکده کلاک بین گرگان و بهشهر در همین سال تیرباران شدند.) امیرمؤید پس از بازگشت از آلمان در سال ۱۳۱۱ خ در تهران بناخوشی سرطان در ۷۸ سالگی درگذشت.»

ماشین امضا

چگونگی امور در کابینه هدایت

در دوران رضاشاه امور مملکتی و کارها طبق قانون اساسی جریان پیدا نمی کرد و در هیئت دولت که مسئولیت مشترک داشتند عمل نمیشده یعنی مطرح نمی گشته است. زیرا وزراء هریک در امور جاری کار وزارتخانه خود را با شاه در میان میگذاشته و یا دستور می گرفته و همین که مورد موافقت شاه قرار میگرفته، ظاهراً برای تصویب و اطلاع در هیئت دولت مطرح میشده و همین که وزیر مربوطه میگفته بعرض رساندم تصویب فرمودند کافی بود و دیگر هیچیک از وزیران حق ایراد و اشکال و اعتراضی نداشته بایستی کورکورانه و بدون چون و چرا امضاء نمایند و در حقیقت ماشین امضاء بوده اند و اگر در این میان معاملاتی با خارجی ها میشده و حق العمل یا حق و حسابی داشته بجیب شاه می رفته است. این موضوع را مخبرالسلطنه هدایت رئیس الوزراء وقت در کتاب خاطرات و خطرات چنین تشریح و مجسم نموده است:

«کارخانه قندسازی

فروغی در وزارت فواید عامه فاتح را به اروپا فرستاد که در اطراف کارخانجات افزارسازی مطالعه بعمل بیاورد و با رسم تجارت امروزه ضرورتی

نداشت و سبب تأخیر شد و شرحی از دفتر مخصوص بمن نوشته شد که علت تأخیر خرید کارخانه چیست؟ شما که در امر قند عقیده اظهار کرده بودید و من پیشنهادی بعرض رسانده بودم. باری بهر جهت جوابی دادم وزراء مستقیماً با شاه مذاکره میکنند فقط راپرتی به هیئت می آورند که بعرض رساندم تصویب فرمودند. من پس از رفتن فاتح از مسافرت و قصد او مطلع شدم و از دادن توضیحات خودداری دارم، توجه شاهانه از تجار تشویقی کرده کارخانه کهریزک را دایر کردند.

با ترتیبی که در فرنگ هست سفارش کارخانه مأمور مخصوص نمیخواهد، نمیدانم چه منظور بوده، بصیری لازم است که بداند چه سفارش بدهد. ریسمان ریزی را مرحوم صنیع الدوله بسفارش کتبی خواست. در افتتاح کارخانه کرج از طرف وزارتخانه خطابه ای تدارک شده بود و در مقدمه شرح مبسوطی در تمجید از پیشرفت‌ها. شاه متغیر شدند که تظاهر می کنید و خطابه خوانده نشد و این خود تظاهری فوق تظاهر است نماینده اشکودا در تهران با من داخل مذاکره شد و بتوسط او کارخانه کرج خریداری شد بدون آنکه مأموری مخصوص بارو پا برود. پس از اتمام قرارداد پیغام کرد. علی الرسم کارخانه صدسه حق العمل میدهد گفتم از قیمت کسر کن. بشاه عرض کردم و نمیدانم آن صدسه به کجا رسیده چون تمرکزی در کار نیست...»

هدایت در جای دیگر چنین نوشته است:

«چراغ برق تهران

در تابستان ۱۳۱۰ تیمورتاش باتفاق داور و حسین خان و یارانشای من در قلحک با نماینده کمپانی بلژیکی نشستند و قرارداد برای خرید چراغ برق تهران تنظیم کردند، سر شبی تیمورتاش قرارداد را آورد به هیئت که نخوانده

۱- مسلماً پهلوی که مورا از ماست می کشیده کی جز خودش قدرت داشته آن صدی سه را دریافت نماید؟

پاراف شود که بعرض رسیده تصویب فرمودند (فرمول رایج) مسئله قدری بی رویه بنظر آمد بداور گفتم من که نمیدانم در این قرارداد چه نوشته شده است، شما میدانید باید اول شما پاراف کنید بعد من به اعتماد بشما پاراف خواهم کرد و چنین کردیم، پس از توقیف تیمورتاش کمپانی آمد که وسایل فراهم شده است. فروغی وزیر خارجه امتیاز نامه را آورد که امضاء شود خوانده شد چند فصل آنرا من نپسندیدم سلب اختیار دولت در امور کمپانی و صدی بیست از اجرای کار بلژیکی باشند که مجال برای ایرانی بریاستی نمی ماند. قیمت برق به اختیار کمپانی و حکومت در اختلافات با خودش گفتم من امضاء نمی کنم و و استعفا کنم. داور شیراز بود و شاه مازندران هر دو آمدند به داور امساک خودم را در موقع پاراف یادآور شدم. داور عنوان استعفای مرا شنیده بود گفت در امری که رئیس استعفاء بدهد وزراء چگونه امضاء خواهند کرد و فروغی گفت بعرض رسانده ام فرمودند خودم می آیم به هیئت میگویم چه باید کرد. دیدم فروغی لابد بنفع کمپانی صحبت کرده است و من در هیئت باید محاجه کنم، صبح چهارشنبه شرفیاب شدم فرمودند چیست؟ عرض کردم شرفیاب شدم شاید فرمایشی باشد. با قدری تشدد فرمودند من عرضی ندارم. گفتم من عرض دارم. فرمودند چیست؟ گفتم امتیازی که برای برق تهران تدارک شده است چند فصل مضر دارد، وزراء خواستند امضاء شود گفته ام اگر این قرارداد را باید امضاء کرد من پای شاه را می بوسم و مرخص می شوم، فرمودند می آیم در هیئت میگویم چه باید کرد. خوب شد مرا مسبوق کردی، به هیئت تشریف آوردند فرمودند این مسئله کار بلدیه است به آنجا رجوع کنید به بلدیه رجوع شد و سر نگرفت».

هدایت چند صفحه بعد در مورد راه آهن چنین نوشته است:

«معما !

به تشویق دکتر میلیسپو رئیس مالیه یولند امریکائی استخدام شد، طرح اول راه آهن را ریخت نظر شاه دیگر شد. ساختمان راه به شرکت فیلیپ

هلنسبان، یولیوس برگر و سیمنس کمپانی های آلمانی راجع گشت. شمال را خودشان برداشتند و بملاحظات تجارتي یولن آمریکائی را در کار شریک کرده جنوب را باو واگذارند و امانی مشغول کار شدند. سیل غیر احتمالی صدمه کلى وارد آورد. امریکائی ها از کار خارج شدند در صورتیکه ساختمان آلمانی ها در نهایت خوبی بود قسمتهای دیگر مکرر محتاج تعمیر شده است و کار آلمانی از هر جهت رجحان دارد، چندی کار بدست مهندسین داخله ادامه یافت تعهد آلمانها سر رسید حتی از ژاپن مهندس خواسته شد، در شمال بکمک مهندسین کامپساکس باتفاق یکی از کارگزاران ترک با فروغی آشنا بود بتهران آمد. این شرکت دانمارکی در ترکیه عملیات رضایت بخشی کرده است بسعی فروغی ساختمان راه آهن باین شرکت واگذار شد در وزارت منصور.

شرکت شش میلیون لیره بالمقاطعه برای اداره و تدارک افزار کار خواست سواى مخارج ساختمان، شرکتی آلمانی ۵ میلیون پیشنهاد کرد، من در هیئت مذاکره کردم وزارت راه یک میلیون کاست در ثانی آلمانی ها چهارمیلیون و نیم پیشنهاد دادند بشاه عرض کردم منصورالملک حاضر بود گفت در پنج میلیون قرارداد با کامپساکس امضاء شده است شاه که اعتنا بامضای فلک ندارد فرمود خالا که امضاء کرده ای باشد. در صورتیکه ساختمان آلمانها در نهایت خوبی بود و قسمتهای دیگر مکرر محتاج تعمیر شده است و کار آلمانی ها از هر جهت رجحان دارد من تعجب کردم شاه که جزئیات را در اقتصاد ملاحظه دارد چطور نیم میلیون لیره اغماض می فرمایند و حال آنکه قرارداد مقطوعاً بتصویب هیئت نرسیده بود از اول ۱۳۱۲ ساختمان بعهدۀ کامپساکس قرار گرفت و عملیات بمناقصه انجام میشد، مصالح راه خریداری از داخله یا خارجه.»

سالها پس از خانه نشینی مخبرالسلطنه یکی از دوستانش (نوری) از مشارالیه می پرسد: بفرمائید حضرتعالی چند سال نخست وزیر بودید؟

مخبرالسلطنه در پاسخ میگوید: بفرمائید چند سال ماشین امضاء رضاشاه بودم!

قتل عبدالحسین دیبا

چو محرم شدی ایمن از خود مباش
که محرم به یک نقطه محرم شود

سید عبدالحسین خان دیبا نماینده مجلس و رئیس محاسبات وزارت دربار واز محارم رضاشاه و با عبدالحسین تیمورتاش بسیار نزدیک و دوست بود. قبل از آنکه تیمورتاش از خدمت برکنار گردد عبدالحسین دیبا را از کار برکنار و پس از چندی او را توقیف سپس تقاضای سلب مصونیت او از مجلس دوره هشتم گردید که بلافاصله تصویب شد.

دیبا متهم بود که امیر منصور پسر سپهدار اعظم را با امر غیر واقع که نمایندگی رشت در دوره نهم باشد امیدوار نموده و مبلغ دو هزار تومان باین عنوان از او اخذ و کلاهبرداری کرده است و دلیل محکمه قطعه کارت مربوط بدیبا بود حاکی از اعتراف او بدریافت وجه و شهادت فتح الله اکبر و ملاقاتهای مختلف حاج مشار سعدیه با امیر منصور و دیبا و تسلیم وجه به دیبا در اطاق خواب او. پس از تشکیل جلسه محاکمه و مدافعات و کلای طرفین دعا: که عبارت بودند از همراز، سلطانی، ارسلان خلعت بری و دفاع مشار سعدیه، محکمه دیبا را به ده ماه حبس تأدیبی محکوم ساخت. خود دیبا در دفاعش گفته بود:

ما در پیاله عکس رخ یار دیده ایم ای بی خبر ز لذت مشرب مدام ما
من چیزهائی میدانم که نمی توانم بر زبان آورم. حتی میتوانسته بگوید که قبل از آنکه از من سلب مصونیت نمایند مرا توقیف کرده اند، در حالیکه موقع طرح لایحه سلب مصونیت حق دفاع داشته ام تا مجلس رأی بدهد، بقدری تحت فشار و شکنجه بود که این چند کلام را هم در دفاعش نگفته است.

دیا کی بوده است؟

در کتاب شرح حال رجال ایران در جلد پنجم در باره دیا چنین نوشته است:

«سید عبدالحسین خان دیا وکیل الملک پسر فضل الله خان وکیل الملک وزیر خلوت و برادر کهنتر حشمت الدوله والا تبار، در ایران و پاریس تحصیلاتی نموده و به تناوب دارای این مشاغل بود: پیشخدمت شاه— رئیس محاسبات سرکنسولی ایران در تفلیس— رئیس محاسبات خزانه— کنسول ایران در باطوم— رئیس محاسبات دربار و ضمناً بچند زبان بیگانه آشنا بود و زنی داشته بنام بلبل^۱ نامبرده در سال ۱۳۰۶ قمری در تبریز متولد و در سال ۱۳۱۷ در حال تبعید در ۵۴ سالگی در ملایر کشته شد و در همانجا مدفون گردید.»

استخراج از پرونده محاکمه قتل دیا

دیا— عبدالحسین وکیل الملک طبق تلگراف شماره ۳۲۸۱ مورخ ۱۳۱۶/۲/۱ بمالایر اعزام میشود و شب ۲۶ خرداد ۱۳۱۷ کشته میشود.

جهانسوزی در روز ۱۳۱۷/۱/۲۳ طی شماره ۱۲۵ بشهربانی کل چنین نوشته است: عبدالحسین دیا که سابقاً مبتلا بمرض کلیه و تحت معالجه بوده بعلاوه یکی دو روز است بمرض قلبی مبتلا و تحت معالجه است.

و در نامه دیگر می نویسد:

پیرو ۱۲۷ عبدالحسین دیا ساعت سه صبح فوت و طبق مقررات دفن گردید ۱۳۱۷/۳/۲۶».

هدایت در خاطرات و خطرات می نویسد:

«... دیا دستی در قمار داشته است، از مجلل ۲۵ هزار تومان

۱— این نام را تیمورتاش وزیر دربار برایش گذاشته بوده است.

می برده مجلل در این موقع سگته کرد، شاه امر فرمودند آن برد را بورته رد کرد».

در همین صفحه می نویسد:

گفته شد خزانه دست خورده است. دیبا مظنون بود.

شرح قتل وکیل الدوله دیبا

اول اردیبهشت ۱۳۱۶ عبدالحسین دیبا را که مدتی بود مدت حبس آن مرحوم پایان رسیده و باید آزاد شود از زندان مرکز بزرگان ملایر منتقل کردند. در تاریخ اول اردیبهشت ۱۳۱۶ سر پاس مختاری نامه صادر و دستور اکید می دهد که این زندانی (دیبا) با هیچکس نباید ملاقات و مراوده و مکاتبه نماید و نیز بحمام هم نباید برود، حتی مأمورین محل او را شناسند و ندانند کیست و هر که هر سؤالی بکند در جواب او انکار و نفی کامل گفته شود و اگر کسی تسامح یا غفلت نماید مسئول خواهد بود و سخت مجازات خواهد شد. بنابراین دیبا را در زندان ملایر بنام (حاجی آقا) معروف کرده مانع مراوده او شده بودند. پس از مدتی گزارشی از شهربانی ملایر رسید که این شخص با نهایت سختی و ذلت زندگانی میکند و با روزی پانزده شاهی نمی تواند زیست نماید. یک قرآن خطی و یک انگشتر دارد اجازه می خواهد که آنها را بفروشد و بمصرف خود برساند. مضمون گزارش بشاه داده میشود. شاه میگوید مگر آنجا مهمانخانه است که می خواهد خوش بگذرانند باید آنقدر بماند تا بمیرد.

در بیستم فروردین ۱۳۱۷ محمد کاظم جهانسوزی (در بچگی خادم مرحوم رئیس التجار و در حین گرفتاری رئیس شهربانی قم بود) از کاشمر بملایر منتقل و بریاست شهربانی آن شهر منصوب شد، در تاریخ ۱۴ اردیبهشت ۱۳۱۷ بر حسب تلگراف رمز بعنوان مرخصی بتهران احضار و در ۲۲ اردیبهشت ۱۳۱۷ با دستور مخصوص و تعلیم مخفی از شخص سر پاس

مختاری بملاير مراجعت و در شب ۲۶ خرداد ۱۳۱۷ بقتل آن مرحوم مظلوم مبادرت نمود.

اینک جریان قتل

ولی الله شادمان پاسبان محل که شاهد فاجعه بود چنین شهادت میدهد. همچنین تلویحاتی که از اقرار متهمین بدست آمده جریان قتل را بطوریکه شاهد نقل کرده تأیید نموده اند اینک شرح واقعه:

ساعت یازده و نیم شب مزبور یاور جهانسوزی و فدوی و فروتن و چوبین و نظمی در حالیکه همه لباس شخصی پوشیده و گیوه پیا کرده بودند وارد محل شهربانی شده و به ولی الله گفتند: اگر کسی عارض شود او را راه مده و بگو فردا صبح بیا. سه نفر از آنها وارد زندان شده و گفتند حاج آقا را بیاورید. ولی الله می گوید: من خیلی کنجکاوی کردم که بر اسرار آنها واقف شوم. مرحوم دیبا را با حال بد و در صورتیکه دست بند بدست او و پابند بنایش زده بودند وارد اطاق شهربانی کرده بر صندلی قرار داده، فروتن پشت میز نشسته در صورت ظاهر شروع بباز پرسی نمود.

در همان اثنا «فدوی» از اطاق خارج و بگوشه حیاط شهربانی رفته دستمالی با خود آورد و پشت سر پنهان نمود که من آنرا خوب میدیدم بمجرد ورود باطاق صدای اوخ از حلقوم دیبا خارج شد و صدای افتادن او بگوشم رسید. من برای اینکه خوب مطلع شوم تفنگ را به در تکیه داده از پنجره مشرف بدرون اطاق شدم و خوب تماشا کردم دیدم دیبا را بر زمین انداخته یاور جهانسوزی پای خود را بر گردن او نهاده و فدوی روی سینه او ایستاده کمی خم شده دست بگلوی دیبا برده بود، هادی نظمی هم شانه آن مرحوم را سخت گرفته و فروتن هم روی پای او نشسته بود چوبین هم سرش را نگاه داشته بود. با این حال و با این عده مدت بیست دقیقه طول کشید تا از عمل خفه کردن و قتل فارغ شدند، تقریباً یکساعت و نیم بعد از نصف شب عمل قتل بانجام رسید.

همان ساعت یک نفر پاسبان بمنزل سید جعفر غسال فرستادند و او را با تابوت حاضر کردند. سه ساعت بعد از نصف شب سید جعفر غسال بشهربانی حاضر شد.

اظهار سید جعفر غسال

سید جعفر میگوید: بمن گفتند این مرده را ببر بشوی. من گفتم شب نمی شود، بماند تا صبح. یاور جهانسوزی گفت فضولی مکن پدرت را درمی آورم. آنگاه من حاضر شده و چهار نفر پاسبان مرحوم دیا را از کیسه کشیده (گویا اول بنا بود با کیسه بدون تشریفات دفنش کنند) در تابوت نهاده حمل نمودند، بغسالخانه رسیدیم جهانسوزی و فدوی و فروتن هم با ما تا غسالخانه آمدند من عمل شستشورا انجام دادم و آفتاب نزدیک بود طلوع کند که بدفن مبادرت نمودند سید جعفر در پاسخ باز پرس که از او پرسیده بود آیا علامات و آثاری در بدن او بود پاسخ داد فقط روی او سیاه بوده ولی بدنش مثل بلور سفید بود.

پس از مرگ

روز بعد از واقعه شایع شده بود که یک اتومبیل از مرکز آمده و دیا را بزندان کرمانشاهان منتقل نمود ولی در دفتر زندان چنین وارد کرده بودند که بر اثر حمله قلبی دیا سخته کرد. چون خبر حمله قلبی و انتقال بکرمانشاهان میان پاسبانان تولید شک و تردید کرد یاور جهانسوزی همه را احضار و پس از صف کشیدن نطق کرد و گفت: ما تمام مأمورین شهربانی مأمور سیاسی هستیم سیاست هم مشتمل بر اسرار است که باید آن اسرار را شنید و اطاعت کرد و فراموش نمود بنابر این اگر یک کلمه از اسرار شهربانی گفته شود گوینده را اعدام میکنم، چند روز بعد طبق نامه که سر پاس مختاری نوشته بود مبلغ سه هزار ریال (سیصد تومان) وجه از اعتبار مخفی فرستاده مابین قاتلین تقسیم شد.

اعزام ولیعهد بسویس

با آنکه رضاشاه دلبستگی شدیدی به محمد رضا پهلوی ولیعهد داشت معهذا قبول کرد که فرزند خود را برای تحصیل بارو پا اعزام دارد. این تصمیم روز ۱۵ شهریور ۱۳۱۰ بمرحله اجرا گذارده شد. در ساعت ۴ بعد از ظهر آنروز کشتی جنگی دولت شوروی که آن دولت مخصوص این مسافرت فرستاده بود در میان تشریفات نظامی که از طرف گارد احترام و گارد احترام شوروی که از مسکو اعزام شده بود ساحل بندر انزلی را ترک گفت و عازم باکو شد، رضا شاه تا وقتی کشتی جنگی «پولیان» از نظر ناپدید شد ساحل دریا را ترک نکرد.

تیمورتاش وزیر دربار، دکتر مؤدب الدوله نفیسی که از اطباء معروف تهران بود به همراهی عزیمت نمودند. دولت شوروی بمناسبت عبور ولیعهد ایران اعلام نمود که کلیه محبوسین ایرانی را که بموجب حکم محاکم شوروی زندانی هستند آزاد خواهد کرد.

اعزام چهارمین دسته محصلین

در اواخر شهریور ماه ۱۳۱۰ نیز چهارمین دسته محصلین برای فرا گرفتن دوره عالی در علوم مختلفه، مورد احتیاج کشور که در حدود صد نفر بودند عازم اروپا گردیدند.

تیرگی روابط ایران با آلمان

در سال ۱۳۱۰ خ یکی از مجله های آلمان که ضاحب امتیاز آن یکنفر آلمانی بنام «لئومانیاس» و بزبان فارسی منتشر میشد درباره رژیم پلیسی و حکومت دیکتاتوری ایران مقالاتی و در یکی از شماره های آن کاریکاتوری داشت که نسبت به پهلوی بسیار موهن بوده است.

بهتر است قبلاً نوشته مخبرالسلطنه هدایت را که در این موقع رئیس الوزراء بود نقل نموده سپس به بقیه ماجرا پرداخته شود:

هدایت در صفحه ۳۹۰ و ۳۹۱ خاطرات و خطرات چنین نوشته است:

«در روزنامه مصور مونیخ شرحی با نقش و نگار در عنوان قیصر بی نام و نشان منتشر شد نگارنده لئوماناس و مضمون آنکه پهلوی را تبار معروفی نیست در ریاست قراولان سفارت آلمان از «گراف کواک» ضربتی خورده است...»

از وزارت خارجه به سفیر آلمان که تازه وارد شده است اخطار میشود و از عقبات آن اظهار نگرانی.

در اطراف مسئله قلمفرسائی خالی از حقیقت هم چنانکه شیوه مغرض است شده بود، از سفارت برلن بر حسب وظیفه نسخه ای بتهران فرستاده شد، خاطر پهلوی را بی اندازه آزرده کرد تغییر متخصصین آلمانی را از قورخانه جواب گفت و از وزارت خارجه آلمان تقاضای جبران شد.

در آلمان به اخبار روزنامجات درجه دوم و سوم اعتنائی نیست، سوابق تاریخی هم درست است. افسری رنجیده شرحی در مذمت فردر یک کبیر نگاشته مقابل در بچه دفتر را بدیوار نصب کرد. فردر یک دید مردم ازدحام کرده میخواندند، گماشته ای را فرستاد خبر بیاورد، رفت و برگشت و جرأت نمیکند مضامین ورقه را بگوید. فردر یک میگوید هر چه هست بگو. میگوید: میفرماید برو ورقه را بکن زیرتر نصب کن که خلق در خواندنش زحمت نداشته باشند.

دولت آلمان را قانون در این موارد دست بسته است. دولت ایران اعضاء سفارت خودش را از برلن احضار کرد و امور را بدولت ایتالیا باز گذارد. دولت آلمان هم سفارت خودش را از تهران خواست ببرد که روابط یکطرفی نمیشود، دولت ایران با این تهدید فقط فرزین (سفیر) و مستشار سفارت را احضار کرد عنوان سفارت محفوظ ماند و مداخله ایتالیا موقوف شد و این مذاکرات سبب تعویق شرفیابی سفیر آلمان و پیرت فن یلوشه که ۲۷ روز

معوق ماند گردید.

مقارن این احوال روزنامه پیکار در برلن هم از اوضاع بد می نوشت و مزید بر علت شد. علوی مدیر روزنامه را از برلن تبعید کردند، فرخی هم که شوری در سر دارد جای او را گرفت و نهضت را منتشر کرد. تیمورتاش که از سفر مشایعت ولیعهد مراجعت کرده بود بسفارت آلمان گوشزد کرد که احتمال بستن درب مدرسه آلمانی می رود و طلاب ایرانی از برلن بجای دیگر انتقال خواهند یافت، آلمان کانون ترویج کمونیستی شده است، فرخی مرد ناراحتی است.

در این اثنا کابینه برلن تغییری کرد که رعایت دموکراسی خشک نمی کرد. فرخی را از آلمان عذر خواستند به ایران آمد و مورد مزاحمتی نشد، سفیر آلمان گفت اگر فرخی مستحق عفو است، روزنامه نگار آلمانی مستحق تر است.

در نتیجه مذاکرات، دولت آلمان روی حواشی خالی از حقیقت مقاله، روزنامه مصور مونیخ را شش ماه از انتشار ممنوع میکند.

سفیر آلمان پس از ۲۷ روز معطلی بار می یابد، شاه قدری از تغییرات در ایران صحبت میکند. سفیر هم از وسعت خیابانها و عمارت جدید تمجید میکند. در ضمن شاه میفرماید من دوستی آلمان را محترم می شمارم باید نگذارد در آن اخلاص پیدا شود. سفیر هم به توجه مخصوص هیندنبورگ به ایران اشاره میکند. رسیده بود بلائی ولی بخیر گذشت.

منجمله شاه از سابقه سفیر در ایران می پرسد. میگوید در کرمانشاه نماینده بودم. میفرماید اوقات ناهمواری بود، آن اوقات ایران ضعیف بود (حالا قوی است). سفیر میگوید شهر بطوری تغییر کرده است که من نشناختم از شولن بورگ سفیر اسبق تمجید می فرمایند.

تأسیس مدرسه آلمانی در سنه ۱۹۰۶ شد، مدرسه اهمیت کلی دارد و باب نفوذ علمی است. در این مواقع برای رعایت قانون روابط دو دولت را

نمیشود بر هم زد. پس از جنگ بین الملل مدرسه آلمانی بمدرسه حرفه و صنعت مبدل شده و از انفع مدارس بود بریاست دکتر اشترونک. مدارس دیگر مؤسسات بیگانه در باطن قصد تخریب دیانت ما را داشتند که بر دیانت خودشان مزیات دارد.»

اما باقی ماجرای حملات جراید آلمان بایران:

پس از آنکه فرخی یزدی از ایران فرار کرد و بروسیه شوروی رفت، مدتی هم در آن کشور بسر برد بالاخره بآلمان رفت. و در آنجا باز هم دست از مخالفت خود با دیکتاتور برنداشت و بمقالاتی چند در مجله پیکار نوشت. روزنامه پیکار کار یکتاوری به چاپ رسانید که شکل ازدهائی زمین خوار را نشان میداد و منظورش این بود که پهلوی ازدهائی است زمین خوار و املاک مردم را می بلعد. سفیر ایران محمدعلی فرزین (معروف به محمدعلی کلپ) به دادگاه علیه نویسنده مقاله شکایت میکند و مدعی میشود که مقالات مجله منافی با شئون کشور ایران بوده و کشور ایران کشوری است کاملاً آزاد و قانونی و روی اصول دموکراسی اداره میشود.

فرخی در این محکمه به نام یکی از شهود مدارکی ارائه داد و بیاناتی کرد که محکمه رأی به برائت مدیر مجله (علوی) داد ولی دولت آلمان روی فشار و درخواست ایران علوی مدیر مجله پیکار را از آلمان خارج نمود و پلیس آلمان به فرخی اخطار نمود که از خاک آلمان خارج شود. در همین موقع تیمورتاش وارد برلن میشود و به فرخی تأمین میدهد که بایران مراجعت نماید و بدون دغدغه خاطر زندگی کند. فرخی فریب این وعده اطمینان بخش را خورده در سال ۱۳۱۱ بایران مراجعت مینماید.

قانون اوزان و مقیاسها

«اطلاعات در یک ربع قرن» دز این مورد چنین نوشته است:

«وزن در تمام مملکت یکسان نبود، هر ایالت و هر گوشه کشور وزن مخصوص بخود داشت که «من» نامیده میشد اما «من» در هر نقطه وزن

علیحه‌ای داشت و بنام‌های مختلف نامیده میشد «من تبریز» «من شاه» «من تفنگی» و غیره همینطور بود مقیاس طول و مقیاس سطح و سایر مقیاس‌ها که در بیشتر ایالات و ولایات مختلف و درهم و برهم بود.

اول آبانماه ۱۳۱۱ قانون توحید اوزان و مقیاس‌ها بصفحه شاه رسید و دستور اجرای آن صادر گردید. بر طبق این قانون واحد وزن کیلوگرم— واحد طول متر— واحد سطح متر مربع واحد حجم متر مکعب و اضعاف و اجزاء مقیاسهای مزبور مطابق اصول متری معین شد و دولت مکلف گردید وزنه‌های کیلوگرم سفارش دهد و با علامت مشخص دولتی که همه جا یکسان باشد در دسترس عامه بگذارد.»

اولین کارخانه سیمان در ایران

ساختمان راه آهن و سایر مؤسساتی که باید ایجاد شود احتیاج به سیمان داشتند که تا این موقع اگر ضرورت داشت از خارج وارد میکردند. برای آنکه احتیاجات سیمان در داخله تأمین گردد در شهر یور ۱۳۱۱ اقدام به تأسیس کارخانه سیمان نمودند و روز جمعه ۸ دیماه ۱۳۱۲ کارخانه افتتاح گردید. این کارخانه که قسمتی از ماشین آلات آن از دانمارک و قسمت دیگر از سوئد خریداری شده بود در شهر ری نزدیک چشمه علی نصب گردید. ساختمان بنای آن را آلمانی‌ها عهده‌دار بودند. محصول اولیه کارخانه روزانه یکصد تن بود با اضافه کردن کوره‌های دیگر محصول آن زیاده‌تر شد.

تیمورتاش مغضوب میشود

روز دوم مرداد ۱۳۱۱ خ عبدالحسین خان تیمورتاش بعنوان رفع خستگی و کسالت بساحل دریای شمال رفت، و بندر چمخانه را برای استراحت و آب‌تنی انتخاب نمود و نزدیک دو هفته در آن جا ماند. این معافرت موجب شایعات زیادی بین مردم گردید و گفته میشد که نظر شاه از تیمورتاش برگشته و مقدمه کناره‌گیری وزیر دربار است. این شایعه در آن موقع صدق نکرد ولی چندی نگذشت که تحقق یافت.

در این مسافرت همراهان تیمورتاش عبارت بودند از: فتح الله نوری اسفندیاری - وکیل الملک دیبا رئیس محاسبات دربار و محمد خسروانی.

تیمورتاش از خدمت برکنار شد

روز شنبه سوم دیماه ۱۳۱۱ خبر زیر در روزنامه ها منتشر گردید.

«آقای تیمورتاش وزیر دربار پهلوی از خدمت معاف گردیدند.»

این خبر مانند بمبی در تهران صدا کرد همه متعجب شدند و دانستند که تیمورتاش آن وزیر درباری که قدرت مافوق شاه را از خود نشان میداد اکنون نه تنها از کار برکنار شده بلکه مورد تعقیب نیز واقع خواهد شد. در روزنامه ها جزاین دوسطر خبر برکناری هیچگونه تعبیر و تفسیری وجود نداشت زیرا کسی اجازه و حق اظهار نظر در این مورد را نداشت. بعداً معلوم شد عصر روز جمعه دوم دیماه شاه بعمارت دربار آمده و دستور داده که دربار را منحل و آن قسمت را که دفتر کار تیمورتاش بوده برچیده و اثاثیه اطاق او را جمع آوری نمایند و گفته است اصلاً وزیر دربار نمیخواهم و دیگر تیمورتاش وزیر دربار نیست.

در تعقیب این اقدام به شهربانی دستور داده شد که تیمورتاش در خانه خودش واقع در بیرون دروازه باغشاه تحت نظر قرار گیرد و هیچ کس حق مراوده با او را ندارد.

از این تاریخ تا روزیکه محاکمه شد هیچکس جرئت نکرد با او ملاقات کند. در صورتیکه روزی که در مسافرت آخری از اروپا بایران بازگشت مینمود عده بسیار زیادی از نمایندگان و وزرا و رجال تا قزوین باستقبال او شتافته بودند.

توقیف تیمورتاش

آنچنان گرم است بازار مکافات عمل

چشم اگر بینا بود، هر روز، روز محشر است

صائب

تیمورتاش چندی تحت نظر بود تا اینکه روز ۲۹ بهمن ۱۳۱۱ طبق

قرار صادره تحت تعقیب جزائی قرار گرفت و از طرف دادستان دیوان عالی جزای عمال دولت ادعای نامہ تنظیم و قرار توقیف صادر گردید و بزندان شهربانی منتقل شد.

روز ۲۵ اسفند ۱۳۱۱ خ. شعبه اول دیوان جزا بریاست لطفی تشکیل شد و محکمه قرار سری بودن محاکمه را صادر نمود و محاکمه آغاز شد و شروع بر رسیدگی نمود. وکلای مدافع تیمورتاش عبارت بودند از سید هاشم وکیل و احمد مقبل و دو نفر مترجم برای ترجمه اوراق.

جلسه از صبح تا ده بعد از ظهر ادامه یافت و بعنوان تنفس تعطیل شد و روز بعد که جمعه بود باز تشکیل جلسه داد و در نتیجه تیمورتاش از حیث ارتشاء به سه سال حبس مجرد که مستلزم محرومیت از تمام حقوق اجتماعی و استرداد مال حاصله از ارتشاء و پرداخت سی و هشت هزار و پانصد تومان و هزار و هفتصد و دوازده لیره انگلیسی بود محکوم گردید.

میگویند هنگامیکه تیمورتاش را بوسیله مأمورین شهربانی به دیوان جزا می آوردند جمعی بتصور اینکه حضور در محکمه آزاد خواهد بود یعنی محاکمه علنی خواهد بود در راهروها و پله ها گرد آمده بودند تا در موقع دادرسی حضور داشته باشند. یکی از میان جمعیت همین که چشمش به تیمورتاش افتاد فریاد برآورد: «آقای عبدالحسین خان تیمورتاش!

دیدید که خون ناحق پروانه شمع را چندان امان نداد که شب را سحر کنند!

تیمورتاش در وسط پله ها ناگهان زانوهایش سست شد و روی پله ها نشست. پس از دوسه دقیقه بلند شد و بطرف محکمه رفت.

رد اعتبارنامه تیمورتاش

چون تیمورتاش در ضمن انجام خدمت در وزارت دربار سمت نمایندگی مجلس را نیز از شهرستان نیشابور دارا بود و در دوره نهم مجلس هم بهمین سمت انتخاب شده بود و چون این انتخاب مصادف با تعقیب او شده و

محکومیت حاصل کرده بود لذا در موقع رسیدگی باعتبار نامه‌ها شعبه سوم مجلس چنین گزارش داده بود:

مجلس شورایملی - دوسیه انتخابات نیشابور تحت مذاقه درآمد و قبل از رسیدگی بجریان اموراتخایبه صلاحیت مومی الیه موردبحث واقع گردید - چون تیمورتاش در نتیجه حکم صادره از دیوان جزای عمال دولت محکوم بحبس مجرد و محروم از تمام حقوق اجتماعی شده و چنین شخصی صلاحیت نمایندگی مجلس شورایملی را ندارد شعبه سوم باتفاق آراء اعتبارنامه محکوم مزبور را رد نموده و خبر آن را بمجلس تقدیم میدارد.»

این اولین دفعه بود که نام تیمورتاش در مجلس بدون القاب و عنوان ذکر میشد چه رسد که نسبت باو چنین تصمیمی گرفته شود.

درباره شرح حال و برکناری و قتل تیمورتاش مطالب زیادی نوشته شده است، از جمله در کتاب «اطلاعات در یک ربع قرن»، مخبرالسلطنه هدایت در کتاب «خاطرات و خطرات»، عباس اسکندری در کتاب «آرزو»، مهدی بامداد در جلد دوم «شرح حال رجال ایران» و در کتاب «نفت و نطق مکی» درباره قرارداد سه ستاره نفت جنوب که تیمورتاش در آن دخیل بوده است. برای نوشتن این قسمت از همه آنها استفاده شده است ولی بامداد شرحی مختصر ولی جامع نوشته که در زیر نقل میگردد:

«عبدالحسین خان (معززالملک - سردار معظم خراسانی - تیمورتاش) متولد سال ۱۲۵۸ خورشیدی پسر حاج کریمداد خان نردینی بجنوردی معززالملک امیرمنظم (متوفی ۱۳۲۷ ق.) پسر محمدحسن خان بوده است. تیمورتاش پس از تحصیلات فارسی در ایران برای تکمیل تحصیلات بارو پارفته و تحصیلات خود را در رشته نظام در پطرزبورگ (لنینگراد) نمود و پس از بازگشت بایران (۱۳۲۵ ق.) در دفتر وزارت خارجه بسمت مترجم روسی استخدام شد و بعد در دوره دوم مجلس شورایملی (۱۳۲۷ ق.) با اینکه سنش بحد نصاب قانونی نرسیده بود از خراسان وکیل مجلس شورایملی

گردید. و بعد از تعطیل مجلس در ۱۳۳۰ قمری در ایالت شاهزاده نیرالدوله بریاست نظام خراسان (رئیس قشون) منصوب و در دوره سوم (۱۳۳۳ ق.) نیز از خراسان بوکالت رسیده و بعد هم چندین بار دیگر نماینده مجلس شد و در سالهائی که وزیر دربار بود همیشه از نیشابور بسمت نمایندگی مجلس انتخاب میگردید. در سال ۱۲۹۷ خ حاکم گیلان و در سال ۱۳۰۰ خورشیدی در کابینه سوم مشیرالدوله (حسن پیرنیا) وزیر دادگستری و در سال ۱۳۰۲ خ حاکم کرمان شد. در کابینه سوم و چهارم سردارسپه (۱۳۰۳-۱۳۰۴) وزیر فوائد عامه بود و پس از جلوس رضاشاه پهلوی بسلطنت از سال ۱۳۰۴ لغایت آذرماه ۱۳۱۱ خ. وزیر دربار پهلوی یعنی همه کاره و در حقیقت شخص دوم مملکت بعد از پهلوی بود. م. ق. هدایت (مخبر السلطنه) که در آن ایام وزیر و نخست وزیر بود در صفحه ۷۲ کتاب خاطرات و خطرات تألیف خود می نویسد: «تیمورتاش وزیر دربار است و رافع بین شاه و هیأت و نافذ در هر کار طرف اعتماد شاه است و از سیاست آگاه روزی در هیأت فرمودند (شاه) قول تیمور قول من است».

تا وقتی که پشتیبان وی دولت فخریه انگلستان بود همه کاره و شخص دوم مملکت محسوب میگردید بلکه وزیر درباری بود که قدرت زیادی از خود نشان میداد تا اینکه از دولت انگلستان برای هر جهتی دست کشید و با دولت شوروی سر و سری پیدا کرد (مانند امین السلطان پس از قضیه رژی و سعدالدوله در دوره مشروطیت) و سرانجام رسید بمجازاتاتی که هرگز بان گمان نمی برد. تیمور تاش مردی بود با هوش - با سواد - با اطلاع از سیاست - فوق العاده عیاش و دائم الخمر. در زمان وزارت دربارش برای نزدیکی باو اکثر رجال مملکت برای استفاده و پیشرفت کار خویش در تفریحات و عیاشی وی همه گونه وسائل فراهم آورده و مساعدت های لازم بعمل می آوردند در سال ۱۳۱۱ (سوم دی) از وزارت دربار معزول و بعد توقیف و محاکمه گردید و با وضع بسایر فجیعی در زندان قصر کشته شد تیمورتاش را

دوبار محاکمه کردند به این شرح:

۱- تیمورتاش نزدیک بدوماه (از سوم دی تا ۲۹ بهمن ۱۳۱۱ خ.) در خانه خود زیر نظر شهربانی بسر می برد در تاریخ ۲۹ بهمن چون کیفرخواست از طرف دادستان دیوان کیفر تنظیم و قرار توقیف وی صادر شد و در شهربانی زندانی گردید در ۲۵ اسفند جلسه دادرسی تشکیل یافت. دادگاه قرار سری بودن دادرسی را اعلام و شروع برسیدگی نمود، در دادگاه فقط وکلای مدافع تیمورتاش و دو نفر مترجم روسی برای ترجمه اوراق حاضر بودند دادگاه پس از رسیدگی دو روزه (شنبه و جمعه) شب و روز متوالیاً او را از حیث ارتشاء به سه سال حبس مجرد که مستلزم محرومیت از تمام حقوق اجتماعی و استرداد مال حاصل از ارتشاء و پرداخت ۳۸۵۹۲ تومان و ۱۷۱۲ لیره انگلیسی بود محکوم کرد.

۲- سه ماه بعد دوباره در سوم تیر ۱۳۱۲ خ. ادعائیه دیگری از طرف دادستان دیوان کیفر راجع بگرفتن رشوه از حاج میرزا حبیب الله امین التجار اصفهانی برای مداخله و اعمال نفوذ در امر واگذاری انحصار صدور تریاک تمام ایران برای مدت سه سال بوی تنظیم شد بالاخره پس از تشکیل جلسه و سؤال و جواب زیاد که دو روز طول کشید این بار هم تیمورتاش محکوم شد به پنج سال حبس مجرد و پرداخت نه هزار لیره و دویست هزار ریال بخزانة دولت بطوریکه در شرح فیروز میرزا نصرت الدوله و محاکمه او گفته شد او با نهایت شهامت و شجاعت تا آخرین لحظه از خود دفاع کرد و لکن تیمورتاش در ضمن دادرسی بهیچوجه شهامتی از خود نشان نداد بلکه

۱- منظور اوراقی است که تیمورتاش پس از گفتگوی راجع به نفت با انگلستان در راه بازگشت گم کرده است. قضیه از این قرار بوده که تیمورتاش در راه بازگشت از راه روسیه به مسکو سری می زند و گویا در باب نفت هم مذاکراتی می کند. هنگام حرکت از مسکو رندان در قطار کیف او را می ربایند. بعضی ها ربودن کیف را به فتح الله پاکروان که در آن موقع سفیر کبیر ایران در مسکو بوده نسبت می دهند، ولی حقیقت آنست که ربایندگان مأمورانی بوده اند که مرتباً در تعقیب و مراقب حرکات و اعمال او بودند.

چندین بار گریست و هنگامی هم که در زندان بود می گریست. سه ماه و اندی که از دادرسی دوم تیمورتاش گذشت در هشتم مهرماه ۱۳۱۲ خ. کاراخان قائم مقام کمیسر امور خارجه (معاون وزارت خارجه) شوروی بایران آمد و دولت تشریفات مفصلی برای پذیرائی از وی بعمل آورد و چند جلسه مذاکرات بین او و نخست وزیر و وزیر امور خارجه با حضور سفیر شوروی راجع بامور تجارتی - اقتصادی و امور سرحدی صورت گرفت. ظاهراً قضیه برای حسن تفاهم و ارتباط حسنه بین دو همسایه هم جوار و امور مربوطه و مذکوره در بالا بود لکن باطن امر و علت آمدن کاراخان به ایران فقط برای آزادی و رهائی تیمورتاش از بند بود و حتی این موضوع یعنی بخشایش و عفو تیمورتاش را هنگام ملاقات با شاه عنوان کرد، لکن چون شاه قبلاً موضوع مورد بحث را کاملاً درک کرده بود موقعی که کاراخان موضوع تیمورتاش را پیش کشید و از شاه عفو و بخشایش او را خواش کرد شاه جواب داد از قرار معلوم حال مزاجی تیمور چندان خوب نیست و شاید مرده باشد در صورتیکه زنده باشد بسیار خوب فکری در این باب میکنم.

اتفاقاً موقعی که این بیانات مبادله میشد تیمورتاش قبلاً فوت کرده بود (نهم مهر) بعد خود کاراخان برای تماشای زندان قصر رفت و نظرش از رفتن بقصر این بود که تیمورتاش را ملاقات کند. وقتیکه از او جویا شد و جای او را پرسید زندانبانها بوی گفتند: «چند روز است که در گذشته است.» مدت توقف کاراخان در تهران فقط ۵ روز بود و بعد از ۱۳ مهر از راه مازندران بمسکو بازگشت.

م.ق. هدایت (مخبر السلطنه) که در زمان وزارت دربار و توقیف و محاکمه و زندانی و فوت تیمورتاش نخست وزیر بوده در صفحه ۶-۵۰۳ کتاب خاطرات و خطرات تألیف خود از روی اطلاع درباره تیمورتاش منصفانه قضاوت کرده که اینک اهم مطالب آن در این جا یادآوری میشود: «بطوریکه قبلاً اشاره شد چندی است شاه به تیمور خوب نگاه نمی کند

روزی در افسردگی در هیأت (دولت) این ابیات را برخواند و از فردوسی میدانست.^۱

یکی ابلهی شب چراغی بجست	که باوی بُدی عقد پروین درست
فزونتر ز ماه و ز خورشید بود	سزاوار بازوی جمشید بود
خری داشت آن ابله کور دل	بجانش بدی جان خر متصل
چنین شب چراغی که ناید بدست	شنیدم که بر گردن خربست
من آن شب چراغ سحرگاهیم	که روشن کن از ماه تا ماهیم
ولکن مرا بخت ابله شمار	ببسته است بر گردن روزگار

گفتند که در غرور یا از حواس دور از او تراوش کرده باشد.

که رستم یلی بود در سیستان منش کرده ام رستم داستان

لکن مطلب این نیست بسمی تیمورتاش در ۱۳۱۰ انحصار تجارت تریاک به امین التجار اصفهانی داده شد و گفته میشد که خر کریم را نعل کرده است. در ۱۳۱۱ کمپانی نفت خبر داد که سهم دولت از نفت در سال ۱۳۱۰ دو یست هزار لیره شده است در صورتیکه هفتصد هشتصد هزار تا یک میلیون بود تیمورتاش به لندن رفت که در ضمن کارها با رئیس نفت صحبت کند، نتیجه بدست نیامد (و مانند سابق بخوبی از وی پذیرائی نشد) در مراجعت چند روزی در مسکو معطل شد معروف شد کیف کاغذ او مفقود شده است اسمی هم از پاکروان برده شد. پس از مراجعت تیمور کدمن^۲ رئیس کل نفت (در کارهای ایران) به تهران آمد، در هر موقع که به تهران

۱- در مقدمهٔ فردوسی چاپ امیر بهادر، ادیب الممالک من الغرائب این اشعار را بنام فردوسی نگاشته اما در شاهنامه نیست و بکلام فردوسی نمی ماند. در تذکرهٔ نصرآبادی باسم ملازمانی یزدی ضبط است که دیوان خواجه را مصدر قرار داده است نزد شاه عباس برد که خواجه را جواب گفته ام فرمودند جواب خدا را چه میدهی؟

می آمد تیمور از او مهمانی میکند.

شاه دوسیه نفت را خواسته است ظاهراً چند روز هم گذشته است. شب ششم آذر تیمور دوسیه را به هیأت آورد شاه تشریف آوردند و متغیرانه فرمودند: دوسیه نفت چه شد؟ گفته شد حاضر است زمستان است بخاری می سوزد دوسیه را برداشتند انداختند توی بخاری و فرمودند نمی روید تا امتیاز نفت را لغو کنید— تشریف بردند. نشستیم و امتیاز را لغو کردیم وزیر خارجه (فروغی) به کدمن مدیر مقیم اخطار کرد از سفارت اعتراض آمد تیمور جوابی لایق نوشت که وزیر (مختار) آلمان تمجید کرد.

چند روز بعد تیمورتاش توقیف شد از لندن خبر رسید که در تایمز یا روزنامه دیگر نوشته بودند کیف کاغذ تیمور بدست آمد و کشف شد که بست و بندی با شوروی داشته است. راست یا دروغ معلوم نشد^۱ و من از شاه چیزی نشنیدم. مطالب رایج در این دوره محرمانه است تاچه رسد به مطلبی که یکسرش در لندن یکسرش در مسکو. سوءظن همه قسم شد آنچه مقرون به صحت بود تیمورتاش قصدش از صحبت های در مسکو ترساندن انگلیس بوده است در کار نفت.

تفسیرات دیگر کردند کار تیمور به محاکمه کشید. صحبت از مبالغه گراف می رفت در این اثنا کاراخان به تهران آمد تسویه بعضی امور معوقه بهانه بود و توسط از تیمورتاش نشانه مزید بر سوءظن شد. در هوش، فراست، پشتکار، مجلس آرائی، چاره جوئی، نکته سنجی تیمورتاش، انگشت ایراد نمیتوان گذاشت. بی پروائی، بآزنی، هوسرانی هم بافراط داشت. خشونتش بیش از ملاطفت بود و اواخر بی غروری نمی نمود. دچار بعضی عادات هم بود که گاه آنهمه معلومات را در پرده می افکند.

چه بحث بر سر کسی در حالیکه نداند چه میگوید و چه میکند. در

۱- زرر آقابگف در کتاب گپو در ایران در این موضوع مطالبی نوشته است که صحت آن را اثبات می نماید.

گیلان اتومبیل برمیگردد جمعی بیگناه بدار آویخته میشوند. انما الخمر والمیسر رجس من عمل الشیطان^۱ وای بآنکه تریاک هم ضمیمه بشود. سالمان پتروسکی سفیر روس گوید: تیمورتاش فعال و سیاسی است تا زن و ورق چه بروز او بیاورد. سفیر آلمان بر آن است که تیمورتاش مجلس آراست و حوزه گرم کن و در سیاست چاره جو.

بهر حال تا تیمورتاش بود چرخ دولت و مجلس بآرامی می چرخید در تمام دوره ها از خراسان وکیل میشد و از برای وزارت در بار این دوره ساخته شده بود شاید شاه از بازیگران در دورهٔ تغییرات اساسی نگران است و از بعضی روگردان، خوش نداشت کسی زیاد رشد کند حتی اگر حکام قبول عامه می یافتند بولایات سرکشی میکردند. اوضاع را مطالعه فرموده و مدعی را بتهران می آوردند.

در کار تیمورتاش چون نصرت الدوله حاجت به رجوع بمجلس نبود وزیر دربار خارج از حوزهٔ کارمندان رسمی است. برای محاکمه وزراء تصویب مجلس لازم است.

در این دوره از وکلای چند سلب مصونیت شد، جواد امامی، اسمعیل عراقی، اعتصام زاده و رضا رفیع کسی اسم شاه بر زبان می آورد یقه اش را می چسبیدند که منظورت چه بود و گاهی هر محمل که میخواستند بآن می بستند و راه دخلی برای مأمورین بود.

شده بربدی دست دیوان دراز زنیکی نبودی سخن جز براز

کار بجائی کشیده که شاه طالب ایمان بخودش است و کلمهٔ خدا شاه میهن شاهد مدعا.

بالجمله تیمورتاش در محکمه باخذ ۱۷۱۱ لیره از حاج امین و باز

۱- قسمتی از آیه ۹۰، سورة المائدة (۵) تمام آیه چنین است: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَامُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ.



عبدالحسین تیمورتاش، سردار معظم

۲۰۰ هزار ریال محکوم شد سه سال حبس و محرومیت از حقوق اجتماعی (تناسب نداشت). روزی شاه به محبس می‌روند مختصر وسائل آسایش و نظافت که برای او مهیا بود امر میکنند بیرون بریزند، باری آفتاب حیات او بهر وسیله روز نهم مهر ۱۳۱۲ خاموش شد. کسان او را خبر کردند جنازه را بدون هر تشریفاتی بامامزاده عبدالله برده بخاک سپردند.

جهانا چه بی مهر و بدخو جهانی که با کس نسازی و بر کس نپائی

«محاكمة تیمورتاش و امین التجار اصفهانی»

تیمورتاش طبق ادعانامهٔ مدعی العموم متهم باخذ رشوه از حاج میرزا حبیب الله امین نمایندهٔ اصفهان در مجلس گردید و بهمین جهت در تاریخ ۳۱ اردیبهشت ۱۳۱۲ داور لایحهٔ سلب مصونیت امین التجار را تقدیم نمود که بتصویب رسید و ایشان نیز زندانی گردید و در تاریخ ۲۹ خرداد ادعانامهٔ مدعی السعموم دیوان جزای عمال دولت دائر بر مجرمیت تیمورتاش و حاج امین صادر گردید.

این ادعانامه از این قرار شروع میشود: «در تاریخ ۷ آبان ۱۳۰۹ آقای امین التجار موفق باخذ امتیاز انحصار صدور تر یاک تمام مملکت ایران برای مدت سه سال شده و نظر باینکه حصول این موفقیت در اثر مداخله و مساعدت آقای تیمورتاش بوده و تمام مقدمات کار با مداخلهٔ او انجام شده از بدو واگذاری امتیاز بین این دو نفر معهود گردیده که در ازاء این مساعدت و برای کمک در حفظ امتیاز و اجرای آن مبلغی حاج امین به تیمورتاش بدهد و قطع مسلم این است که حاج امین مبلغ ۹ هزار لیره انگلیسی در خرداد و تیر ۳۱۰ و مبلغ ۲۰۰ هزار ریال در خرداد و اردیبهشت ۳۱۱ به تیمورتاش پرداخته است. آقایان حاج امین و تیمورتاش پرداخت و اخذ مبلغ مذکور را معترف بوده نهایت آنکه آقای تیمورتاش ادعا نموده وجه مزبور را بعنوان قرض گرفته و حاج امین هم در اولین مرحلهٔ تحقیقی وانمود کرده است که پرداخت وجه مزبور بعنوان رشوه نبوده و برای ایفای تعهدی بوده که در نزد آقای تیمورتاش راجع بفروش اسعار نموده است... الی آخر.

محاكمة علنی

سه ساعت بظهر روز سوم تیر ۱۳۱۲ اولین جلسهٔ محاكمة علنی تیمورتاش و امین التجار اصفهانی در یکی از سالن های دیوان جزای عمال دولت بریاست لطفی و عضویت عقیلی و یکانی تشکیل گردید— تماشاچی حاضر میشد ولی خیلی کم و نمایندگان مطبوعات عموماً شرکت داشتند.

مقبل بوکالت از تیمورتاش و سیدهاشم وکیل، دکتر آقاییان و گرکانی بوکالت از امین التجار حضور یافتند قبلاً متن ادعانامه مدعی العموم در محضر محکمه قرائت گردید و بعد تحقیقات شروع شد.

تیمورتاش با آن قدرت و عظمت، دومین شخص مملکت، اینک برابر میز لطفی جواب میدهد اسمم عبدالحسین، پدرم حاج کریم دادخان، نام فامیلم تیمورتاش ۵۰ سال دارم، شغلی ندارم، محل تولدم خراسان، محل اقامتم محبس.

رئیس محکمه پرسید طبق ادعانامه مدعی العموم شما متهم هستید باینکه مبلغ ۹ هزار لیره انگلیسی و دو بیست هزار ریال از حاج امین بعنوان رشوه در مقابل مساعدتی که راجع بامتياز انحصار تریاک نمودید گرفته اید باین دلائل (دلائل شرح داده شده) حالا چه میگوئید خود را مقصر میدانید یا نه؟

تیمورتاش - خیر - این چه پولی است گرفته اید؟ تیمورتاش قرض کردم. پس - مذاکره هم قبلاً کرده بودید که بعنوان قرض است؟ ج - بلی. س - چرا اظهارات شما با حاج امین مغایرت دارد. ج - از من نباید پرسید از ایشان سؤال کنید.

در پایان سؤالات خود لطفی پرسید دفتر روزنامه را ملاحظه کرده اید که به چه عنوان نوشته شده؟ ج - نخیر (دفتر روزنامه شرکت انحصار تریاک به تیمورتاش ارائه داده شد) او گفت من بی خبرم من از او قرض گرفته ام و با دوستی و روابطی که با من داشتند این مساعدت را که برای حواله کردن به پاریس احتیاج داشتم بمن کردند و همان حواله که بامضاء بنده وصول شده بهترین سند برای حاج امین میباشد و ادعانامه مدعی العموم بهیچوجه وارد نیست.

حاج امین التجار نیز در همین زمینه جواب هائی داد و سپس محاکمه شروع گردید و هریک از متهمین و وکلای مدافع آنها روز شنبه و یکشنبه

صبح و عصر و شب چندین ساعت بدفاع پرداختند و ساعت ۸ بعد از ظهر چهارم تیرماه محکمه با حضور فروهر نمایندهٔ مدعی العموم و متهمین و وکلای مدافع تشکیل یافت و رأی محکمه اعلام گردید.

رأی محکمه بدین شرح است:

«بر محکمه ثابت و محرز شده است که تیمورتاش مبلغ ۹ هزار لیره انگلیسی و دو یست هزار ریال بعنوان رشوه از حاج حبیب الله امین در مقابل مساعدتی که با مشارالیه راجع بعقد امتیاز انحصار صدور تریاک در وزارت مالیه نموده، گرفته و عملش مادهٔ اول مجازات ارتشاء مصوب دوم تیر ۳۰۷ و قسمت دهم از مادهٔ واحد قانون متمم قانون دیوان جزای عمال دولتی میباشد تیمورتاش محکوم است به ۵ سال حبس مجرد و تأدیهٔ ۹ هزار لیره و دو یست هزار ریال بخزانة دولت.

رأی محکمه در بارهٔ حاج امین:

بر محکمه ثابت و محقق شده است که حاج امین راشی میباشد و عملش مشمول مادهٔ ۱۴۲ قانون مجازات عمومی و محکوم است بشش ماه حبس تأدیبی و اما راجع باتهام بارتکاب کلاهبرداری از شرکاء تجارتنی و انحصار صدور تریاک و خیانت در امانت نظر باینکه مستندات مدعی العموم دلیل نبوده و در تمام محتویات دوسیه دلیل دیگری بدست نیامده که ثابت کند امین التجار مرتکب کلاهبرداری و خیانت در امانت شده است لذا تبرئه مشارالیه از اتهام کلاهبرداری و خیانت در امانت بشرح ادعای نامہ اعلام میگردد. بتاریخ یکشنبه چهارم تیر ۱۳۱۲ ساعت ۸ بعد از ظهر.

لطفی - بکانی - عقیلی

در تمام جریان محاکمه تیمورتاش نتوانسته است نگرانی و اضطراب درونی خود را مخفی دارد، بطوریکه چند بار گریسته و از قضات استمداد طلبیده است.

علی دشتی در کتاب پنجاه و پنج در زیر عنوان «تیمورتاش» چنین

نوشته است:

ظهور و سقوط تیمورتاش تقریباً نامترقب و بشکل یک امر ناگهانی روی داد. در مدت کوتاه میان خلع احمد شاه و رای مجلس مؤسسان بر انتصاب رضاشاه بسلطنت آرزومندان وزارت دربار کم نبودند. دبیر اعظم بهرامی با تقرب و همکاری مداوم پنج ساله و محرمت کامل با سردار سپه وزیر جنگ و نخست وزیر آنرا قبائی آراسته بر اندام خود تصور میکرد. چراغعلیخان امیر اکرم با قرابت نزدیک تصور میکرد این طوق زرین بگردن وی می افتد. بسیاری تصور میکردند محمود جم بدین مقام خواهد رسید. امثال سرلشکر خدایارخان و عدل الملک کم نبودند که چنین سودائی در سر می پختند. اما برای همه یک نوع تازگی و غیر مترقب بود که فرمان بنام تیمورتاش صادر شد.

تیمورتاش در دوره پنجم مجلس ارتباط زیادی با نخست وزیر وقت داشت و در تغییر سلطنت گرچه نقش اول را داور بازی میکرد او شرکت و جدیت زیادی در ماجرا داشت.

برای خود من نیز انتصاب تیمورتاش بوزارت دربار غیر مترقب بود و حتی من داور را برای این کار نزدیک تر و موجه تر فرض میکردم.

در پائیز ۱۳۱۱ یک روز در روزنامه های صبح خبری ساده و بدون شرح و توجیه بدین مضمون خوانده شد:

«آقای تیمورتاش از وزارت دربار معاف شد.»

مردی که در مدت پنج سال با نهایت اقتدار کار میکرد و حتی نخست وزیر وقت چون حاج مخبر السلطنه از وی دستور میگرفت زیرا مظهر قدرت و اراده شاه بود، بدین سادگی از مسند قدرت کنار گذاشته شد.

برای کسانی که در متن واقعیات زندگی میکردند و کمابیش از جریانها اطلاع داشتند این قضیه غیر مترقب نبود. تیمورتاش از مدتی بدینطرف مورد لطف و عنایت شاه نبود. این مطلب بر اشخاصی چون مرحوم

داور، سردار اسعد و بسیاری از نزدیکان بدستگاه مستور نبود و بنا بر این امر غیر منتظره‌ای بشمار نمی‌رفت، معذک برای عامه این خبر غیر منتظره بشمار می‌رفت.

تیمورتاش در دوسه سال اول نقش خود را ایفا میکرد و نفوذ او روز بروز فزونی میگرفت. در هیئت وزراء شرکت میکرد. هیئت دولت گفته‌ها و عقاید ویرا متن ارادهٔ شاه میدانستند، حتی در مجلس نیز این عمل صورت میگرفت. بنام فراکسیون اکثریت جائی تهیه کرده و هر هفته اکثریت قاطع وکلا در آنجا حاضر میشدند. راجع به لوایح دولت و قوانینی که میبایستی از مجلس بگذرد بحث میشد، بطوریکه دیگر در مجلس قضیه کج و کوله نشده و لوایح بدون خدشه و نظر شاه به تصویب رسد. در انجام تمام امور دولتی (جز امور مربوط بوزارت جنگ و قضایای انتظامی) تیمورتاش پهلوان میدان بود و داور و نصرت الدوله (قبل از سقوط و برکناری) و عدل الملک دنبال وی بودند تیمورتاش در ظرف این دوسه ساله باد وکالت را از دماغ وکلائی که هنوز امر بر آنها مشتبّه بود و خیال میکردند میتوانند صاحب رأی و نظری در سیاست باشند بیرون کرد...

این روش، او را شخص دوم مملکت ساخته بود و من حدس می‌زدم همین معنی، ناخوشایند طبع تفوق جوی شاه بود، شاه‌لله و راهنما نمی‌خواست...»

عباس اسکندری در کتاب آرزو در محکمهٔ خیالی در بارهٔ تیمورتاش چنین نوشته است:

مقدمات سقوط تیمورتاش فراهم میشود

دو رئیس شهربانی بفاصلهٔ کم عوض شدند این دو نفر از آن قماش که ارباب میخواست نبودند و نمیتوانستند اوامر را چنانکه باید و شاید بموقع اجرا گذارند. بهمین نظر جرائم آنها از حیث مأموریت شهربانی عادی و قصور اداری بشمار می‌آید.

دقیقه‌ای ماشین مهیب ارتجاع از کار نایستاد و رئیس دولت وقت هم بانظاره بآن و بیانات تملق آمیز هر چه سلطان پيسندد هنراست هر روز بقسمی موجب میشد که کار مردم را بسازند.

دیری نگذشت چهارمین رئیس نظمیه محمد حسین آیرم رشته کار را بدست گرفت از قدیم هم مورد توجه و اطمینان شاه بود و چون دوستی و خصوصیت با وزیر دربار داشت نگرانی داور و تیمورتاش مرتفع شد و خیال کردند نسبت بآنها نظری نیست و شایعه‌ای که چند ماه قبل شنیده بودند شهرت دروغ بوده یا لااقل چنین نمودند و در همه جا هم گفتند که مفسدین میخواستند بین آقا و نوکران صدیق را بهم بزنند.

وزیر مالیه جدیدی که در این دولت وارد شد^۱ سابقاً از آزادخواهان و مدتها از ایران دور و مردم نسبت باو خوشبین بودند. در موقع تغییر سلطنت هم در مجلس پنجم وکیل بوده و در مجلس شورایملی مخالفت صریح با تغییر سلطنت کرده بود. و بعدها جلب نظر او را نموده بایالت خراسان منصوب گردید و کمی بعد هم بسمت وزارت مختار بلندن عزیمت نمود. در این ایام داخل حکومت و عضو هیئت دولت گردید.

چیزی نگذشت که غوغائی در تهران بر پا و گرد و غبار وطن پرستی همه جا را گرفت امتیاز نفت داری^۲ که در زمان مظفرالدین شاه داده شده بود از طرف دولت مزبور لغو گردید.

۱- سید حسن تقی زاده.

۲- داری سالها در هند هلند و استرالیا اقامت داشته و تمول زیادی پیدا کرده بود و بنابر پیشنهاد یکی از دوستان خود موسوم به کتابچی خان که سابقاً در ایران بود باین خیال افتاد و بعد از عقد قرارداد مدتها در جنوب ایران مهندسین او بکاوش و تجسس نفت مشغول شدند و سرمایه خود را در سر حفر چاهها و امتحانات تقریباً از دست داد و بنفت دسترسی پیدا نشد. از روی ناامیدی تلگرافاً بمهندسین خود دستور داد که از کار دست بکشند ولی از طرف سرمهندسین هیئت باین امر تلگرافی ترتیب اثر داده نشد و متمرداً کاوش خود را دنبال نمود. یک هفته بعد از آن تلگراف اولین فواره نفت پرش نمود و اسهام از بین رفته را رونقی شایان داد و بعدها دولت انگلیس اسهام داری و قسمتی از شرکاء را بمیزان پنجاه و یک

اختلاف با کمپانی نفت بالا گرفت وزیر عدلیه داور بجامعه ملل رفت و دعاوی ایران را عنوان نمود بالاخره قرارداد مزبور بشکل جدیدی بمدت شصت سال تجدید گردید!

مطابق اسنادی که در دست است در این معامله اشخاصی بنفع خود استفاده کرده و حتی در روزنامه «ایلوسترده لندن نیوز» مورخ سی ام اوت ۱۹۴۱ بنمره ۵۳۴۱ صریحاً نوشته گردید که سه میلیون لیره انگلیسی برای تجدید امتیاز نفت جنوب و تمدید آن مجدداً بمدت شصت سال داده شد.

از افراد آن دولت راجع بدریافت این سه میلیون لیره استعمال میکند که اگر حقیقت نداشت چرا چنین مطلبی را تکذیب ننمودید؟ در صورت صحت چرا گرفتید؟ و با آن پول چه کردید؟

و اگر بحساب مملکت اینوجه منظور گردیده در چه ستون و دفتری وارد شده است؟ مدعی العموم بینهایت خشنود میشود که متهمین از خود دفاع کرده و اثبات نمایند که این مبلغ بحساب خزانه دولت محسوب شده است و در این قسمت سند برائت بآنها داده شود.

عاقه باید بدانند که حتی یک روز و دقیقه در تمام مدت طولانی این حکومت ها یافت نمیشود که بتوان بنظر آورد این افراد برای خاطر جامعه و مملکت قدمی برداشته باشند.

این وزیر مالیه با اینکه بمنویات «دوپایه حکومت مثلث» کمک میکرد معذک از آن قماش نبود و خار راه آنها بشمار میرفت او را از کار بکنار



درصد از کل سهام خریداری کرد و اکنون حاکم بر شرکت نفت ایران و انگلیس دولت انگلستان است. در جنگ بین الملل گذشته اللویدورث رئیس الوزراء و حکومت ائتلاف انگلستان در طی نطقی که در پارلمان نمود موفقیت متفقین را در جنگ بین الملل مدیون نفت جنوب ایران دانست و امروز نفت اول ماده حیاتی ملل عالم بشمار میرود و جنگ های خونین بر سر وصال باین چشمه های حیاتی است. امتیاز نفت جنوب در زمان سلطنت مظفرالدین شاه قاجار و در صدارت میرزا علی اصغر خان اتابک— امین السلطان و وزارت خارجه میرزا نصرالله خان مشیرالدوله برای مدت شصت سال داده شده بود.

زدند داور وزیر مالیه شد و بعدها این وزیر مستعفی بسفارت پاریس تعیین و از آنجا هم با ورقه معافی از خدمت تا آخر حکومت مطلق العنانی بیکار ماند و بعد از شهر یور ماه ۱۳۲۰ بوزارت مختار ایران در لندن منصوب شد.

سوابق این شخص موجب شد که مدعی العموم از محکمه عالی تقاضا کند نسبت باورویه ملایمتری اتخاذ شود زیرا بجز این دو مرحله و مقاله ای که قبل از داخل شدن بکارهای دولتی برله عامل کودتا در جرائد تهران نوشت و در مطلع آن از قول بیندیری استناد نموده بود چیز دیگری مشهود نگردیده است.

«وزارت مالیه داور فصل جدیدی در تاریخ اقتصادی این مملکت باز نمود، ورشکستگی کنونی این مملکت نتیجه انحصارهای تجارته اعم از صادر و وارد بود و مدعی العموم بعد از شرح احوال تیمورتاش بتفصیل بتوضیح آن خواهد پرداخت».

در همان موقع که موضوع نفت در میان بود صیاد سخت کمان نیز مشغول شکستن بال و پر بقایای حکومت مثلث شد بوسیله رئیس نظمیه آیرم دوسیه را دستور تنظیم داد که بر طبق آن وزیر دربار متهم بود از شرکت های انحصاری که تشکیل شده و از انحصار اسعار خارجی مبالغ هنگفتی استفاده کرده است.

پس از آنکه رئیس نظمیه مقدمات امر را رو براه نمود وزیر دربار و نوکر مستقیم او وکیل الملک دیبا که رئیس محاسبات دربار بود با فاصله های کمی از کار خارج و خانه نشین شدند از دفتر مخصوص بوزیر دربار نوشته شد که:

«شما از تاریخ امروز حسب الامر از خدمت معاف هستید.»

البته مقدماتی هم قبلاً فراهم شده بود یعنی دو ماه قبل وزیر دربار احساس نسیم ناموافقی نموده و اختلافاتی موجب استعفای وزیر دربار گشته بود و بعداً از و استمالت شد و باسم ناخوشی برای دو هفته تیمورتاش بگیلان

رفت برای آنکه مبادا از سر حد ایران خارج شود امر صریحی بهیئت دولت شد که کلیه امور را هر روز باطلاع او رسانیده و ازو در کارها مشورت کنند فریب مؤثر واقع شده و شکارپای خود دوباره بدام آمد.

این درخت خیلی ریشه کرده و یکباره کندنش اشکال داشت، گذشته از آن تیمورتاش وکیل مجلس هم بود برای آنکه مبادا سروصدائی راه بیندازد شاه وزیر جنگ سردار اسعد را باحوالپرسی او فرستاد و گفت مقتضیات ایجاب کرد که چنین شود ولی در منزل هم مقام تو محفوظ و عنوان سابق را مجدداً خواهی داشت و این پیش آمد موقتی است.

داور ازین قضیه چنان واهمه کرد که توسط وزیر جنگ که سوگلی شاه بود پیغام داد «اگر ذات مبارک بنده را لازم ندارد استعفا کنم». جواب داده شد موضوع تیمورتاش هم بنابر مصلحت و موقتی است خاطر آسوده دارد.

داور در توقیف نصرت الدوله همین پیام را توسط وزیر جنگ داده و عین این جواب را شنیده بود، ضمناً داور از اینکه میدان بلامنازع و زمامدار واقعی است خشنود بود و در کلیه امور ازین تاریخ بعد از و مشورت میشد و در همین اوان بود که با خیال راحت برای کار نفت بارو پا مسافرت کرد و مخصوصاً میل داشت کار رفیق چندین ساله در غیاب او ساخته و حکمش داده شود که بر شهرت رفیق بازی او لطمه وارد نیابد و واقع نفس الامر اگر در تهران هم می بود نمیتوانست قدمی برای او بردارد و انگهی اگر بود و می توانست چرا بر میداشت؟!

آقائی و ریاست بتنهایی بیشتر لذت دارد و همین خیال ریاست موجب شد بعد از آنکه از دسترس قدرت صیاد بیدادگر دور شد با آنکه بچشم خود دیده بود یگان یگان رفقاییش بکمند افتاده و روی خلاصی ندیده اند دوباره پای خود مراجعت کرد آری! «حرص چون دهان بگشود عقل را ببندد چشم!!»

در این موقع که داور بجامعه ملل میرفت و شاید برای آنکه با سرجان سیمون وزیر خارجه انگلیس سروکله خواهد زد زیاد بر خود می بالید و خشنود بود که زمام مملکت از دست شرکاء دیروز و رقباء واقعی خارج شده و او تنها بر سمند آرزو سوار میشود تیمورتاش در کنج باغ مسکونی خود چون ببری که در دامی افتاده باشد فریاد میکشید، قدم میزد آخرین تلاش خود را مینمود، در عین ناامیدی باز هم امیدوار بود که شاید مواعید و پیغامات روزانه توسط سردار اسعد و دیگران درست باشد بهمین نظر خود را بی اعتنا نشان داده وزرای کابینه را می پذیرفت از وکلاء پذیرائی می کرد تا روزی که دور مجلس بنهایت رسید.

همانروز آیرم و مأمورین تأمینات بمنزل او وارد شده ااثاثیه او را توقیف و کاغذهای او را ضبط نموده و خودش را بمحبس قصر انتقال دادند، بعدها اشیاء نفیس او هم جزو ااثاثیه سعدآباد شد.

قبل از آنکه جزئیات محاکمه ساختگی تیمورتاش را شرح دهیم مدعی العموم لازم میدانند که تاریخچه زندگانی تیمورتاش و داورو نصرت الدوله را باطللاع محکمه عالی برسانند تا آقایان قضات کاملاً بعوامل آن بررسی نمایند.

تیمورتاش که بود؟

تیمورتاش وزیر دربار موسوم به عبدالحسین خان پسر کریم دادخان بجنوردی و پدر او از مستخدمین سرداران بجنورد و خان زاده بود. در طفولیت برای تحصیل به روسیه فرستاده شد، تحصیلاتش متوسط و هوش سرشاری داشت که کسری معلومات او را جبران میکرد، مثل همه خراسانی ها دارای ذوق ادبی بود، خوب می نوشت و انشای مطلب مینمود، در ترجمه هم دستی داشت، در غالب مجلات از قبیل دانشکده که بمدیریت ملک الشعراء بهار و جمعی نویسندگان دیگر منتشر میشد مقالاتی از خود بیادگار گذاشته و

ترجمه‌هایی نموده است. شاید همین چند تکه ترجمه بهترین یادگار او بشمار رود.

زیرا زندگانی پریاهوی او هر چند با موفقیت قرین بود جز لکه‌های سیاهی که دور و نزدیک بآن با چشم نفرت مینگرند چیز دیگری ندارد. ورود او بایران مصادف با دوره دوم مجلس است و بعدها موفق شد که وکیل مجلس و ملقب به معزالملک بشود.

از همان روزهای اول آزادیخواهان از او پرهیز میکردند ولی با کمک میرزا محمد صادق طباطبائی لیدر اعتدال که در آن موقع اکثریت مجلس را اداره میکرد و هیئت مؤتلفه تشکیل داده بود موفق شد که از شر مخالفین رهائی یابد.

طباطبائی از حمایت کرد و رفقای خود را قانع نمود که بر او راه را نبندند بعدها بواسطه بستگی با والی خراسان (نیرالدوله) بریاست قشون خراسان منصوب و ملقب به سردار معزز گردید.

لقاب در آن زمان اهمیت داشت، سردار معزز بجنوردی خان بجنورد تلگرافی بسطان احمد شاه مخابره کرد که مفهوم آن چنین بود: «حالا که لقب پدران من پیسر بچه یکی از خدمتگزاران من داده میشود از لقب استعفا می‌کنم.» برای ترضیه خاطر سردار بجنورد دستخط صادر شد که باو لقب سردار معظم داده شده است.

این تلگراف بعد از پانزده سال برای سردار بجنورد بقیمت جان تمام شد و در وزارت دربار تیمورتاش، در مشهد او را بدار آویختند!!

بعدها سردار معظم از مشهد بطهران آمده و بواسطه عیاشی زیاد دست تنگ و ناراحت گذران مینمود.

حوادثی که در اثر جنگ بین الملل در ایران بروز کرده بود جمعی از آزادیخواهان را بمخالفت با حکومت مرکزی وادارنموده از آنجمله میرزا کوچک خان که از مجاهدین مشروطیت ایران است در جنگل گیلان قد بر

افراشت، چندی بعد سردار معظم از طرف دولت مرکزی بحکومت گیلان منصوب گردید و در آنجا مرتکب کارهای ناشایستی شد که حکومت تهران نتوانست او را در گیلان نگاهدارد منفصل و بمرکز احضار شد.

چنانچه دوسیه تحقیقات نشان میدهد یکی از اعضای آنوقت حکومت گیلان^۱ اظهار داشته است سردار معظم بواسطه شرب زیاد همیشه حال غیر طبیعی داشت، روزی مرا خواست و گفت دستور داده‌ام که چند نفر از این اشخاص را بدار بزنند (و با دست بصورتی که روی میزش نهاده بود اشاره کرد) شما مراقبت در تسریع انجام امر بنمائید با کمال تعجب گفتم چگونه ممکن است اشخاص را بیگناه و بدون محاکمه دارزد، اسامی آنها چیست؟ و چه کاره هستند؟ فوراً مداد قرمزی برداشت و در کنار اسامی چند نفر علامت گذاشت.

او نمی فهمید چه میکند و نمیدانست این چند علامت کوچک که در کنار کاغذی میگذارد بنای خانواده‌ها را منهدم مینماید.

او قصد و غرض و دشمنی با کسی نداشت، میخواست در این روز چند نفر بدار آویخته شوند، هرکس بود برای او فرقی نداشت!!! با اینکه اطرافیان او استنکاف نمودند و التماس کردند که این اشخاص را ببخشد و لااقل بخواهد و آنها را ببیند شاید جوانی یا پیری آنها در او تأثیر کند نپذیرفت صاحب منصب قزاق را خواست و مستقیماً باو امر داد آنها را بدار بیاویزند، اطرافیا گیج و بیهوش چند دقیقه نگذشته بود که صاحب منصب مزبور باز گشت و خبر آورد در موقع آویختن آنها طناب یکی پاره شده و از چوبه دار افتاده است و چون مرسوم این بود که در چنین موقع مقصر را معاف مینمودند کسب تکلیف مینمود. ولی حاکم گیلان بعد از تغییر

۱- میر علیخان ظهیر همایون از مأمورین قدیم وزارت خارجه در این تاریخ معاون حکومت گیلان بود و بعد از این اعتراض از شغل خود استعفا کرد.

و فحاشی زیاد که چرا امر او تا کنون اجرا نشده دستور داد که دوباره این بیچاره را آویزان کنند.

این جوانی بود که از ده بشهر آمده و با پدر خود اشیائی میخواست برای مهمانی و جشن عروسی خود بخرد پدر و پسر هر دو گرفتار دست بیدادگری شدند، آسمان هم بیش از پاره شدن طناب کمکی بتازه داماد نکرد...

این چند نفر کشته شدند، امروز از جسد آنها هم اثری در زیر خاک مرطوب گیلان نیست ولی مظلومیت همیشه بزرگ و مورد تعظیم جامعه است. مدعی العموم در همین موقعی که برای قتل محرمانه و خلاف قانون تیمورتاش اقامه دعوی بر جلادان او میکند با احترام مقتولین گیلان سر خم نموده و یقین دارد که مرور زمان نمیتواند بر جنایات بشری پرده پوشی کند.

سردار معظم بعد از انفصال از حکومت گیلان در تهران با کمال راحتی بخوشگذرانی خود ادامه میداد، یکی از دوستان صمیمی او سید ضیاءالدین مدیر روزنامه رعد بود در روز دوم کودتا سردار معظم از طرف دوست صمیمی خود توقیف و زندانی شد بعد از رفتن سید ضیاءالدین مجلس چهارم باز شد و سردار معظم که وکیل خراسان بود بکرسی نمایندگی نشست و چون در مجلس سردار معظم دیگری هم بود موسوم بسردار معظم خراسانی گردید. نصرت الدوله بازوی او را گرفت و او هم با کمال امتنان دست او را پذیرفت و کدورت گذشته را فراموش کرد «نصرت الدوله عضو حکومتی بود که او را از حکومت منفصل کرد.»

سردار معظم بعد از چند ماه در کابینه مشیرالدوله وزیر عدلیه شد و پس از استعفای کابینه در حکومت قوام السلطنه بایالت کرمان منصوب گردید.

تا افتتاح مجلس پنجم در کرمان والی و در موقع غوغای جمهوری تهران نبود، بعد از آنکه رئیس الوزراء در اثر قضیه جمهوری دوم حمل ۱۳۰۳

معزول گردید و مجدداً بوسائلی رأی اعتماد باو داده شد. مشارالیه از کرمان بسمت مرکز رهسپار گشت و با سمت نمایندگی نیشابور بمجلس آمد و بمعیت نصرت الدوله وکیل کرمانشاه سعی وافر نمودند که برئیس الوزراء نزدیک شوند.

وسائل موفقیت سردار معظم خراسانی بدلائل ذیل بیش از رفیق دیگرش بود:

۱- نصرت الدوله بستگی با خانواده سلطنت داشت.

۲- در روزهای قبل از کودتا داعیه زمامداری ایران را داشت و بهمین نظر از اروپا با عجله بایران آمد که خود را زودتر بتهران برساند ولی روزگار با او مساعدت نکرد، راه بین همدان و تهران بواسطه برف زیاد مسدود شد با اینکه دو هزار عمه در راه گذاشت تا سدی که طبیعت برای او بنا نهاده درهم شکند موفق نشد و چند روز دیر رسید و یکسره بمحبس قصر قاجار رفت و شاید اگر او بجای سید ضیاءالدین زمام را بدست میگرفت این تغییرات پیش نمی آمد!

۳- نصرت الدوله دشمن زیاد داشت، وزیر خارجه بود که قرارداد ۱۹۱۹ را بسته و اشخاص زیادی را در وزارت عدلیه خود حبس و نابود کرده بود.

۴- خود سلطان احمدشاه هم ازو رنجیده خاطر بود. ولی سردار معظم این اشکالات را نداشت. صحبت های او بیشتر جالب بود و طوری نشان میداد که از روی عقیده و ایمان میگوید، بسیار

۱- در این مورد نویسنده دچار اشتباه شده است. زیرا نصرت الدوله چند روز قبل از سوم حوت که کودتا صورت گرفت وارد تهران شده و با سفیر انگلیس «نرمان» ملاقات نموده، بعلاوه عده دیگری از رجال با او ملاقات کرده اند و خبر این ملاقاتها در جراید همان ایام درج گردیده است. علت اینکه چرا او موفق بکودتا نشده و در رأس کودتاچیان قرار نگرفته در جلد اول تاریخ بیست ساله «کودتای ۱۲۹۹» ذکر گردیده است.

جسور بود و چون در مدرسه نظام روسیه تحصیل کرده بود با رئیس الوزراء که خود نظامی بود جوشش بیشتری داشت، این بود که در سه ماه اول موفق شد بر رئیس الوزراء بفهماند که وجود لازم و خدمتگزار صدیقی است و میشود گفت همین روز بود که بنای گورستان بزرگی که هزاران نفر در آن دفن شدند و خود او هم یکی از آن مقتولین بود نهاده شد.

قتل عشقی مدیر روزنامه قرن بیستم و پناهنده شدن چند نفر از مدیران



میرزاده عشقی، شاعر وطن پرست، از نخستین قربانیان دیکتاتوری رضاشاه

جرائد^۱ در مجلس شوری موجب شد که اقلیت آنروز مجلس استیضاحی از دولت نمود.

مردم در روز استیضاح بنابر پیشنهاد مدرس به رئیس دولت مرده باد گفتند، رئیس الوزراء متغیر شد و از رئیس مجلس خواست که وکیل اهانت کننده را مجازات کند.

رئیس مجلس تحقیقاتی بعمل آورد و شهادت خواست فقط سردار معظم اظهار کرد که مدرس محرک و بانی مرده بادهائی بود که مردم بسردار سپه میگفتند.

فردای آنروز که استیضاح شد سردار معظم بوزارت فوائد عامه منصوب و کابینه ترمیم گردید.

ازین تاریخ بعد دیگر از کار بکنار نرفت و تا روز بیست و پنجم آذر سیصد و چهار بسمت مزبور در هیئت دولت باقی بود.

شاگرد ارسطو^۲ که در فهم و شعور بر همه آنها مزیت داشت حس تقرب سردار معظم را در نزد ارباب آینده درک نموده بکلی در مقابل او تسلیم و در هیئت دولت در صف مخالفین مشارالملک وزیر خارجه قرار گرفت.

مدعی العموم بخوبی مستحضر است که در آخرین روزهای حکومت قاجاریه برای بستن دکاکین و کلیه اقدامات دیگر که به نهم آبان منتهی شد سردار معظم رل بزرگی بازی کرد و مخصوصاً روز هفتم آبان با آن قسمت از هیئت دولت که در اداره خود داشت در سالاریه که اقامتگاه نصرت الدوله و آنروزها بسمت وزارت عدلیه داخل هیئت دولت شده بود تا پاسی از شب مشغول انجام تغییر سلطنت و در آن دوروز مرکز ارکان حزب حکومت آینده در همین محل بود و عوامل مؤثر عبارت بودند از: شاگرد ارسطو، نصرت الدوله،

۱- عباس اسکندری مدیر روزنامه سیاست ارگان اقلیت، رسا مدیر روزنامه قانون و کوهی مدیر نسیم صبا، رحیم زاده صفوی مدیر روزنامه آسیای وسطی و چند نفر دیگر از مدیران جراید مخالف.

۲- محمد علی فروغی.

سردار اسعد وزیر پست و تلگراف و در سالاریه تصمیم گرفتند که در ایام حکومت موقتی شاگرد ارسطو کفیل ریاست وزراء بشود زیرا میترسیدند مشارالملك که وزارت خارجه را داشت بر آنها فائق آید.

این حسن اداره سردار معظم موجب آمد که بعد از حکومت موقتی وزارت دربار سهم او شد، اسم خود را هم عوض کرد و تیمورتاش گردید.

این شخص دیگر شباهتی بآن سردار معظم خراسانی نداشت که تا ظهر نمیتوانست از رختخواب برخیزد بلکه جوان و زرنگ هر روز قبل از هر کس بدربار میآمد و بعد از همه تا ساعت هفت و هشت شب میرفت و در تمام مهمانیها حضور بهم میرساند تا صبح هم اگر بیدار می ماند روز دیگر با نشاط تر از روز پیش بود.

در مقابل پشت کار و حسن محاوره و قیافه مقتدر همه متصدیان امور را با احترام از خود مجبور نمود.

داور بجانیشینی او وزیر فوائد عامه و بعدها هم وزیر عدلیه گردید و باتفاق نصرت الدوله حکومت مثلث را تشکیل داد.

هیئت وزراء بدون حضور تیمورتاش تشکیل نمیشد، هر کس هر چه میگفت تا او موافقت نمیکرد انجام نمیگردید غرور او را بسمت پرتگاه روانه کرد.

نمایندگان خارجه را روزهای یکشنبه در منزل می پذیرفت، رئیس الوزراء نبود ولی صدر اعظم های قدیم قدرت او را نداشتند، رئیس دولت باو تعظیم می کرد و او با بی اعتنائی اجازه جلوس میداد. و کلاء باستثنای چند نفر همگی یک فراکسیون تشکیل داده و رئیس فراکسیون وزیر دربار بود.

حزب ایران نو را تشکیل داد، لیدر حزب شد، تمام متملقین به سند صحیح ثابت کردند روزی که طاق آسمان گذاشته شد سعادت ایران را بوجود این حزب و ریاست وزیر دربار قرعه زده بودند، روزهای خوشی بود!!

آری! همه میخندیدند، هر کس سعی میکرد که بطرز نوینی تملق بگوید و تقرب بجوید.

وزیر معارف تدین قدری جسارت بمقام بلند وزیر دربار کرد، فردا او را از درب ورود بعمارت هیئت دولت پیشخدمت ممانعت کرد. این آخرین مقاومتی است که در مقابل او بظهور رسید. حزب ایران‌نو در موقع انتخابات تهران لیست جعلی نمایندگان را منتشر کرد.

بعضی از آزادی طلبان مشیرالدوله را وادار کردند بر خلاف بی‌اعتنائی او بدربار و اصول سیاه مطلق العنانی وزیر دربار را یادآور شود که اگر او مقامی پیدا کرده است در سایه حکومت مشروطه بوده و بلکه طوری بشود که انتخابات تهران را دولت مداخله نکند.

مشیرالدوله با وزیر دربار ملاقات رسمی بعمل آورد. با تمام احتراماتی که ظاهراً به فقید مزبور نمود تصریح کرد که انتخابات را آزاد نخواهد گذاشت.

در موقعی که مشیرالدوله دربار را ترک نمود بوزیر دربار گفت که «شما مملکت را بقهقرا سیر میدهید، نه تنها به ملت و آزادی لطمه می‌زنید بلکه بخودتان و ارباب خود هم خیانت میکنید». این بیان ندای حقیقت بود.

بودن اقلیت در مجلس؛ وجود مدرس، ملک الشعراء و وکلای مخالف دیگر ایجاب میکرد که حکومت مثلث باقی بماند تا بتواند در مقابل حملات اقلیت در مجلس دفاع نماید.

این قدم خبط دومی بود که تیمورتاش مرتکب گردید. در مسافرت بارو پا که بطور رسمی سفر کرد اشتباه خود را تکمیل نمود. در اروپا ازو تجلیل زیادی شد، در انگلستان به افتخار وزیر دربار ایران گاردن پارتی داده شد، در فرانسه رئیس جمهور باو شام شاهانه داد و

نشان بزرگ لژیون دونور که فقط به سلاطین و رؤسای ممالک داده میشود باو اهدا کرد.

در سایر ممالک اروپا در جماهیر شوروی و ایتالیا و بعداً در ترکیه باو احترام شایانی شد، اگر سابقاً قدری خود را گم کرده و هوائی در سرش افتاده بود بکلی ازین تاریخ هوش خود را از دست داد. وقتی که بایران مراجعت کرد نیمه خدائی بود که با ارباب خود در باطن جدال مینمود.

قدرت او را ازین نکته میتوان درک نمود که روزی برای تعیین رئیس الوزراء در حضور جمعی با ارباب خود صحبت میکرد شاه باو گفت هر کسی را غیر از خودت میخواهی رئیس الوزراء بشود انتخاب کن و بعد با کمی تأمل گفت چون بتو خیلی احتیاج دارم باید همیشه نزد من باشی و... صحبت خود را تمام نکرد.

اگر تیمورتاش را غرور نگرفته بود از این صحبت باید پند میگرفت و در مسافرت دوم بارو پا بایران برنمیگشت اما عدالت الهی جز این میخواست و او سوءظن ارباب را بچیزی نگرفت و اهمیت نداد.

عجب آنست که دستور او همیشه این بود که اشخاص بزرگ را نباید بجرم سیاسی محبوس نمود زیرا در این موقع پشتیبانهای خارجی و داخلی برای آنها کمک مؤثری خواهد بود. هر کس را میخواهید از میان بردارید او را آلوده بدزدی کنید و در منجلا ب رذالت و پستی بیندازید و لجن بصورت او بمالید.

این پند پدرا نه را نسبت بخود او اجرا کردند...

در شهر منتشر بود که امورات کشوری انجامش با تیمورتاش و لشکری با شاه میباشد و این شهرت بواسطه مخالفت رئیس نظمیه با او از یکطرف و از جهت دیگر برای آن بود که هیچ امری بدون نظر او نمیگذشت و هیچ مأموری بدون موافقت او انتخاب نمیشد.

قضایای خارجی عموماً در زمان وزارت دربار او با میل و موافقت او حل میگشت وزیر خارجه تمام مطالب را باطلاع او میرسانید، بعد از آن بشاه آنچه باید مستحضر شود میگفتند و غالباً خود او آنها را با وی در میان میگذاشت.

یک زمانی اوضاع خارجی با همسایه شمالی تیره شد و وزیر دربار مقتضی دانست در مجلس هم نمایشاتی داده شود، وزیر خارجه فرزین در توضیحی که پشت کرسی خطابه داد با بیانی بظاهر متملقانه ولی با کمال حضور فکر و فهم و شعوری که در او معروف است و همه میدانند چنین گفت: «بنده با آقایان نمایندگان اطمینان کامل میدهم که این مطالب... حقیقت ندارد و مخصوصاً آقایان استحضار دارند که کلیه امورات خارجی تحت نظر مستقیم حضرت اشرف آقای وزیر دربار است و الخ...»

در این خطابه تملقی به وزیر دربار بود و میدانست چقدر او خشنود میشود که وزیر خارجه خود را مانند منشی پستی تسلیم و بی اراده در برابر او وانمود کند و همچنین در مقابل مجلس و دیگران خود را غیر مسئول معرفی کرد.

برای پستی طبایع متصدیان امور و منتهای قدرت تیمورتاش میشود هزاران نمونه و مثال شاهد آورد.

روز ختم چراغعلی خان معروف به امیراکرم^۱ را کسانی که در مسجد سپهسالار دیده اند و یاد دارند میدانند که مدعی العموم مبالغه نمی کند.

در ایوان مسجد، وزراء و نمایندگان مجلس نشسته در برابر ایوان تا درب ورودی مسجد تمام صاحب منصبان ارشد در دو طرف صف بسته و منتظر ورود وزیر دربار هستند. در ورود تیمورتاش تمام آنها مثل مجسمه در حال احترام ایستادند و او با کمال بی اعتنائی با حرکت دست از میان آنها عبور کرد و بایوان رفت، قبل از ورود بایوان قدری مکث کرد پیرمرد

کلیشه ساز^۱ رئیس دولت و شاگرد ارسطو هر دو در جلو ایوان بصحن حیاط آمده استقبال نمودند، تمام حاضرین نمایندگان مجلس و جامعه مردم آنروزی که دور آن بساط و قدرت چرخ میزدند قریب پنج دقیقه سر پا ایستادند.

او بیخود بچپ و راست نگاه میکرد، همه میدانستند که ازین ایستادن نظری جز توهین بمردم ندارد. بعداً رفت در کنار ایوان نشست و با دست با کمال بی اعتنائی باین دو وجود نامسعود اشاره کرد و اجازه جلوس داد.

این جریانات حکایت از انحطاط اخلاقی یک ملتی مینمود که بزرگترین نماینده و مظهر آنروزی او چنین شخصی بود. از بدکار یهای نهانی که در تمام مراحل زندگانی او بود صحبتی نمیکنیم. بیان از ذکر آن همه بدی و تاریکی شرم دارد، بدبخت مردمی که سرنوشت آنها بدست چنین اشخاصی سپرده شده بود.

تیمورتاش روزهای آخر سقوط خود را حس کرده با رئیس نظمیہ آیرم بیشتر گرم میگرفت، هر شب در جلسات مهمانی و قمار مبالغی باو برسم دستخوش و در واقع رشوه برای رفع خطر می داد و او هم ظاهراً تسلیم و ارادتمند و در باطن مشغول تکمیل نقشه خود و برانداختن تیمورتاش بود. مدعی العموم در جریان امر و برای اثبات گناهکاری این بدبختان که امروز به جرم معاصی خود مأخوذ و در مقابل محکمه قرار دارند مجبور بود به شرح حال تیمورتاش پردازد، هر چند او و شرکای او دیگر از دسترس قانون دور می باشند اما جزو متهمین و مورد تعقیب مدعی العموم بوده اند و مدعی العموم ناگزیر است نسبت به عملیات هر یک از شرکای ثلاثه بطور خلاصه توضیح بدهد.

اکنون برمی گردیم به سقوط و محاکمه و حبس تیمورتاش و اقدامات

خلاف قانون مأمورین نظمیه و بالاخره قتل او که به بدترین وضعی صورت گرفته است.

محاكمه تیمورتاش

پس از رسمی شدن جلسه مدعی العموم رشته سخن را بدست گرفته و گفت: آقایان قضات، با کمال روشنی مستحضر هستند که در پس نقاب ترویر و چشمهای نمناک پیرمرد کلیشه ساز چه روح خبیثی پنهان است؟ و شاگرد ارسطو که سر بزیر افکنده و خود را پشیمان نشان میدهد از استادان نمایشگاه حيله بازی دنیا است!!

این دو نفر شریک جرم ستمکار نیستند. این اشخاص مجرم اصلی بشمار میروند، اگر این علاقه مندان در مقابل تجاوزکارها مقاومت مینمودند مسلم بود که مشروطیت تعطیل نمیشد و کسی نمیتوانست بحقوق مردم ایران پشت پا زند و آن بیدادگر پنجه های مسموم خود را با کشتن روح و قلب یکمشت مردم بی آزار مشغول نمیکرد.

بر مدعی العموم ثابت و روشن گردیده است که تیمورتاش در محبس قصر بدو مسموم و بعد برای تشفی قلب و تسریع مرگ او ویرا خفه نمودند. دوسیه امر کاملاً روشن و اقاریر متهمین جای شبهه باقی نمیگذارد. از همان روزیکه او را بمحبس قصر فرستادند اموال شخصی و نفیس او که باندازه شخص خودش گناهکار(!) بود ضبط و به سعد آباد انتقال داده شد، حکم غیابی اعدام او صادر گردیده بود ولی این دلیل نمیشد که نصایح حکیمانہ(?) تیمورتاش را درباره خود او بکار نیندند.

وزیر دربار میگفت مردم را بجرم سیاسی تعقیب نکنید زیرا در حال و آینده آنها طرفدار پیدا میکنند ولی اگر کسی بنام دزدی تعقیب شد از میان میروود و هیچکس هم رغبت بمساعدت و یادآوری از او نخواهد نمود.

دوسیه ای را که در نظمیه آیرم ساخت و دیوان جزا(!) هم او را مدرک عمل قرار داد و بر روی آن تیمورتاش دوبار محاکمه و دو حکم برای

او صادر گردید بقدری کوچک و بی مایه است که همانروزها بر ساختگی بودن آن شهادت میدادند.

مدعی العموم نمیگوید که تیمورتاش رشوه خوار نبوده یا عملی را که باو نسبت میدادند مرتکب نشده و سوءاستفاده نکرده بوده، بلکه بالعکس برای خدمتگزاری بارباب خود و میل بزندگانی مجلل و آقائی کارهای بدتر و گناهان بزرگتری را هر روز بنابر وظیفه بدوش میگرفت و بآن عملیات زشت هم افتخار مینمود.

ولی بر مدعی العموم ثابت و مسلم است که این دوسیه و جریان او یکی از هزاران تقلباتی است که در زمان حکومت کلیشه ساز واقع شده است، آیا این شخص میتواند ادعا کند او یا وزیر عدلیه و یا عمال دیوان جزا و مدعی العموم آن محکمه مستحضر نبودند که بیت المال مملکت چگونه بی حساب تفریط میشد و نمیدانستند در همان وقتی که تیمورتاش بجرم استفاده از تفاوت خرید و فروش مبلغ مختصری لیره دستگیر و مورد بازجویی بود از تجدید قرارداد نفت جنوب چه استفاده هائی میشد و چه پولهائی اخذ میگردد؟!!

میدانستند و خوب هم میدانستند. باین جهت است که مدعی العموم محاکمه تیمورتاش را ساختگی می نامند...

تیمورتاش باید محکوم میشد و در بار اول چون مدت حبس او کم تعیین شده و هنوز برای طرفداران او امید باستخلاص او بود لازم دانستند که دوسیه دیگری بسازند و موضوع استفاده یکصد هزار تومان از تجارت تریاک را پیش آوردند و امین التجار اصفهانی را که وکیل مجلس بود توقیف کردند و در محاکمه مجدد پنج سال بر حبس او افزوده شد، و در نتیجه این حکم امید طرفداران داخلی و خارجی تیمورتاش بدل بیأس گردید. هشت سال حبس یک عمر سیاسی بشمار میرود.

در محاکمه اولی تیمورتاش هنوز دارای قدرت و محل ملاحظه بود

ازین جهت لازم دانستند محکمه را سرّی تشکیل دهند. ولی دربار دوم زندان او را رام نموده و تحقیقات (!) آن غرور و گردنکشی را از او گرفته بود.

در مقابل تمام زجرهائی که باو دادند و شکنجه‌هائی که نمودند باو امید داده شد اگر در محکمه‌ای که تشکیل میشود و علنی خواهد بود اورعایت ادب را نگاهدارد ممکن است مورد عفو شده و باملاک خود بخراسان تبعید شود.

با اینکه مطمئن بود جان سالم بدر نخواهد برد در محکمه شاهنامه‌ای هم برای ارباب خود خواند و خداوند گارش نامید و چیزهائی گفت که در روزهای وزارت در بارش هم با کراه بر زبان می‌آورد.

کسانیکه حاضر بودند حتی رئیس محکمه هم به ضعف و سستی او را تحقیر کردند ولی مدعی العموم میدانند که تیمورتاش میدانست مقتول خواهد شد و آنچه میگفت تملق برای رهائی از مرگ نبود بلکه دو جهت بارز و منطقی داشت.

اول آنکه چون جزئیات جریان محکمه باطلاع خداوند گار (!) خواهد رسید او میخواست بگوید و بفهماند که چنان در هم شکسته و خرد شده است که مورد بیم و هراس نیست بلکه ستمگر غالب بخیال لذت بردن از حبس و بدبختی او بتمدید حیاتش علاقه مند شود و شاید در این فواصل آسمان هم باو کمکی نماید.

او هم در روزهای محبس و بدبختی مثل همه کس بخدا ایمان پیدا کرده بود.

دوم آنکه شکنجه‌های محبس قصر پشت او را می‌لرزاند، در آن نیمه‌های شب صدای او را جز محبوسین که بان ناله آشنا هستند و نمیتوانستند بداد او برسند دیگری نمی‌شنید.

او خوب تجربه کرده بود و سرهنگ زندانبان هم گاهی باو از راه

محبت نمکی میچشانید.

در بارهای اول فریاد کرده و فحش داده بود، تهدید بقتل و دار زدن هم میکرد. ولی دیوارهای محبس ضخیم است و اجازه نمیدهد که صدای تازیانه را کسی بشنود و آن فحاشی ها هم فقط بر تعداد ضربات آن میافزود. بالاخره این جسم سرکش و مغرور طوری ملایم شده بود که سرهنگ زندانبان آقای مطلق العنان او گشته و پاسبان هم سرکار جان و برادر شفیق مهربان نامیده میشد، معذک زندانبان که نمی توانست با این لفاظی ها از رویه خود دست بردارد هر چند روز یکمرتبه ناگهان باو شبیخون میزدند گاهی دستبند و زمانی تازیانه خوراک او بود.

هر دو هفته یکبار مستنطق اداره سیاسی سروکله اش در محبس پیدا میشد وقتی تیمورتاش بوسیله پاسبان که سینه خود را جلو داده و با لبخند شیطانی خود خبر ورود مأمور اداره سیاسی را میداد اگر کسانی که تیمورتاش را می شناختند از آنجا گذر نموده و چشمشان باو میافتاد این اضطراب و طیش قلب و نگرانی او را در ملاقات مأمور اداره سیاسی میدیدند میفهمیدند که مستنطق (!) معنیش چیست و چه بلائی این مأمور اداره سیاسی بسر این بیچاره میآورد که او تنها آرزویش آن بود در آن اطاق کثیف هیچوقت باز نشود و شاید آنروز او را فراموش کنند؟!

بنابر دلائل مذکوره کسانی را که اظهار داشته اند تیمورتاش خیال میکرد او را مستخلص خواهند نموده، در اشتباه بوده اند.

بت پرستان هند از چوب مخصوصی معبود خود را میتراشند و گاه بیگانه ساخته خود را مورد عبادت و ستایش قرار میدهند، گفته اند که این چوب دارای ماده مسمومی است که از تماس طولانی با آن و تنفس در جوار چوب مرض زدگی طاری میشود.

تیمورتاش بتی ساخت که از آن بوی مرگ منتشر میشد و با تمام

احتیاط و تجربه‌ای که داشت به نتیجه عمل خود رسید و نتوانست راه فراری بدست آورد.

برای تعیین روز جلسه قبلاً متهم را احضار کرده بودند. آنروز را کسانی که حضور داشتند خوب بیاد می‌آورند بقدری این شخص بدبخت و گیج شده بود که از رئیس محکمه لطفی سیگار خواست و او هم این خلاف مقرر را ندیده گرفت و قوطی سیگار را مؤدبانه باو تقدیم نمود، این شخص که آنقدر محترم بود و آن اندازه مردم باو تقرب می‌جستند برای یک سیگار بقدری شاد گردید که قطعاً از اخذ نشان بزرگ لژیون دونور خشنود نشده بود.

در حضور لطفی که صاحب آنروز او بود و از رفقای شبانه خیلی بهتر و اگر خشن هم بود شخصاً نظر بدی باو نداشت گریه کرد و گفت: «من میدانم به بسیاری مردم بد کردم و از همه آنها طلب بخشایش میکنم و امیدوارم که آنها مثل من بد و کوتاه نظر نباشند و مرا عفو کنند. من امروز میفهمم بخشایش چه لذتی دارد و کسی که بتواند بریک بدبختی منت گذاشته و او را بحل نماید چقدر سعادتمند است!!» این کلمات او با اشک چشم مخلوط از دهانش بیرون میریخت.

خاتمه محاکمه و قتل تیمورتاش

از رئیس محکمه خواهش کرد حکم را آن اندازه شدید نکنید که بچه‌های من گرسنه و دربدر شوند بلکه بتوانند زنده مانده و با خوبی خود بدیهای مرا تلافی کنند.

بعداً چشمهای خود را بروی حاضرین دوخت و گفت: «من میدانم که بزودی خواهم مرد، میل دارم کسانی که از من صدمه دیده‌اند مرا ببخشند، آنوقت مثل اینکه از گفته خود پشیمان شده باشد گفت چون مبتلا بمرض قلبی هستم گمان نمیکنم که دیر زمانی زنده بمانم.»

آنقدر پشیمانی و بدبختی در چهره این مرد نمایان بود که اگر این

همه گناهان قابل بخشایش بود مسلماً این شخص بخشیده میشد. این اصلاح عبارتی برای او نتیجه نداد و آنشب و دو شب بعد مأمورین تحقیقات (!) لذتی از زجر و شکنجه او بردند تا بعد از این زندانی بدانند که اسرار زندان را نباید از پشت آن دیوارها بخارج انتقال داد. روز محاکمه بسیار عاقل شده بود، بنابر دستور با وکیلش میگفت و میخندید و در ایوان دیوان جزا دستها را در جیب نموده و قدم میزد مثل اینکه بمجلس جشنی آمده است.

از مذاکره که با مأمور اداره سیاسی در همان ایوان نمود اتخاذ سند مینماید که بیچاره از ترس تجدید تازیانه او را بشهادت گرفت که چقدر معقول و شاگرد حرف شنوی بوده است، شاید درس چندی قبل را شب دوشین هم تکرار نموده بودند.

حکم دیوان جزا صادر شد و این آخرین دفعه ای بود که محبوس از در زندان با چشم باز خارج شد.

ازین تاریخ ببعد رفتار داخلی محبس نسبت باو سخت تر شد و گاهی بقدری شدید بود که در او کبر و غرور گذشته را بیدار میکرد.

دیگر مرگ برای او بی اهمیت شده بود، هر چند روز یکبار او را بحبس مجرد تاریک میبردند و برمیگرداندند تا اینکه کاراخان معاون کمیساریای خارجه شوروی بتهران ورود نمود، مشارالیه اظهار داشته بود که محبس ها را قصد بازدید دارد خیال قتل تیمورتاش که هر شب در دماغ خود سر بی باز پرس بود بصورت عمل درآمد، روزیکه باید کاراخان بزندان قصر برود شب قبل آن تیمورتاش را بآن زندان مجرد محکومین بی بازگشت بردند و در غذای او سم مهلکی داخل کردند.

از تغییر طعم غذا و شاید از رفتار زندانبان تیمورتاش ملتفت شده بود که امر غیر عادی در پیش است، از خوردن بقیه آن خودداری کرد ولی این عمل زجر او را افزون نموده از شهربانی بزندان تلفون میشد که خبر مرگ او را

زودتر بدهند. رئیس زندان با حال اضطراب در حیات محبس قدم میزند، تأخیر در مردن محبوس شاید اضافه حقوق و انعام او را از میان ببرد هر دقیقه از زندانبان سؤال میکند و او هم جواب میدهد هنوز نمرده است، بالاخره فحاشی رئیس نظمیه و حسن طینت زندانبانان (!) موجب گشت که مأمورین مرگ باطاق آن بدبختی که با عزرائیل دست بگریبان بود وارد شده و با او درآویختند.

او از خود دفاع ممکنه را نمود و دست یکی از قاتلین را بدندان گرفت اما نتیجه نداد، صدای فریاد او بقدری بلند و مؤثر بود که تمام اهل زندان را متوجه نمود و بیشتر توجه آنها این بود که در غیر ساعت عادی او را میکشند و هنوز شب نیامده و تاریکی پرده بر روی جنایات نمیکشید.

بعداً نعش او را از خانه آدم کشی با وضع موهونی کشان کشان آورده باطاق معمولی او بردند و در کف اطاق بر روی زمین نهادند.

در همین ساعت رفقای قدیم او که جزو هیئت دولت بودند با رئیس دولت خود را حاضر مینمودند تا در کافه شهرداری حضور بهم رسانده از کاراخان که بشام دعوت شده بود پذیرائی کنند.

در سر شام جزو هزار قسم صحبتی که میشد رئیس نظمیه خبر فوت تیمورتاش را که مبتلا بمرض قلبی بوده است با لحنی عادی بگوش یکی دو نفر از حاضرین رساند. دوست صمیمی او با کمال بی اعتنائی سیگار خود را روشن نموده و گفت واقعاً خیلی سخت جانی کرد و این تنها نوحه ای بود که برای تیمور عزیز خود نمود!

شاید این همکار قدیمی میدانست که روز او هم نزدیک و سرنوشت او نیز چنین خواهد بود و اندوه و سرشک را برای خود ذخیره کرد. طبق محتویات دوسیه جریان مقدمه قتل را چنین میداند که شخصاً آیرم در این امر میل مخصوص داشته است و از بیاناتی که رئیس اداره شوروی

وزارت خارجه آن زمان^۱ اظهار داشته این مطلب بخوبی ثابت و آشکار است و مدعی العموم بیانات مشارالیه را باطلاع هیئت حاکمه میرساند کارخان در روزهای آخر نخست وزیری کلیشه ساز بنا شد بطهران بیاید و برنامه توقف او را شاگرد ارسطو که وزیر خارجه بود تهیه و تصویب نموده بود، آیرم بتوسط من خواهش کرد که بازدید محبس قصر را در برنامه بگنجانم تا ببیند محبس ایران آنطوری که جراید شوروی نوشته اند نیست. به آیرم اظهار کردم که زندان را معمولاً بوزراء نشان نمیدهند و مأمورین عدلیه بازدید محبس ها را مینمایند، وزیر خارجه هم با من موافقت کرده این پیشنهاد را پذیرفت. در این موقع کلیشه ساز منفصل و خانه نشین شد و شاگرد ارسطو بحکم وراثت جانشین او گردید. کارخان بطهران آمد، آیرم هر روز اصرار داشت که مشارالیه محبس قصر را بازدید نماید، روز سوم که بنا بود کارخان قصر سعدآباد را تماشا نماید آیرم نزد من آمده بطور جدی گفت خواهش دارم در موقع عبور از جلو محبس طوری راجع بزندان با کارخان صحبت کنی که خودش اظهار میل کند و محبس را ببیند. در موقع عبور اتفاقاً من با منشی او استروف در یک اتومبیل بودم، راجع بطرز بنای زندان و اینکه آخرین سیستم میباشد صحبت شد. همان روز در سفارت افغانستان کارخان بجای دعوت داشت.

آیرم نزد من آمده پرسید چه کردید؟ گفتم با خود کارخان صحبت نکردم ولی با منشی او حرف زدم. اصرار او بیشتر باعث بود که من از گفتن این حرف طفره بزنم زیرا نمیدانستم چه میخواهد، خیلی عصبانی و درهم شد آنگاه مستقیماً نزد کارخان رفت چیزی نگذشت که پیشخدمت آمده و گفت آقای کارخان از شما تقاضا دارند تشریف بیاورید.

وقتی بنزد کارخان رسیدم دیدم مشارالیه عصبانی است و آیرم هم که همیشه رنگ پریده داشت بکلی بی رنگ و مهتابی شده است. مشارالیه بمن

۱- حمید سیاح - مدتی هم سفیر کبیر در مسکو بوده است.

گفت آقای مهماندار من کی از شما تقاضای بازدید محبس را نموده‌ام؟ در جواب اظهار داشتم هیچوقت.

آنگاه از رئیس نظمیه سؤال کرد پس شما چه می‌گفتید، آیرم بکلی از حال طبیعی خارج شده و چون غریقی دست و پا میکرد، کاراخان برای رعایت خاطر او چنین گفت کلیه محبس در هر مملکت جنبه منفی دارد ایکاش که طوری میشد نه ما و نه شما محبس نمیداشتیم ولی چون شما خیلی مایل هستید من حاضرم محبس را بازدید کنم مشروط بر آنکه آنقسمتی که زندان تیمورتاش هست عبور ننمائیم زیرا مشارالیه چندین بار بشوروی مسافرت نموده و مهمان ما بوده است و من در چنین حالی او را نمیخواهم ببینم، از این بیان حال آیرم بجا آمده و بسیار خشنود گردید، فردای آنروز باتفاق شاگرد ارسطو که آنروزها رئیس الوزراء شده بود و وزرای دیگر بمحبس قصر رفتیم و همه جا را بازدید نمودیم و گوشه‌ای باقی نماند که ندیده باشیم از تیمورتاش اثری نبود.

شب را هم منزل سردار اسعد مهمانی بود، رئیس نظمیه مدت طولانی غیبت کرد و بازگشت.

در آنشب مذاکره‌ای نگردید، فردای آنروز مرگ تیمورتاش اعلام شد.

چرا رئیس نظمیه اصرار داشت کاراخان محبس قصر را دیدن کند معنائی بود که بعد از قتل تیمورتاش واضح گردید و این پیشنهاد مسلماً ارتباط با قتل او داشت، بعدها هم من در یکی دو محل این حکایت را عنوان کردم بوسیله تلفون مرا تهدید کردند که از این توضیحات خودداری کنم و از کار هم خارج و بمأموریت بیروت فرستاده شدم.

مدعی‌العموم از این بیانات مأمور مزبور اتخاذ سند میکند که قتل مزبور با تمهید مقدمه انجام یافته است.

فقط بین دو تحقیقات تفاوتی که هست در تاریخ مرگ تیمورتاش

میباشد و در تحقیقات اولیه قبل از رفتن کاراخان بمحبس او را مقتول میبینم. و لازم است این نکته نگفته نماند وقتی روز بعد تشریفات ظاهری را در محبس بعمل میآوردند دکتر قزل ایاغ طبیب^۱ سابق عدلیه در زندان حضور بهمیرساند. عمله عزرائیل از این قضیه غضبناک شدند و او بروی خود نیاورد. در همان موقع دیده است که نیمه راست بدن تیمورتاش خال های درشت سیاه داشته و معلوم بود که سمی داخل خون شده و در گلوی او هم جای دستها و انگشتان باقی بوده است، ولی چون این اعلام در حکم امضای قتل خودش بود در حضور نمایندگان شهربانی در جواب دکتر زندان میگوید «پیدا است فشار قلبی زیاد بوده و حال تشنج موجب شده که مریض با زحمت و خفگی جان بسپارد» و دکتر محبس بمعاون عزرائیل متغیرانه میگوید اتفاقاً هیچ قسم زحمتی هم نداشته است... بعد اضافه میکند زندانبان چنانچه میگوید شامش را خورد و راحت خوابید و چند روز بود اظهار کسالت میکرد ولی دیشب میگفت خیلی حالم بهتر است، صبح که در را باز نمودند دیدند بروی زمین افتاده و پس از معاینه معلوم شد مرده است این روزها میخواستند عفوش کنند و قرار بود بخراسان هم برود.

فردای آنروز در یک اتومبیل سیمی از خانه آدم کشی که نام محبس را ملوث نموده بود جنازه تیمورتاش بگورستان فرستاده میشد، ایران دختر او که آن اندازه عزیز و گرامی بود از قتل پدر آگاه شده و فریاد او صحرای مجاور زندان را میدان سوگواری نموده بود با دشنامهای مأمورین و جلادان عصر طلائی (!) و لگد از درب زندان با دست خالی بشهر برگردانند.

آدم کشها بهمین هم اکتفا نکردند، شهربانی غدغن نمود که برای قبر مرده دیواره و سنگ نگذارند، ختم برای مرده ممنوع شد، بزودی زن و بچه بدبخت را محبوساً بخراسان فرستادند و تا زمانیکه بساط مطلق العنانی بود تبعید

۱- دکتر حسینقلی خان قزل ایاغ در آن تاریخ نماینده مجلس بود.

و قافله سه روزگار بدست چند نفر امنیه سپرده شد!!!...
از تمام این عملیات دولتهای وقت و وزارت عدلیه و
مدعی العمومی ها خبر داشتند.

دولت خبر داشت که او را کشتند. اعضای هیئت دولت همه
مستحضر بودند که هر شب چند نفر را شهربانی به نیابت عزرائیل بجرم تمول،
آزادیخواهی و هزارعنوان دیگری که در عرف حکومت مطلق العنانی آنروز
مجازاتش مرگ بود میکشد.

اما این اشخاص، این قابیل های اجتماع برای چند روز زندگانی و
عزت و جلال ظاهری همه این جنایات را شاهد و ناظر و شریک بودند و
امروز مدعی العموم بآنها میگوید: کشته خود را درو کنید.

تیمورتاش چون نام و نشانی داشت این جنایت مخفی نماند ولی
مدعی العموم از آن جنایات نهائی سؤال میکند.
از مرگ هزاران اشخاص که سکوت شما موجب قتل آنها شد مؤاخذه
وباز پرسى مینماید.

درست گوش کنید و چشم های خود را بهم بگذارید جز اشباح
مردگان و ستمدیدگان چیزی نمی بینید و غیر از ناله بی گناهان که در زیر
دست آن ببرهای آدمخوار بشما که برای پول و فقط پول زندگانی آنها و
خانواده آنها را بباد دادید چیزی نمیشنوید؟

آری (!) یک چیز دیگر هم می شنوید.

آنها بشما نفرین میکنند...

و همگی در آخرین ساعتی که شعله زندگی آنها خاموش میشود
آرزوی روز دادرسی و مجازات شما را مینمایند.

اینک روز دادرسی

در این موقع که شرح محاکمه و قتل تیمورتاش را بوجه خلاصه ولی
کامل مدعی العموم شرح میدهد لازم میداند که توضیحاتی هم نسبت

بتشکیلات آن زمان باطلاع محکمه عالی برساند.

جریانات اوضاع سیاسی و تعطیل مشروطیت و تعدی بحقوق عادی و سیاسی مردم در این ایام بحد کمال بود.

حکومت مثلث از روز تشکیل تا زمان از هم پاشیده شدن مسئولیت تمام بدبختیها را بر عهده دارد و در عین حال وزراء و رؤسای دولت و رؤسای شهربانی نمیتوانند آنرا بهانه قرار داده از زیر بار مسئولیتی که بر عهده آنها طبق قوانین مملکتی بوده است شانه خالی نمایند.

این اشخاص را (با دست اشاره بمتهمین نمود) مدعی العموم مجرم اصلی تشخیص داده است.

تشکیل شرکتهای داخلی فقط بقصد استفادههای شخصی انجام گرفت. ایجاد کمیسیون اسعار ظاهراً برای کمک بمردم و باطناً بمنظور انباشتن کیسه اشخاص معدودی بود و نظائر اینکارها از شماره بیرون است. البته اشخاصی هم در جریان آن امور بنفع مملکت قدم برداشتند و حتی اوقات خود را رایگان و بلاعوض وقف خدمتگزاری نموده اند و زمانیکه دیدند نمیتوانند از عملیات خلاف دیگران جلوگیری کنند خود را بکنار کشیدند و نگذاشتند دستهای پاک آنها بنیای آلوده برخورد نماید، مستوفی الممالک ازین زمره است.

هیئت نظارت بانک ملی مشتمل بر پنج نفر و در تحت ریاست بهاءالملک بود، این شخص هیچ قسم امریهای را نمی پذیرفت و تحمیل از کسی قبول نمیکرد، اغتشاشات امور بانکی در زمان لیدنبلات^۱ و مداخلات وریر دربار در امور بانک این شخص پاکدامن را وادار نمود که از کار و زحمتی که مجاناً عهده دار بود کناره گیری نماید...

در ضمن تحقیقات چنانچه در دوسیه امر مندرج است متهمین برای

۱- لیدنبلات متخصص و رئیس بانک تبعه آلمان بود که استخدام نموده بودند و قبل از توقیف تیمورتاش تحت تعقیب درآمد و محکوم بحبس گردید.

ارتکاب این جنایات اجبار و خوف را بهانه نموده اند.
 مدعی العموم میگوید این دفاع خلاف واقع و برای طفره از مجازات
 است و در جواب میگوید چرا بهاءالملک را اجبار نمودند؟ و چگونه
 مشیرالدوله و مؤمن الملک مقاومت کردند؟
 این حقیقت روشن را نمیشود انکار نمود.
 اگر مردمانی بودند و در مقابل خودسری مقاومت میکردند ممکن نبود
 شانزده سال با مردم بدبخت ایران رفتاری نمود که در حبشه و زنگبار هم آن
 اصول متروک و ملغی شده بود.
 از اینها گذشته مگر جان شماها عزیزتر از آنهمه آزادی طلب بود که
 در راه حریت فکر در محبس بدست عمال شماها جان سپردند و یگان یگان
 نام آنها در دوسیه موجود و از نظر هیئت حاکمه خواهد گذشت.

تیمورتاش و دختر آسوری^۱

آقابیک اف نویسنده کتاب «اداره کل جاسوسی و ضد جاسوسی اتحاد جماهیر
 شوروی سوسیالیستی» یکی از جاسوسان زیر دستی است که تاکنون پس از انقلاب اکبر
 در روسیه شوروی دیده شده، این مرد ترک نژاد در مدت خدمت خود با وجود اینکه
 علی الظاهر بعنوان مشاور و کاردار به ممالک بیگانه اعزام میگردد، ولی
 سازمان جاسوسی شوروی را در آن کشورها اداره میکرده است، آقا بیگ اف مدتی
 در افغانستان و زمانی در ایران سازمان جاسوسی شوروی را میچرخانده و پس از مدتی بر اثر
 فعالیت و پشتکار بمعاونت «گ. پ. او» روسیه منصوب میشود لیکن دیری نمی پاید که به
 عاقبت خود بیمناک شده بارو پا فرار اختیار می کند و در خارج از کشور روسیه بانتشار
 کتاب فوق مبادرت می ورزد ولی بزودی بدست جاسوسان شوروی ترور شده بدرود زندگی
 می گوید.

هرچند «کتاب اداره کل جاسوسی و ضد جاسوسی اتحاد جماهیر شوروی
 سوسیالیستی» پس از انتشار بر اثر فشار دولت شوروی در کلیه کشورهای بیگانه جمع آوری
 میشود ولی هنوز هستند کسانی که این کتاب گرانها را از دست نداده و از آن استفاده

۱- ترجمه باقر باقری، نقل از مجله خواندنیها شماره اول سال نهم مورخ اول آبانماه ۱۳۲۷.

می کنند. نگارنده یک نسخه از این کتاب را با زحمات زیاد بدست آورده و ترجمه قسمتهائی را که مربوط به ایران است از نظر خوانندگان میگذراند.

کتاب اداره کل جاسوسی و ضد جاسوسی اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی پرده از اسرار مخفیانه و عملیات جاسوسی شوروی در کشورهای آسیا و اروپا برمیدارد و حقایق گرانبائی را برای مردم جهان روشن میکند. یک قسمت از این کتاب مربوط به زمانست که آقا بیگ اف سازمان جاسوسی شوروی را در ایران اداره میکرده و شخصاً به جاسوسان شوروی دستور می داده است.

در این قسمت عده ای از رجال آن زمان که برای روسیه شوروی جاسوسی می کرده اند ذکر گردیده که در اینجا فصل مربوط به خدمات تیمورتاش وزیر دربار رضاشاه فقید از نظر خوانندگان عزیز میگذرد.

(کتاب آقابیک اف، نخست به زبان فرانسه در ۱۹۳۰ در پاریس بچاپ رسیده است، بعداً در ۱۹۳۱ از فرانسه به انگلیسی برگردانده شده، در نسخه انگلیسی که توسط دکتر حسین ابوترابیان به فارسی ترجمه شده مطالبی که در اینجا نقل می شود، در ترجمه فوق الذکر ملاحظه نمی شود، گویا این مطالب در نسخه فرانسه بوده که مترجم (باقر باقری) آنرا به فارسی برگردانده است.

و اما اینکه تیمورتاش را جزو جاسوسان شوروی معرفی نموده شاید مبالغه آمیز باشد و او تنها روابط حسنه ای با شورویها داشته است. به هر حال این قسمت را با قید احتیاط و تردید باید تلقی نمود و برای آنکه در شرح احوال تیمورتاش کوتاهی نشده باشد روایت فوق نیز در این کتاب آورده شده است ولی قدر مسلم این است که روابط تیمورتاش با انگلیسها بهم خورده بود و در مورد حل مسئله نفت وی در مقابل درخواستهای انگلیسها سخت ایستادگی می نموده است و بهمین علت هم در موقع تجدید قرارداد ۱۹۳۳ وی را کنار گذاشته بودند و مداخله ای نداشته است.)

عبدالحسین تیمورتاش وزیر دربار رضاشاه شاهنشاه ایران کسی است که بعد از شاه مقتدرترین مردان این کشور میباشد. تحصیلات او در روسیه بوده و در قسمت نظام بدرجه افسری نائل میشود، تیمورتاش مایل است از این موقعیت که دارد پا فراتر بگذارد یعنی می خواهد اساس سلطنت را در ایران برچیده و خود را بمقامی برساند که دیگر مافوق نداشته باشد، او میخواهد برای نیل باین مقام برای دولت متبوع من «اتحاد جماهیر شوروی

سوسیالیستی» خدمت بکند و هر کجا که منافع ما اقتضاء کرد و دستوری باو داده شد از انجام هرگونه خدمتی مضایقه ننماید.

تیمورتاش مرد مقتدریست و در ایران هیچکس از حیث اقتدار پپای او نمیرسد مشارالیه در شاه ایران خیلی نفوذ دارد و میتواند در مواقع لزوم نظر پادشاه ایران را بکلی تغییر دهد و منافع روسیه شوروی را تأمین کند.

روابط من و تیمورتاش باندازه‌ای حسنه است که بدون نظر من عملی را انجام نمیدهد و هر چه باو میگویم و دستور میدهم بدون چون و چرا و با یک شجاعت زایدالوصفی صورت می‌دهد. من تاکنون خدمتگزاری صدیق و بی‌باکتر از این شخص ندیده‌ام و معتقدم او تنها کسی است در ایران که میتواند کلیه نظریات سیاسی و اقتصادی شوروی را تأمین کند.

من تاکنون در موارد مختلفی تیمورتاش را امتحان کرده و نسبت بصدقت او در خدمتگزاری بدولت متبوع خود اطمینان حاصل نمودم. روزی سفیر کبیر شوروی از شاه ایران ملاقات نمود و در طی این ملاقات از شاه خواست که بهیشت بازرگانی که از ایران بمسکو اعزام گردیده بودند تا بین ایران و شوروی پیمان تجاری منعقد سازند توصیه‌ای شود که زیاد سخت گیری نکرده و در کارها اشکال تراشی نکنند و زودتر پیمان را امضاء کرده کارها را فیصله بخشد.

رضاشاه در جواب سفیر کبیر ما قول هرگونه مساعدت و کمکی داده با خوشروئی از وی پذیرائی میکند ولی چون ما اطمینان نداشتیم و با وجود اینکه هنوز رضاشاه روابط خود را با ما تیره نکرده و سعی مینمود خود را دوستدار ما معرفی کند معذلت می‌ترسیدیم دروغ گفته باشد، برای اطمینان خاطر روزی سفیر کبیر شوروی جریان ملاقات و مذاکره با شاه ایران را برای من تعریف کرد. و درخواست نمود که از تیمورتاش بخواهم نتیجه اقدامات رضاشاه را راجع بتوصیه بهیشت بازرگانی باطلاع من برساند و چنانچه تلگرافی مخابره شده متن آنرا بمن بدهد.

روزی موضوع را با تیمورتاش در میان گذاشته و از او خواستم که اگر فی الواقع خدمتگزار ماست متن تلگراف توصیه‌آمیز رضاشاه یا دولت ایران را باینجانب بدهد، تیمورتاش درخواست مرا پذیرفت و دو روز بعد یک نسخه از تلگراف مزبور را بمن داد و منهم عیناً بسفیر کبیر شوروی در تهران رد کردم. بموجب این تلگراف نسبت بایجاد سهولت در انعقاد پیمان بازرگانی و مذاکرات اقتصادی توصیه شده بود.

من روزی فهمیدم که تیمورتاش یکی از خدمتگزاران صدیق شوروی در ایرانست که متن همان تلگراف توصیه‌آمیز از مسکو (وزارت خارجه) بسفارت کبرای شوروی در ایران مخابره گردید و مفاد آن کاملاً مطابق تلگرافی بود که تیمورتاش بمن داد و بوسیله سفیر کبیر شوروی برای وزارت امور خارجه فرستاده شد.

تیمورتاش مرد خودخواه و خودپسندی بود و با وجود اینکه بر اثر توجه رضاشاه باین قدرت رسیده بود معذک برای اینکه خود را مافوق شاه ایران جلوه دهد در مجالس و محافل غالباً از هوش و درایت خویش صحبت میکرد و شاه ایران را مرد عامی معرفی میکرد.

شاه ایران که در آنموقع سیاست مسالمت‌آمیز و روابط حسنه‌ای با شوروی داشت تصور نمیکرد تیمورتاش با نزدیکی بما در صدد واژگون کردن تاج و تخت اوست و بهمین جهت برای اینکه بیشتر خود را بما نزدیک کند پس از چند ملاقات و مذاکره با او در باره توسعه روابط اقتصادی و بازرگانی بین دو کشور و پیشنهاد اینکه تیمورتاش برای تقویت این رابطه بهتر از هر شخصی است که بنمایندگی شاه ایران بمسکو برود رضاشاه موافقت کرد تیمورتاش برای مذاکره خصوصی در باره انعقاد پیمان بازرگانی بمسکو برود.

تیمورتاش در عین خودپسندی مرد شهوترانی بوده و همیشه عده‌ای از زنان رجال کشور را در اختیار داشت و باندازه‌ای در مقابل وجاهت بانوان بی‌اراده بود که بر اثر مشاهده یک زن وجیه بزاند درمیآمد و یادی خود را برای

رضای خاطر و جلب رضایت مشارالیه‌ها اعزام میداشت.

در میان دوستان زن تیمورتاش دو دختر آسوری که از حیث وجاهت زبانه‌داری و خاص بودند جلب توجه میکرد و بطوریکه شایع بود وزیر دربار ایران باین دو تن آسوری خیلی علاقمند بود تیمورتاش در سفر مسکویکی از این دختران آسوری را همراه خود برد و در شوروی او را بنام منشی مخصوص خویش معرفی نمود.

ولی من (آقابیک اف) از جریان قضیه کاملاً آگاهی داشته و میدانستم او رفیقۀ تیمورتاش است.

این منشی مخصوص یا رفیقۀ وزیر دربار ایران در تیمورتاش بی اندازه نفوذ داشت و در ایران درخواست‌های رجال را اجابت میکرد و تقاضاهای مردم را در نزد تیمورتاش برمی آورد.

در مسکو هم جزو مشاورین سیاسی تیمورتاش بود.

مذاکرات تیمورتاش با مقامات مسکو بطور خیلی محرمانه و نیمه‌های شب در یکی از باغهای اطراف پایتخت شوروی انجام میگرفت و در یکی از این ملاقاتها مذاکرۀ نماینده ایران و شوروی ۴ ساعت بطول کشید و در این مدت به تیمورتاش وعده هر گونه مساعدتی داده شد و مشارالیه هم قول داد که بهترتیبی هست با نقشه‌های خود رضاشاه را موافق سازد.

پس از پایان مذاکرات بازرگانی تیمورتاش باتفاق همان آسوری بایران بازگشت.

ولی در بین مسکو و باکو در قطار راه آهن چند برگ از اوراق گرانبهای تیمورتاش مفقود گردید که بی اندازه موجب تعجب مقامات رسمی دولت شد و عجب این بود که در بندر پهلوی هنگامی که تیمورتاش قصد پیاده شدن از کشتی را داشت جامه‌دان کوچک خود را که حاوی کلیۀ اسناد سیاسی محرمانۀ شخص او و مقامات مسکو و جریان کامل مذاکرات بازرگانی بود نیافت، و هر چه ما کوشش کردیم نتوانستیم علت مفقود شدن

این جامه‌دان و سارق را پیدا کنیم.

ولی بطوریکه بعداً تیمورتاش اظهار کرد:

فهمیدم که آن جامه‌دان به وسیله جاسوسان انتلیجنت سرویس انگلیس (دختر آسوری) سرقت شده و از روی تمام نامه‌ها عکس برداری گردید و عکس آنها در اختیار رضاشاه گذاشته شده است.

رضاشاه هم عین عکس‌ها را به تیمورتاش ارائه داده و جاسوسی او را بخودش ثابت کرده است.

بر اثر این حادثه تیمورتاش با اتهام اخذ رشوه از امین‌التجار اصفهانی بزدان افتاد و روابط باطنی رضاشاه با مسکو تیره شد ولی در ظاهر خود را دوستدار ما میخواند و هرگز اعتراف نمیکرد که وزیر دربار خود را بجرم جاسوسی بزدان انداخته است.

وضع تیمورتاش در زندان رضایت بخش نبود و هر وقت ما از او ملاقات میکردیم از آینده خود اظهار نگرانی میکرد و درخواست مینمود که از پیش او بنزد شاه شفاعت کنیم و وسیله استخلاص او را فراهم آوریم و چون سفیر کبیر شوروی چندین بار در این مورد از رضاشاه تقاضای آزادی تیمورتاش را کرده بود ناگزیر جریان را بمسکو اطلاع داده و از کاخ کرملین کاراخان معاون کمیساریای خارجه شوروی در ظاهر بعنوان مذاکره درباره روابط سیاسی و بازرگانی دو کشور و در باطن برای وساطت از تیمورتاش بایران اعزام گردید.

در موقع ورود کاراخان استقبال شایانی از مشارالیه بعمل آمد و در مدت اقامت وی ضیافت مجللی از طرف سرلشکر آیرم رئیس کل شهربانی داده شد ولی بالاخره نظر او تأمین نگردید باین معنی که بمحض ورود کاراخان، شهربانی بزندگی تیمورتاش خاتمه داد و موقعی که کاراخان برای ملاقات وزیر سابق دربار بزدان رفت جزء آمار متوفیات فوت تیمورتاش را بر رئیس شهربانی گزارش دادند و هنگامی که کاراخان بسلول مخصوص

تیمورتاش رفت از او اثری ندید.

بطوری که شایع بود تیمورتاش را در همان موقع ورود کاراخان نکشته بودند و روزی که کاراخان از زندان بازدید میکرد او در قید حیات بوده و برای اینکه امر بکاراخان مشتبّه شود او را بیکی از گوشه‌های دور افتاده زندان برده و در پشت چوب و تخته و اشیاء اسقاط زندان جای داده و پس از اینکه بر مقامات ایرانی مسلم شده که کاراخان برای وساطت از تیمورتاش بایران آمده مشارالیه را میکشند.

ژرژ آقابیک پس از سفری که در اوایل ۱۹۲۷ به آذربایجان نمود مدتی در آن استان توقف کرده سپس بعنوان کاردار و آتاشه سفارت شوروی بجای گازار منصوب شد و در آنموقع درباره مشاهدات خود در فصل دهم کتابش چنین مینویسد:

وقتی از تبریز بتهران آمدم و بامور جاسوسی شوروی در ایران دقیق شدم دیدم کپ‌تودر تهران دارای جاسوسان بسیار است که هیچیک از نقاط ایران از اینجهت پای تهران نمیرسد.

من در مدت کمی نتوانستم کلیه جاسوسان شوروی تهران را از حیث روانشناسی شخصیت اجتماعی و نفوذ بشناسم و بفهمم آیا چه اندازه میتوانند برای دولت من مؤثر باشند.

جاسوس نمره یک ما شخصی بود بنام دکتر عبدالله‌خان که اصلاً کرد بود و از دوره روسیه تزاری برای ما فعالیت میکرد و در آنموقع هم مورد توجه مقامات روسیه بود او مرد خوش مشربی بود و زود با اشخاص نرد رفاقت می‌باخت و دوست میشد و بهمین جهت با عده زیادی در تهران معاشرت داشت و کارش این بود که هر روز دور میگشت و با عده‌ای از رجال کشور ملاقات میکرد و آنچه را که شنیده بود برای ما میگفت از او بیش از این کار ساخته نمیشد و از همین راه هم کمک قابل توجهی به ما کرد.

یکی دیگر از جاسوسان ما در طهران اربلانی خبرنگار خبرگزاری

تاس بود که با وجود ارمنی بودن بی اندازه صداقت در کارش بخرج میداد و همه روزه از آنچه که جاسوسان ما بدست می آوردند عکس میگرفت و بما تحویل میداد، او درین کار باندازه‌ای مهارت داشت که کسی بهیچ وجه از عمل او سر در نمی‌آورد، حتی همکارانش.

تیمورتاش دارای منسوبینی بود که یکی از آنها در وزارت فوائد عامه و دو نفر دیگر در وزارت دارائی مشغول خدمت بودند.

این سه نفر برادر و هر سه از جاسوسان مورد اعتماد ما بودند. آن برادری که در وزارت فوائد عامه اشتغال داشت یکی از رؤسای آن وزارتخانه بود و در لیست جاسوسان ما بجاسوس نمرة ۴ معرفی شده بود و دو برادر دیگر که در وزارت مالیه بودند جاسوسان شماره ۸ و ۹ ما را تشکیل میدادند.

وظیفه این سه برادر این بود که اسناد مهم را با خود بیرون آورده و بدست اربلانی جاسوس شماره ۳ می سپردند و او از آن اسناد عکس برمیداشت و بایشان مسترد میکرد.

غالب اسناد مربوط بنفت جنوب و راه آهن بوسیله همین سه برادر بدست ما افتاد و از مضمون آن اطلاع حاصل کردیم.»



پس از شهر یور ۱۳۲۰ «ایران خانم دختر تیمورتاش» روزنامه‌ای بنام رستاخیز ایران در تهران منتشر نمود و از تیمورتاش یادداشت‌هایی که بزبان فرانسه نوشته بود منتشر کرد که از لابلای سطور آن مطالبی مفهوم میشود که بسیار قابل توجه است و خلاصه‌ای از آن یادداشتها در زیر نقل میگردد. توضیح آنکه این یادداشتها مربوط باوانی است که تیمورتاش در منزلش تحت نظر بوده است.

«... از قراریکه میگویند میخواهند از محاکمه کردن من صرف نظر کنند محاکمه‌ای که گویا مبتنی بر این اصل است که من از بانک ملی مقداری لیره به ۶۰ ریال خریداری کرده‌ام در صورتیکه نرخ رسمی دولتی ۹۰

ریال بوده. من مفهوم حقیقی محاکمات را در میهن خود بخوبی دانسته و میدانم که بیگانه‌ترین و پاکدامن‌ترین ایرانیان را ممکنست هر قاضی و مدعی العمومی بمحض اینکه کمترین فرمانی صادر شد فوراً بسخت‌ترین و شدیدترین مجازات‌ها محکوم سازد— محکومیت در ایران ناشی از مغضوب شدن و تمام عواقب وخیم آن میباشد! از قبیل زندان— فراموشخانه و دخمه‌های تاریک و غیره— اگر کسی پاکدامن باشد و بیگانه بدین محاکمات جلب گردد بدبختانه هیچ وسیله‌ای برای اثبات پاکدامنی خود در دست نخواهد داشت.

من خوب میدانم که هیچوقت اسعار خارجی از بانک ملی نه بنرخ روز و نه بقیمتی گرانتر یا ارزانتر از آن نخریده‌ام اگر میتوانستم در برابر یک محکمه بیطرف حضور پیدا کنم، نه تنها کذب این مدعا را ثابت کرده بلکه کلیک تقی‌زاده ونواب ودست‌مرموزی که سرنخ آنها را در دست دارد بدنیا نشان داده و مفتضح می‌ساختم.

ولی در اینجا اصولاً چنین اندیشه‌ای خطا بوده و اگر بگویم که میخواهم در مقابل محکمه بی‌طرفی حضور یابم هیچکس بحرف من ترتیب اثری نخواهد داد. چون خوب میدانم که حکم افنایم صادر شده.

... من با داور وزیر عدلیه سوابق دوستی و صمیمیت زیادی دارم و نه تنها حق حیات بگردن او داشته و بشهادت خودش سالیان متوالی او را از طوفانهای سهمگین خشم و غضب شاه که ممکن بود بکلی ریشه هستیش را از جا بر کند نجات دادم، بلکه بدوستی یا روابط ما هم که ناشی از حسن تفاهمی است که بین طرفین موجود بوده لطمه وارد نخواهد آمد— من شخصاً بداور معتقد بوده و کمتر کسی را بثبات رأی، قضاوت صحیح و فکر عمیق او در ایران دیده‌ام.

بداور خیلی علاقمندم و آرزو میکنم که هیچوقت گرفتار روزگار کنونی من نشود.

ولی در این امیدواری خود فوق‌العاده مشکوکم زیرا ما می‌پنداشتیم که میتوانیم بایران مستقلى خدمت کنیم — ولی بدبختانه از ما زرنگترها نقشه خود را پیش از وقت طرح کرده و کسانی را که مخالف منافع دانسته‌اند نشانه کرده‌اند — از طرفی هم داور چه میتواند بکند تا روزیکه گرفتار سرنوشت شوم من گردد ناگزیر است که کج داور و مر یز رفتار کند تا شاید دامن تر نکرده از این گیرودار نجات یابد.

من تردید دارم که داور بین وظیفه دوستی و وظیفه وزیر عدلیه یعنی آلتی که باید کور کورانه فرود آید کدام یک را انتخاب خواهد کرد.

به ندای وجدان که میگوید «تو بهتر از هر کس میدانی او پاکدامن است نباید در دسیسه و خدعه‌ای که بر علیه او شروع کرده‌اند شرکت جوئی» گوش فرامیدارد یا بحب جاه طلبی خود که بدو نهیب می‌زند از ژرفی این شوریده دریا بهراسد — اگر شق دوم را انتخاب کند خیلی طبیعی بنظر خواهد آمد زیرا هیچ مرد سیاسی مایل نیست نقشه‌های ناتمام خود را تمام نکرده از نیمه راه باز گردد — زیرا بعدها آنانکه نتیجه را ندیده‌اند میتوانند آن را هزاران هزار قسم سوء تعبیر کنند.

گاه‌گاه آرزو میکنم که قبل از ورود داور بدین بلا تکلیفی خاتمه داده شود و حکم محکومیت من بامضاء دیگری باشد، تصور هم نمیکنم این آرزوی من برآورده نشود زیرا داور مرد باهوش زرنگی است و قطعاً راه حلی پیدا خواهد کرد که قبل از اختتام محاکمات بایران نیاید...

اما مسئله بانک ملی طور دیگری است — بدبختانه در مملکت عزیز ما همین که صحبت بر سر مسائل مادی می‌کشد — بیشتر بمحکومیت طرف رأی میدهند تا پاکدامنی او زیرا اکثر مردم نمی‌توانند باور کنند که من در مدت زمامداری خود چند پارچه از املاک موروثی خود را فروخته‌ام که در خور حیثیت خویش در داخله و خارجه زندگی کنم. آنها نمی‌توانند تصور کنند که برای فرزندانم کمتر از نیمی از دارائی پدر بزرگشان را باقی می‌گذارم

البته آنهایی که مرا از نزدیک می شناختند می دانند که من هرگز بمسائل مادی اهمیت نداده و اگر میخواستم حالا باید میلیونر می بودم. ولی بدبختانه اکثریت مردم تابع ظواهر امرند و قطعاً تاکنون در برابر خارجی و داخلی مأمورین و جواسیس شهربانی مرا یک دزد راهزنی معرفی کرده اند— ولو آفتابه دزد باشد— و در صورتیکه نخواهند مرا محاکمه کنند قطعاً در اذهان عامه چنین شایع خواهند ساخت که در اثر التماس و درخواست دوستانم مشمول عفو شاهانه قرار گرفته نخواسته اند در برابر خارجیان کسی را که چندین سال متوالی تمام زمام امور کشور را در دست داشته رسوا سازند.

در صورتیکه علت اصلی، فقدان اسناد لازمه بوده و می ترسند که اگر چنین محکمه جعلی تشکیل شود دیگران در سایه روشن آن به بسیاری از حقایق که صفحه ای از تاریخ ما را تشکیل میدهد پی برده بصحت و درستی احکام دادگستری بیدادگر ما متوجه شوند بفهمند که عدلیه ما را چون از دور مشاهده کنند مضحک و خنده آور و بکار یکاتوری از دادگاه های دنیا شباهت داشته— چون از نزدیک بنگرند شقاوت کار و مملو از خیانت است— آن فرماندهی که بر رأس این امور نشسته نمیداند که بدترین انتقامها شدیدترین عذابها زندان نیست بلکه بهترین طرز فناء یک شخص شرافتمند اینست که او را بیگناه محکوم ساخته شرافت و حیثیتش را باز یچه اغراض و نیات سوء قرار داده و وسیله دفاع را از او سلب کنند.

خدای من! جز صبر کردن چه میتوانم بکنم! وسیله دفاع در دست نیست باید آنقدر صبر نمود و سکوت کرد— تا در زیر بار ناتوانی خرد و متلاشی شد که شاید... شاید... بیست سال دیگر در این سرزمین امیل زولائی پیدا شود و شرح حال این در یفوس را بنویسد... فقط آنوقت است که پرده از روی حقایق برداشته خواهد شد. تیمورتاش.»

یادداشت دیگر

«امشب اسعد (مقصود: سردار اسعد وزیر جنگ است) مستقیماً از

شکار به نزد اعلیحضرت رفته و از آنجا بدیدن من آمد.

من خوب میدانم چرا شاه بوسیله اسعد درصدد استمالت و دلجوئی از من برآمد، یک شخص مظنون که حتی از هوائی که استنشاق میکند هراسناک است از نفوذ من می‌ترسد و کلیک تقی زاده - نواب - آیرم وقت بیشتری برای نشر اکاذیب و ساختن پرونده‌های جعلی لازم دارند.

شاه تصور میکند که گرفتاری من در خارجه عکس العملی پیدا خواهد کرد، در داخله زمینه انقلابی را آماده خواهد ساخت. انقلاب؟ خیر او خوب میداند آنها خوب میدانند که چه قسم کار را بنفع خود خاتمه دهند. آنها خوب میدانند چطور باید آراء و عقیده عمومی مردم را خراب کرد و حس تشخیص و تمیز آنها را از بین برد، ولی او خیال میکند. زیرا میدان خیال باز و وسیع است. می‌ترسد که مبدا بقایای حزب «ایران‌نو» که برای ترس از یک امر روزی از بین برده شده و منحل گردیده هسته مرکزی داشته باشد که بکمک و استعانت من برخیزد.

بیچاره اسعد با چه اطمینانی میگفت که من مأمورم بشما عرض کنم که اعلیحضرت مایلند شما بسمت مشاور مخصوص ایشان باقیمانده یا اگر میل دارید بیکی از پستهای سفارت کبرای خارج منصوب گردیده یا به ریاست مجلس نامزد گردید. چون آخوندها با وزارت دربار شما مخالفند ناگزیر شما را معزول کردم.

آیا واقعاً اسعد نمیداند! اگر میداند چرا با اینهمه شاخ و برگ فرامین شاه را میگوید. من که خوب میدانم اینهمه ترس و وحشت و نگرانی از چیست! اینها بیهوده می‌ترسند زیرا هیچ چیز به بی‌ثباتی عقیده عامه مردم نیست من قول میدهم که یکی از اینهمه دوست و دشمن فردا حتی نام مرا بر زبان نیاورد.

اسعد حق دارد باین سادگی پیشنهاد مرا که اجازه دهند بروم بر سر املاکم زندگی کنم بپذیرد.

شاید اسعد هم بعدها بفهمد که ما همه محکوم به نیستی و فنا هستیم ما باید برویم چنانکه من خودم خیلی دیر فهمیدم. اولین باری که این مسئله را احساس نمودم شبی بود که با شاه راجع به فیروز صحبت کرده میخواستم بهر قیمتی شده حکم آزادی او را بگیرم از دو جمله کوچکی که بین ما رد و بدل شد بیک دنیا حقیقت پی بردم:

— من دیگر بفیروز احتیاجی ندارم! ما دیگر احتیاجی با و نداریم باید برود.

— قربان بهتر این است این فرمایش را نکنید، زیرا ما تنها منظورمان خدمت بشخص اعلیحضرت نبوده بلکه قبل از شما منافع و مصالح ایران را در نظر داریم اگر میخواستیم جلب نظر اعلیحضرت را بکنیم قطعاً کاری میکردیم که همیشه بما محتاج باشید و ما نیز سالیان درازی برقرار بمانیم. تذکر این قبیل مسائل باعث دلسردی کسانی است که مشغول خدمت گزاری میباشند.

نه تیمور تو مقصود مرا درست نفهمیدی شاید در اثر نشئه کنیاک نتوانستم مطلب را چنانکه مایلم پرورانم.

اسعد هم شاید روزی از خلال این گفتگوها بموقعیت وخیم خود و سایر رفقا پی برد.

اصولاً پس از آنچه که در شب پیش بین ما گذشت دیگر احتیاجی باین قبیل پیغامها نیست. چرا با این قبیل پیشنهادات بیچگانه میخواهند مرا فریب دهند همان قسم که تابستان گذشته از چمخاله تلگراف زدم تذکره دهند که برای معالجه بارو پا روم مخالفت کردند امروز هم با رفتن من بخراسان ممانعت خواهد شد زیرا حکم افناء من در یک محکمه دور دستی صادر شده در تهران باید مجری شود.

پریشب هنگامیکه در اطاق دفتر خود نشسته و مشغول کار بودم ناگهان دستی بروی شانهم خورد، چون سر برگرداندم شاه را دیدم که با قیافه

بشاش و خندانی سرش را نزدیک سرم ساخته و بطوری مرا محکم گرفته که حتی قادر نیستم جلویش برخاسته رسم ادب بجای آورم.

— حتماً از این برخورد بی سابقه من که پس از هشت ماه امشب نذرت آمده‌ام تعجب میکنی.

بحدی در عرض این هشت نه ماه اخیر وضعیت ما مبهم و درهم بود که واقعاً خودم نمی‌توانستم معنای این طرز برخورد امشب را بفهمم آنگاه دستش را بگردنم حلقه کرده و گفت: تیمور من امشب آمده‌ام بتوبگویم که درجه احساسات و علاقه شدید من نسبت بتو بیش از حد تصور است اگر روزی مجبور شویم از یکدیگر جدا شویم آنروز بزرگترین لطمات بمن و سلطنتم وارد خواهد آمد. تیمورجان قول بده که هیچوقت از کار کناره نکرده و از ناملایمی که بر تو تحمیل شود از میدان در نخواهی رفت. هرگز نمیتوانم تصور این را بکنم که روزی ما دو تا از هم جدا خواهیم شد.

در این موقع چیزی دیدم که هرگز باور نمیکردم چند قطره اشک از چشمانش سرازیر شد. آیا باید آنرا به اشک کروکودیل تعبیر کنم؟ (یک مثل فرانسوی است که منظور اشک معنوی میباشد) ولی رفتار امشب اعلیحضرت بکلی با هشت ماه پیش متباین است— چون تمام این مدت سعی داشتند که بمن ثابت کنند دیگر وجودم زائد است باید از کار کناره کنم. وقتی کریم آقاخان بریاست محاسبات دربار منصوب گردید. وقتی در مسافرت اخیر خود، اکثر اوقات جامه دانه‌ایم را دست خورده می‌یافتم وقتی در هیئت وزرا گفتم که انعقاد پیمان برخلاف مصالح است^۱. اعلیحضرت رو بیکی از وزراء کرده فرمودید خیر! من مایلم هر چه زودتر این کار تمام شود، بوزراء غیر مسئول مربوط نیست. آنروزی که آیرم بریاست شهربانی منصوب گردید. آنروزی که دستور دادید تلگراف رمز در دو نسخه باشد یکی برای شما و دیگری برای من ولی طوری باشد که من نفهمم.

۱— منظور قرارداد نفت است.

آنروزی که پس از الغاء کاپیتولاسیون در سال ۱۳۰۶ سر جان کدمن بایران آمد و بشما تبریک گفت که من بر صدر امور نشسته و زمام مملکت را در دست دارم آنروز و خیلی روزهای دیگر احساس نمودم که سرانجام مورد خشم و غضب قرار خواهم گرفت.

فوراً شراره خشم و غضبی از چشمانش جهیده قد راست کرده گفت: خیر! خیر! اینها دلایل بیخودی است من از تورنجیده بودم زیرا بمن گفتند که خیال داری مرا بکشی و ولیعهد را از سلطنت محروم سازی.

— من چشم داشتی بتاج و تخت سلطنت ندارم والا از همان راه عملی که اعلیحضرت داخل شدید داخل میشدم^۱— خیر مگر کشتن شما خیلی مشکل است؟ اگر میخواستم کار به پنج دقیقه ختم میشد— ملاحظه بفرمائید این هفت تیر منست— و همیشه هم پر است اگر بخواهم هم الان کار تمام است.

ولی خیر شما هم خوب می دانید که من آدم کش نیستم— دشمنان من از خوب راهی مرا مورد حمله قرار داده بودند، ما مجبور بودیم شما را در مسائل ارتش و پولی آزاد گذاریم ولی اگر بنا باشد، بمنافع مملکتی خیانت کنم این قسمت را دیگر حاضر نیستم— ما آرزو میکردیم که میتوانیم مملکت خود را از خطر مرگ و نیستی نجات دهیم— ولی بدبختانه حریفان از ما قویتر و نقشه های عملی خود را از خیلی پیش طرح کرده بودند. مجدداً همان خنده مرموز بر روی لبانش نقش بسته گفت چرا اوقات تلخ میشود بمن گفتند من باور نکردم— اگر این فکر را میکردم هرگز امشب نزد تو نمی آمدم تیمورجان دستت را بده بمن که میخواهم بار دیگر عهد دیرین را تجدید کنم. همیشه بخاطر داشته باش که من نسبت بتوبدی نکرده و نخواهم کرد تو نیز نسبت بمن و خانواده ام هرگز بد نکن— نزدیک شده مرا بوسیده و بسرعت تمام از در خارج شد شاید باین عجله رفت که تماشاگر این صحنه، پی بر

۱— یعنی با انگلیسها می ساختم.

وضعیات باز یگر زبردست آن نبرد. ۱۸ دسامبر ۱۹۳۲».

تجدید نظر و تمدید قرارداد داری

یا قرارداد ۱۹۳۳

بزرگترین خیانتی که در دوران حکومت دیکتاتوری پهلوی بایران شده است انعقاد قرارداد امتیازی جدید بنام قرارداد ۱۹۳۳ میباشد.

برای انعقاد چنین قرارداد ننگینی زمینه‌سازیهای زیاد و ایجاد صحنه‌های تراژیک و کمیک بسیار شد که نخستین صحنه آن قرارداد نهم اوت ۱۹۱۹ بوده و وقتی آنرا نتوانستند عملی سازند روح آن قرارداد را در قالب کودتای ۱۲۹۹ ریخته با سلسله مقدماتی ایجاد حکومت «تفرکز قدرت» نمودند. نخستین پرده این نمایش خلع احمدشاه و انقراض سلسله قاجاریه بود.

چنانکه مدیر کل وزارت امور خارجه انگلستان گفته بود:

ما با این سلسله که در طول صد و پنجاه سال همواره ما را در یک متری جنگ با روسها قرارداده بود دیگر نمیتوانیم کار کنیم^۱.

در حقیقت و واقع امر میتوان نتیجه گرفت که احمد شاه قربانی مطامع استعماری انگلستان گردیده است زیرا انگلیسها بخوبی درک کرده بودند که احمد شاه نه زیر بار قرارداد رفته و نه زیر بار خط آهن شمال و جنوب که سوق الجیشی است می‌رود و نه با تمدید قرارداد نفت جنوب موافقت خواهد کرد، پس باید کنار برود و شخصی که بتواند منافع آنها را تأمین کند روی کار بیاید.

رضاخان تعهد نموده که از پشت به انگلیسها خنجر نزند!

تمام منظور و مقصود انگلیسها از تقویت رضاخان و روی کار آوردن

۱- رجوع شود به کتاب مختصری از زندگانی سیاسی و خصوصی احمدشاه در موقع ملاقات نصرت السلطنه و آقاخان محلاتی.

او این بود که منافع اقتصادی و سیاسی آنها از هر جهت تأمین شود و فرد بی سواد و متهوری که بی چون و چرا گوش بفرمان آنها باشد روی کار آورند و روح قرارداد ۱۹۱۹ را در کالبد جدیدی که صورت ظاهر آنها زیاد زنده نباشد بدمند و در حقیقت کشوری که ظاهر مستقل و در باطن مستعمره انگلستان باشد بوجود آورند و از شر زمامداران محافظه کاری که بهیچوجه زیر بار تحمیل منافع اقتصادی و سیاسی و سوق الجیشی آنها نمی رفته اند خلاص شوند. بعلاوه در مقابل روسیه شوروی که دائماً موجبات تهدید منافع آنها را در این قطعه جهان که در حقیقت دروازه بزرگترین مستعمره آنها یعنی هندوستان است فراهم می آورده سدی از دیکتاتوری بوجود آورند.

در این مورد سردنیس رایت انگلیسی که مدتی هم در ایران سمت کاردار و سفیر کبیری داشته به لسان سیاسی شرح داده است، که باید با دقت به نوشته او توجه نمود:

دنیس رایت در کتاب خود چنین نوشته است:

«... آیرن ساید در دوم نوامبر ۱۹۲۰ به اردوگاه قزاقان رفت و اعلام داشت که بهیچوجه قصد ندارد بجای افسران معزول روسی، افسران انگلیسی را به کار گمارد. وی درباره افسران ایرانی آنان پرس و جو و تحقیقی بعمل آورد و آن شب در دفتر یادداشت خود چنین نوشت: «رضاخان فرمانده اتر یاد تبریز بی شک یکی از بهترین افسران اینهاست. اسمایث توصیه میکند که رضاخان عملاً رئیس این دسته باشد و تحت ریاست فرمانده سیاسی که از تهران تعیین شده بود عمل کند.» در تاریخ ۱۴ ژانویه که آیرن ساید دیگر بار به دیدار قزاقان رفت در دفتر یادداشت خود چنین نوشت:

«به دیدار قزاقان ایرانی رفته آنان را از نظر گذراندم. اسمایث سروسامانی به وضعشان داده است. مواجب اینها مرتباً پرداخت شده است و اکنون این افراد لباس و مسکن دارند.

فرمانده کنونی قزاقان، موجود حقیر و بی بو و بی خاصیتی است و

روح و روان واقعی این گروه سرهنگ رضاخان است، یعنی همان مردی که قبلاً بسنار باو علاقه‌مند شده بودم. اسمایث میگوید مردی نیکوست و من به اسمایث گفته‌ام که به همایون^۱ مرخصی بدهد تا به سرکشی به املاک خود برود.»

آیرن ساید با مرخصی دادن بسردار همایون رضاخان را عملاً در موقع فرماندهی قرارداد...

آیرن ساید به این نتیجه رسید که بی‌خطرترین کار آنست که نیروی بریتانیا اکنون که هنوز بر اوضاع مسلط هستند فرماندهی برای قزاقان تعیین کنند. نتیجه‌گیری او بی‌شک متأثر از اعتمادش به رضاخان و نیز متأثر از پیشرفت سریعی بود که قزاقان تحت رهبری رضاخان در جهت کسب کارایی و کفایت حاصل می‌کردند...

آیرن ساید در تاریخ ۱۴ ژانویه ۱۹۲۱ در دفتر یادداشت خود چنین نوشت: «شخصاً عقیده دارم که پیش از آنکه از اینجا بروم باید بتوانم این افراد را بحال خود رها کنم... در واقع یک دیکتاتور نظامی گرفتاریهای ما را برطرف خواهد کرد و ما را قادر خواهد ساخت که بی‌هیچ دردسری این کشور را ترک گوئیم.»

آیرن ساید بار دیگر در تاریخ ۳۱ ژانویه همراه اسمایث با رضاخان ملاقات کرد، ولی چیزی دربارهٔ صحبت خود و اسمایث با رضاخان یادداشت نکرده فقط نوشت: «رضاخان مایل است کاری انجام دهد و از اینکه مشغول هیچ کاری نیست آزرده خاطر است.»

ملاقات بعدی که در واقع ملاقات نهایی بود در تاریخ ۱۲ فوریه صورت پذیرفت و آیرن ساید در آن باره در دفتر یادداشت خود چنین نوشت:

۱- منظور سردار همایون رئیس دیویزیون قزاق که پس از برکناری استار سلسکی روسی روی کار آمده بود.

«من با رضاخان مصاحبه کرده‌ام و سرکردگی قزاقان ایرانی را بطور قطعی به او سپرده‌ام. او مردی واقعی و رک‌ترین مردی است که تاکنون دیده‌ام. به او گفته‌ام که قصد دارم به تدریج او را از قید تسلط خود رها سازم و باید با سرهنگ اسمایث ترتیبی بدهد که پس از رفتن ستون منجیل، با شورشیان رشت مقابله نماید. درحضور اسمایث صحبتی طولانی (!؟) با رضا انجام دادم. در این فکر بودم که آیا لازم است تضمین کتبی بگیرم یا نه، ولی سرانجام به این نتیجه رسیدم که تضمین کتبی فایده‌ای نخواهد داشت زیرا اگر رضا بخواهد زیر قول خود بزند چنین خواهد کرد، و صرفاً خواهد گفت قولهایی که داده است تحت فشار از او گرفته شده است و او ملزم به رعایت آنها نیست. هنگامیکه موافقت کردم که رضا را بحال خود رها سازم برایش روشن ساختم: هنگامیکه از هم جدا می‌شویم نباید بکوشد مرا از پشت سر هدف قرار دهد. اگر چنین کند این کار بنا بودیش منجر خواهد شد و به سود هیچکس نخواهد بود مگر حزب انقلابی.»

دو روز بعد آیرن‌ساید بطور غیر منتظره به بغداد فرا خوانده شد تا سمت جدیدی را بعهده گیرد. وی پیش از عزیمت از ایران با اتومبیل به تهران رفت و با شاه ملاقات کرد تا او را وداع گوید. وی کوشید شاه را ترغیب کند که از استعداد رضاخان استفاده بیشتری بعمل آورد ولی موفق نشد سپس در تاریخ ۱۸ فوریه ایران را برای ابد ترک گفت...

در همان شب رضاخان سربازانش را برای حرکت بسوی تهران بحالت آماده‌باش درآورد. در روز ۲۰ فوریه وی و سربازانش به مهرآباد واقع در حومه تهران رسیدند. سه نماینده از جانب شاه و دو تن از اعضای سفارت بریتانیا در تهران که از طرف وزیر مختار فرستاده شده بودند کوشیدند او را از ورود به تهران منصرف سازند ولی رضاخان فسخ عزم نکرده و به آن نمایندگان گفت که از ضعف حکومت بستوه آمده است و مصمم است حکومتی نیرومند پدید آورد که بتواند آماده مقابله با پیشروی بلشویکها باشد،

و چنین نظر داد که پس از خروج انگلیسها پیشروی بلشویکها به دنبال خواهد آمد. در عین حال، وی نسبت بشاه اظهار وفاداری کرد..

رضاخان و قزاقانش اندک زمانی پس از نیمه شب ۲۱ فوریه به تهران وارد شدند و با چندان مقاومتی روبرو نگشتند و کودتا بدون خونریزی انجام گشت... بامداد همان روز وزیر مختار بریتانیا با شاه ملاقات کرد و ظاهراً (!؟) بی آنکه از لندن دستوری داشته باشد من باب راهنمایی به شاه گفت که تنها راهی که برایش باقی مانده است آن است که با سرکردگان کودتا رابطه برقرار سازد و خواسته های آنها را بپذیرد.

چهار روز بعد، شاه بیانیه ای صادر کرد و طی آن موافقت کامل خود را با نظریات قشون اعلام داشت و سید ضیاء الدین طباطبائی را به ریاست وزراء منصوب کرد. ریاست رضاخان بر نیروهای مسلح کشور تأیید گشت و به او عنوان سردار سپه داده شد.

آیرنساید که اکنون در بغداد بود پس از شنیدن خبر کودتا در ۲۳ فوریه در دفتر یادداشت خود چنین نوشت: «رضاخان در تهران کودتا کرده است ولی به قولی که بمن داد وفادار مانده...»

تصور میکنم که همه مردم چنین می اندیشند که من کودتا را طرح و رهبری کردم. گمان میکنم که اگر در معنای سخن دقیق شویم واقعاً من این کار را کرده ام^۱.

از اسمایث نیز گفته ای خطاب به یکی از دوستانش چنین ثبت شده است: «کودتای قزاقان در تهران را او سازمان داده بود... و سفارت بریتانیا در تهران از این امر مطلع بود» مرجع دیگری گفته ای از اسمایث را چنین نقل میکند: «از من درخواست شد که راهنمایی نظامی انجام دهم و از آنجا که آموزشگر نظامی بودم میبایستی چنین میکردم.»

۱- مأخوذ از یادداشتهای فیلدمارشال لرد آیرنساید.

مأموریت رضاخان

«رضاخان مأموریت خود را بخوبی انجام میدهد و با ایجاد صحنه‌های ساختگی ابتدا قرارداد داری را لغو مینماید و سپس مطابق با ۱۹۳۳ میلادی بدستکاری تقی زاده و چند نفر دیگر قرارداد جدید را (که مشهور به قرارداد ۱۹۳۳ شد) منعقد مینماید و با این عمل خود بزرگترین خدمت را باستعمار مینماید و بزرگترین لطمه را به منافع ایران وارد میسازد، زیرا مطابق قرارداد داری امتیاز در سال ۱۹۶۱ پایان می‌یافت و مطابق قسمت آخر فصل چهاردهم امتیازنامه داری بعد از انقضای مدت اعتبار «تمام اسباب و ابنیه و ادوات موجوده شرکت بجهت استخراج و انتفاع معادن متعلق به دولت علیه خواهد بود و شرکت حق هیچگونه غرامت از این بابت نخواهد داشت.»

همانطور که ملاحظه میشود مطابق قرارداد داری پس از انقضای مدت قرارداد (سال ۱۹۶۱) کلیه تأسیسات شرکت که میلیونها دلار قیمت داشت بایران تعلق میگرفت ولی رضاخان با انعقاد قرارداد جدید مانع تحقق چنین امری شد علاوه بر این رضاخان با افزودن ۳۲ سال بمدت قرارداد صدها میلیارد دلار بایران ضرر زد و بدین ترتیب روی خاندان قاجاریه را سفید کرد.^۱»

الغای امتیازداری و قرارداد ۱۹۳۳

گفته شد یکی از علل انقراض سلسله قاجاریه و عزل سلطان احمد شاه این بود که وی سیاست موازنه منفی را دستور کار خود قرار داده بود و بهیچ وجه حاضر نبود از این مشی سیاسی دست بردارد و متمایل بسیاست یکطرفی گردد. حتی در موقع انعقاد قرارداد نهم اوت ۱۹۱۹ که وثوق الدوله عاقد آن بود با آنکه در آن موقع وثوق الدوله مصدر اجرای سیاست یکطرفی بود و

۱- نقل از کتاب چهره حقیقی مصدق السلطنه نوشته دکتر حسن آیت صفحه ۱۴۴.

روسیه دوچار انقلابات داخلی بود و در حقیقت نمی توانست در ایران و سیاست ایران رلی داشته باشد، معهذا احمد شاه با تمام تهدیداتی که شد تسلیم سیاست یکطرفی یعنی متمایل به انگلستان نشد و با کمال رشادت در مقابل قراردادی که مالیه و ارتش ایران را در بست زیر نظر انگلیسها قرار میداد نرفت و بمخالفت با آن برخاست.

اما انگلیسها از آتیه روسیه شوروی نگران بودند لذا بوسیله ژنرال ماژور دنسترویل بقفقاز حمله ور شدند و پس از آنکه ژنرال نامبرده شکست خورد و بایران عقب نشست و از ایران خارج شد و ژنرال آیرن ساید فرماندهی ارتش انگلیس را در ایران بعهدہ گرفت و تا قزوین عقب نشینی کرده بود و از طرفی از حمایت سلطان احمد شاه هم مأیوس بودند زیرا نمی توانستند او را تحت نفوذ و سیطره خود قرار دهند بفکر ایجاد «حکومت تمرکز قدرت» افتادند تا با عزل سلطان احمد شاه، دیکتاتوری دست نشاندۀ خود روی کار بیاورند و مطامع و منافع سیاسی و اقتصادی خود را تأمین کنند و بعلاوه سدی آهنین در مقابل دولت جوان شوروی ایجاد نمایند تا اگر روزی سیاست آنها ایجاب کرد از شمال ایران به روسیه حمله ور گردیده مانع از به وجود آمدن کشوری شوند که هندوستان را معرض تهدید قرار دهد. خلاصه میخواستند ایران سدی باشد در مقابل هندوستان.

احمد شاه در هیچ باب تسلیم نظر و خواست انگلیسها نمی شد. با ایجاد راه آهن شمال به جنوب مخالف بود، با قرارداد هم روی خوشی نشان نمی داد در سایر مسائل هم روی موافق با سیاست انگلستان نشان نمی داد.

پس از جنگ بین الملل اول اهمیت نفت روز بروز در دنیا بیشتر می شد زیرا دنیا بطرف صنایع ماشینی جدید و فاریکاسیون پیش می رفت و انگلیسها احساس می کردند که در پیمان دارسی باید تجدید نظر شود و مشکلات آن برطرف و بر مدت آن افزوده شود.

پس از انعقاد قرارداد ۱۹۱۹ ملاحظه شد که حتی با دخالتهای علنی

وثوق الدوله در انتخابات، همان نمایندگان فرمایشی هم قبل از افتتاح مجلس اعلام کردند که مخالف قرارداد هستند.

پس، برای انگلستان هیچ چاره‌ای نماند جز آنکه وضعی پیش بیاورند که احمد شاه عزل شود و با تشکیل «حکومت تمرکز قدرت» متنفذین همه منکوب و نابود شوند و فضائی بوجود آید که حافظ منافع اقتصادی و سیاسی انگلستان باشد.

حکومت «تمرکز قدرت» و دیکتاتوری پهلوی تثبیت شد و نفس کشی دیگر باقی نماند. مجلس شورایملی یکدست و یک صدا هرچه به آنها دستور بدهند تصویب خواهند کرد زیرا دیگر از نمایندگان ملی کسی در آن دیده نمی‌شود، مدرس در زندان است، مؤتمن الملک و مشیرالدوله و مستوفی دیگر قبول وکالت نکردند. انگلیسها که غرض و منظورشان از روی کار آوردن پهلوی تأمین منافع سیاسی و اقتصادی بود بمقصد رسیده بودند در صدد برآمدند که نخست قرارداد داری را که حدود سی و یکسال از مدت آن گذشته و ۲۹ سال دیگر باقی بود برای مدت سی سال دیگر که تصور میکردند تا آتموقع مخازن نفتی ایران تمام خواهد شد تمدید نمایند. ولی در صدد ایجاد نقشه‌ای بودند که چگونه و با چه مقدمه‌ای که ظاهرش زننده نباشد آنرا بمرحله اجرا در آورند. لاجرم شروع به عملیات و نیرنگی که به خیمه شب بازی و یا سیاه بازی و جنگ زرگری شبیه تر بود دست زدند. و از همان اولین روزی که شروع بمذاکره نمودند تمدید مدت را پیش کشیدند. اینکه تقی زاده در مجلس پانزدهم گفته که صحبت تمدید مدت در آخرین ساعت مذاکره بمیان کشیده شد صحیح نمی باشد، زیرا از تقی زاده نامه‌ای در دست است که هنگامیکه سفیر کبیر ایران در لندن بود به تیمورتاش وزیر دربار وقت که در آنموقع کارهای مهم مملکتی به اراده و زیر نظر مستقیم او بود نوشته و می‌رساند که یکی از اهم مسائل که مورد توجه و خواست انگلیسها بود و منظور از تجدید قرارداد هم تمدید مدت قرارداد مزبور می باشد عیناً در

زیر نقل میگردد:

نامهٔ تقی زاده به وزیر دربار

۱۹ آذرماه ۱۳۰۸

دوست محترم و معظم، پس از تقدیم سلام خالصانه و تجدید مراتب ارادت صمیمی با آنکه قدری تردید داشتم در اینکه مطلبی را که در ذیل می‌خواهم عرض کنم بطور رسمی یعنی به وزارت جلیلهٔ دربار پهلوی عرض



سید حسن تقی زاده

کنم یا بطور خصوصی و غیر رسمی به خود حضرتعالی ولی پس از تأمل به جهاتی مصمم شدم که شق دوم را اختیار کنم.

مخصوصاً در باب مذاکرات راجع به امتیاز نفت و تمدید آن و شرایط آن و حسابهای نفت و دلایل طرفین و منظور هر کدام از آنها یک کلمه هم اطلاع بدست مخلص نرسید جز آنچه بطور تصادف از کسی حرفی شنیده می شد یا از تلگرافاتی که آقای میرزا عیسی خان فیض مجبوراً برای رمز کردن به سفارت می فرستد و جواب آنها با رمز می آید و از قرائن مندرجات آنها چیزی بطور حدس و قیاس استنباط می شد حتی صورت پروژه قرارداد را که در نظر بوده برای تمدید امتیاز منعقد شود تا امروز ندیدم و البته تصدیق خواهند فرمود که مقتضی هم نبوده که خود مخلص پیش آقای فیض رفته در باب چیزی که خود دولت در آن باب به این جانب اطلاع نداده و بکسی که او را واسطه کار قرار داده اند هم حکم نفرموده اند مرا از سابقه امر و جریان کاملاً مستحضر بدارد.

ضمناً باید عرض کنم که «مالین تک» ارتباطی با گلبانگیان دارد گویا آنها او را به دولت ایران معرفی کرده اند و در این اواخر «گلبانگیان» یعنی پسر گلبانگیان پاریس که در لندن آتاشه افتخاری^۱ مالی سفارت می داند مکرر پیش اینجانب آمده و در تأیید منظورات کمپانی نفت «انگلیس و ایران» در مسئله تمدید امتیاز حرف زده یک روز هم «مالین تک» در پیشرفت منظور کمپانی با همان شرایط که می خواستند علاقه مند بنظر آمد و می خواست بمن ثابت کند که پیشنهاد کمپانی عایداتی بیشتر از عایدات حالیه دارد و چنان بطور سادگی این مطلب را بیان می کرد مثل آن که کمپانی با همان امتیاز سابق بدون هیچ تقاضای جدیدی می خواهد به ما بیشتر منفعت بدهد و ما قبول نمی کنیم و تناسب اضافه منافع را با آنچه

۱- گلبانگیان از عوامل انگلستان بوده است.

کمپانی در عوض می خواهد منظور نمی داشت، در صورتیکه حالا واضح شده که بواسطه مساعی مشترک از طرف تمام علاقه مندان در نفت که در موقوف داشتن رقابت در فروش نفت در تمام دنیا و تحدید محصول بعمل می آید هرکس که منابع نفت بمدت درازتری در دست داشته باشد و بتواند کمتر دریاورد و گرانتر بفروشد گوی سبقت را ربوده است، لهذا کمپانی نفت جنوب علاقه مندی زیادی به تمديد مدت دارد و قیمت موافقت ما در این نسبت به منظور او هم باید بالطبع تابع قانون طبیعی اقتصادی عرضه و تقاضا باشد و حق داریم به قیمت ارزانی از دست ندهیم زیرا که ما هم می دانیم زمان برای ما کار می کند و هرچه اجل امتیاز نزدیکتر شود و قدرت و استحکام و قوام داخلی مملکت و دولت تزايد بگیرد منظور ما بهتر حاصل میشود. زیاده عرضی ندارد جز تکرار مراتب ارادت صمیمی.

حسن تقی زاده

نامه تیمورتاش به فیض

جناب مستطاب آقای فیض کمیسر محترم

... در روی اساس مسائل ذیل از مدتی به این طرف مذاکراتی در بین کمپانی نفت جنوب و ما شروع شده بود که در مسافرت اخیر سرجان کدمن به قالب پروژه ای که منضم است:

- ۱- الغای امتیاز داری و تصویب امتیاز جدیدی مبنی بر این اصل که حق مالکیت نفت می بایست متعلق به خود ایرانی باشد و امتیاز به خارجی طوری تنظیم شود که مدت آن طولانی نبوده و اعتبار دائمی نداشته باشد.
- ۲- شرکت دولت ایران در نفت جنوب و کلیه مؤسسات آن برای ربع سهام او که باید مجاناً به دولت ایران واگذار شود.
- ۳- محدود کردن منطقه امتیاز بطوری که در نتیجه صد هزار میل

۱- میرزا عیسی خان فیض کمیسر ایران در باره نفت در لندن بوده است.

مربع بیشتر تحت امتیاز نباشد.^۱

۴- اخذ دوشیلینگ از هر تن نفت خام که کمپانی استخراج کند.

۵- الغای انحصار لوله نفت در جنوب.

سرجان کدمن در تهران مواجه با مشکلاتی شد که حل آنها باید در لندن بعمل آید.

اولاً مشارالیه حاضر بود که خمس اسهام موجوده عادی کمپانی را مجاناً به ما بدهد ولی من قبول نکردم و تقاضائی را که در ماده ۲ پروژه منضمه ملاحظه خواهند فرمود کردم.

ثانیاً، اظهار نظر کردم که چون دولت انگلیس اکثریت اسهام کمپانی را دارد اگر حق رأی بتمام اسهام ایران داده شود اکثریت از بین نخواهد رفت سرجان کدمن اظهار کرد که قبول کردن حق رأی که در سطر دوم صفحه اول ماده ۲ مذکور است برای او غیر ممکن است. این جانب به او پیشنهاد کردم که مطابق قانون انگلیس اموری را که بر عهده مجمع عمومی صاحبان سهام مقرر است در لندن معین کرده و چنان که داشتن دو مدیر را برحسب ماده ۲ تأمین و رئوس مسائل را که مجمع عمومی عهده دار است با مواد دیگر تأمین کردند آن وقت دادن حق رأی به اسهام ایران قابل مطالعه خواهد بود.

ثالثاً در باب ماده ۱۴ هم ایشان اشکالاتی داشتند و تقاضا می کردند که کمپانی فقط حق فسخ داشته باشد و این جانب قبول نکردم چنانچه از دوسیه های ارسالی ملتفت خواهید شد در باب دعاوی گذشته توافق حاصل شد که پانصد هزار لیره بدهند و همچنین در باب معافیت از مالیاتها از مراسله ای که مجدداً به سرجان کدمن و مراسله ای به وزیر مختار انگلیس نوشته مطلب را ملتفت خواهید شد و ماده ۱۰ تحت ملاحظه مانده است.

۱- در امتیاز داری حدود ۴۰۰ هزار میل مربع بوده است.

قصد این جانب این است که از مطلب مسبوق باشید و اولاً نظریات خودتان را اطلاع دهید و ثانیاً نظر دولت را در همه جا تأیید بنمائید. امضاء تیمورتاش

این نامه برای اولین مرتبه توسط نگارنده در مجلس دوره ۱۵ هنگام بحث در قرارداد الحاقی افشا شد و قبل از آن هیچکس از آن اطلاعی نداشت. علت افشای آنهم این بود که گلشائیان حملاتی به قرارداد سه ستاره کرده که پای تیمورتاش را هم بمیان کشیده بود. و منوچهر تیمورتاش برای دفاع از پدرش متن نامه پدرش را در اختیار نگارنده گذارده بود که ضمن بحث و رد قرارداد الحاقی آنرا مطرح نمودم.

مذاکرات بین دولت ایران و شرکت نفت از سال ۱۳۰۸ شمسی و شاید قبل از آن در جریان بوده ولی هیچکس اطلاعی نداشت یعنی مخفی و محرمانه نگاهداری میشد. تا اینکه ناگهان و بدون سابقه قبلی روزنامه اطلاعات در روز هفتم تیرماه ۱۳۱۱ در مقاله اش چنین نوشته بود:

«شرکت نفت جنوب»

«در عصری که دنیا بمقررات و عهدنامه های رسمی پشت پا می زند قراردادهائی را که تمام نمایندگان دول امضاء و مهر نموده اند زیر پا گذارده و اعتنا نمی کنند آیا عجب نیست نسبت به یک امتیازنامه خشک که بدون حزم و احتیاط و در یک ایام تاریک و ظلمانی مملکت تحت تأثیرات خارجی و بنفع اجانب داده شده است اینقدر دلبستگی و علاقه مندی داشته باشیم.

در ماه صفر ۱۳۱۹ هجری یعنی درست ۳۲ سال قبل امتیازی بداری برای استخراج نفت جنوب بمدت شصت سال داده شد که سستی و بی بنیانی مقررات امتیازنامه از موادی که تنظیم و در آن موقع تسلیم داری شده است بخوبی واضح و روشن میگردد.

امروز اگر هیئتی برای قضاوت در متن این امتیازنامه بنشینند مواد و مقررات آن را از نظر عدل و انصاف و بدون طرفداری از حقوق ملی ما و منافع شرکت مورد توجه قرار دهند تصدیق خواهند کرد که تمام این مواد به ضرر مملکت تنظیم گردیده و تعجب خواهند کرد چگونه دولت و ملت ایران پس از بیداری و خاتمه آن دوره ظلمانی حاضر شده اند مواد و مقررات آن را محترم شمرده بمدلول آن عمل نمایند.

امتیازی که کاملاً یک طرفه بوده، امتیازی که هیچ رسمیتی به آن نمی توان داد زیرا قوه مقننه مملکت آن را تصویب و امضاء ننموده است... برای چه ما تا بحال خود را ملزم با اجرای آن دانسته و کمپانی را در هرگونه عملیات خود آزاد گذاشته ایم. کدام یک از مواد قرارداد داری را میتوان نشان بدهید که به منفعت ایران تنظیم یافته و منافع ملی ما در آن ملحوظ گردیده است...»

این بود قسمتهائی از سر مقاله روزنامه اطلاعات که در لابلای آن بوئی از الغاء امتیاز بمشام میرسد.

باید متوجه بود در آن دوره اختناق دیکتاتوری که زنجیر سانسور بر دست و پای مطبوعات محکم بسته بوده و حق اظهار نظر در این قبیل مسائل را نداشته اند آیا ممکن است بدون دستور و امر مقامات رسمی روزنامه اطلاعات بدون مقدمه و سابقه قبلی بتواند چنین اظهار نظر و مقاله ای را درج نماید؟ و نیز باید متذکر شد که نویسنده سرمقاله که آنقدر از مضار قرارداد داری بحث نموده آنهم در عصری که نفت اهمیت و موقعیت زمان ۱۹۳۳ را نداشته میدانسته که در قرارداد مزبور مواد و مواعی وجود داشته که جلو تخلفات شرکت را می گرفته و شرکت نفت برای آنکه دستش باز شود در قرارداد ۱۹۳۳ آن مواع و مشکلات را از پیش پای خود برداشته است؟!.

بعلاوه مدت سی سال هم برمدت امتیازداری افزوده است. در باره برتری های قرارداد داری بر قرارداد ۱۹۳۳ و قرارداد الحاقی در دوره

پانزدهم هنگام بحث در قرارداد الحاقی مطالبی گفته ام و نیز در موقع ملی کردن صنایع نفت در دوره ۱۶ مجلس شورای ملی مطالب بسیاری گفته شده که در کتاب «نفت و نطق مکی» و جلد اول و دوم «کتاب سیاه» نقل گردیده است که اگر بخواهیم وارد بحث آن بشویم مطلب بدرازا خواهد کشید و از حوصله این جلد خارج است لذا بدانجا محول مینمایم. همچنین مرحوم ابوالفضل لسانی وکیل پایه یک دادگستری و سناتور دوره دوم مجلس سنا مسئله لغو امتیاز داری را در کتاب «طلای سیاه یا بلای ایران» مشروحاً بیان نموده و اگر پژوهشگری همه جزئیات یادداشتها و نامه های متبادله و شرح مذاکرات در شورای جامعه ملل را بخواهد مطالعه کند باید به آن کتاب مراجعه نماید.

در اینجا فقط قسمتهائی از آن کتاب ذیلاً نقل می شود:

طرح مسئله نفت در مجلس شورای ملی

در جلسه ۹۷ دوره هشتم مجلس شورای ملی مورخه بیست و هشتم تیرماه ۱۳۱۱ روحی نماینده کرمان سؤالی از وزیر خارجه درباره حق الامتیاز سال ۱۹۳۱ از شرکت نفت نموده و تصریح میکند:

«گرچه موضوع کمی عایدات دولت ایران در سال ۱۹۳۱ از شرکت نفت جنبه مالی دارد و باید از آقای وزیر دارائی سؤال کرده باشم ولی چون سیاست شرکت نفت در تحت قیود سیاست انگلستان قرار دارد باین ملاحظه از آقای وزیر خارجه سؤال نمودم و چون دولت ایران صیانت کننده حقوق ملت ایران است این وضع غیر قابل تحمل است و باید تجدید نظر در آن بعمل آید. آیا دولت اقداماتی در این خصوص کرده است یا نه؟»

وزیر خارجه در جواب چنین گفته است:

«البته آقایان میدانند که این امتیاز در سی سال قبل که ایران سر و صورتی نداشت داده شده و البته یکی از موضوعاتی که طرف توجه کامل واقع

شده همین موضوع است. و وقتی که سرجان کدمن بایران آمده و بنده افتخار ریاست دولت را داشتم در این باب مذاکره کردیم که اولیاء شرکت باید بایران عایدات کافی و وافی بدهند و مخصوصاً سال گذشته که آقای تیمور تاش بارو پا رفته مذاکراتی نموده امیدواری حاصل کردند.»

در روز سه شنبه مورخه چهارم مرداد ۱۳۱۱ (در جلسه ۹۸ مجلس شورای ملی) دشتی ضمن سؤال از وزیر دارائی میگوید:

«آقایان اطلاع دارند که شرکت نفت سهمیه ما را بچه میزان مسخره آمیز تنزل داده که از یک میلیون و سیصد هزارلیره به ۳۶۰ هزارلیره رسیده است. از قراری که شنیده‌ام دولت از گرفتن حق الامتیاز استنکاف نموده است و بنظر بنده اگر از این چند صد هزارلیره صرف نظر کنیم آسمان بزمین نمی‌آید و ضمناً باید گفت اوضاع امروز دنیا طوری است که بهتر می‌شود احقاق حق نمود و امروز دیگر روزی نیست که ما با اتکاء سندی که از روی جهالت صادر شده از حقوق حقه خود محروم گردیم...»

وزیر امور خارجه در پاسخ دشتی چنین گفت:

«این موضوع از طرف دولت تعقیب شده و کاملاً مورد توجه است که این امر در اثر غفلت گذشتگان است. آقایان میدانند که روابط ما با کمپانی بریک سندیس معروف به امتیاز نامه داری و درسی و دو سال قبل تحریر شده طرز حساب حق الامتیاز هم رضایت بخش نیست و هیچ ضمانتی نسبت بمنافع ایران متضمن نیست — طرز حساب فعلی که شرکت معمول میدارد مبنی برقراری است که از میتاثر اسمیت گذارده و دولت ایران این قرار را تصویب ننموده از دو یا سه سال قبل مذاکراتی شده و بهیچ نتیجه‌ای نرسیده البته دولت از گرفتن این مبلغ که بنام حق الامتیاز به او عرضه میشود امتناع نموده و سعی خواهد کرد منافع ملت را محفوظ دارد — بدیهی است هرگاه مذاکرات با کمپانی به نتیجه مطلوبه نرسد دولت ناچار برای حل اشکالات بطریق دیگری برای احقاق حق خود توسل می‌جوید.»

پس از جلسه مورخه چهارم مرداد تا چندی موضوع امتیاز داری و حق الامتیاز مسکوت ماند تا در تاریخ بیست و هشتم آبان ۱۳۱۱ مطابق نوامبر ۱۹۳۲ روزنامه اطلاعات تحت عنوان الغاء امتیازنامه داری مینویسد:

«هفته گذشته روزنامه شریفه ایران تحت عنوان «سوقات شاهانه» موضوع را مورد بحث قرار داده و بنام افکار عمومی از اعلیحضرت همایونی تمنی کرده بود که نسبت به الغاء امتیازنامه داری اقدام فرمایند...»

روزنامه اطلاعات در این مقاله شرحی مبتنی بر تعدیات شرکت نفت در منطقه خوزستان و اینکه این امتیاز تناسبی با اوضاع امروز مملکت ندارد چنین مینگارد:

«صرف نظر از این موضوع که امتیازنامه داری رسمیت قانونی ندارد اساساً امتیازنامه بقدری خارج از عدالت و حقگزاری تنظیم شده که در مدت بیست و هفت سال مشروطیت ایران هیچ قوه مقننه ای حاضر برسمیت دادن و قبول امتیازنامه مزبور نگردیده است...»

در صد و شانزدهمین جلسه مورخه پنجشنبه سوم آذرماه ۱۳۱۱ مطابق بیست و چهارم نوامبر ۱۹۳۲ باز دشتی در مجلس شورایملی از وزیر دارائی سؤال کرده و میگوید:

«سؤالی که در دو ماه قبل از آقای وزیر مالیه راجع به سهمیه دولت ایران از نفت جنوب نموده ام هنوز بجائی نرسیده و در آئین تکرار دادم که دولت باید یکقدری شهامت و شجاعت فکری داشته باشد و باین وضعیت خاتمه دهد. امروز که دولتها معاهده ورسای را لغو میکنند دولت ما نبایستی نسبت بیک امتیازنامه پوسیده که تمام یکطرفی است سهل انگاری کند و من می دانم که این مسئله هنوز حل نشده و دولت اقدام جدی بعمل نیاورده است و چرا دولت در الغاء امتیاز داری مسامحه میکند.»

روزنامه اطلاعات عصر روز شنبه مورخه ۵ آذرماه ۱۳۱۱ مقاله ای تحت عنوان مقاله وارده منتشر میکند که نویسنده در آن مقاله مینویسد که:

بقلب من الهام شده است عنقریب امتیازنامه داری لغو میشود.
عصر روز یکشنبه شش آذر نامه وزارت دارائی بمضمون زیر بعنوان
شرکت نفت انگلیس و ایران مبنی بر الغای امتیازنامه داری در روزنامه
اطلاعات منتشر میگردد:

نامه وزارت دارائی بعنوان «جکسن» مدیر شرکت نفت
«شرکت نفت انگلیس و ایران» آقای جکسن مدیر مقیم—
۱۳۱۱/۹/۶—۳۶۴۸۶

دولت ایران مکرر باطلاع کمپانی نفت انگلیس و ایران رسانیده
است که امتیاز داری مورخه ۱۹۰۱ مسیحی مصالح و منافع مملکت ایران را
تأمین نمی نماید و لازم میدانست هرچه زودتر پایه روابط دولت شاهنشاهی و
کمپانی بر اساس تازه ای که مستلزم تأمین منافع واقعی مملکت ایران باشد
گذاشته شود. معایب و نواقص امتیازنامه داری و عدم توافق آن با منافع ایران
بطوری که مکرر خاطر نشان شده جای هیچ تردید نیست و البته دولت ایران
حقاً و منطقاً نمیتواند خود را ملزم بمقررات امتیازنامه ای که قبل از استقرار
رژیم مشروطیت داده شد با طرزی که اینگونه امتیازات در آن زمانها تحصیل
و اعطاء شده بداند. معذک بامید اینکه کمپانی اقتضای زمان و موقعیت
امروز مملکت ایران را در نظر گرفته و منافع آنرا مطابق مقتضیات تأمین نماید
دولت ایران از اعمال حق خود در الغاء امتیاز داری تا بحال خودداری نموده
متأسفانه در مقابل صبوری دولت شاهنشاهی از طرف کمپانی نفت نه تنها
اقدام عملی در تأمین منافع مملکت ایران بعمل نیامده بلکه هرچه بر توسعه و
بسط کمپانی نفت انگلیس و ایران افزوده شده منافع ایران بیشتر دچار تضییع
گردید. بنابراین دولت ایران از نیل به نتیجه ای که در نظر داشت یعنی از
رسیدن بمقصود از طریق مذاکره با کمپانی مأیوس شد و ناچار راه تأمین
بحقوق خود را منحصر بالغاء امتیاز داری دیده و این وزارتخانه بر حسب تصمیم
دولت شاهنشاهی اعلام مینماید که از این تاریخ امتیازنامه داری را ملغی کرده و بلا

اثر میداند.

در همانحال نظر باینکه دولت ایران قصدی جز تأمین منافع مملکت ندارد اگر کمپانی نفت انگلیس و ایران برخلاف گذشته حاضر شود منافع مملکت را مطابق نظر دولت ایران بروفق عدالت و انصاف تأمین نموده وثایق لازمه را برای تأمین منافع مذکوره بدهد دولت ایران از اعطای امتیاز جدیدی بآن کمپانی اصولاً امتناع نخواهد داشت.»

پس از انتشارنامه وزارت دارائی در جراید وقت، جشنها و چراغانی های متعددی در مرکز و ولایات منعقد گردید و تلگرافهای زیاد از شهرستانها به دولت مخابره شد و مردم اینکشور که از نتیجه نهائی الغاء امتیاز با خبر نبودند و نمیدانستند که در امتیاز مجدد چگونه سی سال بر مدت امتیاز افزوده خواهد شد از نظر علاقه بحفظ منافع مملکت و معادن این سرزمین که ذخایر نسلهای گذشته برای نسل فعلی و نسلهای آینده بود بهمدیگر تبریک میگفتند.

صد و هیجدهمین جلسه مجلس شورایملی در تاریخ دهم آذر ماه ۱۳۱۱ منحصر بمذاکرات مبنی بر تأیید عمل دولت در الغاء امتیاز نفت و تحسین و تقدیر عمل دولت بود و بالاخره پیشنهادی مبنی بر تأیید عمل دولت تنظیم و مقرر شد که نسبت به پیشنهاد که در ضمن اعلام اعتماد بدولت باشد رأی گرفته شود و حضار مجلس که ۸۸ نفر بودند باتفاق آراء ماده واحده را تصویب و بالت نتیجه بدولت رأی اعتماد دادند.

آژانس برلن در همان تاریخ خبر ذیل را در دنیا منتشر کرد:

«در کنفرانس بین المللی نفت که در پاریس تشکیل گردید موضوع الغاء امتیاز معروف بداریسی که شرکت نفت محدود ایران و انگلیس در ۱۹۰۱ برای مدت ۶۰ سال تحصیل نموده بود مطرح گردید— ایران مدعی است که در نتیجه تنزل قیمت نفت عایدات حاصله از امتیاز مزبور باندازه ای تنزل نموده که ایران بهیچوجه علاقه نمیتواند بآن داشته باشد ولی دولت ایران

حاضر است در تحت شرایط دیگری قرارداد جدیدی منعقد نماید.»
 در تاریخ بیستم نوامبر خبرگزاری رویتر خبر ذیل را منتشر کرد.
 «دولت ایران رسماً امتیازنامه داری را لغو نمود ولی ضمناً بمذاقه در مواد امتیاز نامه جدیدی نیز اظهار تمایل شده است و اضافه میکند که امتیاز فوق برای مدت ۶۰ سال اعطاء شده بود.»
 کمپانی نفت انگلیس و ایران در تاریخ ۱۲ آذر ماه ۱۳۱۱ نسبت بنامه شماره ۳۶۴۸۶ - ۱۳۱۱/۹/۶ وزارت دارائی پاسخی به مضمون زیر میدهد.

پاسخ کمپانی نفت بوزارت دارائی

«حضرت مستطاب اجل آقای وزیر مالیه - تهران.

متن مراسله حضرت مستطاب عالی تحت نمرة ۳۶۴۸۶ مورخه ۶ آذر ماه را تلگرافاً بمديران شرکت نفت انگلیس و ایران در لندن مخابره کردم و اینک باینجانب دستور داده شد که محترماً باستحضار خاطر عالی برسانم که شرکت نفت انگلیس و ایران تصدیق نمیکند که مندرجات امتیازنامه داری منافع دولت شاهنشاهی ایران را تأمین نمینماید و نیز تصدیق نمیکند که با فرض بودن آن دولت شاهنشاهی حق داشته باشد امتیاز را لغو نماید.

خاطر محترم حضرت مستطاب عالی را ضمناً متذکر میدارد که اعتبار امتیاز داری را حکومت‌های متوالی ایران چه بعد و چه قبل از استقرار رژیم مشروطیت نه تنها از طریق قبول حق السهم مقرر در آن در طی سنوات متعدده برسمیت شناخته بلکه از طرق متعدد دیگر هم شناخته اند.

بر حضرت مستطاب عالی معلوم است که شرکت نفت انگلیس و ایران نمیتواند حق ادعائی دولت را نسبت بالغای امتیاز تصدیق نماید و چنین ادعائی قانوناً و انصافاً مبنی بر اساسی نیست.

باینجانب دستور داده شده است که خاطر محترم حضرت مستطاب عالی را متذکر دارد که باستظهار وفای بعهد دولت شاهنشاهی و باطمینان

حقوقی که بموجب امتیاز شرکت نفت انگلیس و ایران اعطاء شده شرکت میلیونها لیره در ایران خرج کرده است. منافی را که از صرف این وجوه عاید دولت شاهنشاهی شده نمیتوان غمض عین نمود خواه شرایط امتیاز برای دولت شاهنشاهی ایران عادلانه باشد و خواه نباشد و نیز در هر مذاکره ای بین دولت ایران و شرکت که مبنی بر اساس انصاف و عدالت باشد چنین منافعی را نمیتوان از نظر دور داشت.

شرکت نفت انگلیس و ایران نسبت باظهار مندرجه در مرقومه شریفه که شرکت اقتضای زمان و موقعیت امروز دولت شاهنشاهی ایران را در نظر نگرفته قویاً اعتراض مینماید شرکت خود را همواره بوسیله مذاکرات سعی برای استقبال نظریات و احتیاجات دولت شاهنشاهی نشان داده و آنچه تاکنون موافقتی حاصل نشده عدم موفقیت بلاشک مربوط بفقدان سعی و حسن نیت از طرف شرکت نبوده است.

شرکت نفت انگلیس و ایران باید خاطر نشان نماید که انتشار اعلامیه دولت شاهنشاهی ایران در جراید تأثیرات بس زیان آوری در امور شرکت خواهد داشت و مدیران شرکت امیدوارند که پس از مطالعه بیشتری دولت شاهنشاهی فوراً اعلامیه مذکور را مسترد خواهند فرمود. از طرف شرکت سهامی نفت انگلیس و ایران جا کسن. مدیر مقیم.»

وزارت دارائی پس از دریافت نامه نامبرده بالا نامه ای مجدداً بشماره ۳۷۰۵۶ بکمپانی نفت مبنی بر رد اعتراضات آنها و بقاء بر تصمیم دولت ایران بمضمون زیر میدهد:

پاسخ وزیر دارائی بکمپانی نفت انگلیس و ایران

شرکت نفت انگلیس و ایران - آقای ژاکسن - مدیر مقیم.

در جواب مراسله جنابعالی مورخه ۸ آذرماه جاری لازم میداند اظهار نماید که دولت ایران اظهارات و دلائل مندرجه در مراسله مزبور را تصدیق نداشته و با دلائل کافی خود را در الغاء امتیازنامه داری ذیحق میداند و در

تصمیم قطعی خود که بواسطهٔ مراسلهٔ نمرة ۳۶۴۸۶ مورخهٔ ۶ آذر این وزارتخانه بجنابعالی اشعار گردیده باقی است. وزارت مالیه.»

الغاء امتیاز از طرف دولت ایران موجب عکس العمل شدید در محافل سیاسی و مالی انگلستان گردید. زیرا انتشار این خبر در دنیای آن روز بنحوی که انگلیسها مدعی شدند موجب تنزل شدید سهام شرکت نفت انگلیس و ایران شد.

رویتر در همان ایام چنین خبر داد:

«رویتر، لندن عمل دولت ایران نسبت بالغاء امتیاز شرکت نفت انگلیس و ایران موضوع سؤالات عدیده پارلمانی واقع شده.

آنتونی ایدن معاون وزارت امور خارجه در جواب سؤالات مزبور اظهار داشت که دولت بریتانیا از تمام اوضاع و احوال مربوط باین امر استحضار کامل داشته و بعلاوه آگاه است که این امتیاز در سال ۱۹۰۱ بمدت ۶۰ سال اعطاء شده و هیچ گونه قیدی راجع بالغاء آن در امتیازنامه وجود ندارد.»

پس از وصول نامهٔ ثانوی دولت ایران بکمپانی نفت انگلیس و ایران وزیر مختار بریتانیا در ایران یادداشتی بدولت فرستاد. متن یادداشت در دسترس نویسنده قرار نداشت ولی از دنباله نطق «آنتونی ایدن» معاون وزارت امور خارجهٔ انگلیس در پارلمان لحن یادداشت معلوم میشود. ایدن دنبالهٔ نطقی که در مجلس مبعوثان نمود که قسمتی از آن فوقاً نقل گردید در بارهٔ یادداشت چنین گفت:

«... در تاریخ ۲ دسامبر وزیر مختار بریتانیا در تهران برطبق دستوری که باو داده شده بود یادداشت شدید اللحنی بدولت ایران نوشته و در ضمن آن نظریه بسیار شدیدی را که دولت بریتانیا در این مورد اتخاذ نموده خاطر نشان ساخته است و بعلاوه متذکر شده که در عین انتظار دولت بریتانیا نسبت بحل قضیه بطور دوستانه دولت مزبور در وقت ضرورت از توسل بکلیهٔ

اقدامات مشروح جهت حمایت منافع حقه و غیر قابل اعتراض خود تردید نخواهد داشت. در عین حال بدولت ایران اطلاع داده شده که دولت بریتانیا هیچگونه خسارت نسبت به منافع کمپانی نفت یا مداخله مؤسسات یا عملیات آن را در ایران تحمل نخواهد کرد.»

دولت ایران نسبت به یادداشت نامبرده پاسخی مبنی بر رد اعتراضات دولت انگلستان داده که چون در دسترس نیست از درج متن آن معذوریم ولی در هر حال دولت انگلستان به پاسخ دولت ایران مبنی بر رد اعتراضات قانع نشده دومین یادداشت خود را بوسیله سفارت انگلیس در ایران در تاریخ هشتم دسامبر مطابق ۱۷ آذر ماه ۱۳۱۱ در تهران به وزیر خارجه تقدیم کرده که متن یادداشت در جراید آنروز بطبع رسیده و اینک عیناً از نظر خوانندگان محترم میگذرد.

دومین یادداشت دولت انگلیس توسط سفارت انگلیس در تهران

«جناب مستطاب اشرف آقای میرزا محمد علیخان فروغی وزیر امور خارجه.

آقای وزیر— دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان در مملکت متحده انگلیس مراسله جناب اشرف مورخه ۱۲ آذر (۳ دسامبر) را که در جواب مراسله دوستدار مورخه ۲ دسامبر (۱۱ آذر ۱۳۱۱) مرقوم فرموده بوده اند و راجع بود بالغاء امتیاز شرکت نفت انگلیس و ایران از طرف دولت ایران مورد مطالعه قرار داده اند اینک محترماً خاطر جناب اشرف را مستحضر میدارد که دولت اعلیحضرت انگلستان نمیتواند اعتبار یک الغاء یک جانبه را که از امتیاز مزبور بعمل آمده است تصدیق نماید.

یک چنین الغائی یک اقدامی است که دارای جنبه توقیفی است و یک نقض صریحی است از قانون بین المللی که بر علیه یک کمپانی انگلیس بعمل آمده و دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان خود را مجبور می بیند که این موضوع را برای اعمال حق خود در حفظ مصالح اتباع خویش مورد اقدام قرار دهد. دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان از اولین وهله چنانچه دوستدار

در ضمن مراسله خود مورخه ۲ دسامبر (۱۱ آذر ۱۳۱۱) خاطر نشان نمودند و بطوریکه در طی بیانات وزارت امور خارجه انگلستان در تاریخ ۵ دسامبر (۱۴ آذر ۱۳۱۱) در مجلس مبعوثان انگلیس مجدداً اظهار گردیده مایل بوده که یک قرارداد دوستانه فیما بین دولت ایران و کمپانی نفت انگلیس و ایران داده شود لکن دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان نمیتواند مراسله ۱۲ آذر ماه ۱۳۱۱ (سوم دسامبر) دولت ایران را طوری محسوب دارد که زمینه رضایت بخشی برای یک چنین قراری در آن پیشنهاد شده باشد چنانچه دوستدار در تاریخ دوم دسامبر (۱۱ آذر ۱۳۱۱) توضیح داده ام دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان اقدام دولت ایران را در الغاء امتیاز یک نقض غیر قابل قبولی از مقررات سند مزبور محسوب مینماید و بنابراین استرداد اعلامیه را که در تاریخ شش آذر ۱۳۱۱ (۲۷ نوامبر) به کمپانی ابلاغ شده است تقاضا نموده اند. نظر باینکه دولت ایران در طی جواب خود به هیچوجه دلیلی اظهار نمیدارند که بیک نحوی مجوز اقدام آنها باشد دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان بایستی تقاضای خود را تکرار نماید.

۱- چنانچه دولت ایران حاضر نباشد اعلامیه خود را دائر بالغاء امتیاز در ظرف مدت یک هفته از تاریخ این مراسله یعنی تا روز پنجشنبه ۱۵ دسامبر (۱۴ آذرماه ۱۳۱۱) مسترد دارد دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان چاره ای نخواهد داشت جز اینکه موضوع مشاجره بین خود و دولت ایران در باب مشروع بودن اقدام دولت ایران پیش آمده با قید فوریت بدیوان داوری بین المللی لاهه مراجعه کنند. در موقع اقدام باین امر دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان از محکمه مزبور تقاضا خواهند نمود که برطبق ماده ۴۱ اساسنامه اقدامات موقتی را که برای حفظ حقوق خود باید اتخاذ نماید تعیین کند.

علاوه بر این دستورالعمل دارم اشعار نمایم که دولت دوستدار رویه مذکوره در جمله ۳ مراسله جناب اشرف را دائر باینکه دولت ایران نمیتواند خود را مسئول هرگونه خسارتی که به شرکت وارد میشود بدانند نمی پذیرد

لیکن خاطر جناب اشرف را مؤکداً مستحضر می‌سازم که دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان دولت ایران را مستقیماً مسئول خساراتی که نسبت به منافع کمپانی وارد آید و همچنین مداخله‌ایکه در امور مؤسسات و عملیات تجارتی آنها در ایران بشود و یا قصور در دادن حمایت کافی به کمپانی میدانند و در صورت حدوث هرگونه خسارت دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان خود را محق خواهند دانست که هرگونه اقداماتی را که وضعیت برای حفظ کمپانی ایجاب نماید بعمل آورند موقع را مغتنم شمرده احترامات فائقه خود را تجدید مینمایم.»

پس از وصول دومین یادداشت دولت انگلیس بدولت ایران جواب مشروح و مفصلی مشتمل بر ذکر دلایل مبنی بر محق بودن دولت ایران بالغاء امتیاز داری از طرف وزارتخارجہ بوسیله وزیر مختار دولت بریتانیا در ایران بدولت انگلیس داده شد که از نظر نشان دادن صحنه‌های این خیمه شب یازی مندرجات یادداشت نامبرده عیناً نقل میگردد.

بتاریخ یکشنبه ۱۹ آذر (۱۰ دسامبر)، آقای وزیر مختار.

در جواب مراسله آن جناب مورخه ۱۷ آذر (۸ دسامبر) بنمره ۶۰۴ که در جواب مراسله دوستدار مرقوم رفته است محترماً زحمت افزا میشود:

۱- جمله اول مراسله شریفه منتهی میشود باینکه اولیاء دولت ایران دلیلی که مجوز اقدام ایشان برای الغاء امتیازنامه داری باشد نیآورده‌اند و بنابراین دولت پادشاهی انگلستان باید تقاضای خود را در استرداد الغاء مزبور تکرار نماید. در جواب جمله مزبور زحمت میدهم که دولت ایران دلایل عدم رضایت خود را از رفتار کمپانی نفت مکرر خاطر نشان نموده و تصور نمیکرد که تکرار مکرر محل احتیاج باشد و دولت ایران در صورتی که موفق نشود با کمپانی قرارداد رضایت بخش جدیدی منعقد نماید برای اثبات حقانیت خود و فسخ امتیازنامه داری مراجعه بمحکمه شود دلایل خود را مشروحاً بیان

خواهد نمود و جای تأسف است که بیمیلی اولیاء دولت شاهنشاهی بوارد شدن بمباحثه و مناقشه نظر بحسن نیتی که در اینکار داشته اند «و این فقره موجب شد که دوستدار در مراسله خود بشرح و بسط علل اقدام دولت در الغاء امتیازنامه داری نپرداختم» در نظر اولیاء دولت انگلستان چنین جلوه گر شده است که دولت ایران مجوزی بر صحت اقدام خود ندارد. حالیه نیز برای اینکه دولت پادشاهی انگلستان تصور نکند دولت شاهنشاهی ایران استنکافی از ذکر دلایل الغاء امتیاز دارد دوستدار بذکر اجمالی از آن میپردازد.

علاوه بر اینکه امتیازنامه داری فی حد ذاته موافق مصالح دولت ایران ترتیب داده نشده و حقوق حقه مملکت در موقع اعطاء آن پایمال گردیده این امتیازنامه در زمانی تحصیل شده است که بدبختانه در موقع اعطای اینگونه امتیاز ملاحظه صرفه و مصلحت نمیشده و گیرندگان امتیاز از بی اطلاعی مصادر امور آن زمان سوء استفاده مینمودند بعلاوه در تحصیل امتیازات در آن زمان همه نوع وسایل تهدید و تضییق اعمال میشد بطوریکه در نتیجه تهدیدات و ضیقات مزبور اعطاء کننده امتیاز آزادی نداشت که از دادن اینگونه امتیاز خود داری کند.

خود آنجناب و دولت پادشاهی انگلستان تصدیق خواهند نمود که دنیای امروزه اعتباری برای قراردادهای و امتیازات که باین نحو تحصیل شده باشد قائل نشده و آنها را الزام آور نمیشمارد. قطع نظر از معایب فوق رفتار و عملیات کمپانی نفت با دولت ایران بر همان امتیازنامه غیر مرضیه نیز منطبق نبوده و کمپانی همواره از رعایت حقوق دولت ایران برطبق همان امتیازنامه و غیر معتبر هم قصور کرده و موجبات تضییق حقوق دولت ایران را فراهم نموده است. مثلاً مطابق امتیازنامه داری کمپانی بایستی از تمام عواید خود و کمپانی های فرعی بدون استثناء صدی شانزده بدولت ایران تأدیه مینمود نتیجه منطقی این تعهد کمپانی این است که دولت ایران باید حق نظارت در مصارفی که قبل از رسیدن بعایدات خالص از عواید کمپانی کسر میشود و

همچنین حق اعمال نظر در لزوم و عدم لزوم مخارج مزبوره را داشته باشد والا عواید مملکت ایران همواره در معرض خطر کسر و نقصان واقع میگردد. متأسفانه کمپانی نفت که در اسراف و تبذیر مشهور بوده است هیچوقت راضی نشده است که دولت ایران حق نظارت در مصارف کمپانی را قبل از تأدیة حق الامتیاز داشته باشد. حاجت بذکر نیست که اغلب مخارج بیموردی که از طرف کمپانی بعمل میآید، تأثیر کامل در حق الامتیاز داشته و عواید مذکور را بطور مضحکی تقلیل میداد بعلاوه کمپانی هیچوقت تا بحال حسابهای جزء اسناد مثبتة مخارج خود و تمام کمپانیهای فرعی خود را بدولت ایران یا نماینده او ارائه نداده است تا دولت ایران اطمینان حاصل کند که بعواید حقیقی خود میرسد.

همچنین کمپانی تا بحال برخلاف نص امتیازنامه از دادن سهم دولت ایران از عواید تمام کمپانیهای فرعی خود استنکاف نموده و حتی برای بعضی از کمپانیهای مذکور کمکهای مالی مهمی را از عواید خود قائل شده و بخرج منظور نموده است و باینطریق از عواید دولت ایران بطور مؤثری کاسته شده است و بالتبجیه کمپانی مخالفت خود را با مقررات امتیازنامه ثابت و بر دولت ایران خسارت مهم وارد نموده است.

اگر دوستدار بخواهم موارد عدیده عدم صمیمیت کمپانی را در معاملات با دولت ایران ذکر نمایم خیلی مفصل خواهد شد و اگر آن جناب باستناد راپورت‌هایی که از طرف متخصصین انگلیسی منتشر شده است مراجعه بفرمائید ذهن آن جناب در باره رفتار کمپانی در موارد مختلفه که لطمه بمنافع ایران وارد مینموده است روشن خواهد شد. یکی از شواهد عدم مراعات امتیازنامه داری از طرف کمپانی نفت جنوب این است که با وجود اینکه در مدت جنگ بین المللی قیمت نفت و مواد نفتی احتیاج بآن دائماً در تزايد بود و نفت ایران در بحریة مؤتلفین عامل مؤثری شمرده میشد و بالتبجیه فروش نفت ایران بقسمت دنیای بی نفت مستلزم منافع هنگفتی برای کمپانی بود

معذک کمپانی برخلاف نص امتیازنامه از تأدیة حق دولت ایران خودداری نموده و عملاً امتیازنامه مزبور را بی اعتبار ساخت و اگرچه دولت ایران مکرر در صدد استیفای حق خود و تصفیه محاسبات گذشته برآمده متأسفانه اقدامات دولت منجر بنتیجه ای که مورد تصدیق دولت ایران باشد نگردید.

همچنین البته برآنجناب پوشیده نیست که مطابق امتیازنامه داری کمپانی باستثنای موارد معینه معافیت گمرکی دارای هیچگونه معافیتی از مالیاتهای دولتی نبوده و برهمان حال محکوم قوانین داخلی ایران میباشد و با وجود اینکه از سنه ۱۳۰۹ مالیات بر عایدات در ایران برقرار گردیده و با اینکه کمپانی مکلف باطاعت از قوانین مملکت میباشد معذک تا بحال از تأدیة مالیات خودداری نموده و بی اعتنائی خود را نسبت بقوانین مملکت ظاهر ساخته است.

یقیناً آن جناب محتاج نخواهند بود که دوستدار توسعه و بسط امروزه کمپانی را تذکر بدهم و دارائی، آنرا تشریح نمایم. این نکته مسلم است که تمام دارائی مزبور از منابع ثروتی ایران تأسیس شده است، با وجود این اگر عایدات دولت ایران را از بابت نفت با عواید کمپانی مقایسه نمایم معین خواهد گردید تا چه اندازه مملکت ایران از این معامله مغبون گردیده است و بچه نحو غیر عادلانه عواید مملکت شاهنشاهی بر معرض تفریط واقع شده و چگونه با ثروت حاصله از ایران کمپانی نفت فعلاً در تمام نقاط دیگر عالم مشغول کار شده و از این حیث نیز آتیة نفت ایران را تهدید مینماید. با وجودی که کمپانی از منابع نفت ایران استفاده کلی میکند و دولت ایران حقاً متوقع بود که نفتی را که برای حوائج صنعتی و حمل و نقل لازم دارد بقیمت مناسبی تحصیل نماید مع هذا نفت و مواد مستخرجه از آن در این مملکت حتی در نقاط محل استخراج از طرف کمپانی بقیمتهائی بفروش میرسد که از قیمت سایر ممالک گرانتر است و باین واسطه حوائج صنعتی ایران دچار عسرت میباشد.

اگر بخواهم نمونه دیگری از بی اعتنائی کمپانی نفت نسبت بمنافع ایران ذکر نمایم این است که با وجود اینکه مطابق امتیازنامه داری کمپانی حق استخراج نفت را در تمام ایران باستثنای ۵ ایالت دارا بود و موجود بودن نفت هم در تمام ایران محل شبهه نیست وجود داشتن حق مزبور کمپانی را ملزم باستفاده از آن مینمود معذک کمپانی در عوض اینکه تمام فعالیت خود را در ایران تمرکز داده و بواسطه تکثیر بهره برداری خود بدولت ایران نیز منافع بیشتری عاید دارد از یک طرف بهره برداری خود را در ایران محدود کرده و از طرف دیگر در خارج ایران همواره بردایره عملیات خود می افزاید.

با تمام تخلفات مذکوره فوق معذک دولت ایران مکرر در صدد برآمد که روابط خود را با کمپانی در روی اساس محکم و برارنده گذارده و بتمام این اختلافات خاتمه دهد ولی متأسفانه تمام مجاهدات دولت ایران ب نتیجه عملی منجر نگردید. حتی در تاستان گذشته دولت ایران ابراز میل نمود که کمپانی نماینده خود را بطهران بفرستد تا اینکه در اینجا قرار قاطعی داده شود ولی کمپانی بعذر بحران عمومی از فرستادن نماینده اختیار دار خود استنکاف ورزید. پس با این نوع رفتاری که کمپانی با دولت ایران نموده از یکطرف از اداء حقوق دولت سر پیچی کرده و از طرف دیگر برای اصلاح اساس امتیازنامه حسن نیتی بروز نداده است اولیاء دولت پادشاهی انگلستان چگونه اقدام دولت ایران را بی مجوز شمرده و خود را در وارد نمودن تضییقات بدولت ایران ذیحق میداند.

۲- نظر بمراتب فوق چنانچه دوستدار در مراسله سابق خود اشاره کرده بوده ام دولت ایران خود را در الغاء امتیازنامه داری ذیحق دانسته و موردی برای استرداد الغاء آن نمی بیند. این نکته را نیز دوستدار خاطر نشان مینماید که دولت شاهنشاهی ایران همواره تعهدات بین المللی خود را محترم شمرده و دائماً سعی بوده است که عملیات خود را مبنی بر حقانیت و عدالت نماید ولی در همان حال بهیچوجه نمیتواند مشاهده کند که حقوق مسلمة

دولت ایران مورد احترام و مراعات واقع نشده و منافع مملکت در معرض تفریط واقع گردد و چون امیدوار است در عصر حاضر در دنیا برای حرف حساب و حق مرجعی موجود می باشد لهذا از عرضه داشتن مشکلات خود و تجاوزاتی که بحقوق مملکت ایران میشود بمحاکم بین المللی ذیصلاحیت استنکافی نداشته و همیشه حاضر بوده است در این مورد هم که آن جناب بنام دولت متبوعه خود و باعتبار ماده ۳۶ اساسنامه دیوان داوری دائمی مراجعه بمحکمه مزبور را خاطر نشان میفرمائید وظیفه خود میدانم که توجه آن جناب را باین نکته جلب کنم که اگر مقررات ماده مزبور رسیدگی باینگونه امور را در ضمن دیوان داوری مشخص کرده بود البته دولت ایران از قبول مراجعه بمحکمه مزبور تأمل نمیکرد ولی چنین بنظر میرسد در اختلافی که بین دولت ایران و کمپانی حاصل شده است محکمه دائمی داوری صلاحیت رسیدگی نداشته باشد زیرا که ماده ۳۶ اساسنامه مزبور در مواردی که باید بدیوان مزبور مراجعه شود صلاحیت محکمه را بنحوی تشخیص داده است که تطبیق براینمورد نمیکند.

۳- در جمله سوم مراسله شریفه آن جناب تکرار میفرمائید که دولت ایران را مسئول خسارات وارده بکمپانی میدانید. اولیاء دولت ایران ملتفت نمیشوند که در صورتی که از یکطرف هیچ نوع شرکتی در عملیات کمپانی ندارند و از طرف دیگر هیچ نوع مزاحمت و مداخله در کارهای کمپانی نکرده و نمیکند چگونه مسئولیتی بردولت ایران وارد خواهد بود پس بملاحظات فوق است که دوستدار نیز مکرراً زحمت افزا میشود که اگر خسارتی بکمپانی وارد آید مسئول آن خود کمپانی میباشد.

۴- اما اینکه در مراسلات آن جناب همواره بلزوم انعقاد قرارداد دوستانه با کمپانی اشاره میشود میخواهم جلب توجه آن جناب را باین نکته بنمایم که دولت ایران هیچوقت استنکاف از انعقاد قرارداد جدیدی که منافع طرفین را منصفانه تأمین نماید نداشته و حالیه نیز ندارد و این حسن نیت خود

را عملاً ثابت نموده است و علت اینکه دولت ایران بعد از الغاء امتیازنامه داری در صدد مداخله در مؤسسات کمپانی برنیامده و بتصور رسیدن نتیجه مطلوبه فعلاً نیز در این تصمیم خود باقی است این است که دولت ایران امیدوار بوده است که در عوض دخول در بحثهای اصولی و مشاجرات حقوقی کمپانی بدون فوت وقت نماینده مختار خود را بطهران اعزام خواهد نمود تا بلا تأخیر داخل مذاکره با دولت ایران شده و قراری که منافع حق ایران را تأمین نماید منعقد سازد ولی متأسفانه دولت پادشاهی انگلستان گویا در عمل مایل نیست که دولت ایران با کمپانی توافق نظر حاصل نماید زیرا تهدید و تخویفی که نسبت بدولت ایران از طرف دولت انگلستان بعمل میآید و تقاضاهای غیر قابل قبولی که میشود عملاً مانع از آن میشود که دولت ایران و کمپانی بتوانند قدمی برای رسیدن بتوافق نظر بردارند و با وجود اینکه تا بحال در مذاکرات دولت ایران و کمپانی سفارت انگلیس مداخله نداشته است حالیه سفارت حائل بین طرفین گردیده و رویه ای را اتخاذ نموده است که بالتجربه هر نوع امیدواری در موفقیت بانعقاد قرارداد جدیدی با کمپانی سلب میشود و تأسف اولیاء امور ایران این است که دولت انگلستان با اینکه یقیناً از غبن و تضررات دولت ایران بیخبر نیستند بجای اینکه کمپانی را نصیحت و تشویق کنند که از حسن نیت دولت ایران استفاده کرده در اصلاح وضعیت خود عجله نماید بر عکس بواسطه تضییق بر دولت ایران کمپانی را تشویق بمقاومت مینمایند.

اولیای دولت ایران این رویه دولت انگلستان را با روح حقگزاری و مسالمت خواهی که باید در میان دولت دوست و اعضاء جامعه ملل حکمفرما باشد منافی دانسته خود را ذیحق میداند که تهدیدات و تضییقات را که متوجه دولت ایران شده است باطلاع شورای جامعه ملل برساند موقع را برای تجدید اجترامات فائقه مغتنم میشمارم.»

یادداشتهای پی در پی دولت انگلیس بدولت ایران و تهدید باینکه

هرگونه خسارتی بکمپانی وارد شود دولت انگلستان دولت ایران را مسئول میداند و مخصوصاً در دومین یادداشت مورخه هشتم دسامبر اعلام باینکه: «چنانچه دولت ایران حاضر نباشد اعلامیه خود را دایر بالغاء امتیاز در ظرف مدت یک هفته از تاریخ این مراسله یعنی تا روز پنجشنبه ۱۵ دسامبر (۲۴ آذر ۱۳۱۱) مسترد دارد دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان چاره‌ای نخواهد داشت جز اینکه موضوع مشاجره بین خود و دولت ایران در باب مشروع بودن اقدام دولت ایران با قید فوریت بدیوان داوری بین المللی لاهه مراجعه کند.» موجب شد که در ممالک راقیه دنیا دسته بندی شدیدی له و علیه طرفین ایجاد گردد.

مطبوعات انگلستان عده‌ای که جیره‌خواران نفت بوده‌اند در مقام اعتراض شدید بعمل دولت برآمده و جداً طرفداری از کمپانی نفت ایران و انگلیس و نظریه آنتونی ایدن معاون وزارت خارجه دولت انگلیس مینمودند و در عین حال پاره‌ای از مطبوعات در انگلستان وجود داشت که از نظر عدم اتکاء باحزاب سیاسی بیطرفانه اخبار را منتشر میکردند. از جمله روزنامه تایمز لندن در شماره سوم دسامبر اخبار راجع بچراغانی و نمایشات و ابراز شادمانی در تهران و ولایات را درج و ابراز نفرت و انزجار عمومی را از کمپانی داری منتشر نمود.

امتیاز داری لغو شد

عصر روز عید مبعث سال ۱۳۵۱ هجری برابر با یکشنبه ششم آذرماه ۱۳۱۱ شمسی ناگهان روزنامه‌ها بطور فوق العاده و رنگی خبر الغای قرارداد داری را منتشر کردند و در تهران مژده لغو قرارداد را دادند و مردم بی خبر از همه جا را به برگزاری جشن و چراغانی مفصل مجبور نمودند. بدیهی است در بادی امر همه از این خبر شادمان میشدند ولی از این که در پس پرده الغای قرارداد داری قراردادی ننگین تر و زیان آورتر منعقد خواهد گردید که مردم باید چراغ بردارند عقب قرارداد داری بگردند، جا داشت که عزاداری کنند.

مجلس لغو امتیاز داری را تأیید کرد

روز دهم آذر ماه ۱۳۱۱ تمام وقت جلسه مجلس اختصاص بموضوع لغو امتیاز داری یافت.

نخست تقی زاده وزیر مالیه بمجلس اطلاع داد که دولت قرارداد داری را ملغی نمود. سپس محتشم السلطنه اسفندیاری و فهیمی و دشتی نطقهای مسرت آمیزی ایراد نمودند و از پشتیبانی ملت از این تصمیم داد سخن دادند! بالاخره رئیس مجلس (حسن دادگر عدل الملک) گفت که عده زیادی از نمایندگان برای ابراز احساسات تقاضای نطق کرده اند حق هم دارند ولی بنظر من بهترین طرز ابراز احساسات تأیید رسمی مجلس است و خوشبختانه آقای رهنما نماینده محترم برای عملی شدن این منظور طرحی تهیه کرده اند که قرائت میشود.

«مجلس شورایملی موافقت خود را با تصمیم اخیر دولت راجع بالغای امتیازنامه داری ابراز و اقدام دولت را در این موضوع تأیید و تحسین مینماید».

این طرح باتفاق آراء، تصویب گردید.

مصطفی فاتح که آخرین سمت وی معاون کل شرکت نفت انگلیس و ایران بود و در دوران ملی کردن نفت از کار برکنار گردیده است^۱ درباره مقاومت تیمورتاش در برابر شرکت نفت در صفحه ۲۸۵ کتاب خود بنام «پنجاه سال نفت ایران» چنین نوشته است:

«... مذاکرات بین دولت و شرکت از سال ۱۹۲۷ بعد تحت نظر تیمورتاش انجام می گرفت و از روی انصاف باید گفت که تیمورتاش در تمام مدت مذاکرات کوشش فراوان داشت که اختلافات با شرکت بطرز خوبی رفع شده و منافع ایران بهترین وجهی تأمین گردد. متأسفانه در آخر کار رئیس مملکت باو ظنین شده و تصور کرد که تعویق در امر نفت تا

۱- چگونگی این برکناری در کتاب سیاه جلد سوم «خلع ید» ذکر گردیده است.

اندازه‌ای مربوط باو می‌باشد و فوری پس از لغو امتیاز داری او را از کار برکنار کرد، در صورتیکه سوءظن به تیمور موردی نداشت. در غالب مذاکراتی که در تهران بین وزیر دربار و مدیر شرکت صورت می‌گرفت من حاضر و ناظر بودم^۱ که تیمور تاش نه تنها با جدیت در صدد استیفای حق ایران بود بلکه عجله هم در این کار می‌کرد و هیچ گاه قصد تعویق در کار نداشت.»

این مطلب مصطفی فاتح از تنظیم پروژه «سه ستاره» صحیح بنظر میرسد، زیرا هنگام مخالفت نگارنده با قرارداد الحاقی در مجلس ۱۵ که وزیر دارائی گلشائیان نامی از پروژه سه ستاره می‌برد و تصور میکند که قرارداد مزبور را در اختیار ندارم و میخواهد سفسطه نماید، در پاسخ وی ماده ۱۴ پروژه که تیمور تاش تهیه کرده بود و در اختیارم بود (به موجب آن ماده در سال ۱۹۶۱ حق فسخ با طرفین است) قرائت نمودم و به وزیر دارائی اعتراض نمودم که ماده‌ای که بضرر ایران است قرائت کردید ولی آن قسمت که حق فسخ در سال ۱۹۶۱ با طرفین است قرائت نکردید (در کتاب «نفت و نطق مکی» عیناً صورت مذاکرات نقل گردیده است).

آنچه من که مخبر کمیسیون نفت بودم و پرونده‌ها در اختیارم بود استنباط کردم تیمور تاش با تمدید مدت مخالف بوده است و شاید بهمین علت هم از کار برکنار و بقتل گاه فرستاده شده است. زیرا در مقابل انگلیسها سرسختی می‌کرده است. و اینکه منوچهر تیمور تاش که در دوره ۱۶ نماینده مجلس بوده در جلسه رسمی اظهار میکند که قرارداد ۱۹۳۳ با خون پدرم نوشته شده درست بنظر میرسد.

عقیده تیمور تاش را که فیصله دادن کار نفت زیر نظر مستقیم او بود در باره تجدید نظر در امتیازنامه داری از نامه‌ای که به فیض کمیسر ایران در لندن نوشته میتوان استنباط نمود.

تقی زاده وزیر دارائی وقت که قرارداد ۱۹۳۳ را امضاء نمود، در دوره پانزدهم در جلسه ۱۳۸ مورخ هفتم بهمن ماه ۱۳۲۷ در مورد اینکه هیچکس موافق با تمدید مدت نبوده و همه مسلوب الاختیار بوده و فقط اراده رضا شاه بود که سی سال بر مدت امتیاز اضافه شد مطالب مفصلی بیان نموده که در کتاب «نفت و نطق مکی» عیناً نقل گردیده و در اینجا فقط قسمتی از آن نطق در زیر نقل میگردد:

«... یک روز بقتاً مصمم شد امتیاز را فسخ کند و حکم برای اینکار داد و واضح است که هم حکم او همیشه بدون تخلف و استثناء در یک ساعت اجرا می شد و هم در این مورد بالخصوص که بسیار و به اعلی درجه خاطرش متغیر بود احدی را یارای چون و چرا و نصیحت به او نبود. پس این کار اجرا شد. اگرچه اتخاذ این طریق به این نحو بعقیده وزراء و رجال خیرخواه ایران در آن زمان صحیح نبود و چنانکه بعدها از نتیجه کار دیده شد یکی از اشتباهات بزرگ آن مرحوم در مدت سلطنت وی بود. منظوم این نیست که امتیاز داری بایستی بهمان حال باقی بماند ولی ترتیب الغای آن بطور ناگهانی و بی مطالعه باعث زحماتی شد که این امتیاز نامه جدید با مواد نامطلوب آن محصول آن است...»

... مذاکرات در تهران با مأموریت ۴ نفر برای این کار یعنی مرحوم فروغی، مرحوم داور و آقای علاء و این جانب جریان یافت، پس از چند هفته مذاکره، توافقی در شرایط حاصل شد. لکن این نتیجه حاصل شد که اگر قدری گذشت از طرفین می شد طرح جدید به مراتب از امتیاز داری بهتر می شد، لکن وقتی که حضرات از توافق با مأمورین ایرانی واسطه مذاکرات مایوس شدند عزم عودت کردند و به شاه هم گفتند. در این وقت بود که وی ظاهراً از عاقبت کار اندیشناک شد و عزم بر میانه گرفتن شخصاً و سعی در کنار آمدن با حضرات کرد...

... و شد آنچه شد، یعنی که ما چند نفر مسلوب الاختیار به آن

راضی نبودیم و بی اندازه و فوق هر تصویری ملول شدیم. و از همه بیشتر شخص من و پس از من (محض یاد خیر باید بگویم) مرحوم داور متأثر و متألم و ملول شدیم. لکن هیچ چاره نبود و البته حاجت به آن نیست که عرض کنم که چرا چاره نبود زیرا زمان نزدیک است و اغلب آقایان شاهد وقایع و وضع آن عهد بودند و حقیقت مسئله عیان است و حاجت به بیان ندارد و می دانند که برای کسی در این مملکت اختیاری نبود و هیچ مقاومتی در برابر اراده حاکم مطلق آن عهد نه مقدور بوده و نه مفید.

... بنده در این کار اصلاً و ابداً هیچگونه دخالتی نداشته ام و جز آنکه امضای من پای ورقه است (خنده شدید نمایندگان و مخبرین جراید) و آن امضا چه مال من بود و چه من امتناع می کردم و مال کسی دیگر بود (لابد حتماً یکی فوراً امضاء میکرد) هیچ نوع تغییری را در آنچه واقع شد و بهرحال می شد موجب نمی شد و امتناع یکی از امضاء اگر اصلاً امتناعی ممکن بود، در اصل موضوع یعنی انجام آن امر هیچ تأثیری ولو بقدر خردلی نداشت (محمد حسین قشقائی - در این صورت قرارداد قانونی نیست) (خسرو قشقائی - صحیح است.)

... من شخصاً هیچوقت راضی به تمدید مدت نبودم و دیگران هم نبودند و اگر قصوری در این کار یا اشتباهی بود تقصیر آلت فعل نبود بلکه تقصیر فاعل بود که بدبختانه اشتباهی کرد و نتوانست برگردد...»

فاتح در کتاب پنجاه سال نفت ایران در موضوع مذاکرات راجع بقرارداد ۱۹۳۳ چنین می نویسد:

هنگامی که قرار شد هیئتی از طرف شرکت نفت برای مذاکره به تهران بیاید دولت چهار نفر متخصص خارجی را استخدام نمود که پروژه هائی برای رفع اختلافات گذشته و قرارداد جدید تنظیم نمایند. یکی از این

متخصصین کلاپ^۱ امریکائی بود که زمین شناس مجربی محسوب میشد و سابق هم چندی در خدمت دولت ایران بود. دیگری یکنفر حقوق دان سوئسی بود که در تنظیم قراردادها و امتیازات خبرویت داشت. سوم یکنفر حقوق دان انگلیسی بود موسوم به اینچبالد^۲ و چهارم حسابدار متخصصی بود که از مؤسسه مک لینتاک^۳ دعوت شده بود و این همان مؤسسه ای است که در سابق هم از طرف دولت ایران مأموریت بازرسی حسابهای شرکت را عهده دار بود. این چهار نفر مطالعات مفصلی کرده و پیشنهادهائی تهیه کرده و تقدیم نمایندگان دولت کردند تا در مذاکرات با نمایندگان شرکت بکار آید. نمایندگان دولت در مذاکرات عبارت بودند از فروغی وزیر خارجه و داور وزیر دادگستری و تقی زاده وزیر دارائی و حسین علاء رئیس بانک ملی.

هیئتی هم که از طرف شرکت بتهران آمده بودند عبارت بودند از لرد کدمن رئیس هیئت مدیره شرکت نفت — مستر فریزر^۴ معاون او و جاکس^۵ عضو هیئت مدیره و مدیر مقیم شرکت در تهران و چند نفر از اعضای عالیرتبه شرکت و یکنفر هم مستشار حقوق.

پس از چند جلسه مذاکره بین نمایندگان طرفین و رسیدگی به پیشنهادهای نمایندگان دولت ایران پیشنهادی بشرح زیر تسلیم نمایندگان شرکت نمودند:

حق الامتیازشش شیلینگ در هر تن — مشمول بودن شرکت بپرداخت مالیات بر درآمد ایران. تضمین حداقل درآمد سالیانه برای دولت بمبلغ ۱۲۰۰۰۰۰ لیره — افزایش کارکنان ایرانی بطوریکه بتدریج ایرانیان جای

Mr. Inchbald — ۲

Mr. Clapp — ۱

Mac Lintock — ۳

۴ — William Fraser در سال ۱۹۳۹ لقب سیر گرفت و Sir William Fraser شد و پس از غايله نفت و انعقاد قرارداد با کنسرسیوم لقب لردی گرفت و حالا Lord Strathalomond خوانده می شود.

Mr. T. L. Jacks — ۵

کارکنان خارجی را بگیرند. توسعه فروش فرآورده‌های نفتی در سراسر ایران بقیمت ارزان—محدود کردن حوزه امتیاز—لغو حق انحصار لوله بخلیج فارس—پرداخت مبلغ عادلانه‌ای بابت حسابهای گذشته.

نمایندگان شرکت پیشنهادهای فوق را قابل قبول ندانسته و اطلاع دادند که اگر دولت ایران در باب آنها پافشاری کند مذاکرات قطع خواهد شد. نمایندگان دولت هم کوشش بسیار داشتند که پیشنهادهایشان مبنای مذاکرات قرارگیرد. این نکته را نیز باید گفت که در تمام مذاکرات بین نمایندگان طرفین حتی یکبار هم راجع به تمدید امتیاز صحبتی نشد.

همینکه نمایندگان شرکت پافشاری دولت ایران را در قبول پیشنهادهای خود ملاحظه کردند مراتب را به لندن تلگراف کرده و از لندن بآنها اطلاع داده شد که پیشنهادهای دولت را نمیتوان قبول کرد لذا مراتب بنمایندگان دولت اطلاع داده شد و مذاکرات متوقف گردید. عصر روزی که مذاکرات به بن‌بست رسید کدمن مرا خواست و اظهار داشت که چون مذاکرات قطع شده و امیدی به پیشرفت آن نیست قصد عزیمت از ایران را دارد و تقاضا کرده پروانه خروج از تهران برای او و همراهانش تحصیل شود.

من باو توصیه کردم در عوض مراجعه با اداره شهربانی برای تحصیل پروانه بهتر است که او تصمیم خود را به فروغی اطلاع داده و از او تقاضا نماید که دستور صدور پروانه خروج را بدهد. همین کار شد و با تلفن از فروغی چنین تقاضائی شد. فروغی در جواب گفت که اقدام مقتضی نموده و پس از یکساعت جواب خواهد داد. ساعتی بعد فروغی تلفون کرد و به لرد کدمن اطلاع داد که صبح روز بعد شاه بار داده و لرد کدمن را خواهد پذیرفت.

صبح روز بعد کدمن باتفاق دکتر یانگ^۱ طبیب خود که زبان فارسی

را خوب میدانست بدربار رفتند و در مراجعت کدمن شرح ملاقات را چنین وصف کرده.

«شاه با نهایت مهربانی ما را پذیرفت و مثل اینکه هیچ اطلاعی از جریان مذاکرات ندارد درباره پیشرفت مذاکرات استفسار کرد. من باو گفتم که پیشنهادهای نمایندگان دولت باندازه‌ای سنگین است که شرکت نمی‌تواند آنها را بپذیرد و لذا مذاکرات قطع شده است. شاه بی نهایت اظهار تعجب کرده و گفت که خود او بین طرفین واسطه شده و توافقی ایجاد خواهد کرد و دستور داد که عصر همان روز جلسه‌ای با حضور او تشکیل شود تا کار فیصله یابد» عصر آنروز لرد کدمن و مستر فریزر و دکتر یانگ بدربار رفته و پس از مراجعت لرد کدمن با مسرت زاید الوصفی شرح مذاکرات آن جلسه را چنین بیان کرد.

«فروغی و تقی زاده در جلسه حضور داشتند و شاه پرسید اختلاف بر سر چیست؟ پس از آنکه پیشنهادهای طرفین گفته شد وسط را گرفته و دستور داد که حق الامتیاز را به چهار شیلینگ در هر تن قطع نمایند. بعد من فوائد پیشنهاد بیست درصد از عواید را شرح دادم و تقاضای تمدید امتیاز را کردم. شاه ناراحت شد و نمی‌خواست آن را قبول کند ولی من باو گفتم که بدون تمدید کار بانجام نخواهد رسید و بالاخره او قبول کرد.»

در سوزاندن پرونده نفت تعمدی بوده است؟

بطوریکه مخبر السلطنه نخست وزیر وقت در کتاب خاطرات و خطرات نوشته، رضا شاه شبی در هیئت دولت باتغییر و تشدد پرونده نفت را خواست و آنرا گرفته در بخاری افکند و سوزانده شد.

در این پرونده اسنادی وجود داشت که تخلفات کمپانی را به اثبات میرسانید و هرگاه در موقع طرح موضوع در شورای جامعه ملل هیئت نمایندگی ایران نامه‌های متبادله بین دولت و کمپانی را ارائه میداد سند محکومیت کمپانی بود ولی با سوزاندن و از بین بردن اسناد هیئت نمایندگی ایران

کوچکترین سندی که دال بر تخلفات کمپانی باشد نداشت. یعنی هیئت نمایندگی ایران را با دست خالی به جامعه ملل روانه کرده بودند!

آیا سوزاندن پرونده هم جزو طرح تمدید و تجدید امتیاز نفت بوده است؟! وانگلیس‌ها که در پی افکندن کاخ استبداد و ایجاد «حکومت تمرکز قدرت» مبتکر بوده اند پیش بینی چنین دقایقی را می نمودند که بایستی شخص غیر مسئول (مطابق قانون اساسی) آنقدر قدرت داشته باشد که اسناد مهم دولتی را که علیه شرکت نفت بکار میرفته از بین ببرد و حق ملت و مملکتی را تضییع نماید. مخبرالسلطنه که در آنموقع نخست وزیر بود در خاطرات و خطرات درباره سوزاندن پرونده نفت چنین نوشته است:

«شاه دوسیه نفت را خواسته است ظاهراً چند روز هم گذشته شب ششم آذر تیمورتاش دوسیه را به هیئت آورد شاه تشریف آوردند و متغیرانه فرمودند دوسیه نفت چه شد؟ گفته شد حاضر است. زمستان است بخاری می سوزد، دوسیه را برداشتند انداختند توی بخاری و فرمودند نمی روید تا امتیاز را لغو کنید. تشریف بردند نشستیم و امتیاز را لغو کردیم.»

فاتح در کتاب پنجاه سال نفت ایران در این مورد می نویسد:

«مطلبی را که هدایت راجع بسوزاندن پرونده نفت نوشته است کاملاً صحیح است و چون در پرونده مزبور همه نامه های متبادله بین وزیر دربار و شرکت بود موقعی که نمایندگان دولت خواستند از آن استفاده کرده و بعضی از نامه های شرکت را برای تأیید اظهارات خود در شورای جامعه ملل ارائه دهند ملاحظه کردند که اسناد مهمی را از دست داده اند.»

رضاخان دردوره ریاست وزرائی از تمدید قرارداد صحبت بمیان می آورد

حاج میرزا یحیی دولت آبادی نماینده دوره پنجم مجلس شورای ملی در کتاب خود می نویسد: «سردار سپه از روی روحیات نظامی حرفها را صریح و باصطلاح عوام پوست کنده میزند. چنانکه در یکی از جلسه های مشاوره خصوصی که در خانه دکتر محمدخان مصدق السلطنه منعقد بود از وطن پرستی

صحبت بمیان آمد او گفت مثلاً مرا انگلیسیان سر کار آوردند اما وقتی آمدم بوظنم خدمت کردم.»

و در مورد تمدید مدت قرارداد داری حاج میرزا دولت آبادی در صفحه ۳۴۳ جلد چهارم چنین می نویسد:

«انگلیسیان چند مطلب از دولت ایران میخواهند از جمله تمدید مدت اعتبار نفت جنوب معروف به امتیاز داری است...»

و در همان جلسه مشورتی^۱ سردار سپه مطرح مینمایند.
«در این جلسه که موضوع تمدید امتیاز نفت جنوب مطرح میشود از طرف اکثریت زعمای قوم و کسانی که صاحب نظر و مورد توجه مردم مطلقاً اظهار موافقتی نمیشود باین معنی که درباره نفت و آتیه آن هیچ یک از آنها بروی خود نیاورده و آنرا نشنیده انگاشته مطالب دیگری مطرح میشود ولی ضمناً در این کمیسیون مشورتی می فهمند که غرض از روی کار آوردن سردار سپه تأمین منافع آنان است که اهم آنها تمدید مدت امتیاز است.»

سردار سپه و انگلیسیها هم متوجه میشوند تا زمینه سازی و محیط سیاسی و پارلمانی برای آنها مساعد نشود نمیتوان موضوع تمدید امتیاز را مطرح نمود.

یکی از علل عدم قبولی و کالت مجلس دوره هفتم مشیرالدوله و مؤتمن الملک و مستوفی هم همین بوده که آنها باید در مجلسی شرکت نمایند که منافع انگلستان تأمین شود و مسئله نفت اهم آنها خواهد بود و اصولاً دیگر در چنان مجلسی که هر چه دولت وقت بخواهد باید انجام داد از قبول نمایندگی خودداری و خانه نشینی را اختیار نمودند.

۱- جلسه مشورتی سردار سپه که گو یا پیش از دوسه جلسه بیشتر تشکیل نشده عبارت بوده از: مستوفی الممالک - مشیرالدوله - مصدق السلطنه - میرزا حسین خان علاء - فروغی - دولت آبادی - مخبر السلطنه هدایت.

انعکاس تمدید قرارداد در کشور

اخبار مربوط بمذاکرات نفت و تمدید مدت سی سال بر امتیاز نامچه داری در کشور منعکس میگردید. مطلعین می گفتند که اگر رضا شاه تسلیم کمپانی نشده بود و پافشاری میکرد جامعه اتفاق ملل در اخذ تصمیم علیه ایران تأمل می کرد و راضی نمی شد که کار بجدال و کشمکش بکشد و عواقب وخیم و خطرناکی در برداشته باشد.

پس از امضاء و تصویب امتیاز نامه جدید تمام آن سروصداها که درباره نفت بلند شده بود یکباره خوابید، و مانند آب سردی بود که بر سر احساسات ملت ایران ریخته شد، هیچکس رسماً جرئت اظهار عقیده در این باره نکرد و صدوبیست و چند نفر نماینده در مجلس کلمه ای در مدح و یا ذم بر زبان جاری نکردند و در مطبوعات مرکز هم یک سطر مطلب در این خصوص نوشته نشد، فقط بذکر گزارش امر اکتفا کردند و پس از آن شور و غوغا که بنام جنگ نفت در دنیا منعکس شده بود این سکوت اجباری کاملاً نشان داد که ملت ایران از تجدید قرارداد ناراضی است منتهی اوضاع و احوال عمومی زمان یعنی حکومت پلیسی و دیکتاتوری اجازه نمیدهد که ملت ایران ابراز احساسات مخالفت آمیز و اعتراض نماید.

مهدی بامداد در جلد اول کتاب «شرح حال رجال ایران» ضمن شرح حال حسن مشار (مشارالملک) درباره قرارداد ۱۹۳۳ شرکت نفت در صفحه ۴۳۷ چنین نوشته است:

«... و بعد مشارالملک در همین سال ۱۳۰۹ وزیر دارائی شد و چون تجدید قرارداد نفت از موضوعات قطعی و حتمی و قبلاً درباره آن قول و قرار داده شده و در نظر بود که قرارداد نفت جنوب (داری) مطابق میل انگلستان تجدید شود و مقدمات آن بمرور داشت فراهم می شد و بایستی که قرارداد مزبور بدست شخصی که باصطلاح شهرت و وجهه داشته باشد انجام پذیرد ابتدا باطناً در نظر بود که مثلاً بتوسط مستوفی الممالک، مشیرالدوله و

مؤتمن الملک اینکار صورت عمل بخود بگیرد اما آنها حتی الامکان زیر چنین بار ننگینی نمی رفتند و مشکل بود که قرارداد را با آن طرز عجیب و غریب و افتضاح آور بتصویب مجلس برسانند. از این جهت پس از یأس از آنان قرعه فال بنام سید حسن تقی زاده که از ایالت خراسان از سال ۱۳۰۸ وزیر مختار ایران در لندن بود زده شد و برای انجام این کار احضار و آماده گردید. پس از ورود در فروردین ۱۳۰۹ خ. ابتدا در کابینه دوم مخبر السلطنه بسمت وزیر طرق و شوارع (وزیر راه) و یکماه بعد در اردیبهشت بسمت وزیر دارائی بجای مشار الملک معرفی شد. قرارداد نفت در تاریخ ۹ آذر ۱۳۱۱ خ لغو گردید لکن پس از یکمرتبه دعواهای زرگری و ظاهر سازیهای خنک بنابر لایحه تنظیمی و تهیه شده در ۲۷ ماده از طرف تقی زاده وزیر دارائی که تمام بسود بیگانه و بزیان ایران بود در ۷ خرداد ۱۳۱۲ بدون یک کلمه مخالفت یا اظهار نظر باتفاق آراء از طرف نمایندگان مجلس شورای ملی! بمدت ۶۰ سال!! بتصویب رسید.»

در کتاب طلای سیاه تألیف ابوالفضل لسانی درباره لغو امتیاز داری چنین نوشته است^۱:

جریان لغو امتیاز داری و منظور اساسی از این عمل

«همانطور که یک مستأجر از عین مستأجره فایده برد تلاش میکند که مدت اجاره را تمهید کند کمپانی هم از آنوقت که بنفت ایران امیدوار شد مقصودی جز این نداشت و چون در عراق هم همین کمپانی که بنام «شرکت نفت خانیقین» است مدت امتیاز را ۳۵ سال تمدید نمود در

۱- درباره قرارداد داری و قرارداد ۱۹۳۳ در موقع طرح قرارداد الحاقی در مجلس پانزدهم مطالب مفصلی گفته ام که در کتاب «نفت و نطق مکی» نقل گردیده و نیز در دوره شانزدهم در موارد مختلف چه در موقع استیضاح از کابینه رزم آرا و چه بوسیله نطق های قبل از دستور و همچنین در کمیسیون مخصوص نفت بحث های مفصلی شده که در دوره کتاب سیاه نقل گردیده است بنابراین ذکر آنهمه مطالب در اینجا دیگر ضروری نیست و بدانجا محول مینمایم ولی چون مرحوم ابوالفضل لسانی در کتاب طلای سیاه مفصلاً بحث نموده و این مطالب از لحاظ حقوقی و ایراد و اشکالاتی که در قرارداد ۱۹۳۳ از جهاتی جالب است بدین لحاظ از کتاب طلای سیاه مطالبی نقل میگردد.



علی اکبرداور



حسین علاء

ایران هم باید طرحی بکاربرد که این موفقیت را تحصیل کند بدیهی است که تا وقتی بدولت عایداتی میداد دولت حرفی نمیزد ولی سال ۱۹۳۱ که ربع عایدات سال ۱۹۳۰ را هم نداد و فقط ۳۰۷۰۰۰ لیره پرداخت صدای دولت درآمد و دولت که از کمپانی راضی نبود برای تخلفات او از قرارداد چه بایست میکرد؟

بر طبق امتیازنامه میبایست «حکم» خود را تعیین کند اگر کمپانی از تعیین «حکم» خود امتناع می نمود آنوقت قرارداد را الغاء کند ولی دولت قبل از اینکه «حکم» تعیین کند و کمپانی از مقررات امتیاز نامه راجع بحکمیت تخلف نماید قرارداد را الغاء و تجدید امتیاز را باو پیشنهاد کرد!!

کمپانی اعتراض نمود و تقاضا کرد دولت از رویه خود صرف نظر کند، اگر دولت موافقت میکرد نتیجه این بود که قرارداد ابقاء شود و کار بحکمیت خاتمه یابد و اگر مقصود کمپانی این بود چرا در جامعه ملل اظهاری نکرد؟!.

پس باید قبول نمود که اعتراض کمپانی جدی نبود و دولت هر اقدامی که می نمود بر طبق نظریات او میکرد - از نظر «مصلح مملکت» دولت با کمپانی رفتار ننمود و نسبت بالغای امتیاز و تجدید امتیازنامه اصرار میکرد، دولت انگلیس هم مجبور شد از کمپانی حمایت کند و بدولت ایران مهلت دهد که اگر تا یک هفته مراسله ای که به کمپانی نوشته بود مسترد نکند موضوع را در «دیوان داوری بین المللی لاهه» مطرح کند و چون باستناد ماده ۳۶ اساسنامه دیوان مزبور، «صلاحیت محکمه شامل تمام مسائلی است که طرفین به آن رجوع میکنند...» و دولت ایران که مراجعه نکرده بود دیوان مزبور مرجع نمیشد لذا دولت انگلیس باستناد ماده ۱۵ اساسنامه جامعه ملل که هر وقت اختلافی بین اعضاء جامعه روی دهد و بحدی برسد که بقطع روابط منجر شود شورا باید دخالت نماید بشورا مراجعه کرد.

طرح قضیه نفت در شورای جامعه ملل

در ۱۸ دسامبر ۱۹۳۲ رئیس شورای جامعه ملل تلگرافی بدولتین نمود و آنها را باحتراز از هر عملی که موجب تشدید اختلاف شود دعوت کرد. دولت ایران دعوت شورای جامعه ملل را قبول کرد و مرحوم داور وزیر عدلیه و آقای حسین علاء رئیس بانک ملی ایران را بجامعه ملل اعزام و دولت انگلیس هم آقای «سورسایمون» وزیر خارجه را بنماینده گی خود معرفی کرد. شورای جامعه پس از استماع اظهارات نمایندگان دولتین مذاکرات را بوقت دیگر محول نمود تا آقای «بنش» وزیر خارجه چکسلواکی بتواند مطالعات کافی تر کند و گزارش خود را بشورا تقدیم نماید. آقای «بنش» هم صلاح اینطور دانست که طرفین با مواد ذیل موافقت

کنند و پس از موافقت بتصویب شورا رسید:

۱- طرفین موافقت نمودند که موضوع را تا جلسه مه ۱۹۳۳ در شورا مسکوت بگذارند و در صورت لزوم در تمديد موافقت نمایند.

۲- طرفین موافقت نمودند که کمپانی فوراً با دولت ایران داخل مذاکره شود و این موافقت خللی بادلّه و براهین آنها نمیرساند.

۳- طرفین موافقت نمودند که بادلّه و براهینی که بشورا کتباً داده و شفاهاً اظهار نموده اند خللی نمیرسد و چنانچه مذاکرات راجع بامتیاز جدید بلا نتیجه ماند مطلب دوباره در شورا طرح شود و هر یک از طرفین آزاد است که از نظریات خود دفاع کند.

۴- یقین است بر طبق قولهای که در ۱۹ دسامبر ۱۹۳۲ برئیس شورای جامعه داده شده تا مدتی که مذاکرات در جریان است و نیز تا خاتمه عمل کارها و عملیات کمپانی در ایران مثل قبل از ۲۷ دسامبر ۱۹۳۲ در جریان خواهد بود.

و بین طرفین محرز شد که نه تنها راجع بامور گذشته بلکه راجع بامتیاز جدیدشان باید مذاکرات لازمه بعمل آید.

خلاصه اینکه دولت ایران و کمپانی هر دو خوشوقت و غالب از شورای جامعه ملل خارج شدند!

کمپانی خوشوقت بود که میتواند ۲۲ سال دیگر مدت امتیاز را تمديد کند دولت ایران هم خوشوقت بود که بطرف فایق شده و امتیاز را الغاء نموده است.

نتیجه مذاکرات در تهران یا امتیازنامه جدید

مذاکرات در طهران بین دولت و رئیس کمپانی نفت شروع و در هفتم خرداد ۱۳۱۲ (۲۹ آوریل ۱۹۳۳) امتیازنامه جدید امضا شد.

دولت ایران نتیجه را بدبیرخانه جامعه ملل اطلاع داد و شورا از تلگراف وزیر خارجه ایران اتخاذ سند کرد.

از نظر منافع و مضار برای امتیازنامه جدید باید دو دوره قائل شد: دوره اول که از تاریخ امضای آن شروع و تا انقضای مدت قرارداد داری خاتمه مییابد.

در این مدت دولت ناچار بود که خوب یا بد آن را اجرا کند چنانچه در این مدت شرایط امتیازنامه جدید بحال مملکت مفیدتر است امضا کننده خدمتی بسزا نموده است.

در دوره دوم که از انقضای مدت امتیاز نامه داری شروع و در ۱۹۹۳ ختم میشود دولت تعهدی نداشت که کمپانی حقی داشته باشد در اینصورت نباید گفت که کمپانی بدولت چیزی داده بلکه از ضرری که به ملت رسانیده باید جامعه را آگاه کرد.

دوره اول ۲۹ آوریل ۱۹۳۳ تا ۲۱ مه ۱۹۶۱

امتیازنامه جدید دارای ۲۷ ماده است که مواد مهم آن مربوط است بحق الامتیاز و مالیات و عوارض دولتی و غیره که هر یک را جداگانه عرض مینمایم.

۱- حق الامتیاز- قرارداد داری سهمیه دولت ایران را صدی ۱۶ از کل عایدات خالص شرکت های اصلی و تابعه قرار داده در صورتیکه قرارداد جدید آنرا تغییر داده و ماده ۱۰ آن از اینقرار است:

«مبالغی که بر حسب این قرارداد از طرف کمپانی باید بدولت تأدیه شود (علاوه بر مبالغی که در موارد دیگر پیش بینی شده) بشرح ذیل تعیین میگردد:

«الف» حق الامتیاز سالیانه که از اول ژانویه ۱۹۳۳ شروع میشود و بمبلغ چهار شلینگ برای هر تن نفتی که برای مصرف داخلی در ایران بفروش برسد و یا از ایران صادر شود.

«ب» پرداخت مبلغی معادل ۲۰ درصد آنچه اضافه بر ۶۷۱۲۵۰ لیره بصاحبان سهام عادی کمپانی نفت انگلیس و ایران محدود توزیع میگردد...

الی آخر».

بر طبق این ماده حق الامتیاز دولت از دو ممر پرداخته میشود از هر تن نفتی که از مملکت خارج شود و یا در خود مملکت بمصرف برسد ۴ شلینگ و از منافع خالص که باید بین صاحبان سهام تقسیم شود اول ۶۷۱۲۵۰ لیره برای صاحبان سهام عادی موضوع میکنند پس از آن صدی ۲۰ آنرا برای حق الامتیاز بحساب دولت ایران میگذارند.

جزء ج- ماده ۱۰ برای عایدات سالیانه دولت حداقلی قائل شده که از این قرار است.

«مجموع مبالغی که برای هر سال مسیحی بر حسب جزءهای الف و ب از طرف کمپانی بدولت ایران تأدیه میشود نباید هرگز از ۷۵۰ هزار لیره کمتر باشد» که بعقیده من این حداقل برای ما مفید نیست و باید دانست که دولت از صدی ۱۶ عایدات خالص بیشتر استفاده می نمود یا از ۴ شلینگ برای هر یک تن نفت- چون قبل از قرارداد جدید کمپانی حاضر بود برای هر یک تن نفتی که بخارج حمل یا در داخل مملکت مصرف میشود ۵ شلینگ بدهد بشرط اینکه برای حق الانحصار حداقلی تعهد نکند.

بنابراین اخذ ۴ شلینگ از هر تن و تعیین ۷۵۰ هزار لیره بعنوان حداقل در صلاح مملکت نبوده است و بطوریکه عرض شد از ۱۹۲۰ تا ۱۹۳۰ بحد متوسط در هر سال ۸۷۵ هزار لیره بدولت رسیده که از حداقل کمپانی ۱۲۵ هزار لیره بیشتر است و با تردیدی هم که در این حد متوسط هست بهتر این بود که یا حد متوسط عایدات ۱۱ ساله را مأخذ قرار دهند و یا از حداقل صرف نظر کنند و بجای ۴ شلینگ از هر یک تن نفت ۵ شلینگ برای حق دولت تعیین نمایند.

تعیین حداقل بیشتر از این نظر است که دولت در محاسبات کمپانی تفتیش نکند و برای هر سال مبلغی سر بسته بگیرد و پی کار خود برود و هروقت هم که اختلافی بین کمپانی و دولت روی داده است بدون اینکه در

حساب وارد شوند و سر از کار کمپانی درآورند مبلغی مقطوعاً پرداخته است کما اینکه از بابت محاسبات ۵ ساله تا ۱۹۲۰ یک میلیون ریال و از بابت حق الامتیاز ۱۹۳۱ و ۱۹۳۲ نیز بهمین طریق عمل کرده است - ماده ۲۳ امتیازنامه جدید از اینقرار تنظیم شده:

«از برای تصفیه کلی تمام دعاوی گذشته دولت از هر قبیل تا تاریخ اجرای این قرارداد (باستثنای آنچه مربوط به مالیات های ایران است) کمپانی بشرح ذیل اقدام میکند:

«الف» بفاصله ۳۰ روز از تاریخ مذکور مبلغ یک میلیون لیره استرلینگ خواهد پرداخت.

«ب» مبالغ لازم التأدیه بدولت را بابت عمل کرد سنوات ۱۹۳۱ و ۱۹۳۲ بر مبنای مذکور در ماده ۱۰ این قرارداد نه مطابق اساس امتیاز داری پس از وضع ۲۰۰ هزار لیره استرلینگ که برسم مساعده در ظرف سنه ۱۹۳۲ بابت حق الامتیاز پرداخته و ۱۱۳۴۰۲ لیره و ۳ شلینگ و ده پنس که باختیار دولت قبلاً ودیعه گذارده شده تصفیه و تأدیه خواهد کرد.

و اینکه در (جزء ب فوق الذکر) کمپانی از اساس امتیازنامه داری امتناع نموده و اساس ماده ۱۰ امتیازنامه جدید را قبول میکند اقوی دلیل است که اساس امتیازنامه داری برای دولت نافعتر است.

۲- مالیات و عوارض نفت

موقعی که بداری امتیاز داده شد در ایران غیر از گمرک و مالیات ارضی مالیات دیگری نبود، امتیازنامه کمپانی را از گمرک صادرات و واردات معاف نمود.

قانون ۱۲ فروردین ۱۳۰۹ که تصویب شد بر طبق ماده ۲ آن دولت از عوائد خالص کمپانی که از عملیات یا محصولات بدست آمده در ایران تحصیل میکند مالیات صدی ۴ مطالبه نمود.

کمپانی امتناع میکرد تا اینکه ماده ۱۱ قرارداد جدید هرگونه مالیات

و عوارضی که کمپانی باید بدهد بطریق ذیل قطع نمود.
کمپانی برای مدت ۳۰ سال اول عملیات خود در ایران از پرداخت هرگونه مالیاتی که دولت و ادارات محلی فعلاً برقرار و یا در آتیه وضع شود معاف خواهد بود در عوض مبالغ ذیل را بدولت تأدیه خواهد نمود:

(الف) در مدت ۱۵ سال اول این قرارداد بتاریخ ۲۸ فوریه هر سال و برای اولین مرتبه در ۲۸ فوریه ۱۹۳۴/۹ پنس بابت هر تن از ۶ میلیون تن نفتی که بابت سنه گذشته مسیحی مشمول حق الامتیاز مذکور در جزو (۱) الف) از ماده ۱۰ میگردد و ۶ پنس بابت هر تن نفت اضافه بر رقم ۶ میلیون تن مذکور در فوق تأدیه خواهد نمود.

(ب) کمپانی تأمین میکند مبالغی را که بر طبق جزءهای فوق الذکر تأدیه مینماید هیچوقت از مبلغ ۲۲۵ هزار لیره استرلینگ کمتر نباشد.

(ج) در مدت ۱۵ سال بعد یک شلینگ بابت هر تن از ۶ میلیون تن نفتی که بابت سنه گذشته مسیحی مشمول حق الامتیاز مذکور در جزو (الف) از ماده ۱۰ میگردد و ۹ پنس بابت هر تن نفت اضافه بر رقم ۶ میلیون مذکور در فوق تأدیه خواهد نمود.

(د) کمپانی تضمین میکند مبالغی را که بر طبق جزء (ج) ماقبل تأدیه مینماید هیچوقت از ۳۰۰ هزار لیره استرلینگ کمتر نباشد.

بنابراینچه مذکور شد برای مدت ۳۰ سال اول کمپانی حداقلی برای هر نوع مالیاتی تعهد نموده و آن مبلغ ۲۶۲۵۰۰ لیره است و برای سی سال دویم قسمت آخر ماده ۱۱ اینطور میگوید:

(قبل از سنه ۱۹۶۳ راجع بمیزان مبالغی که کمپانی در ازای معافیت کامل عملیات خود در ایران از پرداخت هرگونه مالیاتی بنفع دولت و یا ادارات محلی در مدت ۳۰ سال دوم که منتهی بسنه ۱۹۹۳ میشود باید پردازد طرفین توافق نظری حاصل خواهند نمود.)

نتیجه اینکه تا سال ۱۹۶۳ کمپانی از هر قانونی که وضع شود خصوصاً از صدی ۸۰ قانون جدید مالیات بردرآمد معاف است و از آن بعد هم کمپانی برای خود و این مردم فکری خواهد کرد.

۳- جلوگیری از گرانفروشی

ماده ۱۹ امتیازنامه جدید مقرراتی وضع نموده که از اینقرار است:

«در اول ژوئن هر سال کمپانی معدل قیمت های (فوب) رومانی را راجع به بنزین و نفت لامپ و مازوت و معدل قیمت های (فوب) خلیج مکزیک راجع به یک از مواد مذکور نسبت بمدت ۱۲ ماه گذشته از تاریخ ۳۰ آوریل معین خواهد کرد، نازلترین معدل های مذکور امتیاز و (اساس قیمتها) برای سالی که از اول ژوئن شروع میگردد قرار داده میشود قیمتهای اساسی بمنزله قیمت در تصفیه خانه تلقی میگردد».

برطبق قسمت آخر ماده ۱۹ کمپانی بقیمتهای فوق مخارج حقیقی حمل و نقل و توزیع و فروش و همچنین مالیات و عوارض موضوعه محصولات مزبور را اضافه میکند و بدولت برای احتیاجات خود ولی نه برای فروش پدیدگران با تخفیف صدی ۲۵ و بسایر مصرف کنندگان با تخفیف صدی ۱۰ میفروشد- باید دانست که احتیاجات دولت بر دو قسم است برای امور یکه دولت به سمت نماینده قوای عمومی تصدی میکند

Acte d'autorité

مثلاً مصرف نفت در بحریه و برای کارهایی که دولت از نظر اقتصادی مباشرت مینماید Acte de gestor مثلاً راه آهن و چراغ برق و غیره هاجنانچه قسمت اخیر مشمول تخفیف صدی ۲۵ نباشد گذشت کمپانی بسیار کم است و تخفیف صدی ۱۰ بسایر مصرف کنندگان هم با رقابت نفت شوروی مؤثر نیست- وقتی که نفت قفقاز در جنوب ایران از شمال ارزانتر فروخته شود کمپانی نفت چطور میتواند که قیمت ها را بالا برد، ای کاش همان ملاحظه ای که کمپانی از دولت انگلیس میکند از دولت ایران که نفت مال اوست میکرد بنا باظهارات جناب مستر چرچیل وزیر در یاداری انگلیس:

«صرفه جوئی بحریه انگلیس تا ۱۹۲۵ بواسطه تخفیفی که کمپانی بآن دولت داده ۷ میلیون و ۵۰۰ هزار لیره بوده» که بضرر دولت ایران و شرکاء تمام شده است.

۴ - حکمیت ماده ۲۲ امتیازنامه جدید برای تشکیل محکمه و جریان محاکمه آئین نامه مفصلی تنظیم نموده که نواقص قرارداد داری را رفع نموده است ولی ماده ۲۶ راجع بصلاحت محکمه روشن نیست و چون ۵۰ سال دیگر بانقضای مدت امتیاز مانده است هرگاه آقای تقی زاده که امتیازنامه را امضاء نموده اند و اطلاعات و سوابق زیادی در امور نفتی دارد نظریات خود را از تنظیم ماده مزبور اظهار کنند ظن قوی آن است که بیاس حقوق ایشان کمپانی موافقت کند و در موقع استفاده ایجاد اختلاف نشود و ماده ۳۶ از اینقرار است:

«قبل از تاریخ ۳۱ دسامبر ۱۹۹۳ این امتیاز نمیتواند خاتمه پیدا کند مگر در صورتیکه کمپانی مطابق ماده ۲۵ آنرا ترک کند و یا آنکه محکمه بر اثر ارتکاب تخلفی از طرف کمپانی نسبت به اجرای مقررات این قرارداد ابطال آنرا اعلام بدارد.»

تخلف بمعنای مذکور در فوق منحصر بموارد ذیل است:

الف - هرگاه مبلغی که برحسب رأی محکمه حکمیت باید بدولت پرداخته شود تا یکماه بعد از تاریخ صدور رأی تأدیه نگردد.

ب - هرگاه تصمیم بر انحلال اختیاری و یا اجباری کمپانی گرفته

شود.

در مورد تخلفاتی که نسبت بمقررات این قرارداد از هر یک از طرفین ناشی شود محکمه حکمیت درجه مسئولیتها و اثرات مترقبه برآن را تعیین خواهند نمود.

دوره دوم ۱۹۶۱-۱۹۳۳

۱- برطبق امتیازنامه داری سال ۱۹۶۱ که قرارداد منقضی میشود کلیه

اموال شرکت متعلق بدولت ایران است— در امتیازنامه جدید هم مقررات ماده ۲۰ از اینقرار است:

الف— در مدت ده سال آخر امتیاز و یا در فاصله ۲ سال پس از اطلاع قبلی که راجع بترک امتیاز مطابق ماده ۲۵ داده میشود کمپانی جز بشرکتهای تابع خود حق فروش یا انتقال یک یا چندین قسمت از اموال غیر منقول خود را که در ایران موجود است ندارد.

در مدتهای مذکور نیز کمپانی حق انتقال و خارج کردن هیچ قسمتی از اموال منقول خود را ندارد مگر اینکه اشیاء مزبور از حیز انتفاع افتاده باشد.

ب— در تمام مدت قبل از ۱۰ سال آخر امتیاز هیچ قطعه ای از اراضی را که کمپانی مجاناً از دولت تحصیل کرده است نمیتواند انتقال دهد و همچنین هیچیک از اموال منقول خود را نیز باستانی آنچه غیر مفید و یا اینکه دیگر مورد احتیاج عملیات کمپانی در ایران نیست نمیتواند خارج نماید.

۲— در موقع ختم امتیاز خواه این ختم بواسطه انقضای عادی مدت و یا بهر نحو دیگری پیش آمد کرده باشد تمام دارائی کمپانی در ایران بطور سالم و قابل استفاده بدون هیچ مخارج و قیدی متعلق بدولت ایران میگردد.

۳— جمله تمام دارائی مشتمل است بر تمام اراضی و ابنیه و کارخانه ها و ساختمانها و چاهها و سدهای دریائی و راهها و لوله های حمل نفت و پلها و رشته نقب های فاضل آب و وسایل توزیع آب و ماشین ها و مؤسسات و تجهیزات از آن جمله آلات و ادوات از هر قبیل و تمام وسائط نقلیه (مثلاً از قبیل اتوبوس و گاری و آتروپلان) و تمام اجناس انبار شده و سایر اشیائی که کمپانی در ایران برای اجرای این امتیاز از آن استفاده مینماید.

باید دانست که این ماده و نظیر آن که در تمام امتیازنامه ها هست از چه نظر تنظیم شد و همانطور که ملک خرابی را مالک بضمن بخش اجاره میدهد که در مدت اجاره مستأجر با سرمایه خود قنات آنرا آباد کند و سکنائی که لازم است در آن بسازد، رعیت بیاورد و آنرا قابل کشت و زرع کند و در

مدت اجاره از آن استفاده نماید و در انقضای آنرا بمالک، آباد تحویل دهد و از آن بعد تمام عایدات ملک یعنی مال الاجاره سابق و نفعی که مستأجر از آن میبرد متعلق بمالک شود و مستأجر برود و جای دیگر برای خود تهیه کار کند.

همانطور هم امتیازاتی که دولتها می دهند، صاحبان امتیاز تمام حسابهای خود را میکنند و دانسته و فهمیده سرمایه خود را بکار میبرند و بجای اینکه اگر سرمایه را بیک بانکی بدهند و بیش از صدی ۴ از آن استفاده نکنند تا صدی ۲۰ هم که از سال ۱۹۲۹ کمپانی نفت ایران و انگلیس بهره داد از آن استفاده میکند و در آخر مدت هم برای نفع سرشاری که برده اند از امتیاز دهنده تشکر میکنند و مورد امتیاز را با تمام لوازم و اسباب کار باو تحویل میدهند. و برای خود فکر کار دیگری میکنند.

نتیجه تمدید امتیاز نفت جنوب

اگر امتیاز داری تمدید نشده بود در سال ۱۹۶۱ دولت نه تنها بصدی ۱۶ عایدات حق داشت بلکه صدی صد عایدات حق دولت بود. فرض کنیم که عایدات دولت در مدت ۳۲ سال که تمدید شده هیچوقت از ۷۵۰ هزار لیره که کمپانی برای حداقل معین نموده بیشتر نشود و باز فرض کنیم که شرایط امتیازنامه جدید با شرایط امتیازنامه داری از حیث منافع دولت مساوی باشد یعنی ۷۵۰ هزار لیره حداقلی که در امتیازنامه جدید معین شده با صدی ۱۶ عایدات امتیازنامه داری برابری کند بنابراین صدی ۸۴ از عایدات که در ۱۹۶۱ حق دولت میشود برطبق قرارداد جدید کمپانی آنرا تا ۳۲ سال دیگر میبرد.

۱۲۶ میلیون لیره انگلیسی از قرار ۱۲۸ ریال ۱۶/۱۲۸/۰۰۰/۰۰۰ ریال میشد و تاریخ عالم نشان نمیدهد که یکی از افراد مملکت بوطن خود در یک معامله ۱۶ بلیون و ۱۲۸ میلیون ریال ضرر زده باشد و شاید مادر روزگار دیگر نژاد کسی را که به بیگانه چنین خدمتی

کند!!.

از تمدید مدت نه تنها دولت از این مبلغ محیر العقول محروم شد بلکه ۲۰ هزار سهمی که از اسهام شرکت دارد بعد از سال ۱۹۶۱ بلا تکلیف و معلوم نیست که دولت انگلیس که قدرت خود را برای تمدید مدت بکار برده حاضر شود که از ۱۹۶۱ بپس باز صاحبان اسهام صدی ۸۴ از منافع شرکت را ببرند.

و از همه مضحکتر این است که ماده ۱۰ متمم بودجه سال ۱۳۱۲ در ۴ خرداد از مجلس اینطور گذشته است.

«الف—مبلغ ۳۵ هزار لیره از محل ذخیره مملکتی بوزارت مالیه اعتبار داده میشود تا مصارفی را که مربوط بموضوع تأمین حقوق ایران در نفت جنوب بعمل آمده است از قبیل اعزام هیئتی بژنو برای مدافعه حقوق مذکور و استشاره از متخصصین و کلیه مخارج دیگر از هر قبیل پرداخته و بخرج منظور دارد.»

پیشنهاد «بنش» مخبر جامعه ملل

«من با کمال دقت بیانات نمایندگان انگلیس و ایران را استماع نمودم. بیانات ایشان محققاً حاوی یک رشته افکار و کیفیاتی است که یقیناً شورا بذهن خواهد سپرد که از نزدیک آنها را مورد مطالعه قرار بدهد. من بعنوان مخبر احتیاج دارم که نظریات مزبور را جزء بجزء مورد مطالعه قرارداد و بعد با طرفین ذی علاقه داخل گفتگو بشوم تا اینکه در یکی از جلسات آتی شورا بتوانم راجع بموضوع مسائل و طریقه ای که میتوان برای حل قضیه بکار برد راپورت جامعی تقدیم دارم.

بنابر این بشورای پیشنهاد میکنم تا جلسه آینده مباحثه قضیه حاضر را به عقب بیندازند پیشنهاد کترینش در تأخیر انداختن مذاکرات مورد قبول جامعه ملل قرار گرفته و در جلسه بعد گزارش و پیشنهادی تقدیم شورا نمود که ذیلاً درج میگردد: «من بیانات نماینده مفخم انگلیس و نماینده مفخم دولت شاهنشاهی ایران را که در شورای جامعه ملل ایراد نمودند مطالعه عمیق نموده و

آنها را با اسنادی که در دست ما بود تطبیق کردم، نظر اسناد و نوشتجات کتبی و بیانات شفاهی که طرفین اقرار نموده‌اند در موضوع ما نحن فیه شورا بطور کافی در جریان کیفیات و نظریات می‌باشد. پس من لازم نمیدانم که در باب کلیه کیفیات و وقایع و نظریاتی که هریک از طرفین بیان و تشریح نموده‌اند توضیحات مفصلی بدهم.

همانطور که شورا مسبوق می‌باشد دولت ایران معتقد است تا موقعیکه کنترات صاحب امتیاز بمراجع قانونی و قضائی که برحسب قانون مملکتی ایران در دسترس او هست مراجعه نموده دولت انگلیس حق ندارد و هیچگاه حق نداشته است که قضیه فعلی را موضوع یک دعوای دیپلماتیک قرار بدهد و بعقیده دولت ایران اجرای ماده ۱۵ اساسنامه جامعه ملل بکلی خارج از موضوع است.

دولت انگلیس در ضمن اینکه کاملاً اصل کلی را که دولت ایران بآن متکی شده قبول دارد اظهار میدارد که این اصل مورد پیدا نکرده و دولت ایران نمی‌تواند آنها را در قضیه کنونی مورد استفاده قرار بدهد. گذشته از مسئله مقدماتی موضوع شامل مسائل قضائی بسیار مشخص است. من لازم نمیدانم با وضعیات فعلی عجبالتاً مسائل مزبور را معین بسازم زیرا از ابتدای اولین مطالعه این موضوع در شورا من بیک سلسله مذاکرات و تعاطی افکار با طرفین ذی‌علاقه شروع نمودم تا بلکه بیک قرار موقتی برسم و من خورسندم که باستحضار شورا برسانم که بیک نتیجه رسیده‌ام که امیدوارم این نتیجه ما را به تصفیة قطعی اختلافات هدایت نماید این قرار به نتایج ذیل منتهی شده است.

۱- طرفین موافقت دارند که از هرگونه تعقیب قضیه در شورا تا دوره اجلاسیه ماه مه ۱۹۳۳ خودداری نمایند و مختارند که احیاناً و با توافق نظر هر دو بر مدت مهلت مزبور بیفزایند.

۲- طرفین موافق هستند که شرکت فوراً با دولت ایران داخل مذاکره شود و البته کلیه نقاط نظر قضائی هر یک بجای خود محفوظ است.

۳- طرفین موافقتند که نقطه نظر قضائی هر یک از آنها چه بوسیله یادداشتها و چه بوسیله بیانات شفاهی ایشان در پیشگاه شورا تشریح گردیده محفوظ بماند چنانچه مذاکرات در باب امتیازنامه جدید به نتیجه نرسد قضیه دوباره در شورا طرح خواهد شد و در آنجا هر یک از طرفین برای دفاع از نظریه خود آزاد میباشند.

۴- برحسب اطمینان دولت ایران که بموجب تلگراف مورخه ۱۹ سپتامبر ۱۹۳۲ خود برئیس شورا داده است موافقت حاصل است که در مدت فاصله جریان مذاکرات و تا تصفیه و تنظیم قطعی مسئله کارها و عملیات شرکت در ایران مانند تاریخ قبل از ۲۷ نوامبر ۱۹۳۲ کماکان ادامه یابند. در صورتیکه همکاران من با من موافق باشند اجازه میخواهم بشورا پیشنهاد کنم که راپورت حاضر را تصویب و قطعنامه ذیل را بپذیرند:

«شورا پس از آگاهی باختلاف حاصله بین دولت پادشاهی انگلیس و دولت شاهنشاهی ایران اولاً از نظر اینکه هر یک از طرفین ذیعلاقه در پیشگاه آن عرضه داشتند اتخاذ سند نموده و حق مطالعه آنها را برای خویش محفوظ میدارد. ثانیاً عقل و خرد طرفین اختلاف را که از لحاظ اقداماتیکه ممکن بود موجب وخامت وضعیت بشود احتراز نمودند تقدیر مینماید. ثالثاً راپورت حاضر و همچنین نتایج قرار موقتی را که مذاکرات مخبر با طرفین بدان منتهی شده تصویب مینماید.»

در جلسه صبح جمعه سوم فوریه ۱۹۳۳ دکتر نبش اعلام داشت که نمایندگان طرفین پس از مطالعه بیانات و تشریفات که در پیشگاه شورا بعمل آمده پس از تعاطی افکار با یکدیگر با نظر مشارالیه برای انعقاد قرار ذیل موافقت نمودند.

«طرفین تا دوره اجلاسیه ماه مه ۱۹۳۳ هرگونه تعقیب قضیه را در شورای جامعه ملل بعقب می اندازند و اختیار دارند مدت مزبور را ادامه دهند. شرکت فوراً با دولت ایران داخل مذاکره میشود و کلیه نقاط قضائی طرفین

محفوظ است. اگر مذاکرات جهت انعقاد امتیازنامه جدید بدست نیاید دوباره قضیه به شورای جامعه ملل مراجعه خواهد شد. در مدت مذاکره و تا تنظیم قطعی قضیه عملیات شرکت در ایران بمانند تاریخ قبل ۲۷ نوامبر ۱۹۳۲ تعقیب خواهد شد.»

بالتیجه مخبر (دکتر بنش) بشورا پیشنهاد مینماید که مراتب عقل و خرد طرفین اختلاف را که از اتخاذ هرگونه اقداماتی که ممکن بود موجب وخامت وضعیت بشود احتراز نمودند تقدیر نموده و مقررات قرارداد موقتی را تصویب کند.

داور اظهار داشت که دولت ایران بایشان اطلاع داده است که «فورمول پیشنهادی دکتر بنش را می پذیرد و تشکرات خود را از مساعی که مشارالیه ابراز نمود اظهار میدارد.

ایدن نماینده دولت انگلیس اعلام داشت دولت متبوعه او قرارداد پروژه قطعنامه را می پذیرد و او نیز تشکرات خود را بمخبر ابراز میدارد و اضافه نمود که دولت انگلیس همیشه مایل بوده است که بین شرکت و دولت ایران قرار حلی داده شود با این شرط که مذاکرات بر پایه حساسی بعمل آید دولت انگلیس امید کامل به نتیجه مذاکرات مزبور دارد. بعلاوه منافع دولت ایران و شرکت شبیه هم است دولت انگلیس اعتماد دارد که قرارداد جدید بنفع هر دو طرف خواهد بود بالاخره امیدوار بود که مذاکرات قبل از دوره اجلاسیه شورا در ماه مه خاتمه یافته و شورا خواهد توانست ختم اختلاف را ثبت نماید.

دراین موقع ماس سیکلی نماینده فرانسه از توافق نظر حاصل شده اظهار خورسندی نموده گفت گرچه بلاشک قرار موقتی است ولی امیدوار است که بیک قرار قطعی منتهی شود و از مراتب لیاقت مخبر که در آشتی و صلح دادن طرفین ابراز داشته قدردانی نمود.

روز شنبه چهارم فوریه از طرف داور و آقای علا نمایندگان ایران در ژنو دعوتی بصرف نهار از چند نفر از رجال و اعضاء برجسته شورا بعمل آمد.

این مهمانی در هتل بور یواژ محل اقامت نمایندگان بعمل آمد. مدعوین عبارت بودند از: دکتر بنش وزیر خارجه چکسلواکی و رئیس شورای جامعه ملل، وزیر مختار چک مقیم پاریس - آنتونی ایدن معاون وزارت خارجه دولت بریتانیا که بسمت نمایندگی دولت مزبور در ژنو حضور یافته بود و نیز سرهنگ ریاضی نماینده ایران در کنفرانس تحدید سلاح و جمالزاده عضو اداره بین المللی مشاغل (کار). در خاتمه ضیافت، میهمانان از میزبانان خود با قیافه بشاشی خداحافظی نمودند. عصر روز دوشنبه ششم فوریه نمایندگان ایران عازم پاریس گردیده و پس از چند روز توقف در پاریس عازم ایران گردیدند.

مقایسه امتیازنامه داری با امتیاز جدید

امتیاز نامه نفت و موم طبیعی معدنی داری

«مابین دولت اعلیحضرت شاهنشاهی از یک طرف و ویلیام ناکس داری را نتیجه شهر لندن نمرة ۴۲ گرس ونر (منبع در تمام امتیازنامه بجای اسامی و محل توقف و غیره منحصرأ صاحب امتیاز قید خواهد شد) از طرف دیگر موافق این امتیاز نامه تفصیل ذیل مقرر شده است:

فصل اول - دولت اعلیحضرت شاهنشاهی ایران بموجب این امتیاز نامه اجازه مخصوصه بجهت تفتیش و تفحص و پیدا کردن و استخراج و بسط دادن و حاضر کردن برای تجارت و نقل و فروش محصولات ذیل که عبارت از گاز طبیعی و نفت و قیر و موم طبیعی باشد در تمام وسعت ممالک ایران در مدت شصت سال از تاریخ امروز اعطا می نماید.

فصل دوم - صاحب این امتیاز دارای حق الانحصار کشیدن لوله های لازمه از سر چشمه های نفت و قیر و غیره تا خلیج فارس و کذلک شعبات لازمه لوله های فوق بجهت توزیع و تقسیم نفت بجای دیگر خواهد بود و کذلک حق بنای چاه های نفت و حوضها و محل تلمبه و مواقع جمع و تقسیم و تأسیس کارخانه و غیره از هر چه که لازم باشد خواهد داشت.

فصل سوم - دولت علیه ایران اراضی بایره خود را در جائیکه مهندس

صاحب امتیاز بجهت بناء و تأسیس کارهائیکه در فوق مذکور است لازم بداند مجاناً بصاحب امتیاز واگذار خواهند کرد و اگر آن اراضی دایره باشند صاحب امتیاز باید آنها را از دولت بقیمتی عادله خریداری نماید و دولت علیه بصاحب امتیاز نیز حق میدهد که اراضی و املاک لازمه را بجهت اجرای این امتیاز از صاحبان ملک برضایت آنها ابتیاع نماید و معلوم است که این ابتیاع موافق شرایطی خواهد بود که مابین صاحب امتیاز و مالکین ملک مقرر خواهد شد ولی صاحبان املاک مجاز نخواهند بود که از قیمت عادلانه اراضی واقعه در حول و حوش تجاوز نمایند.

جاهای مقدسه و جمیع متعلقات آنها در دایره ای که دو یست ذرع شعاع آن باشد مجری و مستثنی میشود.

فصل چهارم—چون معادن شوشر و قصر شیرین و دالکی بندر بوشهر که بالفعل دایره و مبلغ دو هزار تومان جمع دیوانی دارند و متعلق بدیوان همایون اعلی میباشند شرط شد که آنها را نیز دولت بموجب فصل اول بصاحب امتیاز واگذار نماید مشروط بر اینکه علاوه برصدی شانزده مذکوره در فصل دهم که باید بدولت برسد صاحب امتیاز همه ساله دوهزار تومان جمع حالیه معادن مذکوره را نیز بدولت کار سازی دارد.

فصل پنجم—طرح ریزی و نقشه کار گذاشتن لوله ها بتوسط مهندسین صاحب امتیاز و یا خود او خواهد بود.

فصل ششم—قطع نظر از آنچه در فوق ذکر شد این امتیاز شامل ولایات آذربایجان و گیلان و مازندران و خراسان و استرآباد نخواهد بود ولی بشرط اینکه دولت علیه بهیچکس اجازه ندهد که لوله های نفت بطرف رودخانه و سواحل جنوبی ایران تأسیس نمایند.

فصل هفتم—تمام اراضی که بصاحب امتیاز واگذار شده و همچنین اراضی که صاحب امتیاز بموجب فصل سیم استملاک خواهد کرد و همچنین تمام محصولات آنها که بخارجه حمل شود از هر نوع مالیات و عوارضی در

مدت این امتیازنامه معاف خواهد بود و تمام اسباب و آلات لازمه برای تفتیش و استخراج معادن و بسط آنها و کذاک بجهت تأسیس لوله‌ها در وقت دخول بایران بهیچوجه من الوجوه حقوق گمرک را نخواهد پرداخت.

فصل هشتم - صاحب امتیاز مکلف است که بدون تعلل و تأخیر بخرج خود یک یا چند نفر را از اهل خبره بایران بجهت تفتیش صفحاتی که صاحب امتیاز احتمال وجود معادن مزبوره را در آنها می برد بفرستد و در صورتیکه راپورتهای آن اشخاص خبره بعقیده صاحب امتیاز کافی باشد صاحب امتیاز مکلف است که بدون تأخیر و بخرج خود اجزای علمی لازمه با اسباب و آلات استخراج بجهت تعمیق و کندن چاهها و امتحانات لازمه بفرستد.

فصل نهم - دولت علیه ایران بصاحب امتیاز اجازه میدهد که یک یا چند شرکت بجهت انتفاع از آن امتیاز تأسیس نماید. اسامی و نظامنامه آن شرکتها بتوسط صاحب امتیاز معین خواهد شد مشروط بر اینکه در ایجاد هر شرکتی صاحب امتیاز آن ایجاد را رسماً بتوسط کمیسر بدولت اطلاع بدهد و نظامنامه آن شرکت را با تعیین محلی که شرکت مزبور باید در آنجا کار کند بدولت اظهار دارد و تمام حقوق صاحب امتیاز را خواهند داشت ولی از طرف دیگر آنها باید تمام تعهدات و مسئولیت صاحب امتیاز را نیز در عهده خود گیرند.

فصل دهم - بین صاحب امتیاز از یکطرف و شرکتی که تشکیل کند از طرف دیگر قرارداد خواهد شد که یکماه بعد از تاریخ تأسیس رسمی شرکت اول صاحب امتیاز مکلف است مبلغ بیست هزار لیره انگلیسی نقداً و بیست هزار لیره دیگر اسهام پرداخته شده به دولت علیه بدهد علاوه بر آن شرکت و تمام شرکت هائی که تأسیس خواهد شد مکلف خواهند بود که از منافع خالص سالیانه خود صدی شانزده بدولت علیه سال بسال کار سازی نمایند.

فصل یازدهم - دولت علیه مختار است که یک نفر کمیسر معین نماید که آن کمیسر طرف شور صاحب امتیاز و مدیران شرکتها خواهد بود و محض خبر این تأسیس هرگونه اطلاعات مفید داشته باشد به آنها داده همه نوع راهنمایی به آنها خواهد کرد و محض حفظ حقوق دولت متفقاً با صاحب امتیاز هرگونه تفتیشی که مفید بداند بعمل خواهد آورد. حقوق و مشاغل کمیسر دولتی صریحاً در نظامنامه شرکتی که تشکیل شده معین خواهد گردید صاحب امتیاز همه ساله ابتدا از تاریخ تشکیل شرکت اول مبلغ هزارلیره انگلیسی بکمیسر دولتی حق خواهد داد.

فصل دوازدهم - عمله و فعله که در تأسیسات فوق کار میکنند باید رعیت شاهنشاهی باشند باستثنای اجزای علمی از قبیل مدیر و مهندس و عمال و مباشرین.

فصل سیزدهم - در تمام جاهایی که مدلل شود که اهالی محلیه حالا از نفت آنها متمتع میشوند شرکت باید به آنها مجانی همین مقدار نفت را که اهالی سابقاً جمع می کردند حالا هم بدهد این مقدار باظهار خود آنها و بتصدیق حکومت محلیه معین خواهد شد.

فصل چهاردهم - دولت علیه متعهد میشود که اقدامات لازمه در حفظ امنیت و اجرای مقصد این امتیاز و اسباب والات و ادوات مذکوره در فوق بعمل آورد و کذا لک نماینده ها و اجزای علمی و وکلای شرکت را در تحت حمایت مخصوصه خود گیرند و چون دولت علیه این تکالیف خود را اداء کرد صاحب امتیاز و شرکتهای تشکیل شده دیگر بهیچ اسم و رسم حق مطالبه خسارت از دولت علیه ندارند.

بعد از انقضای مدت معینه این امتیاز تمام اسباب و ابنیه و ادوات موجوده شرکت بجهت استخراج و انتفاع معادن متعلق بدولت علیه خواهد بود. شرکت حق هیچگونه غرامت از این بابت نخواهد داشت.

فصل شانزدهم - اگر در مدت دو سال از تاریخ این امتیازنامه

صاحب امتیاز نتواند شرکت اولیه مذکوره در فصل هشتم را تأسیس نماید این امتیاز از درجه اعتبار بکلی ساقط است.

فصل هفدهم - در صورتیکه مابین طرفین متعاهدین منازعه و اختلافی در تأویل و ترجمه این امتیاز نامه و کذلک در باب حقوق و مسئولیت طرفین مشاجره ای اتفاق افتد حل مشکل و مسئله در تهران به دو حکم رجوع خواهد شد و آن دو حکم بتوسط طرفین معین خواهد شد و نیز آن دو حکم قبل از مبادرت بمرافعه حکم ثالث را معین خواهند کرد حکم آن دو حکم و یا در صورتیکه حکمین مزبورین متفق نشوند حکم ثالث قطعی خواهد بود.

فصل هیجدهم - این امتیاز نامه در دو نسخه فرانسه نوشته شده و بهمان مضمون بفارسی ترجمه شده است. اگر اختلافی در مضمون این امتیازنامه مابین دوزبان حاصل شود متن فرانسه اولویت دارد و به آن متن باید رجوع کرد. ملاحظه شد صحیح است فی شهر اودئیل در صاحبقرانیه ۱۳۱۹.

امتیازنامه موم و نفت طبیعی معدنی است که بشرف امضای مقدس سرکار بندگان اعلیحضرت اقدس همایون شاهنشاهی رسیده است. علی اصغر (محل مهر اتابک اعظم)

این امتیازنامه موم و نفت طبیعی معدنی است که بشرف امضای مقدس سرکار بندگان اعلیحضرت اقدس همایون شاهنشاهی ارواحناده رسیده است در وزارت امور خارجه دولت ایران ثبت شد در نمره ۸۲۹ فی شهر صفر المظفر اودئیل ۱۳۱۹ محل امضاء و مهر مشیرالدوله.

این امتیازنامه که در دو نسخه بفرانسه نوشته شده و مبادله گردیده است هر دو نسخه به دستخط مبارک شاهنشاهی ارواحناده موشح و بدستخط و مهر حضرت اشرف اتابک اعظم و خط و مهر جناب مشیرالدوله وزیر امور خارجه مزین شده اند فی ۹ شهر صفر المظفر اودئیل ۱۳۱۹.

محل مهر نظام الدین وزیر معادن.

این قرارداد بحدی عجیب و باورنکردنی بود که حتی لرد کرزن که

مدتی نایب السلطنه انگلیس در هندوستان و بعداً وزیر خارجه و از سیاستمداران مشهور انگلستان و یکی از پایه گذاران سیاست استعماری آن کشور بوده است از انعقاد آن اظهار شگفتی کرده و در این مورد چنین نوشته است:

«واگذاری کلیه منابع صنعتی یک مملکت بدست خارجی حقیقتاً عجیب و غریب بنظر می آید و حرارت انگلیسی دوستی در تهران در هیچ تاریخی به این درجه بالا نرفته بود.»

قرارداد مجدد بچه کیفیت تنظیم گردید و مواد قرارداد چیست؟

پس از مراجعت نمایندگان دولت ایران و ورود مأمورین نفت جنوب و مذاکرات مفصل در تاریخ هفتم خردادماه ۱۳۱۲ امتیازنامه جدید امضاء شد و دولت ایران نتیجه را به دبیرخانه جامعه ملل اطلاع داده و اینک متن قرارداد جدید ذیل ذکر میشود:

مقدمه

بقصد برقرار کردن امتیاز جدیدی بجای امتیازی که در تاریخ ۱۹۰۹ به ویلیام دارسی داده شده بود. این امتیاز را دولت ایران اعطاء و کمپانی نفت انگلیس و ایران محدود آنرا قبول مینماید.

روابط طرفین مذکور در فوق در آتیه بر طبق این قرارداد خواهد بود. تعریفات— بعضی اصطلاحات مستعمله در این قرارداد. قطع نظر از هر معنی دیگری که ممکن است در حال یا در آتیه در موارد دیگر داشته باشد در این قرارداد مطابق تعریفات ذیل معنی خواهد شد.

دولت— یعنی دولت شاهنشاهی ایران.

کمپانی— یعنی شرکت نفت انگلیس و ایران محدود و تمام شرکتهای تابعه آن.

شرکت نفت انگلیس و ایران— یعنی شرکت نفت انگلیس و ایران محدود یا هر شخص حقوقی دیگری که با تصویب دولت ایران مطابق ماده

۲۶ این امتیاز به او منتقل شود.

شرکت تابعه— یعنی هر شرکتی که در آن کمپانی حق تعیین بیش از نصف مدیران را مستقیماً یا غیرمستقیم داشته باشد و یا آنکه کمپانی در آن شرکت بطور مستقیم یا غیرمستقیم مالک یک مقداری سهام باشد که بیش از پنجاه درصد حق رأی در مجمع عمومی شرکت مزبور را برای کمپانی تضمین نماید.

نفت— یعنی روغن نفت خام و گازهای طبیعی و قیرها (اسفالتها) و مومهای طبیعی و تمام مشتقات دیگری که یا از مواد مذکوره حاصل میشود و یا بوسیله اختلاط و امتزاج این مواد بمواد دیگری بدست می آید.

عملیات کمپانی در ایران— یعنی تمام عملیات صنعتی و تجاری و فنی که کمپانی منحصراً برای اجرای این امتیاز انجام میدهد.

ماده اول— دولت بر طبق مقررات این امتیاز مانع الغیر تفحص و استخراج نفت را در حدود حوزه امتیاز بکمپانی اعطاء میکند و همچنین حق انحصاری تفضیه و هر نوع عملی را در نفتی که خود تحصیل کرده و تهیه آن برای تجارت خواهد داشت و همچنین دولت در تمام وسعت خاک ایران به کمپانی حق غیر انحصاری حمل و نقل و تفضیه و هر نوع عملی در آن و تهیه آن برای تجارت و همچنین فروش آن در ایران و صادر کردن آنرا اعطاء مینماید.

ماده دوم— الف— حدود حوزه امتیاز تا تاریخ ۳۱ دسامبر ۱۹۳۸ عبارت خواهد بود از حوزه ای که واقع است در جنوب خط بنفشی که در روی نقشه که طرفین امضاء کرده و منضم بقرارداد است، رسم شده است.

ب— کمپانی باید منتها تا ۳۱ دسامبر ۱۹۳۸ در حوزه مذکور در فوق یک یا چندین قطعه زمین را بهر شکل و وسعتی و در هر نقطه که مقتضی میدانند انتخاب نماید.

مجموع سطح یک یا چند قطعه که انتخاب شده باشد نباید از یکصد

هزار میل مربع انگلیسی (۱۰۰۰۰۰ میل مربع) تجاوز نماید. هر میل ساده مطابق است با یک هزار و ششصد و نه متر.

کمپانی در تاریخ ۳۱ دسامبر ۱۹۳۸ یا قبل از آن یک قطعه یا قطعاتی را که بطریق فوق انتخاب کرده کتباً بدولت اطلاع خواهد داد. به هر اطلاعاتی نقشه‌ها و اطلاعات لازم برای تشخیص و تحدید قطعه یا قطعات منتخبه از طرف کمپانی ضمیمه خواهد شد.

ج- بعد از تاریخ ۳۱ دسامبر ۱۹۳۸ دیگر حق تفحص و استخراج نفت را جز در قطعه یا قطعاتیکه مطابق بند (ب) فوق انتخاب کرده است نخواهد داشت و حوزه امتیاز بعد از این تاریخ عبارت خواهد بود از قطعه یا قطعاتی که بدین طریق انتخاب گردیده و از انتخاب آنها نیز به ترتیب مذکور در فوق بدولت اطلاع داده شده باشد.

ماده سوم- کمپانی حق غیر انحصاری ساختن و داشتن لوله‌های حمل نفت را خواهد داشت.

کمپانی در تعیین محل سیر لوله‌های نفت خود و بکار انداختن آنها مختار است.

ماده چهارم- الف- هر زمین بایر متعلق به دولت که کمپانی برای عملیات خود در ایران لازم بداند و از برای مقاصد عمومی مورد احتیاج دولت نباشد مجاناً بکمپانی واگذار خواهد شد. طریقه تحصیل اراضی مذکور بترتیب ذیل خواهد بود. هر وقت قطعه‌ای از اراضی مذکوره مورد احتیاج کمپانی واقع میشود. باید کمپانی یک یا چندین نقشه که در روی آن زمین مورد احتیاج با رنگ آمیزی مشخص گردیده باشد به وزارت مالیه ارسال بدارد.

دولت در صورتی که اعتراضی نداشته باشد متعهد میشود که در ظرف سه ماه از تاریخ وصول تقاضای کمپانی موافقت خود را اظهار بدارد.

ب- اراضی دائر متعلق به دولت را که کمپانی احتیاج پیدا میکند. بطریقی که در جزء قبل مذکور است از دولت تقاضا خواهد کرد و دولت در

ظرف سه ماه موافقت خود را در مقابل تقاضای کمپانی دایر به فروش آن اراضی اشعار خواهد داشت در صورتی که دولت اعتراض و احتیاجی به اراضی مزبور نداشته باشد.

قیمت این اراضی را کمپانی تأدیه خواهد کرد - قیمت مزبور باید عادلانه باشد و از قیمت متعارفی اراضی که از همان نوع بوده و همان مصرف را داشته و در همان حوزه واقع شده باشد نباید تجاوز نماید.

ج - در صورتیکه دولت در مقابل تقاضای پیش بینی شده در جزوهای (الف و ب) مذکور در فوق جوابی ندهد پس از انقضای دو ماه از تاریخ وصول تقاضاهای مزبور کمپانی تذکرنامه جدیدی به دولت خواهد فرستاد چنانچه به تذکرنامه مزبور نیز در ظرف یک ماه از تاریخ وصول جوابی داده نشود سکوت دولت بمنزله تصویب تلقی خواهد گردید.

د - اراضی را که متعلق به دولت نیست و برای کمپانی لازم باشد با توافق با صاحبان اراضی مزبور و یا توسط دولت کمپانی تحصیل خواهد کرد. در صورت عدم حصول موافقت در قیمت، دولت بصاحبان اراضی مزبور اجازه نخواهد داد که بیش از نرخ متعارفی اراضی متشابه مجاور مطالبه نمایند. برای تقویم اراضی مذکور منظوری که کمپانی از مصرف آنها دارد مأخذ قرار داده نمیشود.

ه - اماکن مقدسه و ابنیه تاریخی و محلهائی که جنبه تاریخی دارد و همچنین توابع آنها تا دویست متر مسافت از مقررات مذکوره مستثنی هستند.

و - کمپانی حق غیر انحصاری خواهد داشت که فقط در حوزه امتیازی، نه جای دیگر و از هر زمین بایر متعلق بدولت برای مصرف عملیات خود از هر نوع خاک و شن و آهک و سنگ گچ و سنگ مصالح ساختمانی دیگر مجاناً استفاده نماید.

مسلم است که اگر استفاده از مواد مذکوره موجب ضرر شخص ثالثی

باشد، باید کمپانی جبران خسارت ذوی الحقوق را بنماید.

ماده پنجم - عملیات کمپانی در ایران بطریق ذیل محدود میشود:

۱- ساختمان هر خط آهن و هر بندر جدیدی موقوف بحصول موافقت قبلی بین دولت و کمپانی خواهد بود.

۲- اگر کمپانی توسعه ارتباط تلفونی و تلگرافی و تلگراف بی سیم و هواپیمائی فعلی خود را در نظر داشته باشد قبل از تحصیل اجازه دولتی در این خصوص اقدامی نمیتواند بکند.

اگر دولت برای دفاع ملی یا در موقع پیش آمدهای فوق العاده دیگری احتیاج بوسائط نقلیه و وسائل ارتباطیه کمپانی پیدا کند تعهد مینماید حتی الامکان کمتر موجب تضییق عملیات کمپانی بشود و نیز خساراتی را که از این حیث متوجه کمپانی میگردد بطور حقانیت جبران نماید.

ماده ششم - الف - کمپانی مجاز است که بدون تحصیل جواز مخصوصی آنچه را که منحصرأ برای مصرف اعضاء و مستخدمین خود لازم دارد وارد نموده و حقوق گمرکی و مالیاتهای معموله حین ورود راپردازد. کمپانی تدابیر لازمه را اتخاذ خواهد نمود که اجناس وارده باشخاصی غیر مستخدمین خودش فروخته یا واگذار نگردد.

ب - کمپانی بدون تحصیل جواز مخصوصی حق خواهد داشت که لوازم و مصالح و آلات طبی و جراحی و ادویه ای را که برای مریضخانه ها و مطبهای خود در ایران لازم دارد وارد نماید و اشیاء و اجناس مذکوره در موقع ورود از تأدیه حقوق گمرکی و هرنوع مالیات و عوارض به دولت و ادارات محلی معاف خواهند بود.

ج - بدون تحصیل هیچ گونه جوازی و بدون پرداخت هیچ نوع حقوق گمرکی و مالیات و عوارض به دولت ایران و ادارات محلی کمپانی حق خواهد داشت آنچه را که منحصرأ برای عملیات خود در ایران لازم دارد وارد نماید.

د- صادرات نفتی از پرداخت حقوق گمرکی و هرنوع مالیات و عوارض به دولت و ادارات محلی معاف خواهد بود.

ماده هفتم- الف- کمپانی و مستخدمینش از حمایت قانون دولت بهره‌مند خواهند بود.

ب- دولت در حدود قوانین و مقررات مملکتی همه نوع تسهیلات ممکنه را برای عملیات کمپانی مبذول خواهد داشت.

ج- هرگاه دولت در حوزه امتیاز باشخاص دیگری امتیازاتی برای بکار انداختن سایر معادن اعطاء کند باید وادار نماید که احتیاطات لازمه را بعمل آورند که عملیات آنها بمؤسسات و عملیات کمپانی خسارتی وارد نسازد.

د- کمپانی مکلف است منطقه‌ای را که برای ساختن خانه و دکاکین و سایر بناهای دیگر خطرناک است تعیین کند تا دولت بتواند اهالی را مسبوق و از سکوت در آن محل منع نماید.

ماده هشتم- کمپانی ملزم نخواهد شد که هیچ قسمتی از وجوه خود و مخصوصاً عواید حاصله از فروش صادرات خود را به پول ایرانی تبدیل نماید.

ماده نهم- کمپانی فوراً تدارکات خود را خواهد دید که بوسیله یک کمپانی فرعی استخراج نفت ایالت کرمانشاه را شروع و در محل تصفیه نماید.

ماده دهم- ۱- مبالغی که برحسب این قرارداد از طرف کمپانی باید به دولت تأدیه شود (علاوه بر مبالغی که در موارد دیگر پیش بینی شده) بشرح ذیل تعیین میگردد:

الف- حق الامتیاز سالانه که از اول ژانویه ۱۹۳۳ شروع میشود به مبلغ چهار شلینگ برای هر تن نفتی که برای مصرف داخلی در ایران به فروش برسد و یا از ایران صادر شود.

ب- پرداخت مبلغی معادل با بیست درصد (۲۰٪) آنچه اضافه بر

۶۷۱۲۵۰ لیره بصاحبان سهام عادی کمپانی نفت انگلیس و ایران محدود توزیع میگردد خواه این توزیع بعنوان سهم منافع یکی از سنوات بوده یا از وجوه ذخیره همان کمپانی که اضافه بر ذخائری که در ۳۱ دسامبر ۱۹۳۲ بموجب دفاتر خود موجود داشته باشد.

ج- مجموع مبالغی که برای هر سال مسیحی برحسب جزءهای (الف) و (ب) از طرف کمپانی به دولت ایران تأدیه میشود نباید هرگز از هفتصد و پنجاه هزار لیره استرلینگ (۷۵۰۰۰۰ لیره استرلینگ) کمتر باشد.

۲- تأدیه وجوه مذکور در این ماده از طرف کمپانی بطریق ذیل بعمل خواهد آمد:

الف- ۳۱ مارس و ۳۰ ژوئن و ۳۰ سپتامبر و ۳۱ دسامبر هر سال هر دفعه مبلغ یکصد و هشتاد و هفت هزار و پانصد لیره استرلینگ (تأدیه مربوط به ۳۱ مارس ۱۹۳۳ فوراً پس از تصویب این قرارداد بعمل خواهد آمد).

ب- در تاریخ بیست و هشتم فوریه ۱۹۳۴ و منبعد در همین تاریخ در هر سال حق الامتیاز مربوط بسال قبل بابت هرتن نفت برحسب جزء (الف) پس از وضع مبلغ هفتصد و پنجاه هزار لیره استرلینگ (۷۵۰۰۰۰ لیره استرلینگ) که مطابق جزء (الف) قبلاً تأدیه گردیده است.

ج- مبالغ لازم التأدیه به دولت برحسب جزء (۱-ب) این ماده در موقع تقسیم منافع بسهام عادی پرداخته خواهد شد.

۳- در موقع انقضای این امتیاز و همچنین در صورت ترک آن از طرف کمپانی مطابق ماده (۲۵) کمپانی مبلغی مساوی بیست درصد (۲۰٪) از بابت های ذیل را به دولت ایران تأدیه خواهد کرد:

الف- از تفاضل بین مبالغ کل ذخائری که کمپانی نفت انگلیس و ایران محدود در تاریخ انقضاء و یا ترک امتیاز موجود خواهد داشت و مبالغ ذخائری که کمپانی مذکور در تاریخ ۳۱ دسامبر ۱۹۳۲ موجود داشته است.

ب- از تفاضل بین مبالغ موجودی که از طرف کمپانی نفت

انگلیس و ایران محدود در تاریخ انقضاء یا ترک امتیاز بحساب منقول میشود و موجودی‌هایی که در تاریخ ۳۱ دسامبر ۱۹۳۲ از طرف کمپانی نفت انگلیس و ایران محدود در تاریخ انقضاء یا ترک امتیاز بحساب منقول میشود و موجودی‌هایی که در تاریخ ۳۱ دسامبر ۱۹۳۲ از طرف کمپانی مزبور بحساب منقول گردیده است.

پرداخت وجوه لازم‌التأدیه به دولت برحسب این جزء یک ماه بعد از تاریخ تشکیل مجمع عمومی کمپانی که پس از انقضاء یا ترک امتیاز تشکیل میشود انجام خواهد گرفت.

۴- دولت حق خواهد داشت که محاسبات مربوط بجزء (۱-الف) را که منتهی تا ۲۸ فوریه هر سال گذشته فرستاده میشود تفتیش و رسیدگی نماید.

۵- برای جلوگیری از امکان توجه ضرر به دولت در موقع ترقی و تنزل قیمت پول انگلیس طرفین بشرح ذیل توافق حاصل نمودند:

الف- هرگاه موقعی قیمت طلا در لندن از شش لیره استرلینگ (۶ لیره استرلینگ) در مقابل یک اونس تروی تجاوز نماید برای هرپنس که علاوه بر شش لیره استرلینگ در مقابل یک اونس تروی در روز پرداخت قیمت طلا ترقی نماید بر کلیه مبالغ لازم‌التأدیه به دولت از طرف کمپانی بموجب این قرارداد (باستثنای مبالغی که برحسب جزء‌های «۱.ب» و «۳الف و ب» این ماده و جزء «۱-الف» از ماده ۲۳ باید به دولت برسد) بمیزان یک‌هزار و چهارصد و چهلم $\frac{1}{1440}$ مبالغ مزبوره افزوده خواهد گردید.

ب- هرگاه موقعی دولت تصور کرد باینکه دیگر طلا مبنای عمومی قیمت‌ها نیست و طریق تأدیه‌های مذکور در فوق تضمینی را که منظور طرفین است برای دولت فراهم نمی‌نماید، طرفین موافقت مینمایند که وضعیت تضمین مزبور را تغییر دهند و در صورت عدم حصول موافقت قضیه مطابق ماده ۲۲ بحکمیت ارجاع خواهد شد و شرایطی را که باید جانشین تضمین مذکور

گردد معین و تاریخ اجرای آنرا نیز معلوم خواهد نمود.

۶- هرگاه در پرداخت مبالغ لازم التادیه به دولت مطابق تاریخهای مقرر در این قرارداد اتفاقاً از ناحیه کمپانی تأخیر بعمل آید. برای مدت تأخیر از قرار پنج درصد در سال فرع وجوه مزبوره را کمپانی خواهد پرداخت.

ماده یازدهم- کمپانی برای مدت سی سال اول عملیات خود را در ایران از پرداخت هرگونه مالیاتی که بنفع دولت و ادارات محلی فعلاً برقرار و یا در آتیه وضع میشود معاف خواهد بود و در عوض مبالغ ذیل را به دولت تادیه خواهد نمود:

الف- در مدت پانزده سال اول این قرارداد بتاریخ ۲۸ فوریه هر سال و برای اولین مرتبه در ۲۸ فوریه ۱۹۳۴ نه پنس بابت هرتن از شش میلیون تن (۶۰۰,۰۰۰ تن) نفتی که بابت سنه گذشته مسیحی مشمول حق الامتياز مذکور در جزء (الف. ۱) از ماده (۱۰) میگردد و شش پنس بابت هرتن نفت اضافه بر رقم شش میلیون تن مذکور در فوق تادیه خواهد نمود.

ب- کمپانی تأمین میکند مبالغی را که بر طبق جزءهای فوق الذکر تادیه مینماید هیچوقت از مبلغ دویست و بیست و پنج هزار لیره استرلینگ (۲۲۵,۰۰۰ لیره استرلینگ) کمتر نباشد.

ج- در مدت پانزده سال بعد یک شلینگ بابت هرتن از شش میلیون تن (۶۰۰,۰۰۰ تن) نفتی که بابت سنه گذشته مسیحی مشمول حق الامتياز مذکور در جزء (الف) از ماده (۱۰) میگردد و ۹ پنس بابت هرتن اضافه بر رقم شش میلیون تن مذکور در فوق تادیه خواهد نمود.

د- کمپانی تضمین میکند مبالغی را که بر طبق جزء (ج) ماقبل تادیه مینماید هیچوقت از سیصد هزار لیره استرلینگ (۳۰۰,۰۰۰ لیره استرلینگ) کمتر نباشد.

ه- قبل از سنه ۱۹۶۳ راجع بمیزان مبالغی که کمپانی در ازای معافیت کامل عملیات خود در ایران از پرداخت هرگونه مالیاتی بنفع دولت و

یا ادارات محلی در مدت سی سال دوم که منتهی بسنة ۱۹۹۳ میشود باید پردازد طرفین توافق نظر حاصل خواهند نمود.

ماده دوازدهم - الف - کمپانی راجع به عملیاتی که مطابق این قرارداد در ایران مینماید جمیع وسایل معمول و مناسب را برای تأمین صرفه جوئی و استفاده کامل از عملیات خود و برای حفظ مخازن تحت الارضی نفت و برای استفاده از امتیاز خود بطرزیکه مطابق آخرین ترقیات علمی باشد بکار خواهد برد.

ب - هرگاه در حوزه امتیاز غیر از نفت سایر مواد معدنی و بیشه ها و جنگلها متعلق به دولت موجود باشد کمپانی نمیتواند آنها را به کار انداخته و استفاده نماید و یا مانع عملیات و استفاده دیگران بشود (مشروط بر اینکه مقررات جزء (ج) از ماده (۷) رعایت شود).

ولی در صورتیکه مواد معدنی بیشه و جنگلهای مذکور برای تجسس و استخراج نفت لازم باشد کمپانی حق استفاده از آنها را خواهد داشت.

ج - کلیه حفریاتی که منجر به کشف نفت نگشته و آب و یا مواد قیمتی دیگر در آن پیدا میشود باید برای دولت حفظ شود و فوراً کمپانی دولت را از کشفیات مزبور مطلع سازد و دولت هرچه زودتر ممکن باشد به کمپانی تمایل خود را نسبت به تصرف حفریات مزبور اعلام خواهد داشت و در صورت تصرف آنها دولت مراقبت خواهد کرد که مانع عملیات کمپانی نشود.

ماده سیزدهم - کمپانی تعهد مینماید که بخرج خود و در یک مدت مناسبی هر موقعی که نماینده دولت تقاضا میکند سواهای صحیح از تمام طرح ها و نقشه ها و رسم ها و سایر مدارک و اسناد راجع به وضعیت سطح الارضی و طبقات الارضی و حفر چاهها مربوط به حوزه امتیاز که موجود دارد به وزارت مالیه بدهد.

بعلاوه در تمام مدت امتیاز کمپانی تمام اطلاعات مهم علمی و فنی را که از نتیجه عملیات خود در ایران بدست آورده به دولت ارسال خواهد

داشت.

تمام اسناد و مدارک مزبوره را دولت بعنوان محرمانه تلقی خواهد نمود.

ماده چهاردهم - الف - دولت بمیل خود در هر موقع مناسبی حق خواهد داشت امر به تفتیش عملیات فنی کمپانی در ایران نموده و برای اجرای این مقصود از اهل خبره و متخصصین فنی مأمورین بگمارد.

ب - کمپانی تمام مدارک و اسناد مربوط به اطلاعات علمی و فنی و تمام مؤسسات و وسائل و آلات اندازه گرفتن استخراج نفت را در دسترس مأمورین خبره و متخصصین دولت خواهد گذارد و بعلاوه مأمورین مزبور در تمام ادارات کمپانی و در تمام خاک ایران حق تحصیل هرگونه اطلاعی را خواهند داشت.

ماده پانزدهم - دولت حق تعیین یکنفر نماینده را خواهد داشت و نماینده مزبور (مأمور دولت شاهنشاهی) نامیده شده و اختیارات ذیل را خواهد داشت:

۱- اطلاعاتی را که در حدود حق صاحبان سهام کمپانی است از کمپانی تحصیل نماید.

۲- در تمام جلسات هیئت مدیره و کمیته های آن و در تمام جلسات مجمع عمومی که برای مذاکره در مسائل روابط دولت و کمپانی تشکیل شده باشد حضور بهم رسانند.

۳- کمیته را که کمپانی بقصد توزیع اعتبار مذکور در ماده ۱۶ و برای نظارت در تحصیل ایرانیان در لندن تشکیل میدهد، بعنوان رسمی و با حق رأی قاطع ریاست نماید.

۴- تقاضا نماید که جلسات مخصوص هیئت مدیره هروقت که لازم بداند برای مذاکره در مسائلی که دولت پیشنهاد مینماید تشکیل گردد. جلسات مزبوره در مدت پانزده روز بعد از وصول تقاضای کتبی به منشی

کمپانی تشکیل خواهد شد.

کمپانی بابت حقوق و سایر مخارج نماینده مزبور سالانه دو هزار لیره استرلینگ به دولت خواهد پرداخت.

دولت کتباً کمپانی را از تعیین نماینده مزبور و یا جانشین او مطلع خواهد ساخت.

ماده شانزدهم - ۱ - طرفین تصدیق دارند و قبول مینمایند که اصلی که مدار اجرای این قرارداد میباشد آنست که در منافع طرفین حفظ حد اعلای منتج بودن و صرفه جوئی در اداره و عملیات کمپانی در ایران ضرورت عالی دارد.

۲ - مسلم است که کمپانی صنعتگران و مستخدمین فنی و تجاری خود را باندازه ای که اشخاص ذیصلاحیت و با تجربه در ایران یافت شود از اتباع ایران انتخاب خواهد کرد و این نیز مسلم است که مستخدمین غیرفنی کمپانی منحصرأ از اتباع ایران خواهند بود.

۳ - طرفین موافقت مینمایند در اینکه طرح عمومی مطالعه و تهیه نمایند که برطبق آن هر سال و مرتباً مستخدمین غیر ایرانی را تقلیل داده و بجای آنها بطور تصاعدی در کوتاهترین مدت ممکن از اتباع ایرانی بگمارند.

۴ - کمپانی سالانه مبلغ ده هزار لیره استرلینگ برای اینکه اتباع ایران در انگلستان علوم و فنون مربوط بصناعت نفت را فرا گیرند تخصیص خواهد داد. اعتبار مذکور بوسیله یک کمیته که مطابق ماده ۱۵ تشکیل میشود بمصرف خواهد رسید.

ماده هفدهم - کمپانی تشکیلات و مخارج تأسیسات و تفتیش و اداره وسائل صحی و صحت عمومی را مطابق جدیدترین طریقه حفظ الصحه معمولی در ایران در تمام اراضی و ابنیه و مساکن اعضاء و عملجات خود که در حوزه امتیازیه کار میکنند بعهدہ میگیرد.

ماده هیجدهم - هروقت کمپانی اسهام جدیدی برای عامه اشاعه

میدهد، باید دفاتر ثبت تقاضای اشتراک آنرا در همان موقع که در سایر نقاط شروع میشود در تهران نیز بقرار نماید.

ماده نوزدهم— کمپانی برای احتیاجات داخلی ایران و از آنجمله احتیاجات دولت بنزین و نفت و لامپ و مازوت که از نفت ایران حاصل میشود براساس ذیل خواهد فروخت:

الف— در اول ژوئن هر سال کمپانی معدل قیمتهای (فوب) رومانی را راجع به بنزین و نفت و لامپ و مازوت و معدل قیمتهای (فوب) خلیج مکزیک را راجع بهر یک از مواد مذکوره نسبت بمدت دوازده ماه گذشته تا تاریخ ۳۰ آوریل معین خواهد کرد. نازلترین معدلهای مذکور اختیار و «اساس قیمتها» برای سالی که از اول ژوئن شروع میگردد قرار داده میشود. قیمتهای اساسی بمنزله قیمت در تصفیه خانه تلقی میگردد.

ب— کمپانی بنزین و نفت و لامپ و مازوت را بترتیب ذیل خواهد فروخت:

۱— به دولت برای احتیاجات اختصاصی خودش ولی نه فروش به دیگران. مطابق «قیمتهای اساسی» مذکور در جزء (الف) فوق با تخفیف بیست و پنج درصد.

۲— به سایر مصرف کنندگان مطابق همان «قیمتهای اساسی» با تخفیف ده درصد.

ج— کمپانی حق دارد که بقیمتهای اساسی مذکور در جزء (الف) مخارج حقیقی حمل و نقل و توزیع و فروش و همچنین مالیات و عوارض موضوعه بر محصولات مزبور را بیفزاید.

د— دولت صادر کردن محصولات نفتی را که مطابق مقررات فوق کمپانی فروخته است قدغن خواهد کرد.

ماده بیستم— ۱— (الف) در مدت ده سال آخر امتیاز و یا در فاصله دو سال پس از اطلاع قبلی که راجع بترک امتیاز مطابق ماده ۲۵ داده میشود

کمپانی جز به شرکت‌های تابع خود حق فروش یا انتقال یک یا چندین قسمت از اموال غیر منقول خود را که در ایران موجود است ندارد. در مدت‌های مذکور نیز کمپانی حق انتقال و خارج کردن هیچ قسمتی از اموال منقول خود را ندارد مگر آنکه اشیاء مزبوره از حیز انتفاع افتاده باشند.

ب- در تمام مدت قبل از ده سال آخر امتیاز هیچ قطعه از اراضی را که کمپانی مجاناً از دولت تحصیل کرده است نمیتواند انتقال دهد و همچنین هیچیک از اموال منقول خود را نیز باستثناء آنچه غیر مفید و یا اینکه دیگر مورد احتیاج عملیات کمپانی در ایران نیست نمیتواند خارج نماید.

۲- در موقع ختم امتیاز خواه این ختم بواسطه انقضای عادی مدت یا بهر نحو دیگری پیش آمد کرده باشد تمام دارائی کمپانی در ایران بطور سالم و قابل استفاده بدون هیچ مخارج و قیدی متعلق به دولت ایران میگردد.

۳- جمله (تمام دارائی) مشتمل است بر تمام اراضی و ابنیه و کارخانه‌ها و ساختمانها و چاهها و سدهای دریائی و راهها و لوله‌های حمل نفت و پلها و رشته نفت‌های فاضل آب و وسایل توزیع آب و ماشینها و مؤسسات و تجهیزات (از آنجمله آلات و ادوات) از هر قبیل و تمام وسائط نقلیه (مثلاً از قبیل اتومبیل و گاری و ایروپلان) و تمام اجناس انبار شده و سایر اشیائیکه کمپانی در ایران برای اجرای این امتیاز از آن استفاده می نماید.

ماده بیست و یکم- طرفین متعاهدین اعلام میدارند که اجرای این قرارداد مبنی بر اصول متقابل حسن نیت و صداقت و تفسیر معقول و متناسب این قرارداد باشد.

کمپانی صریحاً تعهد مینماید که در هر وقت و در هر موقع حقوق و امتیازات و منافع دولت را در نظر داشته و اقدام بهیچ عملی و یا خودداری از عملی که موجب زیان دولت باشد ننماید.

این امتیاز را دولت لغو نخواهد کرد و مفاد مقررات آن در آتیه بوسیله هیچ قانون عمومی و خصوصی و یا هیچیک از دستورات و نظامات اداری و یا

عملیات مقامات اجرائیه قابل تغییر نخواهد بود.

ماده بیست و دوم - الف - هر قبیل از اختلافات حاصله بین طرفین مخصوصاً اختلافات ناشی از تعبیر مدلول این امتیاز نامه و حقوق و مسئولیتهای مقرر در آن و همچنین هر اختلاف نظر در مواردیکه بموجب این امتیاز نامه محتاج بتوافق نظر طرفین است بطریق حکمیت قطع و فصل خواهد شد.

ب - طرفی که تقاضای حکمیت میکند باید تقاضای خود را بطرف دیگر کتباً ابلاغ کند.

طرفین هریک، یک حکم معین نموده و حکمین قبل از شروع بحکمیت یک حکم ثالثی انتخاب خواهند کرد. هرگاه حکمین نتوانند در ظرف دو ماه نسبت بتعیین حکم ثالث توافق نظر حاصل نمایند، حکم مزبور را بتقاضای یکی از طرفین رئیس دیوان داوری دائمی بین المللی تعیین خواهد نمود. چنانچه رئیس دیوان دائمی بین المللی از حیث ملیت و تابعیت مطابق جزء (ج) حائز شرایط لازمه برای تعیین حکم ثالث نباشد حکم ثالث بوسیله نایب رئیس دیوان مزبور معین خواهد شد.

ج - حکم ثالث باید از ملت ایران یا انگلیس نباشد و بعلاوه ارتباط نزدیک نیز نه با ایران و نه با انگلیس از حیث تعلق بیکی از مستملکات یا ممالک تحت الحمايه و یا مستعمرات و ممالک تحت قیمومت و ممالکی که بوسیله یکی از مملکتین مذکور در فوق اداره و یا اشغال شده و یا مثل اینکه در خدمت یکی از ممالک مزبوره بوده و یا میباید نداشته باشد.

د - اگر یکی از طرفین شصت روز بعد از وصول تقاضای حکمیت طرف مقابل حکم خود را معین نکرد و یا تعیین آنرا بطرف دیگر ابلاغ ننماید طرف مزبور حق خواهد داشت که از رئیس دیوان داوری دائمی بین المللی (یا از نایب رئیس در موردیکه مطابق قسمت اخیر جزء (ب) پیش بینی گردیده) تقاضا نماید که یک حکم منفرد ذیصلاحیت مطابق مقررات مذکور در فوق تعیین کند و در اینصورت اختلاف موجود بوسیله حکم منفرد مزبور قطع

و فصل خواهد گردید.

هـ- اصول محاکمات در حکمیت مطابق همان اصولی خواهد بود که در موقع حکمیت در دیوان داوری دائمی بین المللی مأمور آنجا است و محل حکمیت را برحسب مورد حکم ثالث یا حکم منفرد مذکور در جزء (د) معین خواهد کرد.

و- حکم حکمیت مستند بر اصول قضائی مذکور در ماده ۳۸ اساسنامه دیوان داوری دائمی بین المللی بوده و قابل تجدید نظر نخواهد بود.
ز- مخارج حکمیت بنحویکه در رأی حکمیت تعیین میشود تأدیه خواهد گردید.

ماده بیست و سوم - ۱- از برای تصویب کلی تمام دعاوی گذشته دولت ایران از هر قبیل تا تاریخ اجرای این قرارداد (باستثنای آنچه مربوط به مالیاتهای ایران است) کمپانی بشرح ذیل اقدام می کند.
الف- بفاصله سی روز از تاریخ مذکور مبلغ یک میلیون لیره استرلینگ (۱۰۰۰۰۰۰ لیره استرلینگ) خواهد پرداخت و بعلاوه:

ب- مبالغ لازم التأدیه بدولت را بابت عملکرد سنوات ۱۹۳۱ و ۱۹۳۲ بر مبنای مذکور در ماده ۱۰ این قرارداد نه مطابق اساس امتیازداری پس از وضع دویست هزار لیره استرلینگ (۲۰۰۰۰۰ لیره استرلینگ) که برسم مساعدده در ظرف سنه ۱۹۳۲ بابت حق الامتیاز پرداخته و یکصد و سیزده هزار و چهارصد و سه لیره و سه شلینگ و ده پنس (۱۰-۳-۱۱۳۴۰۳ لیره) که باختیار دولت قبلاً بودیعه گذاشته شده تصفیه و تأدیه خواهد کرد.

۲- در همان مدت مذکور در فوق در مقابل دعاوی دولت بابت مالیات گذشته از تاریخ ۲۱ مارس ۱۹۳۰ الی ۳۱ دسامبر ۱۹۳۲ کمپانی مبلغی برحسب مبنای مذکور در جزء (الف) از بند (۱) ماده ۱۱ محاسبه و بدون رعایت تضمین مذکور و جزء (ب) از بند مزبور بدولت تأدیه خواهد نمود.

ماده بیست و چهارم - هرگاه بمناسبت الغای امتیاز «دارسی» نسبت به قراردادهای اجاره که قبل از اول دسامبر ۱۹۳۲ تا اندازه‌ای که امتیاز مزبور اجازه میداده است منعقد گردیده اختلافاتی بین کمپانی و افراد تولید گردد اختلافات مزبوره مطابق قواعد تفسیر به ذیل فیصله خواهد یافت.

الف - اگر قرارداد برحسب مدلول خود در آخر امتیاز «دارسی» باید خاتمه بیابد تا تاریخ ۲۸ مه ۱۹۶۱ با وجود الغاء امتیاز مزبور باعتبار خود باقی خواهد ماند.

ب - هرگاه در قرارداد پیش‌بینی شده باشد که علاوه بر اعتبار آن در مدت امتیاز «دارسی» در صورت تجدید امتیاز قرارداد مزبور نیز تجدید میشود اعتبار آن تا تاریخ ۳۱ دسامبر ۱۹۹۳ باقی خواهد ماند.

ماده بیست و پنجم - در آخر هر سال مسیحی کمپانی حق خواهد داشت که این امتیاز را ترک نماید مشروط بر اینکه دو سال قبل از آن دولت را از نیت خود کتباً مطلع ساخته باشد.

در خاتمه مدت فوق‌الذکر کلیه دارائی کمپانی در ایران (بطوری که در قسمت ماده ۲۰ تصریح شده) مجاناً بدون هیچ قیدی بطور سالم و قابل استفاده ملک دولت خواهد شد و کمپانی در آتیه از هرگونه تعهدی بری خواهد بود.

چنانچه نسبت بتعهدات طرفین مربوط بقبل از انقضای مدت مذکور در فوق اختلافاتی حاصل شود بطریق حکمیت مذکور در ماده ۲۲ قطع و فصل خواهد شد.

ماده بیست و ششم - این امتیاز برای مدتی که ابتدای آن از تاریخ اجراء و انتهای آن در تاریخ ۳۱ دسامبر ۱۹۹۳ خواهد بود به کمپانی اعطاء میگردد. قبل از تاریخ ۳۱ دسامبر ۱۹۹۳ این امتیاز نمی‌تواند خاتمه پیدا کند مگر در صورتیکه کمپانی مطابق ماده ۲۵ آنرا ترک کند و یا آنکه محکمه حکمیت بر اثر ارتکاب تخلفی از طرف کمپانی نسبت باجرای مقررات این

قرارداد ابطال آن را اعلام بدارد.

تخلف بمعنی مذکور در فوق منحصر بمواد ذیل است:

الف- هرگاه مبلغی که برحسب رأی محکمه حکمیت باید به دولت پرداخته شود تا یکماه بعد از تاریخ صدور رأی تأدیه نگردد.

ب- هرگاه تصمیم بر انحلال اختیاری و یا اجباری کمپانی گرفته شود.

در مورد سایر تخلفاتی که نسبت بمقررات این قرارداد از هریک از طرفین ناشی شود محکمه حکمیت درجه مسئولیت ها و اثرات مترتبه بر آن را تعیین خواهد نمود.

هر نوع انتقال امتیاز مشروط بتصویب دولت خواهد بود.

ماده بیست و هفتم- این قرارداد پس از تصویب مجلس و توشیح آن از طرف اعلیحضرت همایونی قابل اجراء میگردد.

در تاریخ ۲۹ آوریل ۱۹۳۳ این قرارداد در تهران منعقد گردید.

این امتیاز که مشتمل بر بیست و هفت ماده است در جلسه هفتم خرداد ماه یکهزار و سیصد و دوازده شمسی بتصویب مجلس شورای ملی رسید.

رئیس مجلس شورایملی- دادگر

قرارداد جدید بتصویب مجلس رسید

روز ۲۴ اردیبهشت ۱۳۱۲ قرارداد جدید نفت شامل ۲۷ ماده از طرف وزیر دارائی (سید حسن تقی زاده) بمجلس تقدیم گردید و بکمیسیونهای مربوطه ارجاع شد. سه کمیسیون خارجه، بودجه و اقتصاد در یک جلسه مشترک باین موضوع رسیدگی نمودند. در این جلسه کمیسیون فروغی وزیر خارجه، داور وزیر عدلیه و تقی زاده وزیر دارائی مشارکت داشتند و پس از چند جلسه بحث گزارش آن بمجلس تقدیم گردید و در یک جلسه هم در مجلس باکثریت ۱۰۵ رای از ۱۱۳ نفر عده حاضر در مجلس بتصویب رسید.

اعتراضاتی که بر قرارداد و عمل شرکت نفت وارد است

اشکالاتی که بنظر نویسنده^۱ بر قرارداد جدید وارد است و مخصوصاً با کیفیت عمل دولت بصورت عجیب فعلی در آمده با رعایت اختصار از نظر خوانندگان محترم میگذرد.

۱- معافیت از عوارض گمرکی قسمتی از واردات کمپانی

چنانچه در بند ۲۵ اعتراضنامه دولت که به جامعه ملل تقدیم گردید و بعداً مرحوم داور در بیانات خود روی آن بحث نمود مشاهده کردیم معلوم شد که کمپانی باستناد قرارداد قدیم داری از تاریخ ۱۹۰۱ تا ۱۹۳۲ مقدار ۱۹/۹۹۸/۵۰۹ لیره و ۱۶ شلینگ عوارض مسلم گمرکی خود را نپرداخت در صورتیکه تا آن تاریخ کمپانی فقط ۱۱ میلیون لیره بابت حق الامتیاز بدولت ایران داده و دولت در اعتراضنامه خود صریحاً نوشت که اگر بجای تدوین این مطالبات و حق السهم دولت ایران منافع خود را به رایگان تقدیم صاحب امتیاز مینمود و فقط حقوق و عوارض مالی از او دریافت میکرد بمراتب بهتر و بصرفه ایران نزدیکتر بود زیرا از طرفی ۸ میلیون لیره اضافه بر ۱۱ میلیون لیره دریافت می کرد و از طرف دیگر خداوندان نفت این همه حماسه سرائی نمی نمودند که در اثر بکار انداختن سرمایه های انگلیسی منافع زیاد بکشور ایران رسیده و عده ای بکار گماشته شدند و قسمتی از کشور ایران معمور و آباد شده است.

چگونه کمپانی نفت جنوب سالی بیست میلیون لیره بخزانة دولت و ملت ایران فقط بابت عوارض گمرکی ضرر میرساند

در حینی که ما می بینیم کلیه مبلغی را که کمپانی نفت جنوب در ظرف مدت ۳۱ سال بدولت ایران داده ۸ میلیون لیره کمتر از عوارض گمرکی یعنی حقوق مسلمة دولت ایران بوده بشرح مندرجات کتاب موسوم به «بحران دنیا» تألیف مستر چرچیل ۴۰ میلیون لیره تا سال ۱۹۲۶ عاید دولت انگلستان گردیده و باز بنا باظهارات چرچیل تا سال ۱۹۲۵ مقدار ۷/۵۰۰/۰۰۰ لیره

۱- نویسنده مرحوم ابوالفضل لسانی وکیل پایه یکم دادگستری و سناتور دوره دوم سنا.

تخفیف از طرف کمپانی نفت جنوب ببحریه انگلستان داده شده که وقتی این مبلغ را بر ۴۰ میلیون اضافه نمائیم می بینیم تنها دولت انگلستان بنا بتصدیق رجل سیاسی و وزیر بحریه وقت علاوه از مالیات بر عایدات و استفاده های سیاسی و ارزی در حدود ۵۰ میلیون لیره استفاده نموده. در صورتی که تا آن سال دولت ایران فقط ۱۱ میلیون گرفته و چندین میلیون لیره تنها از حقوق گمرکی که میبایستی کمپانی بدهد ضرر کرد.

البته مراتبی که فوقاً اشاره گردید مربوط بمضار امتیاز قدیم است شاید خوانندگان محترم تصور فرمایند که در امتیاز جدید این عیب اساسی مرتفع شده و دولت ایران در امتیاز جدید توانست مواد و مقرراتی وضع نماید که حقوق حقه ملت محفوظ گردد بسیار متأسفم که به هموطنان عزیز اعلام دارم که در قرارداد جدید نیز این نکات ملحوظ نگردیده و اگر دقیقاً مبلغی را که کمپانی از عوارض گمرکی بعنوان معافیت باستناد بند (ب) و (ج) ماده ۶ قرارداد جدید نمیردازد بحساب بیاوریم رقم عجیبی را تشکیل میدهد که بهیچوجه متناسب با نفع ناچیزی که بعنوان حق الامتیاز میدهند نخواهد بود.

جای بسیار تأسف است که افراد تحصیل کرده این کشور نیز عادت بمطالعه و دقت و حساب ندارند و اگر چنین رویه ای در کشور معمول بود رجال کشور و نمایندگان عادت میداشتند که در موضوعی که مربوط بسرنوشت نسلهای آینده است مختصر زحمتی بخود داده و مطالعه دقیقی بنمایند شاید قسمت مهم از بدبختیها از بین میرفت.

اینک برای اینکه مطلب بخوبی روشن شود ما بدو ماده ۶ امتیازنامه جدید را عیناً نقل مینمائیم:

«ماده ششم - الف - کمپانی مجاز است که بدون تحصیل جواز مخصوصی آنچه را که منحصرأً برای مصرف اعضاء و مستخدمین خود لازم دارد وارد نموده و حقوق گمرکی و مالیاتهای معموله حین ورود را بپردازد. کمپانی تدابیر لازمه را اتخاذ خواهد نمود که اجناس وارده باشخاص غیر

مستخدمین خودش فروخته و یا واگذار نگردد.

ب- کمپانی بدون تحصیل جواز مخصوصی حق خواهد داشت که لوازم و مصالح و آلات طبی و جراحی و ادویه‌ای را که برای مریضخانه‌ها و مطب‌های خود در ایران لازم دارد وارد نماید و اشیاء اجناس مذکوره در موقع ورود از تأدیه حقوق گمرکی و هر نوع مالیات و عوارض بدولت و ادارات محلی معاف خواهد بود.

ج- بدون تحصیل هیچگونه جوازی و بدون پرداخت هیچ نوع حقوق گمرکی و مالیات و عوارض بدولت و ادارات محلی کمپانی حق خواهد داشت آنچه را که منحصراً برای عملیات خود در ایران لازم دارد وارد نماید. د- صادرات نفتی از پرداخت حقوق گمرکی و هر نوع مالیات و عوارض بدولت و ادارات محلی معاف خواهد بود.»

حالا باید دید راستی شرکت نفت طبق بند (ب) از ماده ۶ فقط لوازم و مصالح و آلات طبی و جراحی و ادویه برای مریضخانه‌های خود وارد کرده و یا اینکه طبق بند (ج) از ماده ۶ چیزهایی را که منحصراً برای عملیات خود لازم داشته وارد نموده و عنوان معافیت گمرکی را منحصر بموارد مذکور در بند (ب) و (ج) نموده است یا خیر؟

جواب این سؤال را سالنامه‌های گمرکی که از طرف اداره کل گمرک همه ساله منتشر میشود میدهد.

در جدول ۱۷ سالنامه گمرکی سال ۱۳۲۵ از صفحه ۳۳۳ تا ۳۴۴ صورت اقلام و اشیائی را که کمپانی نفت وارد کشور نموده و باستناد بند (ب) و (ج) ماده ۶ از تأدیه عوارض گمرکی آن خودداری کرده است قید گردیده و همچنین در جدول ۱۷ سالنامه گمرکی سال ۱۳۲۶ از صفحه ۴۰۵ تا صفحه ۴۲۳ اشیاء وارد شده در آن سال که کمپانی عوارض گمرکی آن را نپرداخته تعیین شده است.

هر کس مختصر مراجعه بجدول‌های نامبرده بنماید حتماً متأثر میشود که

چگونه کمپانی نفت جنوب باتکاء و استظهار دولت انگلستان از هیچگونه زورگوئی و تضییع حق ملت ایران خودداری نمیکند.
از ماده ۶ امتیازنامه که فوقاً درج گردیده و واردات کمپانی بسه قسمت طبقه بندی شده:

الف- مایحتاج اعضاء کمپانی.

ب- لوازم طبی و ادویه.

ج- آنچه را که منحصراً برای عملیات استخراج لازم و ضروری است. در هر سه مورد قید شده است که تهیه جواز مخصوص برای کمپانی لازم نیست ولی در عین حال نسبت ببند (الف) که ورود مایحتاج اعضاء کمپانی باشد قید گردیده که باید کمپانی عوارض گمرکی را بپردازد ولی نسبت به دو مورد دیگر که مایحتاج طبی و مایحتاج فنی کمپانی نفت باشد تصریح شده است که عوارض گمرکی داده نشود. ولی آیا راستی کمپانی از بند (ب) و (ج) ماده ۶ فقط نسبت بلوازم طبی و فنی استفاده نموده و مینماید یا خیر؟

جدولهای سالنامه های گمرکی نشان میدهد که کمپانی نفت کلیه مایحتاج و لوازم زندگی و حتی اشیاء لوکس و تجملی را وارد کرده و عوارض گمرکی نپرداخته است. مثلاً در صفحه ۳۳۶ سالنامه سال ۱۳۲۵ نوت های موسیقی و در صفحه ۴۲۳ سالنامه ۲۶ آلات موسیقی و توپ تنیس دیده میشود. آیا توپ تنیس و نوت موسیقی و پیانو و ویلن جزء لوازم طبی است یا برای عملیات فنی مورد احتیاج کمپانی بوده است.

در سالنامه های نامبرده دیده میشود قلم های درشتی از اقسام مختلف پارچه های پشمی و کرکی و نخی و انواع کفش و کلاه و اقسام پیرامه ها و عینک ها و انواع یخچالهای برقی و ساعت های مختلف گران قیمت و نوشت افزار از هر حیث و لوازم چاپ اعم از ماشین و حروف و غیره و اقسام مختلف کاغذ و کتاب و اطلس مورد بخشودگی قرار گرفته است.

با این جریان می بینیم تا امروز دولت انگلستان در لباس کمپانی نفت رویه دیرینه خود را در تضييع حقوق ملل کوچک تعقيب میکند ولی آیا تاکنون دولت ایران و وزارت دارئی و اداره پر عرض و طول امتیازات در خواب بوده و حتی برای یکدفعه نخواسته و یا نتوانسته است یک مراجعه اجمالی هم بماده ۶ امتیازنامه و جدولهای ۱۷ سالنامه گمرکی بنماید تا ببیند کمپانی با ما چگونه رفتار نموده و اداره گمرک تا چه اندازه غفلت و مسامحه و یا قصور در انجام وظیفه کرده است و اگر بنا میبود که کمپانی کلیه مایحتاج شخصی و حتی اشیاء تجملی فرزندان کارمندان انگلیسی نفت را جزء مایحتاج فنی کمپانی و لوازم طبی تلقی میکرد و مدعی بخشودگی از عوارض گمرکی میشد پس ذکر قسمت اول ماده ۶ ضرورتی نداشت و دقت در ماده نامبرده و مراجعه بجدولهای ۱۷ نشان میدهد که متجاوز از نصف اشیائیکه همه ساله کمپانی نفت باستناد بند (ب) و (ج) ماده ۶ وارد کرده و عوارض گمرکی را نمی پردازد و مشمول هیچیک از دو بند (ب) و (ج) نبوده و صرفاً کمپانی از مسامحه و وظیفه ناشناسی مأمورین گمرک و خواب آلود بودن دولتها و عدم آشنائی مجلس و مردم میلیونها لیره بمردم این کشور ضرر میزند. همین تخلف برخلاف منطوق ماده ۲۱ امتیاز نامه جدید میباشد زیرا در قسمت اخیر امتیازنامه که دولت ایران ملزم بعدم الغاء امتیازنامه مزبور شده در همان ماده نامبرده قید شده است:

«کمپانی صریحاً تعهد مینماید که در هر وقت و در هر موقع حقوق و امتیازات و منافع دولت را در نظر داشته و اقدام بهیچ عملی که موجب زیان دولت باشد ننماید.»

مفهوم مخالف عبارات نامبرده و ذیل ماده ۲۱ آنستکه اگر کمپانی بتعهد خود عمل ننمود و منافع دولت را در نظر نداشت و اقدام بعملی کرد که موجب زیان دولت شد دولت ایران نیز محق در الغاء قرارداد خواهد بود.

قبل از اینکه ما وارد در تعیین مقدار اشیاء واجناسی که کمپانی

در سالهای اخیر بایران وارد کرده و عوارض گمرکی آنرا نپرداخته است بشویم لازم میدانیم خوانندگان محترم را مطلع سازیم که عوارض گمرکی و صدی ۱۶ مقرر روی وزن و طبق ارزش تعیین شده از طرف دارنده جنس و فاکتور کارخانه گرفته میشود.

در سال ۱۳۲۵ مجموع واردات غیر دولتی و غیر بخشودگی های سیاسی و کمپانی نفت ۴۲۵،۸۱۴،۹۵۲ کیلوگرم بوده است که از طرف تجار وارد کننده و طبق فاکتورها ۴/۱۱۴/۸۴۳/۵۹۴ ریال ارزیابی شده و عوارض گمرکی و صدی شانزده طبق قیمت نامبرده اخذ گردیده است. حالا باید دید که کمپانی نفت جنوب در همانسال چه مقدار جنس وارد کرده و چه مقدار ارزیابی نموده است.

طبق جدول ۱۷ سالنامه گمرکی سال ۱۳۲۵ کمپانی نفت در سال نامبرده ۵۵۷/۱۸۲/۰۴۴ کیلوگرم جنس وارد کرده که پس از وضع ۳۳۲/۵۴۹/۷۲۲ کیلوگرم واردات که عبارت است از ماسه و شن و ریگ و قلوه سنگ و آهک کلوخه یا نرم که از عراق و کویت و بریتانیا وارد کرده اند باقی میماند ۲۲۴/۶۳۲/۳۲۲ کیلوگرم که وزن بقیه اشیاء وارد شده از طرف کمپانی فقط ۲۱ تن با کلیه اجناس وارده از طرف تجار کشور اختلاف دارد که فوقاً نوشتیم ارزش دو یست و چهل و پنج هزار تن اجناس وارد شده از طرف تجار ۴/۱۱۴/۴۸۳/۵۹۴ ریال تعیین گردیده و طبق همان قیمت صدی ۱۶ دریافت شده است ولی ارزش ۲۲۴ هزار تن و کسری مهمترین قیمتی ترین مال التجاره کمپانی نفت بضمیمه ۲۳۲ تن ماسه و ریگ و قلوه سنگ فقط ۱/۰۸۲/۰۷۵/۲۰۶ ریال تعیین گردیده است تا گفته شود مجموع مال التجاره ای که ما باستناد بند ب وج ماده ۶ وارد کرده ایم دارای ارزش مهمی نبوده ولی ما برای اینکه مطلب بخوبی روشن شده و مسلم گردد همان اجناسی را که تجار ایرانی وارد کرده و قیمت آن تقریباً دویا سه برابر بهای اجناس وارده کمپانی تعیین شده و کمپانی نسبت باجناس خود نصف یا ثلث

قیمت گذارده فقط دو قلم از واردات کمپانی و واردات تجار را از حیث وزن و بهای تعیین شده ذکر میکنیم.

لوازم سیم کشی برق مشمول تعرفه ۱۹۴۰ گمرک میشود. کمپانی نفت در سال ۱۳۲۵ (۵۳/۷۸۶) کیلوگرم لوازم برق وارد کرده و بهای آنرا ۱/۷۶۲/۸۶۶ ریال تعیین کرده است. در صورتیکه همین اشیاء که مشمول تعرفه ۱۹۴۰ میباشد از طرف تجار ایرانی وارد شده و فقط ۲۷۱۸۵ کیلوگرم به ۱/۸۰۳/۷۵۶ ریال تعیین گردیده از مقایسه وزن و بهای هریک از اجناس وارد شده از طرف کمپانی و تجار بخوبی معلوم میگردد که کمپانی همان میزان جنسی را که تجار ایرانی وارد نموده و قیمت تعیین کرده و عوارض پرداخته اند وارد می نموده و به کمتر از یک ثلث بها تعیین کرده است.

ماشین زایا «ژنتراتریس» موتور و کنتور و ترانسفورماتور و دینام مشمول تعرفه ۱۸۹۱ گمرک میباشد تجار ایرانی در سال ۱۳۲۵ سیصد و چهارده تن از اجناس نامبرده وارد کرده و بهای آنرا در حدود ۱۱ میلیون و نیم ریال تعیین نموده اند در صورتیکه کمپانی نفت در همان سال معادل ۲۱۰ تن از همین جنس را وارد کرده و بهای آنرا فقط در حدود پنج میلیون ریال تعیین کرده است. مقایسه اجمالی از ارقام بهاء و اوزان هریک از دو جنس وارد شده از طرف تجار ایرانی و کمپانی نفت واضح میسازد که کمپانی در عین اینکه برخلاف حق و منطق صریح ماده ۶ امتیازنامه خود را مشمول بخشودگی میدانسته معذک برای اینکه چنین روزی را پیش بینی نمیکرده که باو گفته میشود قسمت مهم از واردات شما مشمول بند (ب) و (ج) نیست و باید عوارض گمرکی اجناسیکه مشمول بخشودگی نیست پردازید در حدود یک ثلث قیمت گذاری نموده است.

مطلب دیگری که در اینمورد اهمیت کامل دارد آنستکه مأمورین گمرک دولت ایران و وزارت دارائی که تا این حد ناتوان هستند که نمیتوانند صریحاً بگویند صورتهای باسمة ای و روبان سر و توپ تنیس و نوت موسیقی

و انواع اشیاء تجملی نه جز لوازم طبی است و نه مایحتاج فنی تا مشمول بند (ب) و (ج) باشد و نسبت باین اشیاء علاوه از تحصیل اجازه باید عوارض گمرکی پردازید چگونه میتوان اعتماد داشت که اجناس وارد شده از طرف کمپانی حقیقتاً همین مقدار بوده است که بگمرک صورت داده شده و گمرک در سالنامه خود ذکر کرده و یا حقیقتاً ۳۳۲ هزار تن ماسه و شن و قلوه سنگ و آهک از عراق و کویت و بریتانیا وارد کرده اند. مأمورین گمرکی که برای وارد کردن یک جلد کتاب علمی و یا صادر کردن یک نمونه صادراتی هزاران گونه اشکال میتراشند و به تعرفه ها و مقررات و سوابق عملی استناد میکنند تا کنون نتوانسته و یا نخواسته اند بمأمورین کمپانی نفت بگویند که لوازم الکتریکی که مشمول تعرفه ۱۹۴۰ می باشد چگونه قیمت تعیین شده از طرف شما کمتر از ثلث از قیمت های خریداری شده از طرف تجار ایرانی است چه صلاحیت دارند که نسبت به یک موضوع مهم و رقم درشتی که بعداً تعیین میشود قضاوت کرده و جلوتجاوز و تعدی کمپانی نفت را گرفته و حقوق حقه ملت ایران را حفظ نکنند.

در هر حال ببینیم که حقوق گمرکی و قانونی همین مقدار مال التجاره ای را که کمپانی نفت جنوب وارد کرده و همین بهائیکه برای آن تعیین نموده چه مبلغ میشود.

طبق حساب دقیق با تطبیق تعرفه های مختلف حقوق گمرکی اشیائی را که کمپانی در سال ۱۳۲۵ با استناد ماده ۶ وارد نموده است ۴۳۳/۳۲۱/۳۸۸/۳۵ ریال میشود و عوارض مابه التفاوت قیمت تعیین شده از طرف کمپانی با قیمت تجار نیز معادل مبلغ ۳۴۶/۲۶۴/۰۶۶ ریال میشود که جمع این دو قلم ۷۷۹/۵۸۵/۴۵۴ ریال و سی و پنج دینار میگردد که با تبدیل به لیره تقریباً معادل شش میلیون خواهد شد در صورتیکه مجموع عواندیکه از کمپانی نفت بدولت ایران تحت اقلام مختلف در سال نامبرده داده شده است تفاوت زیادی با مبلغ نامبرده نداشته و حال آنکه دولت ایران تنها بابت

عوارض گمرکی ورودی مستحق مطالبه شش میلیون لیره از کمپانی نفت خواهد بود تا حسابهای دیگر و عوارض صدوری و مابه‌التفاوت بهای ارز حاصله و غیره تعیین شود. اما سال ۱۳۲۶.

در سال نامبرده واردات تجار ایرانی $۲۶۲/۴۰۲/۴۳۹$ کیلو مال التجاره بوده که بمبلغ $۴/۷۰۵/۵۳۶/۲۳۶$ ریال ارز یابی شده و در همان سال وزن واردات کمپانی نفت جنوب $۳۷۷/۶۶۹/۰۲۶$ کیلوگرم تعیین گردیده که بهای آن $۱/۱۲۷/۲۴۰/۱۷۷$ ریال ارز یابی شده که پس از وضع تقریباً ۲۴۰ هزار تن ماسه و شن و ریگ که از عراق و کویت وارد کرده‌اند در حدود ۱۴۰ هزار تن مال التجاره از قیمتی ترین اشیاء وارد کرده‌اند که حقوق گمرکی و عوارض دیگر آن طبق بهاء تعیین شده از طرف خود کمپانی $۴۷۹/۲۶۷/۱۲۰$ ریال میشود و با احتساب مبلغ مابه‌التفاوت بهاء تعیین شده از طرف کمپانی با تجار ایرانی $۳۶۰/۹۴۰/۸۵۶$ ریال اضافه می‌گردد که مجموع دو قلم نامبرده $۸۴۰/۲۰۷/۹۷۶$ ریال و تقریباً متجاوز از ۶ میلیون لیره میگردد که در سال مزبور در عین اینکه بابت کلیه عوایدیکه کمپانی بما داده است ۷ میلیون لیره بیشتر نبوده و تنها از بابت عوارض گمرک اجناس وارداتی متجاوز از ۶ میلیون لیره بدولت ایران نداده و معادل مبلغ نامبرده خسارت و ضرر بخزانة دولت رسانده است.

بنحوی که قبلاً در باب بیمورد بودن عمل کمپانی در تعمیم بند (ب) و (ج) از ماده ۶ باجناس و اشیاء وارد شده ذکر گردید اینک نیز با روشن شدن حساب عوارض گمرکی اضافه میشود که کمپانی نفت جنوب بهیچ نحو قسمت اول ماده ۲۱ امتیازنامه را رعایت نمینماید که در آن تصریح شده است:

«طرفین متعاهدین اعلام میدارند که اجراء این قرارداد مبنی بر اصول متقابل و حسن نیت و صداقت و تفسیر معقول و متناسب این قرارداد باشد.»
در کجای دنیا و با کدام فرهنگ جز فرهنگ مخصوص خداوندان

نفت جنوب رجال سیاسی انگلستان عمل کمپانی نفت جنوب را که تنها حقوق و عوارض گمرکی اجناس وارداتی او تقریباً مساوی با واردات کل کشور باشد و معادل مبلغ تأدیه شده بعنوان حق الامتیاز و عوارض گردد— آنوقت بگویند قرارداد با حسن نیت و صداقت طرفین اجراء میگردد.

حسن نیت و صداقت مأمورین دولت ایران نسبت بکمپانی نفت جنوب روشن و واضح است که بکمپانی اجازه میدهند مال التجاره ای معادل مجموع واردات کشور وارد کرده و مشمول بند (ب) و (ج) دانسته و عوارض گمرکی دریافت ندارند ولی آیا کمپانی نفت جنوب و مأمورین دولت ایران نسبت بدولت و ملت هم حسن نیت و صداقتی که رکن اساسی قرارداد است بخرج میدهند؟ آیا معادل $4/487/351$ ریال رومیزی و روتختخوابی و معادل $825/046$ ریال بابت پیژامه و لباس شب و غیره از عراق و هند و بریتانیا بعنوان لوازم طبی و مایحتاج فنی وارد کردن و ندادن عوارض گمرکی همان حسن نیتی است که طرفین در قرارداد تعهد نمودند که در مدت امتیاز بخرج دهند؟!

۲- معافیت از عوارض گمرکی نفتهای صادره

بند (د) از ماده ۶ قرارداد جدید صادرات نفتی از طرف کمپانی از پرداخت حقوق گمرکی و هر نوع مالیات و عوارض بدولت و ادارات محلی باستثناء عوارض ناچیزیکه در ماده ۱۰ بعنوان مالیات تعیین گردیده معاف شده است.

عبارت بند (د) بسیار مختصر است تنظیم کنندگان عبارت و دولتی که آنرا امضاء کرده و مجلسی که این قرارداد را تصویب نموده هیچکدام نتوانسته اند کوچکترین حساسی در این باب بنمایند تا بدانند از نوشتن یک فراز مختصر چه ضرر هنگفت و غیرقابل جبرانی بمردم این کشور میزنند. طبق اظهارنامه های شرکت نفت باداره کل گمرک (در صورتیکه اظهارنامه ها صحیح باشد) فقط در سال ۱۳۲۵ کمپانی نفت $17/927/922$

تن و در سال ۱۳۲۶ مطابق اظهارنامه‌ها ۱۷/۹۱۳/۱۶۱ تن نفت از کشور صادر نموده که نفت‌های صادراتی از حیث نوع مشمول ۱۵ فقره تعرفه‌های مختلف اداره کل گمرک می‌باشد و با در نظر گرفتن اختلاف تعرفه‌ها از حیث نوع صادرات از نفت تصفیه نشده یا نفت سیاه و یا روغنهای ماشین و مازوت و غیره تنها عوارض گمرکی صدوری ۱۷ میلیون و کسری تن نفت صادراتی کمپانی نفت جنوب در سال ۱۳۲۵ مبلغ ۱/۷۱۵/۳۵۰/۰۲۸ ریال و عوارض صدوری نفت و مشتقات آن در سال ۱۳۲۶ معادل مبلغ ۱/۷۳۶/۶۵۵/۴۷۳ ریال میشود که نسبت بهریک از این دو سال بایستی مبلغ عوارض گمرکی ورودی را نیز اضافه کرد و با اضافه نمودن مبلغ ۷۷۹/۵۸۵/۴۵۴ ریال عوارض ورودی گمرک سال ۲۵ به ۱/۷۱۵/۳۵۰/۰۲۸ ریال عوارض صدوری نفت در سال ۲۵ جمعاً ۲/۴۹۴/۹۳۵/۴۸۲ ریال میشود که با تبدیل به لیله معادل ۱۹ میلیون و یکصد و نود و یک هزار و هشتصد و یازده لیله میگردد.

و با اضافه نمودن مبلغ ۸۴۰/۲۰۷/۹۷۶ ریال بعوارض ورودی گمرک در سال ۱۳۲۶ بمبلغ ۱/۷۳۶/۶۵۵/۴۷۳ ریال صدوری نفت در سال ۱۳۲۶ جمعاً ۲/۵۷۶/۸۶۳/۴۴۹ ریال میشود که با تبدیل به لیله معادل نوزده میلیون و هشتصد و بیست و دو هزار و بیست و شش لیله میگردد و بالتیجه در هر یک از سالهای ۲۵ و ۲۶ کمپانی نفت جنوب استفاده‌ای که تنها از معافیت عوارض گمرکی نموده است در حدود سالی ۲۰ میلیون لیله میگردد و حال آنکه ملت ایران سال ۱۳۲۶ حداکثر هفت میلیون لیله بابت کلیه حقوق خود در یافت داشته که نسبت به این دریافتی‌ها هم در موقع خود بحث خواهد شد.

۳- ارزشهای حاصله از فروش مواد نفتی

طبق قوانین مملکتی کلیه اجناسی که از کشور صادر میشود ارزشهای حاصله را صادرکنندگان بایستی به بهائی که بانک ملی تعیین میکند بدولت

بفروشند.

طبق اظهارنامه‌های کمپانی نفت جنوب (بر فرض صحت) صادرات نفتی سال ۱۳۲۵ در حدود هشت میلیارد و نیم ریال بفروش رسیده که با تبدیل مبلغ نامبرده به لیره و احتساب بهائیکه اجناس خریداری شده در خارج از ایران باز در سال مزبور متجاوز از ۶۵ میلیون و نهصد و شصت و دو هزار و ششصد و چهل و هفت لیره برای کمپانی باقی مانده و در سال ۱۳۲۶ نیز طبق اظهار خود کمپانی نفت صادرات نفتی در حدود ۱۰ میلیارد ریال در خارج از ایران بفروش رفته که باز پس از احتساب بهای اجناسی که خریداری نموده‌اند در حدود ۸۰ میلیون لیره برای کمپانی نفت باقیمانده است.

آیا کمپانی نفت ۶۵ میلیون لیره سال ۱۳۲۵ و ۸۰ میلیون لیره سال ۱۳۲۶ را ببانک ملی ایران فروخته است؟ و اگر کمپانی مزبور مانند افراد عادی در سال ۱۳۲۶ بیست میلیون لیره بابت عوارض گمرک ورودی و صدوری می‌پرداخت و ۸۰ میلیون لیره ارزش حاصله از فروش اجناس تحصیل شده از ایران ببانک می‌فروخت دولت ایران دارای بیست میلیون لیره و بانک ملی دارای صد میلیون لیره ارزش می‌شد. آیا با داشتن چنین مبلغ مهمی ارزش خارجی بازهم پول ما در وضع فعلی باقی می‌ماند. آیا ما باز برای تهیه و خرید ماشین‌آلات و هواپیما و غیره جهت اجراء برنامه هفت‌ساله محتاج بااستقراض از دول اجنبی میشدیم؟

اخیراً در یکی از جراید مرکز شرحی دیدم که کمپانی نفت در سال ۱۳۲۶ معادل ۱۱ میلیون لیره ببانک فروخته است صرف نظر از صحت و سقم این خبر آیا یازده میلیون لیره با ۸۰ میلیون لیره قابل مقایسه است؟

در اینموقع که دولت مشغول مذاکره با نمایندگان نفت جنوب می‌باشد و عده‌ای را از کشور فرانسه بعنوان مستشار حقوقی و فنی دعوت کرده‌اند آیا در ابوابی که تاکنون بحث شده و بعداً نیز بحث میشود و هر یک در خور توجه و

مطالعه دقیق و مستلزم قهری الغاء قرارداد میباید توجهی نموده و تصمیمی گرفته اند یا خیر؟ و آیا با وضع فعلی کشور و احتیاج شدید بارز در الغاء ماده ۸ قرارداد که ضرر جبران ناپذیری بملت ایران میزند بحث و مذاکره ای شده است یا خیر؟

۴- کمیسرنفت یا نماینده تام الاختیار دولت ایران

در ماده ۱۵ امتیازنامه حق تعیین یک نفر نماینده تام الاختیار بدولت ایران داده شده است که در تمام جلسات هیئت مدیره و کمیته های آن و تمام جلسات مجمع عمومی که برای مذاکره در مسائل روابط دولت با کمپانی تشکیل میشود حضور یافته و بعلاوه بنماینده نامبرده اختیار داده شده است که هرگونه اطلاعی که در حدود حقوق صاحبان سهام کمپانی از کمپانی بخواهد و هر وقت لازم بداند که جلسات هیئت مدیره تشکیل شود تقاضا نماید برای مذاکره در مسائلی که دولت ایران پیشنهاد مینماید هیئت مدیره تشکیل گردد پس از وصول تقاضای نماینده بکمپانی در ظرف ۱۵ روز بایستی جلسه هیئت مدیره تشکیل گردد.

وقتی بمفاد و روح ماده نامبرده توجه گردد بخوبی معلوم میشود که دولت ایران در موقع تنظیم ماده نامبرده چنین نظر داشت که نماینده دولت ایران از هر حیث در امور مربوطه بکمپانی نفت مداخله نموده و اطلاعات لازم را کسب نماید و پیشنهادات مفید را بدهد و علاوه از حضور در مجامع عمومی صاحبان سهام و هیئت های مدیره در کلیه کمیته های مربوطه نیز شرکت کند و بالتیجه منافع دولت ایران را حفظ نماید. حالا ببینیم آیا نمایندگانی که دولت ایران بعنوان کمیسرنفت معرفی میکند وظیفه مقرر در ماده ۱۵ را انجام میدهند.

متأسفانه نحوه عمل و سوابقی که در دست است نشان میدهد که کمیسرهای نفت بهیچ نحو وظایف خود را انجام نداده و پست نامبرده و همچنین پست معاونت کمیسرنفت یک پست تشریفاتی محض گردیده که

دولت بوسیله انتصاب کمیسر و معاون او دو نفر از ناراضیها را راضی کرده و مأمورین نامبرده با گرفتن سالی دو هزار لیره از کمپانی نفت طبق قسمت اخیر ماده ۱۵ با تهیه تیش و عنوان مهم در لندن زندگی کرده و هیچوقت در آن فکر نیستند وظیفه نمایندگی ملت و دولت ایران را انجام دهند.

دکتر میلیسپو در سفراول خود راجع به کمیسر نفت ایران در لندن چنین اظهار عقیده مینماید:

«کمیسر نفت ایران علامت قابلیت خود را نشان نمیدهد و برای حفظ مقام خود در تحت تأثیر مقامات مربوط قرار میگیرد.»

ممکن است گفته شود که عملیات دکتر میلیسپو در سفراول و مخصوصاً سفر دوم نشان داده است که مشارالیه تنها یک مستشار مالی دولت ایران نبوده و بلکه مجری سیاست دولت امریکا و تمایلات پادشاهان نفت امریکا بوده است و نمیتوان اظهار نظر او را بر عدم قابلیت کمیسرهای نفت و تحت تأثیر قرار گرفتن مقامات مربوطه حجت دانست — اینک برای اینکه بهتر و بیشتر روشن شود که کمیسرهای نفت تا چه اندازه ناتوان بوده و میباشند قسمتی از نطق سرجان کدمن را که در بیست و دومین جلسه عمومی شرکت نفت ایران و انگلیس در تاریخ سه شنبه ۱۶ ژوئن ۱۹۳۱ در باره کمیسر ایران نموده عیناً نقل میکنیم:

«میل دارم در اینموقع راجع بغیبت جناب مستطاب اجل آقای میرزا عیسی خان فیض کمیسر دولت شاهنشاهی ایران از این جلسه ذکر بنمایم. چند سال بوده است که مرتباً در این جلسات سالیانه ایشان ما را بچند کلمه بیانالت و نظریات خود راجع بعملیات شرکت مستفیض میفرمودند بنا بود که ایشان امروز در این جلسه تشریف بیاورند ولی چون پس از ۸ سال دوری از مملکت خود خیال دارند که مسافرتی بایران بنمایند دیروز مانند همه ما که در موقع مسافرت بشرق دچار آن میشویم تلقیح کرده و متأسفانه در نتیجه اینکار امروز کسالت پیدا کرده و با نهایت تأسف از حضور در این جلسه

معدورند.»

دقت مختصر در جملات فوق الذکر دو نکته را بخوبی واضح میسازد:
الف- اینکه آقای کمیسر دولت شاهنشاهی ایران در جلسات مجمع عمومی بنا به بیان سرجان کدمن بچند کلمه بیانات اعضاء مجمع را مستفیض میفرمودند.

ب- با اعلان شرکت نفت به تشکیل جلسه مجمع عمومی در تاریخ ۱۶ ژوئن جناب آقای فیض بقدری بحضور در مجمع بی علاقه بوده که تلقیح را برای مدت یک روز بتأخیر نینداخته و بالتیجه در اثر کسالت ادعائی در مجمع عمومی حضور نیافته است.

نحوه عمل مشارالیه میزان علاقمندی کمیسر نفت را بانجام وظایف محوله روشن میسازد و یا حداقل نشان میدهد که آقای فیض برای حضور خود در مجمع عمومی بنحویکه سرجان کدمن هم گفته بود ارزش و تأثیری قائل نبوده در صورتیکه ماده ۱۵ قرارداد وظایف سنگینی را بعهده کمیسر نفت محول میدارد و صریحاً میتوان گفت که بعد از تمدید قرارداد هم تا امروز هیچوقت کمیسرهای نفت وظیفه خود را انجام نداده اند و اداره امتیازات و معادن هم مانند کمیسر نفت اداره تشریفاتی بیش نبوده والا لازم بود نسبت به تخلفاتی که کمپانی از سال ۱۹۳۲ تاکنون نسبت باجرای مواد همین قرارداد شوم مجدد نموده مورد مسئولیت قرار گیرد تا امروز که اساس قضیه مورد مذاکره واقع شده پرونده های کافی و کامل موجود بوده و در دسترس مشاورین قرارداده میشد.

نکته دیگر یک بهیتر ایجاد تأسف میکند آنستکه هیئت مستشاری وزیر دارائی فعلی را رئیس سابق و اسبق اداره امتیازات و کمیسر نفت و معاون او تشکیل میدهند و البته چنانچه آقایان علاقه و تخصصی در امور نفت میداشتند کار ما بوضع فعلی نمیرسید.

۵- کیفیت رسیدگی بمحاسبات شرکت

طبق مندرجات امتیازنامه ثانوی دولت ایران حق رسیدگی و کنترل در محاسبات کمپانی دارد تا بتواند حقوق ملت ایران را حفظ کند.

آیا از این حق استفاده میشود؟ البته هر فرد ایرانی انتظار دارد که یکی از لایقترین و علاقمندترین افراد ایرانی از طرف دولت ایران انتخاب گردیده و بمحاسبات شرکت نفت رسیدگی کند ولی بسیار متأسفم که بخوانندگان محترم عرض کنم تا این اواخر که نگارنده اطلاع داشتم محاسب دولت ایران در شرکت نفت یکفرا انگلیسی بنام «رابرتس» بوده.

این انگلیسی جنتلمن بنام محاسب دولت ایران حقوق گزاف از دولت ایران میگردد و سالی ۶ الی ۸ ماه در لندن زندگی می کند.

در سال ۱۹۲۵ که یکی از دوستان من ناصر فیلی معاون آقای رابرتس را در آبادان ملاقات کرد و از کیفیت کنترل محاسبات و نحوه عمل سؤال نمود آقای فیلی چنین جوابداد: وقتی که شما می بینید محاسبات دولت ایران و رسیدگی کننده بحساب کمپانی نفت انگلیس و ایران یکفرا انگلیسی است چه انتظاری برای صحت ارقام و یا دقت در کنترل و حساب دارید.

در سال ۱۹۲۰ مأمور مذاکره از طرف دولت ایران با کمپانی نفت ارمیتاژ اسمیت مستشار معرفی شده از دولت انگلیس میشود. و مأمور رسیدگی بحساب و روشن کردن تخلفات کمپانی (مکلین تاک) تبعه انگلیس میگردد. بعد از تجدید امتیاز مأمور رسیدگی بمحاسبات کمپانی (رابرتس) میشود و در اینموقع که مذاکره اساسی درباره نفت شروع شده، مستشاران دولت کمیسر نفت و معاون او قرار میگیرند. باین نحوه عمل چه باید گفت نمیدانم!!

در این ایام که موضوع نفت نقل محافل سیاسی و اقتصادی کشور است گفته میشود که ممکن است میزان عواید دولت ایران بیشتر گردد مثلاً صدی بیست از منافع خالص که در امتیازنامه اخیر قید شده صدی چهل یا

بیشتر تبدیل گردد. گذشته از اشکالات اساسی دیگر که در باب محاسبات کمپانی نفت موجود است و بعداً هر یک در جای خود تذکر داده خواهد شد اصولاً وقتی که کمیسر نفت با جلب نظر کمپانی انتخاب گردد و او هم کوچکترین وظیفه را انجام ندهد و محاسب دولت ایران یک نفر انگلیسی باشد بحسابی که از طرف کمپانی برای تعیین عواید دولت ایران داده میشود و یا به کنترلی که از طرف محاسب بعمل می آید چه اعتمادی میتوان داشت با این کیفیت هر قدر هم بخواهند میتوانند صورت ظاهر حق الامتیاز و عواید دولت را بالا ببرند اما عمل و نتیجه چه خواهد شد؟

نتیجه و عمل همانست که ملت ایران بچشم خود می بیند طلای سیاه مانند سیل از کشور او خارج و بانگلستان سرازیر گردیده و این ملت بدبخت در اثر داشتن همین ثروت سرشار در بدترین وضع سیاسی و اقتصادی بسر میرود.

۶- منافع خالص کمپانی

طبق بند (ب) از ماده ۱۰ قرارداد جدید کمپانی مکلف است که پس از وضع ۶۷۱/۲۵۰ لیره بیست درصد از منافی را که بصاحبان سهام عادی کمپانی نفت توزیع می نماید به دولت ایران بپردازد. و در بند (ج) همان ماده قید شده است که مجموع مبالغی که کمپانی برای هر سال بموجب جزء الف (حق الامتیاز سالیانه) و جزء (ب) (بیست درصد از منافع) باید بدولت ایران بپردازد نباید کمتر از ۷۵۰/۰۰۰ لیره استرلینگ باشد.

صرفنظر از اعتراضات و ایرادات موجهی که جناب آقای دکتر مصدق در نطق خود نسبت به حداقل تعیین شده نمودند که عیناً قسمت مزبور از نطق معزی الیه درج گردید اصولاً چنین بنظر میرسد که دولت امضاء کننده این قرارداد قادر نبوده و یا نمیخواست قوه ممیزه خود را بکار انداخته و بگزارش ارمیتاژ اسمیت مراجعه نموده ببیند که یک نفر مستشار انگلیسی صریحاً اعلام میدارد که کمپانی حاضر است برای استخراج هر یک تن پنج شلینگ

کارسازی دارد و با این وصف دولت وقت فقط به دلخوشی تعیین حداقل که پیشرفت صنعت نفت و کثرت میزان استخراج بخوبی نشان میداد که حداقل تعیین شده ناچیز و بیمقدار است با سهولت و آسانی پنج شلینگ را بچهار شلینگ تبدیل کرده و با در نظر گرفتن حداقل استخراج سنوات اخیر که در حدود ۲۲ میلیون شلینگ مابه‌التفاوت در ۵ شلینگ به چهار شلینگ که مساوی پانصد و پنجاه هزار لیره است ضرر عمدی به ملت ایران زده‌اند.

نکته مهم دیگری که مأمورین دولت در موقع تنظیم قرارداد از آن غفلت نموده‌اند آنستکه در بند (ب) ماده ۱۰ صدی بیست از سودی که بصاحبان سهام عادی پس از وضع ۶۷۱۲۵۰ لیره داده میشود متعلق حق ایران شناخته شده و دولت وقت نخواست یا نتوانست متوجه این نکته شود که مقیاس منافع کمپانی آن نیست که بصاحبان سهام داده میشود. زیرا قرارداد نامبرده تقریباً ۱۴ سال پس از جنگ بین‌المللی اول تنظیم و امضاء شده و رجال کشور قطعاً متوجه شده‌اند که در زمان جنگ اصل مالکیت از هر حیث در کشور انگلیس منتفی می‌شود طبق قانون خاص زمان جنگ دارائی منقول و غیرمنقول اشخاص در اختیار دولت قرار میگیرد و از همین نظر بود که در زمان جنگ اخیر هم مالیات بر عایدات به ۸۰ درصد ترقی کرده است و نسبت به ۲۰ درصد نیز دولت باندازه اعاشه روزانه صاحبان سهام بآنها داده و بقیه را بعنوان وام ملی در اختیار خود میگرفت و بنابراین سهمی را که کمپانی نفت جنوب و سایر شرکتهای بصاحبان سهام عادی میدادند بسیار ناچیز و غیرقابل ذکر بود و متأسفانه دولت با توجه به این نکات معذک به جای اینکه مقیاس ۲۰ درصد را مطلق منافع کمپانی قرار دهد مقیاس را میزان قابل تأدیه بصاحبان سهام عادی قرار داده.

نتیجه این امر چه شد

از نتیجه این امر در زمان جنگ و مالیات ۸۰ درصد اطلاع دقیقی ندارم ولی بیلان سال ۱۹۴۷ را که در دست است ذیلاً نقل میکنم:

۱- حقوق دولت ایران برای سال ۱۹۴۷ براساس ۱۸/۳۲۸/۶۹۲ تن جمع صادرات فروش شرکت نفت بترتیب زیر محاسبه شده است.

اصل حق الامتیاز از قرار هر تن ۴ شلینگ ۰-۸-۳۸۷۳۸/۶۶۵/۳ لیره

تفاوت بهاء طلا نسبت بمبلغ فوق ۰-۱۱-۱۲۳/۵۹۶/۱ لیره

اصل مالیات از قرار هر تن ۹ پنس

برای شش میلیون تن اول و شش پنس برای بقیه ۰-۶-۲۱۷/۳۰۸ لیره

تفاوت بهای طلا نسبت بمبلغ فوق ۰-۱۴-۱۷۱/۲۳۲ لیره

حصه دولت از سود توزیع شده بصاحبان سهام ۰۰۰/۰۷۴/۱ لیره

جمع ۱۱-۱۲۵/۰۱۹/۷۱۰ لیره

تفاوت بهای طلا بطوریکه در متن ذکر شده مورد اختلاف بین دولت و شرکت میباشد.

۲- این مبلغ طبق حساب سود و زیان شرکت برای سال ۱۹۴۷ بترتیب زیر محاسبه شده است:

سود قابل توزیع ۱۸/۵۶۴/۸۵۷ لیره

مالیات دولت انگلستان ۱۵/۲۶۶/۶۶۵ لیره

حقوق دولت ایران ۷/۱۰۱/۲۵۱ لیره

جمع ۴۰/۹۳۲/۷۷۳ لیره

با ملاحظه شرح فوق معلوم شد که کمپانی نفت در سال هزار و نهصد

و چهل و هفت ۱۸/۵۶۴/۸۵۷ لیره سود قابل توزیع داشته و ۱۵/۲۶۶/۶۶۵

لیره بابت مالیات پرداخته که جمع دو قلم مزبور با ۱/۰۷۴/۰۰۰ لیره که

بعنوان سود به دولت ایران داده شده ۳۴/۸۸۵/۵۱۲ لیره میشود که پس از

وضع ۶۷۱/۲۵۰ لیره مقرر در بند (ب) از ماده ده ۳۴/۲۱۴/۲۶۲ لیره باقی

میمانند که ۲۰ درصد مبلغ مزبور (برفرض اینکه منافع خالص کمپانی فقط

مبلغ نامبرده باشد) در حدود ۶ میلیون و چهل هزار لیره میگردد در صورتیکه

کمپانی نفت جنوب بابت عوائد مقرر در بند (ب) در سال نامبرده در حدود

یک میلیون لیره پرداخته است و مابه‌التفاوت آن که تقریباً پنج میلیون لیره بوده نپرداخته و این مبلغ ضرر فاحشی است که بخزانه دولت رسیده است. نویسنده یقین دارد که کمپانی نفت دفاع میکند که بند (ب) ناظر بر تأدیه ۲۰ درصد بمیزانی که بصاحبان سهام عادی داده میشود میباشد و قهری است منافی که بصاحبان سهام عادی داده میشود پس از وضع مالیات به دولت انگلستان است. ولی جان کلام در اینجا است که شرکتی که در ایران تشکیل میشود باید از هر حیث تابع مقررات این کشور باشد و مالیات و عوارض قانونی کشور را پردازد نه اینکه باستناد فسمت اخیر ماده ۱۰ از تأدیه مالیات قانونی به دولت ایران امتناع ورزیده بلکه مالیات بردرآمد را به دولت انگلستان پرداخته و تأسف آورتر آنکه سود و یژه دولت ایران پس از وضع مالیات بدولت انگلستان تعیین و تأدیه گردد و نتیجه باینجا منتهی نشود که شرکت تشکیل شده در ایران برای استخراج معادن این کشور مالیات خود را بدولت انگلستان پردازد و خلاصه دولت ایران نیز از سود حاصله از شرکت با حساب دقیقی که فوقاً بطور روشن و واضح بیان گردید پنج میلیون لیره مالیات بر عایدات بدولت انگلستان بدهد.

بنده نمیتوانم هیچ گونه منطق و استدلالی ولو ظاهری و سطحی هم باشد برای خداوندان نفت و ساکنین سواحل رود تایمز پیدا کنم — جز همان حکایت معروف نویسنده مشهور فرانسوی (لافونتن) و داستان گرگ و بره و غلبه و استیلا و زورگوئی قوی بر ضعیف.

در هر حال تبدیل ۵ شلینگ از هر تن نفت استخراجی به ۴ شلینگ در سالهای اخیر منتهی به پانصد و پنجاه هزار لیره خسارت و سوء تفسیر کمپانی از بند (ب) ماده ۱۰ — فقط در سال ۱۹۴۷ منجر به پنج میلیون ضرر بخزانه کشور گردید. مسئول این خسارات جبران‌ناپذیر کیست نمیدانم!!

آیا مأمورین مذاکره درباره نفت و مستشاران آقای گلشائیان وزیر دارائی نماینده تام‌الاختیار دولت وارد در این مباحث شده و پیاس وظیفه‌ایکه

در برابر ملت ایران و نسلهای آینده کشور دارند مصالح عمومی را بر منافع و حفظ موقعیت‌های شخصی ترجیح داده معایب و مضار قرارداد مخصوصاً سوءتفسیر و اعمال بی‌رویه کمپانی را روشن کرده و بفکر چاره اساسی که بحال این ملت ستمدیده مفید باشد خواهند بود یا خیر؟

۷- چگونه ۵۲ درصد دارائی شرکت را از دست دادیم؟

در امتیاز مجددی که در سال ۱۳۱۲ بکمپانی نفت داده شده تنظیم کنندگان مواد امتیازنامه بهیچ نحو مندرجات قسمت اخیر فصل ۱۴ امتیازنامه داری را در نظر نگرفته‌اند تا اینکه امتیازنامه بکیفیتی تنظیم گردید که بنظر خوانندگان رسیده و مثل آن است که کمپانی یا شرکتی ابتداء بساکن امتیازی درخواست نموده و دولت نیز آن امتیاز را طبق مواد معینه به آن شرکت واگذار کرده و چنانچه قسمت اخیر ماده ۱۴ قرارداد داری مورد توجه دولت وقت و وزیردارائی وقت قرار میگرفت هرگز امتیازنامه اخیر که نکته اساسی در آن فراموش شده تنظیم نمیشد.

قسمت اخیر فصل ۱۴ امتیازنامه جهت اطلاع خوانندگان مجدداً درج می‌گردد.

«بعد از انقضاء مدت معینه این امتیاز تمام اسباب و ابنیه و ادوات موجوده شرکت بجهت استخراج و انتفاع معادن متعلق بدولت علیه خواهد بود. شرکت حق هیچگونه غرامت از این بابت نخواهد داشت.»

برای اینکه مطلبی که فعلاً لازم است تذکر داده شود بیشتر روشن گردد ناچار از دادن توضیحی می‌باشیم تا خوانندگان بهتر حقیقت امر و مضار قرارداد جدید را درک فرمایند.

اخیراً در تهران معمول شده است که صاحبان اراضی و یا متولیان موقوفات اراضی و یا ملک موقوفه را به شخص یا شرکتی برای حداکثر مدت ده سال واگذار میکنند که طرف قرارداد طبق نقشه‌ایکه بامضای طرفین میرسد بنا و ساختمان مهمی ایجاد نموده و تا مدت ده سال از آن بنا استفاده کرده و

بعد از انقضای مدت مزبور بنای ساخته شده طبق قرارداد را کلاً بصاحب ملک واگذار نمایند و صاحب زمین علاوه از تملک و تصاحب ابنیه ساخته شده برای تمام مدت قرارداد نیز از سازنده بنا مال الاجاره دریافت می کند و البته مال الاجاره ای را که صاحب ملک دریافت می کند متناسب با بنای ساخته شده نیست ولی صاحب ملک بامید تملک بنای ایجاد شده در ملک او بنفع کم قناعت نموده تا در آخر مدت تمام بنا را تصرف و تملک کرده و حداکثر بهره برداری را بنماید و سازنده بنا نیز در این معامله سود سرشاری میبرد زیرا هزینه ای که برای ساختمان بنا می کند در مدت ده سال استهلاک نموده و هر سال به نسبت یک دهم از هزینه ای که برای ساختمان نموده بدست آورده و بالتبیین در آخر مدت ده سال کلیه هزینه ساختمان استهلاک شده و مال الاجاره ناچیز مالک را نیز پرداخته و از سودیکه ممکن بود بانکها برای سرمایه او بدهند بمراتب بیشتر استفاده کرده است.

با توجه بجریان معروض و معاملات روزانه برای هرکس که مختصر دقتی کند روشن می شود که واگذار کننده اراضی در هر سال به نسبت مدت قرارداد مالک قسمتی از ابنیه و ساختمان می گردد و با مرور زمان بتدریج مالکیت صاحب زمین بیشتر شده و علقه مالکیت سازنده بنا کمتر می گردد. با توضیح نامبرده توجه باین نکته ضروری است که مدت امتیاز داری ۶۰ سال بوده و در سال ۱۹۶۱ مدت امتیاز مزبور منقضی می گردید و بالتبیین در سال ۱۹۶۱ کلیه اسباب و ادوات و ابنیه موجوده و ماشین آلات و غیره متعلق به ایران میشده و با در نظر گرفتن اصل اساسی ذکر شده در بالا که از هیچ حیث قابل خدشه نیست در سال ۱۹۳۲ که ۳۱ سال از مدت امتیازنامه داری منقضی شده بود سی و یک شصتم یا تقریباً معادل پنجاه و دو صدم از کلیه ادوات و اسباب و ابنیه و سایر لوازم کمپانی نفت متعلق به دولت ایران بوده و در آن تاریخ کمپانی فقط مالک چهل و هشت درصد از لوازم و ماشین آلات و اموال منقول و غیر منقول بوده است که در انقضای مدت ۲۹

سال دیگر یعنی ۱۹۶۱ آن ۴۸ درصد نیز متعلق بدولت ایران میشد و بنابراین تنظیم کنندگان قرارداد می بایستی متوجه باشند که در سال ۱۹۳۲ دولت ایران علاوه از مالکیت کلیه معادن و بنادر و مجاری و غیره مالک پناه و دو درصد تمام اموال منقول و غیر منقول متعلق بکمپانی نفت بوده و چنانچه استیفاء حقوق ملت ایران منظور نظر میبود حتمی و ضروری بود که علاوه از تعیین حقوق مربوط بحق الامتیاز و مالیات و عوارض و غیره ۵۲ درصد کلیه دارائی شرکت نفت ارزیابی میشد و در صورتیکه کمپانی مایل بتمدید میبود یا بهاء واقعی تمام ۵۲ درصد را نقداً بدولت ایران میپرداخت و یا اینکه در قرارداد تصریح میشد در انقضاء سال ۱۹۶۱ کلیه دارائی منقول و غیر منقول متعلق بدولت ایران است و کمپانی نفت از تاریخ انقضاء قرارداد داری از جهت اینکه هیچگونه مالکیتی در دارائی منقول و غیر منقول موجوده تا آن تاریخ ندارد.

از تاریخ نامبرده رابطه مالی کمپانی با دولت ایران مثل رابطه یک مستأجر نسبت به موجر درباره پنا و ساختمانی است که از هر حیث خاتمه یافته و بایستی مستأجر مال الاجاره کامل مالک را بپردازد که در آنصورت طبق معمول هیچوقت برای مستأجر سودی بیش از ده درصد منظور نمیگردد و البته بعد از سال ۱۹۶۱ چنانچه هزینه اساسی لازم میبود یعنی ایجاد ساختمانهای جدید یا ورود ماشین آلات مهم آن هزینه بعهد دولت ایران بود و در هر حال رابطه امتیاز دهنده و امتیاز گیرنده بکیفیت مقرر در مواد امتیازنامه که سود حاصله امتیاز دهنده ناچیز و منافع امتیاز گیرنده سرشار است در انقضاء سال ۱۹۶۱ بکلی منقطع میشد.

نکته ای که اینک بعرض رسید یک موضوع غامض و پیچیده ای نیست. یک مسئله ساده و یک امر روشنی است که همه روزه در تمام دنیا بین افراد ساری و جاری است و دولت وقت در موقع تنظیم قرارداد از توجه باین نکته مهم غفلت کرده و صریحاً میتوان گفت با تمدید امتیاز و عدم

تعرض به نکته ۵۲ درصد کلیه دارائی شرکت نفت را که در آن تاریخ متعلق بملت ایران بوده و ملت ایران بامید تملک آن در مدت سی و یک سال منقضی شده تا آن تاریخ بیش از مبلغ ناچیزی نگرفته برایگان از دست داده است.

جناب آقای دکتر مصدق در نطق مشروحی که در دوره چهاردهم در باب تجدید امتیاز نموده اند و ما قسمتی از آن را قبلاً درج کردیم حساب خسارت منافع حاصله از تاریخ ۱۹۶۱ تا ۱۹۹۱ را فرموده و جمع این خسارت را بر فرض اینکه درآمد نفت جنوب بمیزان حداقل در نظر گرفته شود ۱۲۸ میلیون لیره انگلیسی از قرار هر لیره ۱۲۸ ریال ۱۶/۱۲۸/۰۰۰/۰۰۰ ریال تعیین فرموده اند و البته چنانچه متوجه مالکیت دولت ایران در ۵۲ درصد کلیه دارائی شرکت میشدند و بهاء آنها نیز تعیین میکردند آنوقت معلوم میشد که خسارت و ضرر حاصله از تمديد چه مبلغ سرسام آوری را تشکیل میدهد.

اینک که مذاکرات مجدد در جریان است و متخصصین حقوقی از فرانسه دعوت شده اند ضروری و لازم است که نماینده تام الاختیار دولت نسبت به این نکته اساسی نیز مستشاران دعوت شده را در جریان گذارده و با جلب نظر آنان و روشن کردن زیانهای حاصله از تمديد در آینده حق ملت گرسنه و پریشان ایران از این حیث نیز حفظ شده و نگذارند بیش از این خداوندان نفت حقوق مسلمه ملت ایران را به بهانه های مختلف غصب نموده و این ملت در اثر فقر اقتصادی در بدترین وضع بهداشتی و فرهنگی زندگی کند.

۸- سود توزیع شده بصاحبان سهام

شرکت نفت ایران و انگلیس در بیلانهاییکه سالیانه بمجمع عمومی میدهد مبلغی بعنوان سود قابل توزیع تعیین می کند مثلاً در سال ۱۹۴۷ که ما بیلان آنها قبلاً منتشر نموده ایم سود قابل توزیع ۱۸/۵۶۴/۸۵۷ لیره تعیین گردیده و اعتراضاتیکه بر نحوه عمل یعنی دادن سهم دولت ایران از سود قابل

توزیع نه از کل درآمد کمپانی وارد بود اجمالاً ذکر نمودیم و حالا باید دید آیا راستی سود حقیقی قابل توزیع کمپانی در سال ۱۹۴۷ همین مبلغ بوده یا خیر و بر فرض محال که سود واقعی صاحبان سهام بیش از مبلغ ۱۸ میلیون لیره نبوده آیا طبق بند (ب) از ماده ۱۰ امتیازنامه ۲۰ درصد از سود قابل توزیع بملت ایران داده شده است یا خیر؟

ما در فصول آینده روشن می کنیم که قسمتی از هزینه هائی را که کمپانی نفت در ستون خرج وارد میکند غیر مرتبط بعمل بهره برداری نفت میباشد و بخرج گذاشتن آن هزینه ها در کمپانی نفت تضييع حق ملت و دولت ایران بمیزان ۲۰ درصد از سود حاصله است ولی فعلاً دو نکته بیشتر را نمیخواهیم تذکر دهیم یکی اینکه در هر حال سود قابل توزیع مبلغ تعیین شده در بیلان نیست و دوم اینکه ۲۰ درصد همین مبلغ تعیین شده را نیز بدولت ایران نمی پردازند.

اما در باب اینکه سود قابل توزیع شرکت نفت بیش از مبلغ تعیین شده در بیلان ۱۹۴۷ بوده چند سطر از مجله «فرتون» که بحث دقیقی نسبت به درآمد شرکتهای نفت در سالهای اخیر نموده مینگاریم. مجله نامبرده مینویسد:

«در ظرف ۲ سال گذشته مؤسسات نفت در دنیا مواجه با عایدات گزافی شده است که در دوره معاصر بیسابقه میباشد و در سال ۱۹۴۷ با وجود اینکه در مدت نیمه اول سال هنوز محصول شرکتهای تحت کنترل و تأثیر اداره تثبیت قیمتهای آمریکای بود صنعت نفت در مقایسه تمام ادوار گذشته یک اضافه درآمد خالصی معادل ۱۰۰۰ میلیون دلار نشان داد.

(این رقم مجموع کل منافع خالص پس از وضع مالیات است)... و در سال ۱۹۴۷ برعاید نامبرده ۶۰۰ میلیون دلار اضافه شده و در سال ۱۹۴۸ درآمدها با کمک ۲۳ درصد ازدیاد قیمت نفت خام در حال صعود با آسمان میباشد.

در ربع اول سال سهام شرکت «آتلانتیک رفانیک» در حدود ۲۰۰ درصد نسبت بهمین مدت در سال گذشته ترقی کرده بود... انتظار میرود در سال جاری درآمد کل در حدود ۷۵ درصد اضافه شده و در واقع با رقمی که بیش از دو هزار میلیون دلار است سربه کهکشان بزند.

صنعت نفت بیش از هر زمانی در تاریخ وجودش روبه ازدیاد و افزایش است و در این ایام بطور متوسط در حدود روزی شش میلیون باریل یعنی یک میلیون باریل حداکثر تهیه نفت در زمان جنگ و دوبرابر تهیه نفت در قبل از جنگ استخراج میگردد مع الوصف این جریان عظیم نفت بزحمت احتیاجات دنیا را تأمین میکند... بازار خرید و فروش سهام نفت با آن خاصیت غریزه‌ای که دارد همه را متوجه این نکته می کند که صنعت نفت در ابتدای این قرن نسبتاً محدود بوده و حال با ۲۰ هزار میلیون دلار دومین صنعت امریکا از حیث سرمایه شده است بطوریکه در مقابل عظمتش ممکن است صنعت کاملی از قبیل هواپیمائی بکلی از نظر محو گردد. یک سلسله تحولات بزرگ اساسی در جریان میباشد. هیجان و آشفتگی بیش از این بوده و تعبیرات و تحولات نیز تازه‌تر از آنستکه کسانی که در خارج از این صنعت هستند بدانند که اصل این واقعه چیست. و حقیقت امر این است که این صناعت از حیث توسعه درآمد و تدابیر فنی بطرف سطح تازه و بالاتری میرود عده قلیلی هستند که خیلی با احتیاط صحبت از یک سطح جدید میکنند ولی تحولات صنعت نفت بعد از جنگ بقدری سریع و تغییرات آن بحدی از پایه و اساس بوده که آنرا میتوان یک تغییر اساسی در اقتصاد نفت دانست.»

شرحی که عیناً از مجله «فرتون» نقل گردیده که درآمد شرکت‌های نفت را ذکر کرده است روشن میکند که بعد از جنگ سود و یژه شرکت‌های نفت چه ارقام درشتی را تشکیل میدهد و با ازدیاد روزافزون نفت استخراج شده و ترقی قیمت و کثرت بازار معلوم است که سود واقعی کمپانی نفت ایران و انگلیس

نیز بمراتب بیشتر از بیلانی است که بمجمع عمومی میدهند مخصوصاً وقتی این نکته را در نظر بگیریم که مزد کارگر در کشورهای مختلف امریکا چندین برابر مزد کارگر در ایران است و بعلاوه هیچ کشور امتیاز دهنده‌ای این اندازه بی در و دروازه نیست که هر مقدار جنس و مال التجاره که شرکت نفت بخواهد وارد یک بازار مهم مشرق بنماید و بعنوان لوازم فنی بهره‌برداری عوارض گمرکی و سایر حقوق دولت را پرداخته و بنام داشتن امتیاز نفت یک کشوری را میدان تاخت و تاز اقتصادی خود قرار دهد و بالاخره منظور اصلی خداوندان نفت که (کارگر ارزان باشد) در این کشور بیش از هر جا بدست آید آن وقت معلوم میشود که درآمد شرکت نفت جنوب به نسبت سرمایه‌ای که بکار انداخته چندین برابر درآمد از سود و یژه و ناویژه شرکتهای نفت امریکا است و بهیچ نحو بیلانی که برای تعیین سود قابل توزیع و بالنتیجه تعیین سودی که طبق بند (ب). از ماده ۱۰ باید بدولت ایران کارسازی شود قابل اعتماد نیست.

چنانچه فوقاً تذکر دادیم برفرض محال بصحت ارقام بیان و تحقق باین که سود قابل توزیع بصاحبان سهام در سال ۱۹۴۷ بالغ بر ۸۵۷/۵۶۴/۱۸ لییره بوده میبایستی طبق بند نامبرده پس از وضع ۲۵۰/۶۷۱ لییره نسبت به بقیه ۲۰ درصد به دولت ایران کارسازی شود که ۲۰ درصد ۸۵۷/۵۶۴/۱۸ لییره پس از وضع ۲۵۰/۶۷۱ لییره ۷۲۱/۵۷۸/۳ لییره می گردد در صورتی که طبق خلاصه بیلانی که در جزوه سخنرانی انتشار یافته از طرف آقای دکتر حسین پیرنیا رئیس اداره امتیازات و معادن نفت منتشر گردیده در سال ۱۹۴۷ از بابت بند (ب) ماده ۱۰ بعنوان ۲۰ درصد سود توزیع شده بصاحبان سهام فقط ۰۰۰/۰۷۴/۱ لییره به دولت ایران داده شده و مابه التفاوت مبلغ تأدیه شده به دولت ایران بابت ۲۰ درصد سود توزیع شده بصاحبان سهام با ۲۰ درصد حقیقی همین ۱۸ میلیون تعیین شده ۷۲۱/۵۰۴/۲ لییره می باشد و نمی دانم اداره امتیازات که بیان نامبرده از طرف رئیس آن اداره منتشر

گرفته چگونگی باین حساب ساده توجه نکرده است. آیا بند (ب) از ماده ۱۰ را که با تفسیر و تعبیر کمپانی صد درصد بضرر دولت ایران است نخوانده و یا اینکه یک عمل ساده تفریق $۶۷۱/۲۵۰$ لیره از $۱۸/۵۶۴/۸۵۷$ لیره و تقسیم باقیمانده به ۵ که ۲۰ درصد باشد نتوانسته است انجام دهد و یا نخواست است بوظیفه خود عمل کرده تا بالنتیجه خسارت حاصله دولت ایران طبق همین بیلان $۷۱۱/۵۰۴/۲$ لیره گردد. و البته انتظار میرود که در این موقع بدو به تمام بیلانهای سنوات گذشته یعنی از سال ۱۹۳۲ تا امروز رسیدگی دقیق شده و آنچه را که حقوق حقه دولت ایران بوده از کمپانی دریافت و در آتیه مراقبت شود که ذخایر تحت الارضی این ملت پریشان باین سهولت و رایگان به جیب سرمایه داران انگلیسی نرفته و ملت ایران بیش از این در فقر و مسکنت زندگی نکند.

۹- وجود تعداد زیادی از کارمندان خارجی برخلاف ماده ۱۶ قرارداد است برای اینکه خوانندگان بخوبی باین اعتراض توجه نمایند اینک قسمتی از ماده ۱۶ قرارداد عیناً درج میگردد^۱:

ماده شانزدهم- طرفین قرارداد تصدیق دارند و قبول مینمایند که اصلی که مدار اجراء این قرارداد میباشد آنست که در منافع طرفین حفظ حد اعلائی منتج بودن و صرفه جوئی در اداره و عملیات کمپانی در ایران ضرورت دارد.

بند ۲ از ماده ۱۶- مسلم است که کمپانی صنعتگران و مستخدمین

۱- ۸ فقره از اعتراضات که قبلاً بنظر خوانندگان رسید در موقعی تنظیم و در روزنامه انتشار یافت که هنوز کمیسیون مخصوص مربوط به نفت تشکیل نشده بود و پروفیسور ژیدل و همراهانش بایران نیامده بودند و بدین جهت ضمن بیان آن اعتراضات هیچگونه اشاره بجلب توجه کمیسیون مخصوص و مشاورین دعوت شده نگردید ولی در موقع تدوین اعتراض نهم، کمیسیون مخصوص تشکیل شد و از این تاریخ است که در موقع ذکر اعتراضات تذکر لازم و مفید به کمیسیون و وزارت دارائی و مشاورین دولت ضمن ذکر اعتراض داده شده است.

فنی و تجاری خود را باندازه‌ای که اشخاص ذیصلاحیت و با تجربه در ایران یافت شود از اتباع ایران انتخاب خواهد کرد و این نیز مسلم است که مستخدمین غیرفنی کمپانی منحصرأً از اتباع ایران خواهد بود.»
حالا باید دید این شرایط تا چه اندازه اجراء شده و میشود.

طبق مندرجات صفحه ۵ جزوه‌ای را که شرکت نفت تحت عنوان «شرحی در باره اقداماتی که شرکت سهامی نفت انگلیس و ایران در مورد امور اجتماعی و رفاه کارکنان خود در ایران معمول داشته است» در اواخر سال ۱۹۴۶ تعداد کارکنان شرکت بالغ بر ۶۵ هزار نفر بودند ولی اینک طبق اطلاعات اجمالی که در دست است عده کارگران شرکت در نقاط مختلف خوزستان از آبادان و هفت گل - مسجد سلیمان - آغاچاری - پازنان - لالی - بندر معشور - گچ ساران - دارخوین - کوت عبدالله در حدود هشتاد هزار نفر میباشند و عده کارمندان شرکت نفت اعم از اداری و فنی و پزشکی و غیره در حدود هشت هزار نفر هستند که از هشت هزار نفر کارمند در حدود نصف آن ایرانی و نصف دیگر انگلیسی و هندی^۱ می باشند که البته کارمندان هندی خیلی کمتر از کارمندان انگلیسی هستند و از این عده چهار هزار نفر ایرانی هم هیچ یک دارای مشاغل حساس نمی باشند...»

فاتح در کتاب پنجاه سال نفت ایران موقعیت ایران قبل از الغای امتیاز داری می نویسد:

«... قبل از الغای امتیاز داری دولت ایران موقعیت فوق العاده مستحکمی در قبال شرکت داشت که متأسفانه زمامدار وقت آنرا کاملاً درک نکرده بود و اگر بآن پی برده بود میتواندست بدون ایجاد جنجال و هیاهو استیفای حق ایران را بنماید. موقعیت و دلایل مشروع و مستدل آن برای احقاق حق خود در آن موقع بشرح زیر بود.

۱- خسارت وارده بدولت ایران در نتیجه فروش نفت ارزان از طرف شرکت بدولت انگلیس یکی از ادعاهای مشروح و دنیا پسندی بود که در هر جایی طرح میشد بمحکومیت شرکت و پرداخت خسارت منتهی میگردد.

۲- در امتیازنامه داری حق الامتیاز از روی مبنای شانزده درصد از درآمد خالص بدون هیچ قید و شرطی بایستی وصول گردد و بعبارت دیگر دولت ایران در عواید شرکت سهام بود و بالطبع حق داشت که مانع حساب سازی و هزینه های غیرمشروع شود. دولت میتوانست سهام بودن در منافع را وسیله قرار داده و در اقلام خرج شرکت نظارت کامل برقرار کند و مدعی شود که کلیه درآمد بدون هیچ کم و کسری بابت ذخیره یا پرداخت سود قروض و یا عناوین دیگر (به نسبت شانزده درصد متعلق بایران و هشتاد و چهار درصد متعلق بشرکت) بین طرفین تقسیم گردد. دامنه اعمال نظر در اینکار بحدی وسیع بود که ممکن بود مشکلات بسیاری را برای شرکت فراهم نماید و شرکت را وادار باین کند که تقاضای مشروع دولت را بسهولت بپذیرد.

۳- امتیازنامه داری شرکت نفت را از پرداخت مالیات بردرآمد و مالیات های مشابه آن بهیچ وجه معاف نکرده بود زیرا ماده هفت آن امتیاز فقط اراضی را که شرکت استملاک کرده و محصولاتش را که بخارج صادر میکرد و اثاثیه ای را که برای عملیات خود بایران وارد می نمود از پرداخت مالیات معاف کرده بود. بنابراین دولت میتوانست بسهولت مالیات بردرآمد متناسبی از شرکت علاوه بر حق الامتیاز وصول نماید و جای هیچگونه اعتراض قانونی برای شرکت موجود نبود.

۴- دولت میتوانست بوسیله وضع قوانین مخصوصی که متناقض با امتیاز داری نباشد هر سال عواید هنگفت دیگری از شرکت بدست آورد و برای تأیید این نکته شرح زیر را از نطق لرد کدمن که در مجمع سالیانه شرکت پس از عقد قرارداد ۱۹۳۳ ایراد کرده است شاهد می آوریم:

«ما بفوریت احتیاج داشتیم که در مورد مالیات بر درآمد ایران و سایر قوانین مربوط به پول و ارز و گمرک و عوارض داخلی و تعادل بازرگانی وضع ثابتی برقرار نمائیم و نسبت بهر یک از آنها حدود و مشخصاتی تنظیم نمائیم زیرا تمام قوانین مزبور موجب تهدید بوده و اختلافاتی را بوجود می آورد».

از بیان فوق بخوبی واضح است که اولیای شرکت کاملاً بمخاطراتی که در پیش داشتند توجه داشته و از عقد قرارداد ۱۹۳۳ که همه آنها را مرتفع میکرد چه اندازه خرسند بودند.

۵- دولت میتواند اجرای کامل تعهدات شرکت را در باره افزایش مستخدمین ایرانی تقاضا کرده و بوسیله وضع قوانین مخصوصه بیمه کارگران و کارمندان- افزایش حقوق آنها- ایجاد مسکن و خانه و وسایل آسایش آنها را تأمین نماید بدون اینکه قوانین مزبور معارض با مواد امتیازنامه باشد.

از طرفی بی اطلاعی توأم با غرور و از طرف دیگر وحشت از استیفای حق بوسیله طریق مشروع که همان حکمیت باشد موجب شد تصمیمی گرفته شود که بالمال بضرر کشور تمام گشت راه عاقلانه این بود که دولت در آنوقت بفوریت شرکت را دعوت بحکمیت کند و دعاوی مشروع خود را با نظر متخصصین و خبرگان تنظیم نموده و طرح نماید. هیچ تردیدی نیست که اگر این کار شده بود دولت فائق شده و شرکت تسلیم نظریات دولت میگشت و اگر دولت انگلیس میخواست بحمایت شرکت اقدام نماید دولت ایران قادر بود که بجامعه ملل رجوع نموده و از این کار جلوگیری نماید.

نویسنده بخوبی ناظر بود که شرکت چه اندازه از ارجاع بحکمیت وحشت داشت و چه توفیق مهمی چنین عملی برای دولت ایران میتواند داشته باشد و از روی کمال اطمینان میتوانم بگویم که اگر چنین کاری شده بود کامیابی ایران و استیفای حق آن بطور قطع تأمین گشته بود.»

مسئله ای که بیش از همه جلب توجه می کند و نکته ابهام و یا معما

است، اینست که مقارن انعقاد قرارداد ۱۹۳۳ چند واقعه بموازات و مقارن هم روی داده است که نمی توان تمام آنها را اتفاقی تصور کرد بلکه طبق نقشه قبلی بوده است. مثلاً در حین الغاء امتیاز داری تیمورتاش از کار برکنار و بمحاکمه کشیده میشود و جریان محاکمه بطوری با سروصدا جریان می یابد که تمام مسائل سیاسی روز را تحت الشعاع قرار داده و سپس با آن وضع عجیب مقتول میگردد. یا ناگهان میرزا حسنخان مستوفی الممالک در روز ششم شهریور ۱۳۱۱ دچار سکت قلبی میگردد و فوت می کند. و همان روز از دو نفر از نمایندگان مجلس (صولت الدوله قشقائی و ناصرخان فرزندش که هر دو نماینده مجلس بوده اند و در جنگ جهانی اول علیه انگلیسها و با قوای آنها در فارس جنگیده بودند) اول دستگیر بعد سلب مصونیت میشوند و روانه زندان قصر میگرددند و بعداً خود صولت الدوله در آنجا بطرز مرموزی مقتول میشود. تا قبلاً گربه را پای حجله کشته باشند و دیگر در مجلس فرمایش هم کسی جرئت نکند کمترین مخالفتی با قرارداد تحمیلی جدید بنماید.

همچنین روزنامه اطلاعات که وابسته به هیئت حاکمه بود به بهانه مقاله ای انتقادی از عقد بعضی قراردادها که بستگی با حق قضاوت قنسولات داشت روز اول تیرماه ۱۳۱۱ برای مدت یک هفته توقیف میشود، تا جراید دیگر که حتی تحت سانسور شهربانی هم بودند گوشی دستشان باشد که اگر کمترین اشاره یا ابهامی نسبت به مسائل روز بنمایند بتوقیف آنها منتهی خواهد گردید.

و برای سرگرم نمودن مردم کارناوال با آنهمه سروصدا و نمایشات در شهر براه می افتد، تا سر مردم را به تماشای کارناوال گرم نموده به لهو و لعب مشغول کرده بفکر مسائل مهم مملکتی نباشند و در هر محفل و مکانی صحبت از کارناوال و زشتی و زیبایی آن بمیان آورند.

طرح قرارداد ۱۹۳۳ در مجلس دوره پانزدهم

واسراری که فاش میشود

مباحثی در مسئله مضار قرارداد ۱۹۳۳ بر حسب مدارک و اسنادی که در دست بود قبلاً ذکر شد و تا حدودی که ممکن بود نقل گردید. مجلس دوره پانزدهم نیز با مذاکره و مباحثه در باب نفت شروع میشود (حتی دوسه نوبت هم دولت تحت استیضاح قرار میگیرد) و با مذاکره و جنجال و کشمکش در باب نفت خاتمه می یابد.

مخصوصاً در آخرین روزهای عمر مجلس پانزدهم که دولت ساعد لایحه ای بعنوان و نام قرارداد الحاقی تقدیم مجلس میکند تا قرارداد متزلزل و غیرنافذ ۱۹۳۳ را تثبیت و تأیید نماید، مدت یک هفته تمام وقت جلسات که غالباً همه روزه صبح و شب ادامه داشت و یکی از پر جنجال ترین ادوار مختلف مجلس بشمار می آید صرف طرح این مسئله میشود.

نگارنده بعنوان مخالف با قرارداد الحاقی متجاوز از شش جلسه طولانی صحبت میکند که قسمتی از آن مربوط به قرارداد ۱۹۳۳ بوده است که ضمن طرح آن باعث درگیری بین تقی زاده و گلشائیان وزیر دارائی و اقلیت که ناطق آن من بودم میشود و غوغائی بر پا میگردد که بر اثر آن اسرار و اسنادی که تا آن موقع مکتوم بوده برملا می شود. ضمن این درگیریها بر اثر فشاری که از خارج به مجلسیان وارد می آمد می خواستند مانع صحبت من شوند که با مقاومت سرسختانه اقلیت که تا پای جان ایستاده بودند. موفق نمیشوند (چگونگی این ماجراها و تمام وقایع در کتاب: «نفت و نطق مکی» بدون کم و زیاد نقل گردیده است).

بهر حال در این جلسات آنچه حائز کمال اهمیت است این است که: آنچه نهان بوده هویدا شده و پرده ها بالا رفته و گفتنی ها گفته شده است. اینک قسمتی از آن مذاکرات رسمی ذیلاً ذکر میگردد تا مسئله تمديد قرارداد و تجدید قرارداد ۱۹۳۳ و چگونگی تحمیل آن بر ملت ایران و تاریخ

کشور روشن گردد.

باید یادآور شد که در جلسه روز شنبه اول مرداد. مشروحاً مطالبی گفته بودم که دنباله آن به جلسه روز یکشنبه موکول گردیده بود. در جلسه یکشنبه ۲ مرداد پس از مدتی صحبت وارد بحث در قرارداد ۱۹۳۳ شده چنین اظهار داشتم:

نقل از صورت مشروح مذاکرات مجلس جلسه ۱۹۶

رئیس - جلسه فوق العاده ای باید باشد فعلاً عده برای رأی کافی نیست بعداً رأی می گیریم آقای مکی بفرمائید.

بیانات مکی در موضوع نفت

... موضوع دیگری که بنده راجع به لایحه نفت دارم و در حقیقت اخطار نظامنامه ای است، ماده ۵۷ آئین نامه داخلی مجلس است که برای درج در تاریخ ایران برای نشان دادن فشاری که بر مجلس بوده است راجع به نفت قرائت می کنم: کمیسیون خارجه - وظایف کمیسیون خارجه عبارت است از رسیدگی به لوایح و طرحهای قانونی مربوط به عهدنامه ها و مقاوله نامه ها و قراردادهای با ممالک خارجه و امتیازات خارجی و استخدام اتباع خارجه و گذرنامه ها و فلان. برخلاف نص صریح آئین نامه داخلی مجلس، خبر کمیسیون دارائی نه به کمیسیون بودجه و نه به کمیسیون خارجه رفته است و این برخلاف آئین نامه داخلی مجلس است و این شتابزدگی فقط یک علتی دارد یا قطعاً همانطوری که دولت انگلستان راجع بهمین قضیه بهمین دولت فعلی بطوری که بنده اطلاع دارم نت داده است و بواسطه سیاست استتار ما امروز از این نت دولت انگلستان اطلاع نداریم، یک همچو نتی هم داده اند که باید از مجلس بگذرد نمی دانم و قطعاً اگر نت نیست دولت باید تکذیب کند من اطلاع دارم که نت داده دولت انگلستان...^۱

۱ - منظور از نقل مختصری از صورت جلسات مجلس این بوده که معلوم شود برای تصویب قرارداد الحاقی

نخست وزیر: دروغ است، دروغ است، تکذیب می کنم، دروغ است.

دکتر بقائی: عملتان نشان می دهد.

مکی - بنده صبح از آقای وزیر دارائی شنیدم.

دکتر بقائی - بنده اخطار دارم.

مکی - اجازه بفرمائید آقای دکتر بنده حرفم را تمام کنم.

رئیس - صحبتتان را بکنید.^۲

مکی - تشریح وضعیت شرکت نفت در مدت قرارداد داری رفته

رفته مرا بیش از آنچه که انتظار می رفت از ادامه جریان وقایع بازداشت و

اکنون به جریان الغاء امتیاز داری و علل و عوامل آن و نتایجی که بر آن

مترتب گردیده است مبادرت می نمایم:

تجدید امتیاز

مدارک و اسنادی موجود است که نشان می دهد که شرکت نفت از

سال ۱۹۱۶ ببعد بر اثر سفارش یکی از مشاورین خود مایل به تمدید امتیاز

داری بوده و در این زمینه سعی وافی بکار می برده است.

نقشه تسلط بر نفتهای خاورمیانه، که تمدید امتیاز داری فقط اجرای

قسمتی از آن بوده است، همواره مورد نظر دولت انگلستان بوده و برای رسیدن

به این هدف از هیچگونه مجاهدت و کوشش مداوم خودداری نکرده است و

در اثر همین مساعی بوده که شرکت نفت انگلیس و ایران بوسیله شرکت های

تابعه خود نفت عراق و نفت خانقین و چون از نفت خانقین صحبت می کنم

→

که در حقیقت در تأیید قرارداد ۱۹۳۳ میباشد از طرف دولت و دربار و انگلیسها چه فشاری وارد می آمده

که قرارداد الحاقی بتصویب برسد تا پایه های سست قرارداد ۱۹۳۳ را محکم نموده باشند و اگر به کتاب

نفت و نطق مکی مراجعه شود این فشارها منعکس گردیده است.

۲- چون مطالب مربوط به تمدید قرارداد ۱۹۳۳ نبود حذف گردید. برای اطلاع به کتاب «نفت و نطق

مکی» ص ۲۷۲ مراجعه شود.

حالا در آتیه می‌رسیم که نفت خانقین پس از بستن پیمان سعدآباد اراضی ایران است که واگذار شده به عراق (حائری‌زاده) — صحیح است در دوره پهلوی این قسمت از ایران رفت) به این موضوع هم می‌رسیم که نفت خانقین چیست و چطور از ایران مجزا شده (دکتر بقائی — این ماده ۲۰۷ هم بکلی ملغی شده است) که نفت خانقین را بدست آورده بود موفق شد که مدت اولی را در سال ۱۹۲۵ برای مدت ۷۵ سال و دویمی را، که مثل قرارداد داری ۶۰ ساله بود، در سال ۱۹۲۶ برای مدت ۲۵ سال تمدید نماید و بنابراین تمدید مدت امتیاز نفت ایران باقی مانده بود تا شرکت نفت انگلیس و ایران بتواند استفاده کامل از این منابع ذیقیمت را تا حوالی سال ۲۰۰۰ میلادی برای خود بطور انحصار تأمین نماید.

وجود این هدف، یعنی میل به تمدید مدت امتیازنامه داری، یکی از علل اساسی اشکال تراشیهای شرکت نفت در پرداخت حقوق حق ایران و حق الامتیاز تعهدی، به بهانه و تفسیرهای ناروای متن قرارداد داری، بوده است و چنانچه ضمن این بررسیها خواهیم دید و قبلاً گفته‌ام شرکت مثلاً به بهانه اینکه لوله نفت توسط افراد قبایل بریده شده است، و با وجود آنکه ترمیم آن امر فوق العاده آسان و سهلی بوده و حداکثر ۲۰۰۰۰ لیره خرج داشته است، در بیان ۱۹۱۶ خود معادل یکصد و شصت هزار لیره، بعنوان تخمین خسارت وارده، به حساب ایران گذارده و در سال ۱۹۱۷ مبلغ بالا را به ۴۰۲،۸۸۷ لیره افزایش داده و شروع به استهلاک این وجه از محل حق الامتیاز متعلقه به ایران نموده و تا سال ۱۹۲۰....

رئیس — آقای مکی، یکقدری شما تأمل کنید، آقای دکتر بقائی می‌گویند یک خطاری راجع به ماده ۴۳ دارند مقدم است، بفرمائید.

خلاصه اخطار دکتر بقائی اینست که طبق آئین نامه، قرارداد الحاقی بایستی به کمیسیونهای مربوط برود و نرفته است.

مدتی بین رئیس مجلس و دکتر بقائی مطالبی رد و بدل می‌شود و

بالاخره رئیس مجلس موضوع را عوض کرده و درباره مدت نطق که باید محدود به نیم ساعت شود بحث می کند و می گوید:

رئیس - الآن راجع بهمین قرارداد نظر مجلس را با اینکه به بنده احاله شده است می گیرم، ماده ۲۲۰ می گوید: در مواردی که در مفاد این آئین نامه اختلافی حاصل شود حل اختلاف با هیئت رئیسه است و در حین انعقاد جلسه نظر رئیس قاطع خواهد بود الآن که اکثریت حاصل شد با اینکه حق به من داده شده است چون مدت نطق ایشان چقدر است من از مجلس رأی خواهم گرفت، من عقیده ام این است که ایشان نیم ساعت بیشتر حق ندارند.

دکتر بقائی - اینکه مصرح است.

مکی - مگر اینکه مرا با گلوله از اینجا پائین ببرند.

رئیس - خیر، وقتی که مجلس رأی داد شما را پائین می برند.

مکی - نظامنامه را که نمی شود هر ساعت به نفع هر چیزی تغییر

داد.

دکتر بقائی - مگر بخواهید آئین نامه را تغییر دهید.

رئیس - بفرمائید.

مکی - با وجود تذکرات و فشار دولت ایران، هیچگونه وجهی از

بابت حق امتیاز به دولت ایران نپرداخته است. بطور خلاصه کلیه اشکال تراشیها و بهانه جوئیهای بالا، و بسیاری از اقدامات ناروای دیگر شرکت نفت، که بهیچوجه با منطق و عدالت نیز وفق نمی داده است مسلماً برای خسته کردن ایران، در اثر فشار اقتصادی و به منظور قبولاندن نظریه تمديد امتیازنامه به هر نحوی که میسر گردد بوده است.

ضمناً مسئولین شرکت و کارمندان عالی رتبه دولت انگلستان از هیچگونه پروپاگاندا برای ظالمانه نشان دادن امتیازنامه داری خودداری ننموده اند. من بعنوان مثال مراتب زیر را که در اوت ۱۹۲۸ توسط سر جان

سیمن وزیر دارائی انگلستان نوشته شده است از نظر نمایندگان محترم می گذرانم:

طبق اطلاعات حاصله مذاکرات با ایران هنوز به نتیجه نرسیده است و آیا لازم است من از اشتراک منافع ایران و انگلیس در شرکت نفت بحث کنم، آیا لازم است بگویم که قرارداد داری در مواقعی که سلاطین قاجار نمی فهمیدند چه می کنند بسته شده است، از هر فامیل پرسید پاسخ متفق الیه این خواهد بود که بایستی در این قرارداد تجدیدنظر بعمل آید.

مذاکرات بین دولت ایران و شرکت نفت نیز بعداً ادامه داشته و در تمام این مذاکرات نمایندگی شرکت نفت با سرجان کدمن رئیس کل شرکت نفت انگلیس و ایران بوده ولی به نتیجه ای نرسیده و ظاهر مطلب این است که حدود انتظارات و توقعات شرکت نفت به اندازه ای بوده است که توافقی میسر نشده و دولت ایران چاره ای جز فسخ قرارداد داری به امید تغییر آن و احقاق حق خود با بستن قرار عادلانه تری نداشته است.

دولت ایران ضمن الغای امتیاز داری اظهار داشته، و بدان وسیله خود را اخلاقاً متعهد می سازد، که هرگاه شرکت برخلاف رویه سابق خود عمل نموده و منافع ایران را مورد نظر قرار دهد، دولت ایران حاضر خواهد بود براساسی که برای طرفین قابل قبول باشد، امتیاز جدیدی به شرکت اعطاء نماید.

البته شرکت لغو امتیاز را قانونی نشناخته و دولت انگلیس هم به پشتیبانی شرکت برخاسته و یادداشت تهدیدآمیزی برای ایران می فرستد و استرداد الغاء امتیاز را رسماً خواستار می شود و ضمناً متذکر می گردد که در صورت اقتضا از کلیه وسایل قانونی برای حمایت منافع قطعی و محرز شرکت نفت استفاده خواهد نمود و ضمناً کشتی زره پوش چهل هزار تنی نلسن را با توپهای ۱۵ اینچی به خلیج فارس اعزام داشت.

با وجود دریافت این یادداشت سخت، دولت ایران در تصمیم خود پافشاری نموده و حاضر به استرداد تصمیم خود، که متکی بر حق و عدالت بوده است، نمی شود.

دولت انگلستان مجدداً یادداشت جدیدی به دولت ایران تقدیم داشته و متذکر می گردد که اگر الغاء امتیاز پس گرفته نشود موضوع را به محاکم بین المللی لاهه برای رسیدگی مراجعه خواهد نمود.

دولت ایران در پاسخ یادداشت بالا، ضمن رد صلاحیت محکمه لاهه متذکر می گردد که در صورت ادامه رویه غیردوستانه از طرف انگلستان، به جامعه ملل شکایت خواهد نمود.

دولت انگلستان به محض اطلاع از این تصمیم دولت ایران، که انگلستان را در مسند مقصر قرار می داد، پیش دستی نموده و با عجله خاصی، بوسیله نماینده خود، شکایتی به جامعه ملل تقدیم می دارد. رئیس جامعه ملل، به محض دریافت شکایت دولت انگلستان، تلگرافی به طرفین ارسال و توضیه و سفارش می نماید که در انتظار تعیین تکلیف از طرف جامعه ملل، از هرگونه عملی که ممکن است جنبه دشمنی داشته باشد احتراز جویند.

جای توجه است که برخلاف کلیه اصول بین المللی دولت انگلستان با بهانه تراشیهای مختلفی خود را مجاز به مداخله در امر فوق، که فقط مربوط به روابط دولت ایران با شرکت نفت انگلیس و ایران، و بنابراین امری صد درصد داخلی بوده است، دانسته و فشارهای غیرقانونی و ظالمانه به دولت ایران وارد آورده است و بعلت همین دخالت بی رویه اشکالات بیشتری در حل اختلافات پیش آمد کرده است.

دولت ایران که با وجود لغو امتیاز، برای ابراز حسن نیت، هیچگونه اقدامی برای جلوگیری از عملیات شرکت ننموده بود، پس از شکایت دولت انگلستان به جامعه ملل و به منظور تأیید داخلی بودن امر، وزیر دارائی وقت داور و علاء رئیس بانک ملی را بعنوان نماینده معین کرده و گزارشات خود را

با توضیحات لازم به جامعه ملل تقدیم می دارد.
جامعه ملل برای رسیدگی به اختلافات طرفین دکتربنش را انتخاب
و تهیه گزارش را به او محول می نماید.

مهمترین موضوع اختلاف دو نکته بوده است:

۱. آیا حکومت ایران حق الغاء امتیاز را داشته است یا نه؟
۲. برای قضاوت امر و تعیین حق کدام محکمه صلاحیت لازم را دارا
می باشد؟

نسبت به موضوع اول، چنانچه می دانیم و قبلاً هم توضیح شد،
شرکت مرتکب تخلفات پی در پی نسبت به مفاد امتیازنامه شده، و در همه
موارد، با خودداری از تعیین حکم خویش، که طبق امتیازنامه موظف بدان
بوده، عملاً راه هرگونه اقدام نسبت به احقاق حق ایران را، از مجرای
پیش بینی شده ضمن قرارداد، مسدود نموده بود و بنابراین، طبق اصل عمومی
حقوقی، دولت ایران حق داشته امتیاز را لغو نماید، و بدین وسیله، که تنها
طریقه بود که باقی مانده و دولت ایران می توانسته است با توسل به آن احقاق
حق نماید، توسل جوید.

دولت انگلستان البته تمام جریانات بالا و طرز رفتار شرکت و
انحرافات پی در پی او را از مقررات امتیازنامه، و بخصوص خودداری از تعیین
حکم را، که منتهی به تجمع شکایتهای ایران و لاینحل ماندن مشکلات شده
بود، ندیده انگاشته، و تنها راه برای لغو قرارداد را اقدام از راه مراجع قضائی
می دانست و از طرفی نسبت به موضوع ۱ و ۲، چون مدعی بود که لغو امتیاز از
طرف دولت ایران، که منتهی به رأی اعتماد دولت وقت شده بود، صورت
قانونی به خود گرفته و بنابراین دیگر محاکم ایرانی صلاحیت رسیدگی به
موضوع را از دست داده اند، الزاماً، برای حل اختلاف، تنها مرجع صلاحیتدار
مرجع بین المللی، یعنی محاکم بین المللی لاهه، می باشد.

البته بطلان این استدلال بر هرکس واضح و روشن است زیرا

در یافت رأی اعتماد دولت ایران از مجلس شورای ملی، پس از لغو امتیاز دارسی، بهیچوجه به عمل دولت ایران جنبه قانونی نداده و فقط تقویت مجلس از دولت، به منظور تأیید لزوم احقاق حق ایران، و انصراف شرکت از تشبث به وسایل غیر مجاز، برای معلق نگاهداشتن دعاوی حقه دولت ایران بوده است مخصوصاً اینکه دولت ایران، ضمن لغو امتیاز، اضافه نموده بود که در صورتی که شرکت حاضر باشد به دعاوی حقه ایران توجه نماید دولت ایران حاضر است، با رفع نقائص امتیاز موجوده، حق شرکت نفت دایر به استفاده از امتیاز خود را مجدداً به رسمیت بشناسد. بعلاوه چگونه ممکن است به طرز عملی، که دولت ایران ضمن لغو امتیازنامه بدان متشبث شده است، نام قانون گذاشت و حال آنکه مراحل لازم الاجراء برای این که عمل یا دستوری صورت قانونی به خود گیرد این است که موضوعی از طرف دولت بصورت لایحه قانونی به مجلس پیشنهاد شده و مجلس پس از شور و بحث در آن، طبق موازین و مقررات معین، آن را تصویب نموده و سپس مواد تصویبی به صحنه ملوکانه رسیده و در مجله رسمی منتشر شده باشد.

هیچیک از این مراحل قانونی، ضمن لغو امتیاز، وجود خارجی پیدا نکرده است تا بتوان عمل دولت ایران را قانونی تلقی نموده و به اتکاء آن عدم صلاحیت مراجع قضائی ایران را برای رسیدگی به این موضوع، که امری داخلی است، به اثبات رسانید.

به هر تقدیر آنچه مسلم است این است که این تشبث دولت ایران، در صورت رسیدگی به نفس امر از طرف مراجع بین المللی، منتهی به محکومیت دولت انگلستان می گردید و تنها به همین دلیل و علت بود، که برای حفظ پرستیژ دولت انگلستان، حفظ پرستیژی که خود دلیل جانبداری دکتر بنش از طرف دعاوست، حل قضیه توسط نامبرده براساس طرز عملی که به تصویب جامعه ملل رسیده و به نفع طرف بوده است عملی شده و بدین وسیله به دولت انگلستان فرصت کافی داده است تا با اعمال هرگونه فشار و تشبث مخفی،

به حل قضیه از مجرای پیشنهادی توفیق حاصل کرده و رسیدگی به قضیه توسط جامعه ملل را، که مسلماً به محکومیت دولت انگلستان منجر می شد، معوق و معلق بگذارد.

تنفس و تشکیل مجدد مجلس

رئیس — آقای مکی تأمل کنید بیست دقیقه تنفس داده می شود.

مکی — عده که کافی است، بنده هم خسته نشده ام.

رئیس — این اختیارش با من است می خواهید یک ماده دیگری هم برای این کار بگذرانیم.

(در ساعت ده و ربع مجلس بعنوان تنفس ختم و پنجاه و پنج دقیقه قبل از ظهر مجدداً به ریاست آقای رضا حکمت تشکیل شد.)

صورت مشروح مذاکرات جلسه ۱۹۷ دوشنبه سوم مرداد ۱۳۲۸

مجلس ساعت ۹ و چهل و پنج دقیقه صبح به ریاست آقای امیرحسین ایلخان (نایب رئیس) تشکیل گردید.

نایب رئیس — آقای مکی در صورت مجلس ایرادی دارید؟

مکی — بنده هم ایراد به صورت مجلس دارم و هم استیضاحی از دولت راجع به نفت.

نایب رئیس — استیضاح خوانده می شود، توضیحش زیادی است.

مکی — بقیه عرایضم راجع بصورت جلسه است. یکی راجع به تشکیل جلسه امروز است به موجب ماده ۱۳۸ که می گوید: جلسات فقط در مورد بودجه آنهم به استثنای روزهای جمعه و دوشنبه تشکیل می شود در صورتی که مجلس رأی بدهد می تواند روز دوشنبه تشکیل شود. دیروز مجلس شورای ملی رأی نداده است در مجله رسمی هم چاپ نشده است بنابراین جلسه امروز برخلاف قانون تشکیل شده مثل تمام کارهایی که برخلاف قانون می شود.

نایب رئیس — در جلسه خصوصی راجع به جلسه امروز صحبت شد و

قرار شد و آقایان هم موافقت کردند که امروز جلسه تشکیل شود.

مکی — باید در جلسه رسمی اعلام شود و موافقت شود.

نایب رئیس — دیگر نسبت بصورت مجلس اعتراضی نیست؟

(اظهاری نشد) آقای تقی زاده و آقای آزاد و آقای امیر تیمور اجازه خواسته اند.

مکی — باید طبق آئین نامه استیضاح را بخوانید.

ادامه مذاکرات نفت

نایب رئیس — آقای وزیر دارائی.

وزیر دارائی — اما توضیحات راجع به نفت اولاد خیلی خوش وقت

هستم که مجالی دادند آقایان که ما می خواهیم عملیاتی که این دولت و دولت های گذشته در اجرای قانون مهرماه ۱۳۲۶ انجام داده است به عرض و اطلاع آقایان برسانم، ضمناً هم عرض می کنم آقایان مخالفین بدانند که وطن پرستی مختص به چهار نفر نیست (دکتر بقائی — چهار نفر نیست ملت ایران است) و بدانید اشخاصی که یک عمر خودشان و خانواده شان و استخوانهای پدران شان در این مملکت زندگی کرده اند و هستند اینها هیچوقت نمی آیند یک وجب خاک مملکتشان را به کسی بدهند (صحیح است) و یک روز گفتم و امروز هم تکرار می کنم که ایرانی خائن وجود ندارد و افتخار می کنم در مملکت اشخاصی اگر بد باشند اکثریت با اشخاص خوب و وطن پرست است (صحیح است) و بیجهت و بیگناه هم جا دارد که تهمت به اشخاص نزنند و همیشه با مدارک و دلیل حرف بزنند و احساسات را وارد کار نکنند (مکی — من بدون مدرک حرفی نمی زنم) (آزاد — مملکت ما را کی به این روز انداخته است نه آب است نه نان است نه امنیت است، اینها را شما کرده اید) ممکن است در تشخیص اشتباه شده باشد یک عملی که من امروز خدمت به مملکت می دانم آقایان خدمت ندانند ولی بایستی زحمتی که برای یک عملی کشیده شده است قضاوت کنید و قضاوت عادلانه بکنید این مملکت به این روز افتاده است روی اصل عوامفریبی بنده این را صریح

می گویم در این مملکت اشخاصی که کار نکرده اند و پشت منقل نشسته اند اینها مملکت را به این روز کشیده اند، اینها اگر مرد هستند بیایند و کار کنند. چرا وقتی که ریاست دولت به آنها پیشنهاد می شود قبول نمی کنند؟ چرا وقتی وزیر خارجه می شوند می آیند اینجا اختیار می گیرند بعد از ۵ روز اینجا غش می کنند.

مکی - توهین نکنید.

وزیر دارائی - ... اینها می خواهند کنار بنشینند و منفی بافی کنند، اینها می خواهند مملکت را به خاک سیاه بنشانند. در دنیا اشخاصی توانسته اند مملکتشان را بجائی برسانند که کار کرده اند، آقا کار کردن، قبول مسئولیت کردن این هنر است در دنیا من افتخار می کنم که کار می کنم و قبول مسئولیت هم می کنم در مقابل دنیا و وجدانم پاک هست و در هر محکمه ای هم حاضر هستم محاکمه بشوم و جواب بدهم ولی اشخاصی که از صبح تا غروب پای منقل وافور می نشینند اینها می خواهند...

مکی - رئیس مجلس مؤسسانتان بود.

دکتر بقائی - قانون اساسی را آنها تغییر دادند آن روز ما این حرفها را زدیم برای اینکه این صبحتها پیش نیاید.

مکی - رئیس مجلس مؤسسان شما بود (زنگ رئیس).

دکتر بقائی - نشستند قانون اساسی را تغییر دادند معلوم بود برای امروز قانون اساسی را تغییر دادند.

نایب رئیس - صحبت اشخاص غیر را نکنید.

وزیر دارائی - ... در مهرماه ۱۳۲۶ قانونی از مجلس شورای ملی گذشت به این عبارت: دولت مکلف است در کلیه مواردی که حقوق ملت ایران نسبت به منابع ثروت کشور اعم از منابع زیرزمینی و غیر آن مورد تضییع واقع شده است بخصوص راجع به نفت جنوب به منظور استیفای حقوق کامل ملی ایران مذاکرات و اقدامات لازمه را بعمل آورده مجلس شورای ملی را از

نتیجه آن مطلع سازد. آقایانی که در این مجلس تشریف دارند بخاطر دارند گذشتن این قانون و این تبصره روزی بود که قرارداد نفتی که در زمان فترت بسته شده بود مجلس شورای ملی رد کرد ضمناً متوجه شد که قراردادهائی که سابقاً راجع به منابع زیرزمینی و غیره بسته شده است ممکن است که منافع کامل ملت ایران تأمین نشده باشد مثل قرارداد شیلات، مثل قرارداد نفت جنوب، برای اینکه دولت را مکلف بکند چه دولت حاضر و چه دولتهای بعد دولت را مکلف بکند که استیفای کامل حقوق ملت ایران را بکند این قانون گذشت. از فردای این قانون دولت وقت که دولت آقای قوام بود با کمپانی نفت جنوب وارد مذاکره شد و نماینده از لندن خواست برای این موضوع که مذاکره بکند دولت آقای قوام ساقط شد دولت جناب آقای حکیمی روی کار آمد (دکتر بقائی - بفرمائید چه مذاکراتی کرد) مذاکرات را شروع کردند ولی در زمان کابینه آقای حکیمی فقط در قسمتی که... (دکتر معظمی - مذاکراتشان کتبی بوده یا شفاهی؟) نه قربان مذاکرات شفاهی بوده است فقط گفته اند که مطابق این قانون ما با شما می خواهیم مذاکره کنیم راجع به استیفای حقوق ملت ایران بعد از ایشان در کابینه آقای حکیمی نماینده شرکت از لندن آمد و مذاکره کردند فقط نسبت به ماده ۱۶، ماده ۱۶ امتیازنامه ای که همه آقایان البته خوانده اند و مسبوق هستند ماده ایست که در آنجا مکلف می کند کمپانی را که وسائل فراهم کند که عده کارمندان خارجی سال بسال کم بشود و بجایش کارمندان فنی استخدام بشود در زمان کابینه آقای حکیمی منحصرأ نسبت به ماده ۱۶ مذاکره شد، اقدام شد اقدامی هم که راجع به این کار شد عبارت بود از فرستادن هیئتی مرکب از آقای دکتر شادمان و آقای بهنیا معاون وزارت دارائی و چند نفر دیگر به جنوب و آبادان برای مطالعه در این قضیه که ببینند چه وسیله ای می شود برانگیخت که ماده ۱۶ آنطوری که روح قانون است اجرا بشود ضمناً برای اینکه آقایان مسبوق بشوند این ماده ۱۶ عبارتش بسیار خوب نوشته شده است و

هیچ جای نگرانی نیست و متخصصینی هم که دیده اند گفته اند بسیار خوب است البته وقتی که این قانون گذشت بعد از این قانون چون در قسمت سوم ماده ۱۶ می گوید که طرفین موافقت می نمایند که یک طرح عمومی تهیه نمایند که برطبق آن هر سال مرتباً مستخدمین غیر ایرانی را تقلیل داده و بجای اینها از کارمندان ایرانی بگمارند در ۱۳۱۵ طرحی در وزارت دارائی بوسیله نماینده کمپانی امضاء شد که این طرح برای مدت هشت سال بود و در آنجا نسبت مستخدمین خارجی به ایرانی ۱۸ درصد بود که بایستی در ظرف هشت سال به صدی ده برسد، بعد از اینکه این ۸ سال تمام شد مصادف شد با موقعی که قوانین متفقین در ایران بودند و جنگ بود، بلافاصله بعد از سال ۱۳۲۳ دستگاه اداره وزارت دارائی وارد مذاکره شد که چون این طرح تمام شده باید طرح جدیدی نوشته بشود که این طرح جدید اولاً عنوان پورسانتاژ نداشته باشد، برای اینکه در این قانون عنوان پورسانتاژ ندارد صحبت این است که باید عده کارمندان خارجی بطور تصاعدی تقلیل پیدا کند و بجای آنها کارمندان ایرانی بگمارند، از آن تاریخ تا زمانی که قانون ۲۶ گذشت مذاکرات وزارت دارائی و کمپانی نفت در جریان بوده طرحی هم آنها داده بودند، پروژه ای هم دولت داده بود، یعنی وزارت دارائی داده بود ولی توافقی نشده بود. در زمان کابینه آقای حکیمی این ماده ۱۶ اول مورد نظر بود و روی این طرحی تهیه شده بود عده ای به جنوب رفته اند مذاکراتی شده ولی مذاکرات به نتیجه ای نرسید، کابینه آقای حکیمی ساقط شد، بعد کابینه آقای هژیر بر سر کار آمد در کابینه آقای هژیر از مطالعاتی که از ۱۳۲۶ بعد تهیه شده بود تحت ۲۵ ماده تنظیم شده به نماینده کمپانی که به تهران آمده بود داده شد ده جلسه هم نماینده کمپانی با وزیر دارائی وقت با آقای وارسته بعد هم که ایشان استعفا داده بودند با آقای دکتر شادمان که وزیر اقتصاد ملی بودند و از طرف آقای نخست وزیر نمایندگی داشتند مذاکراتی در ده جلسه بعمل آمد توضیحات مفصلی نسبت به این ۲۵ ماده از طرف دولت به

نماینده کمپانی داده شد نماینده کمپانی گفت من به لندن برمی گردم و سه ماه مهلت می خواهم که با هیئت مدیره مان مذاکره بکنم بعد از آن بیایم به دولت پیشنهادات متقابل را تقدیم کنم. (دکتر بقائی - ۲۵ ماده را بفرمائید) اما آن ۲۵ ماده ای که در زمان کابینه آقای هژیر تهیه شده بود و به آقایان داده شده است برای آقایان می خوانم به مناسبت شروع مذاکرات مقدماتی با نمایندگان شرکت نفت ایران و انگلیس برای اجرای بند (ه) از قانون مصوب ۲۹ مهرماه ۱۳۲۶ مواردی را که دولت ایران عجله مشمول مقررات بند مزبور دیده است به قرار ذیل توضیح می نماید:

۱. تفاوت بهای طلا به موجب قسمت ((۷)) از ماده دهم امتیازنامه ۱۳۱۲ - قطع نظر از توافقهائی که در خلال احوال حاصل شده است آن مقدار لیره ای که بوسیله آن شرط تضمین طلا برای دولت تأمین شود به دولت پرداخت نگردیده است.

۲. مالیات دولت انگلستان - حصه دولت ایران از منافع سالیانه شرکت نمی بایستی مشمول مقررات مالیات بردرآمد دولت انگلستان می شد و آنچه به این ترتیب از حصه دولت کسر شده بایستی جبران شود. لطمه ای که به این ترتیب به حقوق ایران وارد آمده است در ارقام صورت ضمیمه پیداست. صورت مالیات بردرآمدی که از ۱۹۳۲ تا ۱۹۴۷ به دولت انگلستان بابت مالیات بردرآمد داده است و آن عبارتست از سال ۱۹۳۳ سیصد و پنج هزار لیره، ۱۹۳۴ بهمین تناسب ۵۱۱ هزار لیره، ۴۰۸ هزار لیره، ۹۱۰ هزار لیره، یک میلیون و ششصد و پنجاه و یک هزار لیره، یک میلیون و نهصد و پنجاه و پنج هزار لیره، دو میلیون و نهصد و هفتاد و پنج هزار لیره، یک میلیون و نهصد و بیست هزار لیره، چهار میلیون و نهصد و هفده هزار لیره، هفت میلیون و ششصد و شصت و دو هزار لیره، ده میلیون و ششصد و سی و شش هزار لیره، ده میلیون و ششصد و هشتاد و یک هزار لیره، ده میلیون و دو صد و هفتاد و نه هزار لیره، ۱۵ میلیون و ۲۶۶ هزار

لیره که سال ۱۹۴۲ باشد.

دکتر بقائی - استدعا می کنم این ۲۵ ماده و صورت الحاقی را مرحمت کنید چاپ شود.

وزیر دارائی - ما هیچ چیز مخفی نداریم برای اینکه ثابت بشود که نه دولت آقای قوام، نه دولت آقای ساعد، نه دولت آقای هژیر خیانت به این مملکت نکرده است تمام نه تنها تمام اینها را می دهیم چاپ بکنند تمام مذاکراتی که صورت مجلس دارد و کتابی دارد همه را می دهیم چاپ بکنند، برای اینکه ثابت بشود ما هیچ فروگذار از استیفای حقوق ملت ایران نکرده ایم و هرگز هم فکر نمی کنیم که برای خاطر چند روز مقام و چند روز در سر کار بودن خیانت به این مملکت بکنیم (احسنت، احسنت).

۳. محدودیت سود سهام شرکت. محدودیت میزان سود سهام شرکت به استناد دستور دولت انگلستان در مورد حصه دولت ایران از منافع شرکت نمی بایستی نافذ باشد.

۴. قرارداد فروش با بحریه انگلیس و شرکتهای امریکائی. به موجب ماده ۲۱ امتیازنامه ۱۳۱۲ شرکت بایستی هروقت و در هر موقع حقوق و امتیازات و منافع دولت را در نظر داشته و اقدام به هیچ عملی یا خودداری از عملی که موجب زیان دولت باشد ننماید و حال آنکه در مورد قراردادهای فروش که شرکت با بحریه و هواپیمائی انگلستان و شرکتهای امریکائی منعقد نموده است از این لحاظ که معامله به نرخ عادلۀ روز انجام نگرفته حق دولت به نسبت حصه اش از منافع شرکت تضييع شده است.

۵. مواد نفتی که در عملیات شرکت مصرف می شود. حقوق ایران از بابت مواد نفتی که در عملیات شرکت مصرف شده پرداخته نشده است.

۶. بازرسی مالی و اطلاعات مالی.

نظارت در اجرای بند (۱) از ماده ۱۶ و ۲۱ امتیازنامه ۱۳۱۲ و سهم

دولت در سود توزیع شده و ذخایر شرکت (ذخیره عمومی و ذخیره افت و استهلاک) ایجاب می نمود که دولت ایران بتواند به دفاتر و محاسبات شرکت رسیدگی کند و از معاملات و تصمیماتی که در حقوق ایران مؤثر است قبلاً اطلاع حاصل نماید.

۷. صادرات نفت خام.

ماده ۲۱ امتیازنامه ۱۳۱۲ و اختیارات قانونی دولت ایران ایجاب می نمود که تصفیه مواد نفتی کلاً در داخله ایران بعمل آید.

۸. تأسیسات خارج از ایران.

حق دولت در خاتمه امتیاز نسبت به تأسیساتی که در خارج از ایران با وجوه شرکت ایجاد شده است.

۹. قیمت مواد نفتی.

تعیین تکلیف قیمت فروش کلیه مواد نفتی در داخله مملکت ایران از لحاظ آنکه آنچه در این باب در امتیازنامه ۱۳۱۲ نوشته شده بود عملاً از بین رفته است. (دکتر بقائی - راجع به ماده قبل چه فرمودید؟) حق ما راجع به تأسیسات خارجی ایران.

۱۰. تأسیسات پخش نفت. توسعه کافی تأسیسات پخش نفت اعم از نقاطی که فعلاً تأسیساتی در آنجا وجود دارد و یا اینکه هیچگونه تأسیساتی ندارد.

۱۱. تقلیل مستخدمین خارجی و بهبود وضع کارمندان و کارگران ایرانی تعیین تکلیف طرحی که در این باب در آبان ماه ۱۳۲۶ به استناد مواد ۱۶ و ۱۷ امتیازنامه ۱۳۱۲ به شرکت تسلیم شده است.

۱۲. جلوگیری از تلف شدن گاز. جلوگیری از اتلاف گاز بوسیله مصرف در عملیات شرکت و لوله کشی به شهرها برای مصرف اهالی و یا نگهداری آن در چاهها به استناد مواد ۱۲ و ۲۱ امتیازنامه ۱۳۱۲.

۱۳. مقاطعه کاران خارجی. پرداخت مالیات بردرآمد مقاطعه کاران

خارجی طبق قوانین کشور.

۱۴. بیمه. بیمه مؤسسات شرکت نفت در ایران نزد شرکت بیمه ایران.

۱۵. مدت امتیاز. در موقع اصلاح امتیاز داری دو مطلب بیش از سایر مطالب مورد توجه طرفین بوده است، از طرف دولت ایران حق الامتیاز و از طرف شرکت مدت امتیاز در موقعی که هنوز داری مجری بوده یا کمتر از ۴ میلیون تن صادرات و فروش سالیانه در حدود یک میلیون و نیم لیره طلا حق الامتیاز به دولت می رسید و به این حساب به موجب مقررات امتیاز داری با قریب ۱۸ میلیون تن صادرات و فروش سالیانه که اخیراً استحصال شرکت است متجاوز از ۶ میلیون و نیم پوند طلا حق الامتیاز دولت می شود و حال آنکه عمل شرکت به استناد امتیازنامه ۱۳۱۲ طوری بوده است که با ۱۸ میلیون تن صادرات و فروش حق الامتیاز دولت حتی از ۶ میلیون و نیم پوند طلا هم خیلی کمتر است و به این وصف است متجاوز از ۶ میلیون و نیم پوند طلا هم خیلی کمتر است و به این وصف معلوم نیست در موقع فسخ امتیاز داری در قبال تمديد مدت امتیازنامه سابق از امتیازنامه ۱۳۱۲ به دولت ایران چه عاید شده است، این مطلب مورد نهایت علاقه دولت ایران و بیش از هر چیز مورد توجه مردم مملکت است نکته دیگری که در موقع این مقایسه باید طرف توجه قرار گیرد این است که به موجب امتیاز داری در خاتمه امتیاز کلیه دارائی و مؤسسات شرکت در هرجای دنیا که بود به ایران تعلق می گرفت و حال آنکه در امتیاز ۱۳۱۲ این قید نسبت به دارائی شرکت در ایران شده است اهمیت این مطلب بیشتر با این توجه جلوه می کند که مدت امتیاز داری در سال ۱۹۶۲ خاتمه می یافت و حال آنکه در امتیازنامه سال ۱۳۱۲ نوشته شده است که از آن بعد ۶۰ سال معتبر خواهد بود و پیداست که وضع ذخایر نفتی مملکت ایران با مقایسه مدتهای مذکور در دو امتیاز سابق الذکر چه تفاوت فاحشی را متضمن است.

۱۶. معنای حق الامتياز. مبلغ چهار شیلینگ در هر تن در سال ۱۹۳۳ معادل یک هشتم قیمت نفت خام ایران بوده است و حال آنکه فعلاً با صرف طلای آن (برطبق محاسبه شرکت) کمتر از یک شانزدهم شده است و به این ترتیب مجموع حق الامتياز دولت ایران به نسبت قیمت کل نفت استخراج شده در ایران در سال ۱۹۳۳ در حدود ۳۳ درصد بوده و در سال ۱۹۴۷ فقط در حدود ۹ درصد. خیلی متأسفم که آقای آزاد و آقای مکی تشریف ندارند (مکی - بنده اینجا هستم) (دکتر بقائی - تشریف دارند). یادداشت بفرمائید آن چیزهایی را که اطلاع ندارید. اقلأ اطلاع حاصل کنید. (مکی - جناب عالی نگذاشتید بنده تمام مطالبم را عرض کنم). بعد بفرمائید اگر حق الامتياز دولت ایران طبق امتيازات کشور ونزوئلا در یافت می گردید از بابت سال ۱۹۴۷ بجای ۷ میلیون لیره بالغ بر ۲۲ میلیون لیره می شد یعنی متجاوز از ۳ برابر شرکت نفت عراق می تواند تا ۶ شیلینگ طلا حق الامتياز در یافت دارد و این مبلغ نیز با در نظر گرفتن قیمت عادلانه بیش از ۳ برابر حق الامتياز است که تا کنون به دولت ایران پرداخته شده است برطبق امتياز جدید در کویت نیز حق الامتياز در یافتی از ۳ برابر حق الامتياز که تا کنون به دولت ایران پرداخته شده است متجاوز است. ضمناً از کل حق الامتياز که ونزوئلا و کویت و بصره در یافت می دارند مقداری هم نفت خام است که عیناً می توانند آن را تحویل بگیرند و بنابراین هرگاه این ارقام منشأ محاسبه باشد مأخذ حق الامتياز متداول فعلی در دنیا در حدود یک لیره در هر تن استخراج شده می شود. از ارقام فوق و مخصوصاً با مذاقه در مندرجات قسمت «۱۷» این یادداشت بخوبی آشکار است که برای حق الامتياز ایران بهیچوجه مبنای عادلانه و منصفانه ای در کار نیست.

۱۷. معافيتها. کم و کیف معافيتهاي مالياتي و گمرکي مورد محاسبه دقيق و تعيين تکليف قطعي بايد قرار گيرد به اين معني که ماليات بردرآمد شرکت برطبق قانون ماليات بردرآمد ایران برای سال ۱۹۴۷ بالغ بر ۱۲

میلیون لیره می گردد و از طرف دیگر برطبق مقررات مملکتی در هریک از سنوات ۱۳۲۵ و ۱۳۲۶ حقوق و عوارض گمرکی اجناس و اشیائی که شرکت به ایران وارد کرده و یا از ایران صادر کرده است در حدود ۱۷ میلیون لیره است، توضیحاً علاوه می نماید که شرکت در سال ۱۹۳۳ از بابت مالیات بردرآمد مبلغ ۲۷۴۴۱۲ لیره به دولت ایران و ۳۰۵۴۱۸ لیره به دولت انگلستان پرداخته است و حال آنکه در سال ۱۹۴۷ مالیات دولت ایران ۷۶۵۴۰۵ لیره و مالیات انگلستان ۱۵۲۶۶۶۵ لیره بوده است.

۱۸. سهام شرکت. تبدیل حصه ایران از ذخایر شرکت به سهم شرکت نظیر معامله ای که با صاحبان شرکت می شود.

۱۹. اسعار. استفاده از یک قسمت از اسعار حاصله از فروش مواد نفتی در دنیا.

۲۰. فروش نفت برای صدور. تعیین ترتیبی که به موجب آن شرکت مواد نفتی را برای صدور در اختیار دولت یا اتباع ایران خواهد گذاشت.

۲۱. نفت شاه. اتخاذ تدابیر عملی برای تأمین منافع و حقوق ایران در نفت شاه به مناسبت مجاورت با نفت خانه.

۲۲. شرکتهای وابسته. تعیین مقرراتی که شرکتهای غیر تابعه بایستی مشمول آن باشند.

۲۳. تغییرات اساسنامه. ضرورت جلب موافقت دولت ایران نسبت به تغییراتی که در اساسنامه سال ۱۹۳۳ بعمل آمده است.

۲۴. ذخایر شرکت. روشن نمودن وضع ذخایر و طرز تشکیل آنها و تعیین حقوق دولت بطور دقیق.

۲۵. خطوط هواپیمائی و تلفنی و تلگرافی و غیره. کم و کیف و حدود و قیود استفاده شرکت از خطوط هواپیمائی و تلفنی و تلگرافی و بندرسازی و غیره باید مورد دقت قرار گیرد.

این ماده ای بود که در زمان کابینه آقای هژیر که نماینده شرکت

به تهران آمده بود داده شده و در ظرف ده جلسه مذاکره‌ای که شده است توضیحات مفصل در اطراف هر کدام از آنها به نماینده شرکت داده شده است همینطور که برای آقایان عرض می‌کنم نماینده شرکت سه ماه از دولت وقت خواست که برود با هیئت مدیره مذاکره بکند و بعد به ایران برگردد. مذاکرات مجدداً شروع شد بعد از سه ماه که کابینه آقای هژیر رفته بود و بجایش کابینه به آقای ساعد واگذار شده بود اطلاع به ما دادند که نماینده شرکت حاضر است که به تهران بیاید، برای مذاکره به تهران آمد برای اینکه در این مذاکراتی که می‌شود تنها دولت دخیل نباشد و اشخاصی که امروز در خانه‌شان نشسته‌اند و تنقید می‌کنند (مکی-و یک لکه‌سیاه در زندگیشان ندارند) و نمی‌خواهند حاضر بشوند که خدتی به این مملکت بکنند بنده این مراسله را می‌خوانم تا آقایان بدانند تاریخ ۱۳۲۸/۱۱/۹ مراسله به شماره ۷۲۷۹ از طرف وزارت دارائی به آقای نخست‌وزیر.

جناب آقای نخست‌وزیر- در تاریخ ۲۷/۱۰/۶ ذیل شماره ۶۷۹۶ راجع به مذاکرات رئیس شرکت نفت در تهران با این جانب در باب تعیین نمایندگان دولت ایران برای تجدید مذاکرات نسبت به امور مربوطه به شرکت نفت شرحی عرض و ضمناً پیشنهاد نموده بودم که دولت یک هیئت سه نفری از افرادی که به شرح زیر معرفی نموده بودم معین کنند، جناب آقای تقی‌زاده، جناب آقای دکتر مصدق، جناب آقای هژیر، جناب آقای نجم، جناب آقای دکتر متین‌دفتری، جناب آقای بهاءالملک و آقایان ابتهاج و نصرالله جهانگیر معین فرمایند که تحت نظر وزیر دارائی وقت یا تحت نظر هریک از آقایان که مصلحت می‌دانند مشغول مذاکره با شرکت نفت باشند ولی تاکنون نظر هیئت دولت راجع به نمایندگان مزبور ابلاغ نگردیده است و با اینکه در مذاکرات حضوری اظهار نظر فرموده‌اند که این جانب سمت نمایندگی از طرف دولت را دارم تا حال نیز در باب انتخاب این جانب به سمت مزبور مراتب را کتباً ابلاغ نفرموده‌اند چون نماینده شرکت بزودی به

تهران عازم خواهد شد متعنی است امر و مقرر فرمائید چنانچه این جانب بایستی سمت نمایندگی را داشته باشم امر عالی را کتباً ابلاغ و اسامی آقایانی را که با این جانب برای مذاکره شرکت خواهند داشت تعیین نمایند. این را می دانید برای چه نوشتم برای اینکه آن روز می دانستم که هیچ کدام از این آقایان قبول نمی کنند، می دانستم که هیچیک از آقایان برای کار مسئولیتدار در این مملکت زیر بار نمی روند برای اینکه یک گوشه ای بنشینند و تنقید کنند برای اینکه روزگار و میدان کار، مرد کار می خواهد متأسفانه این مملکت فاقد مرد کار است من صریحاً عرض می کنم تمام آن اشخاصی که منفی باف هستند آنهایی هستند که در خانه شان نشسته اند و تنقید کرده اند این پیشنهاد رسمی است از طرف آقای نخست وزیر به فرد فرد آقایان مذاکره شد التماس شد که آقایان این کار مملکت است کار من نیست این یک کار مهمی است این کار بستگی به آتیه مملکت دارد، مربوط به بچه های شما است، بیائید انصاف داشته باشید و حاضر شوید بخودتان زحمت بدهید بجای اینکه آب خنک بخورید بجای اینکه می نشینید مقاله می نویسید در موقعش بیائید زحمت بکشید این دوسیه ها را بخوانید تمام آقایان گفتند ما چکار داریم.

تقی زاده - کی کرد و کی کرد اصلاً یک کلمه نشنیدم (خنده نمایندگان).

مکی - (خطاب به آقای وزیر دارائی) دروغگو معلوم می شود همه اش را دروغ می گوئید. (زنگ ممتد نایب رئیس).
دکتر بقائی و مکی - آقا این تکذیب تقی زاده، چرا دروغ می گوئید؟

بعضی از نمایندگان - دروغ است.

مکی - تماشا دروغ است.

دهقان - بیربط می گویند اگر راست می گویند چرا یک کلمه

اینجا راجع به نفت نگفتند (زنگ ممتد نایب رئیس).

دکتر بقائی — این اولش دروغ است (زنگ نایب رئیس) آخر دارند دروغ می گویند آقای تقی زاده تکذیب می کنند. بقیه آقایان هم که نیستند مدرک نشان بدهید که قبول نکردند ایشان که تکذیب می کنند.

یمین اسفندیاری — ایشان که نگفتند من صحبت کردم می گویند آقای ساعد صحبت کردند.

وزیر دارائی — ... بنده با نهایت ارادتی که به شخص جناب آقای تقی زاده تا امروز دارم و خواهم داشت بسیار متأسفم که ایشان با اینکه نامه رسمی آقای نخست وزیر به ایشان نوشته اند با اینکه در تمام مذاکرات ما وارد بوده اند. این خط آقای تقی زاده است اگر شرافت دارند بیایند اینجا قسم بخورند که من ننوشته ام (دهقان — اینها رجال ما هستند که ۴۰ سال ما را اغفال کردند) (زنگ نایب رئیس) اولین مراسله ای که راجع به نفت نوشتم اولین مذاکره ای که راجع به نفت کردم در منزل آقای تقی زاده بود این کاغذ آقای تقی زاده است (همه نمایندگان) (دکتر معظمی — کاغذ آقای تقی زاده را بخوانید) عرض کنم که اولین مذاکره ای که با مستر گس شد، مستر گس گفت من آمده ام به ایران برای تعدیل نسبت به بعضی موارد. من بهش گفتم آقا ما تعدیلات نمی خواهیم ما مطابق قانون مهر ۱۳۲۶ وظیفه دار در تجدیدنظر هستیم، منظور ما تجدیدنظر در قرارداد است او گفت ما همچو حرفهائی نداریم تجدیدنظر صحبتش نیست تجدیدنظری اگر هست در امتیازنامه مربوط به مذاکرات ما نیست پس من برمی گردم به لندن گفتم بروید بنده یک یادداشتی در منزل جناب آقای تقی زاده تهیه کردم و برایشان خواندم، ایشان اصلاح کردند خط خود ایشان اینجا است ایشان بیایند اینجا بگویند خط من نیست آن وقت بنده تمام این مطالب را قبول دارم همانطوری که دیروز مذاکره کردیم در مقابل یادداشت هائی که دولت در مذاکرات سابق به آقایان داد انتظار داشتیم که جواب کتبی و نظر نهائی شرکت به ما گفته

می شد ولی چون نظریات کتبی داده نشد و بعلاوه همانطور که در قسمت چهار یادداشت سابق دولت اشاره شده بود با فرض اتخاذ ترتیبات مذکور در قسمت ۳ یادداشت و استیفای کامل حقوق مندرجه در امتیازنامه فعلی باز هم در اوضاع فعلی حقوقی که بدین ترتیب عاید دولت خواهد شد عادلانه و منصفانه نبوده و چه از لحاظ رفع اشکالات مندرج در قسمت یک یادداشت سابق و چه از لحاظ اجرای اصول عدالت و انصاف بایستی نسبت به طرز تعیین این حقوق تغییر اساسی بعمل آید و چنانکه آقایان بخوبی اطلاع دارند از تاریخ عقد امتیازنامه جدید تحولاتی در ایران و دنیا پیش آمده است آقای تقی زاده واو را زدند با خط مبارکشان، گفتند که واو غلط است در دنیا بکنید. (تقی زاده - از ما کی دعوت کردید؟) این را گفتم که منافی که حقا و انصافاً که باید به دولت ایران از امتیاز برسد فعلاً نمی رسد و حتی همانچه هم که در سال ۱۹۳۳ یعنی موقع عقد قرارداد امتیاز عاید ما می شد اینک عاید نمی شود (در سال ۱۹۳۳ لیست عایدات به سود ناویره ۳۸٪ و حالا ۱۷٪ است) و با در نظر گرفتن منافی که سایر کشورها از دادن این قبیل امتیازها برده و می برند و باتوجه به اینکه مقررات امتیازهای سایر ممالک پیشرفته و بهتر از امتیازنامه نفت جنوب است مع الوصف در سالهای اخیر در امتیازنامه های مزبور تجدیدنظرهائی شده یا در شرف تجدیدنظر می باشد و با ذکر این نکته که خود اولیاء شرکت نفت با نهایت حسن نیتی که دارند باید اذغان کنند اینجا هم آقای تقی زاده فرمودند که این کلمه حسن نیت را شما اینجا ننویسید چرا شما تصدیق می کنید که آنها حسن نیت دارند. اگر این را هم تکذیب بکنند من حرفی ندارم که با موجباتی که پیش آمده از قبیل مالیات بردرآمد دولت انگلستان، محدود کردن سود سهام، قراردادهائی که به زیان دولت ایران بوده است، آنچه باید به دولت ایران طبق این امتیازنامه می رسید در ظرف این چند سال اخیر نرسیده و مکرر در مذاکرات سابق اشاره به تعدیلاتی نسبت به آینده نموده اند و نیز با توجهی که اولیاء شرکت دارند

که ملت ایران و مجلس شورای ملی بهیچوجه از مقررات امتیازنامه با پیش آمدهائی که شده رضایت کامل نداشته و آن را کافی برای استیفای حق کامل ملت ایران نمی دانند و دولت را مکلف نموده اند که نسبت به استیفای حقوق ایران حد اعلاى کوشش را بنماید بنابراین و به جهاتی که فوقاً ذکر شد و استدلالاتی که در یادداشت های گذشته بعمل آمد و توضیحاتی که در مذاکرات گذشته از طرف نمایندگان دولت داده شد به نظر ما مسلم گردیده که برای استیفای حقوق کامل ملت ایران و برای اینکه عوایدی که حقاً و انصافاً باید به ما برسد لااقل کمتر از سایر کشورها نباشد اینجا ما نوشته بودیم کمتر از سایر کشورهای همجوار، باز جناب آقای تقی زاده فرمودند چرا کشورهای همجوار می گذارید با خط مبارک خودشان زدند و نوشتند سایر کشورهای دیگر (بعضی از نمایندگان— اینک خوب است) بلی بسیار خوب است بنده هم فوق العاده استفاده کردم ایراد در این بود که ایشان فرمودند من روحم اطلاع ندارد، (دکتر بقائی حضرت عالی فرمودید دعوت کردند) لازم است که در بعضی از مواد امتیازنامه تجدیدنظر شود و وقتی اطمینان به حسن نیت اولیاء شرکت نفت داریم باز اینجا را تذکر دادند که حسن نیت را برداریم یقین داریم این پیشنهاد ما مورد قبول واقع خواهد گردید اگر موافق باشند نسبت به این موادی که مورد نظر است بعد مجلس شورای ملی نظریات خود را بدهد موادی که آنجا باید تجدیدنظر شود عبارت است از ۱۰- ۱۱- ۱۵- ۱۶- ۱۸- ۱۹- ۲۱- ۲۶ بعد از اینکه این یادداشت را ما دادیم این بحث که اینجا شروع شد بحث این بود که عرض کردم ما روز اولی که خواستیم وارد مذاکره بشویم می خواستیم این مسئولیت را، این بار بزرگ را بر گردن خودمان تنها نگذاریم گفتیم آقا یک دستگاهی است که باید این کار را بکند، منفعت مملکت است، کار بزرگ است بهتر آنکه اشخاصی که توی این مملکت مقام پیدا کرده اند، وزیر شده اند، رئیس الوزراء شده اند، شخصیت پیدا کرده اند از بودجه این مملکت ارتزاق کرده اند و می کنند اینها

هم شریک باشند دلشان باید بسوزد و شاید به ما کمک کنند، راهنمایی کنند تا بعد وقتی که تمام شد ننشینند در خارج کوراغلی بخوانند که چنان بکنید و چنان نکنید، خوب است که خودشان وارد شوند (دکتر بقائی - شما رسماً ازشان دعوت کردید؟) آقای نخست وزیر با فرد فردشان مذاکره کردند مراسله ای که از آقای نخست وزیر داریم این است عرض کردم بعد از آنکه با همه اینها صحبت کردم تنها کسی که حاضر شد با ما همکاری کند جناب آقای عدل وزیر مشاور، دکتر شادمان هم که در مذاکرات سابق شرکت داشت دعوت کردیم آن هم استعفا داد و دکتر پیرنیا که رئیس اداری خودمان است. آقای امامی هم که کمیسر نفت است در لندن بوده آقای جهانگیر که چندین سال رئیس شرکت نفت بودند و در زمانی که قرارداد ۱۹۳۳ بسته شد وارد کار بودند وقتی این جریان را بنده دیدم مأیوس شدم از اینکه دیگران بیایند خودشان را به زحمت بیندازند و صبح تا غروب یا پرونده بخوانند یا وارد مباحثه بشوند در خانه خودشان نشسته اند بعد هم در موقع خودش تنقید خودشان را می کنند، مجبور شدیم که تمام سوابقی که بوده با تمام نظریاتی که متخصصین دولت در ۱۹۳۳ داده بودند تمام نظریاتی که متخصصین دولت برای امتیاز نفت ایران و آمریکا داده بودند تمام اینها را خواندیم، خوانده شد یک قدری اطلاع پیدا کردیم این را باید بطور معترضه عرض کنم اینکه گفته شد امتیاز ۱۹۳۳ تا جلسه آخر صحبت تمدیدش نبود این دروغ است. این دروغ است که نمایندگان شرکت گفتند روز آخر یا تمدید یا قطع می کنیم مذاکرات را (دکتر بقائی - این را آقای تقی زاده پشت تریبون فرمودند) در ۱۹۲۸ سفر دومی که مرحوم تیمورتاش به پاریس رفته بودند با سرجان کدمن یک قراردادی را پاراف می کنند به اسم قرارداد سه ستاره بعنوان قرارداد سه ستاره یکی از شرایط آن قرارداد سی سال اضافه شدن بر مدت امتیاز است یعنی مذاکراتی که تا آخر دفعه می گویند تمام شده است دفعه آخر آمدند رفتند پیش اعلیحضرت فقید گفتند که یا بیا امضاء کن...

(بعضی از نمایندگان— قرارداد سه ستاره؟) بلی پاراف کرده است
 سرجان کدمن قرارداد سه ستاره تیمورتاش در سال ۱۳۱۱ از هیئت وزراء
 تصویب نامه ای صادر شد. همان قرارداد را قبول کرده اند منتها بعد تردیدی
 درش شد. قرار بوده است که اینها مقداری پیش قسط به ما بدهند وضع خزانه
 در آن موقع بقدری بد بوده است که کاغذی از وزارت دارائی وقت می نویسند
 به مرحوم تیمورتاش اینها هم در روسیه است که می نویسند من خجالت
 می کشم اینقدر که از بانک شاهی قرض کردیم (بعضی از نمایندگان—
 وزیر دارائی وقت کی بوده است؟) جناب آقای تقی زاده یک شاهی پول
 نداریم شما تلگرافی به سرجان کدمن بکنید و خواهش کنید که صد هزار لیره
 به اعتبار قرارداد جدید به ما بدهد تا ما بتوانیم کار مملکت را راه بیندازیم اگر
 این صحبتها نمی شد اینها را بنده عرض نمی کردم و در گور می بردم (دکتر
 بقائی— خیلی خوب شد تاریخ باید روشن بشود از خودتان دفاع کنید) تا
 گفته نشود به رضاشاه فشار آوردند گفتند این مذاکرات قرارداد ۱۹۳۳ از ۱۹۲۸
 شروع شده است (دکتر بقائی— اینها را بخوانید این قرارداد را بخوانید)
 (دهقان— بگذارید در یک سکوتی این حقایق گفته شود) یعنی نگویند که
 تصویب نامه ای صادر نشده هیچ یقه بنده را نگرفتند بیا این کار را بکن.
 (دهقان— بگذارید این حقایق گفته شود تا ملت ایران خادم و خائن را
 بشناسد) سه سال دولتهای وقت وزرای وقت نشستند و صحبت کردند، به
 اعتبار قرارداد مرهوم قرض خواستند، برای اینکه چرخ مملکت را بچرخانند آن
 وقت بیایند اینجا تمام تقصیر را بگردن رضاشاه که مرده است بیندازند و
 بگویند ما همه مان درستیم؟! (احسنت) در هر صورت این یادداشتها به اینها
 داده شد (دکتر بقائی— آن سه ستاره خدمتتان هست؟) (خنده نمایندگان)
 یک کامیون در وزارت دارائی دوسیه هست یکی دوتا و یک روز و دو روز
 نمی شود که خیال کنیم یک قراردادی را یک روزه دوروزه نوشتند و گفتند
 امضاء کنید، در هر صورت هرچه بود هرچه شد قرارداد یا خوب یا بد امروز ما

واردش نمی شویم یک قراردادی در ۱۹۳۳ بسته شد و یک شرایطی هم نوشته شده اول دفعه ای که ما به اینها گفتیم آقا این قرارداد را می خواهیم تجدیدنظر کنیم برای اینکه ببینیم دوستانه حاضر هستند نسبت به این قرارداد تجدیدنظر کنیم؟ (مکی - آن قرارداد سه ستاره چه شد؟) آن قرارداد سه ستاره حالا مطرح نیست صحبت اقدامات دولت فعلی است (یکی از نمایندگان - وجه تسمیه قرارداد سه ستاره چیست؟) آن قراردادی که پاراف شده بود اینها جزء پرونده هائی بود که در کارهای مربوط به تیمورتاش بود، روزی که ایشان فوت شد اینها همه صورت مجلس شد و تحویل وزارت دارائی گردید و اینکه وجه تسمیه این سه ستاره چیست چون ایشان در وقتی که امضاء کردند سه ستاره رویش کشیده بودند این معروف شد به قرارداد سه ستاره وقتی که این یادداشت به اینها داده شد آقایان گفتند که ما حاضر نیستیم تجدیدنظر کنیم قراردادی است داریم و حاضر نیستیم تجدید کنیم این قرارداد که الان هست و این حرف را بزنند مجلس هم که به ما گفته است این قرارداد کان لم یکن است و بروید یک قرارداد تازه ای ببینید گفته اند در حدود این قرارداد صحبت کنید ما ببینیم روی این قرارداد چه موادی می توانیم پیدا کنیم که از این مواد استفاده کنیم و آنها را تحت فشار بگذاریم دیدیم چند ماده است که در اینجاست استفاده کرد یادداشتهائی که در زمان کابینه آقای هژیر تهیه شده بود همین یادداشتها را مطالعه کردیم بعد هم نظر متخصصین را خواستیم و بهشان گفتیم شما نسبت به این قرارداد تخلف کردید چون تنها راهی که ممکن بود که اینها را در فشار بگذاریم از نقطه نظر این قرارداد گفتیم که شما تخلف کردید و میزان تخلف را باید محکمه تعیین کند خود این قرارداد دو تا ماده دارد که حالا خوب است من برای آقایان بخوانم یک ماده اش این است که این امتیاز برحسب هیچ قانون عمومی و خصوصی یا هیچیک از دستورات اداری یا تصمیمات مقامات اجرائی قابل لغو نخواهد بود یک ماده اش هم این ماده ۲۶ است که می گوید: این امتیاز مگر در صورتی که کمپانی مطابق

ماده ۲۰ آن را ترک کند.

بعد هم در اینجا تصریح کرده است مذکور در فوق منحصر به این قرارداد است خوب یکی اینکه اولاً هرگاه مبلغی که برحسب رأی محکمه باید به دولت پرداخته شود تا یک ماه بعد از صدور رأی پرداخت شود دوم اینکه هرگاه تصمیم بر انحلال اختیاری یا اجباری کمپانی قرار گرفت پس ما افتادیم در مقابل این معذور یک مردی می گوید که من امتیازنامه دارم و حاضر برای تجدیدش نیستم ما گفتیم تخلف کردی گفت ثابت کنید در محکمه من هم جواب می دهم ما مجبور شدیم از این مرحله وارد شویم گفتیم این قضیه را می گذاریم دست آخر شاید در مواد باهم موافقت کردیم چرا برویم به حکمیت گفتند بسیار خوب حاضر هستیم مذاکراتی بکنیم آمدند پیشنهاداتی دادند پیشنهاد خود دولت از ماده ۱۰ و ۱۱ پیشنهاد خود دولت باشد ما چون تجربه داشتیم نسبت به این امتیاز که روی این مقررات امتیاز چه قسمت از منافع ما ممکن است تأمین بشود ناچار آمدیم با نظر متخصصین یک فرمولی پیدا کردیم که تمام راه عدم استیفای حقوق دولت بسته شده باشد اولاً بجای اینکه مثل قرارداد داری، از عواید به ما بدهند که یک عایدات منظم سه ماه به سه ماه باشد چون یکی از مواد امتیاز داری این بود آقای مکی ما باید صحبت می کردیم بیلان شرکت ۱۶/۵٪ بایستی به ما بدهند دیگر ماه به ماه سه ماه به ماه به ما چیزی نمی دادند محسنات این قرارداد فعلی مقرراتی داریم که از روی تن شماری یک مقداری بگیریم (مکی - راجع بهمین عرض دارم) دیشب ما روی این بحث کردیم آخر سال امتیازنامه بیلان شرکت که بسته شد صدی بیست از عایدات بگیریم ما آمدیم گفتیم که این فورمول را از این جهت از دست ندهیم که یک چیزی بگیریم اما این بیست درصدی که نوشته اند که ۲۰ درصد از سود قابل تقسیم به صاحبان سهام آن وقت نتیجه این می شود که این رزروها و مالیاتها همش منحل می شود و دیگر چیزی برایمان نمی ماند پس اگر ما این بیست درصد را

فورمولی برایش پیدا کنیم که دیگر مالیات بردرآمد این رزروها ازش کم نشود بهتر است، سوم اینکه ما فهمیدیم که ما نفت داریم در مملکت اختیار نفت باید در یک قسمت در دست ما باشد بعد گفتیم بهترین فورمولی که می شود برای اینکار پیدا کرد فورمولی است که در ونزوئلا معمول است ولی ۵۰ درصد از این راه به ما می دهند ۶/۵ شیلینگ طلا چون عنوان طلا دارد پایه اش ۱۲۰ شیلینگ نیست پایه اش ۸۳ شیلینگ است نتیجه می شود ۱۳ شیلینگ تفاوت بعد هم بجای اینکه بیست درصد سود قابل تقسیم به ما بدهند سود ناو یژه به ما می دهند، سود ناو یژه آقایانی که در کار بیلان وارد هستند می دانند سود ناو یژه یعنی قبل از برداشت مالیات بردرآمد از آن به ما بدهند بعد هم گفتیم یک ششم نفت خام به قیمتی که به بحریه انگلیس یا دیگران می فروشند به ما بدهند که ما اگر بخواهیم یک وقتی بفروشیم داشته باشیم و در داخله بفروشیم و مصرف کنیم مجموع اینها کمتر از ۵۰ درصد عایدات ما نشود اگر هم کمتر شد به ما بقیه اش را بدهند این فرمول هم زیاد من درآوردی نبوده است با نظر متخصصین وقت و مشاورین اقتصادی بوده است که با آنها مشورت کردیم و حساب کردیم که اگر ما این کار را بتوانیم بکنیم این حد اعلاى درآمدی است که امروز در همه جای دنیا ممکن است گرفته شود از یک شرکت ضمناً هم گفتیم بهشان با ماده ۱۰ و ۱۱ تکلیفش روشن شود چون این شاه ماده است ما وارد سایر مواد نمی شویم اینها رفتند و آمدند و مذاکرات زیادی کردند بالاخره پیشنهاد کردند که این فرمول دولت چون مغایر وضع فعلی امتیازنامه است ما قبول نمی کنیم چون این امتیازنامه را ما فرمول آن را حاضر نیستیم عوض کنیم تفاوت چیست گفتند تفاوت این است که ما بجای ۴ شیلینگ روی هرتن شیلینگ بدهند نتیجتاً این را هم ما گفتیم روی استخراج ببینند نه روی فروش برای اینکه تفاوت استخراج و فروش همیشه چند میلیون تن است که آن مقدارش را در کارخانجات مصرف می کردند مالیات نمی دادند تن شماری نمی دادند و گفتند که ما قبول

می‌کنیم که ۴ شیلینگ را ۶ شیلینگ گفتیم و این قسمت مالیاتی که هست که از ۶ میلیون به بالا را ۹ پنس بدیم آن را گفتیم ۶ شیلینگ یعنی ۳ پنس اضافه کنیم که خلاصهٔ مجموع عایدات ما روی وضع فعلی امتیازنامه با تفاوت قیمت طلا الآن ده شیلینگ و نیم پنس بعد که ما گفتیم این غیرقابل قبول است و نمی‌توانیم قبول کنیم پیشنهاد تازه‌ای آوردند که بیست درصد رزرو عمومی که در امتیازنامه حق شما است ما بجای اینکه آخر امتیازنامه به شما بدیم سال بسال به شما می‌دهیم تفاوت هم این است که اختیار رزرو عمومی دست کمپانی است ممکن است حالا که سی میلیون لیره است سال دیگر سی میلیون لیره را در جای دیگر خرج کند شما اگر می‌خواهید این کار را بکنیم حاضریم سال به سال به شما بدیم البته این آخرین پیشنهاد آنها بود ما هم به آنها تهدید کردیم که قبول نداریم مذاکرات ما قطع شد و در نتیجه آنها رفتند وقتی که مذاکرات ما به اینجا رسید بهشان پیغام دادیم که اگر نظر شما نسبت به این استیفا این است ما نظرش را اصلاً قبول نداریم بالاخره رئیس شرکت خودش به تهران آمد مذاکرات تجدید شد آمدند گفتند سال ۴۷ و ۴۸ که درآمد زیاد شده است یک سال استثنائی بوده است برای اینکه قیمت نفت در سال ۱۹۴۶ دو لیره و چند شیلینگ بوده ولی در ۴۷ یک دفعه رفته ۳/۷۵ لیره و در ۱۹۴۸ به ۵ لیره و چون این یکسال استثنائی بوده است به این مناسبت این وضع برای بعد قابل قبول نیست پیشنهاد کردند که با این طریق که ما می‌گوئیم در ۱۹۴۷ بجای ۷ میلیون لیره به شما ۱۲ میلیون و خرده‌ای لیره به شما داده می‌شود و در سال ۱۹۴۸ بجای ۷ میلیون لیره ۱۸ میلیون و هفتصد و پنجاه هزار لیره (دکتر معظمی - اینها کتبی بوده یا شفاهی) تمام کتبی بوده بنده نمی‌دانم که خبط کرده‌ام یا درست این عمل را کرده‌ام چون در مملکت ما همه چیز تکذیب می‌شود لایحه را به مجلس می‌دهید کمیسیون دارائی مجلس تصویب می‌کند بعد در روزنامه می‌نویسند که چنین لایحه‌ای مجلس نیامده، تمام مذاکراتی که کردیم تمام

کتبی بوده است و آنچه آنها امضاء کردند آن را امضاء کردم همه امضاء کردیم و به مسئولیت همه است، خوشبختانه بنده این مذاکرات را کتبی کردم که اگر یک کسی یک روزی بیاید می بیند که من یک کلمه حرف از اینها قبول نکردم مگر اینکه یادداشت از ایشان بگیرم، یک کلمه حرف تصمیم نگرفتم مگر اینکه نظر مشاورین نفت را بپرسیم با مشاورین عالی مقام مشورت کنم و با نظر آنها جواب بدهم در هر صورت اینها رفتند و آمدند و رئیس شرکت گفت که ما حاضریم که برای ۲۰ درصد رزرو سهم شما علاوه بر آن ۱۰/۵ شیلینگ که بابت حق الامتیاز می گیرید ۲/۵ میلیون لیره برای سال ۱۹۴۹ کنیم آقای نخست وزیر بهشان جواب دادند که این پیشنهادات شما را ما اصلاً نمی توانیم قبول کنیم نه من قبول می کنم نه وزیر دارائی قبول می کند نه دولت نه مجلس و ایشان هم با نهایت تعرض از ایران خارج شدند بالاخره مذاکرات تمام شد گزارش از طرف وزارت دارائی بنده و همکاران خود به دولت دادیم که آقا مذاکرات تمام شد و دیگر جای مذاکره ای هم نیست برای اینکه جای توافق هم نیست به عقیده ما، عقیده ما که در ایران هستیم عقیده مان این است که برویم به حکمیت برای اینکه راه دیگر ندارد ضمناً پروفیسور ژیدل در تهران بود گفتیم که ما می خواهیم ببینیم از دو طرفش حساب است هر دو طرف را باید حساب کنیم مذاکره ما نتیجه نرسید و در ضمن حکمیت و حکم هم ما را محکوم کرد آن وقت آقای آزاد تشریف می آورند اینجا می گویند این هم خیانت بود چرا رفت به حکمیت مگر می شود با دولت انگلیس طرف بشوید، مگر می شود با کمپانی طرف بشوید، این حق ما چهارصد میلیون لیره است، باید گلشائیان را آتش زد برای اینکه میلیونها لیره به این مملکت ضرر زده است، برای اینکه از گل روی مستر گس خوشش نیامد یا وقتی که با او صحبت کرد اوقاتش تلخ شد، برای اینکه اشخاصی که در گوشه ای نشسته اند و تنقید می کنند همینطور هستند. پروفیسور ژیدل که پروفیسوری عالی مقام حقوق بین المللی و همه آقایان

می‌دانند که یک است در دنیا که نسبت به پروژه‌های ما اظهار نظر کرد خود کمپانی گفت چون پروفیسور ژیدل گفته است من نمی‌توانم قبول نکنم برای اینکه این یک مرد عالی مقامی است که حرفش حجت است ما گفتیم که آقای پروفیسور ژیدل شما این گزارش را بخوانید مطالبات ما را ببینید که ما می‌توانیم به حکمیت مراجعه بکنیم یا نمی‌توانیم و روی این ۲۵ ماده کدامش قابل طرح است در مرحله حکمیت، آقای پروفیسور ژیدل وقت صرف کردند و یک کتابی نوشتند راجع به این قضیه که به عقیده بنده یک تزی است که اشخاصی که وارد در کار حقوق هستند می‌توانند استفاده زیاد ببرند و من هم که این را می‌خوانم از هر صفحه آن لذت می‌برم ایشان از نظر اینکه دولت می‌خواهد برود در یک محکمه حکمیتی بنشیند و بیان دعا بکند تمام این تر دولت را نوشته که اینجور می‌شود اگر خواستند بروند دفاع کنند ولی گفتند متأسفانه از این ۲۵ ماده که شما اعتراض کردید فقط ۸ فقره آن قابل اعتراض است نروید خودتان را زحمت بدهید گفتیم خوب شما حکم ما آقای پروفیسور را انتخاب کردیم گفتیم شما حکم دولت شما بروید در محکمه حکمیت رأی بدهید اینجاست که بنده باید به آقایان عرض کنم که خیلی متأسفم در جلسه سری که بنده دعوت کردم بنده این مطالب را گفتم حالا آقایان اصرار دارید که من علنی بگویم علنی می‌گویم (عده‌ای از نمایندگان فرمائید) (فرامرزی - مصلحت را در نظر بگیرید و حرف بزنید) برای اینکه مردم بدانند که اگر من تقاضای جلسه سری کردم برای این نبود که پرده‌پوشی کرده باشم موضوع این نبود که خواسته باشم مخفی باشد یک نظریاتی از دهان متخصصین از دهان علمای عالی مقام درآمده است حالا آقایان اصرار دارند که من در جلسه علنی بگویم (نخیر فرمائید) در هر صورت جلسه‌ای در وزارت خارجه تشکیل شد آقایان مسبوق هستند در آنجا مذاکره شد ما از مجموع بیاناتی که شد چه در مذاکرات وزارت خارجه، چه در جاهای دیگر به این برخوردیم که مصلحت مملکت در تمام کردن این کار با

خود آقایان است به این جهت ما ناچار شدیم باز باب مذاکرات را مفتوح کنیم پیشنهادات تازه بدهیم و خواهش کنیم که دو مرتبه مذاکرات تجدید شود نماینده شرکت دو مرتبه آمد و مذاکرات شد و در نتیجه این مذاکره به اینجا رسیدیم که بجای $2/5$ میلیون لیره که برای ۲۰ درصد رزرو عمومی و بیست درصد سود سهام در سال ۱۹۴۹ منحصرأ برای ما تعیین می کردند حاضر شدند تا آخر امتیازنامه چهارمیلیون لیره حداقل پرداخت کنند ضمناً دولت ایران وجهی که می گیرد مشمول مالیات بردرآمد دولت انگلستان بشود اینها مذاکره کردند و گفتند در این قضیه هم ما حاضر هستیم این عمل را بکنیم اولاً راجع به آن تن شماری مشمول آن مالیات بردرآمد نیست برای اینکه آقایان مسبوق باشند و یکی از آقایان هم صحبت کردند این ۵۱ میلیون لیره بعد از پرداخت آن ۷ میلیون، هشت، میلیون لیره است که بعد از تن شماری به ما می دهند یعنی عایدات نفت که می گویند ۵۰ میلیون لیره عایدات نفت است در حقیقت شصت میلیون لیره است آن ۹ میلیون لیره پولی است که از بابت تن شماری به ما می دهند وقتی که پرداخت کردند آن وقت بیان می دهند گفتند ما در آن رقم تن شماری که مالیات بردرآمد دولت انگلیس راجع به رزرو عمومی که شما می گوئید رزروی که مطابق این امتیازنامه می گوئید شما حق دارید ما مجبور بودیم که یک فورمولی پیدا کنیم همان فورمولی که به نظر آقای آزاد خیلی مشکل می آید خیلی فهمش آسان است، اگر یک دفعه مراجعه کنند گفتم چون مالیات بردرآمد انگلستان در تغییر است الآن ۹ شیلینگ است نرخ فوق مالیات بردرآمد زمان جنگ بوده ممکن است پائین بیاید این فورمول را که ما پیدا کردیم که روزی یک لیره مالیات بردرآمد دولت انگلیس می گیرد این را بر مبلغ رزروی که می خواهیم بگذاریم علاوه کنیم و بیست درصد به ما می دهند یعنی اگر یک میلیون لیره اینها می بایستی به رزرو بگذارند سهمی که به ما می دهند حقاً مطابق این امتیازنامه باید دویست هزار لیره باشد، فرض کنیم که مالیات بردرآمد انگلیس ده شیلینگ

باشد این ده شیلینگ را هم روی این می کشند می شود دو برابر مثل اینکه دو میلیون لیره بوده است و بجای اینکه به ما دویست هزار لیره بدهند چهارصد هزار لیره می دهند پس نتیجه آن قسمت رزرو که به ما پرداخت می شود مشمول مالیات بردرآمد دولت انگلیس نیست بعد بحث در این شد که این پیشنهادی که داده اند آیا نسبت به سایر مواد هم صحبت می شود چند ماده در اینجا بود که مورد نظر دولت بود عرض کردم یکی ماده ۱۵ بود که طرحی که ما به آنها نوشته بودیم صریحاً قید کردیم که باید نماینده دولت حق حضور در تمام جلسات هیئت مدیره شرکت داشته باشند و ضمناً هم در آنجا تصریح کرده بودیم که شخصاً یا بوسیله متخصمین حق بازرسی کلیه دفاتر محاسبات کمپانی را دارا باشد یکی ماده ۱۸ بود که تقاضا کرده بودیم هروقت بخواهند سهامی منتشر بکنند بایستی که برای اتباع ایران تا میزان نصف سهام در تهران هم منتشر کنند و حق تقدم قائل شوند یکی هم راجع به ماده ۱۹ بود که قیمت نفت و بنزین در داخله مملکت که ما گفتیم مطابق قیمت تمام شده آبادان قیمت معین بشود یا به قیمتی که به دستگاههای دیگر می فروشند مثل بحریه انگلیس. یکی هم راجع به ماده ۲۶ بود که ما تقاضا کردیم هر ۱۵ سال یک مرتبه تجدید نظر شود. عرض کردم نسبت به این مواد چون مخالف با امتیازنامه فعلی است گفتند ما حاضر برای مذاکره نیستیم حاضر برای قبول هم نیستیم، ولی نسبت به ماده ۱۶ که بایستی یک طرحی تهیه بشود گفتند ما حاضریم که مذاکره کنیم، موافقت کنیم البته دولت تاکنون نسبت به ماده ۱۶ و طرح آن موافقت نکرده و تا سه ماه هم حق برای خودمان قائل شدیم که اگر نتوانستیم موافقت بکنیم به حکمیت رجوع کنیم، راجع به ماده ۱۹ که خواستیم وارد مذاکره شویم گفتند مطالبات ما را نسبت بگذشته اول روشن بکنید. مطالبات گذشته که اینها می گویند چیست؟ در سال گذشته که دولت آقای ساعد خواست از قیمت توتون و سیگار و قند و شکر و نفت و بنزین پائین بیاورد ما شرحی نوشتیم به کمپانی که از قیمت نفت و بنزین

اینقدر پائین بیاورید نمایندۀ کمپانی به ما مراجعه کرد که آقا این برخلاف اقدامات گذشته است که دولت باید یک پولی به ما دستی بدهد قیمت را کم کنیم چیست؟ بعد متوجه شدیم که مطابق امتیازنامه فعلی ماده ۱۹ می گوید که برای قیمت گذاری در داخلۀ مملکت یک قیمت اساسی در نظر گرفته شود آن قیمت اساسی عبارت است از قیمت خلیج مکزیک یا خلیج رومانی بعد مخارج مملکت بهش علاوه می شود از این قیمتی که حاصل می شود ۲۵ درصد تخفیف برای دولت و ده درصد تخفیف برای مردم و تا آخر سال ۱۳۲۵ همه ساله اینجا در خرداد ۲۵ آمدند به دولت گفتند که قیمت خلیج رومانی از قیمت بازار مارشۀ موندیال خارج شده و چون قیمت خلیج مکزیک هم بالا رفته ما باید قیمتش را بالا ببریم این را هم باید بگویم که قیمت خلیج مکزیک در آنجا تعیین نمی شود بازار دنیا تعیین می کند و در بروشورهای چاپی تعیین می شود و این یک موضوعی است که مورد اطمینان همه است یعنی وقتی که می گویند خلیج مکزیک یعنی چه، یعنی از بروشور که نگاه بکنید معلوم می شود، وزارت دارائی نگاه کرد دید که از سال ۱۳۲۵ تا خرداد ۱۳۲۷، ۴۵ میلیون تومان اینها ضرر بهشان خورده و بایستی اگر قیمت را گران نکردند از جیبشان بدهند (دکتر بقائی) — آنها مؤثر در تعیین قیمت خلیج مکزیک نیستند؟ اگر شما اینقدر اینها را در دنیا قوی می دانید چه عرض کنم (دکتر بقائی) — سؤال می کنم) چه عرض کنم قیمت خلیج مکزیک یک قیمتی است که مارش موندیال است و مربوط به اینها نیست و مربوط به کمپانیهای است که رقیب اینها هستند وقتی به حساب رسیدگی کردیم در وزارت دارائی بالاخره راه حلی پیدا کردند این بود که یک قانونی به مجلس بیاورند برای قیمت نفت و بنزین که بالاخره چون یک تا کسی در زمان آقای قوام السلطنه داده شده بود یک قسمتی از آن را گفتند برقرار بکنید چون گفتند که خلاف قانون است برقرار نکنید ولی یک مقداری بابت طلب به کمپانی داده شود ۲۰ میلیون تومان، ۲۵ میلیون تومان هم کمپانی صرف نظر بکند (وزیر

کشور- کی موافقت کرد؟) در کابینه آقای حکیمی جناب آقای نجم الملک لایحه‌اش را به مجلس آوردند آقایان ممکن است توجه بفرمایند لایحه در کمیسیون دارائی چاپ شده و طبع و توزیع شده و حتی یک روز آقای امیر نصرت اسکندری به بنده فرمودند چه نظری دارید بنده تلفن کردم که تصویب نفرمائید چون اگر تصویب شود (عباس مسعودی- مورد مطالبه بوده ولی پرداخت نشده) مورد مطالبه بوده است (دکتر بقائی- این را که آقای نجم الملک تکذیب کردند که چنین لایحه‌ای به مجلس داده باشد) امسال وقتی مذاکرات ماده ۱۹ را کردند صورت حساب پارسال و امسال را آوردند و مبلغ پارسال که هشت میلیون و نهصد هزار تومان است که این ۴۵ میلیون تومان اگر علاوه کنیم می شود ۵۴ میلیون تومان ولی این را ضمناً برای آقایان گفته باشم که این امتیازنامه فعلی حق می دهد به کمپانی که این مطالبه را بکند و اگر راجع به این قرارداد موافقت نشود باز هم عرض می کنم که برای کمپانی مطابق این امتیاز حقی هست برای اینکه مطابق همین ماده امتیاز که می گوئیم اگر یک شیلینگ را ندادید ما حقی داریم مراجعه به حکمیت بکنیم او هم می گوید شما می بایستی مراجعه می کردید به قیمت خلیج مکزیکی و آن وقت قیمت را در داخله به اضافه مخارج داخلی معین می کردید چون دولت مرا مجبور کرده است که قیمت را بالا نبریم دولت باید این پول را بدهد و دولت ضامن است و باید عرض کنم که این مطالبه‌ای که کرده است بحق بوده است و مادامی که اینها صرف نظر نکرده اند باز همین لایحه‌ای یک حسنی که داشته از ۲۵ میلیون تومان حداقل صرف نظر کرده در هر صورت امسال که صحبت شد گفتند که آقا ما حاضریم یک طوری قیمت را معین بکنیم که از قیمت فعلی بالا نرود گفتیم ما قبول می کنیم به یک شرط، شرطش این است که این ۵۴ میلیون تومانی که شما مطالبه می کنید و بحق هم مطالبه می کنید این را ول کنید و صرف نظر کنید بروید پی کارتان گفتند بسیار خوب و حاضر شدند این است ماده ۱۹ و در قرارداد هم هست

اولاً در اینجا نوشته اند که با توافق طرفین ولی ما اینطور توافق کردیم که بجای اینکه قیمت خلیج مکزیک را بگیرند ۲۵ درصد تخفیف از خلیج مکزیک بگیرند و ده درصد تخفیف که برای مردم قائل می شوند ۲۵ درصد قائل شوند که در نتیجه قیمت بالا نرود و ضمناً هم این ۵۴ میلیون تومانی که از ما مطالبه داشتند به موجب مراسله رسمی که به مانوشتند صرف نظر کردند پس ما ماده ۱۹ را به این طرز در قرارداد نوشتیم، باقی ماند ماده ۱۶، عرض کردم که هنوز راجع به ماده ۱۶ ما موافقت نکردیم و تا سه ماده دیگر قرار گذاشتیم که تکلیف ما بعد از سه ماه روشن شود اگر موافقت کردیم فبها والا برود به حکمیت این مقدمه مذاکرات دولت بوده است از زمان این کابینه تا کنون و از گذشته از زمان کابینه آقای قوام تا امروز حالا ما هستیم در مقابل این عملی که یک قدری از جنبه ثوری خارج بشویم و به جنبه حقیقت برویم یک امتیازنامه در سال ۱۹۳۳ بسته شده است من که امتیاز داری و این امتیاز را مطالعه کرده ام باید صریحاً عرض کنم که این امتیاز بجز آن قسمت ۳۰ سال تمدیدش هزار درجه بهتر از امتیاز داری بوده (حائری زاده) خیلی از موادش بدتر است) تمام مواردی را که آقایان تذکر می دادید بنده یادداشت کرده ام همین ماده ۱۶ که به این صورت نوشته شده می دانند در امتیاز داری چه بوده امتیاز داری این است عمله و فعله که در تأسیسات فوق کار می کنند باید رعیت اعلیحضرت شاهنشاه باشند به استثناء اجزای علمی از قبیل مدیر و مهندس و مباشر مطابق این امتیازنامه فقط عمله و فعله باید ایرانی باشد باقی هرکسی هست باید فرنگی باشد در صورتی که این امتیازنامه ماده ۱۶ آن صراحت دارد که باید علاوه بر این که عمله و فعله اش ایرانی باشد تصریح دارد صنعتگران و مهندسين فنی و تجاری خود را باید از افراد ذیصلاحیت و با تجربه که در ایران یافت می شود انتخاب کند برای این کار کمپانی سالی چند میلیون لیره خرج می کند مدرسه دایر می کند اشخاص را به خارج می فرستد و در اینجا به دانشگاه کمک می کند برای اینکه الآن متخصصینی

که در نفت هستند همان متخصصین عالی مقامی هستند که در اینجا هستند، من تصدیق می‌کنم که کمپانی نفت این عمل را بد کرده اینجا هم صریح می‌گویم ماده ۱۶ را خوب اجرا نکرده‌اند ما هم نسبت به ماده ۱۶ اعتراض داریم (صحیح است، احسنت) در اعتراض خودمان هم باقی هستیم این حق دولت تنها نیست حق مردم این مملکت است، حق مهندس ایرانی است، حق جوانهای ایران است ما این را از شما نخواهیم گذشت ولی باید این را عرض کنم، این ماده ۱۶ با آن طرزی که نوشته شده اگر اجرا شود آن نظری است که همه ملت دارند و دولت دارد و همه مردم دارند منتها باید خوب اجرا شود عرض کنم راجع به آن شانزده درصدی که از عایدات داریم با اینکه حق نظارت به دفاتر کمپانی داریم خیلی متأسفم که از تاریخ امتیاز داری تا تاریخ لغوش یک رسیدگی بوسیله آرمیتاز اسمیت که آن هم خودش انگلیسی بود کرد و نظری داد هیچوقت، هیچ زمانی اجازه ندادند که ما دفاتر آنها را رسیدگی کنیم و چیزی در بیاوریم.

حائری زاده - حق داشتیم ولی نکردیم.

نایب رئیس - آقای گلشائیان فرمایش آقا خیلی زیاد است؟

وزیر دارائی - چند دقیقه دیگر باقی است، عرض کنم که حالا هستیم در مقابل یک رئالیت، یک حقیقتی، اقداماتی که دولت کرده بود از بسم الله تا تاء تمه برای آقایان گفتم و حاضر هم هستم هر قسمتش را هر موقع روز آقایان در وزارت دارائی تشریف بیاورند تمام را در اختیارشان بگذارم زیرا هیچ چیز محرمانه و پوشیده‌ای ما نداریم هیچ مذاکره شفاهی هم که اتخاذ سند کسی بتواند بکند نداریم، تمام مذاکراتی که می‌کردیم در صورت مجلسهایی نوشته می‌شد یک مترجم ما بود و یک مترجم آنها و تمام این صحبتها؟ ما هستیم در مقابل یک قانون موجود با آن جریاناتی که عرض کردم، دولت یک وظیفه‌ای داشت که وظیفه‌اش را مطابق قانون مهرماه ۱۳۲۶ انجام داد، به نظر آقایان ممکن است در نحوه قضاوت و تشخیص فرق

بکنند ولی قدر مسلم بدانید که نه من و نه این دولت و نه هیچکس در کشور ایران حاضر نیست که به مملکت خودش برای اینکه چهار روزی سر کار باشد خیانت بکند ولی صریحاً گفتم آن کوششی که ممکن بود به نهایت کوشش که ممکن بود چه من و چه همکاران من و چه دولت کرده است این نتیجه ایست که به مجلس شورای ملی آمده است، دولت هم در مقابل این عملی که کرده است یک کار تمام شده ای می داند یعنی وظیفه خودش را انجام داده است حالا اگر مجلس این عمل دولت را می پسندد البته خیلی ممنونیم البته انتظار هم داریم. حالا ممکن است چند نفری از من بدشان بیاید یا از هیکل من خوششان نیاید (دکتر بقائی) — اینطور نیست صحبت هیکل در میان نیست صحبت منافع است) ولی البته دولت انتظار دارد که وقتی که یک زحماتی کشیده است اقلأً مورد نظر از نقطه نظر انصاف و عدالت قرار گیرد حالا اگر واقعاً مجلس شورای ملی معتقد است که دولت عمل بدی کرده است هیچ مانعی ندارد، یک قراردادی است آورده است به مجلس با نهایت مردانگی و شهامت بجای اینکه وقت را تلف کنید بلند شوید بالا تفاق بگوئید این برخلاف مصالح ایران است و دولت هم بعد از این کار ساقط می شود و محاکمه می شود و در غیر این صورت بنده عرض دیگری ندارم (احسنت).

نایب رئیس — آقای تقی زاده تقاضا کرده اند که راجع به این موضوع صحبت کنند.

مکی — فردا صبح بفرمائید صحبت کنند.

نایب رئیس — بفرمایند آقای تقی زاده.

تقی زاده — در اینکه آقای وزیر دارائی شخصاً بسیار زحمت در این کار کشیده اند و رعایت آنچه را که ممکن بود و به اعلی درجه امکان مبذول داشته اند در این بابت هیچ گونه ایرادی به ایشان نیست و توضیحاتی هم که دادند مفید بود ولی بهتر این بود که اگر از جاده حقیقت خارج نمی شدند

دیگر همه ما ممنون می شدیم، ولی می خواهم عرض بکنم بنده هم عادت ندارم که چیزی خلاف حقیقت بگویم ولو به ضرر خودم هم باشد، آنچه که بنده شنیدم و فهمیدم این بود که ایشان بیان می کردند که جماعتی را که چند نفری را هم اسم بردند که بنده مسبوق نبودم که از اینها تقاضا شده بود که بیاید در هیئت شرکت کنند آیا تقاضا شده یا نه اطلاعی ندارم گفتند تقاضا شد قبول نکردند عوامفریبی کردند، خودداری کردند پشت سر می روند می گویند، وقتی کار مهم و پرمسئولیتی پیش می آید خودشان را عقب می کشند، شاید نظرشان طعنه و حمله به اشخاص معینی بود ولی بنده جزو آنها نبودم از بنده هم تقاضایی نشده که جزو هیئتی شوم که مدافعه کنم و مذاکره کنم. اول امر در هشت ماه یا نه ماه یا ده ماه یادم نیست، وقتی نماینده کمپانی به اینجا آمد آقای هژیر به من یک کاغذی نوشت و گفت من خیال می کنم که بهترین راه اینست که شما در این کار اقدام بکنید و نماینده تام الاختیار دولت بشوید و من حاضرم همه جور و هر نوع و شکلی که شما مایل باشید شرکت نمایید.

خیلی مؤدبانه و معقولانه بود و مفصل، بنده جواب عرض کردم که بخصوص خودم هر مشورتی که از من بشود مضایقه نمی کنم و هر چه به نظرم می رسد بدون ملاحظه و بدون عوامفریبی خواهم گفت و در تمام عمرم خیالم این نبود که مردم را بفریبم ولی من عضو مجلس هستم بدون اجازه مجلس نمی توانم در کار دولت مداخله کنم و دولت مرا نماینده بکند ایشان هم قانع شدند ولی بعد خبری نشد وقتی که ایشان، آقای وزیر مالیه گفتند که بعضی اشخاص را دعوت کردیم ناز کردند، عقب کشیدند، فلان کردند، اسم من جزو آنها بود من گفتم چه وقت از من دعوت شده، چه تاریخی، به چه وسیله ای و چه تقاضائی دعوت شده ام آن وقت اینجا یک کاغذهائی را خواندند که ایشان به کمپانی نوشته اند و مشورت کردند درست است یک بار مشورت نکردند چند بار مشورت کردند چون بنده گفته بودم که هر مطلبی را

که از من بخواهید من در اختیار شما هستم هر مشکلی برسد حقیقت را می گویم، ایشان کاغذی نوشته بودند که قرائت کردند اما اینکه من به خط خودم نوشتم و گفتم این کلمه اش اینطور باشد بهتر است و این را دلیل دانستند که از من تقاضا کرده اند که بروم جزو آن هیئت بشوم من از روز اول شنیده بودم که این هیئت عبارت است از آقای جهانگیر و آقای پیرنیا و آقای امامی و خودشان و آقای عدل، بنده غیر از این تا امروز چیزی نشنیدم اما این مطلبی را که عرض کردم صحیحش همین است که عرض می کنم یک کلمه پس و پیش ندارد از این بابت هم شاید نظرشان به یک شخص معینی بوده است و شاید هم به آنها کاغذ نوشته اند و تقاضا کرده اند من نمی دانم، اما در قسمتی که فرمودند امتیاز و مدتش من آنچه که در مجلس گفتم همانطوری است که در لوح محفوظ خدا ضبط کرده است یک کلمه بیشتر ندارم و بتمام مقدسات عالم قسم می خورم که من حقیقت را در مجلس گفتم و اگر ایشان از حدود ادب خارج شده اند که سزاوار و شایسته نبود من از حدود ادب خارج نمی شوم و با ایشان آن معامله را نمی کنم گفتند که از امروز معلوم نشد موضوع مدت امتیاز از قبل صحبت شده بود، من خودم در وزارت مالیه بودم آمدم صحبت و مذاکره بر روی این امتیازنامه شد نهایت جد و جهد کردیم و در موادش یک ماه تمام صحبت کردیم صحبت تمدید در میان نبود آخرش ما بحداقل موافقت نکردیم ما گفتیم یک میلیون و ربع میلیون لیره حداقل را خواستیم آنها گفتند. هفتصد و پنجاه هزار لیره بیشتر حاضر نشدند. بعد آن شخص که رئیس بود چون توافقی نشد رفت پیش اعلیحضرت شاه مرحوم و اجازه مرخصی خواست که فردا حرکت کند، گفت برای چه؟ خودشان به من فرمودند که من گفتم برای چه می روی؟ آنها گفتند که ما با وزرای شما سازش نمی کنیم، خود اعلیحضرت روز بروز در قضیه بودند از جریان قضیه با اطلاع بودند اما اینطور مصلحت دیدند گفتند اینها چه می گویند و اختلافشان بر سر چیست من که مسبوق نیستم یک جلسه در حضور من مذاکره کنید تا

بینم اختلاف سرچیزت وقتی که حضور ایشان رفتند و جلسه منعقد شد آنها هم یک مترجم انگلیسی که فارسی می دانست آورده بودند در آنجا وقتی جلسه منعقد شد صحبت مدت به میان آمده بود و یک بار وقتی موضوع مدت را گفتند شاه مرحوم نهایت تحاشی را کرد و اینطور فرمودند که این ابداً نمی شود می خواهید سی سال که ما به گذشتگان لعنت کریم ۵۰ سال هم آیندگان به ما لعنت کنند این همین عهارتی بود آن شخصی که فارسی می دانست ترجمه کرد و آن رئیس نیست انگلیسی باز گفت اگر قبول نمی کنید پس مرا مرخص کنید. آن مجلس نیمه تمام ماند و بعد هم نظر این شد که بروند به جامعه ملل امتیازنامه را اول لغو کردند و پاره کردند بدون اینکه اول به مشاورین حقوق مراجعه کند آن وقت آنها رفتند به حکمیت لاهه و دولت پیش افتاد و گفت که ما از دست شما شکایت داریم رفتند به جامعه ملل صحبت کردند ایران که پیش نبرد ولی اشخاصی میانه افتادند گفتند یک عمل دیگری برای دولت ایران بکنیم نمی خواهم به کسی دیگر بنویسم به شرایط دلخواه خودشان به شما می نویسم به همان مدت امتیاز داری آن وقت می آمدند اینجا وقتی که توافق نمی شد بعد می رفتند به جامعه ملل و جامعه ملل دوباره رسیدگی می کرد و حکم می داد ممکن بود به ضرر ایران باشد این ملاحظه شاه مرحوم را مانع می شد که دوباره اگرچه برحسب ظاهر وقتی گفتند می رویم به جامعه ملل به آقای علاء و آقای داور گفت که شما هم چمدانهایتان را ببندید بعد گفتند بهتر این است که دوباره مذاکره را شروع کنید گفتند آمدند روی مدت هی اصرار کردند حتی بعد از مدت یک چیز دیگر گفتند، گفتند ما دویست و سیصد هزار میل قبول نداریم نصف تمام ایران شد آن هم قبول شد که از نصف تمام ایران چند هزار میل مربع انتخاب بکنند در پنج سال پس من خیلی افسوس دارم و هیچوقت نمی خواهم مواجه بشود که از طرف یک وزیری کلمه دروغ گفته بشود آنچه که من گفتم خدا را شاهد می گیرم و بتمام مقدسات عالم قسم می خورم و یکی از آن اشخاص دیده است که آقای

علاء است اگر از آقای علاء پرسید عین حقیقت را ایشان می گویند و یک قراردادی که قبلاً درست شده و دو سال مذاکره اش طول کشید مرحوم تیمورتاش مأمورش بود اصلاح قرارداد داری بود که به یک فرمولی اصلاح بکنند که آن امتیاز را بهم نزنند و آخرین وهله شاه مرحوم به تنگ آمد گفتند اصلاً این اصلاح را نمی خواهم برداشت انداخت توی بخاری و گفت فسخس بکنید همین امشب فسخس بکنید روز عید غدیر بود فردای آن روز بروید وزارت مالیه کلیدش را باز کنید و فسخس کردند اینکه بعضی اشخاص می گویند تبانی، همچو چیزی ابداً نبوده رئیس کمپانی نفت در یک جایی برای جای دعوت داشت یک کسی از بیرون آمد و گفت روزنامه ای فریاد می کند فسخ قرارداد، گفت بگیر بیاور، آوردند دید نوشته است فسخ قرارداد. این فسخ شد و سه چهارماه ادامه داشت در اصلاح قرارداد داری مدت کم نبوده است، در هر حال طول کشید چندین سال پیش از آن گاه بگاهی شنیده بودیم و اینکه گفته می شود سال ۱۹۳۳ نیست و چندین سال پیش از آن است اینکه من عرض کردم عین حقیقت بود و تمام آنچه را که ایشان بیان کردند بایستی اصلاح کنم و تصریح کنم که آنچه که ایشان فرمودند کلیه اش درست بود جز مسئله مدت دروغ بود چون در روزهای آخر بمیان آمد، ولی این قضیه دعوت که از ما دعوت کرده اند اگر دعوت می کردند و مجلس اجازه می داد با کمال علاقه می رفتم، بنده هیچوقت شانه از زیر بار مسئولیت از اول تا آخر عمرم خالی نکرده ام و امروز صبح خیال می کردم که آخرین حرف خودم را در مجلس می زنم و ایشان مرا مجبور کردند که بیایم این حرفها را بزنم و اگر باز مطالبی گفته شد ناچار بجواب خواهم بود.

صورت مشروح مذاکرات جلسه ۱۹۸، عصر دوشنبه سوم مرداد ۱۳۲۸

مجلس ساعت نه و بیست دقیقه بعد از ظهر به ریاست آقای امیر حسین ایلخان ظفر بختیار (نایب رئیس) تشکیل شد.

نایب رئیس - آقای وزیر دارئی.

وزیر دارائی بنده پنج دقیقه بیشتر وقت نمی گیرم، خیلی متأسفم که در جلسه امروز صبح به مناسبت تهمتی که به بنده زده شد که من دروغ می گویم عصبانی شدم و با ارادتی که به جناب آقای تقی زاده داشتم از بیست و پنج شش سال قبل و همیشه در مجلس ادبی که صبح در منزل داشتند به اصطلاح معروف در محضر شان نشسته بودم این ارادتی که من داشتم و حالا هم هست (اردلان: احسنت) برای اینکه ایشان را من یک مرد با تقوی می دانم از همه جهت، اگر یک فراموشی برایشان پیدا شده است خیال می کنم که فراموشی است ولی برای اینکه تصور این کاری که بنده کردم همه اینها دروغ بوده، بنده اینجا دوتا نامه به آقایان نشان می دهم چون وعده داده بودم نشان بدهم، این را می خواستم عرض کنم چون بنده به حافظه خودم خیلی اطمینان دارم اگر یک چیزی ده سال پیش دیده باشم وقتی که می گویم مطمئن باشید هست، اولاً اینکه فرمودند این مینوت نامه رسمی نخست وزیر است که نوشته اند به ایشان: دوست عزیزم چنانکه اطلاع دارید نمایندگان شرکت نفت در اوایل هفته آینده به تهران خواهند آمد و از طرف دولت هیئتی تحت نظر جناب آقای وزیر دارائی مرکب از آقای دکتر شادمان وزیر سابق اقتصاد ملی و آقای نصرالله جهانگیر معاون بانک ملی ایران برای مذاکره با نمایندگان مزبور انتخاب شده اند. چون جناب عالی اظهار داشته اید که من غیر رسم حاضر برای هرگونه مشورت و کمک می باشید خواهشندم در صورتی که مایل به کمک به هیئت فوق باشید اعلام فرمائید تا به جناب آقای وزیر دارائی مراتب ابلاغ شود که با جناب عالی ملاقات نموده و در مواردی که محتاج به کسب نظر جناب عالی است از نظریات شما استفاده نمایند ۱۷۳۹۱ تاریخ ۲۷/۱۱/۱۱ نخست وزیر. مراتب برای استحضار جناب آقای وزیر دارائی ارسال می شود. بعد هم نامه ای از آقای دکتر صدر رئیس دفتر آقای نخست وزیر است: جناب آقای گلشائیان وزیر دارائی جناب آقای نخست وزیر فرمودند چون راجع به شرکت جناب آقای

تقی زاده در هیئت مأمور مذاکره با نمایندگان شرکت نفت صحبت شده جناب عالی شخصاً به اطلاع ایشان برسانید که چنین هیئت تشکیل شده و اگر ایشان قبول بفرمایند که سمت مشاور در این هیئت داشته باشند موجب امتنان جناب آقای نخست وزیر خواهد بود. دکتر صدر، بنده از ایشان وقت خواستم رفتم منزلشان مذاکره کردم قبول فرمودند مدرکی که صبح عرض کردم با خط خودشان در همین یاد داشتهائی که ما به کمپانی دادیم با اصلاحاتی که به خط ایشان هست داریم و حتماً اگر ایشان متوجه باشند (روز ۱۰ بهمن که آن واقعه شوم اتفاق افتاد) بنده در منزل آقای تقی زاده بودم و مذاکرات نفت می کردیم و در آنجا به ما اطلاع دادند که چنین اتفاقی رخ داده و حتی من در دانشگاه هم نبودم و تصور می کنم که فراموشی بر ایشان روی داده باشد اما یک چیز هم که آقایان خواستند مسبق باشند قرارداد سه ستاره این اصل امتیازنامه است به فرانسه (در اینجا به کتابچه ای اشاره کردند) که در اینجا رویش نوشته شده است به خط آقای ناصح منشی مخصوص آقای تقی زاده که وزیر مالیه بودند. اصل طرح امتیازنامه جدیدی است که سابقاً آقای تیمور تاش در سنه ۱۹۲۹ مسیحی در لندن مذاکره نمودند در تابستان سنه ۱۳۱۱ هجری شمسی و پس از چند جلسه مذاکره با آقایان وزرای خارجه و عدلیه و مالیه در قلهک حک و اصلاحات و جرح و تعدیلات زیادی دو سه سال مورد مذاکره قرار گرفته و به وزارت مالیه فرستاده بودند که به لندن فرستاده شود و به علامت سه ستاره در روسیه ضبط است این اصل قرارداد است که در ماده ۱۶ این قرارداد فرانسه نوشته شده است برای اینکه عرض کردم که ۳۰ سال قبلاً مذاکره تمدید شده بود و این به تصویب دولت رسیده بود و جناب آقای تقی زاده از ۱۳۰۹ تا ۱۳۱۲ وزیر مالیه بودند و در زمان خود ایشان هم بتصویب رسیده است ماده چهارده اش می گوید:

Article XIV : La Presente Concession entrera en Vigueur Conforment a l'article 16 et restera en force jusqu'au 28 mai 1936.

یعنی ۱۹۸۶ یعنی به آن تاریخ ۳۰ سال به مدت امتیاز داری اضافه می شود روی همین امتیاز بوده است که... (یکی از نمایندگان — مراسله را هم بخوانید) که بواسطه احتیاجی که داشته اند عرض کردم این مراسله ایست که نوشته اند به خط خود آقای تقی زاده است می نویسد به مرحوم تیمور تاش. «دوست عزیزم به تاریخ ۲۴ بهمن ۱۳۱۰، چون در این اوقات از حیث تأدیه بودجه ها قدری در مضیقه هستیم و علاوه بر اینکه دو ملیون تومان مساعده مقروض هستیم از بابت پرداخت حوالجات آخر این ماه هم وجه کافی نداریم و بلکه نصف وجه لازم هم موجود نیست (کلیه این ماه از هر حیث ماه خیلی بدی بود) و چون میل ندارم یا از بانک یا محل دیگر قرض کنم به خاطر رسیدن که آیا نمی شود چیزی (مثلاً صد هزار لیره) بطور علی الحساب از کمپانی نفت جنوب فوراً بگیریم که فرجی از این حیث حاصل شود. چه تأدیه مالیات کمپانی در سال آینده به مضیقه فعلی ما چاره نمی کند اگر این ترتیب را ممکن و صلاح بدانید متمنی است بدون تأخیر اطلاع بدهید که با حضرات مذاکره کنیم یا خود حضرت عالی استمزاج بفرمائید که از زحمت کنونی قدری خلاص شویم زیاده عرضی ندارم جز تجدید مراتب ارادت صمیمی. حسن تقی زاده. اگر جواب این مراسله را تبلیغ بفرمائید خیلی موجب امتنان مخصوص خواهد شد. حسن تقی زاده»

بعد به خط مرحوم تیمور تاش تلگرافی می شود به آقای فیض به لندن، قرارداد مورد تصویب واقع شد. متن پاکنویس شده را می فرستم ولی از افزایش یک میلیون لیره صرف نظر نمی توانم بکنم وزارت مالیه احتیاج به پول دارند مذاکره بفرمائید کمپانی یک صد هزار لیره مساعده بدهد که پس از امضاء و تصویب قرارداد از بابت یک میلیون لیره محسوب شود. آقای فیض از لندن می نویسد:

خدمت دیشوکت حضرت مستطاب اشرف عالی آقای تیمور تاش وزیر دربار پهلوی دام اجلاله العالی تعقیب تلگراف جوابیه خود راجع به

پرداخت یک صد هزار لیره بعنوان مساعده از بابت یک میلیون لیره ای که شرکت نفت انگلیس و ایران برای ختم مطالبات و دعاوی گذشته دولت علیه ایران تعهد نموده که پس از قرارداد جدید بپردازد لزوماً خاطر محترم را مستحضر می دارد که یک صد هزار لیره مزبور در نتیجه مذاکرات بنده هفته قبل بوسیله بانک شاهنشاهی ایران به تهران داده شده و البته به وزارت جلیله مالیه عاید شده است. ولی پرداخت وجه به این شرط مقرر شد که اگر قرارداد جدید زودتر تصویب و امضاء گردد که از بابت یک میلیون لیره بدهی کمپانی محسوب شود و الا اگر عایق و مانعی روی داد و به تأخیر انجامید تماماً از بابت سهمی دولت علیه از عایدات خالص سنه ۱۹۳۱ که معمولاً روز انعقاد جلسه عمومی پرداخت می گردد منظور و محسوب شود بدین معنی که هریک از این فقره بدهی شرکت نفت که موقع پرداخت آن زودتر برسد یک صد هزار لیره از آن بابت محسوب گردد، ملاضه بفرمائید. تاریخ این مراسله ۱۴ فروردین ۱۳۱۱ است، تاریخ برکنار شدن تیمورتاش شهریور ۱۳۱۱ و تاریخ لغو امتیاز داری اواخر آبان ۱۳۱۱ است و بعد مذاکرات تمام شده است تا ۱۳۱۲ که در خرداد ۱۳۱۲ امتیاز جدید منعقد شده پس این اسنادی که امروز صحبتش هست اول مذاکرات راجع به تمدید سی ساله و وجود قراردادی که در سال ۱۹۲۹ در لندن بین سرجان کدمن و مرحوم تیمورتاش پاراف شده است بوده است. دولت وقت تصویب کرده در تابستان ۱۳۱۱ تصویب کرده که سی سال به مدت امتیازنامه علاوه شود و بعد از اینکه امتیازنامه داری را پاره کردند و به حکمیت رفتند برگشتند و مذاکره کردند یک موادی بر این قرارداد سه ستاره که اینجا صبح به آقایان عرض کردم و مورد مسخره شد این مواد را عوض کردند این مواد قرارداد فعلی بسته شد پس خلاصه کنم راجع به این قسمت سی سال و اینها خواستم صحبت کرده باشم و بعد مورد تکذیب واقع شد برای اینکه مدرک رسمی در دست باشد ارائه دادم و هم راجع به دعوت جناب آقای تقی زاده که مراسله رسمی آقای نخست

وزیر را خواندم و البته سایر آقایان را که نوشته بودم از طرف آقای نخست وزیر دعوت کتبی شده یا نشده آن را اطلاع ندارم ولی همینقدر می دانم که با بعضی از آقایان که خودم مذاکره کردم هیچکدام قبول نکردند که زیر بار مسئولیت بروند آن اشخاصی بود که صورت داده بودم. این را برای این عرض می کنم که دروغی هیچوقت بنده نخواهم گفت و اگر جناب آقای تقی زاده فراموش کرده باشد حمل بر دروغ بنده نشود ولی بنده باید عرض کنم چون من به شخص آقای تقی زاده احترام می گذارم چون ایشان را مرد با فضل و تقوی می دانم امیدوارم که امر باعث دلتنگی ایشان نشود و اگر اینطور نیست هیچوقت کتمان نکنند و حقیقت را هم بفرمایند.

نایب رئیس - آقای مکی بفرمائید، خواهش می کنم کمی اختصار بفرمائید که اجازه به دیگران هم برسد.

مکی - موضوع مذاکرات ما راجع به اختلاف ما به کمپانی و مراجعه جامعه ملل به اینجا رسیده بود:

راه پیشنهادی دکتر بنش که مبنای ایجاد توافق از راه مذاکره بین الاثنین شده بود، متکی به چهار نکته بود:

۱- مراحل مختلف رسیدگی توسط جامعه ملل - تا مدتی که با توافق طرفین قابل تمدید است - تمدید یافته و معلق بماند.

۲- کمپانی با حکومت ایران، صرفنظر از کلیه حقوق قضائی که ممکن است وجود داشته باشد، وارد مذاکره شود.

۳- دلایل قضائی طرفین فعلاً معلق بماند و در صورتی که توافق راجع به امتیاز جدید حاصل نشود طرفین حق استفاده از استدالات خود را محفوظ خواهند داشت.

۴- در مدت مذاکرات و تا زمان تنظیم موافقت نامه نهائی، کمپانی به عملیات خودش مثل سابق ادامه خواهد داد.

مذاکرات برای تنظیم امتیازنامه جدید با اتکاء بر اصول چهارگانه بالا

که توسط جامعه ملل سفارش شده و متأسفانه مورد قبول دولت ایران نیز واقع می گردد شروع می شود.

مذاکرات بین دولت ایران و نماینده شرکت نفت سرجان بکدن در تهران شروع می شود و پس از دوماه مذاکره منتهی به امضاء امتیازنامه جدید می گردد.

برای اینکه نمایندگان محترم بهتر از فشارهای موجوده که قبلاً بدان اشاره شده است اطلاع حاصل کنند من در اینجا لازم می دانم که قسمتی از بیانات آقای تقی زاده در جلسه بودجه مجلس شورای ملی را یادآوری کنم، امشب که جناب آقای وزیر دارائی خلافت را عرض کردند. البته عرض می کنم که این بیاناتی که جناب آقای گلشائیان فرمودند از لحاظ روشن شدن تاریخ یک خدمتی به آینده این مملکت بود زیرا عده زیادی از این جریانات و مبادله این قبیل نامه ها اطلاعی نداشتند و تمام اطلاعات منحصر بود به آنچه از یکدیگر می شنیدند و سندی ارائه نشده بود و حالا هم اگر آقای تقی زاده اینها را تکذیب نکنند مسلماً یک اسناد قوی برای تاریخچه روابط ایران و شرکت نفت خواهد بود.

نکته جالب توجه اینجاست که در طول مدت جریانات عجیب بالا که به قول آقای تقی زاده منتهی به دستور شاه دایر به بستن قرارداد جدید طبق نظریات شرکت نفت می شود (۲۹ آوریل ۱۹۳۳) قیمت نفت خام در بازار دنیا رو به تنزل فاحش بوده است، و این یکی از شاهکارهای تمدید امتیاز نفت جنوب است...

برای اینکه موضوع قیمت نفت را در دنیا از شاهکارهایی که کمپانی بکار برده است طوری دولت ایران و خلاصه مملکت را آن موقع در محظور گذاشته که از هر راه در آن موقع راه صحیح و اصلی را مسدود کرده بوده است مخصوصاً همین قسمتی که عرض می کنم.

قیمت نفت در بازار جهانی رو به تنزل فاحشی بوده است و این

قیمت، که در ۱۵ دسامبر ۱۹۳۲ یعنی کمتر از ۲۰ روز از تاریخ الغاء امتیاز داری، برای هرتن نفت در تگزاس شرقی، $۵/۶۰$ دلار بوده منظم در مدت مذاکرات روبه نقصان رفته و بخصوص در تاریخ ۲۴ آوریل ۱۹۳۳ یعنی پنج روز قبل از تاریخ امضای متن امتیازنامه جدید به حداقل غیر قابل تصور $۰/۷۵$ دلار در تن رسیده و بلافاصله بعد از تاریخ موافقتنامه که ۲۹ آوریل ۱۹۳۳ بوده، یعنی از تاریخ ۳۰ آوریل ۱۹۳۳، همین قیمت به $۱/۹۰$ دلار در تن و در ۳۰ ژوئن ۱۹۳۳ به قیمت $۵/۶۰$ دلار در تن، یعنی قیمت دسامبر ۱۹۳۲، بالغ و پس از مختصر تنزل دیگری تا ۳۰ ژوئیه ۱۹۳۳ مجدداً قوس صعودی خود را طی کرده و از آخر سپتامبر ۱۹۳۳ به بعد به قیمت ثابت $۷/۵$ دلار در تن تثبیت می گردد.

با توجه به اینکه نفت تگزاس شرقی از حیث ترکیب نزدیکترین ماده نفتی به نفت استخراجی از منابع ایران می باشد از طرفی، و تطبیق تاریخهای بالا با تاریخ لغو امتیاز و بستن امتیاز جدید از طرف دیگر، بطور غیر قابل تردیدی آشکار می شود که این تنزل قیمت در نتیجه فروش مقداری نفت ایران به قیمت ارزان در بازار تگزاس شرقی، و همچنین مانورهای دیگر، توسط شرکت نفت بوده است، تا با تحمل زیانی که نسبت به منافع بدست آمده از امتیاز جدید غیر قابل ملاحظه می باشد، دولت ایران بخصوص شاه سابق را، صرف نظر از کلیه فشارهای سیاسی و مانورهای دیگری که یقیناً وجود داشته و جزئیات آن بر ما مجهول است، تا حدی تحت تأثیر قرار بدهد، و شاید علت اصلی نقصان دادن حق الامتیاز از ۵ شیلینگ به چهار شیلینگ (چنانچه بعداً خواهیم دید) و پرداخت حداقل یک میلیون لیره به دولت ایران، از بابت حق الامتیاز و ۲۰ درصد اضافه سود سهام و مالیات، اثر مستقیم همین مانور خیانتکارانه و ماهرانه شرکت نفت بوده باشد و الا شاه سابق به بستن چنین قراردادی، که مسلماً مضرات آن به مراتب بیش از امتیاز داری بوده، تن در نمی داد و با وجود فشار سختی که مسلماً بر او وارد می آمده است لاقلاً چنین

عجله و شتابزدگی در تصویب قرارداد را اجازه نمی داد.

نمی دانم در این قسمت که بنده عرض کردم آقایان هیچ توجهی فرمودند که چطور کمپانی نفت جنوب موقعی که قرارداد جدید را می خواستند منعقد کنند قیمت نفت را در دنیا بانفت ایران تنزل داده است و پس از بستن قرارداد مجدداً قیمت به نرخ اولیه اش رسیده است و شاید آن عصر اگر می خواستند حساب بکنند سهمی را که به دولت ایران بابت حق الامتیاز و غیره می پرداختند برابر تمام عایدات نفت بوده، در آن چند روزی که می خواستند قرارداد ببندند، زیرا قیمت نفت را در دنیا بقدری تنزل داده بودند که تمام عایدات را می توانستند بگویند همین است که ما به دولت ایران می دهیم، در چنین موقعی و با چنین نیرنگ و هنری قرارداد را بتصویب رسانند...»

پس از ذکر مقدمات بالا و برای اینکه علت حقیقی مخالفت افراد وطن پرست و علاقه مند به این آب و خاک را نسبت به طرح الحاقی که تقدیم مجلس شورای ملی شده است تشریح نمایم و ذهن نمایندگان محترم را آنطوری که شایسته است، و با کمی وقت سازگار می باشد روشن نمایم بطور سریع امتیازنامه سال ۱۹۳۳ را از سه نقطه نظر مورد دقت و رسیدگی قرار می دهیم:

- ۱- برتریهای امتیاز جدید نسبت به قرارداد داری.
- ۲- معایب قرارداد جدید بنفسه و یا با مقایسه با قرارداد داری.
- ۳- انحرافات که نسبت به مفاد این قرارداد و تعهدات شرکت نفت از طرف شرکت بعمل آمده است.

یقین دارم پس از بحث مختصری در این سه موضوع هیچ یک از آقایان نمایندگان حاضر نخواهند شد که لکۀ ننگین موافقت با این قرارداد الحاقی را که به موجب نص صریح ماده ۱۰ آن، و بطور ضمنی ضمن مواد دیگرش، قرارداد سابق را که در اثر اعترافات آقای تقی زاده که مورد تأیید

مجلس نیز واقع گردیده است سست گردیده تأیید و مجدداً پا برجا می نماید حالانده از اعترافات آقای تقی زاده هم صرف نظر می کنم جز این نکته که عرض می کنم که تنها آقای تقی زاده در مجلس نبودند. خود آقایان می دانند از اول این دوره ملت ایران و تمام نمایندگان مجلس شورای ملی برای استیفای حقوق ایران از شرکت نفت و برای اینکه جلوتعديات شرکت نفت را بگیرند همه باهم همزبان و یکدل بودند و همه درصدد بودند که بر هر نحوی ممکن است ما هم به حقوق حق خودمان برسیم. این جای تردیدی نیست پس این قرارداد نه تنها به کیفیتی که آقای تقی زاده فرمودند، که قابل قبول نبود، اصولاً قابل قبول مجلس شورای ملی و ملت ایران هم نبود، منتهی برای اینکه شرکت بتواند در اینجا یک مانورهای کرده باشد بنده عرض می کنم که به چه عملیات و به چه کارهایی مبادرت کرده و تا چه حدود برای اینکه از این مجلس رأی بگیرد پافشاری می کند تا مجدداً قراردادی را که در اثر اعترافات آقای تقی زاده که مورد تأیید مجلس شورای ملی گردیده است سست گردیده تأیید و مجدداً پا برجا نماید. آقایان نمایندگان نباید این لکه را به دامان خویش و مجلس شورای ملی و مملکت بپذیرند و...

پس از چند جلسه که درباره مزار قرارداد الحاقی که قرارداد ۱۹۳۳ را تأیید مینمود صحبت کردم و هنوز صحبت ادامه داشت و معلوم بود که تا آخر عمر دوره پانزدهم ادامه خواهد یافت، وزیر دارائی و دستگاه حاکمه که سعی داشتند بهر کیفیتی شده آنرا بتصویب برسانند ناراحت شده نتوانستند تحمل کنند. ناچار در جلسه ۱۹۹ یعنی جلسه ماقبل خاتمه مجلس اشاره نموده تنفس داده شد. پس از یک ربع تنفس و رسمیت مجلس وزیر دارائی تقاضای صحبت کرد و چنین بیان داشت:

نایب رئیس — آقای وزیر دارائی.

وزیر دارائی — با اجازه آقایان عرض کنم که آقایان تصدیق

می فرمایند که اینطور مذاکره راجع به لایحه نفت یک طرز مذاکره عادی نیست و مثل این است که آقایان نمی خواهند راجع به این موضوع نفیاً یا اثباتاً اظهار عقیده کرده باشند فقط نظر گذراندن وقت و گذشتن روز است چون دو روز بآخر مجلس بیشتر نمانده است و دولت لایحه ای به مجلس داده است تقاضا دارد که نسبت به این لایحه از طرف مجلس تعیین تکلیف شود برای اینکه اگر صحبت هم بنا بود بشود شده است در ظرف چند جلسه گفته شده و با آنکه عادت ندارم پشت تریبون شعر بخوانم ولی بقول نظامی:

لاف از سخن چو در توان زد آن خشت بود که پر توان زد
(دکتر بقائی - بنده هم گفتم: خشت بر دریا زدن بی حاصل است)
با آنچه که دیروز گفته شد یک مطالبی البته روشن شد اگر نظر آقایان این باشد که بامرار وقت بگذرانیم این بهترین رویه است ولی نظر دولت این است که نسبت به این لایحه ای که داده است نفیاً یا اثباتاً تعیین تکلیف شده باشد و ضمناً چون علاوه بر این لایحه یکی دو لایحه دیگری هم هنوز باقی مانده است مثل لایحه متمم بودجه و انتخاب هیئت نظار برنامه و یکی دو لایحه دیگر خواستم استدعا کنم آقایان موافقت بفرمایند مثل دیشب امشب هم جلسه برقرار باشد (صحیح است).

نایب رئیس - آقای مکی.

مکی - متأسفانه خود آقایان وزراء کاری می کنند بهانه ای می دهند که بنده هم جوابی عرض کرده باشم.

دو چیز طیره عقل است دم فرو بستن بوقت گفتن و گفتن بوقت خاموشی (وزیر دارائی - طیره عقل است یعنی خفت عقل) هرچه شما می گوئید دو چیز طیره عقل است دم فرو بستن - بوقت گفتن و گفتن بوقت خاموشی. الان در موقع طرح نفت این تماشاچییانی که آمده اند اینجا نشسته اند اگر بازور سر نیزه می خواستند بیاورند نمی شد، تمام ملت ایران به این موضوع علاقه مند است. بنده دم فرو بندم که این لایحه به این کیفیت با آن قرارداد

ننگینی که طرح الغایش را توی همین مجلس امضاء کردند شما تصویب بکنید؟ آنرا هم تأیید بکنید؟ این مجلس اظهار نارضایتی و تردید نسبت به آن قرارداد اصلی کرده است می گوید آن قرارداد در تحت زور و فشار بسته شده (صحیح است) و در موقع بسته شدن آن قرارداد ملت ایران در تحت منگنه و فشار بوده و به شاه سابق فشار آورده اند به مجلس فشار آورده اند، سیاست بین المللی به ما اجازه نمی داد و شاید موقعیت جهان طوری بوده است که نمی شده است افکار دنیا را متوجه ایران کنیم و بگوئیم ما در زیر این مظالم داریم نابود می شویم یک قراردادی را به ما تحمیل کردند با این کیفیت حالا مجلس شورای ملی ایران این را تصویب می کند و یک ننگ در تاریخ ایران از خودش بیادگار بگذارد که تصویب و تأیید بکند این قرارداد را؟ ابداً اینجا موقع جهاد است برای بنده این موقعی است که خیال می کنم دم فرو بستن خیانت و جنایت به وظیفه ملی و وظیفه نمایندگی خودم است (دکتر بقائی - صحیح است) جناب آقای نایب رئیس محترم قبل از تنفس بیاناتی فرمودند من از حسن ظن ایشان و همچنین از حسن ظن اکثریت نمایندگان مجلس شورای ملی ایران تشکر می کنم. من قسم می خورم به خدای لایزال که اکثریت مجلس شورای ملی ایران قلباً و باطناً با این قرارداد شوم موافق نیست (صحیح است) منتهی فشار و بعضی محظورات، محافظه کاری یا چیزهای دیگری که هرکس مصلحت خودش می داند مانع از این شده است که بتوانند در این آخر مجلس یک مقاومت شدید و رشیدانه ای کرده باشند ولی همینکه مجلس شورای ملی ایران من فرد فردش را می بینم و از قیافه های آنها می خوانم می دانم همه شان مرا تأیید خواهند کرد و اگر هم نکنند تاریخ این مملکت و قضاوت نسلهای آینده این مملکت بایستی قضاوت بکند که من و آن کسان که با ما کمک کردند و مانع از تصویب این قانون شده اند به این مملکت خدمت کرده ایم نتیجه این قضاوت صد سال دیگر معلوم می شود و آن روز نه من زنده هستم و نه آقای گلشائیان و نه سایر

آقایان این اگر افتخاری داشته باشد یا اگر ننگی باشد در تاریخ برای من بماند این است در این فرصتی که در این ساعت ملت ایران به من داده است که از آن فرصت استفاده کنم از حق ملی و نمایندگی خودم استفاده خواهم کرد و تا سرحد جانبازی خودداری نخواهم کرد.

نایب رئیس — در ضمن هم آقای مکی باید متوجه باشند که کلمه فشار که اظهار کردند فشاری در کار نیست (مکی — امیدوارم) و بعد هم ایشان وقتی قول می دهند باید قول خودشان را حفظ بکنند آقای مکی فرمودند مخصوصاً امروز بعد از تنفس هم فرمودند که بیش از بیست صفحه از نطق من باقی نیست و گفتند که تقریباً یک ساعت طول می کشد حفظ قول هم خودش یک مسئله مهمی است.

مکی — بنده وقتی که آقای رئیس در اطاق جلسه خصوصی به بنده فرمودند این چند ورق را در آوردم و گفتم چیزی بر این اوراق اضافه نمی کنم و آقایان هم دیدند موقعی که بیرون رفتم چیزی بر این اضافه نکردم و حتی گفتم کیفم را در اختیار شما می گذارم (بهادری — همین حرفها اضافه است) شهادت دروغ در ماه رمضان خوب نیست و روزه را باطل می کند برویم سرمطلب.

آخرین دفاع تقی زاده

پس از خاتمه دوره پانزدهم بلافاصله تقی زاده نامه ای به نگارنده نوشته است و بقید سوگند مطالبی را که در مجلس بیان نموده تأیید می نماید اینک عیناً بخط تقی زاده در زیر نقل می گردد. تقی زاده در این نامه نوشته است «که اگر اشتباهی کرده باشم غیر اختیاری و غیر عمدی و بدون هیچ نفع مادی و نفع معنوی و شخصی بوده است».

بیست و نهمی زاده خدمت خباب امّی مشرف و خادم

۷ مرداد سنه ۱۳۲۸ هجری قمری

دوست عزیزم بعد از نطق خدا حافظی روز دوشنبه که در آن

از مجلس شورای ملی ایران که چنانکه گفتم آشنایان و لایق قدیم من بود
وداع کردم قصد نه ایشتم دیگر لب سخن بگشایم و مداخله و شرکتی در مذاکره
نکنم کائنات حمله بیجا و غیر مترقب آقای گلستانیان بمن و نسبتهایی که نه
اساس داشت و نه علت اصلی آن معلوم شد مرا ناچار گردید که در همان
حلب باز چند کلمه حرف بزنم و در آخرین دقائق عمر سیاسی خود در
مقابل خدا و وجدان ملت حقیقی را که سابقاً اظهار کرده بودم
با سوگواری تمام مقدرات عالم تکرار نمایم پس از آن حالت ضعفی
بر من طاری شد و کسالت فراخ مجال ندارد که در حلب روز بعد و شب
حاضر شوم از مذاکرات حلبات بعدیم بواسطه نداشتن زاد و
فقط ۲۴ ساعت بعد بواسطه روزنامه اطلاعات که آتونه
بستم و شب ساعت ۶ به قونیه در افتاد و دروسی که گوشه

انزوای منی است میرسد مطلع میشدم و شب بخوابم و صبح روزنامه
 یکستم را بگیرم و از ندا کرات مله عصر روز که شنبه (یعنی بعد از غروب)
 مطلع شدم و در قرائات بیانات جناب عالی و دفاعی که با شرافت و
 جوانمردی از یک همکار غایب خودتان (یعنی اینجانب) فرمود، ایلا از
 عرض تشکر خالصانه قلبی نتوانستم خودداری کنم و رکعت بگویم با قلبی
 متوجع از حولات ناجوانمردانه بشماره کار کردم خداوند شما را پادشاه
 بدارد و بر توفیقهای بیغیراید من معصوم بودم و نه تنها درین مورد متوجع
 عنه نیکی، در تمام محرم بدون خودلی مبالغه گذشته از مقام عصمتی که مادر
 حق او لیای دین قائم مقام احدی که برای یک شجر عادی ممکن است معصوم
 بوده ام و اگر اشتباهی کرد، باشم غیر اختیاری و غیر مجدی و بدون نیت به
 و بدون جلب هیچ نفع مادی یا حتی معنوی شخصی بود، لذا بیانات
 جناب عالی که محض دفاع از حقیقت و خالصانه و حربه الی الله بود آبی
 بر دل پر ملال و شکسته من پاشید و در مقابل حملاتی که منشا آنرا
 صاحب نظران باید بدانند تسلیتی برای من مخلص بود خودم این تشکر
 خالص و مخلص را در چند کلمات چرخه زودتر بهر نحو است خدمت آن
 دوست گرامی که از وی فقط خاطرهای خوب و از انصاف و سروت
 و حقیقت جوئی و بیغرضی نشان یادگار طلوعی دارم بهر سامان
 سید حسن آقایی را

۷ مرداد سنه ۱۳۲۸ هجری شمسی

دوست عزیزم، بعد از نطق خدا حافظی روز دوشنبه که در آن از مجلس شورای ملی ایران که چنانکه گفتم آشیانه و لانه من بود وداع کردم قصد نداشتم دیگر لب به سخن بگشایم و مداخله و شرکتی در مذاکرات نکنم، لکن حمله بیجا و غیر مترقب آقای گلشائیان به من و نسبتهایی که نه اساسی داشت و نه علت اصلی آن معلوم شد مرا ناچار کرد که در همان جلسه باز چند کلمه حرف بزنم و در آخرین دقائق عمر سیاسی خود و در مقابل خدا و وجدان ملت حقیقتی را که سابقاً اظهار کرده بودم با سوگند به تمام مقدسات عالم تکرار نمایم پس از آن حالت ضعفی بر من ظاهر شد کسالت مزاج مجال نداد که در جلسه روز بعد و شب حاضر شوم از مذاکرات جلسات بعد هم بواسطه نداشتن رادیو فقط ۲۴ ساعت بعد بوسیله روزنامه اطلاعات که آبونه هستم و شب ساعت ۹ به قریه دور افتاده دروس که گوشه انزوای من ست می رسد مطلع می شدم. دیشب یعنی شب جمعه روزنامه به دستم رسید و از مذاکرات جلسه عصر روز سه شنبه (یعنی بعد از غروب) مطلع شدم و در قرائت بیانات جناب عالی و دفاعی که با شرافت و جوانمردی از یک همکار غایب خودتان (یعنی اینجانب) فرموده اید از عرض تشکر خالصانه قلبی نتوانستم خودداری کنم و راست بگویم با قلبی مجروح از حملات نا جوانمرانه به شما دعا کردم. خداوند شما را پایدار بدارد و بر توفیقتان بیفزاید. من معصوم بودم و نه تنها در این مورد مباحث عنه بلکه در تمام عمرم بدون خردلی مبالغه گذشته از مقام عصمتی که ما در حق اولیای دین قائلیم تا حدی که برای بشر عادی ممکن است معصوم بوده ام و اگر اشتباهی کرده باشم غیر اختیاری و غیر عمدی و بدون نیت بد و بدون جلب هیچ نفع مادی یا حتی معنوی شخصی بوده است. لذا بیانات جناب عالی که محض دفاع از حقیقت و خالصانه و قربة الی الله بود آبی بر دل پر ملال و شکسته من پاشید و در مقابل حملاتی که منشاء آن را صاحب نظران باید بدانند تسلیتی برای

مخلص بود.

خواستم این تشکر خالص و مخلص را در چند سطر، هرچه زودتر به
هر نحو است خدمت آن دوست گرامی که از وی فقط خاطره‌های خوب و از
انصاف و مروت و حقیقت جوئی و بیغرضی‌شان یادگار مطلوبی دارم
برسانم.^۱



سید حسن تقی زاده

اکنون میرسیم به دفاعی که نگارنده از تقی زاده نموده و مربوط
بقرارداد سه ستاره میباشد که قبل از الغاء قرارداد داری تنظیم گردیده بود و
براثربیان این مطالب تقی زاده نامه تشکرآمیز فوق‌الذکر را نوشته است.

نقل از صورت مشروح مذاکرات مجلس جلسه ۲۰۰ سه شنبه چهارم مرداد ۱۳۲۸

مجلس ساعت ده و پنج دقیقه بعد از ظهر بریاست آقای حکمت

۱- نقل از کتاب «نفت و نطق مکی». اگر پژوهشگران بخواهند دربارهٔ قرارداد الحاقی مطالعاتی نمایند
بایستی به آن کتاب مراجعه نمایند، زیرا در آنجا این قرارداد کاملاً تجزیه و تحلیل شده است.

بعنوان بعد از تنفس تشکیل گردید.

«... مگی — بنده از بسکه جناب آقای گلشائیان اصرار کردند در این مورد و از بس به اشخاص افتر زده اند دیگر هر چه جناب آقای گلشائیان بگویند من قبول نمی کنم برای اینکه ایشان گفتند مصدق السلطنه را دعوت کرده ایم تکذیب کرد گفتند آقای دکتر متین دفتری را دعوت کرده ایم تکذیب کرد گفتند آقای ابتهاج را دعوت کرده ایم تکذیب کرد گفتند آقای تقی زاده ایشان هم تکذیب کردند. اینکه آقای گلشائیان قرارداد سه ستاره را خواندند آن قسمتی که به ضرر ایران است و به ضرر یک مملکتی است می خوانند و آن جمله ای که به نفع ایران است نمی خوانند. بنده نمی دانم که ایشان نماینده کشور ایران باشد یا نماینده شرکت نفت؟! (وزیر دارائی — مدارک اینجاست) بنده هم اینجا دارم تماشا دارم الان می خوانم عین نامه ای که تیمورتاش نوشته می خوانم (آزاد — کاغذ سرجان کدمن هم نیست که تکذیب کرده؟). (خنده شدید نمایندگان) آقای گلشائیان اولاً قسمت ۱۴ موافقتنامه آن قرارداد سه ستاره ای که می گوئید قرارداد نیست و یک پروژه است و همه اش را نخواندید که ما روشن شویم، ثانیاً اینجا چغلی کردند از آقای تقی زاده و من خیال می کنم به انگلیسیها خواستند چغلی بکنند که گفتند ایشان حسن نیت را خط زده اند اگر تقی زاده حسن نیت را خط زده که این خدمت به ایران است شرکت نفت چه حسن نیتی دارد؟ (وزیر دارائی — من هم همین را گفتم) ولی این یک چغلی بود از یک رجل سیاسی به یک دستگاه خارجی آن وقت بزرگترین رجل مملکت را می آیند در اینجا به او توهین می کنند که منفی باف است و فلان و فلان برای چه؟ برای آنکه اثر آن نطق تاریخی مصدق السلطنه را در مجلس ۱۴ از بین ببرند و چغلی از آقای تقی زاده هم برای این بود که اثر نطق تاریخی ایشان را در مجلس ۱۵ از بین ببرند. من همه اینها را دلیل و سند دارم این چقدر بدبختی است برای یک ملتی (عبدالرحمن فرامرزی — همان ماده ۱۴ را بخوانیم من هم خوانده ام آنطور که

ایشان گفته اند نیست.) یا تابنده می گویم ترازنامه و بیلان شرکت نفت ایران و انگلیس اینطور است ایشان فوری می فرمایند بیلان اینجاست ولی آن ماده نهمش را که نمی خواند؟ این قسمت را بنده دارم که می نویسد: دولت انگلستان قدغن کرده است که ما این قسمت از منافع و سود خودمان را برای صاحبان سهام صورت نخواهیم داد ما با یک شرکتی طرفیم که برای صاحبان سهام خودش قانون می گذراند که یک قسمت از سودش محرمانه است سکره است آن وقت ایشان می گوید ما ۵۰ میلیون لیره حقوقمان را در خارج به ۵ میلیون لیره صلح می کنیم (آزاد- مفاصا حساب هم می دهیم) من امشب یک اسنادی را به آقایان ارائه می دهم و ثابت می کنم که هرکس به این قرارداد رأی بدهد خیانت کرده است (حائری زاده- من تقاضای جلسه خصوصی کرده بودم) (دکتر بقائی- در جلسه خصوصی می فرمائید) موقعی که ارکان این قرارداد متزلزل بود ایشان می آیند پشت این تریبون دروغ جعل می کنند که منافع ایران از بین می رود. ژیدل کی گفته که شما سه مورد را به حکمیت بدهید؟ کی ژیدل گفته است که حکمیت انتحار است برای ما؟ این را کس دیگر گفته است. ما اگر به حکمیت برویم. از این مقداری که خود کمپانی نفت ایران و انگلیس و رئیس شرکت اینجا گزارش داده که دیروز بیاناتش را در اینجا خواندم از این کمتر که به ما نمی دهند زمین هم به آسمان نمی رود آسمان هم به زمین نمی آید، ماده ۱۴ قرارداد سه ستاره هم این است: «این امتیاز از تاریخ تصویب و اعتبار آن تا ۱۹۹۰ ولی با حق طرفین به اینکه امتیاز را در سال ۱۹۶۱ فسخ کنند» این قسمت آخرش را که در ۶۱ می توانند فسخ کنند این را نگفتند اما کاغذ تیمورتاش که اشاره کردند اینجا بنده دارم می خوانم (متن این نامه قبلاً ذکر شده است).

بودجه سال ۱۳۱۲ کل کشور

دولت مخبرالسلطنه لایحه بودجه سال ۱۳۱۲ کل کشور را بمجلس

دورهٔ نهم تقدیم نمود. طبق این لایحه عایداتی که از منابع نفتی ایران یا آنچه مربوط به آن از حساب معوقه جاری وصول می شد بحساب ذخیرهٔ مملکتی محسوب میگردد. علاوه بر این رقم عایدات کل کشور پنجاه میلیون و ششصد و شصت هزار تومان و مخارج کل کشور ۵۰/۶۰۰/۰۰۰ هزار تومان خواهد بود. یعنی عایدات از مخارج شصت هزار بیشتر است.

باید اضافه نمود مجموع وجوه دریافتی دولت که از شرکت نفت انگلیس و ایران برطبق قرارداد جدید (۱۹۳۳) به دولت پرداخت شده بابت دعاوی گذشته و تفاوت قیمت طلا و مالیات و حق الامتياز سال ۱۹۳۱ و ۱۹۳۲ و قسط اول و دوم ۱۹۳۳ مجموعاً چهار میلیون و صد و هفت هزار و ششصد لیره بوده است.

نیز لازم به توضیح است که کلیهٔ وجوهی که از شرکت نفت گرفته شده تا پس از شهر یورماه ۱۳۲۰ طبق سؤالی که مؤید احمدی نمایندهٔ کرمان در مجلس نمود و مخبر کمیسیون بودجه جواب داده است معلوم نیست بچه ترتیب خرج و بچه مصرفی رسیده است.

در جلسهٔ اول مهرماه ۱۳۲۰ مؤید احمدی چنین سؤال مینماید:

«... از سال ۱۳۰۳ عایدات نفت جنوب از بودجهٔ کشور خارج و بنام ذخیرهٔ مملکتی اندوخته شده، گاهی از این محل اعتباراتی ما تصویب کرده ایم که یا بمصارف راه آهن و یا احتیاجات وزارت جنگ رسیده است. صورت درآمد معلوم است. هزینهٔ آنها باید باطلاع مجلس برسانند و معلوم شود که عواید نفت جنوب بچه مصرف رسیده. بطور کلی جمع و خرج آنها باید اطلاع دهند...» اعتبار (اعتبارالدوله) مخبر کمیسیون بودجه در جلسهٔ ۱۳۲۰/۷/۸ مجلس چنین پاسخ داده است:

«از سال ۱۳۰۶ مبلغی که از نفت عاید میشد برای ذخیرهٔ کشور در نظر گرفته شده بود و این مبلغ تا حال معادل ۳۱ میلیون لیره بوده، از این مبلغ بموجب قوانینی که از تصویب مجلس گذشته ۲۷ میلیون خرج شده و معلوم

نیست بچه ترتیب و بچه مصرفی رسیده است. سه میلیون لیره هم ارز خریداری شده تا برای پشتوانه اسکناس بکار رود. و ایکاش قسمت عمده این مبلغ صرف این قبیل کارها شده بود... ما الان مقابل ۳۱ میلیون مخارجی هستیم که اصلاً نمیدانیم چطور خرج شده...»

افتتاح کارخانه قند کرج

و حق العمل آن

در کابینه هدایت که دولت احتیاج به ارز داشت، میخواستند حتی المقدور از واردات کالاهائی که در ایران میتوان صنایع آنها بوجود آورد و تولید نمود و از صدور ارز جلوگیری نمایند و بر میزان صادرات بیفزایند؛ بنابراین تصمیم گرفته شد که چند کارخانه قند وارد نموده و کارخانه قند کهریزک را که سالها قبل بایران وارد شده ولی بعلت مخالفت خارجیها (مخصوصاً روسیه تزاری) بیش از دو سه سال نتوانسته بود بکار ادامه دهد تعطیل گردیده بود مجدداً بکار انداخته شود.

لذا کارخانه هائی برای مازندران — کرج و کنار بند امیر در فارس سفارش داده شد ولی کارخانه قند مازندران بعلت کمی درصد قند چغندر آن به ورامین منتقل گردید.

کارخانه قند کرج که از چکوسلواکی خریده بودند در ۱۳۱۰ شروع بکار کرد. هدایت که در کابینه او کارخانه شروع بکار کرد در باره خرید این کارخانه و کمیسیون آن در خاطرات و خطرات چنین نوشته است:

«نماینده کمپانی اشکودا در تهران با من داخل مذاکره شد و بتوسط او کارخانه قند کرج خریداری بدون آنکه مأموری مخصوص بارو پا برود. پس از اتمام قرارداد پیغام کرد علی الرسم کارخانه صد سه حق العمل میدهد گفتم از قیمت کسر کن به شاه عرض کردم و نمیدانم آن صد سه به کی

رسید^۱ چون تمرکزی در کار نیست.

بعقیده من میبایست در ایران قند از نیشکر ساخته شود آنهم در مازندران و خوزستان فرصتی می خواست. چغندر را نزدیکتر بکار دانستند، گرفتن قند از چغندر قند مازندران عملی نشد و در سایر نقاط کم آبی و زحمت بعمل آوردن چغندر سبب گرانی قند شد. در اروپا زراعتها دیمی است.

نیشکر از زمان میرزا تقیخان (امیرکبیر) در مازندران باقی و خودرو است. کارخانه قند مازندران را آخر بورامین انتقال دادند فعلاً در ورامین^۲ کرج، کهریزک و کنار بند امیر در فارس کارخانه های قند دایر است و حاجت مملکت را نمی دهد باز باید تدارک نیشکر کرد.»

برکناری مخبرالسلطنه

مهدیقلیخان هدایت (حاج مخبرالسلطنه) که مدت شش سال و سه ماه و دوازده روز نخست وزیر بود در تاریخ ۲۱ شهر یور ۱۳۱۲ از کار برکنار گردید.

خود هدایت در کتاب خاطرات و خطرات درباره برکناری از ریاست وزراء در زیر عنوان «امر به استعفا» چنین نوشته است:

«من حس کردم که آخر پرگرام ده ساله بجاهائی میکشد و دنباله هائی دارد که با عقاید من نمی سازد، در اواسط شهر یور با سردار اسعد که تا درجه ای جای تیمور تاش را گرفته در استعفا شور کردم. هم خودم هم مردم و هم شاید شاه از دوام ریاست من خسته شده بودیم. گفت شاید مخالف نظر شاه باشد صدمه خواهی خورد اگر نظری باشد لابد من مطلع خواهم بود. دو سه نوبت شاه در جلسه اسم از حقوقی که میگیرند برده بودند

۱- در دوره پهلوی هیچکس قدرت نداشت که کمیسیون (حق العمل) این قبیل سفارشات را بگیرد قطعاً خود پهلوی گرفته است.

۲- کارخانه ورامین هم بواسطه کمی محصول چغندر قند پس از چند سال به کار کارخانه تصفیه شکر قرمز تبدیل گردید.

شاید نظرشان به امساک من بود در دویدن در کارها و اینکه من قدری در حاشیه مشی میکردم...

نزدیک غروب شاه مرا خواست، رفتم از دور فرمودند خبر خوشی برایت ندارم، عرض کردم خبری که از طرف اعلیحضرت باشد خوش است، اظهار نارضامندی از دوسه نفر از وزراء کردند و فرمودند همه استعفا بدهید. این تکلیف استعفا خیلی بخوشی بود. عرض کردم اجازه میفرمائید صبح استعفا عرض میکنم، فرمودند همین حالا، تو هم هر کاری بخواهی میدهم داخله یا خارجه، عرض کردم هیچ کار نمیخواهم استدعائی ندارم مگر اجازه گاهی شرفیابی، در ضمن فرمودند متأسفانه هم گفته بودی؟ هیچ بخاطرم نیامد بکجا برمیخورد اما بموقع بود که گفتم ممکن است در خدمات قصوری شده باشد اما در صمیمیت قصور نکرده‌ام تا تیمورتاش بود فرمودید قول تیمورتاش قول من است بعد از تیمورتاش هر وزیری هر مطلبی بهیئت آورد گفت بعرض رسیده تصویب شده است. مجلس بخوشی و مهربانی گذشت، آدم زرگنده منزل سردار اسعد گفتم رفیق تازه چیست؟ چیزی نداشت تفصیل را گفتم تلفن کردیم وزراء آمدند سوای فروغی که در تجریش بود و صبح ملاقات مفصل با شاه کرده بود و مظنون بود که نظر باو است بمنزل او رفتیم. صور استعفانامه را نوشت گذاردیم و مرخص شدیم. من میدانستم که بر سر بطئی پیشرفت ساختمان عمارت پستخانه از صور دلتنگ اند. از تقی زاده بدو جهت دل تنگ بودند یکی آنکه تقی زاده فرمایشی که میشد اگر محتاج بود بمجلس می برد و قانونی میکرد دیگر آنکه مبلغی از ارز نفت موقتاً بمصرف خرید طلا زده بود. نوبتی در موقع شرفیابی وکلا اشاره کرده بودند که تقی زاده در هر وزارتخانه دزدی گذارده است مقصود محاسبین بود که از طرف مالیه در وزارتخانه ها مأمور بودند و مطلوب نبود.

شب فکر میکردم متأسفانه بکجا برمیخورد خاطرم آمد که در اوایل روزی به شاه گفته بودم که متأسفانه قوه و قدرت کارها برای من نمانده

است، فرموده بودند ما از شما صمیمیت میخواهیم، دیدم جواب را درست داده‌ام...

در دوزۀ پهلوی هیچکس اختیار نداشت. تمام امور می‌بایست بعرض برسد و بآنچه فرمایش میرود رفتار کنند و تا درجه‌ای اختیار نباشد مسئولیت معنی ندارد، برنامه و دستور برف انبار شده است و بسیار اتفاق می‌افتد که تعقیب دستور بسیار افکار را می‌کشد کارمندان با اینکه کار را بدستور موافقت داده‌اند قانع میشوند و رجال صاحب اراده پیدا نمیشود.

تا محمدخان درگاهی رئیس نظمیه بود راپرت یومیه برای من می‌فرستاد و جواب میدادم وقتی گفت دستورات شما غالب موافق دستور دربار بود. پس از وی کوپال هم راپرت یومیه برای من می‌فرستاد بعد از او موقوف شد مسئولین باید از امور بی‌خبر باشند.

یکی از مسائلی که من به پهلوی خاطرنشان کردم این بود که عمال دولت در مسئولیت خود اختیار ندارند مسئولیت بی‌حدی اختیار معنی ندارد و بسیار امور است که پیش‌بینی آن مقدور نیست باید مأمور با مسئولیت صحت و مصلحت اختیار عمل برای خود داشته باشد تصدیق مانندی فرمودند لیکن ترتیب اثری دیده نشد.»

حاج مخبرالسلطنه هدایت کی بود

در جلد چهارم کتاب: «شرح حال رجال ایران» درباره‌ی سوابق و شرح حال هدایت چنین نوشته است:

«حاج مهدی قلیخان هدایت مخبرالسلطنه معروف به خان خانان پسر سوم علیقلیخان مخبرالدوله پسر رضا قلیخان ملقب به امیرالشعراء و متخلص به هدایت و معروف به الله‌باشی بوده و در هفتم شعبان ۱۲۸۰ ق. متولد و در ۱۴ سالگی در سال ۱۲۹۵ ق. به‌همراه برادر بزرگترش مرتضی قلیخان (صنیع‌الدوله) بارو پا رفت و در برلن مشغول به تحصیل گردید. و باین جهت زبان آلمانی را خوب میدانست و از فرانسه و انگلیسی هم بی‌اطلاع نبود و در

سال ۱۲۹۷ ق. با برادرش به تهران بازگشت و پس از مراجعت به ایران کارمند تلگرافخانه شد و در سال ۱۳۱۱ قمری او و برادرش محمد قلیخان (مخبرالملک) به منصب پیشخدمتی خاص تعیین شدند. و پس از درگذشت پدرش مخبرالدوله در سال ۱۳۱۵ ق. هنگامی که پسران آن مرحوم حضور شاه آمدند هر یک از آنان ملقب به لقبی گردیدند و مهدیقلیخان در این سال ملقب به مخبر السلطنه گردید و بعد در همین سال (۱۳۱۵ ق.) که پستخانه از امین الدوله (میرزا علیخان) گرفته شد و به صنیع الدوله سپرده شد،

مخبر السلطنه رئیس پست گردید و سپس در محرم سال ۱۳۱۶ ق. که میرزا محمد علیخان قوام الدوله و محمد تقیخان معزالملک و صنیع الدوله بشراکت گمرکات را بعهدہ گرفتند مخبر السلطنه بسمت ریاست پستخانه گمرک و تلگرافخانه آذربایجان تعیین و به آن سامان فرستاده شد. پس از عزل میرزا علی اصغرخان امین السلطان اتابک اعظم از صدارت در سال ۱۳۲۱ ق. باتفاق وی سفر مفصلی به اروپا و امریکا و چین و ژاپون و هند نمود بعد تنها بایران بازگشت و مدتی بیکار بود و مشغول به تألیف یکی دو کتاب شد و در اواخر سلطنت مظفرالدین شاه در سال ۱۳۲۲ قمری رئیس مدرسه نظامی در تهران گردید. (مدرسه نظامی ناصری در سال ۱۳۰۱ ق. بنا شد و در ۱۳۰۲ ق. دایر و افتتاح گردید.

دوره فعالیت و شهرت مخبر السلطنه از سال ۱۳۲۴ ق که مصادف با انقلاب مشروطیت ایران بود آغاز میگردد و چون طرف اعتماد دربار و مجلس بود، اغلب واسطه بین طرفین واقع میشد و در گرفتن قانون اساسی و به صحه شاه رساندن زحماتی کشید. در همین سال، هیئتهائیکه برای تنظیم قانون انتخابات مجلس تعیین شده بود، مخبر السلطنه یکی از برجسته ترین اعضاء آن هیئت بشمار میرفت. اولین بار که مخبر السلطنه وزیر شد در سال ۱۳۲۵ ق (۱۲۸۵ خورشیدی) بود که در کابینه سلطان علیخان وزیر افخم به وزارت علوم (فرهنگ) منصوب شد و در همین سال در کابینه میرزا علی اصغرخان

اتابک بهمان سمت باقی بود و در کابینه های ابوالقاسم خان ناصرالملک و حسینقلیخان مافی (نظام السلطنه ۱۲۸۶ خ) وزیر دادگستری شد و در تأسیس عدلیه جدید زحماتی کشید. در کابینه نظام السلطنه (۱۲۸۷ خ) — ۱۳۲۶ ق) ابتدا وزیر عدلیه و بعد تغییر سمت داده وزیر فرهنگ شد و بجای او میرزا رضاخان مؤید السلطنه گرانمایه به سمت وزیر دادگستری انتخاب گردید و بعد در همین سال بجای عبدالحسین میرزا فرمانفرما که از حکومت آذربایجان استعفا کرده بود بسمت ایالت آذربایجان منصوب گردید.

در این سال پس از توپ بستن مجلس چون باطناً با ملیون همراه بود از حکومت آن سامان استعفا کرده به برلن مسافرت نمود و قریب یکسال در آنجا اقامت داشت و بجای او عبدالمجید میرزا عین الدوله استاندار آذربایجان شد و پس از غلبه ملیون و فتح تهران (۱۳۲۷ ق.) با تمایل آذربایجانیها دوباره والی آذربایجان شد و پس از دو سال (از سوم شعبان ۱۳۲۷ تا سلخ شعبان ۱۳۲۹ ق) معزول و به اروپا رفت و بعد به تهران آمد. خودش در صفحه ۲۹۶ کتاب خاطرات و خطرات می نویسد: «... پس از خدمات دیگر و سه سال حکومت آذربایجان... و نیز در صفحه ۳۱۴: این واقعه نشان میدهد که من سه سال چه زحمت داشته ام...» و در سال ۱۳۳۰ ق. بجای رضاقلیخان مافی نظام السلطنه بحکومت فارس منصوب و به شیراز رفت. طرز حکومتش برخلاف حکام سابق با صحت عمل، بسیار ساده و بدون تکلف و تشریفات بود و کوشش داشته ایالتی که در آنجا والی است خیلی منظم و مرتب باشد.

در سال ۱۳۳۳ ق. (۱۲۹۴ خ) از شیراز به تهران آمد و در سال ۱۳۳۵ ق (۱۲۹۶ خ) از تهران بسمت وکالت در مجلس چهارم انتخاب گردید^۱ و در سال ۱۳۳۶ ق. (۱۲۹۶) در کابینه دوم شاهزاده عبدالمجید میرزا عین الدوله و

۱- در مجلس چهارم بعثت آنکه کشته شدن شیخ محمد خیابانی در زمان استانداری او بود با اعتبارنامه اش مخالفت شد که با دفاع مدرس مورد تصویب قرار گرفت.

نیز در همین سال در کابینه مستوفی الممالک وزیر عدلیه شد در سال ۱۳۳۸ قمری (۱۲۹۹ خ) در موقع قیام شیخ محمد خیابانی در آذربایجان که ظاهراً علیه قرارداد ۱۹۱۹ میلادی و ثوق الدوله^۱ که با گرفتن مبلغ بسیار کمی برای خویشتن و دو نفر از وزراء کابینه خویش (اکبر میرزا صارم الدوله و فیروز میرزا نصرت الدوله) ایران را به تحت الحمایگی انگلستان درآورده بود در کابینه مشیرالدوله (حسن پیرنیا) که وزیر دارائی بود برای بار دوم به ایالت آذربایجان منصوب و اعزام گردید و در سال ۱۳۰۰ خورشیدی از حکومت استعفا داده به تهران بازگشت و در کابینه مستوفی الممالک در سال ۱۳۰۱ خ وزیر فوائد عامه و تجارت و در ۱۳۰۵ خ در دو کابینه مستوفی الممالک نیز وزیر فوائد عامه بود. در همین سال که وزیر فوائد عامه بود به حوزه قضائی دادگستری منتقل و رئیس دیوان عالی کشور شد و بعد در خرداد ۱۳۰۶ خ بسمت نخست وزیری انتخاب گردید و چون در سال ۱۳۰۶ خ کنترات دکتر میلیسپو آمریکائی مستشار کل مالی ایران پایان^۲ می یافت و از طرف مجلس دوره ششم تجدید نگردید، مخبر السلطنه در جلسه ۱۵ مرداد از طرف مجلس علاوه بر نخست وزیری که داشت بجای وی رئیس دارائی هم شد و نخست وزیریش تا ۲۲ شهر یوز سال ۱۳۱۲ مدت شش سال و سه ماه و ۱۲ روز طول کشید. و در این مدت باصطلاح برای خالی نبودن عریضه اسماً نخست وزیر و پیر غلام بود لکن تمام کارهای محوله باو و وزراء و همچنین بعد از استعفایش و نخست وزیری دیگران با شخص خود شاه بود چنانکه مخبر السلطنه در صفحه ۴۷۱ کتاب خاطرات و خطرات تألیف خود در این باب میگوید «... از این تاریخ^۳ رأی، رأی پهلوی است وزراء واسطه بین

۱- وثوق الدوله اولین زمامداری است که برای گذراندن قرارداد ۱۹۱۹ از مجلس رسماً در انتخابات نمایندگان دخالت کرد و تمام وکلا را به میل و تصویب شخص خود انتخاب کرد و اوست که پایه این کار را گذاشت.

۲- پایان نیافته بود بلکه بخدمتش پایان دادند.

۳- یعنی از ۱۵ آذر ۱۳۰۴ خورشیدی که پهلوی سلطنت نمود.

وزارتخانه و شاه، نفیر و قطمیر باید بعرض برسد و آنچه امر شد اطاعت میشود.» مخبرالسلطنه در مدت حیات اداری خود یکبار وزیر دارائی — یکبار وزیر کشور — یکبار استاندار فارس — یکبار رئیس دیوان عالی کشور دوبار استاندار آذربایجان — چهار بار وزیر فرهنگ — ۵ بار وزیر دادگستری — ۵ بار وزیر فوائد عامه و چهار بار نخست وزیر بوده است. مخبرالسلطنه نسبت بسایر رجال مردی بوده است مدیر — درستکار — لایق — صریح اللهجه — لجوج — پرکار — مطلع — طالب جاه و مقام و بسیار مطیع مافوق تراز خودش و ضمناً دارای چند جلد تألیفات نیز میباشد بطوریکه خودش در شرح حال خود نوشته روی هم رفته ۵۳ سال سابقه خدمت دولتی داشته و در ۱۹ شهریور ۱۳۳۴ خ (صفر ۱۳۷۵ ق) در ۹۵ سالگی بدرود حیات گفت...

عباس اسکندری در کتاب آرزو و در محکمه تاریخ از طرف دادستان به قضات این محکمه مخبرالسلطنه هدایت را که در حدود شش سال نخست وزیر دوران دیکتاتوری بود چنین معرفی و ادعای نامه را بیان مینماید:

بقیه ادعای مدعی العموم تشکیل ترپومپرا (حکومت مثلث)

چیزی نگذشت حکومت مستوفی الممالک استعفا کرد چنانکه گفتیم مستوفی نمیتوانست شریک جنایات بشود چون فهمید میخواهند بدست او مستخدمین امر یکائی را که اصرار در تفتیش مخارج وزارت جنگ داشتند از کار خارج کنند و باشتباه سابق خود هم اعتراف داشت بکنار رفت بعد از کناره گیری او زمام امور بدست کهنه رند قلاشی افتاد که در ابتدای مشروطیت خیلی حسن نیت فروخته و بعدها موجب قتل یکی از رؤسای آزادی^۱ در تبریز گردیده بود این شخص در حکومت مستوفی عضویت داشت و از سقوط کابینه استفاده کرده خود را به وزیر دربار مانند نوکر مزدور مطیعی

۱- شیخ محمد خیابانی بدستور مهدی قلی مخبرالسلطنه در تبریز کشته شد.

فروخت و اسماً ریاست وزراء را این شخص عهده‌دار گردید. مستخدمین امریکائی را از ایران خارج ورشته محاسبات را از هم گسیخت.

آقایان: به قیافه حق بجانب او نگاه نکنید. این شخص روزی دموکرات و زمانی خود را دهقان و وقتی خود را اول عقل مملکت نامیده و معروف به سولوبود زمانی کلیشه‌سازی میکرد و برای ابراز عفاف خود پیراهن کهنه و چرکینی را همیشه باین و آن نشان میداد.

اما همین که از پله حکومت قدم بالا گذاشت چنان تسلیم و خدمتگزار سه نفر حقه‌باز گردید که روی شاگرد ارسطو را سفید کرد البته رذالت‌هایی که در زمان این شخص شده نمیشود از حیث اهمیت با آن دیگری مطابقت نمود. در زمان این شخص نه تنها مسئولیت وزراء از بین رفت بلکه رئیس‌الوزرای مشروطه مستخدم شخص وزیر دربار شد. انحطاط اخلاقی بقدری زیاد گردید که نهایی برآن متصور نبود رویه کج و پست این مرد سرمشق و نمونه‌ای برای نمایندگان مجلس و سایر طبقات مملکت شد. در این زمان عده‌ای از رؤسای آزادیخواهان و مخالفین مطلق العنانی را دستگیر نمود شکنجه‌های محبس و زجر بدنی بهدایت و راهنمایی یا ضعف و سستی این شخص شروع گردید. قدرت حکومت ملی از میان رفت.

دربار مرکز دولت و مجلس شد. رئیس‌الوزراء هم نزد وزیر دربار رفته با تعظیم و تکریم تا اجازه جلوس باو داده نمیشد نمی‌نشست. دو نفر از اعضاء کابینه وقت و وزیر عدلیه و وزیر مالیه باتفاق وزیر دربار تر پوموپرا (حکومت مثلث) تشکیل داده و زمام واقعی دولت را این شخص (اشاره به متهم) بشرکت سه گانه تسلیم نمود.

قدم اول آنها فساد در امر انتخابات بود. سابقاً در ولایات بوسیله قشونیه‌ها دخالت میکردند در این تاریخ صورت نظمی بآن داده شد و انتخابات تهران را هم که تا آنزمان آزاد بود مثل سایر نقاط شهربانی در دست گرفت و در نتیجه وکلای تهران مثل سایر نقاط ساختگی شد.

بدبختانه در نتیجه این پیش آمد اقلیت کوچکی که در مجلس باقی مانده بود از بین رفت.

مشیرالدوله و مؤتمن الملک تنها کسانی بودند که باین رویه اعتراض کردند قبل از باز شدن صندوق رأی بوسیله اعلان در جراید اعلام کردند ما در انتخابات دوره آینده مجلس کاندیدای نمایندگی نیستیم و بعد از قرائت آراء ساختگی که برای فریب مردم اسم این دونفر هم در ردیف اول گذاشته شده بود از انجمن نظار بآنها اطلاع داده شد جواباً اشعار داشتند ما قبلاً اعلام داشته بودیم که نامزد نمایندگی تهران نیستیم و باین لحاظ نمیتوانیم بپذیریم. مؤتمن الملک مقاومت دیگری هم نمود شاه از مجلس تمایل خواست و مجلس باتفاق به مؤتمن الملک که هنوز رئیس مجلس بود تمایل داد ولی مشارالیه نپذیرفت و گفت «من برای این کار ساخته نشده ام» این حرف بزرگی بود و مقصود این بود که من نمیتوانم در کارهای کثیف و خیانت کاری و مخالف با آزادی و مشروطیت و سلب حقوق ملت ایران و امثال این گناهکارها شرکت کنم.

آقایان قضات: اگر این اشخاص حاضر و آنهاییکه با دست خود خود را کردند همه همین حرف را میزدند. این همه مردم قربانی مطامع و شهوت رانیهای نامی شدند. جاه و مقام و حرص پول و خبث طینت این اشخاص موجب این همه بدبختی شد که اثرات آن سالهای دراز در تمام شئون این مملکت باقی و رفع آن آثار بمرور زمان باید انجام پذیرد.

این اشخاص در استنطاق گفته اند ما مجبور بودیم و از ترس جان شرکت در جنایت کردیم مدعی العموم میگوید چرا مؤتمن الملک و مشیرالدوله مجبور بقبول کار نشدند؟ چرا این همه مردم برکنار بودند و مقاومت هم کردند؟ و از همه بالاتر اگر ترس موجب شرکت شماها در جنایت گردید چرا از ملت نترسیدید؟ چرا از عظمت گناه خود که بآن واقف بودید هراس نکردید؟ از یک نفر هراس داشتید ولی جامعه را بچیزی نشمردید مدعی العموم

میداند شما برادرکش ها از سرنوشت قابیل خبر داشتید و میدانستید که دست روزگار قوی است و روزی پپای میز محاکمه خواهید آمد اما حب جاه مانع بود بگذارد این حقیقت مسلم را برای خودتان تصویر و فرض کنید. تاریخ را افسانه، حقیقت را مجاز و مکافات را دروغ انگاشتید.

مقصود عمده و اساسی مسافرت کاراخان به ایران نجات تیمورتاش بود و خواستار ملاقات او بود و بهمین منظور از زندان قصر بازدید نمود و از شاه تقاضا کرد که او را مورد عفو قرار دهد (که شرح کامل آن در قسمت شرح حال تیمورتاش در این جلد ذکر شده است).

در مجلس هفتم دیگر نماینده از طرف مردم وجود نداشت همه بندگان و خسرو پرست بودند و یک متملق چرب زبانی هم بریاست. این مجلس شورای دولتی انتخاب شد. امروز شما ازو سخنی نمیشنوید زبان بریده، ساکت و سرافکنده خود را مانند نادم پشیمانی در مقابل محکمه نشان میدهد.

ولی امروز پشیمانی سودی ندارد آنروز که در بنای بیدادگری بنام دادگر کمک میکردی و در مقابل هر اعدام و زجر و شکنجه قصیده می سرودی باید بنظر می آوردی که آه و ناله ملتی از امواج سهمگین اقیانوس سخت تر و روزی کشتی زندگانی بدکار را درهم خواهد شکست و مدعی العموم انتظار دارد. پس از صدور حکم محکمه همان شاه شعر قصیده تملق را که میخواندید بگوش شنوندگان برسانید و بگوئید «از دست و زبان که برآید- کز عهده شکر بردرآید»!!!

با دستگیری وکلای اقلیت مجلس پنجم و ششم مقاومت آخرین سنگر مشروطیت پایان رسید.

روزنامه ها قبلاً توقیف شده بودند، عدلیه از بین رفته بود، مجلس هم دیگر وجود نداشت قوای ثلاثه مملکت در یک جای تمرکز یافت و اداره آن هم ظاهراً بدست تر پومو پرا بود...»

ورود کاراخان به ایران

روز هشتم مهرماه ۱۳۱۲ خ کاراخان قائم مقام کمیسر امور خارجه شوروی وارد تهران شد. دولت ایران تشریفات مفصلی برای ورود او قائل شده بود. محل اقامت کاراخان باشگاه فعلی بانک ملی ایران، عمارت سردار اسعد تعیین شده بود، تمام کوچه های اطراف این عمارت بوسیله مأمورین شهربانی مراقبت میشد. کاراخان چهار روز در تهران توقف نمود و با شاه یکی دو مرتبه ملاقات خصوصی نمود؛ و در طی اقامت وی در تهران ضیافت های شایانی بافتخار او داده شد. وی ضمن نطق های خود از دوستی و حسن همجواری صحبت نمود و گفت که مسافرت و ملاقات دوستانه من صرفاً برای برقراری ارتباط با شخصیت های برجسته ایران و فراهم کردن موجبات برای تکمیل حسن تفاهم بین مملکتین میباشد.

روز ۱۲ مهر کاراخان از راه مازندران مراجعت نمود. نکته قابل توجه اینست که کاراخان در بازگشت به مسکو در فاصله کمی معزول گردید و بعد خبر مرگ او انتشار یافت.

وزارت خارجه ایران روز عزیمت کاراخان طی اعلامیه ای که صادر نمود متذکر شد که در چند جلسه مذاکرات بین رئیس الوزرا و وزیر خارجه از یکطرف و کاراخان و سفیر شوروی از طرف دیگر مسائل مختلفه راجع بامور تجارتی و اقتصادی و امور سرحدی و غیره مورد بحث واقع شد و کاراخان وعده هائی داد و توافق و تصمیم در جزئیات موکول بمذاکرات بعدی تفصیلی بین اداره کل تجارت و نمایندگی تجارت شوروی گردید و وعده داد که در مسکو مذاکره کند.

کابینه دوم فروغی

روز بیست و یکم شهریور ۱۳۱۲ مخبر السلطنه هدایت احضار شد و باو تکلیف شد که استعفا بدهد. و روز ۲۲ شهریور جراید تهران خبر استعفای



از راست به چپ: منصور، کاظمی، فروغی و نفر آخر محسن صدر

کابینه را اعلام نمودند.

چهار روز بعد میرزا محمد علیخان فروغی (ذکاءالملک) که بر ریاست دولت برگزیده شده بود اعضاء کابینه خود را بدین شرح معرفی و اعلام نمود.

فروغی رئیس الوزراء — اسعد وزیر جنگ — داور وزیر مالیه — منصور (منصورالملک) وزیر طرق — جم (مدبرالملک) وزیر داخله — صدرالاشراف (محسن صدر) وزیر عدلیه — محمد علی میرزا دولتشاهی وزیر پست و تلگراف — باقر کاظمی (مذهب الملک) وزیر خارجه — علی اصغر حکمت کفیل وزارت معارف — علی اکبر بهمن رئیس اداره تجارت — مصطفی قلیخان بیات رئیس اداره صناعت.

فروغی پس از معرفی کابینه خود بمجلس پروگرام دولت سابق (کابینه دولت هدایت) را تقدیم نمود و گفت دولت فعلی همان پروگرام را عیناً تعقیب خواهد کرد. باید توضیح داده شود که صدرالاشراف تا آنموقع مدعی العموم کل دیوان تمیز بود که بجای وی حاج سید نصرالله تقوی انتخاب گردید. باقر کاظمی وزیر مختار ایران در بغداد بود که بایران حرکت کرد — سید حسن تقی زاده وزیر مالیه کابینه قبل چون مورد خشم شاه قرار گرفته بود ایران را ترک و بطرف اروپا حرکت نمود. علی اصغر حکمت در پاریس از طرف وزارت دادگستری برای تحصیل و تکمیل مطالعه در ثبت اسناد بود بطرف ایران حرکت کرد.

توقیف مدیر گمرک باسعید و توسط انگلیسها

در اوایل مهرماه ۱۳۱۲ مدیر گمرک «باسعیدو» در جنوب را حین انجام وظیفه سربازان بحری انگلیس که در آن حدود بودند توقیف نموده به کشتی جنگی انگلیس برده و بازپرسی کرده و پس از آن با کشتی جنگی خودشان به بندرعباس فرستاده اند.

این خبر پس از چند روز منتشر گردید و موجب گردید که در مجلس

موضوع مطرح و موجب شد که وزیر خارجه از طرف حاج محتشم السلطنه مورد سؤال رسمی قرار گیرد. وزیر خارجه (کاظمی) در پاسخ گفت متأسفانه خبر صحت دارد و موضوع هم این است که در دوره های ضعف ایران انگلیسها با اجازه دولت مرکزی در قسمت باسعدوی کهنه انبار زغال و مریضخانه کوچکی برای بحریه خود درست کردند و بعد چند بنای دیگر از قبیل مسافرخانه و غیره و تلگراف بی سیم بر آن افزودند. چند روز قبل مدیر گمرک باسعدو براء، انجام وظیفه تفتیش و تحقیقات بآن نقطه میرود ولی چهار نفر نظامی مسلح انگلیسی او را توقیف کرده به کشتی انگلیسی می برند. این عمل مورد اعتراض شدید می باشد زیرا باسعدو جزو خاک ایران می باشد و هیچ قسم حق دخالتی در این نقطه ندارند.

در تعقیب این پیش آمد اقدامات بعمل آمد که انگلیسها باید جبران نمایند و از تکرار نظایر آن در آینده جداً خودداری کنند و مقامات انگلیسی قبول کرده اند که در مقام جبران برآیند. چند روز بعد یعنی در جلسه ۲۵ دیماه در جواب دکتر طاهری که در این باره سؤال کرده بود وزیر خارجه اظهار داشت:

راجع به واقعه باسعدو و اهانتی که بر رئیس گمرک آنجا از طرف انگلیس شده بود، از طرف دولت انگلیس چه کتباً و چه شفاهاً توضیحاتی بدولت داده شده که این پیش آمد از روی اشتباه و بدون سوء نیت بوده و قصد توهین نبوده است و در اواسط آذرماه گذشته قوائی را که من غیر حق انگلیسها در باسعدو وارد کرده بودند احضار نموده و تأسیساتی را هم که اخیراً در آنجا بدون اجازه کرده بودند بهم زدند.

کشف آثار باستانی

اطلاعات در یک ربع قرن در زیر عنوان «مهمترین سند تاریخی» هفتم آبانماه ۱۳۱۲ دو صندوق حاوی مهمترین سند تاریخی از تخت جمشید به تهران انتقال داده شد. روزنامه اطلاعات در این موضوع نوشته بود: «در زیر

یک ستون سنگی بزرگ خرابه‌های تخت جمشید کاخ داریوش در جعبه سنگی یافت شد که در این جعبه چهار لوح و چهار سکه بوده که دو تا از الواح مزبور طلای خالص و دو تای دیگر نقره خالص و در هر یک از جعبه‌های سنگی یک لوح طلا و یک لوح نقره و دو سکه یکی طلا و دیگری نقره بوده است.

روی لوح طلا و نقره با خط میخی نقوشی حک شده که ترجمه آن چنین است. من که داریوش کبیر پسر هیتاسپ شاهنشاه ایران هستم حدود مملکت من حدی بهندوستان و حدی بمملکت حبشه و دریای عمان و حدی بخاک سیتهاست و اهورامزدا مملکت وسیع مرا حفظ خواهد کرد» بر روی سکه‌های طلادر یک طرف کله گاو و کله شیر بنظر میرسد که جنگ میکنند و اینکه این الواح و سکه‌ها را در جعبه سنگی و زیر ستون بزرگ قصر حفظ کرده‌اند چنین معلوم میشود که هنگام بنای عمارت با عظمت تخت جمشید الواح مزبور را بعنوان تاریخ و مؤسس بنا بیادگار نهاده‌اند...

خاک سیتها که در خطوط میخی منقوش بر روی الواح بدان اشاره شده است درست شمال ایران در دشت وسیع ترکستان در روسیه بوده است که هرودت مورخ یونانی نیز جنگهای مهمی را که داریوش با اقوام وحشی سیتها نموده و دست آنها را از خاک ایران کوتاه و آنها را تا قلب صحاری خودشان تعقیب نموده است در تاریخ معروف خود اسم برده است.

اکتشاف مزبور از اکتشافات مهم تاریخی محسوب و صندوقها با الواح و سکه‌های مزبور بمرکز منتقل گردید که اکنون نیز از طرف موزه ملی ایران باستان حفظ و حراست میشود.

اقدام برای تعلیمات عمومی

تعلیمات اجباری و عمومی از سالهای قبل همواره مورد توجه بوده و غالباً مورد درخواست جراید و نمایندگان بوده است ولی دو مانع در راه انجام مقصود وجود داشت یکی نبودن معلمان و دیگر بودجه کافی. با تنظیم بودجه

کل کشور مبلغی به بودجه وزارت معارف افزوده شد برای کادر آموزشی هم وزارت فرهنگ لایحه‌ای در تاریخ ۲۲ بهمن ۱۳۱۲ تقدیم قوه مقننه نمود که در مقدمه آن چنین ذکر شده بود: «چون برای تعلیمات عمومی اجباری احتیاج به تهیه و تربیت معلم میباشد لذا از اول فروردین لااقل تا مدت ۲۵ سال باب دارالمعلمین و دارالمعلمات مقدماتی و یک دارالمعلمات عالی در تهران و در ولایات تأسیس خواهد شد که شبانه‌روزی و مجانی خواهند بود لکن تا زمانیکه بنای کافی برای آن ساخته نشده صورت مدارس روزانه را خواهد داشت. (دارالمعلمین بعدها به دانش سرا تبدیل گردید).

برکناری و قتل سردار اسعد وزیر جنگ

در مسئله برکناری و قتل جعفر قلیخان بختیاری معروف به سردار اسعد مطالب بسیاری نوشته شده و داستانهای هم شنیده شده است که اهم آنها در این جا ذکر میگردد.

آنچه مسلم است علت اصلی برکناری و قتل سردار اسعد و سایر سران موثر ایل بختیاری، اعمال همان سیاست حکومت: «تمرکز قدرت» بوده که طرح آنرا انگلستان ریخته بود که در جلد دوم این تاریخ بتفصیل درباره آن بحث شده است. منتهی این سیاست حکومت تمرکز قدرت نسبت به بعضی از سران عشایر و منتقدین زودتر بموقع اجرا گذارده شد و بدیار نیستی رهسپار گردیدند و نسبت به برخی دیگر دیرتر؛ ولی سیاست کلی از بین بردن تمام رؤسای محلی و روحانیون موثر و سران عشایر و ایلات بوده است. باستثناء بعضی از سران عشایر و منتقدین که به علت آنکه به انگلیسها خدماتی نموده بودند، مانند قوام‌الملک شیرازی که در جنگ جهانی اول به نفع انگلیسها علیه ملیون و مخالفین آنها به جنگ پرداخته و با فجع‌ترین وضعی عده‌ای از افسران ژاندارمری را به قتل رساند؛ و یا مانند امیر شوکت‌الملک علم که از عوامل موثر آنها بودند همه از تعرض مصون ماندند و به مرگ طبیعی مردند.

از بین بردن سران ایل بختیاری علاوه بر محکم نمودن پایه‌های سیاست حکومت تمرکز قدرت هدف دیگر نیز داشت، چون عده‌ای از این سران ایل بختیاری سهام نسبتاً زیادی از شرکت نفت انگلیس و ایران را دارا بودند و این سهام را انگلیسها به این جهت بآنها داده بودند که چون غالب نقاط نفت خیز در مناطق ایل بختیاری بود و در آن نقاط امنیت کافی وجود نداشت آنها در حفاظت تأسیسات نفتی سهمیم بوده و اقدام نمایند.

اما با ایجاد حکومت تمرکز قدرت و برقراری امنیت دیگر بوجود سران ایل بختیاری احتیاجی نداشتند، بعلاوه رضاشاه علاقمند بود که این سهام را از چنگ آنان بدر آورده خود تصاحب کند ولی تا موقعیت اجازه نمیداد وی برای تصاحب اموال و از بین بردن آنان نه تنها اقدامی نمی نمود بلکه ظاهراً خود را با آنها بسیار صمیمی هم نشان میداد تا موقع فرا رسد و همین که موقعش رسید بدون هیچ عاطفه و در نظر گرفتن سوابق فداکاریهایی که باو کرده و آتش بیار معرکه تغییر رژیم بودند، عده‌ای از سران ایل گرفتار، بعضی را معدوم و عده‌ای را محبوس ساخت. بی مناسبت نیست که میگویند:

فلک خوی بد چنگیز دارد سیاست پره‌های تیز دارد

بهرحال سال ۱۳۱۲ نوبت بسران ایل بختیاری رسید و با انعقاد قرارداد ۱۹۳۳م. دیگر انگلیسها با محکم بودن پایه‌های حکومت تمرکز قدرت احتیاجی بمساعدت بختیارها در مورد حفظ تأسیسات نفت نداشتند و بایستی سهام نفت از دست آنان خارج شود.

برای آنکه نمودار شود که انگلیسها در بدو امر و شروع به استخراج نفت چقدر نگران بختیارها بودند کافی است که بنوشته یکی از انگلیسها اشاره نمود.

در یک کتاب انگلیسی که چندین سال پیش آنرا دیده بودم باین مضمون نوشته است: سران بختیارها با شرکت نفت روابط حسنه داشتند ولی ما نسبت به صمیمیت آنها مشکوک بودیم، برای اینکه دائماً از نیات

آنها باخبر باشیم و بتوانیم مطمئن باشیم که در آتیه تغییر روش نخواهند داد به اورنگ که مردی سخنور و زبان آور بود مأموریت داده بودیم که دائماً با سران بختیاری ملاقات و مراوده نزدیک و در تمام محافل و مجالس آنان شرکت و رفت و آمد داشته باشد تا از مکنونات و تصمیمات آنان نسبت بما و حفظ تأسیسات نفتی اطلاعاتی کسب نماید.

با ایجاد حکومت «تمرکز قدرت» و دیکتاتوری دیگر هیچ نگرانی از بابت بختیار یها نداشتند و احتیاجی هم بمساعدت سران بختیاری نبود. بنابراین با نابودی آنان برای همیشه خیالشان از ناحیه بختیار یها راحت شد. مؤید این مطلب تلگرافی است که نرمان وزیر مختار انگلیس در ایران به گرز ن وزیر خارجه انگلیس مخابره کرده است. باید توضیح داده شود که این تلگراف هنگامی مخابره شده که در کابینه سپهدار قوای قزاق از بلشویکها شکست خورده و عقب نشینی کرده بودند و در همین موقع هم انگلیسها اعلام کرده بودند که قوای خود را که از بلشویکها شکست خورده بودند از ایران خارج خواهند کرد و بیم آن میرفت که بلشویکها بسوی پایتخت پیشروی نموده و تهران را اشغال نمایند و انگلیسها برای حفظ منافع خود و محافظت از دروازه هندوستان به چاره جوئی پرداخته و طرق مختلف را بررسی میکردند تا بهتر منافعشان حفظ شود و در این مسئله تلگرافهای متعددی از طرف وزیر مختار انگلیس به وزیر خارجه مخابره میشده است.

متن تلگراف نرمان که تقریباً ۵۰ روز قبل از کودتای ۱۲۹۹ مخابره شده است:

شماره ۶۴۰ - تلگراف نورمن سفیر انگلیس در تهران به لرد کرزن وزیر امور خارجه انگلیس (تاریخ وصول ۹ ژانویه - ساعت ۱۱/۴۵ بامداد)

شماره ۱۷ تلگرافی (E ۴۰۶/۲/۳۴)

تهران - ۸ ژانویه ۱۹۲۱ - ساعت ۱۱/۱۵ بامداد

۱ - من معتقدم که تمام زنان و کودکان اروپائی و آمریکائی و

تمام مردانی که حضورشان در تهران واجب نیست باید هرچه زودتر از پایتخت خارج شوند. ژنرال فرمانده نیروهای انگلستان^۱ در ایران ترتیب اینکار را خواهد داد...

۲- اعضاء سفارتخانه‌های خارجی و سایر افرادی که حضورشان در تهران ضروری است تا زمانی که خطر جان آنها را تهدید نمیکند در تهران خواهند ماند.

تمام ایرانیان و اروپائینی که با آنها در این زمینه مذاکره کرده‌ام متفق القول اند که چه قرارداد ایران و شوروی بامضاء برسد و چه نرسد بمجرد تخلیه ایران از نیروهای نظامی انگلستان بلشویکها حمله را آغاز خواهند کرد...^۲

۳- کمتر کسی در ایران انتظار دارد که در چنین وضعی دولت ایران بتواند نظم و آرامش را پس از عزیمت نیروهای انگلیسی برقرار سازد. رئیس‌الوزراء^۳ معتقد است که دولت میتواند در اصفهان تشکیل شود و با کمک ژاندارمری و پلیس حمله متجاوزین را دفع کند.

من تصور نمی‌کنم این نقشه عملی باشد زیرا افراد ژاندارمری قابل اعتماد نیستند و بختیاری‌ها نیز که با دولت مخالف اند ممکن است دست به اقدامات خصمانه‌ای بزنند. حتی اگر به بختیارها پول داده شود تصور نمی‌کنم بتوان به آنها اعتماد کرد مگر در مورد دفاع از تأسیسات نفت که خودشان در آن ذینفع هستند...

بهترین شانس دولت ایران این خواهد بود که پس از عزیمت نیروهای انگلیس^۴ از ایران به شیراز منتقل شود زیرا در آنجا از حمایت

۱- ژنرال آیرن ساید.

۲- مشاور الممالک در این موقع در مسکو و در باره قرارداد ۱۹۲۱ مشغول مذاکره و عقد قرارداد بوده است.

۳- سپه‌دار رشتی.

۴- پلیس جنوب.

تفنگداران جنوب ایران برخوردار خواهد بود و علاوه بر آن بوسیله قوام الملک^۱ میتوان از ایلات مجلی که بیش از بختیارها مورد اعتمادند استفاده کرد...
نرمان در تلگراف دیگر خود بتاریخ ۲۸ ژانویه ۱۹۲۱ به کرزن وزیر خارج انگلستان در باره بختیارها چنین گفته است:

شماره ۶۶۷- تلگراف نورمن سفیر انگلیس در تهران به لرد کرزن وزیر امور خارجه

انگلیس

تاریخ وصول ۳۱ ژانویه ساعت ۱۰ بامداد

شماره ۶۶ تلگرافی (E۱۳۸۲/۲/۳۴)

تهران ۲۸ ژانویه ۱۹۲۱- ساعت ۱۱/۴۰ بامداد

سران بختیاری پیشنهاد کرده اند که در صورت سقوط دولت ایران در اثر حمل بلشویکها، با ما همکاری کنند.

پیشنهاد آنها اینست که تمام کشور ایران بجز آن قسمت که بلشویکها اشغال کرده باشند در اختیار بختیارها گذارده شود و یکی از شاهزادگان قاجار به تخت سلطنت بنشیند ولی فقط جنبه تشریفاتی داشته باشد...

خانهای بختیاری میگویند بوسیله قوام الملک میتوانند با قشقائیها کنار بیایند و تمام خاک ایران را از اصفهان به جنوب با کمک مالی ما برای انگلستان نگاه دارند. اگر سفارت شوروی در تهران تشکیل شود ما باید منافع نفت را که تا کنون به دولت ایران میدادیم به بختیارها بپردازیم. خانهای بختیاری میگویند ضمناً لازم است به قوام الملک برای احراز موافقت ایلات فارس پول بپردازیم.

بموجب این نقشه بختیارها میخواهند ما تمام مملکت ایران را بیک عده اشرار و راهزن بسپاریم. مردم عموماً از حکام بختیاری بسته آمده اند و اگر قرار بر این باشد که بختیارها بر ایران حکومت کنند و دولت مرکزی بر

۱- قوام الملک از عوامل مؤثر انگلیسها بوده است.

آنها کنترل نداشته باشد مردم ترجیح خواهند داد که مملکت شان بدست بلشویکها بیفتد...

بختیار بها اصولاً افرادی غیر قابل اعتماد، سودجو و ناراحت هستند و بین آنها وحدت و اتحاد هرگز برقرار نبوده است...
جعفر قلیخان سردار اسعد که بود؟

در جلد اول کتاب شرح حال رجال ایران در باره سردار اسعد بختیاری چنین نوشته است: «جعفر قلیخان (سردار بهادر—سردار اسعد) پسر بزرگ حاج علی قلی خان سردار اسعد پسر حسین قلیخان ایلخانی بختیاری که در سال ۱۲۵۸ خ متولد و در سال ۱۳۲۷ ه. ق. پس از فتح تهران و خلع محمد علیشاه و تشکیل هیأت مدیره و سپس تشکیل هیئت قضات دادگاه عالی انقلابی سردار بهادر یکی از ده تن بود که هیأت مزبور را تشکیل میداد و در این دادگاه بود که مفاخر الملک—صنیع حضرت—میرزا اسمعیل خان آجودان باشی—میرهاشم و حاج شیخ فضل الله نوری را محاکمه کرده و پس از رأی بمحکومیت با تنفیذ هیأت مدیره آنان را اعدام نمودند. در همین سال بهمراهی یفرم خان از سران معروف اردوی مشروطه خواهان برای سرکوبی اشرار اردبیل و اهر بریاست اردوی سیار نامزد گردید و در آن سفر با وجود اینکه بمردم از طرف افراد بختیاری و مجاهدین صدمه وارد آمد از عهده خدمت خود بخوبی برآمد و از همین جهت بود که قدری محبوبیت پیدا کرد. پس از فوت حاج علی قلیخان سردار اسعد پدرش در سال ۱۳۳۶ ه. ق. سردار بهادر ملقب بسردار اسعد شد. در سال ۱۳۳۸ ه. ق. حاکم کرمان و چندی بعد حاکم خراسان شد. پنج بار بوزارت پست و تلگراف و پنج بار نیز بوزارت جنگ رسید و در اوایل خدمات درخشانی به رضاخان سردار سپه نمود. و پس از عزل عبدالحسین تیمورتاش و از بین رفتن او تا درجه ای جای او را نزد شاه گرفته و خیلی مقرب الخاقان شده بود و بالاخره رضاشاه نسبت بوی سوءظن پیدا کرد و در اوایل آذر ۱۳۱۲ خ. که در کابینه محمد علی فروغی با سمت

وزارت جنگ به‌مراه شاه به بابل رفته بود در آنجا توقیف و بتهران آورده شد و پس از چهار ماه و اندی زندانی کشیدن در سال ۱۳۵۲ ه.ق. (۱۳ فروردین ۱۳۱۳ خ.) در زندان موقت تهران با وضع بسیار فجیعی در سن ۵۵ سالگی مسموم و مقتول گردید.

م. ق هدایت (مخبر السلطنه) راجع بسردار اسعد که در چند کابینه او وزیر و با هم خیلی مربوط و مأنوس بودند اوضاع زمان سلطنت پهلوی را در صفحه ۵۱۴ کتاب خاطرات و خطرات تألیف خود چنین گوید:

«... کار سردار اسعد بمحاکمه نکشید، گفته شد که محرمانه اسلحه به بختیاری وارد شده بوده است. بعدها در ملاقات از شاه شنیدم: (بلی می‌خواهند محمد حسن میرزا را بیاورند شهوت رانی که از این بیشتر نمیشود.) بیش از این چیزی نفرمودند و معلوم بود که صحبت از اسعد است. من از سردار اسعد جز صمیمیت نسبت به پهلوی ندیدم و در نسبتی که باو دادند تردید دارم. فرمایش شاه را تا درجه ای سیاست میدانم... سینه‌زنان علم جمهوریت و تغییر سلطنت یکی یکی پاداش خدمت می‌یابند، نصرت الدوله - تیمورتاش - اسعد - ندیم از برای هیچکس امنیت نیست. بلی رؤسای ایلات و بعضی اشرار قلع و قمع شدند کم و بیش نظامیها جای ایشان را گرفتند، ذخائر در یک مرکز جمع شد اما امنیت بهیچوجه حاصل نشد، عدلیه آلت تدارک پرورنده جنایت است. از سال هفتم و هشتم سلطنت پهلوی امیدها بیأس مبدل شد، نظم کلی در امور - دائر شدن کارخانه - ساختمان راه آهن - گشاد کردن خیابانها جلوه ای کرد و اموری بود شدنی؛ پایه عدالت متزلزل شد و تمام محسنات باین عیب نمی‌ارزد.»

«معلوم میشود که در مدت شش سال و اندی که مخبر السلطنه خودش در دوره سلطنت پهلوی نخست وزیر بود عدالت کاملاً جریان داشته پس از او

مملکت به بی عدالتی گرائیده است^۱».

قسمت اول نوشته هدایت را بامداد ذکر ننموده که بشرح ذیل است:
 «توقیف سردار اسعد — ۲۶ آبان ۱۳۱۲ شاه برای اسب دوانی پائیز به
 بابل رفتند سردار اسعد همراه است و قوام الملک مصاحب او، شبها تا مدتی
 در خدمت شاه بصحبت میگذرانند، هفته بعد خبر توقیف سردار اسعد و قوام
 رسید در حالیکه شب تا دیروقت با شاه و مورد مهربانی بوده اند، مثل بمب در
 شهر ترکید روز بروز اعتماد می کاهد، قوام الملک موفق میشود شرفیاب گردد
 و با حال گریه عرض کند که با سردار اسعد ارتباطی ندارد چون او را مورد
 التفات شاه دیده است خود را باو بسته، مرخص میشود، سردار اسعد را به قصر
 آوردند دهم آذر از محمد تقی خان برادر سردار اسعد که نماینده ملت بود سلب
 مصونیت شد...»

در کتاب نفت و بحرین یا عباس اسکندری در خدمت مجلس
 پانزدهم درباره جعفر قلیخان سردار اسعد چنین نوشته است:
 «... پس از قتل حسینقلیخان از طرف ظل السلطان پسران او حاج
 علیقلیخان سردار اسعد نجفقلیخان صمصام السلطنه پس از آنکه مدتها زندانی
 بودند به تهران فرار نموده و پهاهنده به اتابک میرزا علی اصغرخان
 امین السلطان گردیدند.

جعفرقلیخان موسوم به سردار اسعد بهادر مورد توجه و حمایت مستقیم
 اتابک و سوار هنرمند قابلی بود.

پس از بمباران مجلس اول علی قلیخان سردار اسعد از اروپا به
 اصفهان آمد و با قوای بختیاری بسمت تهران حرکت کرد و در نزدیکی

۱- بامداد هم فراموش نموده که از بعضی فجایعی که در دوره نخست وزیری مخبرالسلطنه اتفاق افتاده
 نام ببرد.

پایتخت به قوای داوطلب سپهسالار محمد ولیخان تنکابنی ملحق شد و به تصرف پایتخت توفیق حاصل نمود.

پس از استعفای محمد علیشاه عضو هیئت مدیره شد.

در فتح تهران سردار بهادر از خود رشادتی به منصه بروز رسانید. بعد از ورود ستارخان و باقرخان با مجاهدین آذربایجانی بتهران امنیت پایتخت مختل شده بود بامر مستوفی الممالک رئیس الوزراء و قوام السلطنه وزیر جنگ سردار بهادر مجاهدین را در پارک اتابک محاصره و خلع سلاح نمود. بعدها قوای محمدعلی میرزا را برای بدست آوردن تاج و تخت درهم شکست. در هنگام حمله سالارالدوله به تهران در رباط کریم او را مغلوب و ارشدالدوله را در امامزاده جعفر ورامین شکست داده اسیر نمود و بعد بحکم دولت مشارالیه را تیرباران کردند.

شاهسون‌ها را که آذربایجان را مغشوش و امنیت آنرا مختل نموده بودند به فرمان برداری حکومت مرکزی ملزم ساخت.

بعد از کودتای ۱۲۹۹ از دوستان و همراهان جدی سردار سپه بشمار میرفت و بدفعات بکارهای دولتی اشتغال یافت. از آن جمله ایالت کرمان، وزارت پست و تلگراف و در سه سال آخر عمر بوزارت جنگ منصوب بود.

پس از سقوط تیمورتاش وزیر دربار، مورد سوءظن شاه واقع شد و در روز اسب دوانی صحرای ترکمن در گرگان^۱ توقیف و بزندان قصر فرستاده شد.

متعاقب آن پنج برادر مشارالیه و بزرگان خانواده زندانی شدند، سردار اسعد را پس از چند ماه زندان در دوم فروردین ۱۳۱۳ مسموم کردند بنابر پیش‌بینی قبلی او از مرگ نجات یافت ولی بعد بزندان شهر در میدان سپه منتقل گردید و بدست مأمورین آیرم رئیس شهربانی مقتول گردید.

محمد تقی اسعد برادر تنی او محکوم به حبس گردید و برادر دیگر او خان بابا اسعد بعدها در زندان تلف شد و سردار اقبال پسر اسفندیار خان با چند نفر دیگر از رؤسای بختیاری محکوم باعدام گردیدند.

بعد از شهریور ۱۳۲۰ خوانین بختیاری که در حبس بودند آزاد گردیده و رضایت خاطر آنها فراهم گردید ولی تا کون علت واقعی این جریان مکتوم است، اما آنچه از گوشه و کنار شنیده شد نفت خوزستان در این جریانات بی اثر نبوده است.

ولی شایعه‌ای که در مورد قتل حسینقلیخان ایلخانی در دربار قاجاریه شیوع یافت این بود که فالگیری خبر داده بود از خانواده بختیاری کسی بر تخت سلطنت خواهد نشست و چون ایلخانی قویتر از همه بود مورد سوءظن شاه قرار گرفت و جان او با سر کتاب فالگیر از دست رفت، در دوران سلطنت رضا شاه هم این حکایت از زبان خود جعفرقلیخان اسعد بشاه گفته شده بود.

او و چند نفر دیگر هم بر پایه همین توهم از میان برداشته شدند^۱ و رؤسای خانواده هم بزدان گرفتار گردیدند تا آنکه در دوران پادشاه (محمدرضا) گفته فالگیر بحقیقت پیوست و از این خانواده ملکه‌ای بر تخت سلطنت ایران مشارکت نمود...

از این رو باید در نظر آورد که اگر گفته‌ها صحیح است تلاش سودی نمی‌کند و اگر بی پایه است نباید موجب نگرانی شود... بهرحال با خواست خداوندی جای چون و چرا نیست...

حسینقلیخان ایلخانی پنج پسر داشت و همگی آنها دارای مقامات عالیه شدند.

اسفندیار خان بعد از پدر ایلخانی شد و علیقلیخان بعد از فتح تهران

۱- رضاخان پهلوی هم به فال معتقد بود چون در هنگام سربازی فالگیری باو گفته بود که سلطنت خواهد رسید.

چنانکه گفته شد مکرر وزیر و وکیل گردید و در موقع انتخاب نایب السلطنه نامزد نیابت سلطنت ایران هم بود.

صمصام السلطنه دوبار رئیس الوزرا شد و مجلس دوم بدست او منفصل و اولتیماتوم روسیه تزاری را اقبال کرد.

سردار ظفر و امیر مجاهد هم بنوبت دارای کارهای مختلف در دستگاه دولتی بوده اند شخص اخیر الذکر در قیام سعادت شیخ خزعل بر علیه سردار سپه با مرتضی قلیخان صمصام همراهی کرد و بعد از ختم غائله سالها دور از ایران گذراند و در مراجعت در وقعه توقیف سردار اسعد محبوس و در زندان فوت شد. ملکه ثریا نوه مستقیم اسفندیار خان ایلخانی بختیاری و فرزند خلیل خان اسفندیاری است.»

نقل از شماره یکشنبه ۱۱ آبانماه ۱۳۲۰ شماره ۱۱۸۹ روزنامه ستاره، نوشته پوررضا

سردار اسعد، سکنه های قلبی

با اینکه در زندان فوق العاده سخت گیری و محروم از کاغذ و وسایل تحریر بود مرحوم اسعد در وصیت نامه ای که از خود باقی گذاشت؛ یکی بتاریخ اول دیماه ۱۳۱۲ که در آن از مرگ حتمی و آتیه خود خبر داده و دیگری در فروردین ۱۳۱۳ و با چوب کبریت سوخته نوشته شده و در لای جلد قرآن اخیراً کشف و بدست آمده است.

در وصیت نامه خود خطاب بملت ایران می نویسد که خودم و پدرم بمشروطیت و آزادی این کشور خدمات بزرگ نموده و سزاوار نمی باشد که با او یک چنین طرزی رفتار شود.

می نویسد: اگر خطا کارم مانند یکنفر مجرم محاکمه شده مانند یکنفر سرباز تیر باران شوم نه اینکه در مدت ۱۲ روز اخیر سه مرتبه در مقام مسموم نمودن من برآمده و از ترس مسموم شدن خوراکم تخم مرغ باشد.

بالاخره یک هفته بعد مرحوم اسعد در زندان فوت نمود و دیوان دادرسی ارتش هم بعد از فوت متوفی او را تبرئه و بیگناه دانستند.



سردار اسعد بختیاری

خانابا اسعد پسر مرحوم حاج علیقلی خان اسعد و برادر وزیر جنگ سابق بود باتهام حوادث بختیاری محاکمه و محکوم بشش سال زندانی میشود چون جوان تحصیل کرده در انگلستان و عصبانی بود مطابق میل و اراده رئیس

زندان رفتار نمی نمود بدین لحاظ مورد غضب واقع شده و پس از انقضای مدت زندانی آزاد نشده بلکه نهایت شقاوت و بی رحمی را نسبت با و اعمال و سال گذشته در زندان عارضه کسالت تدریجی در او ظاهر میگردد و مأمورین زندان او را به مریضخانه زندان منتقل و همان ساعت هم به اداره متوفیات تلفون میشود که وسایل حمل جنازه را به زندان بفرستند.

یادداشت‌های سردار اسعد در زندان

کاغذ اول ۲ فروردین ۱۳۱۳

«دیشب در کمال سلامت خوابیدم امروز ۵ شنبه صبح بیدار شدم با اسهال سخت، قی، گیج، خسته علی حسین گماشته من با چند نفر رفقای او که از شام من خوردند قی و اسهال همه را از پا افکند. نهار نخوردم امشب شام که آوردند بطری آب بقدر یکصد دانه چیزهای گرد رنگ خاکی مایل به سفید توی آب بود معلوم بود

کاغذ دوم بقیه کاغذ اول

سم ریخته اند ولی حل نشده است عمادی صاحب منصب کشیک را خواستم به او نشان دادم که شما نظامی هستید ایرانی هستید من خدمات فوق تصور بایران نموده ام بهمچنین در طلوع اعلیحضرت پهلوی چرا مخالف شرافت رفتار میکنید بطری را برداشت ببرد پیش رئیس محبس ای خواننده اگر جرئت مرا و توکل مرا ببینید حیرت میکنید که با چه قسمی برای مرگ حاضرم.

کاغذ سوم

تفصیل مسموم بودن شام را به نایب عمادی نایب سید عباسخان به اطلاع رئیس محبس رسانیدم امروزهم به سرتیپ زاده مدیر محبس اطلاع دادم. بهمچنین بدکتر هاشمی برای آنکه همه اطلاع داشته باشند تا ممکن است غذا نمیخورم، آب نمیخورم مگر تخم مرغ حضور خودم پخته شود اما هر تصمیمی دارند اجرا می نمایند پناه بر خدا. ای خواننده اگر کاغذ را...

tarikhema.ir

امروز دوم فروردین امر شد غذای مرا کسی نخورد بیرون می‌برند. دقت کنید چه حالی دارم، ساعات را چه قسم می‌گذرانم، خیلی گریه‌آور است کسی که هر ساعت منتظر چنین مرگ فجیعی باشد، پس از مرگ من نمیدانم این کاغذ را ملاحظه میکنید یا خیر.

کاغذ چهارم

ای خواننده که بعد از این ملاحظه میکنید فکر کنید حال مرا هر قدر بتوانم غذا و آب نمی‌خورم، این قدرها هم از مرگ نمی‌ترسم، دلم بحال خدمات گذشته و فامیلم مخصوصاً ملک^۱ خیلی می‌سوزد که خبر مرگ من چه اثر بر آنها می‌نماید، اگر بدانید چه حالی دارم با قلبی پاک و شرافت پناه بخدا برده تسلیم قضا و قدر هستم این است نتیجه فداکاری بملت اسعد بختیاری.

کاغذ پنجم

امروز شب چهارم است، اولاً نمیدانم نوشته مرا کی پیدا خواهد کرد، دو روز است حال من خیلی بد است. پریشان هر ساعت پس از آنکه چند نفر از غذای من بحال مرگ (این دو کلمه خیلی مشکل خوانده میشود) رفته دستور داده شد غذای مرا که از اطاقم برمیگردد دست نزده بیرون ببرند دقت کن حال مرا. ای خدا بفریاد من بی کس ناتوان برس. کاغذها هم تمام شد دیگر نمیتوانم بنویسم.

متحدالمالک خطاب بمران ایل بختیاری درباره ضبط املاک آنها

شیر و خورشید

وزارت دارائی

«چون مقرر است که شما در حوزه خوزستان دارای ملک و علاقجات

۱- (ملک دختر حاج حسین آقا ملک زوجه او بوده است) بطوریکه اطلاع حاصل شد پس از سردار اسعد با آنکه جوان بود دیگر همسر انتخاب نکرد. ح. مکی.

آب و خاکی نباشید علیهذا مقتضی است از این تاریخ تا مدت یکسال به اشخاصی که صلاحیت آنها برای خریداری املاک شما از طرف کمیسیونی که در محل تشکیل خواهد شد تصدیق شود، اقدام بفروش تمام املاک خودتان بنمائید، چنانچه پس از انقضای مدت مقرر اقدام بفروش نموده باشید، وزارت دارائی املاک مزبور را تصرف نموده و در قبال بهای آن املاکی برای شما تهیه خواهد نمود. از طرف وزیر دارائی محمود بدر.»

علاوه بر ضبط املاک سران بختیاری سهامی که از شرکت نفت در دست داشتند از آنها گرفته شد.

مصطفی فاتح در کتاب پنجاه سال نفت ایران درباره سهام خوانین بختیاری می نویسد: «... شرکت نفت برای جلب رضایت خوانین بختیاری سی و هفت هزار و سیصد و بیست^۱ سهم (یک لیره ای) در «شرکت بهره برداری اولیه» که یکی از شرکتهای تابعه آن بود بآنها اختصاص داده بود که هر سال سود آنرا دریافت می داشتند. باستانای سهامی که خوانین بختیاری و دولت ایران و عده معدودی دیگر (که در ابتدای کار آنها هم ایرانی بودند و بعدها قسمت عمده سهام خود را به خارجیان فروختند که شرح آن گذشت) در این شرکت تابعه داشتند. اکثریت سهام در دست شرکت نفت ایران و انگلیس بود و مظنه ای هم برای سهام مزبور در بورس داده نمیشد ولی چون سود سالیانه این سهام نسبتاً گزاف بود قیمت سهام مزبور (اگر بدست طالبین آن میرسید) بیش از قیمت اسمی آنها بود.

پس از جنگ اول جهانی خوانین بختیاری سهام خود را بشرکت نفت وثیقه داده و باعتبار آن چند فقره وام گرفته بودند و در موقع دریافت سود

۱- در ابتدا خوانین بختیاری ۱۲۰۰۰ سهم در «شرکت نفت بختیاری» داشتند. در سال ۱۹۲۴ که شرکت مزبور منحل گردید و منضم بشرکت بهره برداری اولیه گردید سه درصد از سهام این شرکت که ۳۷۳۲۰ باشد در ازای ۱۲۰۰۰ سهام مذکور بآنها واگذار گردید.

سالیانه هم اختلافاتی بین خوانین روی میداد زیرا چهار نفر خانی که از طرف دیگران نمایندگی داشتند سود سهام مزبور را گرفته و در تقسیم صحیح آن بین دیگران کوتاهی میکردند که منتهی بشکایت عدیده بدولت میشد.

در سال ۱۳۱۵ شمسی شاه فقید دستور داد که سهام خوانین را دولت بقیمت عادلانه روز خریداری کند و وامهای شرکت را پرداخته سهام را از گرو در آورد وزارت دارائی این کار را کرد و هر سهم یک لیره ای خوانین بختیاری را بده لیره خریداری کرد و سهام را هم از رهن شرکت خارج نمود و خود مالک شد.^۱

نقل از کتاب رضا شاه گردآوری نعمت الله مهرخواه

کاش والا حضرت را احضار نمی کردم

«روزی که عصر آنروز در دشت گرگان^۲ حکم بازداشت سردار اسعد صادر شد و او را تحت الحفظ بیایتخت فرستادند، از صبح زود شاه بی اندازه خشمگین و غضبناک بود و کار خشونت و حرکات و زنجندگی قیافه شاه بجائی رسید که عموم اطرافیان خود را بکناری کشیده و مشغول نجوی شدند. هرکس پیش خود حدسی میزد و احدی جرأت نداشت که بهیچ قیمت طرف مکالمه شاه واقع شود و بنزدیک او برود.

سرانجام ملتزمین رکاب بسردار اسعد متوسل شدند و چون او در نظر

۱- چنانکه در فصل پیش گفته شد شرکت سالی ۳۰۰۰ لیره بایلخاتی و ایلبیگی بختیاری بعنوان حق الحفاظه مؤسسات خود می پرداخت. موقعی که قدرت حکومت مرکزی در خوزستان مستقر گشت شرکت درصدد برآمد که پرداخت این مبلغ را قطع نماید ولی چون در قرارداد اولی که بین خوانین و شرکت منعقد شده بود شرکت از روی اشتباه و برخلاف مندرجات امتیاز داری متعهد شده بود که پس از خاتمه امتیاز تأسیسات خود را در مسجد سلیمان مجاناً بخوانین بختیاری واگذار نماید مذاکراتی با خوانین مزبور کرده و این تعهد را ملغی نمود و در عوض تعهد کرد که سالی سه هزار لیره حق الحفاظه را تا ختم امتیاز بآنها بپردازد. موقعی که وزارت دارائی سهام خوانین را خرید حق در یافت سالی سه هزار لیره هم بدولت صلح گردید و از آن تاریخ بعد دولت مبلغ مزبور را وصول میکرد.

۲- گرفتاری سردار اسعد در شهر بابل بوده است.

شاه از همه مقرب تر و محبوب تر بود تقاضا کردند که بهر وسیله میتواند خود را بشاه نزدیک کند و با اظهار مطالب شیرین و دلچسب اندکی از خشم و غضب وی بکاهد.

سردار اسعد هم با خاطری آسوده تقاضای آنان را بشاه رسانیده و چنین گفت: «قربان بقراری که شنیده‌ام مقرر فرموده‌اید که والاحضرت اقدس همایونی از اروپا مراجعت فرمایند. انتشار این مژده قلوب همه را روشن نموده و عموماً انتظار دارند که هرچه زودتر چشمشان بجمال مبارک ایشان روشن شود».

معمولاً در موارد دیگر شاه از گفتگو درباره‌ی والاحضرت ولیعهد بی اندازه خوشش می‌آمد و همواره این بهترین وسیله رفع کدورت او بود، ولی این بار برخلاف عادت قدری تأمل کرد و سپس سردار اسعد را مخاطب قرار داده و با لحن زننده‌ای چنین گفت:

«بلی حالا می‌فهمم که اشتباه بزرگی کرده‌ام و کاش او را احضار نکرده بودم تا مجبور بشود در اینجا میان یکمشت خائن بی شرف زندگی کند!» — سردار اسعد اندکی متعجب شد و دیگر از این بابت چیزی نگفت.

مراسم اسب‌دوانی انجام گرفت و شاه همچنان غضبناک و مضطرب بنظر میرسید. پس از آن شاه برای استراحت باسایشگاه خود رفت و دوسه نفر از ملتزمین رکاب منجمله سردار اسعد را احضار کرد. بازی شروع شد و سردار اسعد مرتباً می‌باخت بعدی که شاه با تعجب گفت: اسعد امروز خیلی میبازی، معلوم میشود اقبال برگشته سردار اسعد با همان اطمینان خاطر همیشگی تبسمی کرد و جواب داد استدعا میکنم امر بفرمائید پولها را از روی میز جمع نکنند چاکر قول میدهم که بعد از ناهار تمام آنها را ببرم... شاه دیگر جوابی نداد و مجلس بوضع عادی پایان یافت.

ساعتی بعد مأمورین بمنزل سردار ریختند و بدون آنکه اجازه دهند

یکبار دیگر شاه را ملاقات کند تحت الحفظ روانه تهرانش کردند و شد آنچه شد.

شاه با وزیر جنگ بازی میکند

«پائیز سال ۱۳۱۲ است دشت گرگان منظره فرح انگیز و با نشاطی دارد همه جا سبز و خرم و غرق در شادی است.

بزودی اسب دوانی بزرگ در حضور اعلیحضرت شروع خواهد شد.

چادرهای اعلا و منظم برای پذیرائی از شاه و ملتزمین رکاب برپا شده و هیچکس پیش خود خیال نمیکند که در پایان این اسب دوانی با شکوه یکی از تراژدیهای حزن انگیز این مملکت شروع خواهد شد از همه مهمتر رضاشاه باندازه‌ای در این مسافرت نسبت باطرافیان خود مخصوصاً سردار اسعد مرحوم وزیر جنگ وقت مهربانی و محبت میکرد که هیچکس باور نمیکرد مقاصد دیگری در پشت این پرده مهر و علاقه مکتوم باشد.

در هر حال پس از شروع اسب دوانی و پایان آن رضا شاه تقسیم جوایز را بمرحوم سردار اسعد واگذار و خودشان بشهر گرگان میروند.

شب تاریک و ظلمانی شهر گرگان فرا رسیده است و مجلس قماری در پیش شاه ترتیب داده میشود و بازی کن‌ها عبارتند از قوام‌الملک شیرازی، مرحوم سردار اسعد و آقای دکتر شیخ احیاءالملک. آقای دکتر امیراعلم که طبیب مخصوص هستند سرپا ایستاده و بمنظره میز قمار شاهانه و درخشندگی لیره‌ها و حرکات و رفتار شاه و سایرین تماشا میکنند در ضمن شاه هر وقت کنیاک لازم دارد آقای دکتر گیلان را تقدیم میدارند.

قمار با خوشی و خنده شاه و دیگران ادامه دارد و هر دفعه شاه به سردار اسعد دو یست تومان بستنی میکند (بستنی اصطلاحی است که آس‌بازها بلد هستند).

ساعت ۹ بعد از ظهر است شاه بدکتر امیراعلم رو کرده و سؤال میکند:

اعلم پیرس بین کشف تلگراف رمز تمام شد یا نه؟

دکتر از اطاق خارج شده و چند لحظه بعد مراجعت کرده و بعرض میرساند که کشف تلگراف حاضر است.

رضا شاه فوراً اطاق را ترک گفته و کشف تلگراف را از یکنفر افسر دریافت مینماید سپس تلگراف را در جیب خود گذارده وارد اطاق شده و آس بازی ادامه پیدا میکند.

کوچکترین تغییر قیافه و اوقات تلخی از سیمای شاه پدیدار نیست ولی از بستنی کردن قمار با مرحوم سردار خودداری میکند و برخلاف شبهای پیش امشب یکربع زودتر از موعد معین یعنی ساعت سه و سه ربع از سر میز قمار برمیخیزد البته سایرین نیز بدون اینکه پیش بینی بکنند فردا چه حوادثی روی خواهد داد پی کار خود میروند.

رضا شاه خیلی خوب بلد بود که نقش خود را چگونه بازی کند و از چندی پیش تصمیم بر این گرفته شده بود که سردار اسعد نه تنها از سر کار بلکه از سر راه شاه دور شود یعنی بطور خلاصه بزندگی این مرد خاتمه داده شود.

برای اطرافیان چاپلوس و متملق و مقام دوست شاه که جز تکرار جملات بلی قربان بلی قربان کار دیگر نداشتند چه اشکالی داشت که طبق دستور و میل شاه یک تلگراف رمز کاملاً دور از حقیقت علیه سردار اسعد مرحوم تهیه و وسایل گرفتاری و نابودی او را در بابل فراهم سازند.

صبح زود شاه از خواب برخاسته و بدون اینکه بملتزمین رکاب خود اطلاع دهد بطرف بابل حرکت و پیش از ظهر بمقصد رسیده در قصر سلطنتی توقف میکنند در صورتی که قرار بر این بوده که شب بعد شاه و اطرافیانش در بهشهر که آنموقع اشرف نام داشت مانده و بعد بانجام قسمت های دیگر برنامه مسافرت اقدام نمایند ولی رضاشاه برای اینکه منظور خود را با دقت هرچه تمامتر انجام دهد و ثابت کند که گرفتاری سردار اسعد و قتل آن بدست مأمورین و عمال دیکتاتوری کاملاً با مصالح عالی کشور تماس داشته از

ملتزمین رکاب خود سوا شده تنها ببابل وارد میشوند. همراهان از اینکه شاه تغییر تصمیم داده در شگفت می مانند ولی چون هیچ چاره نداشتند یکسره ببابل میروند.

مرحوم سردار اسعد در بابل منزل مخصوصی داشت. ملتزمین رکاب شاه در همان منزل پیاده میشوند و وزیر جنگ آنها را بصرف ناهار دعوت کرده و میگوید بعد از خوردن غذا بحضورش شرفیاب می شویم.

ناهار در کمال خوشی و بدون دغدغه خاطر صرف شده و سردار اسعد بسایر ملتزمین رکاب میگوید که من کمی استراحت مینمایم و بعد از خواب بحضور شاه میرسم. دکتر امیراعلم که میل داشت زودتر بکاخ سلطنتی برود اظهار میدارد من بکاخ میروم. که نزدیکتر بشاه باشم.

درست یکساعت پس از رفتن آقای دکتر رئیس شهربانی بابل سرهنگ سهیلی جلو در اطاق آقایان قوام شیرازی سرلشکر نقدی دکتر احیاءالملک سبز شده و اظهار میدارد بنا بدستور شاهانه حق ندارید از اطاق خارج شوید این عده سه نفری بدون اینکه با همدیگر صحبت بکنند با اشاره و ابهام سبب این پیش آمد را از یکدیگر میپرسند ولی از حقیقت امر چیزی دست گیرشان نمیشود.

باز یکساعت دیگر سپری میشود رئیس شهربانی مجدداً به اطاق ملتزمین رکاب زندانی مراجعه و آقای دکتر احیاءالملک را به بیرون احضار و باتفاق خود باطاق مرحوم اسعد میرسد.

سردار با لباس خواب روی صندلی پشت میز نشسته و کلیه اشیاء و محتویات جیب آن در وسط میز ریخته است. قیافه وزیر جنگ خیلی گرفته و عصبانی بنظر میرسد. ساعت مچی، کیف پول و مقداری لیره که شب پیش در سر میز قمار شاه رد و بدل میشد و دستمال و غیره دیده میشود.

سرهنگ سهیلی با آقای دکتر اظهار میدارد با صورتی که خوانده می شود شما اشیاء روی میز را تطبیق کنید پس از انجام این عمل اشیاء با

کتابچه یادداشت سردار در یک جا در میان دستمال خود وزیر جنگ ریخته شده و رئیس شهربانی از آقای دکتر شیخ تقاضا می کند صورت اشیاء را امضاء و تصدیق نماید.

انجام این تشریفات در حدود ده دقیقه طول کشیده و در تمام این مدت سردار یک کلمه هم حرف نمیزند و قطعاً میدانست که آخرین دقایق عمرش فرا رسیده و از دست دیکتاتور و عمال پلیدش خلاصی نخواهد داشت.

آقای دکتر بلافاصله باطاق خود مراجعت و پس از نیم ساعت باز سرهنگ سهیلی باین محل آمده و فرمان آزادی ملتزمین رکاب را صادر میکند. سه نفر زندانی با سرعت هرچه تمامتر از اطاق بیرون می آیند در همین موقع پیشخدمت وزیر جنگ اطلاع میدهد که سردار را با اتومبیل (لاری سیمی) مأمورین شهربانی بردند و معلوم نیست کجا برده اند.

سه نفر ملتزمین رکاب که یکی از دوستان خود را از دست داده بودند نمیدانستند پس از یکی دو ساعت زندانی شدن چه تکلیفی دارند آیا باید پیش شاه بروند یا منتظر خبر قصر شوند.

در همین موقع که اتومبیل لاری مرحوم سردار اسعد را در پیچ و خم خیابانهای بابل بطرف سرنوشت شومش پیش میبرد و آخرین دقایق زندگی این مرد که در ظاهر وزیر جنگ یک مملکتی بود بسرعت سپری میشد رضاشاه با خوشحالی بسیاری در قصر بابل مشغول قدم زدن بود و بدکتر اعلم میگوید بیا تخته بازی کنیم.

دکتر متوجه میشود که در قصر تخته نیست و عرض میکند اگر اجازه میفرمائید بفرستم از منزل وزیر جنگ سردار اسعد تخته بیاورند، شاه پوزخندی زده و میگوید چه وزیر جنگی ولمان کن کار آنها تمام شد.

با این ترتیب مقدمات قتل سردار اسعد مرحوم فراهم شده و وزیر جنگ یک مملکت را بدون اینکه مجرمیت آن در پیشگاه قانون ثابت شود تنها بمیل و اراده دیکتاتور از بین بردند در صورتی که رضا شاه در ظاهر امر نسبت

به سردار باندازه‌ای محبت و مهربانی میکرد که حد نداشت و اغلب شبها برای وزیر جنگ قرقاول و ماست و سایر چیزهای خوراکی خوب می‌فرستاد و چنان وانمود میکرد که برادروار اسعد را از صمیم قلب دوست دارد ولی بزودی جریان حوادث خلاف آنرا ثابت کرد.»

در کتاب آرزو عباس اسکندری در محکمه خیالی که تشکیل داده در ادعاینامه دادستان در باره سردار اسعد چنین نوشته شده است:

پای مصنوعی حکومت مثلث

در زمانی که نصرت الدوله از حکومت مثلث بیرون انداخته شد سردار اسعد که طرف توجه ارباب بزرگ و دوست مجالس شبانه تیمورتاش و در ابتدا وزیر پست و تلگراف و بعد وزیر جنگ شده بود بداخل حکومت مثلث کشانده شد ولی تیمورتاش و داور در مسائل از او مشورتی نمینمودند. این شخص در تمام مدت تا روز توقیف او در صحرای گرگان محبوب القلوب و مورد توجه قلبی شاه بشمار میرفت.

این شخص را پای مصنوعی حکومت مثلث میگوئیم برای آنکه در سیاست آن دو نفر دیگر مشارکت نداشت. در جرائمی که آنها مرتکب میشدند سهم و بهره باو داده نمیشد.

تنها جرم این شخص سادگی و صمیمت او بود و بنا برسم ایلاتی قوی داده بود و برای نگاهداری آن ایستادگی میکرد و آنها بواسطه اظهار محبتی که شاه باو مینمود کمک او را برای خود ضروری میدانستند. باین لحاظ مدعی العموم او را در ردیف متهمین این محکمه قرار نداده است.

برای آنکه مطلبی از محتویات دوسیه امر در ادعاینامه نگفته نمانده و ضمناً بیرحمی مطلق العنانی بیست ساله بخوبی در نظر محکمه روشن شده باشد و در نتیجه جرائم این اشخاص (اشاره بمتهمین) و شرکت آنها در

ارتکاب آن طبق مسئولیتی که داشته اند؛ مدعی العموم ناچار است بذکر حال سردار اسعد بپردازد. این شخص هم که از مقتولین حکومت مطلق العنانی است و در محبس او را بشرحی که خواهد آمد خفه نمودند. دولت آنزمان و رئیس نظمیه در درجهٔ اول مسئولیت مستقیم دارند. اینک شرح حال مقتول مزبور:

جعفر قلیخان بختیاری ملقب بسردار بهادر پسر علیقلیخان سردار اسعد بختیاری در اوان طفولیت صدمات زیادی دید، پدرش در اصفهان محبوس بود و او بتهران خود را رسانیده چندین سال در کنف حمایت امین السلطان صدر اعظم میرزا علی اصغرخان اتابک ایام خود را گذرانید. در جریان مشروطیت ایران رل بزرگی بازی کرد و با پدر خود در سرنگون کردن دربار باغشاه کمک شایانی نمود.

تجدید مشروطیت ایران تا اندازه‌ای مدیون این پدر و پسر می باشد. لوح طلائی از طرف هیئت مدیرهٔ وقت به سردار اسعد بزرگ داده شده بود و در آن کنده شده است «این شخص در راه مشروطیت خدمت نموده و فداکاری کرد» اگر در جزو اشیاء گناهکار (!) لوح مزبور مفقود نشده باشد یادگار نفیسی بشمار میرود.

در سالهای اول تجدید مشروطیت طوایف مختلفهٔ لرستان و آذربایجان طغیان نمودند و این شخص ریاست قوایی را داشت که موفق باعادهٔ امنیت در آن نقاط گردید و در جنگهای مزبور رشادت فوق العاده بخرج داد. در موقع مراجعت محمد علی شاه مخلوع فتنهٔ سالارالدوله را در همدان خاموش نمود و قوای ارشدالدوله را در امامزاده جعفر ورامین درهم شکست و مملکت را از خطر ارتجاع و تهران را از غارت ترکمن نجات داد. قوای بختیاری و مجاهدین که باو کمک مینمودند در همه جا میگفتند حسن رفتار و تدبیر او موجب شد که در همهٔ جنگها با کمی عده بر قوای کثیر مخالفین غلبه حاصل شد.

قوای سالارالدوله متجاوز از سی هزار نفر و اردوی ارشدالدوله بیشتر از

دوازده هزار نفر ولی قوای دولتیها هیچوقت بیش از دو هزار نفر نبود، البته این عده کم توپهای کوچک کوهستانی و مسلسل هم داشتند. در مقابل این خدمات روزهای اول مشروطیت کسی تقاضائی هم نداشت، همه انجام وظیفه محسوب میشد و بر یکدیگر سبقت مینمودند.

پس از حصول آرامش در مملکت و مغلوبیت تام دستجات طرفدار حکومت مطلق العنانی وجود افراد غیر منظم (مجاهدین) در تهران سلب امنیت نموده بود.

رؤسای مجاهدین ستارخان و باقرخان که چهارده ماه در تبریز با قوای دربار باغشاه مقاومت کرده بودند و خدمات آنها هم مورد تمجید هیئت مدیره بوده از همان لوحی که بسردار اسعد داده شد بآنها هم اعطا گردیده بود، در این موقع در تهران توقف داشتند جمعی از سادگی آنها سوءاستفاده کرده و از قدرت مجاهدین بضرر مردم نتیجه میگرفتند.

حکم عدلیه وقتی از مرحله تمیز میگذشت تازه یکی از سردارها اگر مخالفت میکرد آن حکم اجرا نمیگردید، افراد مجاهدین هم راه افراط را پیش گرفتند، در شهر آدم کشی شیوع پیدا کرد، حکومت وقت که رئیس آن مستوفی الممالک بود آنچه توانست مدارا کرد ولی دیگر جام صبر لبریز شده بود، بالاخره دولت پیشنهاد کرد که سرداران ملی موافقت کنند مجاهدین خلع اسلحه شوند. این تقاضای دولت پذیرفته نشد و بعد از اتمام حجت و تمديد آن بنا بر امر مستوفی الممالک سردار بهادر مأمور شد که با قوه قهریه مجاهدین را خلع سلاح نماید. مرکز مجاهدین در پارک اتابک^۱ در قسمت شمالی تهران بود و بعد از چهل ساعت زدوخورد ستارخان مجروح و قوای مجاهدین با تلفات زیاد تسلیم شدند.

سردار بهادر در این اقدام جسارت بزرگی کرد، چه زد و خورد با

مجاهدین فقط جنگ بر علیه افراد نبود. این اشخاص شهرت آزادیخواهی داشتند مدتها با دادن تلفات برای دفاع مشروطیت مبارزه کرده و بالاخره الواح مصونیت و افتخار بآنها داده شده بود و فقط شهرت آزادیخواهی سردار بهادر و محبوبیت مستوفی الممالک میتوانست چنین اقدامی را انجام دهد و مردم هم بسکوت تلقی نمایند.

از این توضیحات منظور مدعی العموم آنست که ملت ایران در تمام مراحل گذشته کسانی که با و خدمتگزاری نموده اند قدردانی میکند و زمانی هم که از روش خود منحرف شده و بخود ستم نمودند صرف نظر نخواهد نمود. عصیان طوایف شاهسون آذربایجان بار دیگر میدانی برای خدمات سردار بهادر باز نمود و مشارالیه با قوای داوطلب و بختیاری وعده منظم قزاق بآذربایجان رفت و پس از مدت طولانی در این معرکه هم فائق شد.

در جزو وعده قزاق مأمور آذربایجان یکنفری بود که با شجاعت خود سردار بهادر را جلب و حسن رفتار رئیس اردو هم او را شیفته نموده بود. بعدها این شخص در قزاقخانه ترقی نموده و بعد از سوم حوت هزار و دو بیست و نود و نه سردار سپه گردید و از تاریخ معرکه آذربایجان تا روز استیلای بتهران بین این رئیس و مرئوس هیچ قسم ارتباطی وجود نداشت.

موفقیت بیست ساله صیاد آزادی بی نهایت مدیون بمساعدت های سردار اسعد (سردار بهادر سابق بعد از فوت پدرش سردار اسعد گردید) می باشد و این شخص با هوش در تمام مراحل و قدمهائی که بسمت سلطنت بر میداشت و با نهایت سادگی یادآور میشد «که من سرباز ساده ای بودم و سردار اسعد در آذربایجان بمن چنین محبت کرد و چنان رأفت و مهربانی با زبردستان داشت...» این یادآوری گذشته سردار اسعد را بکلی مطیع ارباب آینده نمود.

در زمان حکومت مستوفی مقرر بود که سردار اسعد بحکومت خراسان منصوب شود و بعلمی که معلوم نشد تا مدتی رئیس الوزراء با تمام خصوصیت

خانوادگی که با بختیارها داشت مضایقه کرد بالاخره با کمک وزیر جنگ که همان دوست صمیمی (!) سردار اسعد بود بایالت خراسان منصوب گردید و باو فهمانده شد که مخالف جدی او سلطان احمد شاه بوده است ولی مانع واقعی خود وزیر جنگ بود. بعد از غوغای جمهوری حمل ۱۳۰۳ در کابینه دوم سردار سپه بوزارت پست و تلگراف منصوب و بعد از تغییر سلطنت بوزارت جنگ برقرار شد.

بقدری این شخص نسبت بارباب خود وفادار و خدمتگزار بود که تمام سخنان آزادیخواهان و یادآورهای دوره گذشته و خدمات خود او در راه تجدید آزادی در گوش او بی ثمر بود. این شخص شیفته و عاشق کوری بود که چیزی جز وصل معشوق نمیخواست. غالباً بر عادت دیرین خود و پدرش دوستان قدیم را بر سفره خویش دعوت می نمود، از آنها بکلی نبریده بود و خیلی بآنها اظهار ارادت میکرد. آندوستان هم همیشه او را ملامت مینمودند ولی فائده نمی بخشید و گاهی اگر فرصت هم میکرد سعی مینمود آنها را بیساط ستمگری مساعد کند.

در موضوع قیام خزل در خوزستان اقدام بزرگی بنفع ارباب خود نمود.

با مقدمات فوق و اثبات آنکه در عمل خوزستان سردار اسعد عامل مهم رفع غائله آنجا نبود معذک باید قبول کرد که در تصفیة عمل بختیاری کمک بسیاری به ارباب آتیة خود کرد.

سردار اسعد خدمت به ارباب خود مینمود و ضمناً تصور میکرد بمملکت هم خدمت میکند، عیب بزرگ این شخص خودپسندی بود. با اینکه دوستان خود را میپرستید از آنها شنوائی نداشت و حرف حساب را نمی پذیرفت.

تیمورتاش محبت سرشار شاه را وقتی متوجه سردار اسعد دید پایه دوستی را با او محکم کرد و بعد از نصرت الدوله او را عضو افتخاری حکومت

مثلت نمود و آنچه میخواست بگوش ارباب خود برساند بوسیله این شخص که در سفر و حضر همیشه همراه و مصاحب بود میرساند.

این شخص در سقوط نصرت الدوله کمک کرد زیرا شخصاً با او میانه خوبی نداشت ولی از گرفتاری تیمورتاش محزون شد فوراً نزد شاه رفت، داد و فغان کرد حتی جرئت نمود و باو نسبت بیوفائی هم داد و او در جواب خیلی از علاقمندی که به تیمورتاش ابراز کرد تمجیدش نمود و تأکید کرد مقتضیات چنین ایجاب نمود و بزودی او را بکار سابق خواهیم گماشت و ضمناً گله دوستانه از تیمورتاش کرد که او بکسی که مورد بیمهری من شده است زیاده از حد محبت میکند.

این مرد ساده نفهمید که این گله متوجه او هم هست و باصرار مأموریت از شاه گرفت تیمورتاش را دلجوئی کند.

از ارباب خود خوشحال جدا شد ولی اگر میدید در گوشه قلب صیاد، صلیب سرخی برابر نام او گذاشته شده برخورد میلرزید و چندی بعد که برای معالجه بارو پا مسافرت کرد دیگر پپای خود بازگشت نمینمود و بدام مرگ نمی افتاد.

هیچکس چون خود سرببی باز پرس نمیتوانست مکنون ضمیر خود را پنهان کند. از این تاریخ که سردار اسعد باید از روی زمین محو شود بیشتر مورد ملاطفت شد برادرانش یکی رئیس قسمتی از افواج مرکز و دیگری وکیل مجلس و خودش هم در هیچ سفری فراموش نمیگشت و جزء ملتزمین رکاب بود.

حبس و محاکمه تیمورتاش بمیان آمد، باقولی که سابقاً باو داده شده بود این امر منافات داشت ولی دیگر اصرار نکرد.

در این اثنا نشان درجه اول تاج باو داده شد و او هم بجای خونبهای

همکار و رفیق روز و شب چندین ساله قبول نمود. باو در حضور جمع افتخار داده شد، هروقت از روز یا شب بخواهد و در هر کجا باشد حق دارد شرفیاب شود و اجازه بار نمیخواهد.

این ها همه مقدمه نقشه ای بود که در پائیز سال هزار و سیصد دوازده باید اجرا میشد.

بنابر معمول هر ساله در دشت گرگان در ماههای پائیز مراسم اسب دوانی بعمل میآمد. هیئت دولت، وکلای مجلس و نمایندگان خارجی مقیم ایران و رجال حضور بهم میرسایندند، روز اسب دوانی در حضور تمام مدعوین با کمال خوشی و خنده رونی مراسم بعمل آمد و بعداً در موقع دادن جوایز شاه روبه حاضرین نموده گفت من میروم بقیه جازیه ها را اسعد بجای من تقسیم نماید.

این مقام نیابت از طرف ذات جلاله (!) معلوم است در مردم متملق اطرافی چه تأثیر دارد و چه اندازه حلقه ارادت حاضرین را بدور وزیر جنگ تنگ تر مینماید و مشارالیه هم با کمی غرور مثل همیشه شغل محوله را انجام داده و بعداً باتفاق دکتر احیاء الملک شیخ بمنزل مراجعت نمود. در منزل به سرهنگ حسن سهیلی برخورد نمود، مشارالیه پس از عرض ادب اظهار داشت شاه احضار فرمودند. وزیر جنگ کمی درهم شد زیرا احضار توسط سرهنگ رئیس نظمیه معنی نداشت ولی اشکالی هم ننمود و سوار شده از آنجا یکسره بتهران و مجلس اعزام گشت، در همانوقت قوام الملک که دوست صمیمی او بود توقیف گردید.^۱

۱- سردار بهادر اسعد- خان بابا خان اسعد منوچهر خان اسعد- محمدخان اسعد برادران او و سردار اقبال اسفندیاری پسرعمو و جمعی دیگر از خانزاده های بختیاری در فاصله چند ساعت توقیف شدند. امیر جنگ اسعد برادرش و امیر حسین ایلخان پسر سردار ظفر پسر عموی او که هر دو نماینده مجلس هم بودند پس از ورود بتهران توقیف و بعداً لایحه سلب مصونیت را دولت بمجلس آورد و از این محبوسین سردار اقبال تیر باران شد و خانبابا خان اسعد در زندان با شکنجه مقتول گردید.

در تهران برادرش که رئیس قسمتی از قوای تهران بود خلع درجه و حبس شد برادران دیگرش و کسان نزدیک او جملگی زندانی شدند. باستثنای یک برادر و پسر عموی او که نماینده مجلس بودند بقیه یک سرنوشت داشتند و برای این دو نفر از طرف رئیس دولت و وزیر داخله لایحه‌ای بمجلس داده شد و سلب مصونیت آنها تقاضا گردید شب قبل از تقدیم لایحه آنها هم بزندان رفته بودند.

اگر بشرح قتل تیمورتاش و سردار اسعد یا نصرت الدوله پرداخته میشود برای اثبات جرائم مکرره این عناصر مسئول است و بدبختانه بسیار کسان در گوشه‌های زندان جان سپرده‌اند و با تمام موشکافی‌ها و دقت‌هایی که بعمل آمده هنوز مدعی العموم بحقیقت آن جرائم وقوف کامل حاصل ننموده و تاریکی بر آنها استیلا دارد.

بعد از توقیف این اشخاص باستثنای قوام‌الملک که مستخلص گردیده بارو پا مسافرت کرد و در مراجعت هم با خانواده سلطنتی وصلت نمود قسمتی را بمحکمه نظامی برده و جمعی را اعدام و گروهی بحبس‌های مختلف محکوم شدند، از جمله امیرجنگ برادر سردار اسعد که وکیل مجلس هم بود بحبس ابد محکوم گردید.

تمام کسانی که در این واقعه توقیف شدند و تا خاتمه دوره مطلق‌العنانی زنده مانده بودند در سال ۱۳۲۰ از محبس آزاد شدند. ولی شخص سردار اسعد محاکمه نشد و بعد از چهارماه یعنی در روزهای اول فروردین ۱۳۱۳ بطریقی که دوسیه امر گواهی میدهد در زندان تهران واقع در میدان سپه نظمیه قدیم مقتول گردید و خلاصه آن بقرار ذیل است.

چگونگی قتل سردار اسعد

برای توقیف و قتل سردار اسعد مدعی العموم آنچه کاوش نمود دلیلی پیدا نکرد تمام اشخاصی که مورد بازپرسی شدند نتوانستند از این تاریکی بکاهند و یا روشنائی در نظر قاضی تحقیق ایجاد کنند.

البته میشود دوستی او را با تیمورتاش و اصراری که در استخلاص او نمود سبب کوچکی بحساب آورد. مخالفت رؤسای بختیاری را هم با دولت مرکزی دیگران موجب این قتل دانسته‌اند اما با سوابق عمل سردار اسعد بر علیه کسان خود این موضوع غیر قابل قبول است.

داشتن سهام نفت جنوب هم گناه بشمار آمده ولی هیچکدام دلیل قاطعی برای مدعی العموم محسوب نمیشود. بنابراین باید تصور کرد که مأمورین نظمیۀ برای دامن زدن باین قتل و شخص آیرم عامل بزرگ بشمار میروند.

سردار اسعد چون شخصاً غرور جلی داشت و با مأمورین محبس زیاد تندی مینمود زندانبانان ازو دل خوشی نداشتند، ولی برخلاف تیمورتاش، تا روز آخر نسبت باو زجر بدنی نشد.

در روز اول فروردین ۱۳۱۳ غذای او را مسموم کردند و او بواسطه تغییر طعم آب و غذا از خوردن آن خودداری نمود و همین امساک موقه او را نجات داد ولی چهار نفر که باقی مانده آن غذا را خوردند مبتلا بتشنج شدند، صدای فریاد این مسمومین در راهروهای زندان پیچید، اقدام برای خلاصی آنها بعمل آمد اما فقط دو نفر آنها از مرگ نجات یافتند و یک نفر آن فلج شد که سه سال بعد از میان رفت و دیگری را هم برای سکوت درجه دادند. فردای آن روز همه در زندان دانستند که سردار اسعد را مسموم نموده‌اند و خود او هم از خوردن غذا استنکاف نمود و فقط خوراک خود را به تخم مرغ پخته که روبروی او حاضر میشد اختصاص داد. تشنگی باو بینهایت صدمه میزد ولی جرئت نمیکرد رفع عطش نموده و چیزی بیاشامد، عاقبت آب خواست ولی ظرف آب دارای موادی بود که هنوز حل نشده و مانند دوشب قبل بود.

آرروز به مأمورین زیاد ناسزا گفت و تقاضای ملاقات رئیس نظمیۀ را نمود.

رئیس محبس روز بعد بدیدن او آمده و گفت آقای رئیس نظمیۀ

میخواهند با شما ملاقات کنند و در حیاط قدم میزنند.

وزیر جنگ لباس پوشیده از اطاق خارج شد، بجای رئیس تشکیلات اتومبیلی را باو نشان دادند که باید سوار شود مطلب بر او پوشیده نبود ولی نمیخواست بروی خود بیاورد، زندگانی عزیز است و تا دم آخر هر کس امیدی دارد.

بدو با ملایمت خواست مقاومتی کند، باو تندی نموده و فحش دادند. او هم در ظرف همین یکی دو دقیقه خطابه‌ای خوانده است که در زندان قصر مشهور و همه در حفظ دارند و در بیانات خود روز مجازات این اشخاص را که در پیشگاه محکمه هستند در آن خطابه پیش‌بینی میکند و به همه نوید کیفر و چوبه‌دار را می‌دهد.

سرهنگ زندانبان با دیگر مأمورین فرصتش نداده و بزور بداخل اتومبیل جایش دادند، آنگاه مأمور خوش قیافه‌ای که فحش را نوش جان نموده بود اظهار داشت:

«آقا بزرگ و رئیس ما همگی هستید، هر چه بفرمائید برای ما افتخار است ولی اشتباه میفرمائید آنچه من شنیده‌ام بسر شما قسم، میخواهند شما را مرخص کنند و غرض دیگری در میان نیست».

این قسمت اخیر را مأمور اداره سیاسی راست میگفت، اما مرخصی بی‌مدت و جواز ابدی بمحبوس داده میشد...

با تمام سوابق و اطلاعی که وزیر جنگ داشت معذک دوسیه تحقیقات نشان میدهد با آرامش خاطر تا میدان سپه آمد، شاید حرفها در او تأثیری کرده بود زیرا در بین راه بمأمور اداره سیاسی گفته بود صورت من ناتراشیده است و این دو روز خیلی عصبانی بودم، مأمورین زیاد از ادب خارج میشوند. مأمور اداره سیاسی در جواب میگوید باآقای رئیس شکایت کنید زیرا من اطلاع دارم بانها برخلاف سفارش شده کمال ادب را نسبت بشما بکنند بعد با قدری مکث میگوید... دستور داریم که دقیقه‌ای از حدود

ادب نسبت بشما خارج نشویم و...

آنوقت با خمیازه خندهٔ شیطانی خود را فرو میبرد... و باز در نزدیکی دروازهٔ شهر میگوید بحضرت اجل راپورت داده‌اند شما تصور کرده‌اید در غذای شما چیزی داخل شده و مسموم بوده است. با اینکه رئیس کل باور نکرده‌اند امر بتحقیقات داده و چند نفر هم توقیف شده‌اند، بعد با قیافهٔ حق بجانب میگوید گمان نمی‌کنید در خارج کسی با شما غرض داشته و مردن شما برای او نفعی داشته باشد؟ چنان در صحبت این مأمور سادگی نمایان بود که اگر خود آیرم هم او را میدید در شبهه افتاده باو آفرین گفته و ترفیعی باو میداد...

اتومبیل در میدان سپه ایستاد، محبوس را پیاده کردند و از راه روهای زیرین عبور داده بحبس تاریک قدیم این زندان که در یکی از حیاط‌های کوچک ضلعی آن قرار گرفته بود بردند.

سردار اسعد مطلب را اگر چند دقیقه هم فراموش کرده بود دوباره بیاد آورد ولی دیگر مرغ در قفس وارد شده و مجال ابراز وجود ندارد.

این محبس نمرة یک فراموشخانهٔ زندان قدیم زمان سوئدیها و امروز بکلی متروک است. از سه روز قبل بنا بر دستور رئیس تشکیلات آیرم این اطاق را پاکیزه نموده و بنای ماهری که از محبوسین زندان است او را تعمیر کرده هیچ روزنه بخارج ندارد. تمام منافذ آن گرفته شده و گور موقتی روی زمین ساخته‌اند. اگر درب آن چند ساعت بسته باشد نبودن هوا زندانی را بآن دنیا روانه میکند.

این روزها این محبس کهنه عده‌ای محبوس پیدا کرده و این مهمانان بعدها فهمیدند برای تشریفات قتل سردار اسعد و ادای شهادت در مقابل تاریخ از طرف قاضی بزرگ روزگار بانجا سوق داده شده بودند.

شاید قاتلین تصور نمیکردند که دنیا روزهای دیگر هم دارد و همین اشتباه است که بدکار را بیدی سوق میدهد!

• وزیر جنگ وقتی دید زنده بگور شده با دست و پا در زندان را میکوبد. با اینکه از این محل صدا بخارج نمیرفت و فقط زندانیان داد و فریادهای مهیبی میشنیدند قاتلین را ترس و شاید غضب گرفت خواستند این جسور را که در مقابل اعدام میخواهد ناله بنماید و دست و پا میزند!!! زودتر بکیفر خود برسانند.

در محبس باز شد و دکتر زندان که طبیب مرگ نامیده میشود با دو نفر آجودان وارد اطاق شدند.

دکتر با کمال ادب و لبخندی که شایسته شیطان یا عزرائیل است میگوید این چند روز شما غذا نخورده اید، کسالت دارید و ضعیف شده اید، میخواهم یک انترکسیون تقویت بشما بزنم خیلی لازم است، بعد به آجودان ها میگوید این محل برای مزاج ایشان مضر است باید به مریضخانه بروند، آنها میگویند ایشان بشهر آورده شده اند که با رئیس کل ملاقات کنند و چون تشریف نداشتند موقتاً در این اطاق که تازه تعمیر شده و پاکیزه است آورديم و بعد اضافه میکنند اصلاً ایشان آزاد میشوند و وزیر جنگ را مخاطب قرار داده التماس میکنند بیخود طوری نکنید که برای خودتان اسباب زحمت درست کنید، آخر شما هم دشمن دارید.

دکتر هم جداگانه از همین قسم گفتگوها مینماید آنگاه انترکسیون را از جیب بیرون آورده قدمی جلو میگذازد محبوس میگوید:

«دکتر! اگر قدمی جلوتر آمدی مغزت را میکوبم من کسالت ندارم و نمیخواهم تو مرا تقویت کنی، ای بی شرف...»

دکتر فوراً خود را برآهرو انداخته متعاقب آن شش نفر از عملجات عزرائیل بدرون آمده بروی او میریزند، زد و خوردی شدید در میگردد. هر شش نفر عاجز و مغلوب میشوند، قوای زندانی یک بر صد گردیده و نمیخواهد بمیرد جدال با مرگ چند دقیقه بطول انجامید.

در این موقع با چوب قانون! ضربتی بمغز او از سمت چپ وارد آمده،

گیج شده می افتد فوراً دست بند و پا بند باوزدند.
آنوقت آن طیب!... مراجعت کرده و سرنگ مرگ را در بدن زندانی وارد کرد. التماس محبوس بجائی نرسید. بیچاره میگفت خون خودم را بتو حلال میکنم اگر طوری بشود زود بمیرم.

این تقاضا البته مورد نداشت، اگر زندانی زود بمیرد و سم فوراً کار او را بسازد دکتر و زندانبان و رئیس نظمیه و دیگران با چه تفریح بکنند؟!
متجاوز از دو ساعت تشنج و ناله و فریاد طول کشید، کم کم تماشاچی های رقیق القلب! خسته شدند، آدم کشها تفریح دیگری هم لازم داشتند. و او را خفه نمودند. چند پنجه قدرت!، چند مرد شجاع زورمند! مرد مسموم دست و پا بسته را با کمال دلیری در عمارت نظمیه مرکز امنیت مملکت خفه نمودند!!

در همین موقع در راهرو محبس آیرم با سه نفر از صاحب منصبان گفتگوکنان قدم میزد و منتظر نتیجه امر بود، این سه نفر یکی سرهنگ زندانبان و دو نفر از صاحب منصبان نظمیه بودند...

فردای آنروز جنازه را مأمورین نظمیه به اصفهان حمل نموده گفتند بنابر وصیت متوفی جسد را در مقبره خانوادگی در تخت پولاد دفن میکنیم.

دروغگوها کم حافظه میشوند، فکر نکردند کسی که روز قبل ناخوش نبوده و سکتہ کرده باشد چه وقت و نزد کی و برای چه وصیت کرد نعش او را به اصفهان بفرستند؟!...

در روزنامه های آنزمان نوشته شد بمرض سکتہ در زندان فوت گردید...

بخانواده او هم اجازه فاتحه داده نشد. کسانی که در محبس سکتہ میکردند جمع شدن خانواده ها و مجلس تذکر برای آنها ممنوع بود!
عدلیه از این جریان آگاه بود رئیس دولت اگرچه در اتومبیل دراز کشیده و خود را بخواب میزد خوب میدانست در پشت دیوارهای زندان با مردم

چه معامله میکنند. مجلس شورای بیست ساله! هم با تعظیم و تکریم تمام جنایات را ثبت دفتر شرم آور خود مینمود.

از روی نوشتجات موجوده در دوسیه بخط مقتول، جنایت مسلماً بعد از سوم فروردین ۱۳۱۳، اتفاق افتاده است و در همه حال از نهم فروردین تجاوز نمیکند.

اسم ظاهر مرض هم سخته و فشار خون در دفتر متوفیات شهربانی تشخیص و قید شده است.

بعدها که دوره مطلق العنانی سپری گردید و مرتکبین مورد تعقیب قرار گرفتند اسناد دیگری هم بدست آمد و حقیقت جنایت آشکار گردید.

جعبه توالی وزیر جنگ داشت که از زندان بخانواده او مسترد داشته بودند، مخمل روی این جعبه مختصری سوراخ شده و تصور میرفت بجائی گیر کرده و پاره شده است، کسان سردار اسعد خواستند این یادگار را ترمیم و حفظ نمایند، درین هنگام حس کردند چیزی در جوف مخمل است پارچه را بکنار زدند پنج قطعه کاغذ بامارک محبس پیدا کردند که محبوس با خط خود نوشته و در آن مقدمات جنایت شرح داده شده است.

مرکب آن از چه بوده است تشخیص داده نشد، تصور گردید محبوس از محلول رنگی که برای موی سر استعمال میکرد استفاده نموده است، بعضی ها فرض کردند شاید خراشی در بدن خود ایجاد و با خون خود تخریر کرده ولی هیچیک اثبات نشد. قلم او چه بوده است؟ تعیین شد چوب کبریت را بجای قلم بکار برده و در دفعه اول هم قلمی داشته چه در یکی از آنها خط واضح و روشنی دیده میشود.

این نوشتجات در دوسیه ضبط و از نظر قضات محترم میگذرد و در صحت خط مقتول و تطبیق آن با خطوط دیگر این شخص جای شبهه نماند و راه انکار مرتکبین را بست و جز اعتراف چاره برای آنها نبود.

یک پرده از فجایعی را که در دوران بیست ساله بوقوع پیوسته در جلسه رسمی مجلس یعنی در جلسه یکشنبه ۲۳ آذر ماه ۱۳۲۰ (قریب دو ماه پس از سقوط رضاشاه) سلطانی نماینده مجلس در موقع طرح برنامه در مخالفت با آن بیان نمود عیناً در ذیل نقل میگردد تا مطلبی بدون سند ذکر نشده باشد:

«رئیس - آقای سلطانی

سلطانی - ... عشایر قشقائی و کوه کیلویه و بختیاری و امثال آنها که دهنده قسمت اعظم مالیات و در موقع خود پشتیبان قوه نظامی و حافظ استقلال کشورند نه تنها اموالشان غارت شده و از هستی ساقط شده است بلکه دسته دسته از این طوایف را بدون محاکمه اعدام کرده اند! تنها چندین دسته برادران کوه کیلویه ای که بهیچ عنوانی در محاکم نظامی نتوانستند گناهی برای آنان پیدا کنند به نام قصد فرار کشتند و گفتند امر محرمانه بود. از طایفه بهمنی علاءالدینی کوه کیلویه در یک روز ۹۷ نفر را کشتند که یکنفرشان ۱۳ ساله بود چهار صد نفر از این طایفه را در اهواز حبس کردند و قریب سیصد نفر آنها در زندان مردند یا نفله شدند...

خوانین بویراحمدی را با دادن تأمین و سوگند یاد کردن به تهران آوردند و بعنوان اینکه علیه مملکت قیام کرده اند کشتند... مگر پاسیار دو نیرومند^۱ کشته جوان دانشمند بی گناهی مانند خانابا اسعد متهم بچندین جنایت دیگر نیست که با کمال آزادی و بی ترسی راه میرود و بدبختانه میشنویم او را بر خلاف عدل و انصاف مقاماتی باو حمایت میشود و بعنوان تفتیش آری تفتیش از مردم (بیچاره مردم!) او را بخوزستان فرستاده اند. خانابا اسعدرا همه می شناسیم که پسر مرحوم سردار اسعد بزرگ پدید آورنده اساس مشروطیت و حافظ همین مجلس شورایملی و خادم راه آزادی و استقلال مملکت بود. سردار اسعد را تاریخ این کشور به نام مجاهد بزرگ آزادی معرفی کرده و کسی بود که جنازه اش را میخواستند در مجلس دفن کنند تا از

۱- مدتی رئیس زندان قصر بود و خانابا اسعد در زمان او در زندان بقتل رسیده است.

خدماتش قدر دانی شده باشد.



پسرهای این مرد بزرگ هر کدام بنوبت و سهم خود خدماتی باین مملکت کردند. یکی از آنها شادروان جعفر قلیخان سردار اسعد وزیر جنگ اسبق بود که همین مجلس شورایی در سخت ترین بحران هائی که برای کشور در استبداد صغیر پیش آمده بود از خدمات بزرگ او تقدیر و تمجید کرد. این شخص را بطوریکه میدانیم برخلاف نص صریح قانون اساسی بزندان افکندند و به فجیع ترین وضعی کشتند و خانواده اش را بروز سیاه نشانند و از هستی ساقط شده اند. من بنام حقوقی که سردار اسعد بزرگ به مملکت و بهمین مجلس شورایی دارد از دولت استدعا میکنم که متهمین بقتل فرزندان

او مخصوصاً مرحوم جعفرقلیخان اسعد وزیر جنگ اسبق را تعقیب و مجازات و خسارتهای وارد به بازماندگان او را تا اندازه مکان تلافی و جبران کنند.



رئیس — اینها جزو برنامه است آقا؟ چرا وقت مردم را تلف میکنید آقا حیف است از شما.

سلطانی — باید کسانی را که در این مملکت کشته شده اند گفته شود تا حقایق مکشوف شود.

رئیس — چرا وقت مردم را ضایع میکنید حیف است اینها چه ربطی به برنامه دارد؟

سلطانی خوب معلوم می شود نباید کسی گناهکاران را تعقیب کند و

نباید به مجازات برسد. پس بنده صرف نظر میکنم از عرایض امیدوارم انشاء الله در آتیه آزادی آنطوریکه شایسته و برازنده است برقرار شود تا حقایق گفته شود. از بیخ و بن برکنده باد استبداد (از مجلس خارج شدند).»

سیدجعفر پیشه‌وری در یادداشتهای زندان خود در صفحه ۴۸-۴۹-۵۰ درباره علیمردان خان و سردار ظفر بختیاری چنین نوشته است:

علیمردان خان بختیاری

وسایر زندانیان

«میان خوانین بختیاری اول علیمردان خان بعد هم خانباباخان اسعد مورد تحسین زندانیان واقع گردیده بودند.

علیمردان خان اگر چه شخصاً در زندان دارائی نداشت ولی هرچه گیرش می‌آمد با محتاجین و دوستان زندانی خویش مصرف مینمود.

بنای حوض و گل کاری حیاط کریدر هفت از اوست. گویا برای این کار در حدود دو یست تومان خرج کرده بود. او بعضی صفات بسیار جوانمردانه داشت. مثلاً سال اول توقیفش خواسته بودند جعبه اصلاحش را بازرسی کنند. از آن روز تا هشت سال که در زندان بود از جعبه نامبرده استفاده ننموده و صورتش را اصلاح نکرد. با مدیر سابق زندان همیشه سر این موضوع قهر بود. با وجود این می گفتند مدیر هنگام اجرای حکم اعدام با او روبرو نشده شخصاً نخواست این حکم را باو ابلاغ کند. ولی دوست صمیمی و همنشین پای منقلش آقای عمادی این مأموریت را انجام داده در پاداش آن بمدیریت زندان نائل گردید، من در درستی و یا کذب اینکه مدیر سابق در واقع از ابلاغ حکم، امتناع کرده باشد نمیتوانم ضمانت بکنم، ولی اینرا محقق میدانم که این حکم را عمادی ابلاغ کرد. شخص موثق که در اثنای این حادثه حضور داشته و اتفاقاً با عمادی بسیار صمیمی بود برای ما تفصیل را شرح ذیل نقل کرد.

«صبح مطابق معمول نزد علیمردان خان بودم، تازه بساط چائی و وافور را مهیا کرده بودیم، عمادی در را زده وارد گردید. سلام کرد و دم در ایستاد قیافه اش گرفته بنظر میآمد، ما خیال کردیم منتظر تعارف است در صورتیکه وقت میآمد بدون تعارف می نشست. علیمردان خان با تعجب پرسید: چرا نمی فرمائید؟ عمادی سرش را پائین انداخته گفت متأسفانه نمیتوانم، میخوام بفرمائید بیرون تشریف بیاورید تا مطلب محرمانه ای که داشتم خدمتان عرض کنم. علیمردان خان خندیده گفت مقصودتان را فهمیدم. این دیگر خجالت و دم در ایستادن لازم ندارد بفرمائید بنشینید، تا کارهایم را کرده و مهمان را راه انداخته بعضی یادگاریها دارم که باید پشتشان نوشته شود البته با خاتمه اینها میرویم چیز مهمی نیست.»

«عمادی خواه ناخواه آمد و نشست. مرد محکوم به اعدام مثل اینکه هیچ اتفاق مهمی نیفتاده باشد اسباب و اثاثیه که می بایستی به اشخاص داده شود همه را با کمال آرامش جمع آوری کرد و پشت کتابهایش را به اسم هرکسی که میخواست یادگاری بدهد نوشت. مطابق عادت روزانه با کمال خونسردی ناشتای خود را صرف کرده بهترین لباسهای خود را پوشیده عصایش را برداشته، گفت بفرمائید. من حاضرم.»

من و عمادی برخاستیم. علیمردان خان بدون تعارف جلو افتاد. ما پشت سرش از در اطاق بیرون آمدیم. او در مریضخانه زندان نگاهداری میشد. لذا از اولین اشخاصی که خدا حافظی کرد زندانیان بیمار بود. با همه یکی یکی دست داده احوالپرسی کرد. از آنجا به زیر هشت کریدرهای یک و دو و چهار آمدیم آنجا هم از پشت درآهنی با همه زندانیان خدا حافظی کرد، از راه کریدر یک گذشته به زیر هشت اول رسیدیم. در آنجا با کمال تأثر برای همیشه از هم خدا حافظی کردیم من با دل پر از حسرت و تأثر بکریدر خودمان برگشتم او همراه عمادی بیرون رفت.»

شنیدم در راه از مشاهده گریه کردن چند نفر از همراهانش که برای

اعدام میبردند خشمناک شده گفته بود این ننه من غریبم ها را کنار بگذارید با گریه و زاری آبرویمان را نبرید اگر ما هم موفق میشدیم همین معامله را با آنها می کردیم.

میگفتند بعد از تیر خوردن کلاه پهلوی خود را مچاله کرده و دور انداخته بود. تمام زندانیان از قتل این مرد رشید متأثر شده گریه میکردند. در صورتی که اعدام وزیر جنگ و دیگران را با خونسردی و بی قیدی استقبال نمودند. مخصوصاً از ایرانیان و شاهزاده خاقانی و سایر رفقای آنها که قبل از اعدام دیوانه شده بودند آنقدر متأثر بنظر نمی آمدند. سردار عشایر را نیز زیاد نپسندیده بودند. میگفتند استخوان ها را دم لانه مورچه ها می گذاشت حیوان ها برای طعمه دور آنها جمع میشدند، آنوقت همه را در آب غرق میکرد و این عمل را بقساوت قلب او حمل میکردند. در صورتی که نسبت به پسر او که یک جوان ظاهراً معقول می نمود نظر خوبی داشتند.

امیر مجاهد بختیاری را حتی اقوام و برادر زاده هایش آنقدر دوست نمیداشتند. میگفتند پیر مرد خسیس و دهن لقی است یکشاهی برای کسی خرج نمیکند، نان شیرینی که برایش می آورند آنقدر نگاه میدارد تا فاسد شود و دور میریزد.»

بزرگ علوی در کتاب ۵۳ نفر در باره خانابای اسعد می نویسد:

«... رئیس زندان سرهنگ ن — د آژانی را که برای خانابای اسعد در زندان موقت روزنامه برده بود بیچاره کرد. سه ماه این آژان را حبس کردند.

خانابا اسعد بخوبی می دانست که اخبار مربوط به جنگ چگونه زمامداران را میسوزاند. از این جهت بهر قیمتی بود روزنامه تهیه میکرد، زیر مطالبی از آن که بضرر حکومت و دولت رضاخان بود، خط میکشید و روزنامه

را بوسیله آژان برای رئیس زندان میفرستاد. جای تعجب نیست. رئیس زندان از این حرکت او آتش میگرفت، ولی چه میتواندست بکند؟ در سلول او را قفل کردند و کلید آنرا پیش یکنفر صاحب منصب زندان گذاردند، باز روز بعد روزنامه ای به رئیس زندان تحویل داد.

بالاخره رئیس زندان مجبور شد تمام سوراخهای سلول او را گل بگیرد تا اینکه از رساندن روزنامه ها جلوگیری شود. خانابا اسعد بالاخره بدست جلادان زندان کشته شد، اما این شهادت و دلیری های دیگر او هرگز فراموش نخواهد شد...»

مقتولین گمنام

در باره فجایعی که در زندان قصر نسبت به اشخاص سرشناس و شخصیت ها و معاریف اعمال شده پس از شهریور ۱۳۲۰ کم و بیش در جراید و در دیوان کیفر جزای عمال دولت منعکس گردید و مردم تا حدودی فهمیدند که زندان قصر و کسانی که در آن بنام رئیس زندان یا کارکنان آن بکارگمارده شده بودند از چه قماش بوده و در دستگاه عظیم شهربانی که مأمور حفظ جان و مال و ناموس و امنیت بوده چه افراد جانی و شقاوت پیشه و ناپاکی بوده است.

ولی در مورد افراد گمنام و غیر معروف و بیگناهی که در سلاخ خانه زندان جان سپرده اند. هنوز کمیت و کیفیت آن در استتار مخفی است و نامی هم از آنها برده نمیشود و کسی نمیداند که مجموعاً آمار تلفاتی که هریک بنحوی از انحاء مقتول گردیده و از «در علیم الدوله!» خارج گشته اند چه تعداد میباشد. مگر نسبت به معدودی که هم زنجیرهای آنها پس از خلاصی از زندان ضمن نوشتن خاطرات خود نامی از آنها برده و یا ضمن حکایاتی که از وقایع و حوادثی که در زندان رخ داده اسمی از آنها برده باشند. اگر در و دیوارهای زندان قصر که بقول فرخی: «ای دژ سنگدل قصر قاجار» در آن چهار دیواری دستگاهی بود که فیلم برداری میکرد یا ضبط صوتی وجود

داشت که میتوانست صدای نعره‌های جان‌خراش زندانیان را منعکس کند آنوقت معلوم میشد که وسعت فجایع و جنایات تا چه حدودی بوده و چه افراد بیگناهی معدوم شده که امروز هیچ نام و نشانی هم از آنها باقی نیست حتی معلوم نیست که در چه محلی بخاک سپرده شده‌اند و یا قبر آنان کجاست (مانند قبر فرخی که در دفتر گورستان مسگرآباد هم نشانی از آن باقی نگذاشته‌اند).

اگر چنین دستگاه‌هایی در زندان قصر وجود داشت آنوقت معلوم میشد که:

کشته از بسکه فزون است کفن نتوان کرد فکر خورشید قیامت کن و عریانی چند چندی قبل یادداشت‌هایی از جعفر پیشه‌وری که سالها در زندان قصر زندانی بوده بدستم افتاد که فقط در مورد یکی دو اعتصاب غذایی که در زندان قصر: به وقوع پیوسته و علل آن را ذکر نمود مطالبی نوشته که تا حدودی پرده از بعضی فجایع و سیاهکاریهای زندان برداشته است.

پیشه‌وری در نوشتجات خود بطور مختلف مطالبی تحریر نموده مثلاً قسمتی را صرف نوشتن تاریخچه اعتصابات نموده قسمتی دیگر را به رفتار و چگونگی زندگانی شخصیت‌های معروف در زندان اختصاص داده است. مطالب دیگری هم نوشته که بعلت تطویل کلام از نقل آنها صرف نظر می‌شود زیرا موکول میشود باین که کتابی مستقل و مفصلی در باره زندان نوشته شود که فعلاً مجال آن نیست فقط قسمتهایی از آن در زیر نقل میگردد تا مشتمل نمونه خروار باشد.

زجر و شکنجه

بزرگترین و رایج‌ترین و سخت‌ترین زجر و شکنجه‌ها البته حبس تاریک بود. عمال اداره سیاسی در این کار مانند سایر کارهای ننگ‌آور جنایت کارانه خود افراط میکردند. اطاق‌های مجرد توقیف گاه با سرمای سخت زمستان و حیوانات و حشرات موزی و هوای متعفن و خفه کننده،

تابستان هم طاقت فرسا بود چه رسد به این که زندانی رختخواب و فرش و لباس هم نداشته باشد، غذای متعارفی هم گیرش نیاید. آنوقت یک روز دو روز یا یکماه دو ماه هم نباشد، سالها طول بکشد! انسان بالاخره موجود اجتماعی است، چوب و سنگ و آجر نیست میخواهد حرف بزند شوخی یا دردل بکند. اگر سواد دارد کتاب بخواند اگر عادی است چای بخورد و سیگار دود کند.

از معاشرت یاران و اقوام خود محظوظ بشود، بالاخره موجودی زنده است و برای ادامه زندگانی خود و جامعه بکوشد. وسایل معاش خود وزیر دستان را تهیه نماید. به یکبارگی همه این عادات را ترک کردن کار سهلی نیست. روز و شب یکنواخت. بی مقصد و طاقت فرسا را ماهها و سالها تحمل نمیشود کرد. انسان از فولاد هم ساخته شده باشد بالاخره خرد و منکوب میشود اراده و توانائی را از دست میدهد. برای چند دقیقه تنفس و آزادی حاضر میشود سختترین گناهان را گردن بگیرد حتی بمرگ و اعدام هم راضی میشود.

عده از یاران و آشنایان زندانی من شش و هفت و هشت ماه در چنین حالت سختی بسر برده بودند. چند نفر بمرضهای سخت قلبی و روماتیسم و غیره مبتلا شدند. خود من علاوه بر امراض گوناگون نصف بیشتر از بینائی خود را از دست دادم. حتی دوسه نفر بمرض سفلیس گرفتار شده بودند. ما تعجب کردیم. ولی دکتر (س) گفت هیچ تعجب ندارد زیرا ظروف زندانیان را معمولاً نمیشویند، اگر بشویند هم بدتر است، زیرا هزاران بادیه را در یک ظرف آب کثیفتر با یک کهنه، بقول خود خشک میکنند. وانگهی لحافهای کهنه که استثنائاً به بعضی از زندانیان میرسد از کجا آمده، کی آنها را دزافکته (گندزدائی) کرده و زندانی از کجا می داند که دیروز یک نفر سفلیسی در آن خوابیده بوده است!

اگر بنا باشد برای زندانیان دوره مختاری، پهلوانی انتخاب کرد، من رای خود را بعزت اردبیلی فراری میدهم که سه سال و اندی با دست بند و

پابند در یکی از تاریک‌ترین و مخوف‌ترین اطاق‌های مجرد قصر بسر برد و آخر هم معلوم نشد چه بلائی سرش آوردند.

من داستان این مرد با عزم را اگر بتوانم طوری که بودتصور بکنم برای خوانندگان این یاد بودها ره آورد بدی نخواهد بود. راستی چرا خانابا اسعد و دکتر ارانی را فراموش کردیم. اینها نیز با کمال شهامت تا آخر عمر در مجرد و حبس تاریک بسر بردند. حبس مجرد و تاریک طوری که گفتیم اگر طولانی باشد بسیار سخت و خطرناک است و متهم بالاخره از جان خود سیر شده هر جرمی بخواهند، گردن میگیرد، و برای اثبات گفته خود حتی دلیل هم میتواند بیاورد. مخصوصاً در صورتی که شرط اتهام مرخصی و آزادی باشد. بیخواب نگه داشتن یا بقول خود پلیسها خواب گرفتن چیز دیگر است. این شکنجه مخوف را درباره متهمی اجرا میکردند که کارش فوری باشد و بخواهند هرچه زودتر جرم را بگردنش بگذارند، همه میدانیم که انسان نمیتواند مدت طولانی یا بیخوابی بگذراند، این از گرسنگی و تشنگی هم بعضی اوقات سخت‌تر است. یکی از دوستان من میگفت سه روز و سه شب در دامغان نگذاشته بودند بخوابم. یکی از دوستان دیگرم شصت ساعت بیدار مانده بود، میگفت چهار مامور بنوبه پهلویم قرار گرفته هر وقت میخواستم چشمهایم را ببندم زیر چانه‌ام با مشت زده بیدار میکردند. سرم بزرگ شده بود. اعصابم میلرزید. قلبم سخت می‌طپید. مخصوصاً شب سوم پاک دیوانه شده بودم، میخواستم جیغ بزنم، فریاد بکشم. زمین و آسمان را بهم بزنم. حاضر بودم اجازه بدهند یکدقیقه بخوابم بعد اعدام بکنند. توی آتشم بیاندازند. آقایان دور منقل نشسته تر یا یک میکشیدند. عرق میخوردند. بنوبه جلوی من در رختخوابهای خود استراحت کرده بدین وسیله اشتهای مرا به خواب تحریک نموده آرام میدادند. دهن دره دیگر امانم نمیداد. اندامم جور

۱- خان بابا اسعد= یکی از سران بختیاری که از هر حیث بر دیگران سر بود.

بخصوصی شده بود. در یک جا نمیتوانستم قرار بگیرم، میخواستم اقلاً بلند شده قدم بزنم، یا با شستن دست و روی خود خواب را دور کنم، دستم را گرفته نمیگذاشتند تکان بخورم. هذیان میگفتم. فحش میدادم، بالاخره بالتماس و زاری افتاده بودم ولی مامورین حرفشان یکی بود کاغذ و قلم را جلویم گذاشته میگفتند، حقایق را بنویس خود را خلاص کن. اینها مردمان بی روح و قلب و بی همه چیزی بودند. از دیدن حال دگرگونم مثل اینکه لذت می بردند. من مانند مارگزیده بخودمی پیچیدم. آنها با کمال خونسردی حرف های خود را تکرار کرده میخندیدند. سربسرم میگذاشتند. تهدیدم میکردند. کتکم میزدند.

دستبند قپانی شدیدتر و نتیجه اش زودتر است. دوره مختاری بیشتری بین آلت مدهش را بکار میبردند.

کمترا کسی میتواند آن را تحمل کند. گویا یکی دو نفر از زندانیان ۵۴ نفر بازوهایشان در رفته، دست هایشان ناقص شده بود. یکی میگفت من بدبختانه بازوانم کوتاه و گوشت آلود بود سه چهار نفر با زور آنها را در پشت روی هم گذاشته دست بند را بکار بردند. سینه ام داشت میترکید. اسفندیاری با مشت به سینه و بازوانم می کوفت و زود میخواست دست بند درست جابجا بشود. درد شدید بود. چشمهایم برق میزد. تمام استخوان هایم خرد میشد. بازوانم می شکست. مامورین مرا تنها گذاشته در اطاق دیگر شربندی میکردند.

یکی میگفت این پوست کلفت است باین زودی اعتراف نمیکند ممکن است پنج شش ساعت طاقت بیاورد.

دیگری میگفت: نه خیر، جوان عاقل و باهوشی است، برای چه به خودش زحمت بدهد، گمان میکنم حاضر باشد، فقط رو در بایستی گیر کرده. آن یکی سنگ انداخته میگفت بس است باز کنید خطرناک است، شاید قلبش ضعیف باشد، شما باز کنید خواهد گفت، کاری ندارد. شلاق هم

خیلی معمول بود. متهم را روی نیمکتی خوابانده با طناب یا تسمه مخصوصی از سه جا محکم میبستند و سه پاسبان گردن کلفت با شلاقهایی که از حاشیه لاستیک روئی اتومبیل درست شده بود، بنوبه بنای زدن را میگذاشتند. یکی دیگر با قلم یا مداد روی کبودی‌های جای شلاق خط میکشید. این گویا از ضربت شلاق بیشتر آزار میداد. ما در نمره ۲ از داد و فریاد این بدبخت‌ها در عذاب بودیم. اغلب این کار را شب انجام میدادند. مخصوصاً روزهایی که ما در مجرد بودیم، برای ترساندن ما، هر شب این بازی را داشتیم. اول فریادها شدید وحشتناک بود. کم کم آهسته‌تر شده بزاری و ناله حزین مبدل میگردد و عاقبت غیر از صدای شلاق اظهار حیاتی نبود. بعضاً متهم ۳ یا ۴ بار بیهوش میشد، بهر وسیله بود او را بخود آورده و جنایت را آنقدر تکرار می کردند که یا بیچاره هرچه دلشان میخواست گردن میگرفت، یا زیر شلاق از زحمت زندگانی طاقت فرسا رهایی می یافت.

اگر طبیب قانونی اتفاقاً اطلاع پیدا میکرد مرض را عادی و معمولی تشخیص داده دفنش میکردند.

خلاصه یگانه وسیله و شیوه‌ئی که برای اعتراف گرفتن بکار میرفت شکنجه و عذاب بود. شکنجه و عذابی که انسان در اثر آن گناهی که از آن بزرگتر نباشد بخود نسبت داده جان خود را خلاص میکرد.

دادگستری هم با حفظ صورت ظاهر معنأ همان پرونده شهربانی را مدرک قرار داده مردم بیگناه را بحبس‌های سنگین و اعدام محکوم مینمود. نوع شکنجه بسیار متنوع بود. هر بازپرسی میتوانست مطابق سلیقه خود، شکنجه و زجر مخصوصی انتخاب نماید. حاجی محمد باقر گلپایگانی را با داغ و درفش به اعترافات حیرت‌آوری واداشته بودند. یک متهم دیگر میگفت زن و بچه‌ام را توقیف کردند ناچار شدم چند تا دروغ و راست بهم بافته آبرو و ناموس خود را رهایی دهم.

حسن هاشم میگفت: «نمیدانم از کجا رفیقه مرا شناخته بودند و چه

جور فهمیده بودند که من او را دیوانه وار دوست دارم و هر چیزی از من بخواهد ولو پای مرگ هم در میان باشد، مضایقه نمیکنم.

یک شب رئیس شعبه خودش مرا از زندان تحویل گرفت، باهم از دروازه قزوین خارج شده مستقیماً به در خانه محبوبه ام رفتم. پیش از وقت دستور داده بود شام و سفره رنگینی مرتب کرده بودند، همین که سرم گرم شد خانم مطابق دستور رئیس شعبه با زبانی که بلد بود خواهش و التماس راه انداخته گفت، اگر میخواهی رابطه دوستی ما برقرار باشد باید هرچه آقای رئیس میخواهد گردن بگیری. من تکلیفم معلوم بود گفتم اهمیتی ندارد هرچه میخواهد بنویسد و من چشم بسته امضا میکنم. فردا بیش از ده فقره سرقت که از اغلب آنها روحم هم خبر نداشت گردن گرفتم.»

کردها و لرها

لرها بطور کلی از کردها ملایمتر بودند. اداره زندان از مخالفت و تظاد کردها و لرها استفاده میکرد. آنها را بجان هم میانداخت. لرها شیعه و کردها اهل تسنن بودند. سرهنگ راسخ از این موضوع خوب استفاده میکرد. او بیشتر طرف لرها را می گرفت. نیرومند گویا خودش کرد بود. مختاری هم میگفتند کرد است. دوره نیرومند کردها را جلو کشیده لرها را خرد کرده بودند. هر دو دسته مردمان عوام ولی پاک بودند. با وجود این طاقت و توانائیشان نسبت به مردمان شهری کمتر بود. اغلب در اثر امراض واگیردار تلف شدند و تصور می کنم یکربع بیشترشان باقی نماند.

در یادداشتهای زندان جعفر پیشه‌وری در باره زندانی بودن تیمورتاش در صفحه ۴۶ و ۴۷ چنین نوشته است:

تیمور تاش

«مادر بیرون، از قساوت قلب و بی رحمی تیمورتاش خیلی چیزها شنیده بودیم. قصه رقت آور اعدام دکتر حشمت و سایر آزادیخواهان گیلان را

بخاطر داشتیم. از طرف دیگر بالاخره او یک مرد سیاسی، یک رجل برجسته، یک عنصر فعال تحصیل کرده، یک افسر مدرسه دیده و یک مرد متجدد و معروف بود. انتظار میرفت که حوادث و سختی ها را اهمیت نداده ولو برای حفظ شئون و مقام خود هم باشد گریه و زاری نکند. زندان حقیقتاً محک بسیار خوبی است. خیلی مردان فقیر مردنی و بیچاره تر از او را دیدیم که در آنجا کمال تهور و مردانگی را بروز داده سختی ها، گرسنگی ها، و زجر و شکنجه ها را مسخره میکردند. اما آقای وزیر دربار پهلوی از همان روزاول زبون، بیچاره و حقیر شده بود. از صدای جغد میترسید. میگفت: این جغد بالاخره سر مرا خواهد خورد. جغد حیوان بی آزار را زندانیان دیگر آنقدرها شوم نمیدانستند. میگفتند دو جور خواندن دارد: یکی قهقهه است که حتماً خبر مرخصی است و دیگر گریه است که ورود زندانی تازه ای را اطلاع میدهد. حتی بعضی ها میگفتند جغد بسیار هم خوب است. بالای سر هر کس بخواند آزادی او حتمی است، ولی تیمورتاش مایوس، بدبین و بی اراده شده بود.

هر چیز را بضرر خود حساب میکرد، و از هر پیش آمد کوچکی متوحش می شد. همان چند روز اول پیر و شکسته و فرسوده شده بود. روی صندلی خود نشسته دائماً گریه میکرد. ماها را نمیگذاشتند باو نزدیک شویم ولی بواسطه نظافتچی، فهمیده بود که سیاسی هستیم. لذا هر وقت که ما را میدید با صدای لرزان میگفت «آقا شما نمیدانید والله نمیدانید» شنیدم هنگام محاکمه گریه کرده بود. اول در بیمارستان نگاهش میداشتند. یکماه بفوتش مانده به کریدر مخصوص مجرد انتقالش دادند. می گفتند اثنای جان دادن خیلی اذیتش کرده اند.

یکی میگفت: آجودان سوتی انگشترش را دزدیده بود. پسرش را از دور از پنجره بیمارستان ملاقات داده بودند. بهر حال فوت تیمورتاش در زندان اثر شدیدی نکرد. مردم از زبونی و بیچارگی او خوششان نیامده بود حتی تعجب هم نمی کردند.»

دبیر اعظم ودشتی

دبیر اعظم میگفتند بد نبود. او در کریدر چهار زندگی میکرد، زندانیان سیاسی از مساعدت هائی که خواسته بود بآنها بکند خوششان نیامده بود. شیخ علی دشتی را هیچکس اهمیت نمیداد. بطورکلی رجال دوره دیکتاتوری میان زندانیان عادی هم مورد توجه واقع نمیشدند. برعکس بعضی ها اگر از دستشان میآمد توهین و بدگوئی هم در حقشان روا میداشتند.

سردار رشید کردستانی

سردار رشید کردستانی بعقیده من از هرکس بیشتر صدمه دید. بیچاره تقریباً پانزده سال در حبس بود. دماغش این اواخر کاملاً سوخته بود. با فوت زوجه اش وضع معاش و گذرانش کاملاً خراب و غیر قابل تحمل شده روزی اقلأ هیجده ساعت قدم میزد. اغلب دلگیر و غمناک بود.

با وجود این میل داشت دیگران را تسلی بدهد هرکس را که می شنید سکنه کرده یا با مرگ غیر طبیعی در گذشته است حالش دگرگون می شد. میگفت بالاخره نوبت ما هم خواهد رسید.

مختاری شخصاً با او طرف بود. میخواستند املاکش را بهر وسیله باشد از دستش بر بایند. کار بمحکمه و زدو خورد عدلیه کشیده بود، سردار رشید از این موضوع بسیار بیمناک بود حتی حاضر شده بود از املاک خود صرفنظر کند.

ترک غذا (اعتصاب غذا)

میگویند در چین قدیم هنگامی که مردم از ظلم و تعدی حاکم مستأصل می شدند یک نفر از محترمین با کسی که بیشتر از همه مورد تعدی واقع شده بود خود را شبانه از دروازه شهر می آویخت. حاکم با شنیدن این خبر تکلیف خود را فهمیده بدون معطلی و انتظار حکم مافوق، اثاثیه خود را جمع کرده از شهر بیرون میرفت.

در ایران سابق نیز مظلومین و آنهایی که بهیچوجه راه چاره نداشتند خود را جلوی کالسکه شاه یا حاکم می انداختند. بعضی به روی خود نفت ریخته هنگام عبور حاکم آتش میزدند. شاه یا حاکم میفهمید که کارد باستخوان رسیده باید احقاق حق کرد و دادرسی نمود.

زندانیان البته باین قبیل وسایل دسترسی ندارند. اگر هم خود را آتش بزنند یا با وسایل دیگر خود کشی نمایند برای خود یا فامیل خود یا هموعان ثمری ندارد و الیاء امور زندان با یک گزارش معمولی میتوانند مسئولیت را از گردن خود بیاندازند. از این اتفاقات خیلی هم میافتاد؛ ولی کسی نبود مورد تعقیب قرار بدهد تازه دیگران مخصوصاً کسان انتحار کننده اطلاع پیدا نمیکردند.

اولیای زندان هم همه گونه بهانه‌یی در دست داشتند: جنون، خیالات، وسواس و بالاخره یکی از این اسم‌ها رویش گذاشته از در علیم الدوله^۱ بیرون میکردند. تریاک خوردن، رگ زدن، خود را از پنجره زندان آویختن مکرر اتفاق میافتاد ولی همه اینها در طرز رفتار اولیاء زندان تاثیری نداشت. حتی یک زندانی دو مرتبه میخ و سوزن خورده بود، که شنیدم چند روز پس از مرخصی در اثر همین کار فوت نمود. به طوریکه گفتم، این قبیل اعتراضات انفرادی را، در دوره زندانیکه ما گذرانیدیم، کسی اعتنا نمی نمود. شاید خبر آن از دیوارهای زندان هم بیرون نمیرفت فقط انتحار کننده خود را از زحمت خلاص میکرد، والسلام.

در زندانهای دنیا از قدیم راه‌هایی برای اعتراض پیدا شده، که تا امروز هم زندانیان در مواقع فوق‌العاده، در مواقعیکه فشار و بی قانونی از حد گذشته باشد، بآن متوسل میشوند. یکی از مهمترین آنها ترک غذای عمومی (اعتصاب غذا) است. به طوریکه شنیده‌ام طرز اجرای آن همه جا یکجور

۱- در علیم الدوله = دری که مردگان زندانی را از آنجا خارج میکردند. علیم الدوله سر پزشک زندان بود و جنایات بسیار به او نسبت می دادند

نیست. در بعضی از ممالک اروپائی فقط بترک خوردنی قناعت نموده سیگار و چائی و آب را رد نمیکنند. ولی در اغلب زندانها آب هم نمیآشامند، سیگار و سایر چیزها را نمی پذیرند. حتی میگویند از تختخواب و رختخواب نیز استفاده ننموده وسط سلول روی زمین مینشینند.

در کشورهای قانونی زندانیان چند ساعت پیش تصمیم خود را با شرایط و پیشنهادهایی که دارند بنظر اولیاء آموز زندان میرسانند. مدعی العموم و طبیب قانونی باید حاضر شوند، زندانیان جداً مورد معاینه طبی قرار میگیرند، آنها را که امراض قلبی دارند یا ضعیف هستند یا امراضی دارند که در اثر گرسنگی ممکن است خطرناک باشد فوراً مقصودشان را بر آورده می کنند؛ و تقاضاهایشان را رسیدگی کرده نمی گذارند کارشان به گرسنگی بکشد. سایرین تا خاتمه اعتصاب جداً در تحت کنترل طبیب قرار میگیرند. عادتاً ترک غذا چند روز بیشتر طول نمیکشد مطبوعات و افکار عامه با کمال نگرانی جزئیات حادثه را تعقیب میکنند بعضاً تشکیلات های اجتماعی خارج زندان نیز مداخله نموده پارلمان و مجامع دیگر نیز نمی توانند در همچو اتفاقی بی طرف و بی قید باشند. دولت بالاخره ناچار میشود کار را رسیدگی نموده بهر قیمتی هست اعتصاب کنندگان را قانع کرده از تعدی و اجحافات مامورین زندان یا شهربانی جلوگیری نماید.

هنگامی که ما در زندان بودیم در ایران حتی برای غیر زندانی هم حق اعتراض نبود و هیچکس جرات نداشت از حقوق خود دفاع نماید تا چه رسد زندانی. و ما میدانستیم که اگر بخواهیم برای احقاق حق خود قدمی برداریم باید فقط و فقط بخودمان تکیه داشته باشیم، زیرا بخوبی دریافته بودیم که نه پارلمان، نه مطبوعات. نه مدعی العموم، نه طبیب قانونی، نه شاه و بالاخره هیچکس بدادمان نخواهد رسید. بلکه صدای ما از کریدرهای مخصوص سیاسی زندان نیز خارج نخواهد شد. از طرف دیگری کردن رای ها هم مشکل بنظر می آمد. اداره شهربانی اگر چه از منظور ما اطلاعی

نداشت، و شاید معنی اعتصاب عمومی را آنروز نمیدانست، با وجود این با وعده و وعیدها سرمان را گرم مینمود. بعضی از زندانیان ساده گول حرفهای مامورین شهربانی را خورده هر روز از خواب بلند شده خود را برای مرخصی حاضر میکردند. یکی دوبار برای منظوره‌های کوچکی، مثلاً برای بازگذاشتن در، یا خاتمه مجردی یا برای آمدن از نمره یک ترک غذاهای انفرادی و یا دست جمعی کوچکی شده بود. حتی بعضی‌ها نتایج کوچکی هم گرفته بودند. ولی تصور نمی‌کردیم بآسانی همه زندانیان را همراه کنیم. از این جهت کار هر روز بتعویق میافتاد و کسی هم جرئت نمیکرد پیشقدم باشد. با وجود این بلا تکلیفی که یک سال بیشتر طول کشیده بود همه سخت ناراضی بوده پی بهانه می‌گشتند.

قربانیان زندانیان

این مقاله را در یکی از روزنامه‌های هفتگی انتشار دادیم. اولین قربانی ما محمد باقر صادق پور بود این قهرمان بی سروصدا را با هیجده نفر متهمین سیاسی دیگر از آستارا و اردبیل آورده بودند. زن و بچه‌اش مانند سایرین بی سرپرست مانده بودند. میگفت دو دختر و دو پسر دارد و پسر بزرگش را زیاد دوست میداشت و از اینکه او توانسته بود با خط خود برایش کاغذ بنویسد بسیار خوشوقت بود. محمد باقر همان سال اول گرفتاری ما، ۱۳۱۰، در توقیف گاه شماره یک مسلول شد. هنگامی که او را بمریضخانه قصر آوردند سل در اثر گرسنگی و هوای کثیف اطاق تاریک و مجرد نمره یک به منتهی درجه شدت رسیده بود. از دهنش خون می‌آمد. سرفه امانش نمیداد، نحیف و لاغر شده بود. در اثر پافشاری ما پزشک زندان از اداره سیاسی کسب تکلیف نمود، دو روز دیگر عوض علاج و دوا یا حکم مرخصی، آقای نماینده اداره سیاسی پیدا شد. او هنوز آنقدر بزرگ نشده بود، اتومبیل‌های متعدد نداشت، خودش مانند امروز خیلی فربه و شکم‌گنده نبود، گاهی بنوشته‌های زندانیان جواب هم میداد و در زندان هم پیدا میشد.

مریض با زحمت میتواندست حرف بزند صدایش خفیف و لرزان بود. گفت: آقا خودتان هم میدانید که من گناه و تقصیری ندارم. آدم بی دست و پائی بیش نیستم، از دیوار کسی بالا نرفته، بناموس کسی بد نگاه نکرده‌ام، اگر دست خودتان هست، خودتان، اگر نه باعلیحضرت هرچه زودتر گزارش داده، مرخصم بکنید، زن و بچه‌ام گرسنه‌اند لباس ندارند سرپرست ندارند، دارند، خدا را خوش نمی‌آید، بگذارید وقت جان دادن لااقل نزد عیال و اطفالم باشم.

صدای پلیس که بی‌قید، خشک، شدید و وحشت آور بود گفت: «بمیر! شما همه باید بمیرید! چه غلطهای بزرگ! اعلیحضرت کارش تمام شده، باید گزارش مزخرفات شما...ها را بخواند!» دو ساعت دیگر محمد باقر نبود. این خبر میان زندانیان سیاسی مانند بمب صدا کرد. هرکس عاقبت خود را بنظر آورد. احساسات بالا گرفته، خونها بجوش آمد. کاسه‌های صبر لبریز شد «مرگ تدریجی ننگ است محمد باقر رفت همه ما را میخواهند زجر کش بکنند. این قابل تحمل نیست، ما باید همگی یک باره بمیریم یا باید هرچه زودتر بکارهایمان رسیدگی شود.»

صدا در توی تمام کریدرها طنین انداز شد. دیگر پیشوا و رهبر و مقدمه لازم نبود کاسه‌های دم پخت دست نخورده از اطاقها بیرون رفت. سی و شش نفر متهم سیاسی مانند یک تن واحد اعلان ترک غذا کرده بودند. کارمندان اداره سیاسی و زندان دست و پای خود را گم کرده نمی‌دانستند چکار بکنند. التماس و وعده وعید نیز مانند تهدیدهای گوناگون اثر نداشت، تصمیم‌ها قطعی بود، هشت روز هیچکس بهیچ چیز حتی به آب و سیگار هم لب نزد. این نخستین ترک غذای عمومی سیاسی بود. این پیش آمد برای زندانی که رژیمش زروگوئی و فعال مایشائی بود، تازگی داشت. تمام قصر تکان خورده بود، اکراد والوار، حتی مجرمین عادی هم بهیجان آمده میخواستند بما ملحق شوند. عده‌پاسبان‌ها را هرآن زیادتر میکردند. خود علیم

الدوله مریضخانه را ترک نمی کرد. سرهنگ راسخ از ترس گوشی تلفن را زمین نمیگذاشت. سرتیپ زاده^۱ مدیر زندان گاهی بنعل گاهی به میخ زده دائماً در حرکت بود. از آشنائی و خصوصیت دم میزد، در عین حالیکه از مسئولیت اداری میترسید بحقانیت ما نیز اعتراف مینمود. جوانشیر^۲ و فروزش و سایر کارمندان اداره سیاسی را کشیده نزد ما میآورد. اعتصاب شدید و تزلزل ناپذیر بود. انتظام محکم وجدی بود. همه میدانستند که پلیس ممکن است مغلطه کاری کند. داد و فریاد و شلوغی راه انداخته بدین بهانه نگذارد حرف های حسابی ما بگوش اولیای امور برسد. از هر کریدر فقط یک نفر موظف بود پرسش های گوناگون عمال شهربانی را بطور مختصر جواب داده باطاق خود مراجعت نماید. دیگر هیچکس بهیچوجه مداخله نمی کرد. متانت، بزرگی و مردانگی از در و دیوار زندان میبارید. حتی کریدرهای شلوغ مجرمین و دیگر بخشها نیز یک ابهت خاصی بخود گرفته و ساکت و آرام شده بود. یگانگی و وحدت، روح انتظام و بی غرضی با تمام معنی حکم فرمائی مینمود. مخصوصاً روز هفتم و هشتم در کریدرهای ۳- ۴- ۷- منظره مهیب تر بود. و در دالان ها غیر از پاسبانان دیاری دیده نمیشد. هرکس توی اطاق خود خزیده در انتظار کابوس مهیب مرگ که هر آن نزدیک میشد، نشسته بود.

بعضی هم ناتوانی خود را فراموش نموده بدون سر و صدا از هوش رفتگان را پرستاری میکردند. هیچ کس گله نداشت، هیچکس اظهار پشیمانی نمیکرد، هیچکس حاضر نبود بگذارد حتی در شدیدترین حالت ضعف، آمپول تقویتش بزنند. گریه و زاری، اظهار بیچارگی و نا امیدی

۱- سرتیپ زاده= که بعدها، بعد از شهر یور ۲۰ به لقب کارگشا ملقب گشت و تنزیل خورقهای از آب درآمد و تا درجه سرتیپی ارتقاء یافت.

۲- جوانشیر= رئیس اداره سیاسی، یکی از بی همه چیزترین مأموران دوران مختاری، باستان جوانشیر مأمور زندان هیچ نسبتی نداشت، با وی که آدم بدی نبود اشتباه نشود.

ننگ بود، مرگ یا آزادی شرافتمندانه! مرگ یا زندگی آزاد. این بود شعار نخستین اعتصاب کنندگان زندان مرکزی.

مأمور اداره سیاسی

این بود واکنش حرفها. این بود اعتراض شدیدی که در مقابل مرگ نا به هنگام محمد باقر صادق پور زندانیان دیگر میتوانند بکنند و با کمال خوبی و شرافتمندی هم شروع کرده و با کمال مردانگی و دلیری بانجام رسانیدند.

بالاخره روز هشتم چند نفر از ماها را بشهر و اداره سیاسی احضار کرده پس از قول و قسم و مذاکرات جدی احتشام، فروزش، جوانشیر و غیره حاضر شدیم با شرایط زیر اعتصاب را خاتمه دهیم.

۱- تا یکماه دیگر تکلیف همه زندانیان بلا تکلیف معلوم شود.

۲- هیچ یک از زندانیان که استنطاقشان تمام شده است، در مجرد نباشند. درها باید شب و روز باز و در داخل زندان آزاد باشیم.

۳- حیاطهای کریدرهای کوچک مانند سایر کریدرها باز بوده زندانیان سیاسی بدون استثناء بتوانند از هوا خوری و گردش در حیاط استفاده کنند.

۴- بزندانیان سیاسی غذای کافی و مخصوص داده شده، این غذا حداقل، نهار از ۵ سیر شیر ۲ عدد تخم مرغ، یک نان یک چارکی و شب یکظرف چلو خورشت و یک چارک نان کمتر نباشد.

۵- حمام و صابون نیز مرتب و منظم برسد.

این بود ترک غذای اولی که بعضی از آنها عملی بعضی دیگر با مرور زمان از بین رفت وضعیتمان سال بسال بدتر شده اعلان ترک غذای دیگری را ایجاب نمود.

مثلاً غذای موعود در اسه ماه بیشتر ندادند. عده ایرا مرخص و تبعید نموده

عده ایرا که نزد خود مهم تشخیص داده بودند نگهداشتند. استفاده از حیاط و هوا خوری اگر چه اواخر شکل بدی بخود گرفت ولی عملی شد. مجرد و محدودیت نیز برای مدتی از بین رفت.

دومین ترک غذا سه سال دیگر اتفاق افتاد. این برای چراغ پریموس بود. سه چهار روز بیشتر طول نکشید و عمومیت هم پیدا نکرد. اگر چه مطلب ساده بنظر میآید ولی برای ما اهمیت حیاتی داشت. غذاهای زندان سرد و غیر قابل خوردن بود. میبایستی گرم بشود، آب خراب و فاسد را می بایستی بجوشانیم. یکی دلش درد می کرد میبایستی اقلأ آب گرمی برایش درست کنیم بالاخره بدون آتش، زندگی آن هم در یک محیط محدود و کوچک و دور از شهر و دور از هرگونه وسایل زندگی قابل تحمل نبود ولی اداره زندان گوشش باین حرفها بدهکار نبود.

هر روز هر ماموریکه زودتر از خواب برمیخواست مقررات جدید و دستور تازه می تراشید. ما هم که از جان خود سیر شده بودیم البته نمیتوانستیم با مقررات غیر قابل تحمل و روز افزون آنها بساژیم تاچار مخالفت میکردیم. با وسایل ساده که فقط عبارت از هستی خودمان بود مبارزه نموده نمی گذاشتیم ما را مطابق دلخواه خود خرد بکنند در واقع ما برای جان خود کوشیده می خواستیم مرگ را حتی الامکان دورتر بیاندازیم.

اثرات شوم زندان روز بروز وسیعتر و عمیق تر می شد. هفت سال شوخی نیست. هفت سال در یک محوطه محدود با روز و شب های یکنواخت بدون سرگرمی بدون مشغولیت روحی و جسمی بسر برده انسان را هر قدر هم قوی باشد کسل و خسته و بیزار و عصبانی و بدخلق نموده از پا در می آورد. در حقیقت همه ماها با مرور زمان همین طور شده بودیم. از یک حرف ساده عصبانی می شدیم با حرکت بی اهمیت دیگران از جا در میرفتیم با یک شوخی بسیار کوچک از یکدیگر انتظارات شدیدی داشتیم. برای همدیگر عیبها و ایرادهای بنی اسرائیلی می تراشیدیم خلاصه روز بروز از همدیگر

دور میشدیم.

زندان هم از این استفاده نموده هر قدر میتوانست تفرقه‌ای را که میان افتاده بود عمیقتر میکرد. بدین واسطه از یگانگی و اتفاق ما که همیشه بضررش تمام می‌شد جلوگیری میکرد. بلا تکلیفی سخت بود. هفت سال ما آن را بسختی بسر برده کاملاً از آزادی مأیوس شده بودیم. مامورین اداره سیاسی هم اگر تصادفاً هنگام ملاقات میدیدیم جداً ما را نا امید نموده میگفتند کارتان بخدا مانده است.

پی بهانه می‌گشتیم که خشم خود را ظاهر ساخته بلکه هم بعد از یک اقدامات مجدانه زندگی خودمانرا خاتمه بدهیم. کریدرها چند دسته شده سرگرم تکفیر همدیگر بودند. این از همه بدتر و کثیف‌تر بود.

یک روز بهانه بسیار ساده‌ای مرا سخت عصبانی نمود. رئیس زندان میدانست که من بگوشه نشینی و تنهایی علاقه شدید پیدا کرده‌ام برای آزار و سر بسر گذاشتنم دستور داد دو نفر اشخاص ناجور را به اطاقم آورده بدینواسطه ناراحت‌م کرده باشند. اطاق کوچک و خفه کننده بود من طپش قلب داشتم ناچار بودم حتی شبهای زمستان پنجره اطاق را باز بگذارم بلکه بتوانم نفس بکشم. سه نفری کردن اطاق مانند حکم قلم بود. ناچار اعتراض کردم عوض جواب رخت خوابم را توی کریدرها ریختند. نزد رئیس رفتم مطالب را شرح دادم. معلوم شد که در اثر گزارشات مخالفینم از دستم سخت عصبانی است گفت حتماً باید سه نفری زندگی کنی، برگشته توی کریدر نشستم هرچه گفتند نپذیرفتم هوا سرد بود خودم از چند روز پیش گریپ داشتم با وجود این ترک غذا کرده گفتم تا تکلیفم معلوم نشود غذا نخواهم خورد من زندانی نیستم که مانند سایر زندانیان با من رفتار شود تازه با زندانیان نیز بدتر از سگ رفتار میکنند این قابل تحمل نیست.

دو سه نفر دیگر هم بر خلاف میل و اصرار جدی و مخالفت خودم بمن ملحق شدند. با شدیدترین طرزی ترک غذا را هشت روز تمام ادامه

دادیم. رئیس و معاون و طبیب هر که آمد و هر وعده وعید که داد رد کردیم. نهایت روز نهم در حق ما تدبیر جدی بکار بردند.

با گرسنگان چه جور معامله میکردند

روز هشتم بسیار ضعیف و ناتوان شده بودیم. عادتاً گرسنگی تا روز سوم سخت است، نمیدانیم انسان تا اندازه ای عادت میکند یا چه علت طبیعی دارد که پس از سه روز معده دیگر زیاد آزار نمی دهد. درد و مالش ندارد، مثل اینکه تمام اعضاء هاضمه کمرخت و بی حس می شوند. من غیر از آب سرد چیز دیگری نمیخوردم آب مثل اینکه غذائیت هم دارد، مدت کمی قوت می دهد.

روز هفتم سخت در زحمت بودم. گلویم خشک میشد. توانائی حرکت و حرف زدن نداشتم افکار و اندیشه های مخوف وحشتناکی بمغزم تاخته، روحم را خسته می نمود. عصبانی میشدم، میغلطیدم، بعد ضعف غلبه میکرد، بیهوش میافتادم.

اگرچه ترک غذا تصمیم بمرگ بود، ولی انسان طبعاً برای زندگی مبارزه می کند و از مرگ هراسان است. هر یک از اعضاء بطور غیر ارادی از خود فعالیت بروز میدهد. من ما بین دو پهلوان گیر کرده بودم: اراده و میل طبیعی زنده ماندن باهم دست و پنجه نرم میکردند. مرگ تدریجی اختیاری کار بسیار دشواری است. ولی برای حفظ شرافت، برای اثبات حقانیت، بالاخره برای آزادی که حق طبیعی هر فرد زنده است غیر از مردن چاره دیگر نبود.

مامورین زندان تا روز ششم با دستور مختاری سراغم نمیآمدند. راسخ از لجاجت دستور داده بود غذاهای خوبی تهیه کرده مخصوصاً در اطاق پیش چشمم بگذارند.

رفیقم که فقط از روی دوستی و بخاطر مساعدت بمن، ترک غذا

کرده بود زودتر از من از پا در آمده روی تخت خواب افتاد. من ناچار بودم، با وجود ضعف و ناتوانی خود، او را که بیشتر اوقات بیهوش بود مساعدت بکنم. رئیس زندان میخواست از ما انتقام بکشد، ما را خرد و منکوب نموده زور خود را بدیگران نشان بدهد.

معاون زندان که نسبتاً آدم بی آزاری با پرچانگی و اندرزه‌های خود روح ما را باصطلاح سوهان میکشید. ما بی هوش میشدیم، دوستان در دهنمان آب ریخته بیهوش می‌آوردند. و او (معاون زندان) هنوز ضرب المثلها و سرگذشت‌های اندرزآمیز اصفهانی خود را ادامه میداد.

پزشک زندان که تا آنروز نسبت به شخص من با احترام رفتار میکرد و در ترک غذای سابق، مرض قلبی مرا تصدیق کرده، به اداره سیاسی نوشته بود که اگر فلانی را بخواهیم بزور غذا توی حلقش بریزیم برایش خطر جانی دارد، این بار سیاست خود را عوض کرده، با مأمورین غلاظ و شداد و (جک) ماشین و بند و بساط مخصوص خود وارد گردید. به پزشکیار کتباً دستور داده بود با زور دهنم را باز کرده غذا خوردم بدهند.

این منظره مرا سخت عصبانی کرده ضعف و ناتوانی کاملاً از بین رفته، حس انتقام، حس مبارزه، حس جوانمردی، حس حفظ شرافت غلبه کرده بود. از رخت خواب برخاستم تصمیم گرفته بودم تا نفس دارم نگذارم آرزوی پزشک جلاد عملی بشود.

حرفهایم درشت، سخت و جدی بود. گفتم:

«بروید بر رئیس زندان بگوئید اگر مرد است خودش بیاید. اگر ناموس و شرافت دارد این مأموریت خائنانه را با دست خود انجام بدهد. تا کی باید بدون تکلیف مرا در اینجا نگهدارند هر جنایتیکه میخواهند من گردن میگیرم ببرند اعدام بکنند تا راحت بشوم بالاخره بمن بگوئید چه جنایتی مرتکب شده‌ام ببرید شما که قضات بی ایمان و دادستانهای پست و رذل زیاد دارید دستور بدهید حکم اعدام را صادر بکنند من بیشتر از این در این سوراخ

نخواهم ماند اگر از راه ترک غذا هم نباشد وسیله دیگری پیدا کرده خود را از چنگ جنایتکار شما خلاص خواهم نمود.»

طیب، که همیشه سالوس و دورو و ریاکار بود، میخواست در برخورد با ما خود را مخالف دولت نشان بدهد. ولی ایندفعه خبث طینت خود را ظاهر ساخته یک آدم خشک و خشن و یک پلیس درست و حسابی شده بود حرفهای مرا فقط با خنده معنی دار استقبال کرده به پزشکیاران اشاره‌ی کرده بیرون رفت. من زور و توانائی عجیبی پیدا کرده بودم. خیال میکردم میتوانم با تمام دنیا نبرد کرده همه را مغلوب نمایم. گفتم «آقایان، پی کار خود رفته مرا به حال خود بگذارید من با شما که مامور بیچاره و بی اراده‌ای هستید هیچگونه دشمنی و مخالفتی ندارم، ولی اگر بخواهید بمن نزدیک بشوید ناچارم برای دفاع از تصمیم خود مبارزه نمایم. از من نرنجید بروید به بزرگان خود این حرف مرا برسانید و بگوئید فلانی میگوید «تا زنده‌ام و تا زور و توانائی دارم از خود دفاع خواهم کرد. اگر بخواهید توهین و یا حرکت خلاف ادبی بروز بدهید تکلیف من معلوم است.»

واقعاً قیافه و لحن حرف زدن من پزشکیاران و عمال مختاری را مرعوب نموده بود، هیچیک جرئت نکرد پیش بیایند، پزشک پشت در گوش ایستاده بود، حرف مرا شنیده دستور داد پاسبان بیاید. بزودی در باز شد، هشت پاسبان گردن کلفت پشت سرهم وارد شده جلوتخت خوابم صف کشیدند. من در اثر عصبانیت بخود می لرزیدم هر آن احساس میکردم که زورم زیادتیر میشود.

فرمان پزشک اجرا شد. هشت نفر پاسبان روی من ریخته دست‌هایم را محکم گرفته مرا مانند گوسفند قربانی روی تختخواب انداختند. تقلا و کوششم بجائی نرسید.

ماشین را روی دندانهایم گذاشته فشار دادند. نمیدانم پزشکیار ناشی بود یا عمداً میخواستند آزارم بدهند، بالاخره ماشین را طوری بکار بردند، که

یکی از دندانهایم شکست و چند جای دهنم زخم شد. چون لوله را خشک به گلویم فرو برده بودند کم مانده بود نفسم قطع شود. یک لیوان درست از دهنم خون آمد، بیهوش روی تخت افتادم در صورتیکه تصمیم داشتم ترک غذا را ادامه بدهم.

عادتاً زندانیانی که بازور غذا خوردشان میدادند روزه را می شکستند. من تصمیم گرفته بودم این عادت دیرین را بهم بزنم. لذا برای رئیس زندان پیغام دادم تا رئیس اداره سیاسی مرا نخواهد و کار مرا بگریان نیندازد روزه را ادامه خواهم داد و شما هم مجبورید جلادی خود را ادامه بدهید.

سه روز دیگر بدین منوال گذشت. رئیس اداره سیاسی گفته بود، من ممکن نیست ایشان را در حال اعتصاب بپذیرم. من هم تصمیم خود را اعلان کردم، بالاخره روز چهارم مرا بشهر خواستند. برای اینکه بتوانم سر پا بایستم در اتومبیل بیهوش نشوم، رفقا صلاح دیدند بدون دخالت پلیس روزه را شکسته مقدار کمی شیر بخورم. نمیتوانستم در مقابل اصرار دوستان فداکاریکه بر خلاف غدغن اکید پلیس دوازده روز از من پرستاری کرده بودند پافشاری بکنم. وانگهی تا اندازهای در تقاضای خود پیشرفت نموده رئیس اداره سیاسی را وادار کرده بودم برخلاف حرف خود مرا در حال روزه احضار بکند.

این ترک غذا البته برای صحت من بسیار گران تمام شد. چندین ماه بستری و ناتوان بودم، ولی از نقطه نظر بهم زدن عادت دیرین زندان که خیال میکردند اگر زندانی را بزور غذا دادند، کار تمام میشود بسیار مهم بود. سرانجام زندانیان دیگر فهمیدند که ممکن است بدینمنوال چندین ماه روزه را ادامه داده این تدبیر شدید را بی اثر گذاشت.

ترک غذای عمومی موفقیت آمیز دیگر

تا سال نهم توقیفمان دیگر ترک غذای مهمی پیش نیامد. مامورین

اداره سیاسی هم میگفتند: در ایران باید این موضوع از بین برود، اگر بخواهیم ترک غذاها را اهمیت بدهیم، هر روز این بازی را خواهیم داشت. بدین منظور هم هرچه به وسیله اعلان ترک غذا خواسته میشد، ولو چیز بسیار بی اهمیت باشد، نمیپذیرفتند. با وجود این ما دوسال تمام برای یک اعلان گرسنگی شدید زمینه می چیدیم. افراد سر مخالفت های داخلی و منظورهای کوچک حاضر نمیشدند همه در یک جا ترک غذا بکنند، و هرکسی بهانه ای می آورد. زندان هم روز بروز فشار خود را زیادتر مینمود. کریدرها سخت محدود شده بود. اجازه نمیدادند مریضخانه برویم، غذاها روز بروز بدتر، کمتر و ظروف کثیف تر میشد. حتی در راه حمام نمی توانستیم از حال کریدرهای دیگر خبر بگیریم. پاسبانان، وکیل ها خیلی شیر شده بودند. برای یک کلمه حرف با پاسبانان ماراماها به سلول مجرد میفرستادند. خود مرا برای یک بهانه بسیار ساده ۲۴ روز مجرد کردند. زندان دست جاسوسها و مفتشین افتاده بود. هرکس پول خرج میکرد، یا وضعیت زندانیان را گزارش میداد آزاد بود. ما که هیچکدام از اینها را نداشتیم کارمان سخت و خراب بود.

روزنامه ها را قدغن کرده بودند. کارخانه سیگار پیچی که برای عده ای از زندانیان سیاسی وسیله معاش بسیار ناچیزی بود بالاخره تعطیل شد. متهمین سیاسی را اجازه نمیدادند در کارخانجات زندان کار بکنند. وضعیت مادی و معنوی هم روز بروز سخت تر میشد. تا اینکه یک روز در حمام مابین یکی از زندانیان سیاسی و آجودان حمام گفتگوی نامطلوبی پیش آمد. وکیل بزدانی فحش داد. زندانی سیاسی تا آن روز فحش نخورده بود و هیچکس هم حاضر نبود فحش بشنود. این شخص هم اتفاقاً بی گناهترین زندانیان محسوب میشد. اسدالله شریفی نام داشت، آدم بیطرف و بی غرضی هم بود، او را در اصفهان توقیف کرده بتهران فرستاده بودند. سه سال بیشتر بلا تکلیف مانده بود، ملاقات نداشت، کارگر سالم و خوش اخلاقی هم بود. وکیل که اسم

فامیلش پورا عظم بود میخواست با رنجاندن زندانیان برای خود رتبه و مقامی تحصیل کند.

خلاصه با بلند شدن گفتگوی اینها، همهٔ زندانیان کریدر هفت که تازه میخواستند برای شستشوی لخت بشوند برگشته دور وکیل را گرفتند. وکیل سخت ترسیده بود. شریفی میخواست او را تنبیه بکند. این مناسب نبود همگی از حمام بیرون آمدیم، وکیل هم رفت گزارش بدهد، در کریدر دسته جات این گوشه و آن گوشه گرد آمده موضوع را میان خود مطرح میکردند مثل اینکه همه رأیشان یکی بود، میخواستند زیاده روی مأمورین را با ترک غذای عمومی خاتمه بدهند. کم کم رأی ها عوض شد بالاخره موضوع تکلیف و مرخصی بمیان آمده کریدر بدو دسته مخالف تقسیم گردید.

هنوز گفتگوها تمام نشده بود که بادیه های آش کشک نهار در رسید، دیگر وقت مذاکره گذشته بود. هرکسی میبایستی عملاً رأی خود را بدهد. بمحض تقسیم غذاها در حدود سی بادیه دست نخورده از اطاقها بیرون آمد. نایب گرجی را که آن وقت دست راست نیرومند محسوب می شد، خبر کردند. مطابق معمول سخنرانی پر از تهدید خود را شروع کرد ولی تصمیم زندانیان جدی و قطعی بود.

همان روز با وسایلی که داشتیم به کریدهای ۲، ۴، ۹، نیز اطلاع دادیم. عده ای هم در همان کریدرها بحماییت ما برخاستند. ترک غذا تقریباً جنبهٔ عمومی پیدا کرده مخالفین ناچار توی اطاقهای خود رفته ساکت ماندند. نیرومند^۱ تازه رئیس شده بود. میگفتند از مختاری اختیارات نامحدود گرفته است. کتک و فحش، حبس مجرد با شدت هرچه تمامتر رواج پیدا کرده سختگیری از حد گذشته بود. ما میدانستیم که یک بهانه کوچک، یک حرکت نامناسب، یک داد و فریاد بیموقع، تمام کار را خراب خواهد کرد. و

۱- نیرومند= آخرین رئیس زندان زمان ریاست شهربانی مختاری که بعد از شهر یزر ۱۳۲۰ محاکمه و محکوم شد.

زحمت همه هدر خواهد رفت. ناچار از هرگونه تماس با پلیس پرهیز نموده هرکس توی اطاق خود خزیده تنها بسر میبرد. درست مانند اعتصاب عمومی اولی، حرف همه یکی بود: یا باید تکلیفمان معین شود یا همه از گرسنگی خواهیم مرد. تهدیدهای گوناگون نیرومند ثمری نداشت، هیچ کس حاضر نبود با پاسبانان یا با افسرها داخل مذاکره بشود. برای ترساندن ما باز پرسى رسمی را پیش کشیده یکی بعد از دیگری استنطاقمان میکردند و همه گرسنگان بدون اینکه پیش از وقت قرار و مداری گذاشته باشند حرفشان یکی بود. جاسوسهای زندان سعی میکردند بلکه از تفرقه و مخالفت داخلی استفاده کردند نگذارند دامنه اعتصاب وسعت پیدا کند. باستثنای چند نفر، کسی حرفشان را اهمیت نداد، ناچار ساکت شده صدایشان را در نیاوردند. علاوه براین نیرومند هنوز درست تسلط پیدا نکرده بود، جاسوسان جیره‌خوار و همدستان سرهنگ راسخ آنقدرها هم از اعتصاب بدشان نیامد. کم‌کم ساکنین کریدرهای دیگر هم بصدا درآمدند. نیرومند آتش بسیار بزرگی روشن کرده بود، همه از آینده خود میترسیدند. گفتگوی سخت گیریهای شدیدتری در میان بود، میگفتند نیرومند میخواهد همه را بحال زندانیان کریدرهای عادی، دزدان و سارقین درآورده غیر از یکدست لباس و یک رختخواب بسیار ساده همه چیزشان را بگیرد. وافر تازه قدغن شده بود. چراغها و بخاری‌ها را جمع کرده بودند. کتب و مجله و کاغذ و قلم، همه چیز در خطر بود، امتیازات کریدر هفت که مختلسین و خوانین بختیاری در آن سکنی داشتند کاملاً از بین رفته بود. هیچ کس جرئت اعتراض و حرف زدن نداشت. در چنین موقع خطرناک ما زندانیان سیاسی قدیمی، که طول اقامت زندان ما را به یک مشت استخوان‌های لخت و برهنه مبدل نموده بود بمبارزه پرداخته بودیم. غیر از جان شیرین، اسلحه و وسیله‌ی نداشتیم همه ضعیف، لاغر، مریض و ناتوان شده و با زحمت و جان کندن زندگی سخت خود را ادامه میدادیم، در اثر ترک غذا بعضی‌ها خیلی زود از پا درآمدند. این بار هم

مثل اعتصاب اول همه چیز را ترک کرده بودیم، ولی برای جلوگیری از مغلطه ناچار از زدن آمپول تقویت جلوگیری نمی نمودیم.

روز چهارم، کریدر هفت صدا بلند کرد. روسای الوار گفته بودند ما نمیتوانیم در این جا هرچه دلمان بخواهد بخوریم و عده‌ئی بی گناه جلوی چشمان از گرسنگی تلف بشوند. اگر چه این قبیل حرفها نزد مختاری و نیرومند ارزش نداشت ولی برای ما بسیار مفید بود. از شنیدن آن بیشتر قوت قلب پیدا کرده بهتر استقامت بخرج می دادیم، سرانجام نیرومند ۵ نفر از ما را خواسته قول شرف داد که برای مدت بسیار نزدیکی بما جواب قطعی بدهد.

اعتصاب با موفقیت خاتمه یافت پس از ۹ سال بلا تکلیفی بالاخره پرونده‌های ما بمحکمه فرستاده شد. با تفصیلی که در جای خود ذکر خواهد شد. بکارمان ظاهراً رسیدگی کردند.»

در مورد این اعتصاب غذا فرخی یزدی یک رباعی سروده که در زیر نقل میگردد.

صد فرد چوشیر عهد و پیمان کردند اعلان گرسنگی به زندان کردند
شیران گرسنه از پی حفظ شرف با شور و شغف ترک سرو جان کردند

آدمکش بی نظیر ۳۳ قتل^۱

«در نیمهٔ اسفند ۱۳۱۲ قاتلی در تهران دستگیر که معلوم شد در مدت دو ماه و نیم توقف خود در تهران مرتکب ۸ فقره قتل شده و پیش از آنهم در بغداد بسر می برده و در آنجا طبق اعتراف خود به همدستی چند نفر دیگر ۲۵ فقره قتل مرتکب گردیده است. این قاتل عجیب مردی پنجاه ساله بود بنام علی اصغر بروجرودی و شغل او بامیه فروشی بود و در فریب اطفال خردسال و لگره و سنین بین ده تا پانزده سال مهارت عجیبی داشته و آنها را برای اطفای

۱- نقل از اطلاعات در یک ربع قرن.

شهوت حیوانی خود به خرابه‌های خارج شهر می‌برده و در آنجا شکم‌پاره می‌کرده و اغلب سر می‌بریده است و بعد آثار جرم را مخفی می‌کرده اولین دفعه که مأمورین تأمینات بکشف قضیه موفق میشوند اطلاعی بود که از پیدا شدن سر بریده‌ای در خرابه شترخان نزدیک نجف‌آباد بیرون دروازه حضرت عبدالعظیم اطلاع پیدا میکنند که وقتی دنبال می‌کنند در همان خرابه چند جنازه از زیر خاک بیرون می‌آورند و عملیات شروع میشود تا موفق بدستگیری اصغر قاتل بامیه فروش می‌شوند که در یکدست سینی حلبی بامیه داشته و در دست دیگر حلبی بنزینی که در آن اثاثیه خود را میگذاشته است. جانی مزبور از ریختن خون و حتی خوردن خون لذت می‌برده است.

قاتل تمام جنایات خود را اعتراف و چگونگی قتل‌ها را با کمال صراحت و تفصیل بیان داشت. درباره قتل (اعدام) خود او پیشنهادات زیادی میشد و مردم تهران سخت عصبانی و خشمگین بودند و بقدری واقعه مزبور عجیب بود که مردم نمیتوانستند باور کنند چنین وحشی سبع و خطرناک آدم‌خواری در میان جماعت در تهران می‌زیسته... خلاصه این موضوع مدتها در تهران ورد زبانها بود و با اشمئزاز خبرها و مطالب مربوط باین خیانت بزرگ را مردم میخواندند و پیرامون آن بحث میکردند. در یک بالماسکه‌ای که همان ایام در کافه شهرداری تشکیل شده بود یکی از شرکت کنندگان هم خود را بشکل اصغر قاتل درآورده بود و با سینی بامیه و پیت بنزین و همان قیافه کریه وارد مهمانی شد و در آن مجلس چند خانم غش کردند و بالاخره این هیکل را که باعث اشمئزاز بود از مجلس مهمانی خارج ساختند».

فهرست اعلام اشخاص

، ۲۳۹ ، ۲۳۳ ، ۲۲۴ ، ۲۲۳ ، ۲۱۶

۴۶۷ ، ۲۴۱

آیرن سایید (ژنرال) ۱۴۳ ، ۲۴۴ ، ۲۴۵ ،

۴۳۸ ، ۲۴۹ ، ۲۴۷ ، ۲۴۶

الف

ابتهاج (احمد علی) ۷۴

ابتهاج (ابوالحسن) ۳۷۶ ، ۴۱۶ ،

ابن مقفع ۴۳

ابن سعود ۱۱۲

ابوترایان (دکتر حسین) ۱۸

احتشام ۱۱۶

احتشام (مأمور زندان) ۴۹۱

احتشام السلطنه ۱۵۳

احمد شاه ۵۰ ، ۵۱ ، ۵۲ ، ۶۳ ، ۶۶ ، ۹۳ ،

از ۱۰۲ تا ۱۰۵ ، از ۱۳۱ تا ۱۳۳ ،

۱۳۵ ، ۱۹۸ ، ۲۰۷ ، ۲۰۸ ، ۲۴۳ ، از

۲۴۷ تا ۲۵۰ ، ۲۶۱

اخوی (مرتضی) ۷۳

ارباب علی آقا ۹۳ ، ۹۴

اربانی (خبرنگار تاس) ۲۳۴ ، ۲۳۵ ،

اردلان (ناصر قلیخان) ۴۰۰

ارسلان خلعت بری ۱۷۵

ت

آجودانی ۷۴

آذر (مهدی) ۷۴

آزاد (عبدالقدير) ۳۶۶ ، ۳۷۲ ، ۳۸۷ ، ۳۸۹

، ۴۱۶ ، ۴۱۷

آزرم (اسماعيل) ۷۴

آزموده (مرتضی) ۷۴

آرمیتاز اسمیت ۱۰۱ ، ۲۵۸

آشتیانی (میرزا هاشم) ۳۷ ، ۵۷

آشوب آئین (رحمت الله) ۷۴

آقا بگوف ۱۸ ، ۲۱ ، ۱۹۳ ، ۲۲۸ ، ۲۲۹ ،

۲۳۲ ، ۲۳۴

آقا خان محلاتی ۲۴۳

آقا رضا کاغذ فروش ۸۵

آضیاء الدین نوری ۳۷

آل بویه (اسدالله) ۷۴

آقولی (سپهبد) ۱۰۶

آنتونی ایدن ۲۶۴ ، ۲۷۴

آندر وود ۱۰۶ ، ۱۰۷

آهی (مجید) ۹۵

آیرم (امیر لشکر محمد حسین خان) ۱۱۶ ،

، ۱۱۷ ، ۱۵۱ ، ۲۰۰ ، ۲۰۴ ، ۲۱۲

الهی وزیر (مصطفی) ۷۴	ارشاد الدوله ۴۴۳ ، ۴۵۸
امام حسین (ع) ۱۳۵	استروف ۲۱۳
امام جمعه تهران ۱۵۳	اسدالله خان هژبر السلطان ۱۷۱
امام جمعه خوئی ۱۵۳	أسعد (خان بابا) ۴۴۴ ، ۴۴۶ ، ۴۶۳ ، ۴۷۱
امامی (نظام الدین) ۳۸۱ ، ۳۹۷	، ۴۷۴ ، ۴۷۶ ، ۴۷۷ ، ۴۸۰
امان الله خان (پادشاه افغانستان) از ۱۶ تا	اسعد (محمدخان) ۴۶۳
۱۲۹ ، ۲۱	اسعد (محمد تقیخان، برادر سردار اسعد)
امان پور (عطاء الله) ۷۴	، ۴۴۲ ، ۴۴۴
امیر بهادر ۱۹۱	اسعد (منوچهر خان) ۴۶۳
امیر تیمور کلالی ۳۶۶	اسفندیارخان بختیاری ۴۴۴ ، ۴۴۵
امیر جنگ ۴۶۴	اسفندیاری (خلیل خان) ۴۴۵
امیر حبیب الله خان ۱۷	اسفندیاری (محتشم السلطنه) ۲۷۵ ، ۴۳۳
امیر کبیر (میرزا تقیخان) ۴۳ ، ۴۹ ، ۹۸ ،	اسکندانی (نصرالله) ۷۴
۴۲۰ ، ۱۰۰	اسکندری (امیر نصرت) ۳۹۲
امیر طهماسب ۱۳۴	اسکندری (سلیمان میرزا) ۵۰
امیر غازی ۱۴۰	اسکندری (عباس میرزا) ۹۹ ، ۱۱۷ ، ۱۸۷
امیر فیصل ۱۱۲	، ۱۹۹ ، ۴۲۵ ، ۴۴۲ ، ۴۵۷
امیر مؤید سواد کوهی ۱۶۹ ، ۱۷۱	اسمايث ۲۴۴ ، ۲۴۵ ، ۲۴۶ ، ۲۴۷
امیر مجاهد ۴۴۵ ، ۴۷۶	اشتراند ۱۳۱
امیر منصور ۱۵۷	اشرفی (پاسیار) ۱۲۲ ، ۲۱۰
امیر همایون بوشهری ۳۷	اعتبارالدوله ۳۵۶
امیل زولا ۲۸۳	اعتماد السلطنه (محمدحسن خان) ۱۵۵ ،
امین الدوله ۴۹ ، ۴۲۳	۱۵۷
امین الدوله (میرزا علیخان) ۳۶۱	اعتماد الدوله قراگوزلو ۳۵ ، ۱۵۳
امین الضرب (حاج حسین آقا) ۳۷ ، ۹۴	افسر (شاهزاده) ۴۶
انصاری (حسین) ۷۴	افضلی پور (علی) ۷۴
انصاری (علیقلیخان) مشاور الممالک ۱۰۱ ،	اقبال السلطنه ما کوئی ۶۳ ، ۶۴
۴۳۸	اقبال لاهوری ۱۴۶
انوار (سید یعقوب) ۳۵ ، ۲۴۵	اقصی (رضا) ۷۴
اورنگ (شیخ الملک) ۱۵۲ ، ۴۳۷	اکبر سلاخ ۱۱۷ ، ۱۱۸ ، ۱۱۹
اهورامزدا ۴۳۴	اگوست و یلدن (وزیر مختار انگلیس) ۳

بهار (شیخ احمد) ۶۰، ۶۱
 بهار (محمد تقی ملک الشعراء) ۳۴، ۴۷،
 ۴۹، ۵۷، ۶۲، ۲۰۴، ۲۱۲
 بهرام خان بلوچ ۱۲۸
 بهارالملک قراگوزلو ۲۲۷، ۲۲۸، ۳۷۶
 بهبهانی (میر سید محمد) ۱۵۳
 بهمن ۴۳۲
 بهنیا ۳۶۸
 بنش (دکتر) ۲۸۷، ۲۹۸، ۳۰۰، ۳۰۱،
 ۳۶۳، ۳۶۴
 بیات (شیخ العراقین) ۵۸
 بیات (مصطفی قلیخان) ۴۳۲
 بیندری ۲۰۲

پ

پاک روان (فتح الله) ۳، ۴، ۱۴، ۱۶، ۳۵،
 ۱۸۹،
 پزشک احمدی ۹۰
 پزشکیان (ابوالقاسم) ۷۴
 پور اعظم ۴۹۹
 پیرنیا (مشیر الدوله) ۳۳، ۳۷، ۹۵، ۹۹،
 ۱۵۱، ۱۵۳، ۱۵۸، ۱۸۸، ۲۰۷،
 ۲۱۲، ۲۲۸، ۲۵۰، ۲۸۳، ۲۸۵،
 ۳۰۵، ۴۲۵، ۴۲۸
 پیرنیا (مؤتمن الملک) ۳۳، ۳۷، ۱۵۳،
 ۱۵۸، ۲۲۸، ۲۵۰، ۲۸۳، ۲۸۴،
 ۴۲۵
 پیرنیا (داود) ۹۵
 پیرنیا (دکتر حسین) ۳۸۱، ۳۹۷
 پیشه‌وری (سید جعفر) ۴۷۴، ۴۷۸، ۴۸۳
 پیغمبر اسلام (ص) ۴۹۴

ایدن ۴۱، ۳۰۰، ۳۰۱
 ایروانی (محمدرضا) ۹۵
 اینجباله انگلیسی ۲۷۹
 ایلخان بختینار (امیر حسین خان) ۳۶۵
 ۳۹۹، ۴۶۳

ب

بازرگان (مهدی) ۷۴
 باستان (نصرت الله) ۷۳
 باقرخان ۴۵۹
 باقر (باقری) ۲۲۸
 بالفور ۱۰۱
 بامداد (مهدی) ۹۵، ۱۱۹، ۱۶۱، ۱۸۷،
 ۲۴۲، ۲۸۴
 باهر (عبدالله) ۷۴
 بچه سقا (حبیب الله) از ۱۶ تا ۲۰ از ۲۲ تا
 ۲۴، ۳۰
 بروجردی (محمد صادق) ۹۵
 برهان ۱۱۶
 بزرگ علوی ۴۷۶
 بصیر (عبادالله) ۷۴
 بقائی (دکتر مظفر) از ۳۵۸ تا ۳۶۰، ۳۶۶،
 ۳۶۷ تا ۳۷۰، ۳۷۲، ۳۷۷، ۳۷۸،
 ۳۸۰، ۳۸۱، ۳۹۰، ۳۹۲، ۳۹۵،
 ۴۰۹، ۴۱۰، ۴۱۷
 بلبل (همسر دیبا) ۱۷۶
 بهادری (فتح الله) ۷۴
 بهادری ۴۱۱
 بوذرجمهری (کریم آقا) ۸۴
 بهرامی ۱۵۳
 بهرامی (دبیر اعظم) ۵۳، ۱۹۸، ۲۸۵
 بهرامی (مهدی) ۷۴

ثریا ملکه پهلوی ۴۴۵	ت
ثقفی (کاظم) ۷۴	تدین (سید محمد) ۱۵۳، ۲۱۲، ۴۴۱
ج	تقوی (حاج سید نصرالله) ۹۳، ۹۵، ۴۳۲
جعفر آقا کرد ۱۵۰	تقوی (مهدی) ۷۳
جکسن ۲۶۰، ۲۶۳، ۲۷۹	تقی زاده (سید حسن) ۵۸، ۱۰۸، ۱۴۲،
جلالی شیرازی (محمد علی) ۷۴	۱۵۳، ۲۰۰، ۲۳۶، ۲۳۹، ۲۴۸،
جمال زاده ۳۰۱	۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۳، ۲۷۵، ۲۷۷،
جم (محمود - مدیرالملک) ۳۵، ۱۹۸،	۲۷۹، ۲۸۵، ۲۸۷، ۳۱۳، ۳۵۹،
۴۳۲	۳۵۶، ۳۶۶ تا ۳۷۶، ۳۸۱، ۳۹۵،
جواهری (مرتضی) ۷۴	از ۴۰۰ تا ۴۰۲، ۴۰۵، ۴۰۷، ۴۰۸،
جوانشیر (رئیس اداره سیاسی شهربانی)	از ۴۱۱ تا ۴۱۳، ۴۱۵، ۴۱۶، ۴۳۲،
۴۹۰، ۴۹۱	توفیق السویدی ۱۳۸، ۱۴۲،
جهانبانی (سرلشکر امام الله میرزا) ۶۰،	توفیق رشدی بک ۲۷، ۲۸، ۲۹،
۱۲۹، ۱۵۱	تورج امین (سرهنک) ۱۰۵، ۱۰۷،
جهانسوزی (کاظم - افسر شهربانی) ۱۷۶،	تنکابنی (میرزا طاهر) ۹۵
۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۹	تیمورتاش (ایران خانم) ۲۲۵، ۲۳۵،
جهانگیر (نصرالله) ۳۷۶، ۳۸۱، ۳۹۷،	تیمورتاش (عبدالحسین معززالملک - سردار
۴۰۰	معظم) ۳۲، ۳۴، ۵۸، ۸۴، ۸۵،
جیکاک ۱۰۶	۹۱، ۹۴ از ۱۱۴ تا ۱۱۷، ۱۵۹،
ج	۱۶۶، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۵، ۱۷۶،
چارلی چاپلین ۱۵۲	۱۸۰، از ۱۸۲ تا ۱۹۳، از ۱۹۵ تا
چراغعلیخان امیراکرم ۱۹۸، ۲۱۴،	۲۰۰، از ۲۰۲ تا ۲۰۸، از ۲۱۰ تا
چمبرلن (وزیر خارجه انگلیس) ۹	۲۲۲، از ۲۲۴ تا ۲۳۲، ۲۳۵، ۲۵۰،
چوبین ۱۸۷	۲۵۳، ۲۵۸، ۲۷۵، ۲۷۶، ۳۵۵،
چنگیزخان مغول ۴۳۶	۳۵۹، از ۳۸۱، ۳۸۳، ۳۹۹، ۴۰۱،
ح	تا ۴۰۴، ۴۱۶، ۴۱۷، ۴۲۱، ۴۳۰،
حاج حسن نظیر	۴۴۰، ۴۴۱، ۴۴۳، ۴۶۱، ۴۶۲،
حاج رحیم ۶۳	۴۶۴، ۴۶۵، ۴۵۷، ۴۸۳، ۴۸۴،
حاج سید ابراهیم ۷۵	تیمورتاش (منوچهر) ۲۵۵، ۲۷۶،
حاج سید مصطفی کاشانی ۱۴۰	ث
حاج شرف الملک ۹۵	ککه افغانستان ۲۲

- خ
- خاقانی (شاهزاده) ۴۷۶
- خبیری (عزت الله) ۷۴
- خدایارخان (سرلشکر) ۱۹۸
- خزائی (حسین آقا) ۱۶۷
- خزعل ۵۶۱
- خسرو قشقائی ۱۶۳
- خشایار (علی اصغر) ۷۴
- خنجی (لطف علی) ۱۶۵
- خواجه نوری (ابراهیم) ۴۲
- خولی ۶۳
- خیابانی (شیخ محمد) ۴۲۴، ۴۲۵، ۴۲۶
- د
- دادگر (حسین عدل الملک) ۳۳، ۳۴
- ۱۵۲، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۷۵، ۳۱۴
- دارسی (ویلیام ناکس) ۳۰۱
- دار یوش کبیر ۴۳۴
- داور (علی اکبر) ۳۵، ۵۷، ۶۵، ۹۲
- ۱۱۷، ۱۵۳، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۹۵
- ۱۹۸، از ۱۹۹ تا ۲۰۴، ۲۱۱، ۲۳۶
- ۲۳۷، از ۲۲۷ تا ۲۷۹، ۲۸۷
- ۳۰۰، ۳۱۳، ۳۶۲، ۳۹۸، ۴۳۲
- ۴۴۱، ۴۵۷
- درگاهی (سرتیپ محمد) ۴۲، ۴۳، ۵۷
- ۵۹، ۶۱، ۶۵، ۹۳، ۹۴، ۱۱۳
- از ۱۱۵ تا ۱۱۸، ۱۲۰، ۴۲۱
- در یفوس ۲۳۸
- دشتی (شیخ علی) ۷۹، ۱۹۷، ۲۵۸، ۲۵۹
- ۴۸۵
- دکتر آفایان ۱۹۶
- دکتر ارانی ۴۸۰
- حاج شیخ اسحق رشتی ۱۵۳
- حاج شیخ فضل الله نوری ۴۴۰
- حاج علی آقا ۹۲
- حاج فتن الدوله ۹۵
- حاج کریم دادخان ۱۸۷، ۱۹۶
- حافظی (محمود) ۷۴
- حاج محمد تقی بنکدار ۳۷
- حاج محمد امین خوئی ۱۵۳
- حاج مشار سعیدیه ۱۷۵
- حاج میرزا حبیب امین التجار اصفهانی ۱۸۹
- ۱۹۱، ۱۹۳، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۷
- ۲۱۷
- حاج میرزا نصرالله گرگانی ۱۵۵
- حامی (احمد) ۷۴
- حاج نبی ۶۳
- حایری زاده (سید ابوالحسن) ۳۵۹، ۳۹۳
- ۳۹۴، ۴۱۷
- حسابی (سید مهدی) ۷۳
- حسن هاشم ۴۸۲
- حسن قمی ۱۲۴
- حسین خان ۱۷۲
- حسینقلیخان ایلخانی ۴۴۰، ۴۴۲، ۴۴۴
- حشمت الدوله والاتبیار ۱۷۶
- حضرت رضا (ع) ۱۳۶
- حکمت (محمد علی) ۷۳
- حکمت (رضا) ر. ک. سردار فاخر
- حکمت (میرزا علی اصفرخان) ۴۳۲
- حکیمی (ابراهیم حکیم الملک) ۳۶۸
- ۳۶۹، ۳۹۲
- حیدری ۸۳

- دکتر اشترونک ۱۸۳
دکتر امیراعلم ۱۵۵ ، ۴۵۳ ، ۴۵۵ ، ۴۵۶
دکتر حشمت ۴۸۳
دکتر حکیم الدوله ۱۵۵
دکتر شیخ (احیاء الملک) ۴۵۳ ، ۴۵۵ ، ۴۶۳
دکتر ظاهری (هادی) ۴۳۳
دکتر عبدالله خان کرد ۲۳۴
دکتر لقمان الدوله ۱۰۳
دکتر مؤدب نفیسی (مؤدب الدوله) ۱۸۰
دکتر هاشمی ۴۴۷
دکتر یونس افروخته ۱۵۵
دلانوا امر یکائی ۱۳۰ ، ۱۳۱
دولت شاهی (محمد علی میرزا) ۴۳۲
دوست محمدخان بلوچ ۱۲۶ ، ۱۲۷ ، ۱۲۸ ، ۱۲۹ ،
دولت آبادی (حاج میرزا یحیی) ۲۸۲ ، ۲۸۳
دهقان (احمد) ۳۷۷ ، ۳۷۸
دیا (ناظم الدوله) ۱۵۳
دیبسا (وکیل الملک) ۱۷۵ ، ۱۷۶ ، ۱۷۷ ، ۲۰۲ ، ۱۷۹
دینس رایت ۱۶۵ ، ۲۴۴
ر
رابرتس ۳۳۹
رادمنش (رضا) ۷۴
رادسر (سرهنک ادیب السلطنه) ۴۲
راسخ (سرهنک) ۴۲ ، ۱۲۰ ، ۱۲۴ ، ۴۸۳ ، ۵۰۰ ، ۴۰۴
رحیم زاده صفوی ۲۱۰
رسا (مدیر روزنامه قانون) ۵۷ ، ۲۱۰
رضاخان (مأمور زندان) ۱۲۴
- رضوی (سید احمد) ۷۴
روحی کرمانی ۲۵۷
روح بخش (اکبر) ۷۴
روشن زایر (امانت الله) ۷۴
رفیع ۶۳
رهنا ۱۵۳ ، ۲۵۷
ریاحی اصفهانی (ابراهیم) ۷۴
ریاضی (حسن) ۷۴
ریاضی (سید عبدالله) ۷۴
ریاضی (سرهنک) ۳۰۱
ز
زادخان ۱۶۵
زاهدی (سرتیپ فضل الله) ۱۹۹
زاهدی (محسن) ۷۳
زرین نقش ۱۵۳
زعیم (سید حسنخان) ۵۱ ، ۵۲ ، ۵۸
زنگنه (عبدالحمید) ۷۳
زقار ۶۳ ، ۸۴
زندیه ۱۶۸
ژ
ژانکونتر ۱۱۴ ، ۱۳۱
ژرژ پنجم ۱۰۴
ژنرال ماژور دنسترویل ۲۴۹
ژیدل (پروفسور) ۳۸۷ ، ۳۸۸ ، ۴۱۷
س
ساعد مراغه ای ۳۷۱ ، ۳۷۶ ، ۳۹۰
سالارالدوله ۴۴۳
سالمان پتروسکی (سفیر روس) ۱۹۳
سام خان (امیر ارشد) ۱۵۱
سامی راد (حسین) ۷۴
سایکس ۱۶۵

سعيد طاهري ۷۴	سپهدار رشتي ۴۳۸
سعيد مالک (دکتر لقمان الدوله) ۵۷، ۳۱	سپهسالار (محمد وليخان) ۴۴۳، ۱۰۰
سلطاني ۱۷۵، ۴۷۵	سدهي (حسين) ۷۴
سميعی (اديب السلطنه — حسين) ۳۵	سرپرسی کاکس ۱۴۰، ۱۳۹
سميعی (عنایت الله خان) ۱۴۲، ۱۳۸	سرتیپ زاده کارگشا ۴۹۰
سنجابی (کریم) ۷۳	سرجان سیمون ۲۰۴
سنان ۶۳	سرخوش (حیدر) ۷۴
سهيلي (سرهنگ) ۴۵۵، ۴۵۶، ۴۶۳	سردار احتشام قشقائي ۱۶۳
سورسایمون وزیر خارجه انگلیس ۲۸۸	سردار اسعد (جعفر قليخان) ۱۱۴، ۶۴، ۳۵
سیاح (حمید) ۲۲۳	۱۵۳، ۱۵۹، ۱۶۶، ۲۰۳، ۲۰۴
سیاسی (محمود) ۷۴	۲۲۴، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۰، ۳۵۹
سید الشهداء (ع) ۹۱	۴۳۲، ۴۳۵، از ۴۴۰ تا ۴۴۵
سید جلال منجم تهرانی ۵۱، ۵۹	۴۴۷، از ۴۵۱ تا ۴۶۰، ۴۶۱
سید جمال الدین اصفهانی ۴۹	۴۶۳ تا ۴۶۵، ۴۶۷، ۴۶۹، ۴۷۰
سید جمال الدین افغانی ۱۴۶، ۴۹	۴۷۱، ۴۷۳
سید جعفر غتال ۱۷۹	سردار اسعد (حاج علیقلیخان) ۴۴۰، ۴۴۲
سید حبیب الله لاریجانی ۳۷	۴۵۸، ۴۷۱، ۴۷۲
سید عباسخان ۴۴۷	سردار اقبال ۴۴۴، ۴۶۳
سید عهد الرحیم کاشانی ۳۷	سردار داودخان ۲۱
سید عبدالله بهبهانی ۴۹	سردار رشید ۴۲، ۲۸۵
سید ضیاء الدین طباطبائی ۱، ۱۰۳، ۱۴۵	سردار ظفر ۴۴۵
۲۰۷، ۲۰۸	سردار عبدالعزیزخان ۱۷
سید فرهاد ۱۲۰، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴	سردار عشایر (صولت الدوله قشقائي) ۱۵۴، از
۱۲۵	۱۵۹ تا ۱۶۴، ۳۵۵
سید محمد رشید ۱۴۶	سردار غلام صدیق خان ۱۰، ۱۲، ۱۳، ۱۴
سید محمد طباطبائی ۴۹۹	۱۶،
سید هاشم وکیل ۹۵، ۱۸۶، ۱۹۶	سردار فاخر حکمت (رضا) ۱۵۴، ۱۵۹
سیمیتقو (اسماعیل آقا) ۶۴، ۱۴۸، ۱۴۹	۳۵۵
۱۵۰، ۱۵۱	سردار معزز ۶۳، ۲۰۵
ش	سعد الدوله ۱۸۸
شادمان (دکتر) ۳۶۸، ۳۶۹، ۳۸۱، ۴۰۰	سعيد افندی ۱۱۲

صارم الدوله ۹۱، ۹۶، ۱۶۶، ۲۵۵	شایگان (سید علی) ۷۴
صباحی امین (تقی) ۷۴	شجاع الملک (ابراهیم) ۱۶۹
صدر (دکتر) ۴۰۰، ۴۰۱	شروقی (علی اکبر) ۷۴
صدیق ۵۰	شریف حسین ۱۳۹
صدر (کاظم) ۹۳	شریفی اسدالله ۴۹۸
صدر (محسن صدراشراف) ۴۳۲	شکر محمد ۱۲۷
صورتگر (لطفعلی) ۷۳	شکری قوتلی ۱۴۵
صمصام السلطنه (نجفقلیخان) ۴۴۲، ۴۴۵	شمردی الجوشن ۶۳
صور اسرافیل ۳۵، ۱۴۵	شمسا (سید جلیل) ۷۴
صنیع الدوله مرتضی قلیخان ۱۷۲، ۴۲۲، ۴۲۳	شه منش (غزالدین) ۷۴
صنیع حضرت ۴۴۰	شوکت علی ۱۴۶
صولت الدوله، ر. ک. سردار عشایر	شولن بورگ ۱۸۲
ط	شیبانی (مرتیب حبیب الله خان) ۳۵، ۱۶۵
طباطبائی سید محمد صادق ۲۰۵	۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۸،
طلوع (محمود رضا) ۸۲، ۸۳، ۸۴	شیبانی (اسدالله) ۷۴
ظ	شیخ ابراهیم زنجانی ۱۷۰
ظفر الدوله ۱۵۰	شیخ احمد ۶۰
ظهیر الاسلام ۱۵۳	شیخ (ابوالحسن) ۷۴
ظهیر همایون (میرزا علیخان) ۲۰۶	شیخ خزعل ۳۲
ظل السلطان ۴۴۲	شیخ صفی الدین ۱۳۶
ع	شیخ نیا (غلامعلی) ۷۴
عباس میرزا (سالار لشکر) ۹۸	شیخ علی مدرس ۳۷
عباس میرزا (نایب السلطنه) ۱۰۰	شیخ عبدالله الفضل ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳
عباسخان (سهم الممالک) ۱۷۱	شیخ محمد عبدالرئوف ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳
عبدالکریم قاسم ۱۴۰	شیرازی (اسمعیل) ۷۴
عبدالخالق ۲۴، ۳۰	ص
عبدالقهار ۱۴۶	صاحب اختیار (غلامحسین غفاری) ۱۵۴، ۱۵۸
عبدالعزیز بن سعود ۱۱۳	صادق پور (محمد باقر) ۴۸۸، ۴۸۹، ۴۹۱
عدل (متصور السلطنه) ۳۸۱، ۳۹۷	
عدل طباطبائی (مرتضی) ۷۴	

ف

فاتح ۱۷۲
 فاتح مصطفی ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۸۲، ۴۵۰
 فاروق ۴۹
 فتح الله اکبر ۱۷۵
 فخرالدین پاشا ۱۳
 فدوی ۱۷۸، ۱۷۹
 فرامرزی (عبدالرحمن) ۳۸۸، ۴۱۶
 فردرپک ۱۸۱
 فردوسی طوسی ۱۸۲
 فرخ (سید مهدی) ۱۰، ۱۲، ۱۳، ۱۵۳
 فرخی یزدی ۳۴، ۸۲، از ۸۳ تا ۸۵، ۱۲۰
 ۱۲۲، ۱۸۲، ۱۸۳، ۴۷۶، ۴۷۷
 فرزاد (مسعود) ۷۳
 فرمانفرما (عبدالحسین میرزا) ۱۰، ۱۵۳، ۴۲۴
 فروتن (غلامحسین) ۷۴
 فروتن (پاسبان) ۱۷۸، ۱۷۹
 فروزش ۴۹۱
 فروغی (محمد علی - ذکاء الملک) ۳۰، ۹۱، ۹۹، ۱۳۰، ۱۵۳، ۱۷۱
 ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۸۳، ۱۹۳، ۲۶۶
 ۲۷۷، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۳، ۳۱۳، ۴۳۰، ۴۳۲، ۴۴۰
 فروهر (ابوالقاسم) ۹۵، ۱۹۷
 فریزر ۲۷۹
 فریور (غلامعلی) ۷۴
 فصیحی (فصیح) ۷۳
 فضل الله خان ۱۷۶
 فهیمی (مهدی الملک) ۱۵۲، ۲۷۵
 فیروز (نصرت الدوله) ۳۵، ۶۵، ۶۹ از ۹۱

عزام پاشا ۱۴۶

عراقی (اسمعیل) ۶۳، ۷۱

عروسی (هاشم) ۷۴

عزت الدوله ۹۸

عزت ۴۷۹

عزیزی (محسن) ۷۳

عشقی (میرزاده) ۲۰۹

عطاری نژاد (حسن) ۷۴

عضدالملک قاجار ۱۳۲

عقیلی کرمانی (جلال) ۷۴

عقیلی (قاضی دادگستری) ۱۹۵، ۱۹۷

علم (امیر شوکت البلک) ۴۳۵

علاء (میرزا حسینخان) ۵۸، ۱۰۱، ۲۷۷، ۲۷۹، ۲۸۳، ۳۰۰، ۳۶۲، ۳۹۸

۳۹۹

علوی (مدیر مجله پیکار) ۱۸۲، ۱۸۳

علی اصغر بروجردی ۵۰۱، ۵۰۲

علی خان قشقائی ۱۶۵

علی حسین ۴۴۷

علی بن ابیطالب (ع) ۵۰

علی مردان خان بختیاری ۴۷۴، ۴۷۵

علیم الدوله ۵۷، ۹۷، ۴۷۷، ۴۸۶

عمادی (افسر شهر بانی) ۴۴۷، ۴۷۴، ۴۷۵

عمو اوغلی ۴۱، ۴۴

عنایت (سید احمد) ۷۴

عنایت الله خان ۱۹، ۲۰، ۲۳

عین الدوله ۴۴

عین الممالک ۱۱۲

غ

غفاری (ابوالقاسم) ۷۳

غلام نبی خان ۲۰، ۲۱، ۲۴، ۳۰

۳۶۱ ، ۲۸۱ ، ۲۸۰ ، ۲۷۹ ، ۲۵۸ ،

۴۰۳ ، ۳۸۱ ،

کرزن (وزیر خارجه انگلیس) ۲ ، ۱۰۸ ،

۴۳۹ ، ۴۳۷ ، ۱۳۴

کریم آقا بوذرجمهری ۲۴۱

کلادیو هانری ۳ ، ۴

کلاپ امریکائی ۲۷۹

کلانتری (محسن) ۷۴

کمال پاشا (مصطفی غازی) ۲۲ ، ۲۶ ، ۲۷

۲۹ ،

کوپال سرتیپ صادقخان ۱۱۶ ، ۱۱۷ ،

۱۹۹

کوهی کرمانی (حسین) ۲۱۰

کیهان (محمود) ۷۳

گی

گازار ۲۳۴

گراف کواک ۱۸۱

گرچی ۴۹۹

گس ۹۰ ، ۳۷۶ ، ۳۷۸ ، ۳۸۷

گلبانگیان ۲۵۲

گلشائیان (عباسقلی) ۹۰ ، ۲۵۵ ، ۲۷۶ ،

۳۵۶ ، ۳۸۷ ، ۳۹۴ ، ۴۰۰ ، ۴۰۵ ،

۴۱۰ ، ۴۱۲ ، ۴۱۶

لسانی (ابوالفضل - مؤلف کتاب طلای سیاه)

۲۸۵

لطف الله خان شعاع الملک ۱۶۹

لطفی (عبدالعلی) ۱۸۶ ، ۱۹۵ ، ۱۹۶ ،

۱۹۷

لهراسب بویراحمندی ۱۶۶ ، ۱۶۷ ، ۱۶۸ ،

۱۶۹

لئونانیاس ۱۸۰ ، ۱۸۱

تا ۱۰۳ ، از ۱۰۶ تا ۱۰۸ ، ۱۱۷ ،

۱۳۲ ، ۱۵۹ ، ۱۶۶ ، ۱۹۳ ، ۱۹۹ ،

۲۰۳ ، ۲۰۷ ، ۲۰۸ ، ۲۱۰ ، ۲۱۱ ،

۲۴۰ ، ۴۲۵ ، ۴۴۱ ، ۴۶۲ ، ۴۶۴

فیروز (محمد حسین میرزا سرلشکر) ۹۸

فیروزآبادی (حاج سید رضا) ۳۷

فیروزیمینی ۱۲۱

فیض (میرزا عیسی خان) ۲۵۲ ، ۲۵۳ ،

۲۷۶ ، ۳۳۷ ، ۳۳۸ ، ۴۰۲

ق

قاسم بن حسن (ع) ۸۹

قاسمی (مرتضی) ۷۴

قانع بصیری رئیس اداره بیوتات ۲۱

قراگوزلو (محمد) ۷۴

قرل ایاغ (دکتر) ۲۲۵

قشقائی (خسرو) ۲۸۷

قشقائی (محمد حسین) ۲۸۷

قوام الدوله (محمد علیخان) ۳۶۱ ، ۴۲۳

قوام السلطنه (احمد قوام) ۹۹ ، ۱۵۱ ، ۱۵۳ ،

۲۰۷ ، ۳۶۸ ، ۳۷۱ ، ۳۹۰ ، ۳۹۳ ،

۴۴۳

قوام الملک شیرازی ۴۳۵ ، ۴۳۹ ، ۴۴۲ ،

۴۵۳ ، ۴۶۳ ، ۴۵۵ ، ۴۶۴

ک

کاراخان ۱۹۰ ، ۱۹۲ ، از ۲۲۱ تا ۲۲۵ ،

۲۳۳ ، ۲۳۴ ، ۴۳۰

کاشانی (آیت الله حاج سید ابوالقاسم) ۱۶۳

کاشف القطاء ۱۴۶

کاظمی (سید باقرخان) ۱۴۱ ، ۴۳۲ ، ۴۳۳ ،

کامران میرزا (نایب السلطنه) ۱۵۶

کدمن (سرجان) ۱۹۱ ، ۱۹۲ ، ۲۴۱ ، ۲۵۴

۶۱، ۶۰، ۵۹، ۴۶،
 مدرس (سید حسن) ۳۳، ۳۴، از ۳۸ تا ۴۶
 از ۴۹ تا ۶۲، از ۶۶ تا ۷۰، از ۷۵ تا
 ۷۷، ۱۰۷، ۱۱۷، ۱۶۰، ۲۱۰،
 ۲۱۲، ۲۵۰، ۳۶۲
 مدرس شیخ علی ۳۷
 مدرس فرزند مدرس ۴۴
 مدرسی (دکتر محمد حسین) ۴۱، ۴۴
 مدرسی (علی) ۳۸
 مستوفی (میرزا حسنخان مستوفی الممالک)
 ۳۳، ۳۷، ۴۶، ۵۲، ۵۸، ۹۲،
 ۹۹، از ۱۵۴ تا ۱۶۱، از ۱۶۳ تا
 ۱۶۵، ۲۲۷، ۲۵۰، از ۲۸۳ تا ۲۸۵
 ۳۵۵، ۴۲۵، ۴۲۶، ۴۴۳، ۴۵۹،
 ۴۶۰،
 مسعود انصاری (ناصر) ۷۴
 مسعودی (عباس) ۳۹۲
 مسیح (عیسی بن مریم) ۵۰
 مشارالملک (حسن) ۲۸۴، ۲۸۵
 مصباح (امین الدوله) ۷۳
 مصدق (دکتر محمد مصدق السلطنه) ۳۴،
 ۵۸، ۱۰۶، ۲۴۸، ۲۸۲، ۲۸۳،
 ۳۴۰، ۳۴۷، ۳۷۶، ۴۱۶
 مظفرالدینشاه ۹۸، ۱۰۰، ۱۵۰، ۱۶۹،
 ۲۰۰، ۲۰۱، ۳۶۱، ۴۲۳
 معتمدی (عباس) ۷۴
 معزالملک (محمد تقیخان) ۴۲۳
 معظمی (دکتر عبدالله) ۳۶۸، ۳۷۸، ۳۸۶
 مفاخرالملک ۴۴۰
 مفتاح (حسین) ۷۳
 مفتی اعظم ۱۴۶

لیندنبلات ۲۲۷
 م
 ماجدی (محمد) ۷۳
 ماس سیکلی ۳۰۰
 مالین تک ۲۵۲
 متین دفتری (دکتر احمد) ۳۷۶، ۴۱۶
 مجلل الدوله ۵۳، ۱۷۷
 محمد آقا کرد ۱۵۰
 محمد باقر گلپایگانی ۴۸۲
 محمد زکی بیک ۱۴۰
 محمد ظاهر شاه ۱۸، ۲۱، ۲۴، ۳۰
 محمد علی خان بلوچ ۱۲۸
 محمد علی حرمانی ۱۴۶
 محمد علی (گروهیان شهربانی) ۱۲۷،
 ۱۲۹
 محمد علیشاه ۱۳۲، ۱۳۵، ۱۵۰، ۴۴۰،
 ۴۴۳، ۴۵۸
 محمودی (نصرت الله) ۷۴
 محمود قاتل ۱۱۹
 مخبرالدوله (علیقلیخان) ۳۲۲، ۴۲۳
 مخبرالملک (محمد قلیخان) ۴۲۳
 مختار ۶۳
 مختاری (سر پاس رکن الدین) ۹۷، ۱۰۶،
 ۱۱۷، ۱۲۴، از ۱۷۷ تا ۱۷۹،
 ۴۷۹، ۴۸۱، ۴۸۳، ۴۸۵، ۴۹۴،
 ۴۹۶، ۴۹۹، ۵۰۱
 مدرس (بانو فاطمه) ۴۱، ۴۲
 مدرس (بانو خدیجه بیگم) ۴۲
 مدرس زاده (سید اسمعیل فرزند مدرس) ۴۰،
 ۴۲
 مدرس (دکتر سید عبدالباقی) ۳۹، ۴۱، ۴۲

میرزا اسمعیل خان اجودان باشی ۴۴۰
 میرزا رضاخان نائینی ۹۴
 میرزا علی اصغرخان امین السلطان اتابک
 ۱۵۸، ۱۸۸، ۲۰۱، ۳۰۵، ۳۶۱،
 ۴۲۳، ۴۴۲، ۴۵۸
 میرزا کوچک خان ۲۰۵
 میرزا محمدتقی شیرازی (آیت الله) ۱۳۹
 میرزا هاشم ۴۴۰
 میرزا هدایت وزیر دفتر ۱۵۵، ۱۵۷
 میرزا نصرالله خان مشیرالدوله ۲۰۱
 میرزا یوسف مستوفی الممالک ۱۵۵، ۱۵۶
 ن
 نادرخان (محمد نادرشاه) ۱۸، ۲۰، ۲۴،
 ۲۵، ۳۰، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳
 ناصح ۴۰۱
 ناصرالدین شاه ۱۰۴، ۱۷۰
 ناصرالملک ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۳۲، ۱۳۳،
 ۴۲۴
 ناصرخان قشقائی ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۳، ۱۶۸،
 ۳۵۵،
 نایب ناصرخان (مدیر زندان) ۱۲۰، ۱۲۱،
 ۱۲۴
 نجم (ابوالقاسم - نجم الملک) ۳۷۶، ۳۹۲
 نورمان (وزیر مختار انگلیس) ۱، ۲۰۸
 نصر رئیس برزن ۹۰
 نصرت السلطنه ۱۰۵، ۲۴۳
 نصرت بیک ۱۴۰
 نصیر سیاح (حسینعلی) ۷۳
 نصیر سمیعی (محمد) ۷۴
 نظام السلطنه مافی (حسینقلیخان) ۱۵۰،
 ۳۶۲، ۴۲۴

مقبل (احمد) ۱۸۶، ۱۹۶
 مکرناک امریکائی ۱۳۱
 مکملین تاک ۳۳۹
 ملایری (شیخ الاسلام) ۵۹
 ملک زاده (دکتر) ۱۵۴
 ملک زاده (سرهنگ) ۱۵۱
 ملک فیصل ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰
 ملک اسمعیلی (عزیز الله) ۷۳
 ملک المتکلمین ۴۹
 ملک حاج حسین آقا ۴۴۹
 ملک (دختر حاج حسین آقا) ۴۴۹
 ملکی (میرزا رضا) ۹۵
 ملکی (خلیل) ۷۳
 مکی (سید حسین) از ۳۵۷، تا ۳۶۰، از
 ۳۶۵ تا ۳۶۷، ۳۷۲، ۳۷۷، ۳۸۳،
 ۳۸۴، ۳۹۵، ۴۰۴، ۴۰۹، ۴۱۱،
 ۴۱۲، ۴۱۶
 ممتازالدوله ۱۵۳
 ممدوح شوکت ۲۸
 ممقانی (شیخ اسدالله) ۹۵
 منشی باشی ۱۱۶
 منصور (علی منصور الملک) ۱۵۳، ۱۶۰،
 ۱۶۴، ۱۷۴، ۳۳۲
 منفرد ۷۳
 مهدوی (حسن) ۹۴
 مهران (احمد) ۷۳
 مهرخواه (نعمت الله) ۴۵۱
 موسی بن جعفر (ع) ۶۹
 مؤید احمدی ۴۱۸
 مؤید السلطنه (میرزا رضاخان) ۴۲۴
 میرزا ابوالقاسم دفتردار مسجد سهسالار ۴۵

هادی نظمی ۱۷۸
 هدایت (رضا قلیخان لله باشی) ۴۲۲
 هدایت (مخبرالدوله) ۴۲۲
 هدایت (مخبر السلطنه) ۲، ۳۴، ۳۵، ۵۸،
 ۹۱، از ۱۱۰ تا ۱۱۳، ۱۲۹، ۱۳۱،
 ۱۳۵، ۱۳۸، ۱۵۰، ۱۵۲، ۱۵۳،
 ۱۵۷، ۱۵۹، ۱۶۵، ۱۷۲، ۱۷۴،
 ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۹۰،
 ۱۹۸، از ۲۸۱ تا ۲۸۳، از ۴۱۶ تا
 ۴۱۸، ۴۲۰، ۴۲۱، ۴۲۳، ۴۲۵،
 ۴۲۶، ۴۳۰، ۴۳۲، ۴۴۱
 هدایت نیرالملک ۹۲، ۹۳، ۹۵
 هردوت ۴۳۴
 هژیر (عبدالحسین) ۱۶۳، ۳۶۹، ۳۷۰،
 ۳۷۱، ۳۷۳، ۳۷۶، ۳۸۳، ۳۹۶
 همراز ۱۷۵
 همفریش وزیر مختار انگلیس ۲۰
 هورخش تابان (حبیب الله) ۷۴
 هوفمان فیلیپ وزیر مختار امریکا ۹
 هندنبورک ۱۸۲
 ی
 یاسائی (عبدالله) ۳۴، ۶۳، ۱۵۳
 یزدی زاده (محمود) ۷۴
 یانک (دکتر انگلیسی) ۲۸۰، ۲۸۱
 یزدان پناه (سپهبد مرتضی خان) ۱۳۴
 یعقوب لیث ۵۳
 یغمائی (حبیب) ۳۰
 یفرم ۴۴۰
 یکانی ۱۹۵
 یمین اسفندیاری ۳۷۸
 یولند امریکائی ۱۷۳، ۱۷۴

نظام السلطنه (رضا قلیخان) ۴۲۴
 نظام الدین وزیر معادن ۳۰۵
 نعمت اللهی (ابراهیم) ۷۳
 نقدی (سرلشکر) ۴۵۵
 نقوی (حسین) ۷۳
 نوانی (سرهنگ) ۶۱
 نواب ۲۳۶، ۲۳۹
 نوانی (حسین) ۷۳
 نوبان (شاهزاده) ۱۰۶
 نوری پاشا ۱۳۸
 نوری سعید پاشا ۱۴۰، ۱۴۱
 نیرالدوله (شاهزاده) ۱۸۸
 نیرومند (پاسیار) ۴۷۱، ۴۸۳، ۴۹۹، ۵۰۰،
 ۵۰۱
 نیم تاج خانم سلماسی ۱۴۹
 و
 وارسته ۳۶۹
 وثوق الدوله (حسن وثوق) ۳۷، ۱۰۰، ۱۳۲
 ۱۵۳، ۱۶۳، ۱۶۶، ۱۷۰، ۲۴۸،
 ۲۵۰، ۴۲۵
 وجدانی ۹۵
 وزیر اختم (سلطان علیخان) ۴۲۳
 وکیل (سید هاشم)؛ ر. ک. سید هاشم
 ولی الله شادمان (پاسیان شهربانی) ۱۷۸
 ولیعهد (محمد حسن میرزا) ۵۸، ۱۳۴،
 ۴۴۱
 ولیعهد (محمد رضا شاه) ۸۹، ۱۸۰، ۲۴۲،
 ۴۴۴
 و پیرت فن بلوشه ۱۸۱
 و یکنور یا ملکه انگلیس ۱۰۴